

ویرایش پنجم
خرداد ۱۳۹۲



نحوه‌های نجیانه

نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن

(جلد سوم)

ویرایش و تدوین:

عباس خسروی فارسانی

● نامه‌ها به اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)

● نامه‌ها به محمد خاتمی

● نامه‌ها به محمود احمدی نژاد

● نامه‌ها به صادق لاریجانی (رئیس قوه قضائیه)

● نامه‌ها به سایر سران و مسؤولان بلندپایه جمهوری اسلامی

● نامه‌ها به میر حسین موسوی

● نامه‌ها به فقها و مراجع تقلید





شناسنامه کتاب

نام کتاب: نجوهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن (نامه‌ها، نوشتارها، گفتارها)

Noble Whispers: Criticizing of the Islamic Republic of Iran's Regime and its Leaders; Edited by Abbas Khosravi Farsani

ویرایش و تدوین: عباس خسروی فارسانی (khosravifarsani@gmail.com)

ویرایش اول: اردیبهشت ۱۳۹۰ - (۱۱۱۲ صفحه)

ویرایش دوم: خرداد ۱۳۹۰ - (۱۱۴۶ صفحه)

ویرایش سوم: تابستان ۱۳۹۰ - (۱۳۲۶ صفحه)

ویرایش چهارم: پاییز ۱۳۹۰ - (۱۹۱۳ صفحه)

ویرایش پنجم: خرداد ۱۳۹۲ - (۷ جلد، ۶۰۰۰ صفحه)

ناشر: ایرانیان سراسر جهان

انتشار به صورت مجازی (PDF) در اینترنت (به امید انتشار رسمی کتاب، در ایرانی آگاه، آزاد و آباد)

وبلاگ: Najvahayenajibane.blogspot.com

صفحه فیس‌بوک: Facebook.com/Najvahayenajibane

© کلیه حقوق، محفوظ است؛ نقل مطالب، با ذکر منبع، مجاز است.

نام افراد تصویر روی جلد (به ترتیب از راست به چپ)

۱- حسین موسوی خامنه (میرحسین موسوی)

۲- عبدالکریم موسوی اردبیلی

۳- محمد محمدی نیک (ری شهری)

۴- روح‌الله مصطفوی موسوی خمینی (خمینی)

۵- علی اکبر ولایتی

۶- علی حسینی خامنه (خامنه‌ای)

۷- اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)

۸- احمد مصطفوی موسوی خمینی (احمد خمینی)

(ناشر و رسانه شما باید! «نجوهای نجیبانه» را به گوش همه برسانید!)

عباس خسروی فارسانی و «نجوهای نجیبانه» به هیچ فرد، گروه، حزب، دسته، رسته، بسته، هسته، پوسته، مسلک، مرام، منبع، مقام، اندیشه، ریشه، پیشه و... وابسته نیست! و تنها هدف آن «یافتن راهی به رهائی از راه آگاهی بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیبِ مُلک و مردم ایران‌زمین» است.

Najvahayenajibane.blogspot.com

Facebook.com/Najvahayenajibane



تقدیم به:

**زنده‌یاد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی و تمام آزادگان آزادی‌خواهی که
«شرط بلاغ» را به جای آوردند و به امید دیدار رنگین‌کمان در بهار پر نقش و نگار آزادی،
با نجوای قلم، نجیبانه به دفاع از حقوق مردم و نقد و آگاهی‌بخشی پرداختند و در پاسخ،
خزان تظاهر و زمهریر تزویر و دروغ و درد و رنج و خفقان و زندان و
حصر و مهاجرت و تبعید و شکنجه و اسلحه و مرگ، دیدند و می‌بینند!
تقدیم به ندا آقاسلطان، سهراب اعرابی، محمد کامرانی، محمد مختاری، صانع زاله، هاله سجابی، هدی صابر و ستار بهشتی!
تقدیم به همه کشته‌شدگان و اسیران راه آزادی!**

و تقدیم به همه آنها که دوستان دارم؛ همه انسان‌ها!



به جای مقدمه ویرایش پنجم:

بترس از مردم نترس! نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۶ خرداد ۱۳۹۲

شما «نجوهای نجیبانه» را نشنیدید و اینک، فریادهای خشمگینانه را می‌شنوید و باید منتظر بدفرجامی نیز باشید

راه‌رهایی ایران و ایرانیان، سرنگونی «جمهوری اسلامی» و تشکیل حکومتی مدافع آگاهی، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر است

هر تلاشی در راستای اصلاح این نظام بی‌نظام و گندیده و تزئین و مشاطه‌گری نقش ایوان این خانه از پای‌بست ویران‌گشته، «آزموده را آزمودن» و خطایی محکوم به هزیمتی محتوم و «آب در هاون و مشت بر سندان کوفتن و باد درو کردن» است

بترسید از روزی که مردم از شما نترسند و من آثار آشکار این ناترسی و انهدام هیمنه و هول و هراس را می‌بینم

سرنگونی سروق سرنگون‌سار و پرنخوت و تبختر شما و حکومت جور و جهل و جعل و جنایت و خیانت شما نیز خواهد آمد

آقای خامنه‌ای! همه جنایت‌ها و خیانت‌های جمهوری اسلامی و رهبران آن به کنار، تنها چهار کلمه، سرنگونی رژیم شما را از نظر اخلاقی، اجتماعی و سیاسی ضروری می‌سازد: «کشتار شصت و هفت!»

تاریخ نشان داده است که سرانجام دیکتاتورها همواره موش‌فرجامی بوده است!

حکومت شما سرنگون شده است و فقط جنازه گندیده آن بر روی زمین و در انتظار دفن در قبرستان تاریخ مانده است

پیشنهاد می‌کنم حداقل نیم‌نگاهی به فهرست مطالب کتاب «نجوهای نجیبانه» بیندازید، که فهرست فشرده‌ای است از کارنامه جمهوری اسلامی و رهبران و مسؤولان آن، به‌ویژه شخص شما، در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و...؛ شاید... شاید در خفا و خلوت، شرم و آزر می‌آزارتان داد!

پیشاپیش شکست تمامیت حاکمیت شما را در نمایش ناشایست به اصطلاح انتخابات پیش رو به مردم ایران شادباش می‌گویم. آری، ایران و ایرانیان سیاه‌ترین شرایط را از سر می‌گذارند، اما همواره «پایان شب سیه سپید است»

«دل‌م می‌سوزد از باغی که می‌سوزد!...»

آقای خامنه‌ای!

من فردا، سه‌شنبه هفتم خرداد ماه، به شکایت وزارت اطلاعات شما، که در واقع مدعی‌الخصوص شماست، به شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان احضار شده‌ام؛ از آنجا که متأسفانه امکان حضور در بیدادگاه شما را ندارم، این نامه را به عنوان دفاعیه نگاشته‌ام؛ علاوه بر این، چون



ویرایش جدید کتاب «نحوای نجیبانه» نیز در هفت جلد و بیش از شش هزار صفحه آماده انتشار بود، آن را نیز به عنوان دفاعیه خود و آزادی خواهان ایران، که نوشتارهایشان در این کتاب منتشر شده است، تقدیم دادگاه دوران و مردم ایران می‌کنم:

آقای خامنه‌ای!

در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۹۰، در فرجام نخستین ویرایش کتاب «نحوای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» و نیز در وبلاگی با همین عنوان، نامه‌ای با عنوان «شرط بلاغ»، با نام مستعار، خطاب به شما نوشتم و در آن به شما هشدار دادم که «پیش از تبدیل این نحوای نجیبانه به فریادهای خشمگینانه به آنها توجه کنید» و در پایان، گفتم که «امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد»؛ اما شما «نحوای نجیبانه» را نشنیدید و اینک، فریادهای خشمگینانه را می‌شنوید و باید منتظر بدفرجامی نیز باشید. شما به جای این‌که به نحوای نجیبانه گوش فرا دهید، گویندگان آنها را به بند می‌کشید، همان‌گونه که نوکران و ریزه‌خواران ثروت و قدرت شما، در اول تیرماه ۱۳۹۱، از طریق پلیس «فتا» (فضای تولید و تبادل اطلاعات) استان اصفهان، هویت واقعی مرا شناسایی کردند و من را بازداشت و تحویل اداره اطلاعات اصفهان نمودند و این اتهام‌های واهی را متوجه من ساختند:

۱- انتشار محتوای مجرمانه [اسناد زمین‌خواری برادران لاریجانی ...]؛

۲- تحریک علیه نظام و رهبران آن؛

۳- توهین نسبت به مسئولین نظام و رهبران آن؛

۴- عضویت در دسته‌جات معاند نظام، وابسته به صهیونیست‌ها [صرفاً به دلیل داشتن حساب کاربری در وبسایت اشتراک لینک «بالاترین»]؛

که همه اتهام‌ها در تمامی مراحل، توسط من رد گردیدند؛ البته اتهام پوچ چهارم را به دستور اداره اطلاعات و در اولین جلسه دادگاه پس از آزادی من به قید وثیقه و برای متوقف ساختن تلاش‌ها برای حل قانونی و حقوقی مشکلات پیش‌آمده به اتهام‌های پیشین اضافه کردند؛ به دنبال آن، من پس از پیگیری‌های لازم و ناامیدی بیش از پیش از دادگری تمامیت دستگاه شما برای این‌که بار دیگر در دام دیوصفتان شما گرفتار نگردم و به سرنوشت عزیزانی چون امیدرضا میرصیافی، هدی صابر، ستار بهشتی و...، که به دست مأموران نامعدور شما کشته شدند، دچار نشوم، یا با توجه به اتهام‌های واهی انتسابی و تفسیر آنها به جاسوسی، در دام محاربه و دار اعدام گرفتار نگردم، ناچار گشتم در فرصت آزادی با تودیع وثیقه سنگین - که سند منزل مسکونی پدرم است، که یک کارمند بازنشسته در شهر فارس می‌باشد و اخطار ضبط آن را نیز به تازگی صادر کرده‌اید - با دشواری فراوان، از راه کوه و دره از کشور خارج شوم تا باز هم بتوانم در آوارگی غربت، در یافتن «راهی به راهی از راه آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب ملک و مردم ایران‌زمین» تلاش کنم. البته شما پیش از صدور هرگونه حکمی، در حالی که قصد داشتم در شهریورماه ۱۳۹۱، از پایان‌نامه دکتری‌ام دفاع کنم و با رد پیشنهادها بازجویان شما، از جمله نگارش دوباره تز دکترا با موضوع ولایت فقیه! مرا بلافاصله و در حالی که در بازداشتگاه وزارت اطلاعات بودم، از دانشگاه اخراج کردید و ضمن لغو بورسیه تحصیلی من در وزارت علوم، مرا از تدریس در دانشگاه‌های سراسر کشور نیز منع و محروم کردید و خانواده‌ام را در تنگنا درانداختید و تلاش کردید با تهدید، تحدید، تحیب، تطمیع و إرعاب، مرا مطیع خواسته‌های خود سازید؛ هرچند من راه فلسفه را، که راه آگاهی و راهی است، انتخاب کرده‌ام و اینک نیز در همان راه تلاش خواهم کرد و تا نگارش پایان‌نامه جور و جنایت و خیانت شما از پای نخواهم نشست.

آقای خامنه‌ای!

رئیس بازداشتگاه اطلاعات شما در اصفهان (بازداشتگاه «الف. ط» در زندان مرکزی اصفهان) به من گفت ما با بررسی کتاب و وبلاگ «نحوای نجیبانه» به این نتیجه رسیده‌ایم که اگر آمریکا و اسرائیل، میلیاردها دلار خرج می‌کردند، نمی‌توانستند همان کاری را انجام دهند که تو به صورت رایگان کرده‌ای! فارغ از اغراق مهمل او و این‌که شاید به معنای دقیق میلیاردها دلار توجه نداشت، باید بگویم که نیاز به میلیاردها دلار نیست، آگاهی، سرانجام راهی‌بخش خواهد بود و جرم من فقط «آگاهی‌بخشی» بوده است. آری، شما از «آگاهی» و «بیداری» مردم می‌ترسید و من هدف خود را «یافتن راهی به راهی از راه آگاهی» می‌دانم و می‌دانم که «راهی، رایگان نیست».

راه راهی ایران و ایرانیان، سرنگونی «جمهوری اسلامی» و تشکیل حکومتی مدافع آگاهی، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر است. تا کنون تمام راه‌ها و تلاش‌ها برای اصلاح این رژیم، به شکست انجامیده است و از این پس هر تلاشی در راستای اصلاح این نظام بی‌نظام و گندیده و



تزیین و مشاطه‌گری نقش ایوان این خانه از پای‌بست ویران‌گشته، «آزموده را آزمودن» و خطایی محکوم به هزیمتی محتوم و «آب در هاون و مشت بر سندان کوفتن و باد درو کردن» است؛ چرا که این رژیم، از لحاظ بنیان‌های نظری، کارنامه و ظرفیت عملی و نیز ساختار قانونی، اصلاح‌پذیر نیست؛ از این رو، به صراحت می‌گویم که من، سرنگونی‌طلب جمهوری‌خواه هستم و سرنگونی «جمهوری اسلامی» دشمن جمهور مردم را می‌خواهم؛ آری، من برانداز نرم از طریق آگاهی‌بخشی هستم، چرا که اطمینان دارم آگاهی مردم، سرانجام به آستانه‌ای خواهد رسید که به سرنگونی جمهوری جهل‌پرور اسلامی منتهی خواهد شد؛ البته این، خواسته شخصی من نیست؛ بلکه با شناختی که از جامعه ایران دارم، این را برآیند خواسته گسترده و اکثریت مردم ایران می‌دانم. من در دانشگاه امام صادق تهران در رشته الهیات، گرایش فلسفه و کلام اسلامی درس خوانده‌ام - دانشگاهی که آقای منتظری، شما و جمعی دیگر، آن را برای تربیت کادرهای جمهوری اسلامی تأسیس کردید و اکنون آقای مهدوی کنی ریاست آن را بر عهده دارد - و به دانشگاه‌های دیگر، از جمله دانشگاه تهران، شهید بهشتی، تربیت مدرس و... هم به صورت مرتب رفت و آمد داشته‌ام؛ همچنین دوره دکتری‌ام را در رشته فلسفه غرب در دانشگاه اصفهان سپری کردم؛ و زادگاه من شهر فارس در استان محروم چهارمحال و بختیاری است و از سایر شهرها و دیدگاه‌های مردم کشور نیز بی‌اطلاع نیستم؛ از این رو، بر اساس علم و آگاهی می‌گویم که اکثریت بسیار بالایی از مردم، از تمامی اقشار و گروه‌ها، از شما و مدیریت خارج از مدار و بدون مدارا و مروت شما خسته‌اند و سرنگونی حکومت‌تان را در دل آرزو می‌کنند و در خلوت و جلوت به زبان می‌آورند، اما افسوس که بسیاری از اقدام عملی هراسناک‌اند. آری، شما حکومت خود را بر مبنای ترس و وحشت پی افکنده‌اید و استراتژی حکومتی خود را «پیروزی با وحشت» (النصر بالرعب) می‌دانید، اما باز هم بر همان نهج نجواگون به شما می‌گویم که بترسید از روزی که مردم از شما نترسند! چرا که حکومت و حاکمیت قسر و قهر و اجبار و وحشت، دائمی و اکثری نخواهد بود و من آثار آشکار این ناترسی و انهدام هیمنه و هول و هراس را می‌بینم. آری، سرنگونی سروقت سرنگون‌سار و پرنخوت و تبختر شما و حکومت جور و جهل و جعل و جنایت و خیانت شما نیز خواهد آمد؛ آری، بترس از مردم نترس!



آقای خامنه‌ای!

همه جنایت‌ها و خیانت‌های جمهوری اسلامی و رهبران آن به کنار، تنها چهار کلمه، سرنگونی رژیم شما را از نظر اخلاقی، اجتماعی و سیاسی ضروری می‌سازد: «کشتار شصت و هفت!»؛ البته این سند محکم محکومیت شما در گذشته به جای خود، در زمان اکنون نیز گسترانیدن غم و افسردگی و فرسودگی و بیماری و گرسنگی و سیاهی بر سراسر ایران و در دل تمام ایرانیان، سرنگونی سراسر حکومت سیاه شما را ثابت می‌کند؛ شما که تورم دست‌های خسته و پینه‌بسته را نمی‌بینید؛ شما که تورم دل‌های گرسنه و غم‌باد گرفته را نمی‌بینید؛ شما که پاهای برهنه را نمی‌بینید و مسأله شما سرهای برهنه شده است، نه هزاران برهنگی و بحران هویدا و نهان فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی.



آقای خامنه‌ای!

همین جا بد نیست به خاطره‌ای اشاره کنم تا عمق غرور، نخوت و تیختر شما را نشان دهم؛ البته تیختر شخص شما بر مردم هویدا و بدیهی است؛ در این جا می‌خواهم یادی کنم از برادر بزرگ‌تر شما آقای محمد خامنه‌ای کنم که به تازگی نیز با تمام توش و توان به دفاع از شما برخاسته است؛ آقا محمد شبیه‌ترین فرد به شما در روش و منش و غرور و قدرت‌طلبی است و پس از سال‌ها عزلت و سایه‌نشینی سیاسی به دنبال عتاب شدید و بایکوت او توسط آقای خمینی در جریان رسوایی مک‌فارلین و ماجرای موسوم به «گروه ۹۹ مجلس» در سال ۱۳۶۴، بار دیگر به میدان آشکار جنگ قدرت و ثروت آمده است. برادر بزرگ‌تر شما در ظاهر، از طرف شما به ریاست «بنیاد حکمت اسلامی صدر» منصوب شده است و در واقع، در حال تجارت و سوداگری است و این بنیاد را پوشش سوداهای پرسود خود قرار داده است و به کار خرید و فروش املاک، صادرات و واردات کالا، انبارداری و... مشغول است. من به اشتباه، و با این گمان که در این بنیاد، کار پژوهشی و فلسفی می‌شود، در سال ۱۳۸۴ چند ماهی را در بخش دبیرخانه «مرکز تدوین تاریخ جامع حکمت و فلسفه» مشغول به کار بودم و به طور مرتب و پیوسته و از نزدیک، با برادر شما در ارتباط بودم. او یک بار از من خواست نامه‌ای خطاب به افراد، نهادها و دانشکده‌های فلسفی ایران و جهان و نیز رایزن‌های فرهنگی ایران در سراسر جهان تنظیم کنم و در آن، از آنان جهت تدوین کتابی در حدود ۴۰ جلد با عنوان «تاریخ جامع حکمت و فلسفه» دعوت به همکاری نمایم. رئوس نظرات خود را نیز جهت تنظیم این نامه به من ارائه داد. از نظر برادر بزرگ‌تر شما، حکمت و فلسفه فقط در اختیار ایران و شرقیان بوده است و غرب و غربیان، آن را از ایران و ایرانیان بنا بر توطئه‌ای از پیش تعیین‌شده ربوده‌اند. در این میان، من با توجه به ادعاهای ایشان مبنی بر جامع بودن و بی‌طرف بودن طرح، فهرستی از افراد و مؤسساتی تهیه کردم که می‌توانند در این طرح مشارکت داشته باشند؛ اما هنگامی که لیست را پیش او بردم، با خط قرمز روی نام برخی افراد خط کشید، که به طور مشخص، چهار نام را به یاد دارم: استاد ارجمندم آقای حسن سعادت مصطفوی (استاد فلسفه، کلام و عرفان اسلامی در دانشگاه امام صادق)، استاد ارجمندم آقای مصطفی ملکیان (این انسان نجیب و آزاده، که پس از رد پیشنهادهای اغواگر شما برای خرید ایشان، از جمله ریاست «پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»، اینک از تدریس در تمامی دانشگاه‌های ایران منع شده است)، آقای عبدالکریم سروش و آقای بهاء‌الدین خرمشاهی؛ و در این رابطه به من گفت: «برخی افراد مثل «موش» می‌مانند که اگر در غذا بیفتند، همه غذا را خراب می‌کنند!»؛ که البته فراتر از تمامی انگیزه‌های احتمالی، به نظر می‌رسد که مهم‌ترین دلیل چنین کاری، این است که شما را یارای دیدن افراد مستقل، غیرمربود، برتر و داناتر از خودتان نیست؛ چنانچه کارنامه شخص شما در برخورد با افراد برتر از خودتان که دست ارادت بر سینه نداشته‌اند، گویای روشنی از این امر است؛ آری، از نظر شما، هر که با شما نیست و چون شما نمی‌اندیشد و مریدانه شما را تقدیس نمی‌کند موش است و غذای غرور و قدرت شما را خراب می‌کند! هرچند تاریخ نشان داده است که سرانجام دیکتاتورها همواره موش‌فرجامی بوده است! - هر چند خواسته قلبی من برای شما و تمام دیکتاتورها دست برداشتن از منش دیکتاتوری و خوش‌فرجامی است - پس از آن بود که فهمیدم نه کار پرطمطراق «تاریخ جامع حکمت و فلسفه» به فرجام می‌انجامد و نه این بنیاد بی‌بنیاد، جای پژوهش و تحقیق است و استعفا دادم و علی‌رغم تمایل برادر شما از آنجا خارج گشتم؛ و اکنون نیز که ۷ سال از آن تاریخ می‌گذرد، تا آنجا که من اطلاع دارم، نه کتابی تدوین شده و نه طرحی به سرانجام رسیده است.

به هر حال، به گمان من و بر اساس شناختی که از جامعه ایرانی و روند سیاسی حاکم بر ایران و جهان دارم، سرنگونی شما و حکومت جنایت و خیانت‌پیشه شما، محتوم و قطعی است و «دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد»؛ هر چند چندان هم دیر به نظر نمی‌رسد و برای شما و حکومت شما اکنون نیز دیر شده است؛ و البته واقع‌بینانه‌تر آن است که حکومت شما سرنگون شده است و فقط جنازه گندیده آن بر روی زمین و در انتظار دفن در قبرستان تاریخ مانده است؛ البته امید دارم و همه باید تلاش کنیم که این رهایی، از راه آگاهی باشد، نه با جنگ و خشونت و خونریزی و انتقام. بهترین راه برای برگزاری مراسم تدفین حکومت شما و سرنگونی جمهوری اسلامی، سرنگونی درون‌زاد است و پس از آن، برگزاری انتخاباتی کاملاً آزاد و تحت نظارت نهادهای بین‌المللی؛ و مطمئناً در آن انتخابات، مردم آگاه و بیدار ایران، دیگر به روسیاهان روی گشاده نشان نخواهند داد و افرادی در قامت اسامی زیر را، که از حداقل استانداردهای آگاهی، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر برخوردار نیستند، بر سرنوشت خود حاکم نخواهند کرد؛ روسیاهان دیروز و امروزی چون: رضا پهلوی (که حکومت را ارث پدرش و خود را وارث «اسپریم همایونی» می‌داند و همچنان «شاهزاده» می‌خواند، بر سوگند سلطانی سماجت می‌ورزد و خود را نماد ملت می‌داند و «شورای ملی» می‌سازد)، مسعود رجوی (جنایتکار خیانت‌پیشه‌ای که معلوم نیست مرده است یا زنده)، یا مریم رجوی (که خشونت و تزویر از چشمان او می‌بارد و خود را «رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت!» می‌خواند)، ابوالحسن بنی‌صدر (آن صدارت طلب همیشگی)، اکبر هاشمی رفسنجانی (آن همیشه «شریک قاتل و رفیق قافله» که در تمام سخنانش، «نظام» و «انقلاب»، «مقدم بر «مردم» هستند)، میرحسین موسوی، مهدی کروبی، محمد خاتمی و حسن خمینی (چهار یار در هر



حال وفادار جمهوری اسلامی)، علی‌اکبر ولایتی (جناب «آقا اجازه» و فرمانبر همیشگی ولایت شما)، اسفندیار رحیم‌مشایی (مهره امنیتی و حقیر و مطیع رژیم، که خود را «سرباز ولایت» می‌خواند)، غلامعلی حداد عادل (نوکر برتر آهنگر دادگرا!)، سعید جلیلی (یار غار مجتبیای شما و رفیق و رئیس برادر داماد شما، مصباح و علی باقری کنی، برادرزاده‌های محمدرضا مهدوی کنی؛ من و سعید جلیلی، هر دو فارغ‌التحصیل دانشگاه امام صادق هستیم و به‌خوبی منش، روش و اندیشه او و اطرافیان امام صادقی‌اش را درک و البته رد می‌کنم)، محمدباقر قالیباف (آن بافنده قالی دروغ و اغراق و دلق و دغل) و دیگر نقش‌آفرینان سیاه‌چهره سیاه‌بازی شما و دیگران که کارنامه آنها و مشارکت و سکوت رضایت‌آمیزشان در جنایت‌ها و خیانت‌ها، آشکار و بر آفتاب است. هر چند تلاش‌های احتمالی آنان در راه رهایی ایران، به عنوان یک انسان، شایسته تقدیر و گامی در جهت جبران گذشته خواهد بود.

آقای خامنه‌ای!

من به همراه این نامه، ویرایش پنجم کتاب «نحوهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» را در هفت جلد و مجموعاً نزدیک به شش هزار صفحه (شش جلد و چهار هزار صفحه مطلب جدید) منتشر کرده‌ام و وبلاگ خود را نیز از دست سربازان بدنام و بدکردار شما خارج ساخته و فعال کرده‌ام و با خود عهد نموده‌ام که هیچ‌گاه از آگاهی‌بخشی برای وطن و هم‌وطنان دست برندارم. پیشنهاد می‌کنم حداقل نیم‌نگاهی به فهرست مطالب کتاب «نحوهای نجیبانه» بیندازید، که فهرست فشرده‌ای است از کارنامه جمهوری اسلامی و رهبران و مسؤولان آن، به‌ویژه شخص شما، در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و...؛ شاید... شاید در خفا و خلوت، شرم و آزرتم آزارتان داد!

آقای خامنه‌ای!

و در پایان، باید بگویم که مسئولیت تمامی فعالیت‌ها و نوشتارهای من، در گذشته، اینک و آینده، تنها با شخص خودم می‌باشد و حتا تا پیش از بازداشت، هیچ کس از هویت واقعی من در ارتباط با آنها خبر نداشت و همان‌طور که همیشه گفته‌ام «به هیچ فرد، گروه، حزب، دسته، رسته، بسته، هسته، پوسته، مسلک، مرام، منبع، مقام، اندیشه، ریشه، پیشه و... وابسته نیستم! و تنها هدف من «یافتن راهی به رهایی از راه آگاهی بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب ملک و مردم ایران‌زمین» است؛ از این رو، مسئولیت مستقیم هر گونه تهدید یا تحدیدی که برای خانواده و نزدیکان من و نیز خود من ایجاد شود، با شخص شما خواهد بود.

پیشاپیش شکست تمامیت حاکمیت شما را در نمایش ناشایست به اصطلاح انتخابات پیش رو به مردم ایران شادباش می‌گویم. آری، ایران و ایرانیان سیاه‌ترین شرایط را از سر می‌گذارند، اما همواره «پایان شب سیه سپید است»؛ دیگر رو کردن کاندیدای خودی و معرفی او به عنوان غیرخودی و بازی «این به چیز دیگه است» نتیجه‌بخش نخواهد بود و حنای دوقطبی‌های نمایشی و کاذب ساختن و ادای دموکراسی درآوردن و خیمه‌شب‌بازی‌های مسخره، رنگ و بویی برای مردم ایران ندارد؛ هر چند این بار چنان ترس بر شما غالب شده است که از قالب ساختگی دوقطبی‌های کاذب نیز دوری کردید؛ از این رو، امیدوارم که انتخابات نود و دو، نه به تو و رژیم تو باشد؛ نه‌ای نهایی و تنهایی نهایی تو و یاران پیدا و پنهان تو.

«ما،

همان جمع پراکنده، همان تنها،

آن تنهاهایم!

این همه موج بلا در همه جا می‌بینیم،

«آی آدم‌ها» را می‌شنویم،

نیک می‌دانیم،

دستی از غیب نخواهد آمد،

هیچ‌یک حتی یک بار نمی‌گوئیم

با ستمکاری نادانی، این‌گونه مدارا نکنیم



آستین‌ها را بالا بزنیم
دست در دست هم از پهنه آفاق برانیمش
مهربانی را،
دانایی را،
ما، همان جمع پراکنده
بر بلندای جهان،
بنشانیمش...!
- «آی آدم‌ها...!»
(فریدون مشیری)

«گیرم که در باورتان به خاک نشسته‌ام!
و ساقه‌های جوانم از ضربه‌های تبرهای تان زخم‌دار است
با ریشه چه می‌کنید؟
گیرم که بر سر این باغ بنشسته در کمین پرنده‌اید
پرواز را علامت ممنوع می‌زنید
با جوجه‌های نشسته در آشیان چه می‌کنید؟
گیرم که می‌کشید
گیرم که می‌برید
گیرم که می‌زنید
با رویش ناگزیر جوانه چه می‌کنید؟» (خسرو گل‌سرخ)

«حرکت از این بیش شتابان کنیم
ولوله در ولوله‌باران کنیم
جنگل و شهر و ده و کوه و کمر
از نفس خویش شکوفان کنیم
دانه هر گل که تو پرپر کنی
باز بکاریم و دوچندان کنیم
پای بکوییم و برآریم دست
خنده‌زان ترک سر و جان کنیم
روشن از ایمان به طلوعی قریب
چوبه اعدام چراغان کنیم...
تا تو بدانی که چه ما می‌کنیم
هرچه تو گفتی نکنید! آن کنیم!
آتش پنهان درون را، برون
از دل خاکستر ایران کنیم
شعله بگیریم از این آتش و
مشعل تاریخ، فروزان کنیم
باز بسازیم بنایی دگر



ساخته‌ای هرچه تو، ویران کنیم
خواب و خیال خوشت آشفته‌ایم
بیش از این نیز، پریشان کنیم
می‌شنوی؟! این تپش طبل ماست
باش و بین تا که چه طوفان کنیم!؟» (محمدعلی اصفهانی)

«گمان میر که به پایان رسید کار مُغان
هزار باده ناخورده در رگ تاک است!» (اقبال لاهوری)

عباس خسروی فارسانی

۶ خرداد ماه ۱۳۹۲



فهرست مطالب

فهرست اجمالی (هفت جلد)

جلد اول

سخن آغازین	۶۸
بخش اول: پیش‌درآمد؛ آشنایی با ساختار جمهوری اسلامی و رهبران آن	۷۲
بخش دوم: نوشتارهای درباره چستی و چرایی نامه‌نگاری به رهبران جمهوری اسلامی	۳۵۸
بخش سوم: نامه‌ها از روح‌الله خمینی	۴۰۸
بخش چهارم: نامه‌ها به روح‌الله خمینی	۴۲۱
سخن فرجامین	۶۱۶

جلد دوم

سخن آغازین	۶۸
بخش اول: نامه‌ها از علی خامنه‌ای	۷۲



بخش دوم: نامه‌ها به علی خامنه‌ای ----- ۷۵

بخش سوم: سایر پیام‌ها و نوشتارها خطاب به علی خامنه‌ای ----- ۱۳۱۸

بخش چهارم: نامه‌ها به خانواده علی خامنه‌ای ----- ۱۳۸۷

سخن فرجامین ----- ۱۴۰۸

جلد سوم

سخن آغازین ----- ۶۸

بخش اول: نامه‌ها به اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی) ----- ۷۲

بخش دوم: نامه‌ها به محمد خاتمی ----- ۱۳۱

بخش سوم: نامه‌ها به محمود احمدی‌نژاد ----- ۱۵۱

بخش چهارم: نامه‌ها به صادق لاریجانی (رئیس قوه قضائیه) ----- ۱۸۷

بخش پنجم: نامه‌ها به سایر سران و مسؤولان بلندپایه جمهوری اسلامی ----- ۲۵۵

بخش ششم: نامه‌ها به میر حسین موسوی ----- ۲۸۱

بخش هفتم: نامه‌ها به فقها و مراجع تقلید ----- ۳۱۰

سخن فرجامین ----- ۴۲۹

جلد چهارم

سخن آغازین ----- ۶۸

بخش اول: «غوغای برکناری (۱۳۶۸)»؛ (فصل دهم کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری» همراه با مکاتبات منتظری و خمینی) ----- ۷۲



- بخش دوم: «رنجامه» احمد خمینی به حسینعلی منتظری ----- ۲۰۳
- بخش سوم: حسینعلی منتظری: سایر نجواها و نوشتارها ----- ۲۴۰
- بخش چهارم: گزیده‌ای از نجوهای نجیبانه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی ----- ۲۵۸
- بخش پنجم: بیانیه‌های اعتراضی میرحسین موسوی پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و «منشور جنبش سبز» ----- ۳۷۹
- بخش ششم: سایر نجوهای نجیبانه محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۲ ----- ۴۳۸
- بخش هفتم: نامه‌های سرگشاده به محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲ ----- ۸۹۴
- سخن فرجامین ----- ۱۰۳۷

جلد پنجم

- سخن آغازین ----- ۶۸
- بخش اول: فراز و فرود پرونده کشتارهای دهه ۱۳۶۰ ----- ۷۲
- بخش دوم: فراز و فرود پرونده قتل‌های زنجیره‌ای ----- ۱۳۹
- بخش سوم: فراز و فرود پرونده جنایت کهریزک ----- ۲۴۹
- بخش چهارم: فراز و فرود پرونده قتل ستار بهشتی ----- ۵۱۴
- بخش پنجم: کشته‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ ----- ۱۰۱۱
- سخن فرجامین ----- ۱۰۶۰

جلد ششم

- سخن آغازین ----- ۶۸



بخش اول: جلوه‌ای از کارنامه حقوق بشر جمهوری اسلامی	۷۲
بخش دوم: نجوهای پراکنده	۲۴۴
سخن فرجامین	۱۰۱۴

جلد هفتم

سخن آغازین	۶۸
بخش اول: گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی	۷۲
بخش دوم: گزیده‌ای از متون ادبی سیاسی - اجتماعی	۲۱۴
بخش سوم: «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند!»	۲۵۸
سخن فرجامین	۳۰۷



فهرست تفصیلی جلد اول

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم

۶۸ ----- سخن آغازین

۷۲ ----- بخش اول: پیش‌درآمد؛ آشنایی با ساختار جمهوری اسلامی و رهبران آن

۷۳	-----	نوشتارهایی از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا»
۷۵	-----	«سید روح‌الله خمینی»
۸۷	-----	«سید علی خامنه‌ای»
۹۸	-----	«حسینعلی منتظری»
۱۱۰	-----	«ابوالحسن بنی‌صدر»
۱۲۰	-----	«اکبر هاشمی رفسنجانی»
۱۳۲	-----	«میرحسین موسوی»
۱۴۶	-----	«سید محمد خاتمی»
۱۵۷	-----	«محمود احمدی‌نژاد»
۱۷۰	-----	«مهدی کروبی»
۱۸۵	-----	«علی‌اکبر سعیدی سیرجانی»
۱۹۰	-----	«محمد نوری‌زاد»
۱۹۵	-----	«انقلاب ایران (۱۳۵۷)»
۲۱۵	-----	«حکومت جمهوری اسلامی ایران»
۲۲۳	-----	«عملکرد سید علی خامنه‌ای و سازمان‌های تابعه»
۲۳۳	-----	«انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
۲۵۳	-----	«جنبش سبز ایران»
۲۵۷	-----	«احتمال تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
۲۸۴	-----	«پیامدهای انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران»
۳۱۱	-----	«فهرست بازداشت‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم»



- ۳۲۲ ----- «جان‌باختگان اعتراضات به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران»
- ۳۲۹ ----- «شکنجه معترضان به نتایج اعلام‌شده انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
- ۳۳۹ ----- جدول‌هایی از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا» (نگاه اجمالی)
- ۳۴۰ ----- «جنبش‌های ملی ایرانیان»
- ۳۴۱ ----- «انقلاب ۱۳۵۷»
- ۳۴۳ ----- «سیاست و حکومت ایران»
- ۳۴۷ ----- «نیروهای مسلح ایران»
- ۳۴۸ ----- «جدول اطلاعات ده دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران»
- ۳۴۹ ----- «شورش‌ها و تظاهرات‌های مهم در ایران پس از انقلاب ایران»
- ۳۵۰ ----- «شکنجه دولتی در ایران»
- ۳۵۱ ----- «کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷»
- ۳۵۲ ----- «قتل‌های زنجیره‌ای ایران»
- ۳۵۳ ----- «جنبش دوم خرداد»
- ۳۵۴ ----- «انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
- ۳۵۵ ----- «جنبش سبز ایران»
- ۳۵۶ ----- «زندانیان سیاسی سرشناس منتسب به جنبش سبز»
- ۳۵۷ ----- «جان‌باختگان در سرکوب معترضان بین سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۸۸ ایران»

بخش دوم: نوشتارهای درباره چستی و چرایی نامه‌نگاری به رهبران جمهوری اسلامی

- ۳۵۹ ----- «اتهام: نامه سرگشاده به رهبری!»؛ حمید تکاپو، ۳ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۶۳ ----- «نوری‌زاد؛ نمای نزدیک»؛ آیدا قیجر، ۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۶۶ ----- «حکایت نامه‌های بی‌پاسخ به خامنه‌ای»؛ احمد سعیدی، ۴ دی ۱۳۸۹
- ۳۶۸ ----- «نامه‌های بی‌پاسخ؛ سیر تحول نامه‌های سرگشاده به آیت‌الله خامنه‌ای»؛ ۱۱ اسفند ۱۳۸۹
- ۳۷۵ ----- «ای رهبر فرزانه، ویران کردی خانه!»؛ بیژن صف‌سری، ۲۰ آذر ۱۳۹۰
- ۳۷۷ ----- «در ستایش نوری‌زاد و شجاعت او»؛ مرتضی کاظمیان، ۲۱ آذر ۱۳۹۰
- ۳۷۹ ----- «نهضت کبوتران نامه‌بر»؛ محمد رهبر، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۱ ----- «پیامدهای نامه‌های اعتراضی به آیت‌الله خامنه‌ای»؛ اکبر گنجی، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۵ ----- «فراخوان وبسایت محمد نوری‌زاد برای کمپین نامه‌نویسی به خامنه‌ای»؛ ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۷ ----- «فراخوان محمد نوری‌زاد، تحرکی به فضای سیاسی کشور بخشیده است»؛ علی افشاری، ۲۸ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۹ ----- «جنون قدرت!»؛ شهباز نخعی، ۳۰ آذر ۱۳۹۰
- ۳۹۱ ----- «در حمایت از پیشنهاد محمد نوری‌زاد»؛ مرتضی کاظمیان، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۴ ----- «کمپین نامه‌نویسی به آیت‌الله خامنه‌ای»؛ رضا حاجی حسینی، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۶ ----- «دوستان! خامنه‌ای ارزش مخاطب بودن ندارد، نامه‌ایتان را به پیشگاه مردم ایران بنویسید!»؛ ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۷ ----- «از سیاست‌نامه تا سیاست‌نامه‌ای»؛ ۱۵ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۹ ----- «نامه ندهید، برنامه بدهید!»؛ احمد وحدت‌خواه، ۱۷ دی ۱۳۹۰
- ۴۰۰ ----- «اصلاح‌طلبان به جز نامه‌نویسی به رهبر و صدور بیانیه چه کار دیگری بلدند؟»؛ ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۴۰۱ ----- «نامه‌هایی برای خدا!»؛ بیژن صف‌سری، ۲۱ دی ۱۳۹۰
- ۴۰۳ ----- «فراخوان دوم نوری‌زاد و موجی فراتر»؛ یعقوب گوهری، ۲۶ دی ۱۳۹۰



- ۴۰۴ ----- «نامه‌نگاری به آیت‌الله به جای مبارزه یا تلنگر به وجدان مردم؟»؛ مهرداد قاسم‌فر، ۲۸ دی ۱۳۹۰ -----
 ۴۰۷ ----- گزارش و بسایت روزنامه «گاردین» از نامه‌های سرگشاده محمد نوری‌زاد و دیگران به خامنه‌ای، ۲۲ تیر ۱۳۹۱ -----
 ۴۰۷ ----- متن انگلیسی (English Text) -----

بخش سوم: نامه‌ها از روح‌الله خمینی ----- ۴۰۸

- ۴۰۹ ----- نامه عاشقانه روح‌الله خمینی به همسرش، فروردین ۱۳۱۲ -----
 ۴۱۰ ----- نامه روح‌الله خمینی خطاب به علمای اسلام (قدیمی‌ترین سند مبارزاتی خمینی)، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ -----
 ۴۱۲ ----- نامه روح‌الله خمینی به محمدرضا پهلوی، ۱۷ مهر ۱۳۴۱ -----
 ۴۱۳ ----- «حلال کردن حرام‌ها و حرام کردن حلال‌ها»: درباره «بود و نمود خمینی»؛ اکبر گنجی، مرداد ۱۳۸۹ -----
 ۴۱۸ ----- وصیتنامه روح‌الله خمینی، ۲۹ دی ۱۳۵۸ -----
 ۴۱۹ ----- نامه روح‌الله خمینی به مسئولان نظام جمهوری اسلامی در مورد قبول آتش‌بس در جنگ، ۲۵ تیر ۱۳۶۷ -----

بخش چهارم: نامه‌ها به روح‌الله خمینی ----- ۴۲۱

- ۴۲۲ ----- نامه بهشتی، موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، باهنر و هاشمی رفسنجانی به خمینی، ۲۸ بهمن ۱۳۵۸ -----
 ۴۲۵ ----- نامه‌های ابوالحسن بنی‌صدر به خمینی و اطرافیان او، طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ -----
 ۴۲۶ ----- «توضیح عمومی»؛ ابوالحسن بنی‌صدر -----
 ۴۳۵ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹ -----
 ۴۳۵ ----- پاسخ خمینی به نامه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----
 ۴۴۰ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ خرداد ۱۳۵۹ -----
 ۴۴۳ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ -----
 ۴۴۳ ----- پاسخ خمینی به نامه ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----
 ۴۴۵ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ -----
 ۴۴۸ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۱ تیر ۱۳۵۹ -----
 ۴۵۰ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳۰ تیر ۱۳۵۹ -----
 ۴۵۲ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ مرداد ۱۳۵۹ -----
 ۴۵۲ ----- پاسخ خمینی به نامه ۱ مرداد ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----
 ۴۵۳ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳ مرداد ۱۳۵۹ -----
 ۴۵۶ ----- گزارش دیدار بنی‌صدر با خمینی، ۲۱ مرداد ۱۳۵۹ -----
 ۴۵۹ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۲ مرداد ۱۳۵۹ -----
 ۴۶۱ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ -----
 ۴۶۲ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ -----
 ۴۶۳ ----- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ -----
 ۴۶۵ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۸ شهریور ۱۳۵۹ -----
 ۴۶۵ ----- پاسخ خمینی به نامه ۸ شهریور ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----
 ۴۶۶ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۴ شهریور ۱۳۵۹ -----
 ۴۶۷ ----- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ -----
 ۴۶۸ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۸ شهریور ۱۳۵۹ -----
 ۴۷۰ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳ آبان ۱۳۵۹ -----



۴۷۲	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۹ آبان ۱۳۵۹
۴۷۶	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۴ آبان ۱۳۵۹
۴۷۸	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۶ آبان ۱۳۵۹
۴۷۹	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۲۹ آبان ۱۳۵۹
۴۸۱	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۳۰ آبان ۱۳۵۹
۴۸۳	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۴ آذر ۱۳۵۹
۴۸۶	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۰ آذر ۱۳۵۹
۴۸۷	-----	نامہ بنی صدر به حسین خمینی، ۱۳ آذر ۱۳۵۹
۴۸۹	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۱ دی ۱۳۵۹
۴۹۱	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۹ دی ۱۳۵۹
۴۹۳	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۶ بهمن ۱۳۵۹
۴۹۴	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۱۵ بهمن ۱۳۵۹
۴۹۷	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹
۴۹۸	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹
۵۰۱	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، بهمن ۱۳۵۹
۵۰۲	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۴ بهمن ۱۳۵۹
۵۰۴	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۷ اسفند ۱۳۵۹
۵۰۶	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۹ اسفند ۱۳۵۹
۵۰۷	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۱ اسفند ۱۳۵۹
۵۱۰	-----	نامہ بنی صدر به خامنه‌ای، ۱۲ اسفند ۱۳۵۹
۵۱۲	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۷ اسفند ۱۳۵۹
۵۱۴	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹
۵۱۶	-----	نامہ بنی صدر به عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹
۵۱۸	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۳ اسفند ۱۳۵۹
۵۲۰	-----	نامہ بنی صدر به حسینعلی منتظری، ۲۴ اسفند ۱۳۵۹
۵۲۳	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۳ فروردین ۱۳۶۰
۵۲۵	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۸ فروردین ۱۳۶۰
۵۲۷	-----	نامہ بنی صدر به عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰
۵۳۳	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰
۵۳۵	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰
۵۳۷	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۶ خرداد ۱۳۶۰
۵۴۲	-----	پیام بنی صدر به مردم ایران، ۱۷ خرداد ۱۳۶۰
۵۴۳	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰
۵۴۶	-----	پیام بنی صدر به مردم ایران، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰
۵۴۹	-----	پاسخ بنی صدر به سخنان خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰
۵۵۰	-----	پاسخ تکمیلی بنی صدر به خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰
۵۵۲	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱ مرداد ۱۳۶۳
۵۵۵	-----	نامہ اکبر هاشمی رفسنجانی به خمینی، ۲۵ بهمن ۱۳۵۹



- ۵۵۷ ----- نامه محمد حسینی بهشتی به خمینی، ۲۲ اسفند ۱۳۵۹
- ۵۶۰ ----- نامه سرگشاده مهدی بازرگان به خمینی، ۱۶ خرداد ۱۳۶۰
- ۵۶۲ ----- نامه سرگشاده «نهضت آزادی ایران» به خمینی، ۴ تیر ۱۳۶۰
- ۵۶۵ ----- نامه محمدکاظم شریعتمداری به خمینی، ۴ اردیبهشت ۱۳۶۱
- ۵۶۷ ----- نامه محمدرضا گلپایگانی به خمینی، در ارتباط با مرگ محمدکاظم شریعتمداری، ۱۳ فروردین ۱۳۶۵
- ۵۶۸ ----- توضیح حسینعلی منتظری در مورد مرگ محمدکاظم شریعتمداری
- ۵۶۹ ----- «در زندان ولایت فقیه»؛ روایت رضا صدر (برادر بزرگ‌تر موسی صدر) از مرگ محمدکاظم شریعتمداری
- ۵۷۶ ----- نامه مرتضی پسندیده (برادر بزرگ‌تر خمینی) به خمینی، ۱۵ مرداد ۱۳۶۲
- ۵۷۶ ----- مقدمه عباس خسروی فارسانی بر نامه مرتضی پسندیده به خمینی
- ۵۷۹ ----- نامه مهدی بازرگان به خمینی، ۳ اسفند ۱۳۶۲
- ۵۸۴ ----- نامه علی‌اکبر محتشمی‌پور (وزیر کشور) به خمینی، درباره «نهضت آزادی»، ۳۰ بهمن ۱۳۶۶
- ۵۸۵ ----- پاسخ منسوب به خمینی، به نامه علی‌اکبر محتشمی‌پور، درباره «نهضت آزادی»
- ۵۸۶ ----- نامه احمد خمینی به مرتضی پسندیده، درباره «نهضت آزادی»
- ۵۸۸ ----- «جنازه‌ای به اسم قاضی صلواتی و «نهضت آزادی»؛ محمد نوری‌زاد، ۵ آبان ۱۳۹۱
- ۵۹۱ ----- «نامه‌ای با امضای پدر به خط پسر؟»؛ محمد صادقی، ۶ آبان ۱۳۹۱
- ۵۹۵ ----- تلگرام مهدی بازرگان به خمینی و درخواست گفتگو پیرامون جنگ، ۱۷ فروردین ۱۳۶۷
- ۵۹۶ ----- نامه سرگشاده «نهضت آزادی ایران» به خمینی، اردیبهشت ۱۳۶۷
- ۶۰۹ ----- نامه سرگشاده مهدی بازرگان به خمینی، ۱۲ مهر ۱۳۶۷
- ۶۱۴ ----- مکاتبات حسینعلی منتظری و خمینی، طی سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸
- ۶۱۵ ----- نامه محرمانه محمدی ری‌شهری، وزیر اطلاعات، به خمینی، یک ماه پس از پذیرش قطعنامه، تابستان ۱۳۶۷

۶۱۶ ----- سخن فرجامین

- ۶۱۷ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



فهرست تفصیلی جلد دوم

۴	به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲
۱۱	فهرست مطالب
۱۱	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	فهرست تفصیلی جلد هفتم
۶۸	سخن آغازین
۷۲	بخش اول: نامه‌ها از علی خامنه‌ای
۷۳	وصیتنامه علی خامنه‌ای، ۳ فروردین ۱۳۴۲
۷۵	بخش دوم: نامه‌ها به علی خامنه‌ای
۷۶	نامه روح‌الله خمینی به خامنه‌ای (منشورنامه ولایت مطلقه فقیه)، ۱۶ دی ۱۳۶۶
۷۷	پاسخ خامنه‌ای به نامه خمینی، ۲۱ دی ۱۳۶۶
۷۸	پاسخ خمینی به نامه خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۶۶
۷۹	استعفانامه میرحسین موسوی (نخست‌وزیر) به خامنه‌ای (رئیس‌جمهور)، ۱۴ شهریور ۱۳۶۷
۸۱	نامه نورالدین کیانوری به خامنه‌ای، ۱۶ بهمن ۱۳۶۸
۹۳	نامه حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ۲۹ اسفند ۱۳۷۱
۹۴	نامه فتح‌الله ربانی املشی به خامنه‌ای، ۲۹ اسفند ۱۳۷۱
۹۷	نامه محسن رضایی به خامنه‌ای، ۲۲ آبان ۱۳۷۲
۹۸	دومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، ۱۳۷۲
۱۰۱	سومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۷۲
۱۰۳	نامه یدالله سجایی به خامنه‌ای، ۲۳ مرداد ۱۳۷۸
۱۰۶	نامه ۱۳۵ نفر از نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۱
۱۱۳	پشتیبانی ۳۱۰ نفر از فعالان فرهنگی و سیاسی از نامه نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۸۱
۱۱۵	نامه سرگشاده قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۱۶ آذر ۱۳۸۱
۱۲۲	نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲
۱۲۶	نامه سرگشاده امیرفرشاد ابراهیمی به خامنه‌ای، ۲۸ خرداد ۱۳۸۲
۱۲۹	نامه سرگشاده «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۴ آبان ۱۳۸۲



- ۱۳۴ - نامه سرگشاده یک فرهنگی (سعید) به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۸۲
- ۱۳۶ - نامه سرگشاده احمد قابل به خامنه‌ای، ۱۰ خرداد ۱۳۸۴
- ۱۴۴ - نامه سرگشاده مهدی کروی به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۴
- ۱۴۸ - نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۸۴
- ۱۵۴ - نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۵
- ۱۵۴ - متن انگلیسی (English Text)
- ۱۵۶ - ترجمه فارسی
- ۱۵۸ - نامه سرگشاده یعسوب‌الدین رستگار جویباری به خامنه‌ای، ۱۴ آذر ۱۳۸۵
- ۱۷۱ - نامه سرگشاده حمید روشنگر به خامنه‌ای، ۵ اسفند ۱۳۸۵
- ۱۷۷ - نامه سرگشاده احمد زیدآبادی به خامنه‌ای، ۲۲ فروردین ۱۳۸۶
- ۱۸۱ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۳۰ خرداد ۱۳۸۶
- ۱۸۵ - نامه سرگشاده یک دانشجوی حقوق (محمد) به خامنه‌ای، شهریور ۱۳۸۶
- ۱۸۸ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۵ آبان ۱۳۸۶
- ۱۹۱ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۶
- ۱۹۴ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۶
- ۱۹۶ - نامه سرگشاده محمد ملکی به خامنه‌ای، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۷
- ۲۰۱ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۹ خرداد ۱۳۸۷
- ۲۰۴ - نامه سرگشاده از زبان کودکان افغانستانی مقیم ایران به خامنه‌ای، بهار ۱۳۸۷
- ۲۰۶ - نامه پیمان فتاحی (ایلیا میم) به خامنه‌ای، ۱۳۸۷
- ۲۰۸ - نامه «انجمن حرفه‌ای متفکران و محققان» به خامنه‌ای، پاییز ۱۳۸۷
- ۲۱۰ - نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۲۹ بهمن ۱۳۸۷
- ۲۱۲ - نامه سرگشاده حشمت‌الله طبرزدی به خامنه‌ای، ۲۵ اسفند ۱۳۸۷
- ۲۱۴ - نامه سرگشاده جمعی از وبلاگ‌نویسان ایرانی به خامنه‌ای، ۱۵ فروردین ۱۳۸۸
- ۲۱۷ - نامه سرگشاده اکبر اعلمی به خامنه‌ای، ۱۲ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۲۴ - نامه سرگشاده اکبر هاشمی رفسنجانی به خامنه‌ای، ۱۲ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۲۷ - نامه سرگشاده میرحسین موسوی به خامنه‌ای، ۲۰ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۲۸ - نامه سرگشاده یک ایرانی وبلاگ‌نویس («بابا») به خامنه‌ای، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۳۲ - نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۳۶ - نامه سرگشاده پیمان فتاحی (ایلیا میم) و پریس کی‌نژاد به خامنه‌ای، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۳۹ - نامه سرگشاده عبدالعلی بازرگان به خامنه‌ای، ۱ تیر ۱۳۸۸
- ۲۴۳ - نامه سرگشاده علی کاظمینی به خامنه‌ای، ۲ تیر ۱۳۸۸
- ۲۴۴ - نامه سرگشاده بابک داد به خامنه‌ای، ۳ تیر ۱۳۸۸
- ۲۴۷ - نامه سرگشاده گل‌مراد مرادی به خامنه‌ای، ۴ تیر ۱۳۸۸
- ۲۵۰ - نامه سرگشاده شجاع‌الدین شفا به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۸۸
- ۲۵۳ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۵۷ - نامه سرگشاده احترام‌السادات نواب صفوی (مادر زهرا رهنورد) به خامنه‌ای، ۳ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۵۸ - نامه سرگشاده یک دختر دانشجو (رایحه ایرانی) خطاب به خامنه‌ای، ۴ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۶۰ - نامه سرگشاده یک وبلاگ‌نویس («نامشهور») به خامنه‌ای، ۱۴ مرداد ۱۳۸۸



- ۲۶۲ ----- نامه سرگشاده پیام فاضل به خامنه‌ای، ۲۲ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۶۵ ----- نامه سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۸
- ۲۶۷ ----- نامه سرگشاده رقیه مؤمنی (برادرزاده عبدالله مؤمنی) به خامنه‌ای، ۱۱ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۶۹ ----- نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۱۹ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۷۳ ----- نامه سرگشاده مسیح علی‌نژاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۷۵ ----- اولین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۸۲ ----- نامه سرگشاده ۲۷ استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ۲۵ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۸۵ ----- نامه سرگشاده یکی از فرماندهان سابق جنگ به خامنه‌ای، ۲۸ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۸۹ ----- نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ۱۵ مهر ۱۳۸۸
- ۲۸۹ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۲۹۱ ----- ترجمه فارسی
- ۲۹۳ ----- نامه سرگشاده تارا نیازی به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۸۸
- ۲۹۵ ----- نامه سرگشاده یک استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۸۸
- ۲۹۸ ----- دومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۵ آبان ۱۳۸۸
- ۳۰۳ ----- سومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ آذر ۱۳۸۸
- ۳۰۷ ----- نامه سرگشاده علیرضا حسینی به خامنه‌ای، ۱۵ آذر ۱۳۸۸
- ۳۱۱ ----- نامه سرگشاده عبدالمالک بلوچ (ریگی) به خامنه‌ای، ۲۴ آذر ۱۳۸۸
- ۳۱۳ ----- نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۸۸
- ۳۱۴ ----- نامه سرگشاده ۸۸ استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۸۸
- ۳۱۸ ----- نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۸۸
- ۳۱۹ ----- نامه سرگشاده مهدی خلجی به خامنه‌ای، ۲۵ دی ۱۳۸۸
- ۳۲۱ ----- نامه سرگشاده یک دانشجوی نسل سومی به خامنه‌ای، ۲۸ دی ۱۳۸۸
- ۳۲۵ ----- نامه سرگشاده رسول عباسی به خامنه‌ای، ۳۰ دی ۱۳۸۸
- ۳۲۸ ----- نامه سرگشاده نوشابه امیری به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۰ ----- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۲ ----- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۵ ----- نامه سرگشاده «خروش سبز» به خامنه‌ای، ۱۳ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۸ ----- نامه سرگشاده فاطمه کروی به خامنه‌ای، ۲۴ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۴۰ ----- نامه محمد ابوترابی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۸۸
- ۳۴۹ ----- چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱ اردیبهشت ۱۳۸۹
- ۳۵۲ ----- پاسخ سرگشاده مهدی کوچک‌زاده به چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۷ اردیبهشت ۱۳۸۹
- ۳۵۷ ----- نامه سرگشاده سمیرا نصیری به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹
- ۳۶۱ ----- پنجمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۶۶ ----- نامه سرگشاده کامبیز شبانکاره به خامنه‌ای، ۱۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۶۹ ----- نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۱ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۷۲ ----- نامه سرگشاده حیدر رحیم‌پور ازغدی به خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۷۳ ----- نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۷۶ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، خرداد ۱۳۸۹



۳۷۸	-----	نامه سرگشاده درویش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ۲۶ تیر ۱۳۸۹
۳۸۰	-----	سروده سرگشاده «تبهکار» به خامنه‌ای، ۱ مرداد ۱۳۹۰
۳۸۳	-----	ششمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۰ مرداد ۱۳۸۹
۳۸۳	-----	متن فارسی
۳۹۰	-----	ترجمه انگلیسی (English Translation)
۳۹۲	-----	نامه سرگشاده عبدالله مؤمنی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۹
۳۹۹	-----	نامه حمزه کرمی به خامنه‌ای، تیر ۱۳۸۹
۴۰۰	-----	«اعتراف‌گیری بعد از ۲۰ بار فرو کردن سر یک زندانی سیاسی در توالی فرنگی»
۴۰۱	-----	هاشمی رفسنجانی، نامه حمزه کرمی را شخصاً برای خامنه‌ای خوانده است
۴۰۲	-----	نامه حمزه کرمی به دادستان کل کشور (محسنی اژه‌ای)، ۱۱ مرداد ۱۳۸۹
۴۰۵	-----	«اعتراف‌های ساختگی، محکومیت‌های واقعی»
۴۰۸	-----	نامه سرگشاده فاطمه کروی به خامنه‌ای، ۱۰ شهریور ۱۳۸۹
۴۰۹	-----	نامه مهدی محمودیان به خامنه‌ای، شهریور ۱۳۸۹
۴۱۷	-----	هفتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۸ مهر ۱۳۸۹ (۲۸ استفتاء)
۴۱۷	-----	متن فارسی
۴۲۷	-----	ترجمه انگلیسی (English Translation)
۴۳۱	-----	«پوزش محمد نوری‌زاد از رهبر انقلاب!»، ۲۳ مهر ۱۳۸۹
۴۳۲	-----	پاسخ فرزند شهید سهراب آقاپور به هفتمین نامه محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۴ مهر ۱۳۸۹
۴۳۵	-----	نامه سرگشاده «مدرسین و طلاب قم و نجف» (متقن) به خامنه‌ای، ۲۲ مهر ۱۳۸۹
۴۴۰	-----	نامه سرگشاده محمدحسین کاظمینی بروجردی به خامنه‌ای، ۲۷ مهر ۱۳۸۹
۴۴۱	-----	نامه منسوب به صادق لاریجانی به خامنه‌ای، مهر ۱۳۸۹
۴۴۲	-----	«نامه مهم رئیس قوه قضائیه به مقام رهبری»
۴۴۳	-----	«سه پیشنهاد مهم رئیس قوه قضائیه به رهبری»
۴۴۶	-----	نامه سرگشاده محمد مصطفایی به خامنه‌ای، ۲۵ آبان ۱۳۸۹
۴۵۰	-----	نامه سرگشاده عبدالحسین طوطیایی به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، آبان ۱۳۸۹
۴۵۴	-----	نامه سرگشاده خانواده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۸۹
۴۵۴	-----	متن فارسی
۴۵۶	-----	ترجمه انگلیسی (English Translation)
۴۵۸	-----	نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۸۹
۴۶۰	-----	هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، آبان / آذر ۱۳۸۹
۴۸۵	-----	نقد عباس خسروی فارسانی به هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ خرداد ۱۳۹۰
۴۸۷	-----	پاسخ محمد نوری‌زاد به نقد عباس خسروی فارسانی، ۳ تیر ۱۳۹۰
۴۸۸	-----	نامه سرگشاده جمعی از اساتید فلسفه و باستان‌شناسی به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۸۹
۴۹۰	-----	نامه سرگشاده فرخ نگهدار به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۸۹
۴۹۴	-----	پاسخ طنز ی. صفایی (از زبان خامنه‌ای)، به نامه سرگشاده فرخ نگهدار، ۷ بهمن ۱۳۸۹
۴۹۶	-----	نامه سرگشاده ۱۳۲ نفر از روشنفکران و نویسندگان جهان به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۸۹
۴۹۶	-----	متن انگلیسی (English Text)
۵۰۵	-----	ترجمه فارسی



- ۵۱۰ - نامہ محمد علی کلی به خامنه‌ای، ۱۲ بهمن ۱۳۸۹
- ۵۱۰ - متن انگلیسی (English Text)
- ۵۱۱ - ترجمه فارسی
- ۵۱۲ - نامہ سرگشاده احمد جلالی فراهانی به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۸۹
- ۵۱۴ - نامہ سرگشاده فرهاد جعفری به خامنه‌ای، ۴ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۲۷ - نامہ سرگشاده یک فرزند شهید (مهدی م.) به خامنه‌ای، ۴ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۲۹ - نامہ سرگشاده احمد منتظری به خامنه‌ای، ۷ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۳۱ - نامہ سرگشاده چهار تشکل دانشجویی خارج از کشور به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۳۳ - نامہ سرگشاده «اصحاب کھف» به خامنه‌ای، ۲۲ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۳۸ - نامہ سرگشاده جمعی از مقلدان خامنه‌ای در بحرین به او، ۲۷ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۳۹ - نامہ سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۷ فروردین ۱۳۹۰
- ۵۴۰ - نامہ سرگشاده حسن امرائی به خامنه‌ای، ۲۵ فروردین ۱۳۹۰
- ۵۴۲ - نامہ سرگشاده طنز «عبید سن خوزانی» به خامنه‌ای، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۴۴ - نامہ سرگشاده درویش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۴۶ - نامہ سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۴۸ - نامہ محرمانہ احمد صدر حاج سیدجوادی به خامنه‌ای، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۵۴ - نامہ سرگشاده محمد علی کلی و جمعی از رهبران مسلمانان آمریکا به خامنه‌ای، ۳ خرداد ۱۳۹۰
- ۵۵۴ - متن انگلیسی (English Text)
- ۵۵۶ - ترجمه فارسی
- ۵۵۸ - نامہ سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۰
- ۵۶۴ - نامہ سرگشاده یک جوان به خامنه‌ای، ۱۳ تیر ۱۳۹۰
- ۵۶۷ - نامہ سرگشاده طنز «عبید سن خوزانی» به خامنه‌ای، ۱۸ تیر ۱۳۹۰
- ۵۷۰ - نامہ سرگشاده جمعی از اساتید دانشگاه و برندگان جایزه نوبل به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۹۰
- ۵۷۰ - متن انگلیسی (English Text)
- ۵۷۱ - ترجمه فارسی
- ۵۷۵ - نامہ سرگشاده حامد ایزدی به خامنه‌ای، ۳۰ مرداد ۱۳۹۰
- ۵۷۶ - نامہ سرگشاده طنز عبید سن خوزانی به خامنه‌ای، ۷ شهریور ۱۳۹۰
- ۵۷۹ - نامہ سرگشاده احمد صدر حاج سیدجوادی به خامنه‌ای، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰
- ۵۸۰ - نامہ سرگشاده جمعی از نمایندگان و فعالان اهل سنت ایران به خامنه‌ای، ۲۶ شهریور ۱۳۹۰
- ۵۸۳ - نامہ سرگشاده شماره یک جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۹۰
- ۵۸۵ - نامہ سرگشاده شماره دو جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۳ مهر ۱۳۹۰
- ۵۸۷ - نامہ سرگشاده مادر قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۲۴ مهر ۱۳۹۰
- ۵۸۹ - نامہ سرگشاده مصطفی تاجزاده به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰
- ۵۹۲ - نهمین نامہ سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰
- ۵۹۸ - نامہ سرگشاده نوشابه امیری به خامنه‌ای، ۱ آبان ۱۳۹۰
- ۶۰۰ - نامہ سرگشاده شماره سه جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۰ آبان ۱۳۹۰
- ۶۰۱ - نامہ علی مطهری به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۹۰
- ۶۰۳ - دهمین نامہ سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ آبان ۱۳۹۰



- ۶۰۹ ----- نقد «خرمدین سبز» به دهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۱ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۰ ----- نامه سرگشاده شماره چهار جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۲ ----- یازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۰ ----- نامه سرگشاده مهدی خزعلی به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۲ ----- نامه سرگشاده احمدرضا احمدپور به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۶ ----- نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۲۸ ----- دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۴ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۴ ----- نقد مهدی رود به دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۶ ----- نامه سرگشاده شماره پنج جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۷ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۸ ----- نامه سرگشاده اعظم طالقانی به خامنه‌ای، ۸ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۹ ----- سیزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۴۶ ----- نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۴۸ ----- چهاردهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۸ آذر ۱۳۹۰
- ۶۵۹ ----- مصاحبه محمد نوری‌زاد با «دویچه وله» آلمان در مورد چهاردهمین نامه او به خامنه‌ای، ۱۸ آذر ۱۳۹۰
- ۶۶۲ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۶۳ ----- پانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۶۹ ----- پیش‌نویس اولیه پانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۱ ----- نامه سرگشاده «مد» به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۲ ----- نامه سرگشاده شماره شش جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۴ ----- نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۶ ----- نامه سرگشاده «انجمن دفاع از اهداف انبیاء و قدیسین» به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۹ ----- نامه سرگشاده وحید رضا به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۲ ----- نامه سرگشاده ب. الف. به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۴ ----- نامه سرگشاده «خادم» به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۴ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۶ ----- نامه سرگشاده «بسیجی نمونه» به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۹ ----- نامه سرگشاده پیمان توانا به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۹۱ ----- نامه سرگشاده «یک پزشک جوان ایرانی» به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۹۵ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۹۹ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۲ ----- نامه سرگشاده یک طلبه حوزه علمیه (س. الف.) به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۵ ----- نامه سرگشاده «یکی از اعضای جنبش سبز» به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۶ ----- نامه سرگشاده «س. ف.» به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۸ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۹ ----- نامه سرگشاده کریم عمید به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۰ ----- نامه سرگشاده «نسل دوم» به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۲ ----- نامه سرگشاده مانی امیدوار به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۴ ----- نامه سرگشاده آرش فراشبندی به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۶ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۸ آذر ۱۳۹۰



- ۷۱۷ - نامه سرگشاده نمایندگان اهل سنت مجلس به خامنه‌ای، ۲۸ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۸ - نامه سرگشاده امیر حبیبی به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۹ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۲۱ - نامه سرگشاده م. نیکویی به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۲۲ - نامه سرگشاده «دانشجوی محروم از تحصیل» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۲۴ - نامه سرگشاده معصومه ب. به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۲۸ - نامه سرگشاده «مادر داغدار جنبش سبز» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۱ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۳ - نامه سرگشاده «خارج از قلعه» به خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۴ - نامه سرگشاده یک طلبه (هس. الف.) به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۷ - نامه سرگشاده یک طلبه به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۸ - نامه سرگشاده سعید خراسانی به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۹ - نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰
- ۷۵۰ - نامه سرگشاده مهدی علی‌پور به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰
- ۷۵۶ - نامه سرگشاده حامد الف. به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰
- ۷۵۸ - نامه سرگشاده پارسا مهرگان به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰
- ۷۶۰ - نامه سرگشاده «دوستدار مردم و رهبر» به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰
- ۷۶۳ - نامه سرگشاده علی مخلصی به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۶۵ - نامه سرگشاده «یک بازمانده مجروح جنگ» به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۶۷ - نامه سرگشاده ع. احمدنیا به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۷۰ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۷۲ - نامه سرگشاده یک کارمند (ک. ع.) به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۷۴ - نامه سرگشاده امیروارسته حیدری به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۷۶ - نامه سرگشاده حمیدرضا حسینی نوکندی به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۷۸ - نامه سرگشاده مجید ش. به خامنه‌ای، ۳ دی ۱۳۹۰
- ۷۸۰ - نامه سرگشاده کامیار بهرنگ به خامنه‌ای، ۳ دی ۱۳۹۰
- ۷۸۳ - نامه سرگشاده مصطفی موسوی لاری به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۳ دی ۱۳۹۰
- ۷۸۷ - نامه سرگشاده یکی از محافظان پیشین خامنه‌ای به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰
- ۷۹۰ - نامه سرگشاده «مهکامه» به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰
- ۷۹۲ - نامه سرگشاده «بهزاد سبز» به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰
- ۷۹۴ - نامه سرگشاده عبدالعلی بازرگان به خامنه‌ای، ۵ دی ۱۳۹۰
- ۷۹۷ - نامه سرگشاده جاوید فرداد به خامنه‌ای، ۵ دی ۱۳۹۰
- ۷۹۹ - نامه سرگشاده «یک جانباز شیمیایی» به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۹۰
- ۸۰۱ - نامه سرگشاده نوشابه امیری به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۹۰
- ۸۰۳ - نامه سرگشاده شماره هفت جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۷ دی ۱۳۹۰
- ۸۰۵ - نامه سرگشاده حسین زاهدی به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۰۹ - نامه سرگشاده «یک وبلاگ‌نویس» به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۱۱ - نامه سرگشاده «یک جوان ایرانی» به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰



- ۸۱۲ - نامه سرگشاده عاطفه به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۱۶ - نامه سرگشاده یکی از مسؤولین سابق سازمان انرژی اتمی به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۳ - شانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۷ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۸ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۹ - نامه سرگشاده فیروزه نظام‌آبادی به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۳۱ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۳۵ - نامه سرگشاده محسن نمکیان به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۳۹ - نامه سرگشاده «یک حقوقدان» به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۱ - نامه سرگشاده یک کارگر وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۳ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۶ - نامه سرگشاده عادل یوسفی قدس به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۷ - نامه سرگشاده «یک جوان ایرانی» (رضا) به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۸ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۰ - نامه سرگشاده سالار باقری اصل به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۲ - نامه سرگشاده «ن. م. بهار» به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۴ - نامه سرگشاده «دلگک ایرانی» به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۶ - نامه سرگشاده مهیار فرآورده به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۹ - نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۶۳ - نامه سرگشاده «یک ایرانی دلسوخته از سر درد» به خامنه‌ای، ۱۳ دی ۱۳۹۰
- ۸۶۵ - نامه سرگشاده ع. ش. به خامنه‌ای، ۱۳ دی ۱۳۹۰
- ۸۶۷ - نامه سرگشاده «یک دانشجوی نسل جدید» به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۰ - نامه سرگشاده احمد منتظری به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۲ - نامه سرگشاده مجتبی واحدی به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۷ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «حرف زیادی» به خامنه‌ای، ۱۵ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۸ - نامه سرگشاده «شوالیه پارسی» به خامنه‌ای، ۱۵ دی ۱۳۹۰
- ۸۸۳ - هفدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۶ دی ۱۳۹۰
- ۸۸۸ - نقد مهدی خزعلی به هفدهمین نامه محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۶ دی ۱۳۹۰
- ۸۸۹ - نامه سرگشاده طنز «کلاه قرمزی» به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۰ - نامه سرگشاده محمد شوری به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۴ - نامه سرگشاده علیرضا پورپیرعلی به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۸ - نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۹ - نامه سرگشاده طنز «امام نقی» به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۱ - نامه سرگشاده علی تارخ به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۴ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۸ - نامه سرگشاده عباسعلی فتاح به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۹ - نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۱۱ - نامه سرگشاده بابک دلنواز به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۹۰



- ۹۱۳ - نامه سرگشاده احمدرضا احمدپور به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۹۰ -
- ۹۱۸ - نامه سرگشاده «یک بانوی ایرانی» («اشک سبز») به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۰ -
- ۹۲۰ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۲ دی ۱۳۹۰ -
- ۹۲۲ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۲ دی ۱۳۹۰ -
- ۹۲۳ - نامه سرگشاده طنز خداوند به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰ -
- ۹۲۵ - هجدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰ -
- ۹۳۰ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰ -
- ۹۳۱ - نامه سرگشاده شماره هشت جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰ -
- ۹۳۳ - نامه سرگشاده اشکان احمدی به خامنه‌ای، ۲۶ دی ۱۳۹۰ -
- ۹۳۴ - نامه سرگشاده طنز عبید سن‌خوزانی به خامنه‌ای، ۲۸ دی ۱۳۹۰ -
- ۹۳۶ - نوزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۳۰ دی ۱۳۹۰ -
- ۹۴۲ - نقد عباس خسروی فارسانی به نوزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۴۳ - بیستمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۵۰ - نامه سرگشاده زهرا ربانی املشی به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۵۲ - نامه سرگشاده امید کشتکار به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۵۴ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۵۶ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۵۷ - نامه سرگشاده «حقیقت‌دوست» به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۵۹ - نامه سرگشاده «یک عوام ایرانی» به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۶۲ - نامه سرگشاده اکبر اعلمی به خامنه‌ای، ۹ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۶۵ - نامه سرگشاده «پاسداری که به زودی بازنشسته می‌شود» به خامنه‌ای، ۹ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۶۶ - نامه سرگشاده شماره ۸ جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۱ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۶۷ - بیست و یکمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۷۳ - نقد عباس خسروی فارسانی به بیست و یکمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۷۴ - نامه سرگشاده عادل یوسفی قدس به خامنه‌ای، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۷۵ - نامه سرگشاده غفور میرزائی به خامنه‌ای، ۱۷ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۷۸ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۸ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۸۱ - نامه سرگشاده محمدولی حیدریگی به خامنه‌ای، ۱۹ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۸۳ - نامه سرگشاده «جوانی که هیچ نقطه شاخصی ندارد» به خامنه‌ای، ۲۰ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۸۵ - بیست و دومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۱ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۸۹ - نامه سرگشاده ایمان فلاح به خامنه‌ای، ۲۱ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۹۱ - نامه سرگشاده یک دانشجوی به خامنه‌ای، ۲۳ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۹۴ - نامه سرگشاده شماره ده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۷ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۹۹۵ - بیست و سومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۱۰۰۱ - نامه سرگشاده «یک جوان معترض» به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۱۰۰۳ - نامه سرگشاده حبیب تبریزیان به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۱۰۰۵ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۰ -
- ۱۰۱۰ - نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، بهمن ۱۳۹۰ -



- بیست و چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۱۱
- «چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!»: عباس خسروی فارسانی، ۷ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۱۴
- نامه سرگشاده یک وبلاگ‌نویس (ف.) به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۸ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۱۶
- نامه سرگشاده شماره یازده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۸ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۱۸
- بیست و پنجمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۲۰
- نامه سرگشاده شماره دوازده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۴ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۲۳
- نامه سرگشاده «دلسوخته‌ای برای مسلمین مظلوم پاراچنار» به خامنه‌ای، ۹ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۱۰۲۵
- نامه سرگشاده مادر قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۱۷ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۱۰۲۷
- متن فارسی ----- ۱۰۲۷
- ترجمه انگلیسی (English Translation) ----- ۱۰۳۱
- نامه سرگشاده محمدصدیق کبودوند به خامنه‌ای، ۲۱ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۱۰۳۴
- نامه سرگشاده شماره سیزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۱۰۳۶
- نامه سرگشاده «یک جوان محروم از تحصیل بهایی» به خامنه‌ای، ۲۹ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۱۰۳۸
- «نامه سربسته امام راحل (ره) به سید علی خامنه‌ای!» (طنز)، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۱ ----- ۱۰۴۱
- نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱ ----- ۱۰۴۲
- نامه سرگشاده شماره چهارده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۱ ----- ۱۰۴۴
- نامه سرگشاده پنج فعال ملی - مذهبی به خامنه‌ای، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱ ----- ۱۰۴۶
- نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۱ ----- ۱۰۴۷
- نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۷ خرداد ۱۳۹۱ ----- ۱۰۵۲
- نامه سرگشاده شماره پانزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۲ تیر ۱۳۹۱ ----- ۱۰۵۵
- نامه سرگشاده رئوف طاهری به خامنه‌ای، ۶ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۱۰۵۷
- نامه سرگشاده یک دانشجو به خامنه‌ای، ۱۹ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۱۰۶۲
- نامه سرگشاده «یک هم‌وطن از ایران» به خامنه‌ای، ۲۹ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۱۰۷۴
- نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۲ شهریور ۱۳۹۱ ----- ۱۰۷۷
- نامه سرگشاده بیژن افتخاری به خامنه‌ای، ۳ شهریور ۱۳۹۱ ----- ۱۰۸۴
- نامه سرگشاده شماره شانزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۸ شهریور ۱۳۹۱ ----- ۱۰۸۶
- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «گسترس آگاهی» به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۰۸۸
- نامه سرگشاده افشین شافعی به خامنه‌ای، ۱۳ مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۰۸۹
- بیست و ششمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۰۹۶
- نامه سرگشاده کیوان صمیمی به خامنه‌ای، ۲۳ مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۱۰۶
- نامه سرگشاده حسین رونقی ملکی به خامنه‌ای، ۳۰ مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۱۰۸
- نامه سرگشاده امید به خامنه‌ای، مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۱۱۱
- نامه سرگشاده ستار بهشتی به خامنه‌ای، ۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۱۱۱۳
- نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۱۱۱۶
- نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۱۵ آبان ۱۳۹۱ ----- ۱۱۱۷
- نامه سرگشاده «دارا ایرانی» به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ ----- ۱۱۲۳
- بیست و هفتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ ----- ۱۱۲۴
- در ادامه بیست و هفتمین نامه؛ دروغی به اسم حمایت از مردم فلسطین، ۱۷ آذر ۱۳۹۱ ----- ۱۱۳۰



- ۱۱۳۲ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «چنین گفت میرحسین» به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱
- ۱۱۳۳ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱
- ۱۱۳۸ - نامه علی لاریجانی به خامنه‌ای، ۱ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۳۹ - نامه سرگشاده «شاهین ضد» به خامنه‌ای، ۲ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۰ - نامه سرگشاده محمد ملکی به خامنه‌ای، ۶ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۵ - نامه محمد ملکی به خامنه‌ای: هشدارهای بی‌فایده؟ سیاوش اردلان، ۱۰ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۷ - نامه مرتضی اصفهانی، امام جمعه قاین، به خامنه‌ای، ۲۰ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۸ - نامه سرگشاده طنز «کلاه‌قرمزی» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۹ - نامه سرگشاده اعظم طالقانی به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۵۱ - نامه سرگشاده ۶ فعال ملی - مذهبی به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۵۷ - نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۵۹ - نامه سرگشاده نمایندگان ادوار مجلس به خامنه‌ای، باراک اوباما و کاترین اشتون، ۱۸ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۱ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «اندیشه» به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۲ - نامه سرگشاده «سپیدار جاوید» به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۴ - نامه سرگشاده بیش از ۳۰۰ نفر از فیلسوفان، اساتید و دانشجویان فلسفه و علوم انسانی جهان به خامنه‌ای، ۲۷ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۴ - متن انگلیسی (English Text)
- ۱۱۷۷ - ترجمه فارسی
- ۱۱۷۹ - نامه سرگشاده «آرام سبز» به خامنه‌ای، ۳ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۰ - نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۴ - نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۶ - نامه سرگشاده طنز حسین پویا به خامنه‌ای، ۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۸ - نامه «فرزند یک جانباز ۷۰ درصد» به خامنه‌ای، میرحسین موسوی و مردم، ۱۲ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۰ - نامه سرگشاده «سعید ۶۵» به خامنه‌ای، ۱۲ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۱ - نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۵ - نامه محمود احمدی‌نژاد به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۶ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۱۰ - نامه سرگشاده فرید یزدان‌پناه به خامنه‌ای، بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۱۵ - نامه سرگشاده زهرا ربانی املشی به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۱۷ - نامه سرگشاده محمدرضا معتمدنیا به خامنه‌ای، ۱۵ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۲۰ - نامه سرگشاده محمدمهدی امامی ناصری به خامنه‌ای، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۲۲ - نامه سرگشاده بیماران هموفیلی به خامنه‌ای و احمدی‌نژاد، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۲۳ - نامه سرگشاده طنز ف. م. سخن به خامنه‌ای، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۲۵ - نامه سرگشاده «بابک خرم‌دین» (ح.ع.) به خامنه‌ای، ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۲۸ - نامه سرگشاده «شاهین ضد» به خامنه‌ای، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۲۹ - نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۳۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۳۳ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «ایران سبز» به خامنه‌ای، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۲۳۵ - نامه سرگشاده طنز «حزب قربونت بریم آغا» به خامنه‌ای، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۲۳۶ - نامه سرگشاده رضا حقیقت‌نژاد به خامنه‌ای، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۲



- ۱۲۴۱ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۲۴۶ - نامه سرگشاده «سازمان گزارشگران بدون مرز» به خامنه‌ای، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۲۴۷ - نامه سرگشاده حسین انصاری راد به خامنه‌ای، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۲۹۶ - نامه سرگشاده محمدرضا معتمدنیا به خامنه‌ای، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۰ - نامه سرگشاده محمدحسین کروی به خامنه‌ای، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۲ - بیست و هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۵ - نامه محمدصادق (م‌حی‌الدین) حائری شیرازی به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۶ - نامه سرگشاده زهرا مصطفوی (دختر خمینی) به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۷ - پاسخ دفتر خامنه‌ای به نامه سرگشاده زهرا خمینی (طنز)؛ مهدی یعقوبی، ۱ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۸ - نامه سرگشاده علی مطهری به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۹ - نامه سرگشاده محمدامین هادوی به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۱۱ - نامه سرگشاده پرویز کاظمی به خامنه‌ای، ۲ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۱۲ - نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۶ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -

بخش سوم: سایر پیام‌ها و نوشتارها خطاب به علی خامنه‌ای ۱۳۱۸

- ۱۳۱۹ - پیام حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ۲۱ تیر ۱۳۷۳ (ابلاغ: ۱۲ آبان ۱۳۷۳) - - - - -
- ۱۳۲۰ - «آقای خامنه‌ای! اشتباه می‌کنید!»؛ نوشابه امیری، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۷ - - - - -
- ۱۳۲۲ - پیام همسر شهید همت و همسر شهید باکری به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۸ - - - - -
- ۱۳۲۵ - «خامنه‌ای = احمدی‌نژاد»؛ نوشابه امیری، ۱۶ خرداد ۱۳۸۹ - - - - -
- ۱۳۲۶ - «ای دو چشمانت چراغ شام یلدای همه!»؛ سروده غلامعلی حداد عادل در وصف خامنه‌ای، ۳۰ مرداد ۱۳۸۹ - - - - -
- ۱۳۲۷ - «خامنه‌ای القابش را پس دهد!»؛ نوشابه امیری، ۴ خرداد ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۲۸ - «تقلب انتخاباتی؟! آقا اختیاریز وار!»؛ «عبید سن خوزانی»، ۴ تیر ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۱ - «خیانت است به قرآن!»؛ «عبید سن خوزانی»، ۱۶ آذر ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۳ - «آقای خامنه‌ای! ما را هم رها کنید!»؛ مجتبی واحدی، ۸ دی ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۵ - «بین آفتاب لب بام را!»؛ سروده صدیقه وسمقی خطاب به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۸ - مصاحبه خیالی محمد نوری‌زاد با خامنه‌ای، ۱۷ مرداد ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۰ - بیانیه «دفتر تحکیم وحدت» خطاب به خامنه‌ای، ۱۹ مرداد ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۳ - «آقای خامنه‌ای پس کی می‌روید؟»؛ بیژن صف‌سری، ۳ آبان ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۵ - چرا دیکتاتورها از سقوط هم پند نمی‌گیرند؟ محمد زمانی، ۱۲ آذر ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۹ - خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت اول، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۷۱ - خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت دوم، ۱ فروردین ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۷۳ - خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت سوم، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۷۵ - من رهبر را به مناظره دعوت می‌کنم! محمد نوری‌زاد، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۷۶ - آقای نوری‌زاد! «مُرشد» نشد سراغ «بچه مرشد»‌ها بروید! مجتبی واحدی، ۲۹ بهمن ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۷۸ - حضرت آیت‌الله خامنه‌ای! شما هر روز غلط می‌کنید! مجتبی واحدی، ۳ اسفند ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۸۰ - چون هرزه شما بید ما هرزه می‌نگاریم! نوشابه امیری، ۹ اسفند ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۸۲ - خطاب به رهبر: شما به زودی با آمریکا کنار خواهید آمد! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ - - - - -



- ۱۳۸۳ ----- توصیه به رهبر: فیلم «گاندی» را حتماً ببینید! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۱۳۸۴ ----- آقای خامنه‌ای! «این عوعو سگان شما نیز بگذرد!»؛ مجتبی واحدی، ۱۶ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۱۳۸۶ ----- پیام ویدئوی گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی، خطاب به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----

بخش چهارم: نامه‌ها به خانواده علی خامنه‌ای ----- ۱۳۸۷

- ۱۳۸۸ ----- نامه سرگشاده یک هم‌شاگردی به بُشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۵ تیر ۱۳۸۸ -----
- ۱۳۸۹ ----- نامه سرگشاده حسین جعفری به بُشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۰ -----
- ۱۳۹۱ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۲۶ دی ۱۳۹۰ -----
- ۱۳۹۴ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۱۳۹۸ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۱ -----
- ۱۴۰۱ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به خجسته باقرزاده، همسر علی خامنه‌ای، ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۱۴۰۳ ----- پاسخ طنز از زبان خجسته باقرزاده به نامه فخرالسادات محتشمی‌پور، ۶ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۱۴۰۵ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به بُشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----

سخن فرجامین ----- ۱۴۰۸

- ۱۴۰۹ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ -----



فهرست تفصیلی جلد سوم

۴	-----	به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲
۱۱	-----	فهرست مطالب
۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم
۶۸	-----	سخن آغازین
۷۲	-----	بخش اول: نامه‌ها به اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)
۷۳	-----	نامه سرگشاده ۹۰ نفر از آزادی‌خواهان ایران به هاشمی رفسنجانی، اردیبهشت ۱۳۶۹
۷۷	-----	نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، حسن حبیبی و محمد خاتمی، ۵ مرداد ۱۳۷۰
۷۸	-----	نامه سرگشاده مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۴
۸۲	-----	نامه مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی در مورد تجاوز به زندانیان، ۷ مرداد ۱۳۸۸
۸۵	-----	استیضاح رهبری؛ نامه سرگشاده محسن کدیور به هاشمی رفسنجانی، ۲۶ تیر ۱۳۸۹
۱۳۰	-----	نامه سرگشاده حسن خمینی به هاشمی رفسنجانی، ۱ خرداد ۱۳۹۲
۱۳۱	-----	بخش دوم: نامه‌ها به محمد خاتمی
۱۳۲	-----	نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، حسن حبیبی و محمد خاتمی، ۵ مرداد ۱۳۷۰
۱۳۳	-----	نامه ۲۴ فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به محمد خاتمی، ۲۱ تیر ۱۳۷۸
۱۳۶	-----	نامه خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی پس از انقلاب اسلامی به محمد خاتمی، ۴ شهریور ۱۳۸۲
۱۳۷	-----	نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به محمد خاتمی، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰
۱۴۱	-----	نامه سرگشاده ۱۴۳ فعال سیاسی و اجتماعی ایران به محمد خاتمی، ۲۳ مهر ۱۳۹۰
۱۴۷	-----	نامه یک زندانی به محمد خاتمی؛ روایتی داستانی از انفرادی‌های ۲۰۹ زندان اوین، ۲ دی ۱۳۹۰
۱۴۹	-----	نامه سرگشاده علی مخلصی به محمد خاتمی، ۲ بهمن ۱۳۹۰
۱۵۱	-----	بخش سوم: نامه‌ها به محمود احمدی‌نژاد
۱۵۲	-----	نامه سرگشاده اردوان روزبه به محمود احمدی‌نژاد، تیر ۱۳۸۴
۱۵۴	-----	نامه مسعود ده‌نمکی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ مرداد ۱۳۸۴
۱۵۹	-----	نامه سرگشاده پیمان عارف به محمود احمدی‌نژاد، ۵ خرداد ۱۳۸۸



- ۱۶۲ ----- نامه سرگشاده حیدر رحیم‌پور ازغدی به خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹
- ۱۶۳ ----- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ مرداد ۱۳۸۹
- ۱۶۶ ----- نامه سرگشاده بهمن اخوان به محمود احمدی‌نژاد، ۲۲ آبان ۱۳۹۰
- ۱۶۹ ----- نامه سرگشاده حسین رونقی ملکی به محمود احمدی‌نژاد، ۲۳ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۷۱ ----- نامه سرگشاده محمدحسین پاپلی یزدی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۱
- ۱۷۵ ----- نامه سرگشاده روح‌الله زم به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۷۶ ----- نامه سرگشاده اردلان به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۷۷ ----- نامه سرگشاده امیر به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۷۸ ----- نامه سرگشاده پوریا به محمود احمدی‌نژاد، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۷۹ ----- نامه سرگشاده جمال به محمود احمدی‌نژاد، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۸۱ ----- نامه سرگشاده حسین درخشان به محمود احمدی‌نژاد، ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۸۴ ----- نامه سرگشاده بیماران هموفیلی به خامنه‌ای و احمدی‌نژاد، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۸۵ ----- نامه سرگشاده «اعصاب خط‌خطی» به محمود احمدی‌نژاد، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۸۶ ----- نامه سرگشاده «سازمان گزارشگران بدون مرز» به محمود احمدی‌نژاد، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

۱۸۷ ----- بخش چهارم: نامه‌ها به صادق لاریجانی (رئیس قوه قضائیه)

- ۱۸۸ ----- نامه سرگشاده خانواده کیانوش آسا به صادق لاریجانی و کمیته حقیقت‌یاب مجلس، ۶ آذر ۱۳۸۸
- ۱۹۱ ----- نامه سرگشاده عیسی سحرخیز به صادق لاریجانی و طرح شکایت از خامنه‌ای، احمدی‌نژاد و محسنی اژه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۹
- ۱۹۳ ----- نامه سرگشاده زهرا رهنورد به صادق لاریجانی، ۲۵ مهر ۱۳۸۹
- ۱۹۵ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی و طرح شکایت از مأموران وزارت اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۸۹
- ۱۹۵ ----- متن فارسی
- ۱۹۷ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۱۹۹ ----- نامه سرگشاده نسرين ستوده به صادق لاریجانی، اسفند ۱۳۸۹
- ۲۰۰ ----- نامه سرگشاده امید کوکی به صادق لاریجانی، ۲۴ تیر ۱۳۹۰
- ۲۰۴ ----- نامه سرگشاده فاطمه کروی به صادق لاریجانی، ۳۱ شهریور ۱۳۹۰
- ۲۰۷ ----- نامه سرگشاده «بسیجی دهه شصت» به صادق لاریجانی، ۱ بهمن ۱۳۹۰
- ۲۱۰ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی، ۲۳ تیر ۱۳۹۱
- ۲۱۳ ----- نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد به صادق لاریجانی، ۱ آبان ۱۳۹۱
- ۲۱۵ ----- پاسخ صادق لاریجانی به نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد، ۳ آبان ۱۳۹۱
- ۲۲۱ ----- نامه سرگشاده «انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران» به صادق لاریجانی، ۶ آبان ۱۳۹۱
- ۲۲۳ ----- نامه سرگشاده محمد توسلی به صادق لاریجانی، ۷ آبان ۱۳۹۱
- ۲۳۰ ----- نامه سرگشاده محمد توسلی به صادق لاریجانی، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۲۳۲ ----- نامه سرگشاده عمادالدین باقی به صادق لاریجانی در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۲۳۶ ----- نامه سرگشاده رضا شهبانی به صادق لاریجانی، ۶ آذر ۱۳۹۱
- ۲۳۹ ----- نامه سرگشاده ابوالفضل قدیانی به صادق لاریجانی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۲۴۰ ----- درخواست بازجوی جمهوری اسلامی از همسر علیرضا رجایی: طلاق بگیر! رضا ماندگار، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۲۴۳ ----- نامه زهرا ربانی املشی به ابوالفضل قدیانی، ۲۸ آذر ۱۳۹۱
- ۲۴۵ ----- نامه سرگشاده محمدمین هادوی به صادق لاریجانی درباره قتل ستار بهشتی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱



- ۲۴۷ - نامه سرگشاده خانواده مصطفی تاجزاده به صادق لاریجانی، ۵ دی ۱۳۹۱
- ۲۴۹ - نامه سرگشاده ابوالفضل قدیانی به صادق لاریجانی، ۲۵ دی ۱۳۹۱
- ۲۵۱ - نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی، ۲ بهمن ۱۳۹۱
- ۲۵۳ - نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱

بخش پنجم: نامه‌ها به سایر سران و مسؤولان بلندپایه جمهوری اسلامی

- ۲۵۶ - نامه مرتضی پسندیده به بنی صدر درباره تقلب وسیع «حزب جمهوری اسلامی» در اولین دوره انتخابات مجلس، اسفند ۱۳۵۸
- ۲۵۷ - پاسخ ابوالحسن بنی صدر به نامه مرتضی پسندیده، ۲۸ اسفند ۱۳۵۸
- ۲۵۸ - نامه سرگشاده مهدی کروی به محمود هاشمی شاهرودی، ۱۹ تیر ۱۳۸۸
- ۲۶۱ - نامه سرگشاده غلامحسین عرشی به دادستان تهران (جعفری دولت‌آبادی)، ۱۲ دی ۱۳۸۹
- ۲۶۳ - نامه سرگشاده فاطمه کروی به علی لاریجانی، ۲۷ بهمن ۱۳۸۹
- ۲۶۵ - نامه سرگشاده علی محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۵ شهریور ۱۳۹۰
- ۲۶۸ - نامه سرگشاده علی محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۱۶ شهریور ۱۳۹۰
- ۲۷۰ - نامه سرگشاده ضیاءالدین نبوی به محمدجواد لاریجانی، ۲۵ فروردین ۱۳۹۱
- ۲۷۴ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به غلامعلی حداد عادل، ۳ تیر ۱۳۹۱
- ۲۷۷ - نامه سرگشاده مجتبی واحدی به مهدی کروی، ۲۹ تیر ۱۳۹۱
- ۲۷۹ - نامه سرگشاده «جنبش عدالت‌خواه دانشجویی» به سران قوای سه‌گانه، ۶ اسفند ۱۳۹۱

بخش ششم: نامه‌ها به میرحسین موسوی

- ۲۸۲ - نامه روح‌الله خمینی به میرحسین موسوی، ۳ آذر ۱۳۶۷
- ۲۸۴ - نامه سرگشاده سام محمودی سرابی به میرحسین موسوی، ۵ دی ۱۳۸۸
- ۲۸۷ - نامه سرگشاده یک روزنامه‌نگار به میرحسین موسوی، ۱۲ دی ۱۳۸۸
- ۲۸۹ - نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به میرحسین موسوی، ۵ خرداد ۱۳۹۰
- ۲۹۴ - نامه سرگشاده بهروز ش. به میرحسین موسوی، ۱۸ مرداد ۱۳۹۱
- ۳۰۴ - نامه سرگشاده محمود فرجامی به میرحسین موسوی، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۳۰۶ - نامه سرگشاده محمود فرجامی به میرحسین موسوی، ۲۱ دی ۱۳۹۱
- ۳۰۸ - نامه سرگشاده محمود فرجامی به میرحسین موسوی، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲

بخش هفتم: نامه‌ها به فقها و مراجع تقلید

- ۳۱۱ - نامه سرگشاده محمد خاتمی، مهدی کروی، میرحسین موسوی و ده‌ها فعال اصلاح طلب به مراجع تقلید، ۳ مرداد ۱۳۸۸
- ۳۱۱ - متن فارسی
- ۳۱۳ - ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۳۱۵ - پاسخ یوسف صانعی، ۴ مرداد ۱۳۸۸
- ۳۱۷ - نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به مشایخ و مراجع، ۳ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۲۲ - نامه سرگشاده محمدجواد حجتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۲۰ تیر ۱۳۹۰
- ۳۳۱ - پرسش‌های محمد نوری‌زاد از مراجع و علما (۲۵ استفتاء)، ۳ مرداد ۱۳۹۰
- ۳۳۱ - پاسخ‌های اسدالله بیات زنجانی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۳ مرداد ۱۳۹۰
- ۳۴۱ - پاسخ‌های احمد قابل به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰



- ۳۵۲ ----- پاسخ‌های «س. الف» به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰
- ۳۶۳ ----- پاسخ‌های محمدعلی عطاریه به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰
- ۳۷۵ ----- پاسخ‌های محسن کدیور به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۰
- ۳۸۹ ----- پاسخ‌های محمدعلی ایازی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۲ اسفند ۱۳۹۰
- ۳۹۷ ----- نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به مراجع آگاه و مستقل شیعه، ۷ شهریور ۱۳۹۰
- ۴۰۰ ----- نامه سرگشاده محمدجواد حجتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۸ شهریور ۱۳۹۰
- ۴۰۹ ----- نامه سرگشاده محمدباقر باقری‌نژادیان‌فرد به مراجع تقلید، ۲۶ آبان ۱۳۹۰
- ۴۱۱ ----- نامه سرگشاده «کمپین فرزندان روح‌الله» به علما، شخصیت‌های تأثیرگذار و مردم، آذر ۱۳۹۰
- ۴۱۵ ----- نامه سرگشاده (؟) به عبدالله جوادی آملی، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۴۱۷ ----- نامه سرگشاده خانواده‌های جمعی از زندانیان سیاسی به مراجع تقلید، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۴۱۹ ----- «رهبر چشم به راه شماست، داخل شوید!»؛ محمد نوری‌زاد، ۲۷ مهر ۱۳۹۱
- ۴۲۱ ----- انتقاد «سفیران سبز امید» از سکوت مراجع تقلید در برابر قتل ستار بهشتی در بازداشتگاه، ۲۹ آبان ۱۳۹۱
- ۴۲۳ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به مراجع تقلید: بیایید برقصیم و شاد باشیم! ۲۸ دی ۱۳۹۱
- ۵۲۵ ----- درباره حجاب و رقص و موسیقی و مرجعیت؛ محمد نوری‌زاد، ۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۴۲۸ ----- محمود احمدی‌نژاد خطاب به برخی مراجع تقلید: انقلاب، مرتع نیست که فقط در آن بگردید، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲

سخن فرجامین ----- ۴۲۹

- ۴۳۰ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



فهرست تفصیلی جلد چهارم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	----- فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	----- فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	----- فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	----- فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	----- فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	----- فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	----- فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	----- فهرست تفصیلی جلد هفتم

۶۸ ----- سخن آغازین

۷۲ ----- بخش اول: «غوغای برکناری (۱۳۶۸)»؛ (فصل دهم کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری» همراه با مکاتبات منتظری و خمینی)

۷۴	----- «تبلیغات یک‌سویه در دو کتاب «رنجنامه» و «خاطرات سیاسی»»
۷۵	----- «بهره‌برداری از قضیه سید مهدی هاشمی»
۷۹	----- «نامه مرحوم امام و بازداشت سید مهدی هاشمی»
۸۰	----- «مصاحبه سید مهدی و چگونگی اقرار و اعترافات»
۸۱	----- «تبعید آقای سید هادی هاشمی»
۸۲	----- «جریان اعدام آقای امید نجف‌آبادی»
۸۳	----- «ولایت بر فقیه، هدف جوسازی‌ها»
۸۳	----- «ملاقات آقای سید هادی هاشمی با مرحوم امام»
۸۴	----- «اتهام حمایت از منافقین و لیبرال‌ها»
۸۵	----- «تأکید بر پرهیز از اعدام زنان و دختران محارب»
۸۵	----- «اعتراض به اعدام‌های بی‌رویه» [اعدام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷]
۹۳	----- «اجبار به گزارش غلط به امام»
۹۳	----- «امام خمینی: «شما برج بلند اسلام هستید»»
۹۴	----- «آخرین دیدار با حضرت امام»
۹۵	----- «خط تعادل»
۹۶	----- «سخنرانی بهمن ۱۳۶۷ و مصاحبه با ستاد دهه فجر»
۹۶	----- «برکناری از قائم‌مقامی رهبری»
۹۷	----- «نامه‌های مورخه ۱/۳ و ۶۸/۱/۴»
۹۹	----- «نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام»
۹۹	----- «نویسنده نامه ۶۸/۱/۶»



- ۱۰۰ ----- «زمینه‌های صدور نامه ۶۸/۱/۶»
- ۱۰۴ ----- «اصرار برای گرفتن توبه‌نامه»
- ۱۰۵ ----- «نامه ۶۸/۱/۷ در پاسخ به نامه ۱/۶»
- ۱۰۷ ----- «نامه ۶۸/۱/۸ منسوب به امام»
- ۱۰۸ ----- «بقای بر وکالت»
- ۱۰۹ ----- «انتشار گسترده «رنجنامه» حاج احمدآقا خمینی»
- ۱۰۹ ----- «آخرین نامه به امام»
- ۱۰۹ ----- «سیاست یک بام و دو هوا»
- ۱۱۰ ----- «اعتراضات پنهان و آشکار مردمی»
- ۱۱۱ ----- «موضع‌گیری نمایندگان مجلس»
- ۱۱۱ ----- «بطلان نظریه ولایت‌عهدی»
- ۱۱۲ ----- «وصیتنامه حضرت امام(ره)»
- ۱۱۳ ----- «رحلت حضرت امام خمینی(ره)»
- ۱۱۴ ----- «ارسال پیام تبریک برای آقای خامنه‌ای»
- ۱۱۶ ----- «بازنگری قانون اساسی»
- ۱۱۷ ----- «نامه به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی»
- ۱۱۹ ----- «اتهام جدایی از امام و نظام»
- ۱۲۱ ----- سایر پیوست‌های فصل دهم کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری»

۲۰۳ ----- بخش دوم: «رنجنامه» احمد خمینی به حسینعلی منتظری

- ۲۰۴ ----- «رنجنامه» احمد خمینی، به حسینعلی منتظری، ۹ اردیبهشت ۱۳۶۸
- ۲۳۵ ----- «نامه سید مهدی هاشمی به آقای سید هادی هاشمی»
- ۲۳۶ ----- «نامه سید مهدی هاشمی به آیت‌الله منتظری»
- ۲۳۸ ----- «نامه سید مهدی هاشمی به سید هادی هاشمی»

۲۴۰ ----- بخش سوم: حسینعلی منتظری: سایر نجوایها و نوشتارها

- ۲۴۱ ----- سخنرانی حسینعلی منتظری خطاب به علی خامنه‌ای و مسؤولان جمهوری اسلامی، ۲۳ آبان ۱۳۷۶
- ۲۴۸ ----- نامه سرگشاده اکبر گنجی به حسینعلی منتظری در نقد نظام و رهبری، ۳۱ تیر ۱۳۸۴
- ۲۵۰ ----- نامه میرحسین موسوی به حسینعلی منتظری، ۲۱ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۵۲ ----- پاسخ حسینعلی منتظری به نامه میرحسین موسوی، ۳۱ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۵۴ ----- دوران‌دیشی حسینعلی منتظری: «محمد خاتمی، مقامی بی‌خاصیت و ثناگو است»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۰

۲۵۸ ----- بخش چهارم: گزیده‌ای از نجوایها نجیبانه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

- ۲۶۰ ----- مقدمه
- ۲۶۱ ----- «بررسی اجمالی دیدگاه‌های مرحوم سعیدی سیرجانی، شهسوار عرصه آزادگی و ریاستیزی»، ضیایی گرگانی، ۹ بهمن ۱۳۸۸
- ۲۷۰ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، حسن حبیبی و محمد خاتمی، ۵ مرداد ۱۳۷۰
- ۲۷۱ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ۷ شهریور ۱۳۷۰
- ۲۷۲ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، ۱۷ مهر ۱۳۷۱



- ۲۷۴ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به مردم ایران (رنجنامه)، ۵ آبان ۱۳۷۱ -----
- ۲۷۶ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به مردم ایران (وصیتنامه)، فروردین ۱۳۷۲ -----
- ۲۸۲ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به دادگاه کیفری، ۵ اسفند ۱۳۷۲ -----
- ۲۸۳ ----- دومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، ۱۳۷۲ -----
- ۲۸۶ ----- سومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۷۲ -----
- ۲۸۸ ----- توبه‌نامه منسوب به علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در روزنامه «کیهان»، تیرماه ۱۳۷۳ -----
- ۲۹۰ ----- نامه منسوب به علی‌اکبر سعیدی سیرجانی خطاب به بازجوی خود، خرداد ۱۳۷۴ -----
- ۲۹۳ ----- گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی علی‌اکبر سعیدی سیرجانی -----
- ۳۳۶ ----- «شیخ صنعان»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی -----
- ۳۶۹ ----- «سیمای دو زن»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی -----

بخش پنجم: بیانیه‌های اعتراضی میرحسین موسوی پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و «منشور جنبش سبز» ----- ۳۷۹

- ۳۸۰ ----- بیانیه شماره ۱ میرحسین موسوی، ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ -----
- ۳۸۱ ----- بیانیه شماره ۲ میرحسین موسوی، ۲۴ خرداد ۱۳۸۸ -----
- ۳۸۳ ----- بیانیه شماره ۳ میرحسین موسوی، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ -----
- ۳۸۵ ----- بیانیه شماره ۴ میرحسین موسوی، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ -----
- ۳۸۶ ----- بیانیه شماره ۵ میرحسین موسوی، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ -----
- ۳۸۹ ----- بیانیه شماره ۶ میرحسین موسوی، ۳۱ خرداد ۱۳۸۸ -----
- ۳۹۰ ----- بیانیه شماره ۷ میرحسین موسوی، ۴ تیر ۱۳۸۸ -----
- ۳۹۱ ----- بیانیه شماره ۸ میرحسین موسوی، ۴ تیر ۱۳۸۸ -----
- ۳۹۳ ----- بیانیه شماره ۹ میرحسین موسوی، ۱۰ تیر ۱۳۸۸ -----
- ۳۹۸ ----- بیانیه شماره ۱۰ میرحسین موسوی، ۱۱ مرداد ۱۳۸۸ -----
- ۳۹۹ ----- بیانیه شماره ۱۱ میرحسین موسوی، ۱۴ شهریور ۱۳۸۸ -----
- ۴۰۶ ----- بیانیه شماره ۱۲ میرحسین موسوی، ۱۹ شهریور ۱۳۸۸ -----
- ۴۰۷ ----- بیانیه شماره ۱۳ میرحسین موسوی، ۶ مهر ۱۳۸۸ -----
- ۴۱۱ ----- بیانیه شماره ۱۴ میرحسین موسوی، ۱۳ آبان ۱۳۸۸ -----
- ۴۱۴ ----- بیانیه شماره ۱۵ میرحسین موسوی، ۴ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۴۱۷ ----- بیانیه شماره ۱۶ میرحسین موسوی، ۱۵ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۴۲۱ ----- بیانیه شماره ۱۷ میرحسین موسوی، ۱۱ دی ۱۳۸۸ -----
- ۴۲۵ ----- بیانیه شماره ۱۸ میرحسین موسوی، ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ -----
- ۴۳۲ ----- ویرایش دوم منشور جنبش سبز (میرحسین موسوی و مهدی کروبی)، ۳ اسفند ۱۳۸۹ -----

بخش ششم: سایر نخواه‌های نجیبانه محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۲ ----- ۴۳۸

- ۴۴۰ ----- پخمگان فرهنگی یا سمفونی پخمگان، سخنرانی در دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۵ -----
- ۴۴۴ ----- سمفونی ای کاش‌های من! خرداد ۱۳۸۸ -----
- ۴۴۷ ----- آفات منبر و خطابه (راز فرسودگی منابر ما)! ۳۱ شهریور ۱۳۸۸ -----
- ۴۵۲ ----- تنها راه نجات نظام! شهریور ۱۳۸۸ -----
- ۴۵۵ ----- یک پیشنهاد مبارک برای آینده دینی مردم! ۱۸ مهر ۱۳۸۸ -----



- از آن سوی: رو به اندرون! اگر موسوی رئیس‌جمهور می‌شد...! مهر ۱۳۸۸ ----- ۴۵۷
- همه برای یکی، یکی برای همه! درباره علما و اخلاق رهبری، ۱۷ آذر ۱۳۸۸ ----- ۴۶۰
- خبر درگذشت محمد نوری‌زاد! ۱۹ آذر ۱۳۸۸ ----- ۴۶۳
- سقوط قاضی‌القضات شهر! ۲۷ آذر ۱۳۸۸ ----- ۴۶۶
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به حسن خمینی، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۶۷
- تکمله و توضیح اکبر اعلمی بر نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به حسن خمینی، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۷۰
- روسی‌های سرزمین من! ۱۲ مرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۷۴
- داستان مصالای تهران، ۲۳ مرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۷۹
- نامه محمد نوری‌زاد به همسر شهید همت و همسر شهید باکری، ۲۴ مهر ۱۳۸۹ ----- ۴۸۱
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی و طرح شکایت از مأموران وزارت اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۸۹ ----- ۴۸۳
- متن فارسی ----- ۴۸۳
- ترجمه انگلیسی (English Translation) ----- ۴۸۵
- اگر خرج‌چنگ نبود! (از نوشته‌های داخل زندان)، ۱۳۸۹ ----- ۴۸۷
- نوشته‌های قرآنی من در زندان: آیه‌ای از قرآن که جمهوری اسلامی به خاکش انداخته! اسفند ۱۳۸۹ ----- ۴۸۹
- زندانی انفرادی و فرمان رهبرمان، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ ----- ۴۹۱
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به میرحسین موسوی، ۵ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۴۹۲
- نامه محمد نوری‌زاد خطاب به علی ابن ابی طالب، در نقد نظام و رهبری، ۲۵ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۴۹۷
- پاسخ «ف. م. سخن» از زبان علی ابن ابی طالب به نامه محمد نوری‌زاد، ۲۶ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۰۰
- آن علی و این علی! شعری از «شاعر سبز»، ۲۶ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۰۲
- کافر؛ به یاد فرزند کمانگر، ۱ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۳
- روزی در همین نزدیکی‌ها؛ در مورد آینده ایران، ۲ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۴
- با تو هستم سردار! خطاب به سردار شوشتری، ۴ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۶
- ما نیز چون شما! به مناسبت مرگ هدی صابر، ۶ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۹
- گل‌ها و گاوها! در نقد نمایندگان مجلس، ۱۷ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۱۰
- پرسش‌های محمد نوری‌زاد از مراجع و علما (۲۵ استفتاء)، ۳ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۱۷
- پاسخ‌های اسدالله بیات زنجانی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۳ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۱۷
- پاسخ‌های احمد قابل به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۲۷
- پاسخ‌های «س. الف» به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۳۸
- پاسخ‌های محمدعلی عطاریه به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۴۹
- پاسخ‌های محسن کدیور به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۰ ----- ۵۶۱
- پاسخ‌های محمدعلی ایازی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۲ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۵۷۵
- هر آنچه تاریخ درباره شاه گفته، صد مطابقش اکنون در خود ما جمع است! ۲۴ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۸۳
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به محمد خاتمی، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰ ----- ۵۸۵
- استاد...! درباره احمد قابل، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰ ----- ۵۸۹
- پدر، دختر، و خاک! به مناسبت مرگ عزت‌الله و قتل هاله سحابی، ۲۷ شهریور ۱۳۹۰ ----- ۵۹۰
- با موسوی و کروبی چه خواهند کرد؟ ۲۷ مهر ۱۳۹۰ ----- ۵۹۴
- من آیا علیه این نظام تبلیغ می‌کنم؟ ۵ آبان ۱۳۹۰ ----- ۵۹۷
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ کامبیز محبی‌نژاد، ۹ آبان ۱۳۹۰ ----- ۵۹۹



- مرگ تدریجی میرحسین موسوی! ۱۳ آبان ۱۳۹۰ ----- ۶۰۵
- نامه محمد نوری‌زاد به دخترش، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۶۰۷
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ وحید پوراستاد، ۲۶ آذر ۱۳۹۰ ----- ۶۱۰
- سمفونی فریگان، ۴ دی ۱۳۹۰ ----- ۶۱۳
- یه روز خوب میاد! ۱۹ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۶۱۹
- نود و یک آرزو برای سال نود و یک! ۲۶ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۶۲۵
- آهای گنگی‌ها! ۴ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۶۳۰
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ سپند میریوسفی، ۱۸ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۶۳۴
- بلوغ، داشتن یا نداشتن، مسأله این است! ۸ اردیبهشت ۱۳۹۱ ----- ۶۵۱
- اگر پیامبر امروز مبعوث می‌شد، چه می‌کرد و چه نمی‌کرد؟ ۲۲ خرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۵۹
- هیولاهای حیات وحش جمهوری اسلامی! چگونگی ربایش و بازداشت محمد نوری‌زاد به قلم خودش، ۳۰ خرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۶۱
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی، ۲۳ تیر ۱۳۹۱ ----- ۶۶۴
- نامه محمد نوری‌زاد به امید کویچی، ۳ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۶۷
- متن فارسی ----- ۶۶۷
- ترجمه انگلیسی (چکیده) (English Translation) ----- ۶۶۹
- نیایش‌های محمد نوری‌زاد در زندان، ۱۳ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۷۰
- مصاحبه خیالی محمد نوری‌زاد با خامنه‌ای، ۱۷ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۷۵
- فصلی از رُمان منتشرنشده محمد نوری‌زاد، ۴ مهر ۱۳۹۱ ----- ۶۹۷
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به نلسون ماندلا، ۲۰ مهر ۱۳۹۱ ----- ۷۰۲
- تشکر محمد نوری‌زاد از مقام معظم رهبری، ۲۱ مهر ۱۳۹۱ ----- ۷۰۴
- رهبر چشم به راه شماست، داخل شوید! خطاب به مراجع تقلید، ۲۷ مهر ۱۳۹۱ ----- ۷۰۶
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ علیرضا کرمانی، ۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۰۸
- خاک ناقابلی که قابل شد؛ به یاد احمد قابل، ۲ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۰
- جنازه‌ای به اسم قاضی صلواتی و «نهضت آزادی»؛ محمد نوری‌زاد، ۵ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۱
- آقازاده‌های نفرت‌انگیز، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۴
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ مژگان مدرس علوم، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۶
- وزیر اطلاعات بخواند! درباره قتل ستار بهشتی، ۲۰ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۹
- شعبون بی‌مخ‌ها و خانه روستایی محمد نوری‌زاد، ۲۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۲۱
- قهقهه مشهور شیطان! درباره قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۲۲
- پرتقال‌آباد؛ درباره سرداران سپاه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۲۵
- رئیس‌جمهور آینده ما: نسرين ستوده، ۱۳ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۲۶
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ در غربت ستار بهشتی، خاتمی کجا بود؟ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۷ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۲۷
- ایجاد صفحه فیس‌بوک علی خامنه‌ای تمثیلی از عقب‌ماندگی است، ۲۹ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۲۹
- گریه‌های شدید خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۳۰
- کاش مجتبی خامنه‌ای هم شلاق می‌خورد! ۵ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۳۷
- به یاد این سه زندانی؛ موسوی، کروبی و رهنورد، ۱۲ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۳۸
- جمهوری اسلامی و نقش عملگرایش برای اسرائیل، ۱۲ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۳۹
- دو مرگ، دو مجلس، دو نگاه، ۱۸ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۴۱



- ۷۴۲ ----- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ «مؤسسه ایتالیایی تحقیقات و مطالعات ژئوپلیتیک»، ۲۰ دی ۱۳۹۱
- ۷۴۲ ----- متن فارسی
- ۷۵۱ ----- ترجمه ایتالیایی (Italian Translation)
- ۷۵۳ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به مراجع تقلید: بیاید برقصیم و شاد باشیم! ۲۸ دی ۱۳۹۱
- ۷۵۵ ----- درباره حجاب و رقص و موسیقی و مرجعیت، ۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۵۸ ----- قاتلی به اسم شیخ صادق لاریجانی، ۶ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۶۰ ----- ای کاش انقلاب نمی‌کردیم! ۱۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۶۲ ----- خطاب به آقای نوری‌زاد «انقلابی» نادم، ای کاش ضد انقلاب حاکم نمی‌شد! ج. پاک‌نژاد، ۱۱ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۰ ----- آری، انقلاب ۵۷ لازم نبود، اما...؛ حسین باقرزاده، ۱۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۱ ----- بصیرت‌زدگان، ۱۶ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۲ ----- گفتگوی با محمد نوری‌زاد؛ «راديو فرانسه»: روزهای تلخ احمدی‌نژاد و رهبری، ۱۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۴ ----- خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت اول، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۶ ----- من رهبر را به مناظره دعوت می‌کنم! ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۷ ----- آقای نوری‌زاد! «مُرشد» نشد سراغ «بچه مرشد»‌ها بروید! مجتبی واحدی، ۲۹ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۹ ----- درباره این روزهای دکتر مهدی خزعلی، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۸۰ ----- وقتی رهبر اسلامی راست نمی‌گوید! ۳۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۸۳ ----- تحصن مقابل زندان اوین، نوری‌زاد در کنار خانواده خزعلی، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۴ ----- فتاوی خونین یک آیت‌الله (عزیزالله خوشوقت)، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۵ ----- آهای تنهایی، تنهایی، تنهایی! ۴ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۷ ----- آقای خاتمی، از دراویش مان بیاموزیم! ۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۸ ----- جسارت خروج از انزوا؛ حمید آقایی، ۱۴ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۱ ----- چرا محمد نوری‌زاد درست می‌گوید؟! بهروز کربلایی، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۳ ----- آهای سردار علی فضلی! بخوان به نام گل سرخ! ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۵ ----- احضار محمد نوری‌زاد به دادگاه، ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۶ ----- پرسش‌های معکوس رهبری! ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۹ ----- درباره دادگاه غیرعلنی جنایت کهریزک، ۹ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۰ ----- دختری پشت وانت نشسته و پیانو می‌نوازد! ۱۴ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۲ ----- خطاب به رهبر: شما به زودی با آمریکا کنار خواهید آمد! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۳ ----- توصیه به رهبر: فیلم «گاندی» را حتماً ببینید! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۴ ----- «حفظ نظام از اوجب واجبات است»؛ مخوف‌ترین سخن خمینی! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۵ ----- قابل توجه سازمان بازرسی کل کشور؛ نرم‌افزاری برای کاستن دزدی‌ها و خطاها، ۱۷ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۷ ----- قاتلان ستار بهشتی! ۱۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۸ ----- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ «همبستگی نیوز»، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۱۰ ----- سنگوارگی آیت‌الله‌ها، ۲۰ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۱۱ ----- آهای مادر، مادر، مادر! حکایت مادر شش قربانی دهه شصت، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۱۲ ----- مادر بهکیش، همچنان استوار است! یک مادر داغدار، ۴ خرداد ۱۳۸۹
- ۸۱۴ ----- تعجب نمی‌کنم که از آنچه بر خانواده من روا داشته شده، بی‌خبر هستید؛ جعفر بهکیش، ۶ فروردین ۱۳۹۲
- ۸۱۵ ----- فتنه خیلی خیلی بزرگ؛ همه ما سر‌کاریم! ۲۲ اسفند ۱۳۹۱



- ۸۱۷ ----- آشفشان بی ادبی، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۱۹ ----- مجلس خبرگان؛ هیاهوی خفتگان، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۰ ----- شنبه دادگاه، چهارشنبه حکم صادره دم منزل! ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۱ ----- سرکوفت! ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۲ ----- یک خبر خیلی خوب! ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۳ ----- پاسخ به ابهام‌ها؛ نوشته‌های پراکنده من و ساسان، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۹ ----- وزارت اطلاعات و شبکه‌های ماهواره‌ای، ۳۰ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۰ ----- به یاد آیت‌الله منتظری، ۳۰ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۲ ----- «سه افیون؛ سیاست، اقتصاد و دین»؛ این فیلم را تماشا کنید! ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۳ ----- خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت دوم، ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۵ ----- این روزهای نخبگی، ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۶ ----- امنیت متراکم! ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۷ ----- پوست و استخوان و کوچه یک متری؛ به یاد ستار بهشتی، ۱۰ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۸ ----- این گروه خشن قاتلان! یک پیشنهاد انتخاباتی، ۱۰ فروردین ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۹ ----- ر بوده شدن مجتبی خامنه‌ای (سعید زینالی) به دست مأموران اطلاعات! ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۱ ----- جمعه‌های خامنه‌ای؛ دعوت از صاحب‌نظران و دلسوزان کشور، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۳ ----- ازدها وارد می‌شود! ۲۳ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۵ ----- فاطمه و گورستان سَنّیان سنندج، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۷ ----- خامنه‌ای رهبر می‌شود! ۲۹ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۹ ----- مارادونا را ول کنید و این آخوند بی‌کله (محمدباقر خرازی) را دریابید! ۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۲ ----- خامنه‌ای راستگو می‌شود! ۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۳ ----- خامنه‌ای با ادب می‌شود! ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۵ ----- برای رهنورد و میرحسین و کروبی: در غیاب شما، کرکس‌ها به جلد قناری فرو شده‌اند، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۶ ----- خامنه‌ای مسلمان می‌شود! ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۸ ----- در سوگ خاتمی یا خامنه‌ای؟ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۹ ----- خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت سوم، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۱ ----- این روزهای دلمردگی؛ با هیچ انتخاباتی «حال» نکرده‌ام! ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۳ ----- کپسول بلاهت زیر عمامه صادق لاریجانی، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۵ ----- خامنه‌ای معتاد می‌شود! ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۶ ----- پوزش خواهی، تنها راه باقی‌مانده برای هاشمی و خامنه‌ای، ۳ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۷ ----- شعرهای نوزوی نوری‌زاد در زندان، ۹۰-۱۳۸۹ -----
- ۸۷۵ ----- گزارش برخی فیلم‌های محمد نوری‌زاد در سال ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۶ ----- متن فیلم کوتاهی از محمد نوری‌زاد به نام «ما آدم کشته‌ایم!»، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۷ ----- متن فیلم کوتاهی از محمد نوری‌زاد به نام «ممد نبودی ببینی!»، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۰ ----- گزارش سلسله‌فیلم‌های کوتاه محمد نوری‌زاد با نام «شعبون بی‌مخ‌ها» -----
- ۸۸۰ ----- گزارش قسمت اول فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۹ تیر ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۱ ----- گزارش قسمت دوم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۲۶ تیر ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۲ ----- گزارش قسمت سوم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۱۲ مرداد ۱۳۹۱ -----



- گزارش قسمت چهارم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۲۰ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۸۸۴
- گزارش قسمت پنجم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۳۰ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۸۸۶
- گزارش قسمت ششم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۱۳ شهریور ۱۳۹۱ ----- ۸۸۸
- گزارش قسمت هفتم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۷ مهر ۱۳۹۱ ----- ۸۸۹
- گزارش قسمت هشتم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۱۹ مهر ۱۳۹۱ ----- ۸۹۰
- پرسش و پاسخ درباره شعبون بی‌مخ‌ها، ۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۸۹۱
- سریال تلویزیونی «جنگ رستم و اسفندیار»؛ به کارگردانی محمد نوری‌زاد، ۱۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۸۹۳

بخش هفتم: نامه‌های سرگشاده به محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲ ----- ۸۹۴

- نامه یک پاسدار (الف. س.) به محمد نوری‌زاد، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ ----- ۸۹۶
- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «آخوندنامه» به محمد نوری‌زاد، ۱۹ آذر ۱۳۹۰ ----- ۸۹۸
- نامه سرگشاده رضا رئیسی به محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۸۹۹
- نامه سرگشاده حنیف مزروعی به محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۱
- نامه سرگشاده رشید اسماعیلی به محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۳
- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به محمد نوری‌زاد، ۲۶ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۵
- نامه سرگشاده مسیح علی‌نژاد به محمد نوری‌زاد، ۲۶ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۷
- نامه سرگشاده فاطمه امیرانی (همسر شهید باکری) به محمد نوری‌زاد، ۲۷ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۹
- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «امید سبز» به محمد نوری‌زاد، ۲۷ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۱
- نامه سرگشاده یک روزنامه‌نگار به محمد نوری‌زاد، ۲۸ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۲
- نامه سرگشاده محبوبه نوریها به محمد نوری‌زاد، ۲۹ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۴
- نامه سرگشاده حسن یوسفی اشکوری به محمد نوری‌زاد، ۳۰ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۹
- نامه سرگشاده «جوانی در میان هزاران» به محمد نوری‌زاد، ۳۰ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۲۴
- نامه سرگشاده «سردار مستعفی (اخراجی) سپاه» به محمد نوری‌زاد، ۴ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۲۶
- نامه سرگشاده «یک روحانی معترض» به محمد نوری‌زاد، ۵ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۰
- نامه سرگشاده امید ب. به محمد نوری‌زاد، ۵ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۲
- نامه سرگشاده علی موسوی به محمد نوری‌زاد، ۶ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۳
- نامه سرگشاده ایرج مصداقی به محمد نوری‌زاد، ۸ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۷
- نامه سرگشاده سارا زرتشت به محمد نوری‌زاد، ۱۰ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۰
- نامه سرگشاده طاهر سرحدی‌زاده به محمد نوری‌زاد، ۱۲ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۱
- نامه سرگشاده احمد صادقی به محمد نوری‌زاد، ۱۲ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۴
- نامه سرگشاده مادر دو شهید به محمد نوری‌زاد، ۱۲ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۶
- نامه سرگشاده لیلا خالدی به محمد نوری‌زاد، ۱۳ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۸
- نامه سرگشاده (؟) به محمد نوری‌زاد، ۱۳ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۱
- نامه سرگشاده علی مهدی به محمد نوری‌زاد، ۱۴ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۳
- نامه سرگشاده «زندانی شماره هیچ» به محمد نوری‌زاد، ۱۵ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۵
- نامه سرگشاده یک روحانی ساکن قم (احمد) به محمد نوری‌زاد، ۱۶ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۷
- نامه سرگشاده پویا ارجمند به محمد نوری‌زاد، ۱۶ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۸۳
- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «خرمدین سبز» به محمد نوری‌زاد، ۱۷ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۸۴



- ۹۸۶ ----- نامه سرگشاده طنز «نوری زاده» به «نوری زاد»؛ حسین قدیانی، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۹۸۸ ----- نامه سرگشاده مسیح علی نژاد به محمد نوری زاد، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۸۹ ----- نامه سرگشاده احمد صادقی به محمد نوری زاد، ۲۶ دی ۱۳۹۰
- ۹۹۲ ----- نامه سرگشاده «یک روحانی» به محمد نوری زاد، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۹۵ ----- نامه سرگشاده داریوش ایزدیار به محمد نوری زاد، ۱۳ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۱ ----- نامه سرگشاده «کاو» به محمد نوری زاد، ۱۳ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۵ ----- نامه سرگشاده داوود مرادیان به محمد نوری زاد، ۱۷ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۷ ----- نامه سرگشاده احمد صادقی به محمد نوری زاد، ۱۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۱۱ ----- نامه سرگشاده «زندانی شماره هیچ» به محمد نوری زاد، ۲۷ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۱۳ ----- نامه سرگشاده «یک جوان» به محمد نوری زاد، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۱۷ ----- نامه سرگشاده (؟) به محمد نوری زاد، ۱۶ اسفند ۱۳۹۰
- ۱۰۱۹ ----- نامه سرگشاده (؟) به محمد نوری زاد، ۹ فروردین ۱۳۹۱
- ۱۰۲۳ ----- نامه سرگشاده «زندانی شماره هیچ» به محمد نوری زاد، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۱۰۲۵ ----- نامه سرگشاده ابراهیم به محمد نوری زاد، ۱۵ تیر ۱۳۹۱
- ۱۰۲۷ ----- نامه سرگشاده «سردار اخراجی سپاه» (ا.م.) به محمد نوری زاد، ۲۷ تیر ۱۳۹۱
- ۱۰۳۱ ----- نامه سرگشاده «سردار اخراجی سپاه» به محمد نوری زاد، ۲۰ مهر ۱۳۹۱
- ۱۰۳۵ ----- نامه سرگشاده حسام به محمد نوری زاد؛ ۶ اسفند ۱۳۹۱

۱۰۳۷ ----- سخن فرجامین

- ۱۰۳۸ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



فهرست تفصیلی جلد پنجم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم

۶۸ ----- سخن آغازین

۷۲ ----- بخش اول: فراز و فرود پرونده کشتارهای دهه ۱۳۶۰

۷۳	-----	اسامی شماری از آمران و عاملان ۲۵ سال جنایت علیه مردم ایران
۷۶	-----	اعدام‌های جمعی سال ۱۳۶۷؛ پرواند آبراهامیان
۸۳	-----	دادخواهی؛ ن. نوری‌زاده (سام آ.)
۸۶	-----	گلزار خاوران؛ ن. نوری‌زاده (سام آ.)
۸۷	-----	از دست بی‌قانونی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و بی‌رحمی‌ها خدایا به تو پناه می‌بریم! «نهضت آزادی ایران»؛ دی ۱۳۶۷
۹۰	-----	دادخواست بیش از ۵۰ خانواده قربانیان کشتار ۱۳۶۷ به حسن حبیبی، وزیر دادگستری وقت، ۵ دی ۱۳۶۷
۹۲	-----	ترجمه بخش‌هایی از گزارش سال ۱۳۶۷ سازمان عفو بین‌الملل
۹۴	-----	ترجمه بخش‌هایی از گزارش رسمی گالیندوپل، نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ایران
۹۵	-----	نامه خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی پس از انقلاب اسلامی به محمد خاتمی، ۴ شهریور ۱۳۸۲
۹۶	-----	مرداد ۶۷، دستور قتل عام مجاهدین در زندان‌ها؛ محمد ملکی، مرداد ۱۳۸۳
۹۹	-----	ادای دین به جان‌باختگان؛ علی‌اصغر صدر حاج سیدجوادی، ۲۴ آذر ۱۳۸۳
۱۰۲	-----	خاوران، باید باقی بماند! فریبا کاویانی، شهریور ۱۳۸۴
۱۰۴	-----	انسان، گرگ انسان است؛ در حاشیه قتل عام سال ۶۷؛ همنشین بهار
۱۰۹	-----	عشق‌کشی، مهدی اصلانی
۱۱۱	-----	با آب هفت دریا نیز ننگ کشتار ۶۷ را نمی‌توان شست! ایرج مصداقی، ۹ مرداد ۱۳۹۰
۱۲۵	-----	نامه سرگشاده محمد ملکی به احمد شهید (گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل) در مورد قتل‌های دهه ۶۰، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰
۱۲۷	-----	سوز ماندگار پاییز ۶۰؛ «زندانی شماره هیچ»، ۱۳ مهر ۱۳۹۰
۱۲۹	-----	چگونه علی خامنه‌ای مانع اعدام هزاران مارکسیست و توده‌ای شد؟! ۲۵ آذر ۱۳۹۱
۱۳۰	-----	ادعاها و افشاگری‌های تازه از دهه شصت؛ فرمان اعدام سه هزار نفر صادر شده بود؛ حسین محمدی، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
۱۳۲	-----	آقای خامنه‌ای! جنایت ادامه دارد...؛ حسین باقرزاده، ۲۹ آذر ۱۳۹۱



- ۱۳۵ ----- آهای مادر، مادر، مادر! حکایت مادر شش قربانی دهه شصت؛ محمد نوری‌زاد، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۳۶ ----- مادر بهکیش، همچنان استوار است! یک مادر داغدار، ۴ خرداد ۱۳۸۹
- ۱۳۸ ----- تعجب نمی‌کنم که از آن‌چه بر خانواده من روا داشته شده، بی‌خبر هستید؛ جعفر بهکیش، ۶ فروردین ۱۳۹۲

بخش دوم: فراز و فرود پرونده قتل‌های زنجیره‌ای ----- ۱۳۹

- ۱۴۰ ----- سعید امامی (دانیال قوامی) که بود؟ -----
- ۱۴۲ ----- سخنان سعید امامی در دانشگاه همدان، ۱۳۷۵ -----
- ۱۴۳ ----- آمران و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای؛ لیلاج بازنده -----
- ۱۵۰ ----- پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را باز نگه داریم؛ علی کشتگر -----
- ۱۶۹ ----- فتوای قتل پیروز دوانی به خط و امضای محسنی اژه‌ای -----
- ۱۷۱ ----- افشاکاری فرج سرکوهی از شکنجه‌های وزارت اطلاعات (بخش اول)، مرداد ۱۳۷۸ -----
- ۱۷۱ ----- متن فارسی -----
- ۱۷۴ ----- ترجمه انگلیسی -----
- ۱۸۰ ----- سخنرانی جنجالی روح‌الله حسینیان در مورد قتل‌های زنجیره‌ای، تابستان ۱۳۷۸ -----
- ۱۸۷ ----- گزارش به ملت؛ سیما صاحبی (همسر محمدجعفر پوینده)، ۱۳ آذر ۱۳۸۱ -----
- ۱۹۱ ----- گزارش به ملت؛ پرستو فروهر، آذر ۱۳۸۱ -----
- ۱۹۷ ----- از روش‌های خشونت‌آمیز تا قیام رش‌دیابنده مردم؛ نامه پرستو فروهر پیرامون روند پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای؛ آبان ۱۳۸۲ -----
- ۱۹۹ ----- «برای مردنش هنوز زود بود!»؛ روایت قتل علی‌اکبر سعیدی سیرجانی؛ امیرفرشاد ابراهیمی -----
- ۲۰۲ ----- النصر بالرعب، محمد شریف -----
- ۲۰۵ ----- گزارش خبرگزاری رژیم (ایسنا) از قتل‌های زنجیره‌ای -----
- ۲۱۱ ----- سعید امامی؛ «بازخوانی یک حق پامال شده»، ۲۸ خرداد ۱۳۸۷ -----
- ۲۱۵ ----- رابطه سعید امامی با خانواده علی خامنه‌ای؛ پریسا حاتمی، ۲۹ خرداد ۱۳۸۷ -----
- ۲۱۷ ----- برگی از بازجویی سعید امامی؛ محرمانه‌ترین پرونده امنیتی؛ ماشاءالله عباس‌زاده، ۲ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۲۲۰ ----- بازخوانی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای؛ شهاب نیکزاد، ۲ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۲۲۴ ----- سعید امامی، مردی که با داروی نظافت خودکشی کرد؛ شهاب نیکزاد، ۳ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۲۲۷ ----- نگاهی به زندگی اکبر خوش‌کوش، از عوامل اصلی قتل‌های زنجیره‌ای؛ ایرج مصداقی، ۱ خرداد ۱۳۸۹ -----
- ۲۳۴ ----- آیا سعید امامی فوت شده است؟ ف. م. سخن، ۲۴ آبان ۱۳۸۹ -----
- ۲۳۵ ----- بیانیه ۹ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ اوین در مورد پرونده «قتل‌های زنجیره‌ای»، ۳۰ آبان ۱۳۹۰ -----
- ۲۳۷ ----- «عزیز»ی که جان برایش عزیز نبود؛ عزیزالله خوشوقت، از فتوادهندگان قتل‌های زنجیره‌ای، عبدالکریم سروش، ۸ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۲۳۹ ----- بازخوانی پرونده قتل احمد خمینی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۲۴۲ ----- آخرین سخنرانی احمد خمینی در اعتراض به عملکرد هاشمی رفسنجانی، اسفند ۱۳۷۳ -----
- ۲۴۴ ----- سعید امامی: علی فلاحیان به من دستور حذف سید احمد خمینی را داد -----
- ۲۴۶ ----- آفتابی شدن اکبر خوش‌کوشک، «فرنگی‌کار» قتل‌های زنجیره‌ای؛ فیروزه متین، ۲۰ فروردین ۱۳۹۲ -----

بخش سوم: فراز و فرود پرونده جنایت کهریزک ----- ۲۴۹

- ۲۵۰ ----- «جنایت کهریزک» به روایت اسناد فاش شده دستگاه قضائی جمهوری اسلامی -----
- ۲۵۱ ----- قرار نهایی بازپرس دادسرای نظامی تهران برای ۲۲ متهم جنایت کهریزک، ۵ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۲۸۹ ----- کیفرخواست دادستان نظامی تهران علیه ۱۲ عامل متهم جنایت کهریزک، ۲۵ آذر ۱۳۸۸ -----



- حکم صادره توسط دادگاه نظامی برای جنایت کهریزک، ۱ تیر ۱۳۸۹----- ۳۰۵
- اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح درباره بازداشتگاه کهریزک، ۲۸ آذر ۱۳۸۸----- ۳۱۸
- اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح: حکم اعدام متهمان قتل‌های کهریزک، قطعی نیست، ۹ تیر ۱۳۸۹----- ۳۲۰
- بیانیه خانواده‌های ۳ قربانی کهریزک: دو افسر نگهبان محکوم به اعدام را بخشیدیم؛ چرا آمران اصلی به دادگاه نیامدند؟ ۷ مهر ۱۳۸۹ --- ۳۲۳
- دو تن از متهمان حوادث بازداشتگاه کهریزک اعدام شده‌اند، ۱۷ بهمن ۱۳۸۹----- ۳۲۸
- تکذیب اعدام دو افسر متهم در پرونده کهریزک؛ ۱۷ بهمن ۱۳۸۹----- ۳۳۰
- تمام نام‌های گره‌خورده با کهریزک؛ دو سال پس از کهریزک؛ خاطیان بر مسند، افشاگران در زندان؛ مسیح علی‌نژاد، ۲۶ تیر ۱۳۹۰ ---- ۳۳۱
- گفتگو با خانواده قربانیان کهریزک؛ در زندان کهریزک چه گذشت؟ فرشته قاضی، ۲۹ آذر ۱۳۹۰----- ۳۴۰
- «چه کسی قرص‌های مرگ را در سالاد رامین پوراندرجانی ریخته بود؟!»، محمدحسین روانبخش، ۲۷ آبان ۱۳۹۱----- ۳۴۴
- محمود علیزاده طباطبایی: ده‌ها «کهریزک» در سراسر کشور دیده‌ام! ۲ دی ۱۳۹۱----- ۳۴۶
- پرونده ۳۰۸۵ صفحه‌ای کهریزک؛ مرتضوی، حداد و حیدری فر مجرم شناخته شدند، نازنین کامدار، ۳ دی ۱۳۹۱----- ۳۵۴
- اعلام آمادگی محمد داوری برای شهادت در دادگاه جنایت کهریزک، ۱۴ دی ۱۳۹۱----- ۳۵۶
- متن کامل کیفرخواست دادستانی تهران علیه قضات تعلیقی پرونده بازداشتگاه کهریزک، ۶ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۵۷
- در دادگاه غیرعلنی متهمان کهریزک چه گذشت؟ بخش اول، ۸ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۵۹
- در دادگاه غیرعلنی متهمان کهریزک چه گذشت؟ بخش دوم، ۸ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۱
- نوار مکالمه سعید مرتضوی با مجتبی خامنه‌ای؛ آنچه که باعث شد دادگاه کهریزک غیر علنی برگزار شود، ۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۲
- دادگاه تمام شد، سعید مرتضوی به سر کار رفت، ۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۳
- درباره دادگاه غیرعلنی جنایت کهریزک؛ محمد نوری‌زاد، ۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۶
- چرا با سعید مرتضوی برخورد جدی نمی‌شود؟ ۱۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۷
- دومین جلسه دادگاه جنایت کهریزک؛ علنی یا غیرعلنی؟ ۱۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۸
- مرتضوی به یکی از بازداشت‌کنندگان سیلی زده است! ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۷۰
- متن کامل دفاعیات سعید مرتضوی در دومین جلسه دادگاه کهریزک، ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۷۱
- مرتضوی پس از جلسه دادگاه: هنگام حادثه کهریزک مرخصی بودم؛ رئیس دادگاه صلاحیت ندارد! ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۰
- پدر روح‌الامینی: فرزندان ما با شهاب‌سنگ کشته شده‌اند! ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۱
- سعید مرتضوی شاکی هم شد: آقای روح‌الامینی چرا زودتر به ضرغامی خبر ندادی؟ ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۳
- متهم، شاکی شد؛ اعتراض مرتضوی به صلاحیت دادگاه؛ حسین محمدی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۵
- دادگاه جنایات کهریزک؛ متهم در جایگاه شاکی نشست؛ مهدی تاجیک، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۷
- قاضی تعلیقی کهریزک پیش از ورود به دادگاه: انتقال متهمین به کهریزک دستور مستقیم من بود، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۹
- حیدری فر: من دستور بازداشت‌ها و اعزام به کهریزک را صادر کردم؛ مرتضوی بی‌گناه است، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۰
- حیدری فر: بازداشتگاه کهریزک دسته گل اصلاحات است؛ مرتضوی مقصر نیست، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۱
- قاضی معزول متهم به نگهداری مواد مخدر: اوین جا نداشت، قصوری نکرده‌ام! ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۲
- کلاف پرونده کهریزک، سردرگم‌تر شد، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۴
- چرا حیدری فر اتهامات مرتضوی را پذیرفت؟ طاها پارسا، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۵
- دومین جلسه دادگاه هم غیرعلنی برگزار شد؛ متهم جنایت کهریزک متهم کرد؛ مهراوه خوارزمی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۶
- دادگاه، غیرعلنی؛ دفاعیه متهم، علنی! نعمت احمدی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۹
- بدعت عجیب در پرونده کهریزک، بهمن کشاورز، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۴۰۰
- آلزایمر در کهریزک؛ ابراهیم نبوی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۴۰۱
- روح‌الامینی بعد از ۳ سال دویدن متهم هم شد؛ مرتضوی: او وظیفه پدری‌اش را درست انجام نداد! ۲۲ اسفند ۱۳۹۱----- ۴۰۳



- متهم جنایت کهریزک حتا در دادگاه هم صدایش را بلند کرد! ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۰۵
- مانع شرکت فرزندانان در اعتراضات می‌شدید تا نمیرند! بهروز صمدبیگی، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۰۸
- وکیل خانواده قربانی کهریزک از اتفاقات سومین جلسه دادگاه کهریزک می‌گوید، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۱
- گفتگو با پدر امیر جوادی فر: ما چیزی جز برقراری عدالت نمی‌خواهیم؛ مزگان مدرس علوم، ۲۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۳
- استدلال‌های سعید مرتضوی، قاضی نمونه حکومت اسلامی؛ مجید محمدی، ۲۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۵
- سعید مرتضوی کیست؟ مهدی محسنی، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۸
- گفتگو با وکیل خانواده محمد کامرانی: هنوز فرصت علنی کردن دادگاه مرتضوی وجود دارد؛ مهراوه خوارزمی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۲۰
- گفتگو با یک حقوقدان: تداوم قانون‌شکنی‌های مرتضوی در دادگاه؛ بهروز صمدبیگی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۲۵
- اخطار دیوان عدالت اداری درباره نامه‌نگاری‌های غیرقانونی سعید مرتضوی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۲۹
- یکی از مطلعان جنایات کهریزک: آقای مرتضوی! یادتان هست در حضور خانواده‌های بازداشت‌شدگان چه گفتید؟ ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۳۰
- انتشار دفاعیات مرتضوی در روزنامه «ایران»؛ وکیل قربانیان کهریزک: نمی‌توانیم پاسخ خود را منتشر کنیم، ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۳۳
- یکی از شاکیان سعید مرتضوی: شکایت جدیدی از مرتضوی به دادستانی تقدیم کردم، ۵ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۴۳۴
- نگاهی به پرونده کهریزک و سوابق جنایتکارانه «قاضی حداد» (حسن زارع دهنوی)؛ ایرج مصداقی، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۴۳۷
- گفتگو با یکی از شاکیان سعید مرتضوی؛ ۶ شکایت تازه از مرتضوی؛ مهراوه خوارزمی، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۴۴۲
- برگزاری چهارمین جلسه محاکمه قضات کهریزک پشت درهای بسته، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۴۵
- حاشیه‌های دادگاه کهریزک؛ زن میانسال برای چه منتظر مرتضوی بود؟ ناپدید شدن حیدری فر بعد از دادگاه، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۴۷
- عبدالحسین روح‌الامینی: مرغ پخته هم به حرف‌های مرتضوی می‌خندد! ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۴۸
- دادگاه چهارم کهریزک؛ از غیرعلنی بودن دادگاه کهریزک تا عدم انتشار جزئیات آن! محمدرضا زمانی درمزاری، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۰
- مرتضوی پس از خروج از دادگاه کهریزک: هیچ اطلاعات محرمانه‌ای در بحث کهریزک وجود ندارد، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۲
- قاضی دادگاه کهریزک: دادگاه تا آخرین جلسه غیرعلنی خواهد بود، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۳
- درخواست روح‌الامینی از رهبر؛ پورمحمدی، محسنی اژه‌ای و دری نجف‌آبادی شاهدان پرونده کهریزک، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۴
- سعید مرتضوی در جمع خبرنگاران: دادگاه کهریزک باید علنی برگزار شود، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۵
- سعید مرتضوی: کوچک‌ترین تقصیری در کهریزک ندارم؛ حتا یک برگ علیه من موجود نیست! ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۶
- معاون اول قوه قضائیه: بنای دستگاه قضائی و دادگاه، رسیدگی سریع به پرونده کهریزک است، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۹
- دادگاه پنجم «کهریزک» برگزار شد؛ شاکی‌ها، راضی؛ مرتضوی، ناراضی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۱
- پنجمین جلسه غیرعلنی دادگاه کهریزک؛ محاکمه غیابی «حداد» در دادگاه جنایت کهریزک؛ مهراوه خوارزمی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۳
- گفتگو با پدر محمد کامرانی: می‌خواهم بچه‌های بازداشتی کهریزک به دادگاه بیایند، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۵
- نامه مسیح علی‌نژاد به پدر محسن روح‌الامینی؛ حتماً می‌دانید چرا بازجو دهان و دندان‌های محسن را خرد کرد! ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۷
- قاضی تعلیقی کهریزک: بازداشتگاه کهریزک اکنون با نام «سروش ۱۱۱» فعالیت می‌کند، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۰
- مرتضوی و حیدری فر: کهریزک قانونی بود و تعطیل هم نشد؛ مسیح علی‌نژاد، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۲
- در دادگاه هشتم کهریزک چه گذشت؟ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۵
- در هشتمین جلسه محاکمه صورت گرفت: شهادت گزارشگر منتزیت در دادگاه کهریزک؛ مهراوه خوارزمی، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۶
- قاضی در هشتمین جلسه دادگاه کهریزک: «نیازی ندیدم شهود را احضار کنم»، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۸
- نهمین جلسه دادگاه کهریزک؛ بازی موش و گربه سعید مرتضوی با عکاسان، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۰
- پدر محمد کامرانی: تا پشیمانی را در چهره متهمان نبینم یک گام به عقب نمی‌رویم، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۲
- اولیای دم قربانیان کهریزک: دستور رهبری برای برخورد با مسببان حادثه کهریزک اجرا شد، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۴
- اعلام رضایت جوادی فر از اتهام معاونت در قتل مرتضوی؛ جلسه خصوصی پدر یکی از قربانیان با مرتضوی، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۵
- پرونده کهریزک در ایستگاه آخر؛ آنچه در ۹ جلسه قبلی گذشت، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۶



- ۴۸۹ پدر یکی از قربانیان کهریزک: پشیمانی در چهره متهمان دیده نمی‌شود؛ از علت رضایت جوادی فر بی‌اطلاعم، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۴۹۰ انصراف ناگهانی یکی از شاکیان پرونده کهریزک از شکایت علیه مرتضوی؛ دادگاه پشت درهای بسته، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۹۱ پدر کامرانی فر شکایتش از مرتضوی را پس گرفت؛ نشانه‌ای از پشیمانی در متهمان نیست، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۹۲ انصراف ناگهانی پدر جوادی فر از شکایت علیه مرتضوی؛ یک علامت سؤال بزرگ، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۹۳ دهمین جلسه دادگاه کهریزک: پدر امیر جوادی فر اعلام رضایت کرد، هیچ‌کدام از شاهدان احضار نشده‌اند، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ---- ۴۹۴ در مستند «قربانیان ۸۸»، یکی از شاکیان پرونده کهریزک از علت انصراف خود می‌گوید؛ مسیح علی‌نژاد، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۹۵ خانواده جوادی فر، مرتضوی را بخشیدند؛ شوک در دادگاه «کهریزک»؛ مهسا جزینی، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۹۸ چرا سعید مرتضوی را بخشیدیم؟ بخشش با «خرد جمعی»؛ پدر و برادر امر جوادی فر، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۵۰۱ تا همین جا خانواده امیر جوادی فر بار مسؤولیت مردمی که پرسش نمی‌کنند را به دوش کشید؛ مسیح علی‌نژاد، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۵۰۲ دادگاه «کهریزک» به خط پایان رسید؛ در انتظار عدالت؛ مهسا جزینی، ۲ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۵۰۴ پایان دادگاه کهریزک: ۳۸ ساعت تأخیر در انتقال بازداشت‌شدگان توسط سعید مرتضوی و مرگ سه نفر، ۲ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۵۰۹ چرا قانون حریف مرتضوی نشد؟ ۲ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۵۱۲

بخش چهارم: فراز و فرود پرونده قتل ستار بهشتی

- ۵۱۴ ستار بهشتی؛ فریاد راهی به رهایی از راه آگاهی؛ عباس خسروی فارسانی ----- ۵۱۵ برای ستار بهشتی و گوهر عشقی! طرح‌هایی از مانا نیستانی ----- ۵۱۶ نامه سرگشاده ستار بهشتی به خامنه‌ای، ۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۱۷ «تهدید می‌کنند اطلاع‌رسانی نکنید و گرنه دهانتان را می‌بندیم»؛ آخرین نوشتار ستار بهشتی در وبلاگ خود، ۸ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۰ بازداشت و ضرب و شتم ستار بهشتی، فعال مدنی، ۱۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۲ شکایتنامه ستار بهشتی از شکنجه در زندان، ۱۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۳ ابراز نگرانی مادر ستار بهشتی از وضعیت فرزندش، ۱۵ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۶ جنایت در زندان؛ تماس مأموران با خانواده ستار بهشتی: قبر بخريد و فردا جنازه را تحويل بگيريد! زهرا صدر، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۷ تماس مأموران با عموی ستار بهشتی: فردا جنازه را در کهریزک تحويل بگيريد، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۹ ستار بهشتی زیر شکنجه مأموران درگذشت؛ مأموران گفتند خفه شوید و به شما ربطی ندارد! ۱۶ آبان ۱۳۹۲ ----- ۵۳۰ بیانیه «کانون وبلاگ‌نویسان ایران» در محکومیت قتل ستار بهشتی، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۳۱ تأیید وجود جنازه شکنجه‌شده ستار بهشتی در پزشکی قانونی کهریزک؛ زینب سادات حسینی، ۱۷ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۳۲ درگذشت یک وبلاگ‌نویس حین بازجویی، نگذارید به سرنوشت پرونده کهریزک تبدیل شود! ۱۷ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۳۴ ادامه رفتار غیرمسئولانه حاکمیت درباره سرنوشت یک زندانی؛ تصویر شکایتنامه ستار بهشتی از شکنجه در زندان، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۳۵ عفو بین‌الملل: احتمال بالای مرگ ستار بهشتی بر اثر شکنجه در زندان، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۳۷ متن انگلیسی (English Text) ----- ۵۳۷ ترجمه فارسی ----- ۵۳۹ گزارش «گاردین» از مرگ ستار بهشتی؛ ایران به کشتن ستار بهشتی بر اثر شکنجه متهم شد، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۴۰ متن انگلیسی (English Text) ----- ۵۴۰ ستار بهشتی؛ فریاد فاجعه؛ مرتضی کاظمیان، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۴۲ «مرگ مشکوک ستار بهشتی و پرسش‌هایی که باید پاسخ داده شود»؛ مهناز پراکنده، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۴۴ تهدید اعضای خانواده ستار بهشتی به دستگیری: «نگذارید خون ستار پایمال شود»، ۱۹ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۴۶ نامه یک وبلاگ‌نویس («یار دبستانی تو») به مادر ستار بهشتی، ۱۹ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۴۸ برای ایران؛ از فاطمی تا ستار؛ مرتضی کاظمیان، ۱۹ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۵۰



- ۵۵۲ ----- شهادتنامه ۴۱ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین: ستار بهشتی شکنجه شده بود، ۲۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۵۲ ----- متن فارسی -----
- ۵۵۵ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation) -----
- ۵۵۷ ----- وزیر اطلاعات بخواند! درباره قتل ستار بهشتی؛ محمد نوری زاد، ۲۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۵۹ ----- ستار بهشتی هم...؛ تقی رحمانی، ۲۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۶۱ ----- «تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما!»؛ غلامعلی رجایی، ۲۱ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۶۳ ----- فیلمی از مزار ستار بهشتی؛ فایل صوتی آخرین سخنان او قبل از آخرین بازداشت، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۶۴ ----- سخنگوی قوه قضائیه وجود کبودی در ۵ جای بدن ستار را تأیید کرد؛ حسین نصری نیا، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۶۸ ----- دادستان کل کشور و بیماری قلبی ستار بهشتی؛ امید معماریان، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۷۱ ----- قاتلان ستار بهشتی چه کسانی هستند؟ محمد مصطفایی، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۷۳ ----- گفتگوی «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران» با خانواده ستار بهشتی، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۷۶ ----- شکنجه، مصداق جنایت علیه بشریت؛ محمدرضا سرداری، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۷۸ ----- رسانه‌هایی کم‌تر از ستار؛ مرتضی کاظمیان، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۰ ----- یک جنایت علیه جمهوری اسلامی اتفاق افتاده است، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۱ ----- با انتخاب مسئول کمیته پیگیری، سرنوشت پرونده ستار بهشتی از هم‌اکنون روشن است، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۲ ----- ستار بهشتی که بود؟ مریم حسین خواه، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۵ ----- شهادتنامه ۱۸ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۷ ----- بیانیه زندانیان سیاسی زندان رجایی شهر در محکومیت قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۹ ----- بیانیه «کانون نویسندگان ایران» در محکومیت قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۹۰ ----- قهقهه مشهور شیطان! درباره قتل ستار بهشتی؛ محمد نوری زاد، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۹۳ ----- قتل ستار بهشتی حاصل یک رویه جنایت‌ساز؛ علی بردبار، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۹۵ ----- نامه سرگشاده عمادالدین باقی به صادق لاریجانی در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۹۹ ----- بیانیه «سازمان گزارشگران بدون مرز» در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۰۱ ----- از تلاش متهم اختلاس سه هزار میلیارد تومانی برای لاپوشانی مرگ وبلاگ‌نویس تا...، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۰۲ ----- اگر با خاطیان کهریزک برخورد می‌شد، شاهد ماجرای ستار بهشتی نبودیم، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۰۴ ----- اظهارات متناقض درباره پرونده ستار؛ برخی به دنبال انحراف در پرونده هستند، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۰۷ ----- ستار بهشتی، نمونه پیوند طبقات فرودست با جنبش سبز، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۰۸ ----- ستار؛ پرونده‌ای با سیر مایوس‌کننده؛ محمد صادقی، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۱۲ ----- دوربین‌های زندان، دروغ پلیس فتا را برملا کرد؛ چرا زندانی سیاسی عمودی می‌رود، افقی بر می‌گردد؟! ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۱۴ ----- رئیس قوه قضائیه: مرگ ستار بهشتی به قوه قضائیه ارتباط مستقیم ندارد؛ برخی رسانه‌ها موج سواری کردند، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۱۶ ----- گزارش «اکسپرس» از مرگ مشکوک ستار بهشتی؛ دردسر جدید برای حکومت تهران، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۱۷ ----- آزادی متهمان پرونده قتل ستار بهشتی به قید وثیقه؛ اشتباه چاپی، دلیل تناقضات گزارش اولیه مجلس، ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۱۸ ----- وبلاگ‌نویسانی که با مرگ خود، دنیای خبری را تکان دادند! بهروز سورن، ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۲۰ ----- سرخ‌های مهم در پرونده قتل ستار بهشتی؛ علت دقیق مرگ چه بود؟! ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۲۳ ----- تبعید ابوالفضل عابدینی به زندان اهواز، پس از اعلام شهادت درباره شکنجه ستار بهشتی در حضور قاضی، ۲۵ آبان -----
- ۶۲۵ ----- از آب‌بازی در تهران تا مرگ ستار بهشتی؛ ایران از اینترنت می‌ترسد؛ ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۲۸ ----- مأموران معذور؛ از فروهرها تا ستار؛ مرتضی کاظمیان، ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۳۰ ----- گزارش «گاردین» از مرگ ستار بهشتی؛ وبلاگ‌نویسی از طبقه فرودست، ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----



- ۶۳۰ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۶۳۲ ----- ترجمه فارسی
- ۶۳۴ ----- گزارش «دیلی بیست» از مرگ ستار بهشتی؛ دوستان ستار بهشتی: او شکنجه شده بود، ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۳۴ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۶۳۶ ----- گزارش «پاریس مج» از مرگ ستار بهشتی؛ مرگ بلاگر و تحریک احساسات، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۳۶ ----- متن فرانسوی (French Text)
- ۶۳۸ ----- ترجمه فارسی
- ۶۴۰ ----- گزارشگران سازمان ملل خواهان تحقیق مستقل درباره مرگ وبلاگ‌نگار زندانی شدند، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۰ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۶۴۱ ----- ترجمه فارسی
- ۶۴۳ ----- قتل ستار بهشتی؛ استراتژی یا خودسری؟ مجتبی واحدی، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۵ ----- نامه «یزدان پرست» به ستار بهشتی، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۷ ----- قتل ستار بهشتی «تخلف» نیست، قتل عمد و سرکوبی سیستماتیک است؛ زینت میرهاشمی، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۸ ----- بیانیه دوم ۴۱ زندانی سیاسی؛ جای عامل جنایت و شاهد جنایت عوض شد، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۰ ----- اعتراض مدیرکل یونسکو به مرگ ستار بهشتی در زندان، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۲ ----- تحلیلی ناگفته درباره فوت یک وبلاگ‌نویس؛ هدف: شکستن اقتدار سازمان‌های امنیتی و انتظامی؛ حمید رسایی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۶ ----- اراده قطعی نظام برای ادامه کشتار وبلاگ‌نویسان، مجتبی واحدی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۷ ----- قتل ستارها چه اثری روی ما گذاشته و چه هزینه‌ای برای حکومت داشته است؟ ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۸ ----- ستار، آشکارکننده! عباس عبدی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۰ ----- خون ستار بهشتی برای روضه‌خوان‌ها چه ارزشی دارد؟! غلامعلی رجایی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۲ ----- ستار دو بار خفه شد: یک بار توسط چماقداران مجازی، یک بار هم توسط چماقداران واقعی؛ رضا رحیمی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۳ ----- عملکرد کمیته ویژه مجلس درباره مرگ وبلاگ‌نویس؛ محسن مقدسی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۴ ----- بیانیه جمعی از اصلاح‌طلبان مازندران: قتل ستار بهشتی، ادامه راه و روش معاویه و یزید بود، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۵ ----- آیا ستار بهشتی اولین نفر بود که...؟ آیا آخرین نفر خواهد بود؟ ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۷ ----- اگر احمدی‌نژاد به بازدید اوین رفته بود چه می‌شد؟ قتل ستار، دعوای مدیران را تشدید کرد؛ آرش بهمنی، ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۹ ----- رئیس کمیته امنیت داخلی مجلس: ضرورتی برای گفت‌وگو با خانواده ستار بهشتی ندیدیم! ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۰ ----- مجمع مدرسین حوزه علمیه قم: پیروان حسین چگونه مرگ جوانی را که به اتهام اعتراض دستگیر شده، می‌پذیرند؟ ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۲ ----- رئیس سازمان پزشکی قانونی: احتمال مرگ ستار بهشتی در اثر استرس ناشی از بازجویی، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۳ ----- موافقت ناجا با بازدید محل فوت بهشتی؛ پزشکی قانونی: طبیعی مرده، شاید از استرس، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۴ ----- ما شوخی می‌کنیم که پیرو حسینیم، بلکه دروغ می‌گوییم؛ حسین ناصری‌نیا، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۵ ----- پاسخی به سخنان دو نماینده مدعی اصولگرایی در پی قتل ستار بهشتی؛ علی بردبار، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۷ ----- مسؤول کمیته پرونده ستار بهشتی: بازداشتگاه رباط کریم، مورد غیرطبیعی نداشت! ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۸ ----- انتقاد هفت زندانی سیاسی بند زنان اوین از برخورد با شاهدان شکنجه ستار بهشتی، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۹ ----- انتقاد «سفیران سبز امید» از سکوت مراجع تقلید در برابر قتل ستار بهشتی در بازداشتگاه، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۱ ----- پزشکی قانونی، گزارش «مرگ طبیعی» را تکذیب کرد! ادامه سکوت درباره از کار افتادن کلیه ستار بهشتی، ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۲ ----- مرگ بر اثر استرس بازجویی؟! مردم را هالو فرض نکنید! عبدالجواد موسوی، ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۴ ----- جمعی از خانواده زندانیان سیاسی: هموطنان! نسبت به این همه ظلم بی‌تفاوت نباشید! ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۷ ----- هزینه‌های بیهوده، بر گرده نظام؛ چه کسی قربانی است؟! هادی شریفی، ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----



- ۶۸۸ --- مادر ستار بهشتی: رضایت نمی‌دهم؛ ستار به مرگ طبیعی نمرده؛ فرزندم را کشته‌اند، ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۰ --- پزشکی قانونی: علت مرگ ستار بهشتی مشخص شد؛ اجازه انتشار نداریم! ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۱ --- بازداشت موقت پزشک معاینه‌کننده ستار بهشتی در اوین، ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۲ --- سازمان پزشکی قانونی در اطلاعیه‌ای خبر داد: خاتمه یافتن بررسی مرگ «ستار بهشتی»، ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۳ --- اطلاعیه‌ای از قول سازمان پزشکی قانونی: سخنان مسؤولان ما اعتبار ندارد؛ از محسنی اژه‌ای بپرسید! ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۴ --- دل‌نوشته‌ای از خواهران اعدام‌شدگان به خواهر ستار بهشتی، ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۵ --- رئیس سازمان پزشکی قانونی: نتایج پزشکی قانونی پرونده ستار بهشتی متفاوت از شایعات است، ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۶ --- جعفری دولت‌آبادی از بیانیه زنان زندانی درباره ستار بهشتی، عصبانی است، ۲ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۷ --- نماینده مجلس از ادامه فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی خبر داد؛ محل نگهداری ستار بهشتی غیرقانونی بود، ۲ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۸ --- شرح جزئیات بررسی علت فوت؛ اطلاعیه دادستانی تهران درباره فوت ستار بهشتی، ۲ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۰۰ --- واکنش یک وکیل دادگستری به اطلاعیه دادستانی: «ارباب منجر به مرگ» هم مصداق قتل است؛ مصطفی ترک همدانی، ۲ آذر ۱۳۹۱ -
- ۷۰۱ --- پزشکی قانونی: احتمال مرگ بر اثر شوک ناشی از ضربه به نقاط حساس بدن، ۲ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۰۳ --- مادر ستار بهشتی: به دخترم گفتند به خودت رحم نمی‌کنی، حداقل به بچه شش‌ماهه‌ات رحم کن، ۳ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۰۴ --- گرفتن رضایت اجباری از خانواده ستار بهشتی و اظهارات مادر وی، ۳ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۰۶ --- سایه پلیس «فتا» بر سر شهروندان؛ ندا رهنورد، ۴ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۰۸ --- واکنش جامعه جهانی به کشته شدن ستار بهشتی؛ آیدا قجر، ۴ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۱۱ --- ستار بهشتی و ضحاک زمان؛ علی کشتگر، ۴ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۱۳ --- می‌خواستند «ستار» بی‌نام و نشان بمیرد؛ نامدار شد؛ بهروز صمدبیگی، ۴ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۱۶ --- ارگان مؤتلفه: ستار بهشتی از ترس نوشته هایش سخته کرده! ۴ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۱۷ --- نشریه مؤتلفه «اسلامی» می‌گوید ستار بهشتی از ترس سخته کرده است! ۶ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۰ --- «سازمان گزارشگران بدون مرز»: مراقیبم تا کشته شدن ستار بهشتی مصون از مجازات نماند، ۶ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۳ --- ما، ستار بهشتی و زینب بایزیدی؛ مرتضی کاظمیان، ۶ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۵ --- نماینده ویژه مجلس در پرونده ستار بهشتی خواستار برکناری یا استعفای فرماندهی پلیس فتا شد، ۶ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۶ --- سعید مرتضوی، بروجردی و مشکلات تربیتی ستار بهشتی! صادق زیباکلام، ۷ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۷ --- دفن در مرور زمان؛ محمد رهبر، ۷ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۹ --- رئیس بند ۳۵۰ زندان اوین پس از آنکه خبر شکنجه ستار بهشتی از این بند به بیرون درز کرد، برکنار شد، ۷ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۱ --- بازجویان در روز آخر، دارویی را که در زندان اوین برای ستار بهشتی تجویز شده بود، قطع کرده‌اند، ۷ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۲ --- مرگ ستار بهشتی و ساختار حکومت اسلامی؛ نعیمه دوستدار، ۸ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۵ --- نماینده مجلس: ستار بهشتی قربانی ضعف نهادهای نظارتی شد، ۸ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۷ --- فرمانده ناجا فاش کرد: اجازه مصرف قرص آرام‌بخش به ستار بهشتی داده نشد، ۸ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۸ --- مجلس نباید از دادستان تهران به خاطر پیگیری پرونده ستار بهشتی حمایت کند؟ ۸ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۹ --- نگرانی عفو بین‌الملل از تلاش‌ها برای مخفی کردن عامل مرگ ستار بهشتی، ۹ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۹ --- متن انگلیسی (English Text) ---
- ۷۴۲ --- ترجمه فارسی ---
- ۷۴۳ --- عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس: هر کسی می‌گوید بازداشتگاه غیرقانونی داریم غلط کرده است! ۱۰ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۴۴ --- مادر ستار بهشتی: قاتلان را نشانم دادند و با تهدید رضایت گرفتند! ۱۰ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۴۷ --- محمدجواد لاریجانی: قتل ستار بهشتی مشکوک است! ۱۰ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۴۸ --- برای ستاری که بهشتی بود و بهشتی شد؛ محمدتقی کروبی، ۱۰ آذر ۱۳۹۱ ---



- ۷۵۱ - رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس: پلیس فتا در سیاست‌های خود بازنگری جدی کند! ۱۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۲ - برکناری رئیس پلیس فتا و تأیید ضرب و شتم ستار بهشتی در بازداشتگاه، ۱۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۳ - برکناری رئیس پلیس فتای تهران؛ سکوت درباره مرگ ستار بهشتی ادامه دارد؛ فرشته قاضی، ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۵ - سردار احمدی مقدم! شما استعفا دهید تا خون انسان ارزش پیدا کند! ۱۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۶ - پیشنهاد علی مطهری به وزیر کشور و ناجا: در نامه‌ای از خانواده ستار بهشتی عذرخواهی کنید! ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۸ - مراجع تقلید، قانون اساسی و ستار بهشتی، ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۰ - آقای محسنی اژه‌ای! آیا خانواده ستار بهشتی می‌توانند مراسم چهلم برگزار کنند؟ ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۲ - سخنگوی دستگاه قضا خبر داد: آخرین وضعیت پرونده ستار بهشتی؛ احتمال شوک وجود دارد، ۱۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۳ - برکناری رئیس پلیس فتا؛ یک اقدام نمایشی دیگر؟ فرشید آل داوود، ۱۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۵ - گزارش نماینده ویژه مجلس به هیأت رئیسه تحویل می‌شود؛ جزئیات تازه از پرونده «ستار بهشتی»؛ علی ذهابی، ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۸ - آموزه‌های «ستار»ی، ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۹ - آقای اژه‌ای! این ۱۰+۲ پرسش تا پل صراط همراه شماست! مهرداد طباطبایی، ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۳ - نمایندگان از قول پزشکی قانونی: مرگ ستار بهشتی عامل خارجی نداشت! ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۴ - شانزده آذر، روز حماسه‌سازی دانشجو و جامعه؛ ستار بهشتی، آذر ۱۳۹۰
- ۷۷۶ - فرمانده ناجا: رئیس فتا به خاطر فشار رسانه‌ها برکنار نشد، ۱۶ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۷ - نسرین و ستار؛ پیروزی افکار عمومی؛ مرتضی کاظمیان، ۱۶ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۹ - دیدار خانواده ستار بهشتی با ۴ تن از متهمان اصلی مرگ ستار، ۲۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۰ - نماینده پیگیری کننده مرگ ستار بهشتی: انصافاً روند قضائی پرونده خوب بود، ۲۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۱ - بیست مورد نقض «اعلامیه جهانی حقوق بشر» در پرونده ستار بهشتی؛ حسن فرشتیان، ۲۰ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۶ - محمد خاتمی خواستار پیگیری جدی «حادثه دلخراش» مرگ ستار بهشتی شد، ۲۰ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۷ - پایان تحقیقات: علت مرگ ستار بهشتی «شوک» اعلام شد، ۲۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۸ - ابراز نگرانی وکیل خانواده «ستار بهشتی» از احتمال ارسال نشدن پرونده به دادگاه، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۹ - نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی درباره قتل ستار بهشتی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۱ - چهلمین روز درگذشت ستار بهشتی، آزمونی دیگر پیش روی پلیس و دستگاه‌های امنیتی؛ مارو خا عظیمی، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۴ - چهل روز از قتل ستار بهشتی گذشت؛ صحرا عابدی، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۵ - مادر ستار بهشتی قاتلان فرزندش را دیده است؛ درخواست از مسئولان برای پیگیری پرونده، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۷ - همکاران قاتلان ستار بهشتی نگذاشتند مراسم یادبود او با آرامش تمام شود، ۲۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۹ - گزارش مراسم چهلم ستار بهشتی؛ گفت و گو با سحر بهشتی و محمد نوری‌زاد؛ زهرا صدر، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۱ - انتقال چندساعته مادر ستار بهشتی به بیمارستان، در پی حمله مأموران به مراسم چهلم فرزندش، ۲۴ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۲ - فیلم سخنان یکی از هم‌محله‌ای‌های ستار بهشتی: به خدا او قهرمان دنیاست، ۲۴ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۴ - کی می‌کُشه؟ حاکم باشی؛ کی فراموش می‌کنه؟ علی بردبار، ۲۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۶ - واکنش آیت‌الله بیات به کتک زدن مادر ستار بهشتی: جا دارد مسلمانان از این‌گونه رفتارها دق کنند و بمیرند، ۲۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۷ - تخلف چند بازجو و پلیس نباید به پای نظام نوشته شود؛ جواد یگانه، ۲۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۹ - وکیل خانواده ستار بهشتی: شکایتنامه، به خط مرحوم ستار بهشتی است، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۱ - چهل روز گذشت؛ حتی یک نفر از مسئولان هم برای دلجویی تماس نگرفت، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۳ - گفتگو با وکیل خانواده ستار بهشتی: مادر ستار بهشتی خواستار قصاص قاتل است؛ محمد ضرغامی، ۲۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۵ - گفتگو با محمد نوری‌زاد: در غربت ستار بهشتی، خاتمی کجا بود؟ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۷ - سؤال از وزیر کشور درباره ستار بهشتی؛ علی مطهری: باید از مردم و رهبری عذرخواهی کنند! ۲۸ آذر ۱۳۹۱



- ۸۱۸ ----- نگرانی از تکرار داستان دزدی ریش تراش، در پرونده قتل در شکنجه‌گاه پلیس، ۲۸ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۱ --- دیدار «مادران پارک لاله» با خانواده ستار بهشتی؛ مادر ستار: نتوانسته بود درست بنویسد، انگشتانش را شکسته بودند! ۱ دی ۱۳۹۱ ---
- ۸۲۳ ----- پدر ستار بهشتی حی و حاضر است؛ از مادر او رضایت زوری گرفته‌اند! زهرا صدر، ۲ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۶ ----- گفتگو با مادر ستار بهشتی: من صدای زخم‌های تن فرزندم هستم؛ مژگان مدرس علوم، ۲ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۹ ----- چرا گزارش مرگ ستار بهشتی در مجلس خوانده نشد؟ ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۰ ----- دادستان تهران: ستار بهشتی بیمار نبود، مرگ در اثر ضربه یا فشار شدید روانی، ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۲ ----- مرگ ستار بهشتی: جرم عادی یا نقض حقوق بشر؟ آرش نراقی، ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۵ ----- گفتگو با وکیل خانواده ستار بهشتی: فشارها بر دستگاه قضائی کاملاً محسوس است؛ رؤیا کریمی مجد، ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۷ ----- از کجا معلوم که ستار، بهشتی نباشد؟ پرویز اسماعیلی ۵ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۴۱ ----- سنگ قبر ستار بهشتی در محاصره نیروهای امنیتی؛ این‌همه نگرانی برای چیست؟ ۵ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۴۳ ----- گزارش خبرگزاری «روترز» از بازتاب‌های مرگ ستار بهشتی؛ بابک دهقان‌پیشه، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۴۳ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۸۴۷ ----- ترجمه فارسی -----
- ۸۴۸ ----- گفتگو با وکیل خانواده ستار بهشتی: امنیتی‌ها نمی‌گذارند پرونده ستار به دادگاه برود؛ فرشته قاضی، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۱ ----- ستار بهشتی، بازیچه دادرسی فرمایشی حکومت؛ علی افشاری، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۳ ----- مرگ ستار بهشتی؛ آب در لانه مورچگان، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۶ ----- گزارش تحقیق و تفحص مجلس درباره ستار بهشتی باز هم خوانده نشد، ۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۷ ----- دیدار جمعی از دانشجویان دانشگاه علم و صنعت با خانواده ستار بهشتی، ۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۸ ----- مصائب تمام‌ناشدنی خانواده ستار بهشتی؛ تصادف شدید داماد خانواده، ۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۹ ----- آخرین نتیجه کمیته تحقیق مجلس: علت مرگ ستار بهشتی سنگ‌کوب و شوک ناشی از دستگیری است! ۹ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۱ ----- متن عذرخواهی بازجوی فتا از خانواده ستار بهشتی! ف.م.سخن، ۱۰ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۳ ----- حذف بخشی از گزارش پرونده ستار بهشتی، ۱۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۴ ----- امروز گزارش نماینده ویژه مجلس خوانده می‌شود؛ حذف «پاراگراف» از گزارش «ستار بهشتی»؛ علی ذهابی، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۶ ----- متن کامل گزارش مجلس درباره مرگ ستار بهشتی؛ تأکید بر لزوم بررسی ویژه پرونده، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۰ ----- اعتراض نمایندگان به گزارش ناقص تحقیق و تفحص قتل ستار بهشتی، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۴ ----- رئیس مجلس: مبنای ما تحقیقات کمیسیون امنیت ملی است نه حرف‌های مادر و خواهر متهم، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۵ ----- نماینده مجلس: گزارش مرگ ستار بهشتی آزادانه تهیه شد، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۶ ----- نماینده مجلس: بخش حذف‌شده از گزارش ستار بهشتی اعتراف نبوده است، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۷ ----- نماینده مجلس: ضرب عمدی و شوک فیزیکی و روانی علت مرگ ستار بهشتی است، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۸ ----- کشمکش بر سر «حذف علت مرگ ستار بهشتی» از گزارش مجلس ایران، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۱ ----- یک وکیل دادگستری: تمام بازداشتگاه‌ها باید زیر نظر سازمان‌زندان‌ها باشد، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۴ ----- گزارش ستار بهشتی در مجلس؛ روایت دستکاری شده یک قتل، مژگان مدرس علوم، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۶ ----- استتار ستار؛ محمدرضا سرداری، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۸ ----- ستار بهشتی و اقطاع افکار عمومی؛ حسین انصاری راد، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۹ ----- گزارش مرگ «بهشتی» در مجلس سیاست؛ سروش فرهادیان، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۹۰ ----- پاراگراف حذف‌شده سیاست؛ مهدی دواتگری، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۹۱ ----- گفتگو با نماینده رباط‌کریم: امیدوارم آن بندی که باید مردم از آن اطلاع داشته باشند اعلام شود؛ علی ذهابی، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۹۲ ----- از کهریزک تا بازداشتگاهی که زندانی تلفن همراه و رایانه دارد؛ اینجا ایران است! مصطفی ترک همدانی، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----



- گفتگو با مادر ستار بهشتی: دادگاه فرزندم باید علنی باشد؛ بهروز کارونی، ۱۹ دی ۱۳۹۱ ----- ۸۹۴
- مرثیه‌ای برای جامعه مدنی ایران؛ علی آزاد، ۱۹ دی ۱۳۹۱ ----- ۸۹۶
- پشت پرده زندگی ستار بهشتی! «مؤسسه راهبردی دیده‌بان»! ۱۹ دی ۱۳۹۱ ----- ۸۹۹
- حکم اراذل و اوباش یک ماهه صادر شد؛ پرونده ستار سه ماه در دادسرا مانده، ۳۰ دی ۱۳۹۱ ----- ۹۰۱
- از گم شدن ۱۰ روزه پدر ستار بهشتی تا برنامه‌ریزی برای فرسایشی نمودن پرونده قتل، ۱ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۰۳
- گفتگو با مادر ستار بهشتی؛ شرح جزئیات ناپدید شدن ۱۰ روزه پدر ستار؛ زهرا صدر، ۲ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۰۵
- گفتگو با خانواده ستار بهشتی: پدر ستار سالم و خواهان مجازات قاتلین است؛ فرشته قاضی، ۳ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۰۸
- مفقودی ۱۰ روزه و مشکوک پدر ستار بهشتی؛ وکیل خانواده بهشتی: نگرانم پدر ستار را محجور قلمداد کنند، ۸ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۱۰
- ۱۰۰ روز از قتل ستار بهشتی گذشت؛ پرونده هنوز در دادسرا خاک می‌خورد! ۲۴ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۱۲
- ماه بهمن هم تمام شد؛ پرونده ستار بهشتی به دادگاه رفت، ۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۴
- دیدار فرزند حسینعلی منتظری با مادر ستار بهشتی، ۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۶
- اولین ثمره خون ستار بهشتی؛ ابلاغ ممنوعیت بازجویی از متهمان در بازداشتگاه‌های پلیس، ۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۷
- نامه سرگشاده زهرا ربانی املشی به خامنه‌ای درباره ستار بهشتی، ۱۰ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۹
- بازی با افکار عمومی؛ نماینده مجلس: پرونده ستار بهشتی خاتمه پیدا کرده؛ او از ترس زندان فوت کرده! ۱۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۱
- پس از چهار ماه، علی‌رغم ادعای پایان رسیدگی به قتل، پرونده ستار بهشتی به دادگاه ارسال نشده؛ فرشته قاضی، ۱۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۳
- گیتی پورفاضل وکیل خانواده ستار بهشتی: گزارش مجلس ریختن آب بر آتش نبود، آتش شعله‌ور شده است، ۱۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۵
- مادر ستار بهشتی: تهدید می‌شویم؛ خون فرزند من فروشی نیست، ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۶
- کابوسی که نظام را رها نمی‌کند؛ ندا سینا، ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۸
- سازمان دیدبان حقوق بشر خواهان تحقیقات جنایی در مورد ستار بهشتی شد، ۱۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۹
- داستان شگفت‌انگیز یک مادر؛ زن رنج‌دیده سرزمینم روزت مبارک! نرگس محمدی، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۱
- قاتلان ستار بهشتی! محمد نوری‌زاد، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۳
- عدالت کور و حق‌طلبی مادر ستار؛ تقی رحمانی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۴
- نماینده مسؤول پیگیری پرونده ستار بهشتی در مجلس: پرونده ستار بهشتی مختومه شد، ۲۴ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۵
- وکیل خانواده ستار بهشتی: پرونده هنوز باز است، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۶
- گفتگو با خانواده ستار بهشتی: هر چند امنیت نداریم، اما پرونده را دنبال می‌کنیم؛ فخرالسادات محتشمی‌پور، ۲۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۷
- دو داستان گزنده با دو سرانجام متفاوت؛ درباره ستار بهشتی و استفن اسلویین؛ مجید محمدی، ۲۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۰
- دردنوشته‌ای برای مادر ستار بهشتی: تو تنها نیستی، مادر! حسین نصری‌نیا، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۳
- وکیل خانواده ستار بهشتی: پرونده مختومه نشده است؛ هنوز مدارک در اختیارم نیست، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۶
- گفتگو با وکیل ستار بهشتی: هنوز پرونده را نخوانده‌ام؛ فرشته قاضی، ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۸
- جای شاهد و متهم عوض شد؛ اتهام تبلیغ علیه نظام به ابوالفضل عابدینی، شاهد پرونده ستار بهشتی، ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۵۰
- با وجود گذشت بیش از ۴ ماه از مرگ در بازداشتگاه پلیس فتا، پرونده «ستار بهشتی» به دادگاه نرفت، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۵۱
- پوست و استخوان و کوچه یک متری؛ به یاد ستار بهشتی؛ محمد نوری‌زاد، ۱۰ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۲
- تبریک نوروزی و درد دل مادر ستار بهشتی با مردم: می‌خواهیم فرزندانمان آزاد باشند، ۱۱ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۳
- وکیل خانواده ستار بهشتی: تحقیقات بر روی پرونده ستار بهشتی ادامه دارد، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۴
- پرونده ستار بهشتی وزیر کشور را به مجلس کشاند، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۵
- به اتهام مشکوک خواندن مرگ ستار بهشتی، مدیر مسؤول روزنامه «خورشید» محاکمه می‌شود، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۶
- ادامه تعلل در ارسال پرونده ستار بهشتی به دادگاه؛ از خانواده او و مردم عذرخواهی نشد؛ لیلا طیری، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۷
- احضار وزیر کشور به مجلس برای پرونده مرگ ستار بهشتی؛ مطهری: عذرخواهی نکرده‌اند؛ آمنه شیرافکن، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۹



- ۹۶۱ پرونده قتل ستار بهشتی در دست بازپرس پرونده قتل ندا آقاسلطان، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۲ سؤال علی مطهری از وزیر کشور در مجلس: ستار بهشتی شکنجه شد، نه عذرخواهی کردید، نه رضایت گرفتید! ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۷ پایان نافرجام پرونده ستار بهشتی در مجلس گوش به فرمان خامنه‌ای؛ آزمون آزموده! عباس خسروی فارسانی، ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۸ نماینده مجلس در اعتراض به سؤال از وزیر کشور: علت فوت ستار بهشتی را باید از ملک‌الموت پرسید! ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۹ وزیر کشور برای پاسخگویی به مجلس آمد؛ روز داغ ستار بهشتی در مجلس؛ آینه شیرافکن، ۲۱ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۱ فرهنگ عذرخواهی؛ محسن رهامی، ۲۱ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۳ گفتگو با ابراهیم نکو، نماینده رباط کریم، شهر محل سکونت ستار بهشتی، ۲۲ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۵ چرا ستار بهشتی باید کشته شود و مجتبی دانش طلب به اندرزگاه رجایی شهر برود؟ محمد مسیح یاراحمدی، ۲۴ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۷ مادر و خواهر ستار نیاز به همراهی دارند، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۸ پیگیری علت مرگ ستار بهشتی برای زندانی نشدن سایر وبلاگ‌نویسان بود، احسان رستگار، ۲۶ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۱ گفتگو با اسماعیل کوثری، نماینده مجلس؛ به ستار بهشتی ظلم نشده است! عظیم محمودآبادی، ۲۶ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۶ آقای کوثری! اگر فرزندان جای ستار بهشتی بود، باز می‌گفتید ظلم نشده؟ ۲۷ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۷ سردار کوثری! سهم شما همان دو درهم است؛ علی آستانه، ۲۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۹ برای مادر ستار بهشتی؛ علی آزاد، ۲۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۹۲ دیدار فرزندان رهنورد و موسوی با مادر ستار بهشتی و دل‌نوشته آنان؛ سفر به خانه شجاعت، ۲۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۹۵ رنج‌نامه مادر ستار بهشتی به مناسبت روز کارگر و روز زن: وای از روزی که نخواهند! ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۹۹۶ پیام ویدئوی گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی، خطاب به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۹۹۷ گفتگو با گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی: گفت کتکش می‌زدیم و او می‌خندید؛ امید معماریان، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۹۹۷ متن فارسی
- ۱۰۰۰ ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۱۰۰۳ مادر ستار بهشتی: برای تحصن جلوی بیت رهبری آماده می‌شوم؛ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۰۰۴ وکیل خانواده ستار بهشتی: کاش «پوارو»یی داشتیم تا به پرونده ستار بهشتی رسیدگی می‌کرد! ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۰۰۵ «مرگ بهتر از آن هستی، که اختیار کنم پستی»؛ سروده‌ای برای ستار بهشتی؛ سیمین بهبهانی
- ۱۰۰۶ «مرگ طبیعی»؛ سروده‌ای برای ستار بهشتی
- ۱۰۰۷ «مادر چه کنم؟!»؛ سروده‌ای برای ستار بهشتی؛ رضا بی‌شتاب
- ۱۰۰۸ «پیرزنی را ستمی درگرفت»؛ سروده‌ای برای مادر ستار بهشتی

بخش پنجم: کشته‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸

- ۱۰۱۱ مستند رادیویی قربانیان ۸۸؛ مسیح علی‌نژاد، ۱۳۹۲-۱۳۹۱
- ۱۰۱۲ قربانیان ۸۸؛ بخش ۱: میثم عبادی؛ یکی از اولین قربانیان انتخابات ۸۸، کارگر خیاط خانه بود
- ۱۰۱۳ قربانیان ۸۸؛ بخش ۲: محمد مختاری؛ از «نشسته زیستن» خسته شده بود
- ۱۰۱۵ قربانیان ۸۸؛ بخش ۳: صانع ژاله؛ او عاشق هنر، شعر و شادی بود
- ۱۰۱۸ قربانیان ۸۸؛ بخش ۴: شهرام فرج‌زاده؛ با ماشین از روی او رد شدند
- ۱۰۲۱ قربانیان ۸۸؛ بخش ۵: رامین پوراندرجانی؛ پزشکی که زندانیان کهریزک را معاینه می‌کرد
- ۱۰۲۴ قربانیان ۸۸؛ بخش ۶: مصطفی کریم‌بیگی؛ «فقط یک اعتراض ساده داشت»
- ۱۰۲۷ قربانیان ۸۸؛ بخش ۷: بهنود رضایی؛ تاوان شاد زیستن
- ۱۰۲۹ قربانیان ۸۸؛ بخش ۸: احمد نعیم‌آبادی؛ «برای اعتراض به تقلب بیرون رفته بود»
- ۱۰۳۲ قربانیان ۸۸؛ بخش ۹: رامین رضایی؛ دلش می‌خواست تولدش را کنار خانواده‌اش باشد
- ۱۰۳۵



- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۰: شب‌نم سهرابی؛ قربانی یک انتخابات، زیر چرخ‌های پاترول سیاه ----- ۱۰۳۸
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۱: علی حبیبی موسوی؛ خواهرزاده میرحسین هدف سرنشینان پاترول سیاه ----- ۱۰۴۰
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۲: علیرضا صبوری؛ معترضی که در تهران زخمی شد و در آمریکا درگذشت ----- ۱۰۴۲
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۳: محسن روح‌الامینی؛ پدر وابسته حکومت، فرزند قربانی در کهریزک ----- ۱۰۴۵
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۴: امیر جوادی‌فر؛ از مضروب شدن در ۱۸ تیر تا جان باختن در کهریزک ----- ۱۰۴۸
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۵: رامین آقازاده قهرمانی؛ با بدنی کبود از کهریزک بازگشت و جان داد ----- ۱۰۵۱
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۶: محمد کامرانی؛ وقتی به اغما رفت که حکم آزادی‌اش صادر شده بود ----- ۱۰۵۴
- کشتگان ۸۸؛ پرونده‌های مسکوت، خانواده‌های خاموش؛ فریبا صحرایی، ۴ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۱۰۵۷

سخن فرجامین ----- ۱۰۶۰

- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ ----- ۱۰۶۱



فهرست تفصیلی جلد ششم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم

۶۸ ----- سخن آغازین

۷۲ ----- بخش اول: جلوه‌ای از کارنامه حقوق بشر جمهوری اسلامی

۷۳	-----	گزارش سالانه (۲۰۱۱) «سازمان عفو بین‌الملل» در مورد ایران، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰
۷۳	-----	متن انگلیسی (English Text)
۷۸	-----	ترجمه فارسی
۸۳	-----	اولین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱ مهر ۱۳۹۰
۸۳	-----	متن انگلیسی (English Text)
۹۷	-----	ترجمه فارسی
۱۱۳	-----	دومین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱۳ اسفند ۱۳۹۰
۱۱۳	-----	متن انگلیسی (English Text)
۱۲۸	-----	ترجمه فارسی
۱۴۵	-----	سومین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۲۲ شهریور ۱۳۹۱
۱۴۵	-----	متن انگلیسی (English Text)
۱۶۱	-----	ترجمه فارسی (چکیده)
۱۶۶	-----	چهارمین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱۰ اسفند ۱۳۹۱
۱۶۶	-----	متن انگلیسی (English Text)
۱۸۱	-----	ضمیمه گزارش
۱۹۱	-----	ترجمه فارسی
۲۱۰	-----	گفتگو با گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد حقوق بشر در ایران؛ نرگس توسلیان، ۷ فروردین ۱۳۹۲
۲۱۳	-----	نامه سرگشاده محمد ملکی به احمد شهید (گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل) در مورد قتل‌های دهه ۶۰، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰
۲۱۵	-----	گزارش هاشم خواستار از زندان مشهد، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰
۲۲۶	-----	گزارش مهدی محمودیان از زندان رجایی شهر کرج، ۲ آبان ۱۳۹۱



- ۲۲۸ بیانیه مشترک عفو بین‌الملل، عدالت برای ایران، شورای دفاع از حق تحصیل و شیرین عبادی به مناسبت روز دانشجو، ۱۵ آذر ۱۳۹۱ -- ۲۲۸
 متن انگلیسی (English Text) -----
 ۲۳۱ ترجمه فارسی -----
 ۲۳۴ گزارش سالانه (۲۰۱۳) عفو بین‌الملل: نقض حقوق بشر در ایران همچنان ادامه دارد، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -- ۲۳۴
 متن انگلیسی (English Text) -----
 ۲۳۹ ترجمه فارسی -----

بخش دوم: نخواه‌های پراکنده ۲۴۴

- ۲۴۵ اساسنامه «شورای انقلاب»، ۱۳۵۷ -----
 ۲۴۷ وصیتنامه محمدرضا پهلوی، مرداد ۱۳۵۹ -----
 ۲۴۸ بیانیه «نهضت آزادی ایران» پیرامون ولایت مطلقه فقیه یا «انقلاب چهارم»، ۳۰ دی ۱۳۶۶ -----
 ۲۵۱ کتاب «نهضت آزادی ایران» در تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، فروردین ۱۳۶۷ -----
 ۳۱۷ استعفانامه سرگشاده جلال‌الدین طاهری اصفهانی (امام جمعه اصفهان) خطاب به مردم ایران، ۱۸ تیر ۱۳۸۱ -----
 ۳۲۰ «دانشگاه امام صادق» از نگاهی دیگر!؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲ -----
 ۳۲۴ «زمهریر تزویر و خزان تظاهر؛ نگاهی به دانشگاه امام صادق»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲ آبان ۱۳۸۵ -----
 ۳۲۶ رنجنامه فرزاد کمانگر از زندان رجائی شهر کرج، ۲ آذر ۱۳۸۶ -----
 ۳۳۰ نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۰ فروردین ۱۳۸۷ -----
 ۳۳۹ «گزارشی از یک اصلاح‌طلب بازداشت‌شده به ملت ایران»؛ وصیتنامه احمد قابل، اردیبهشت ۱۳۸۷ -----
 ۳۵۲ نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۸ بهمن ۱۳۸۷ -----
 ۳۵۵ «وصیتنامه سیاسی» احمد قابل، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ -----
 ۳۶۲ «تنفیذ در مسجد ضرار»؛ نوشتار محسن کدیور در نقد نظام و رهبری، ۱۳ مرداد ۱۳۸۸ -----
 ۳۶۷ نظام موعود خمینی و نظام موجود جمهوری اسلامی؛ اکبر اعلمی، ۱۰ شهریور ۱۳۸۸ -----
 ۳۷۴ دل‌نوشته فرزاد کمانگر در زندان اوین، ۱۴ آذر ۱۳۸۸ -----
 ۳۷۴ متن فارسی -----
 ۳۷۶ ترجمه انگلیسی (English Translation) -----
 ۳۷۸ در عاشورا کسی کشته نشد! ابراهیم نبوی، ۷ دی ۱۳۸۸ -----
 ۳۸۰ دل‌نوشته‌ای برای معشوق و دردنوشته‌ای برای میهن؛ فرزاد کمانگر، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹ -----
 ۳۸۰ متن فارسی -----
 ۳۸۲ ترجمه انگلیسی (English Translation) -----
 ۳۸۴ «پدر، مادر، ما باز هم متهمیم!»؛ مصطفی تاج‌زاده، ۲۴ خرداد ۱۳۸۹ -----
 ۴۱۳ استیضاح خامنه‌ای؛ محسن کدیور -----
 ۴۱۳ استیضاح رهبری؛ نامه سرگشاده محسن کدیور به هاشمی رفسنجانی، ۲۶ تیر ۱۳۸۹ -----
 ۴۵۸ استیضاح مرجعیت مقام رهبری؛ محسن کدیور، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
 ۴۷۶ افتاء و مرجعیت با اکسیر مصلحت نظام؛ محسن کدیور، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
 ۴۹۰ موافقان و مخالفان مرجعیت آقای خامنه‌ای؛ محسن کدیور، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
 ۵۰۶ ابتدال مرجعیت شیعه؛ محسن کدیور، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----
 ۵۲۴ دفاعیه عیسی سحرخیز در دادگاه و نقد نظام و رهبری، ۲۷ تیر ۱۳۸۹ -----
 ۵۵۵ نامه سرگشاده ۱۲ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۸۹ -----



- ۵۵۵ ----- متن فارسی
- ۵۵۷ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۵۵۹ ----- رنجنامه عبدالکریم سروش درباره شکنجه دامادش، ۳ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۶۲ ----- ابتدا «سید خراسانی» و حالا «یا علی گفتن آیت‌الله خامنه‌ای هنگام تولد!» ۲۵ فروردین ۱۳۹۰
- ۵۶۳ ----- سخنان رئیس «جریان شیعیان آزاده» لبنان در محکومیت حکومت ایران و تقاضای آزادی کروب‌ی و موسوی، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۶۳ ----- متن عربی (بالغة العربية)
- ۵۶۴ ----- ترجمه فارسی
- ۵۶۶ ----- نامه سیامک مهر (محمدرضا پورشجرى) (وبلاگ‌نویس) از درون زندان به فرزندش، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۶۸ ----- «اتهام: توهین به مقدسات!»؛ سیامک مهر، اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۷۰ ----- «فاحشگی، مقام زن در اسلام!»؛ سیامک مهر
- ۵۷۲ ----- «من اسلام‌شناس نیستم؛ من اهریمن‌شناسم!»؛ سیامک مهر، مرداد ۱۳۹۰
- ۵۷۶ ----- شکایتنامه ۲۶ زندانی سیاسی سرشناس، از اعمال غیرقانونی وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۸۲ ----- نامه ابراهیم نبوی به مردم ایران، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۸۷ ----- نامه سرگشاده رضا پهلوی به بان‌کی‌مون، دبیرکل سازمان ملل متحد، ۳ تیر ۱۳۹۰
- ۵۸۷ ----- متن فارسی
- ۵۸۹ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۵۹۰ ----- گفتگو با مادر سعید زینالی: بعد از ۱۲ سال نمی‌دانم بچه‌ام زنده است یا مرده! فرشته قاضی، ۳۰ تیر ۱۳۹۰
- ۵۹۳ ----- دل‌نوشته هیلا صدیقی به جای دفاعیه دادگاه، ۲۸ شهریور ۱۳۹۰
- ۵۹۷ ----- «سبز است دوباره!»؛ شعری از هیلا صدیقی
- ۵۹۹ ----- «فایده خمینی و حکومت جمهوری اسلامی برای اسرائیل و غرب»؛ مهرداد حیدرپور، ۲۸ شهریور ۱۳۹۰
- ۶۰۲ ----- نامه عباس خسروی فارسانی به ایرانیان و تحلیلگران سیاسی و طرح یک پرسش درباره حصر موسوی و کروب‌ی، ۱۷ مهر ۱۳۹۰
- ۶۰۴ ----- پاسخ محمود خادمی به پرسش عباس خسروی فارسانی، ۲۸ مهر ۱۳۹۰
- ۶۰۹ ----- نامه ابراهیم یزدی به راشد الغنوشی، رهبر جنبش «النهضة» تونس، ۴ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۱ ----- نامه سرگشاده ۱۹ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۱ ----- متن فارسی
- ۶۱۴ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۶۱۷ ----- نامه سرگشاده ۷ فعال سیاسی و محقق ایرانی به رهبران «بهار عربی»، ۱۴ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۱ ----- «شکنجه تنهایی»؛ خاطرات سارا شورد از سلول انفرادی در ایران، ۱۴ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۱ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۶۲۳ ----- ترجمه فارسی
- ۶۲۵ ----- بیانیه ۳۶ زندانی سیاسی در مورد انتخابات مجلس نهم و مسائل روز، ۱۵ آبان ۱۳۹۰
- ۶۳۰ ----- بیانیه بیش از ۱۲۰ روشنفکر ایرانی در مورد هشدار نسبت به وقوع جنگ و مسائل روز، ۱۶ آبان ۱۳۹۰
- ۶۳۳ ----- «اخلاق، سیاست و انتخابات»؛ محمد ملکی، ۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۴۸ ----- بیانیه جمعی از فعالان جنبش زنان در داخل کشور، ۷ آذر ۱۳۹۰
- ۶۵۲ ----- نامه ابراهیم یزدی به محمدجواد حجتی کرمانی، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۵۷ ----- نوشتار ابوالفضل قدیانی در نقد نظام و رهبری، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۱ ----- «ابوالفضل قدیانی؛ خط‌شکن سبزها»؛ بیتا موحد، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۳ ----- «قیام ۱۹ دی از نگاهی دیگر»؛ نوشتار حسین علایی در نقد نظام و رهبری، ۱۹ دی ۱۳۹۰



- ۶۶۵ ----- «کفتاری به نام حسین اعلائی»؛ وبسایت «بصیرنیوز»، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۶ ----- «واکنش جناح حاکم به نوشته حسین اعلائی: سردار یک‌شبه کفتار شد»؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۹ ----- «سردار «علائی» و رمزگشایی از وضعیت موجود»؛ علی مصلحی، ۲۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۰ ----- نامه سرگشاده جمعی از سرداران سپاه به حسین اعلائی، ۲۴ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۳ ----- «جزئیات جلسه همکاران سابق علائی با وی»، ۲۶ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۵ ----- نامه سرگشاده حسین اعلائی به حسین شریعتمداری، ۲۷ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۷ ----- «بهمن، ماه زوال دیکتاتوری‌ها»؛ حسین اعلائی، ۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۷۸ ----- «پیام مهم دادگاه فرعون»؛ سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۶۸۰ ----- «ذکر اربابنا و سرورنا سلطان الفقها خمینی (لکن العلما) پروردگار ثانی»؛ سیاوش صفوی، ۲۷ دی ۱۳۹۰
- ۶۸۳ ----- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به سرداران نظامی ایران، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۸۶ ----- فراخوان ۳۹ زندانی سیاسی برای آزادی موسوی و کروبی، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۸۹ ----- نامه احمد صدر حاج سیدجوادی به مردم ایران، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۹۵ ----- «گذار به جمهوری اسلامی پساخامنه‌ای؛ چرایی و چیستی»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۲ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۹۹ ----- پاسخ محمد نوری‌زاد به نوشتار عباس خسروی فارسانی، ۲۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۰ ----- نامه سرگشاده مهدی خزعلی به احمد منتظری، ۲۴ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۲ ----- نامه سرگشاده سیامک فرید به مهدی خزعلی، ۲۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۴ ----- نامه مهدی خزعلی به همسرش، ۲۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۵ ----- نامه‌ای خطاب به «ننه علی»، یک مادر شهید، پس از مرگش، ۴ اسفند ۱۳۹۰
- ۷۰۷ ----- نامه سرگشاده یکی از اعضای بُریده «سازمان مجاهدین خلق» به مسعود رجوی، ۱۴ اسفند ۱۳۹۰
- ۷۰۸ ----- ترکمانچای ارزی (ترکمان‌چین)؛ پارانه دو سال ۷۰ میلیون ایرانی با یک امضا به جیب برادران چینی رفت! ۲۲ اسفند ۱۳۹۰
- ۷۱۰ ----- گفتگو با ابوالفضل قدیانی: خامنه‌ای مملکت را به لبه پرتگاه کشانده؛ زهرا صدر، ۲۹ فروردین ۱۳۹۱
- ۷۱۷ ----- «راز بزرگ جمهوری اسلامی: آیا جسد خمینی در سوریه دفن شده است؟!»؛ عباس خسروی فارسانی، ۳۱ فروردین ۱۳۹۱
- ۷۲۰ ----- نامه سرگشاده روح‌الله زم به بازجوی خود، برادرِ حیدر مصلحی، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۲۴ ----- سخنان ابوالفضل قدیانی در جلسه دادگاه، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۲۶ ----- نامه رسول بداقی به فرزاد کمانگر، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۲۸ ----- نامه فخرالسادات محتشمی‌پور به فاطمه دختر پیامبر اسلام، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۳۱ ----- «آیت‌الله خامنه‌ای، یک زندگی ممنوع»؛ گزارش انتشار کتاب «شرح اسم»؛ مصطفی خلجی، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۳۴ ----- «طرح‌واره‌ای برای گذار به دموکراسی»؛ نامه محمد ملکی به ایرانیان، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۳۷ ----- کفتار عبدالکریم موسوی اردبیلی در عذرخواهی از مردم، ۱۱ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۴۰ ----- نوشتار عبدالکریم سروش در مورد انتشار آهنگ «نقی» شاهین نجفی و واکنش‌ها نسبت به آن، ۱۶ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۴۵ ----- نوشتار مهدی خلجی در پاسخ به عبدالکریم سروش، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۵۱ ----- «چرا فصل سبز و گرم و زیبایمان، زرد و سرد و نازیبا گشت؟»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۵۲ ----- «آسیب‌شناسی جنبش سبز: جنبش عشق و زندگی، نه نفرت و مرگ»؛ م. آزاد، ۲۰ بهمن ۱۳۸۸
- ۷۵۹ ----- اسامی ۱۱۲ کشته‌شده پس از انتخابات سال ۱۳۸۸، به همراه جزئیاتی از چگونگی مرگ آنان، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۷۷ ----- اسناد زمین‌خواری برادران لاریجانی (دالتون‌ها)؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۸ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۸۰ ----- نامه یک جوان (محمد ب.) به خدا، ۱۹ تیر ۱۳۹۱
- ۷۸۲ ----- «سقف بلند، سقف کوتاه»؛ «دکتر لولیتا»، ۲۳ تیر ۱۳۹۱
- ۷۸۴ ----- نامه سرگشاده جمعی از طلاب و دانشجویان افغانستانی به عبدالکریم سروش، ۲۰ مرداد ۱۳۹۱



- ۷۹۰ - نامه مصطفی تاجزاده به همسرش فخرالسادات محتشمی پور، ۳۰ مرداد ۱۳۹۱
- ۷۹۲ - «آسیب شناسی موقعیت زندانیان سیاسی»؛ بهاره هدایت، شهریور ۱۳۹۱
- ۷۹۵ - «سلسله مراتب خشونت و تحقیر»؛ گزارشی از زندگی «مجاهدین خلق» در «پادگان اشرف»، ۶ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۰ - گفتگو با مادر سعید زینالی: ۱۴ سال گذشت، چه بلایی سر سعید زینالی آمده؟! فرشته قاضی، ۸ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۲ - «وحدت ملی فرزانه و فتنه بی بصیرت»؛ ابراهیم نبوی، ۱۰ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۶ - گزارشی از انتشار جزوه «عصمت استراتژیک ولی فقیه»؛ ۲۱ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۸ - نامه سرگشاده امیرحسین موحدی به رضا پهلوی، ۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۰ - هواپیماهای رهبر ساده زیست و بازگشایی یک پرونده قدیمی؛ امیرفرشاد ابراهیمی، ۸ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۳ - احمدی نژاد، مداحی که این روزها فقط به انتقام می اندیشد! امیرفرشاد ابراهیمی، ۹ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۶ - رهبر غیر پاسخگو و مسؤولیت نخبگان؛ مجتبی واحدی، ۱۰ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۸ - مدرسه دموکراسی؛ گزارشی از زندگی در زندان اوین؛ فائزه هاشمی، ۱۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۲۰ - نامه سیامک قادری به فائزه هاشمی؛ خواهرم درست می گویی، اما...، ۲۸ آذر ۱۳۹۱
- ۸۲۴ - رو در رو با فائزه هاشمی و «عبرت روزگار»، ایرج مصداقی، ۳ دی ۱۳۹۱
- ۸۴۱ - گفتگو با مادر امیرارشد تاجمیر: امیرارشد را سه بار کشتند! فرشته قاضی، ۱۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۴۴ - کارنامه ادبی علی خامنه‌ای: پندار بد، گفتار بد، کردار بد؛ مصطفی خلجی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۸۴۷ - خودش هم به خودش رأی نداد؛ ابوالقاسم خزعلی: فکر نمی کردیم خامنه‌ای رهبر بشود؛ نیما فرح‌آبادی، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۴۹ - پیشنهاد بی‌شرمانه؛ احسان مهرابی، ۲۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۵۱ - پیام پنج نواندیش مسلمان ایرانی به رهبران ملت مصر: از تجربه تلخ جمهوری اسلامی ایران عبرت بگیرید! ۱ دی ۱۳۹۱
- ۸۵۱ - متن فارسی
- ۸۵۳ - ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۸۵۶ - مرگ ایدئولوژی اسلامی در ایران؛ مهدی خلجی، ۳ دی ۱۳۹۱
- ۸۵۹ - پرونده رسواساز خامنه‌ای در دست گماشته او؛ مجتبی واحدی، ۳ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۱ - ما باید عوض شویم! مجتبی واحدی، ۷ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۲ - اگر اندیشه و قلم قابل کنترل بود، محمدرضا پهلوی سقوط نمی کرد؛ فائزه هاشمی، ۴ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۴ - گفتگو با خواهر شهرام فرج‌زاده؛ زهرا صدر، ۶ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۷ - زوال کیش شخصیت رهبری؛ بیژن صف‌سری، ۷ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۹ - خامنه‌ایزاسیون؛ اکبر گنجی، ۷ دی ۱۳۹۱
- ۸۷۳ - پیشنهاد ابوالفضل قدیانی برای نام‌گذاری ۹ دی: «روز نکبت استبداد دینی»، ۹ دی ۱۳۹۱
- ۸۷۶ - گفتگو با خواهر سعید زینالی: بازجو گفت دنبال دو تکه استخوان او نباشید! فرشته قاضی، ۱۰ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۰ - نامه سرگشاده به مسعود رجوی، دی ۱۳۹۱
- ۸۸۲ - دوست قدیمی از خاطراتش گفت: وقتی خامنه‌ای تهدید به قمه‌زنی می کرد؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۱۸ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۴ - مرثیه‌ای برای جامعه مدنی ایران؛ علی آزاد، ۱۹ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۷ - خدای خامنه‌ای به مرخصی رفته است؛ مجتبی واحدی، ۲۰ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۸ - مرثیه‌ای برای رهبر جمهوری اسلامی؛ علی آزاد، ۲۱ دی ۱۳۹۱
- ۸۹۱ - سونامی رسوایی‌های اخلاقی بعد از سیل اختلاس‌ها، ۲۶ دی ۱۳۹۱
- ۸۹۲ - ماجرای هم‌خانگی با هاشمی رفسنجانی؛ زندگی پنهان خامنه‌ای در تهران؛ نیما فرح‌آبادی، ۱ بهمن ۱۳۹۱
- ۸۹۴ - همزاد «بالا» نشینی خامنه‌ای بر «بالا»ی دار؛ مجتبی واحدی، ۲ بهمن ۱۳۹۱
- ۸۹۶ - شمارش معکوس فروپاشی؛ تحلیلی روان‌شناختی از شرایط پیش روی نظام جمهوری اسلامی؛ امیر رهنما، ۲۱ بهمن ۱۳۹۱



- ۹۰۳ ----- با کمک مالی تهران به سوریه چه کارهایی می‌شد در ایران انجام داد؟ ۲۶ بهمن ۱۳۹۱ -----
- ۹۰۶ ----- محمود احمدی‌نژاد: هوگو چاوز با حضرت مسیح و انسان کامل بازخواهد گشت! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۰۸ ----- احمدی‌نژاد تکرار کرد: چاوز منتظر امام موعود و انسانی موحد و مؤمن بود! ۱۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۰۹ ----- توصیف جدید خامنه‌ای از جایگاه خود: حرفی نمی‌زنم مگر آنکه دستور باشد؛ حسین باستانی، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۱۱ ----- درد دل حضرت آقا! وقتی چرخه بازتولید قدرت لنگ می‌زند؛ تقی روزبه، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۱۳ ----- گلایه شدید خامنه‌ای از ادامه اختلافات؛ فرمایشات یعنی چه؟ دستور است! بهرام رفیعی، ۲۳ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۱۵ ----- پرونده‌های باز سال ۱۳۹۱؛ جان‌باختگان زندان؛ فرشته قاضی، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۲۱ ----- خامنه‌ای در سالی که گذشت؛ بحران اقتدار؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۲۴ ----- علی خامنه‌ای، گرفتار در پیچ و خم‌های تاریخ حکومت ایران؛ عباس میلانی، ۱۵ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۹۲۴ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۹۲۷ ----- ترجمه فارسی -----
- ۹۲۹ ----- ایران بعد از احمدی‌نژاد؛ تلاش برای پاک کردن نشانه‌های فروپاشی؛ روبرتو توسکانو، ۱۳ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۹۲۹ ----- متن فرانسوی (French Text) -----
- ۹۳۲ ----- ترجمه فارسی -----
- ۹۳۴ ----- مشایی، مهره پنهان رهبر؛ محمدعلی محمدیان، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۱ ----- علی خامنه‌ای روزهای سختی را می‌گذراند؛ حسین باقرزاده، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۳ ----- توهمات علی خامنه‌ای؛ مجید محمدی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۶ ----- افشای راز «بگم بگم» احمدی‌نژاد و جعبه سیاه انتخابات ۸۸؛ عباس خسروی فارسانی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۸ ----- آیا احمدی‌نژاد به دنبال «افشاگری» در مورد انتخابات ۱۳۸۸ است؟ حسین باستانی، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۰ ----- پرده آخر کودتا؛ محمدرضا سرداری، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۲ ----- مرکز روابط عمومی دفتر رئیس‌جمهور خبر «نوار ۸ میلیونی» را تکذیب کرد، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۳ ----- دفتر رئیس‌جمهوری ایران آگاهی او از «تقلب انتخاباتی» را تکذیب کرد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۵ ----- نوار ۸ میلیونی؛ مکالمه مجتبی خامنه‌ای با محمود احمدی‌نژاد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۶ ----- توقف فعالیت «بازتاب» در پی انتشار خبری از اسناد تقلب در انتخابات ۸۸، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۸ ----- پشت پرده نوار ۸ میلیونی؛ گفتگوی ویژه با فؤاد صادقی مدیر سایت «بازتاب امروز»؛ علیرضا شاکر، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۰ ----- وحشت حکومت، تکذیب دولت؛ چرا دفتر احمدی‌نژاد نوار را تکذیب کرد؟ نازنین کامدار، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۲ ----- گفتگو با فؤاد صادقی: خبر «نوار ۸ میلیونی» را منبع نزدیک به احمدی‌نژاد به ما داد؛ مسعود کاظمی، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۵ ----- احمدی‌نژاد بازداشت شد و پیش از آزادی، هفت ساعت به مکانی امنیتی برده شد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۵ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۹۶۷ ----- ترجمه فارسی -----
- ۹۷۰ ----- خبر بازداشت «محمود احمدی‌نژاد» از کجا درآمد؟ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۱ ----- تأکید دوباره «ورد نت دیلی» بر صحت خبر بازداشت احمدی‌نژاد، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۴ ----- ادعای دروغین سایت خبری آمریکایی با هدف اجرای پروژه ضد امنیتی در ایران، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۵ ----- رسانه دولت «شایعه دستگیری احمدی‌نژاد» را توطئه خواند، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۶ ----- «بازتاب» غیب شد، مدیرش هم به زندان رفت؛ فریرز سروش، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۷ ----- بی‌خبری از وضعیت علی غزالی پس از بازداشت و ممانعت از فعالیت مطبوعاتی فؤاد صادقی، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۹ ----- فؤاد صادقی، سردبیر سایت «بازتاب امروز» و فعال رسانه‌ای نزدیک به هاشمی بازداشت شد، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۰ ----- بی‌خبری از فؤاد صادقی، سردبیر سایت مسدود شده بازتاب بعد از بازداشت، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----



- ۹۸۱ ----- «توهم خطرناک»؛ چشم‌انداز آتی کشور بسیار نگران‌کننده است؛ محمدتقی کروبی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۳ ----- گزارش ۹۲؛ نامه سرگشاده ایرج مصداقی به مسعود رجوی، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۵ ----- مطهری: «بازرگان را برای فریب نخست‌وزیر کردیم!»؛ اوج وقاحت ماکیاولیستی؛ «گلاسنوست»، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۶ ----- یک آینده با دو احتمال متغایر؛ چه راحت بازی می‌خوریم! محمدعلی محمدیان، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۲ ----- آیا رهبر جمهوری اسلامی، دارای ادبیات فاخر است؟ حسین علیزاده، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۵ ----- شلیک به پیکر نیمه‌جان انقلاب؛ هاشمی رفسنجانی رد صلاحیت شد، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۷ ----- «علی ماند و حوضش»؛ صل علی محمد؛ کوسه به خشکی آمد! «گلاسنوست»، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۸ ----- تحلیل «نیویورک تایمز» از رد صلاحیت هاشمی: ایجاد تغییر از طریق صندوق رأی و خیابان به پایان رسیده، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۸ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۱۰۰۰ ----- ترجمه فارسی -----
- ۱۰۰۲ ----- پایان جمهوری اسلامی، عبدالرضا تاجیک، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۰۴ ----- این صلاحیت هاشمی نبود که احراز نشد! غلامعلی رجایی، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۰۶ ----- جمهوری اسلامی به مثابه دالانی کوتاه در تاریخی دراز، صادق رحیمی، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۰۷ ----- خطای اصلاح‌طلبان و «جنبش سبز»: پای‌بندی به قواعد بازی نظام و رهبرانی وابسته به نظام، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۱۰ ----- باز تولد تو رسید و در کنار تو نیستم بهمن جانم! ژیلابنی یعقوب؛ ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۱۲ ----- بالآخره بوسیدم؛ بوسیدم چشمان اشک‌آلود تو را مهسا...! مسعود باستانی، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----

۱۰۱۴ ----- سخن فرجامین -----

- ۱۰۱۵ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ -----

**فهرست تفصیلی جلد هفتم**

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم

۶۸ ----- سخن آغازین**۷۲ ----- بخش اول: گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی**

۷۴	-----	گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
۱۱۷	-----	گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی سایر شاعران ایران

۲۱۴ ----- بخش دوم: گزیده‌ای از متون ادبی سیاسی - اجتماعی

۲۱۵	-----	«شیخ صنعان»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
۲۴۸	-----	«سیمای دو زن»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

۲۵۸ ----- بخش سوم: «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند!»

۲۵۹	-----	مجموعه نوشتارهای «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند»؛ «کاتب جنگل»
۲۵۹	-----	چرا «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند» را در «خودنویس» منتشر می‌کنیم؛ نیک‌آهنگ کوثر، ۳۰ دی ۱۳۹۱
۲۶۰	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱): لاشخور خمین (روح‌الله خمینی)
۲۶۲	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۲): اختاپوس معظم رهبری (علی خامنه‌ای)
۲۶۴	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۳): خوک رفسنجان (اکبر هاشمی رفسنجانی) - قسمت اول
۲۶۷	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۳): خوک رفسنجان (اکبر هاشمی رفسنجانی) - قسمت دوم
۲۷۰	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۴): شترگاوپلنگ آرادان (محمود احمدی‌نژاد)
۲۷۴	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۵): موش تدارکاتچی اردکان (محمد خاتمی)
۲۷۷	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۶): سگ زرد مازندرانی (علی لاریجانی)
۲۷۹	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۷): خرس اشغالگر لانه جاسوسی (محمد موسوی خوئینی‌ها)
۲۸۲	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۸): جنتی‌زوروس لادان (احمد جنتی)
۲۸۵	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۹): استاد تمساح یزدی (محمدتقی مصباح یزدی)



- ۲۸۷ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۰): مار «بهاری» مازندران (اسفندیار رحیم‌مشایی)
- ۲۸۹ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۱): خروس مهاجران (عطاء‌الله مهاجرانی)
- ۲۹۳ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۲): آفتاب‌پرست اولادی بازار (حبیب‌الله عسگر اولادی مسلمان)
- ۲۹۵ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۳): لک‌لک میرزا، طبیب اختیاریه (علی‌اکبر ولایتی)
- ۲۹۷ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۴): گراز سمنازی (حسن روحانی)
- ۳۰۰ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۵): کفتار نجف‌آباد (علی فلاحیان)
- ۳۰۲ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۶): سگ خراسان (محمدباقر قالیباف)
- ۳۰۴ ----- نگاه «فارین پالیسی» به «حیوانات» حاکم بر ایران، ۱۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۳۰۴ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۳۰۶ ----- ترجمه فارسی

۳۰۷ ----- سخن فرجامین

- ۳۰۸ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



سخن آغازین



سخن آغازین

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
محل قابل و آنگه نصیحت قائل
چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!» (سعدی)

«گرچه دانی که نشنوند، بگوی
هرچه دانی ز نیکخواهی و پند» (سعدی)

«آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است:
با دوستان، مروّت، با دشمنان، مدارا» (حافظ)

«آدمیزاده‌ام، آزاده‌ام و دلپش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران؛ بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند.»
(جمله پایانی نامه زنده‌یاد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، که فرجام نگارش نامه، قتل او بود!)

کتابی که پیش رو دارید، «راهی به رهایی» (۱) است از طریق آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب مُلک و مردم ایران‌زمین؛ نحوه‌هایی است نجیبانه و برآمده از اندیشه‌ها و قلم‌های گوناگون و رنگارنگ، که وجه مشترک همه آنها، دلسوزی و نیکخواهی برای ایران و ایرانی و رهبران ایران و تلاش برای یافتن و نشان دادن راه صحیح و استوار رهایی است.

جهان سیاست، جهان نقد و تحلیل و ارزیابی کردار، گفتار و افکار سیاستمداران و مجریان نظام‌های سیاسی، برای تدبیر و تمشیت بهتر امور، جهت وصول به رفاه، آزادی و عدالت برای انسان‌ها است، نه جایگاه تقدس، تملق، تظاهر و تزویر. بنا بر این، در وادی سیاست، هیچ‌کس، در هیچ عنوان و جایگاهی، در مقامی الوهی و فراتر از نقد، نظارت و سنجش نمی‌نشیند؛ هدف از تدوین این کتاب نیز، با چنین نگاه و رویکردی به سیاست و سیاستمداران، آگاهی‌رسانی به منظور رسیدن به آزادی، عدالت و رفاه ایرانیان است. بر همین اساس، و نیز به منظور رعایت اختصار در تیترا، در این کتاب، آگاهانه و عمدانه معمولاً از عناوینی نظیر آیت‌الله، حجت‌الاسلام، مهندس، دکتر و... در تیترا و مطالبی که توسط اینجانب درج شده، استفاده نشده است و این امر، به هیچ وجه، بیانگر تحقیر، بی‌احترامی یا نادیده گرفتن تلاش‌های علمی صاحبان این عناوین نیست.

البته اینکه در این کتاب، عمدتاً نامه‌هایی منتشر شده که مخاطب آنان آقایان خمینی و خامنه‌ای و سران شاخ جمهوری اسلامی هستند، بدین معنا نیست که تنها مسؤول شرائط امروز ایران، این دو نفر هستند، بلکه آنها به عنوان سرسلسله و رأس هرم قدرت در نظام جمهوری اسلامی ایران، مخاطب قرار گرفته‌اند؛ رویکرد کتاب «نحوه‌های نجیبانه»، «نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» است و در «نقد نظام»، همه مسؤولان، مسؤول‌اند و بزرگ‌ترین مسؤولان، بیش‌ترین مسؤولیت را دارند؛ البته مردم نیز مسؤولیت دارند و وظیفه آنان، نقد و پاییدن و پالایش مسؤولان و انتخاب و به کار گماردن انسان‌های شایسته است؛ وقتی نظام و ساختاری با محک نقد سنجیده می‌شود، بدی‌های آن نمایان می‌گردد، و برای سازگار کردن ناسازه‌ها و رفع نقصان‌ها، راه‌حل ارائه می‌شود و برای خروج از مازهای پیچ در پیچ و بن‌بست‌های بلند، راه برون‌رفت نشان داده می‌شود؛ و این، رهبران و مسؤولان هستند که باید با استقبال از منطق نقد و گفتگو و احتراز از استبداد و خودرأیی، به محتوای این نقدها توجه کنند و راه صحیح و سازنده در پیش گیرند. بنا بر این، رهبران هر نظام و ساختاری، چون هدایتگر سایر کارگزاران، الگو و نمونه نمایان جامعه، معمار بنا و مبنای نظام، و سلسله‌جنبان، تخصیص‌دهنده و جهت‌دهنده «منابع کمیاب قدرت، ثروت، معرفت (علم، دانش) و منزلت اجتماعی»



هستند، از نظر اخلاقی، عقلی، قانونی و دینی، بزرگ‌ترین نقش را در ساختن یا سوختن آن نظام و آبادانی یا ویرانی آن ساختار و به دنبال آن، رفاه و بهزیستی یا درد و رنج مردمان ساکن در اجتماع این ساختمان دارند؛ و صد البته، در این میان، نباید از نقش مردم و آگاهی یا ناآگاهی آنان و تأثیر فرهنگ بر سیاست، که تأثیری اساسی، مبنایی و ماندگار است، چشم پوشید؛ مردمی که باید در انتخابی دقیق و آگاهانه، افرادی را برای تصدی مناصب گوناگون کشور، برای دوره زمانی معین و محدودی، به کار گمارند و همواره آنها را در منظر نقد و نظارت خود داشته باشند و آنان را خادم خود بدانند نه رئیس، رهبر و سرور خود.

چند نکته

- ۱- انتشار این کتاب، بیش و پیش از هر چیز، به انگیزه‌ای اخلاقی و انسانی صورت گرفته است؛ با دیدن انسان‌هایی در حال غرق در دریای غم و گرفتاری، کم‌ترین وظیفه ما رساندن فریاد آنان به گوش و آستانه آگاهی دیگر انسان‌هاست؛ آری، «دلم می‌سوزد از باغی که می‌سوزد!»
- ۲- انتخاب عنوان «نحوه‌های نجیبانه» برای این کتاب، با نگاه بر وجه غالب نوشتارها و نویسندگان صورت گرفته است و داوری نهایی، با خوانندگان و تاریخ خواهد بود.
- ۳- در انتخاب نوشتارهای این کتاب جهت انتشار، هیچ‌گونه جهت‌گیری خاصی، اعم از سیاسی، مذهبی، صنفی و...، لحاظ نشده است؛ و البته حُسن و ویژگی کتاب «نحوه‌های نجیبانه»، این است که نامه‌ها و نوشتارهایی که ممکن بود در دستان تطاول‌گر خزان زمان و بدون ثبت ماندگار، به دامان نسیان سپرده شوند - به‌ویژه با توجه به اینکه نویسندگان برخی از آنها نامشخص یا غیرمشهور هستند - اینک به صورت یکجا، و بدون هرگونه دخل و تصرف یا جهت‌گیری خاص در انتخاب نوشتارها، ثبت و ماندگار شده‌اند؛ و کارنامه‌ای هستند از داوری مردمی که امروز و دیروز، تحت تدبیر یا بی‌تدبیری حکومت جمهوری اسلامی، زندگی کرده‌اند و طعم تلخ این نظام را با جسم و جان چشیده‌اند، برای به‌سازی، به‌زیستی و به‌روزی فردا و داوری تاریخ و آینده و البته داوری وجدان‌های بیدار امروز، که با توجه به تنوع نویسندگان و شیوه بیان آنها، می‌توانند قضاوتی کلی و منصفانه نسبت به دیروز و امروز فراهم آورند و دورنمایی امیدبخش برای فردا ترسیم سازند.
- ۴- نامه‌ها و نوشتارهایی که در این اثر مطرح شده، بدون هیچ‌گونه تغییر محتوایی - به‌جز در موارد ضرورت که در کروش، []، قرار گرفته است - بازنشر شده است و صرفاً به لحاظ علائم نقطه‌گذاری، و نیز اصلاح اغلاط املائی و نگارشی، تغییرات شکلی ویرایشی‌ای به منظور یکدست‌سازی مطالب جهت انتشار به‌صورت کتاب، اعمال شده است؛ البته نهایت دقت و تلاش، صورت گرفته است تا متنی منقح، منظم، پیراسته، یکدست و بدون غلط ارائه گردد.
- ۵- نوشتارهای نشریافته در این کتاب، به‌جز در برخی موارد معدود، بدون هیچ‌گونه توضیح، مقدمه و مؤخره‌ای ذکر شده است تا خواننده بتواند مستقلاً و بدون پیش‌داوری یا پیش‌زمینه‌ای، با مطالب مواجه گردد. البته در مواردی، بخشی از جملات شاخص و مهم متن، به صورت تیتراژ انتخاب شده است تا کسانی که فرصت مطالعه متن کامل نوشتار را ندارند، بتوانند با مطالعه تیتراژها، نمای اجمالی آن را نظاره کنند.
- ۶- مطالب کتاب، صرفاً بر اساس تقدم و تأخر زمانی، در فصل‌های جداگانه، بر اساس تنظیم موضوعی، تدوین یافته است.
- ۷- با توجه به حجم انبوه مطالب، مجبور شدم اندازه قلم متن را کمی کوچک‌تر انتخاب کنم و صفحات و پاراگراف‌ها را فشرده‌تر سازم، تا بتوانم در حجم کم‌تری، مطالب بیش‌تری را ارائه نمایم؛ با وجود این، صفحات مجموع ۷ جلد کتاب از ۶۰۰۰ فراتر رفت. البته حدود ۲۰۰۰ صفحه مطلب نیز در مورد کارنامه فرهنگی، اجتماعی، دینی، اقتصادی، و پزشکی جمهوری اسلامی، آماده شده بود، که با توجه به اینکه مربوط به بازه زمانی خاص هستند و از سوی دیگر، در سایر نوشتارهای منتشرشده نیز تا حدودی به این موضوعات پرداخته شده و اضافه شدن آنها، حجم کتاب را بسیار بیش‌تر می‌کرد، از انتشار آنها خودداری کردم.
- ۸- ویرایش‌های پیشین کتاب را با نام مستعار «آزاد آزاده» منتشر کرده‌ام؛ اما انتخاب این نام، به هیچ‌عنوان دلیلی بر خودستایی نیست؛ این اسم، بیانگر نوع نگاه من به جامعه و سیاست است؛ بدین معنا که جامعه و سیاست را آزاد و رها از هرگونه خفقان و استبداد و نیز از نظر اخلاقی، در راه آزادی می‌پسندم و در این جهت، خود، جامعه و سیاست را همواره در راه، روان و در جریان و حرکت می‌بینم. البته قصد داشتم فعالیت خود را در یافتن «راهی به رهایی از راه آگاهی» با این اسم مستعار ادامه دهم و به منظور امکان ادامه این فعالیت در داخل کشور، سعی می‌کردم همه جوانب امنیتی را رعایت کنم، اما به هر روی، پلیس «فتا» (فضای تولید و تبادل اطلاعات) اصفهان، از طریق اینترنت، هویت واقعی مرا شناسایی کرد و مرا دستگیر و تحویل اداره اطلاعات استان اصفهان نمود؛ اما من دست از آگاهی‌بخشی برنداشتم و در فرصت آزادی به قید وثیقه تا تشکیل



دادگاه، از کشور خارج شدم. به هر روی، در ویرایش پنجم، عنوان تمامی مطالبی که حاصل قلم قاصر اینجانب است، با نام حقیقی‌ام درج شده است.

۹- از آنجا که بخش عمده‌ای از کار تدوین و ویرایش پنجم کتاب را در فرصت پس از آزادی از زندان و خروج از کشور و در دوران عدم ثبات و استقرار و در شرایط غربت و آوارگی انجام داده‌ام، کتاب، خالی از خلل و نقصان نیست، که امیدوارم در ویرایش‌های بعدی، این موارد اصلاح گردند.

درخواست از خوانندگان

ضمن دعوت از همه هموطنانم جهت مطالعه این اثر، که بیان چکیده و شالوده و پالوده شرنگ‌هایی است که در زمهریر سرد و زرد جمهوری اسلامی به جسم و جان ایران و ایرانی وارد آمده است، از آنان درخواست دارم از هر طریق ممکن، از جمله پست الکترونیک، وبلاگ‌ها، ویسایت‌ها، شبکه‌های اشتراک مطالب، شبکه‌های اجتماعی و... در مورد این اثر، اطلاع‌رسانی کنند و آن را در دید و دسترس همگان، و از جمله یکی از مخاطبان این نامه‌ها، آقای علی خامنه‌ای، و نیز سایر مسئولین کشوری و لشکری جمهوری اسلامی قرار دهند، تا همه از زبان دلسوزترین، نجیب‌ترین و متین‌ترین مردمان این سرزمین، بیش از پیش از سرمایه استخوان‌سوز و جانکاه زمهریر تزویر و تظاهر جمهوری اسلامی ایران و آنچه در این ۳۳ سال بر این ملک و ملت رفته آگاهی یابند.

درخواست دیگر من از هموطنان آگاهی‌دوست و آزادی‌خواه در سراسر جهان، این است که اگر نامه یا نوشته‌ای دارند که رهبران جمهوری اسلامی را مورد خطاب مستقیم یا غیرمستقیم قرار داده و کردار، گفتار و افکار آنان را در ترازوی نقد قرار داده و از چشم من دور مانده و در این کتاب، مطرح نشده است، و نیز نامه‌های تازه انتشاریافته را به پست الکترونیک من، ارسال نمایند تا در ویرایش‌های بعدی کتاب، منتشر گردد. و در نهایت، از ایرانیان عزیز تقاضا دارم مرا از انتقادهای، نظرها و پیشنهادهای خود محروم نفرمایند و نواقص و خطاهای احتمالی کتاب را برای من ارسال نمایند.

به امید یافتن «راهی به رهایی از راه آگاهی»، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب ملک و مردم ایران‌زمین.

عباس خسروی فارسانی

۶ خرداد ۱۳۹۲

khosravifarsani@gmail.com

آدرس وبلاگ «نجوهای نجیبانه»:

<http://najvahayenajibane.blogspot.com>

آدرس صفحه فیس‌بوک «نجوهای نجیبانه»:

<http://www.facebook.com/najvahayenajibane>

*** پی‌نوشت ***

۱- اشاره به عنوان کتابی از روشنفکر معاصر، آقای مصطفی ملکیان، با مشخصات کتاب‌شناختی زیر:

«راهی به رهایی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت»؛ تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱.



بخش اول: نامه‌ها به اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)



نامه سرگشاده ۹۰ نفر از آزادی‌خواهان ایران به هاشمی رفسنجانی، اردیبهشت ۱۳۶۹

توضیح

عباس خسروی فارسانی

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۹، ۹۰ نفر از آزادی‌خواهان ایران، از جمله افرادی از «ملی-مذهبی‌ها» و اعضای «نهضت آزادی»، نامه‌ای انتقادی خطاب به رئیس‌جمهور وقت، اکبر هاشمی رفسنجانی، نوشتند. به دنبال نگارش این نامه، ۲۳ نفر از امضاءکنندگان آن، از جمله مهندس عزت‌الله سحابی، بازداشت شدند. هاشمی در مورد بازداشت او گفته بود: «رویش زیاد شده بود، می‌خواستیم رویش را کم کنیم». آقای سحابی در این خصوص گفته بود:

«ما به آقای هاشمی نامه اعتراضی نوشتیم. اعتراض ما به آقای هاشمی این بود که اولاً اوضاع اقتصادی کشور، بسیار خراب است. فقر و اختلاف طبقاتی، بسیار فاحش است. دوم اینکه وضع سیاست خارجی ما به گونه‌ای است که ما در انزوای کامل قرار گرفته‌ایم و همه دنیا با ما مخالف هستند. در رابطه با این نامه، ۲۳ نفر را بازداشت کردند که یکی از آنها من بودم... بعد از دستگیری‌ها، در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، چند تن از نمایندگان که مرا می‌شناختند، به آقای هاشمی اعتراض کردند که چرا عزت‌الله سحابی را گرفتی؟ آقای هاشمی پاسخ داده بود: «رویش زیاد شده بود، می‌خواستیم رویش را کم کنیم.» (روزنامه «فتح»، چهارشنبه ۲ بهمن ۱۳۷۸، شماره ۴۹، صفحه ۶).

«نامه سرگشاده جمعی از آزادیخواهان ایران به ریاست جمهوری»

ملک و ملت، به لبه پرتگاه وحشتناک ویرانی و نابودی رسیده است

بندهای اختناق و انحصار سال به سال تنگ‌تر و تیزتر شده است

نظام جمهوری با گام‌های بلند، خصوصاً بعد از بازنگری خودخواسته در قانون اساسی و اختیارات مافوق قانونی که رهبری و حاکمیت به خود داده‌اند، سیر قهقرایی به ضد انقلاب و به استبداد مطلقه و به سلطنت موروثی روحانیت نموده است

در حالی که در کوهستان‌های دورافتاده هیمالیا یا مردم نپال، تدارک جشن پیروزی بر استبداد را می‌بینند، حاکمیت ما با خونسردی و تظاهر به استواری، نظاره‌گری می‌نماید و به شعار دادن و ترویج شخص‌پرستی ادامه می‌دهد

پا به پای زوال آزادی و امنیت، دو مصیبت دلخراش‌تر نیز دامنگیر ملت شده است. یکی انحطاط معنویت در زمینه‌های دینداری و اخلاق و وطن‌دوستی و دیگر آشفتنگی و از هم گسیختگی مدیریت یا حکومت کشور

دوستی و درستی و راستی که از لوازم عشق به زندگی و بقاء و ترقی است، دچار تردید و تزلزل گردیده است

چیزی که مقامات و مسؤولان نامش را همیشه به زبان آورده‌اند ولی تیشه به ریشه‌اش زده‌اند و از اعتبار و اثر انداخته‌اند، قانون است و حاکمیت قانون و ملت در جمهوری اسلامی ایران



اتحاد هدف‌های احساساتی افراطی، کشور پرافتخار ایران را به بدترین انزوای سیاسی انداخته است، بدنامی و بی‌اعتباری بین‌المللی را نصیبان کرده است

به نام خدا

جناب آقای رئیس‌جمهور

به طوری که همه می‌دانند، انقلابی که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در ایران روی داد، دنباله حوادث و مبارزاتی بود که زنجیروار از یکصد سال پیش با قیام تنباکو آغاز گردید. هدف این مبارزات، بریدن دست استعمار جهانخوار و رهایی ملت به خواب رفته ایران از بندهای کهنسال استبداد و نادانی و ناتوانی بود و برای رسیدن به آزادی و استقلال و عدالتخواهی. در این رهگذر دو سلسله قاجاریه و پهلوی از قدرت برکنار شدند. امید و انتظار ملت چنین بود که با انقلاب اسلامی ایران، سرانجام نور آزادی و عزت استقلال و عدالت الاهی بر ظلمت جهل، اسارت، استبداد، ذلت، فقر و سلطه بیگانگان غلبه خواهد کرد. اما صد افسوس که در دوازدهمین بهار انقلاب جای آزادی و رضایت و رهایی خالی است و از نظر اقتصادی و سیاسی بیش از هر زمان دست‌بسته و دست به سینه شده‌ایم.

متأسفانه تذکرات و هشدارهای ناصحان و خیرخواهان نادیده گرفته شده است، و اکنون کشور عزیز ما در بن‌بست و بحرانی از سختی و ناخشنودی و نابسامانی دست و پا می‌زند. علی‌رغم وعده‌هایی به مستضعفان و شعارهای پرتین، طبقات محروم جامعه محروم‌تر و زیاده‌تر شده‌اند، در چنگال گرانی و گره‌های زندگی گرفتارتر و از آینده خود مأیوس‌تر. مُلک و ملت، به لبه پرتگاه وحشتناک ویرانی و نابودی رسیده است.

به طور کوتاه و مختصر، پس از ده سال حکومت مطلقه انحصار و اختناق و انحراف، امروزه در شرائطی زندگی می‌کنیم که:

۱- از نظر اقتصادی و اجتماعی و زندگی

بر شما و احدی پوشیده نیست که کشور ایران در سال‌ها جنگ خارجی، خروج از آرمان‌ها و اهداف انقلاب و سوء مدیریت مسؤولان و متصدیان، دست به گریبان بی‌سابقه‌ترین بحران اقتصادی شده است که توأم با تورم، بیکاری، کاهش تولید و تاراج سرمایه‌های خدادادی می‌باشد. درآمد سرانه کشور به نرخ ثابت به کم‌تر از نصف سال ۱۳۵۶ تنزل یافته است. گرانی تصاعدی معیشت و غارت سرسام‌آور یک اقلیت وابسته به حاکمیت از یک طرف و محرومیت و تنگناهای کمر شکن اکثریت از طرف دیگر، اختلافات طبقاتی و جدایی و کینه‌ورزی را به حد اعلی رسانده است. همگی نگران از سرنوشت خویش و مملکت‌اند و جوانان و کارکنان به دامن اعتیاد و ارتشاء یا فساد و فحشا افتاده‌اند! مردم ایران می‌خواهند بدانند چه جریان‌ها و چه کسانی سرمایه‌های عظیم ملی را که یک رقم آن ۱۷۰ میلیارد دلار درآمد نفت است به باد داده‌اند؟ تا آنجا که وزیر دارایی در مجلس می‌گوید کسری بودجه سال ۱۳۶۷ معادل کل درآمدهای ایران به اضافه ۷۶ میلیارد تومان بوده است! مردم ایران می‌خواهند بدانند چه اشتباهات و سوءسیاست‌هایی باعث شده است که حاکمیت جمهوری اسلامی ایران پس از آن همه طعنه و تندی‌ها به ابرقدرت‌های غرب و تبری جستن از سازمان‌های سیاسی و اقتصادی جهان سرمایه‌داری، هم دست تمنا به صورت وام و مشارکت و به بهای از دست دادن استقلال و حیثیت کشور، به سوی صنایع و سرمایه‌ها و سردمداران فاسد آنها دراز کرده است و هم برای آتش‌بس و خروج از حالت نه جنگ نه صلح، امید و آبروی خود را به زیر سایه رأفت و لطف شورای امنیت و قدرت‌های بزرگ برده است.

۲- از نظر آزادی و امنیت و از نظر معنوی و مدیریت

از آزادی‌های عمومی و امنیت‌های سیاسی و قضائی و اقتصادی و از حاکمیت قانون و ملت، آن‌طور که در قانون اساسی مصوب آرای عمومی سال ۱۳۵۸ تعیین و تضمین شده است، چیزی جز خاطرات و آرزو باقی نمانده است. بندهای اختناق و انحصار سال به سال تنگ‌تر و تیزتر شده است. نظام جمهوری با گام‌های بلند، خصوصاً بعد از بازنگری خودخواسته در قانون اساسی و اختیارات مافوق قانونی که رهبری و حاکمیت به خود داده‌اند، سیر قهقرایی به ضد انقلاب و به استبداد مطلقه و به سلطنت موروثی روحانیت نموده است.

در زمانی چنین سیر قهقرایی به خودکامگی و اختناق در کشور ما روی می‌دهد که رهبران ستمگری و اسارت کمونیسم و فاشیسم با واقع‌نگری و جوانمردی از انحصارطلبی استعفا داده و به آزادی ملت‌ها و کثرت‌گرایی بازگشت نموده‌اند و در اروپای شرقی و در قاره‌های عقب‌افتاده، امانت



آزادی و حقوق انسانی را به صاحبانشان برمی‌گردانند. از شیلی تا رومانی همه جا پرچم آزادی و حاکمیت مردمی به اهتزاز درآمده است و در حالی که در کوهستان‌های دورافتاده هیمالیا یا مردم نپال، تدارک جشن پیروزی بر استبداد را می‌بینند، حاکمیت ما با خونسردی و تظاهر به استواری، نظاره‌گری می‌نماید و به شعار دادن و ترویج شخص‌پرستی ادامه می‌دهد.

پا به پای زوال آزادی و امنیت، دو مصیبت دلخراش‌تر نیز دامنگیر ملت شده است. یکی، انحطاط معنویت در زمینه‌های دینداری و اخلاق و وطن‌دوستی و دیگر، آشفتگی و از هم گسیختگی مدیریت یا حکومت کشور.

به گونه آشکار و علی‌رغم وظایف و برنامه‌ها و فشارهایی که از ناحیه رهبری و متولیان در راستای اجرا و اشاعه اسلام در ایران و در انظار جهان پیش گرفته شده است، علاقه و اعتقاد به آئین و احکام اسلامی در اکثریت وسیعی از مردم ایران، خصوصاً در جوانان تنزل فاحش یافته است. دوستی و درستی و راستی که از لوازم عشق به زندگی و بقاء و ترقی است، دچار تردید و تزلزل گردیده است. احساس تعهد و خدمت و فداکاری در قبال میهن و هم‌میهنان که از قبل از انقلاب رشد مطلوب پیدا کرده بود، جای خود را به سرخوردگی و بی‌تفاوتی و احیاناً به بدبینی و بدخواهی داده است.

اما از حاکمیت قانون و در حکومت مردم بر مردم و از تخصص و مدیریت، چه بهتر که سخن نگوئیم. چیزی که مقامات و مسؤولان نامش را همیشه به زبان آورده‌اند ولی تیشه به ریشه‌اش زده‌اند و از اعتبار و اثر انداخته‌اند، قانون است و حاکمیت قانون و ملت در جمهوری اسلامی ایران، ضمن آنکه برای تخصص و صلاحیت مدیران و سازمان صحیح دستگاه‌ها، در زبان و عمل، ضرورت و ارجی قائل نبوده‌اند. تعدد مراکز تصمیم‌گیری و تضاد نهادها، ملوک‌الطوایفی و هرج و مرج اداری و به‌طور کلی بی‌اعتنایی به مسؤولیت و مدیریت و نظارت، با پیامدهای ویرانگر آنها، از ویژگی‌های بارز نظام حاکم می‌باشد.

۳- از نظر استقلال و بقاء و بازسازی کشور

علی‌رغم کوس پیروزی نهایی جنگ و دفن ابدی استکبار و فتنه در جهان، هنوز بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر مربع از خاک وطن ما در چنگ صدام جنایتکار بوده و معلوم نیست تا کی حالت خفقان‌آور «نه جنگ نه صلح»، سرگردانی اسیران دو طرف، نگرانی از یورش نابهنگام مدعیان خارجی و داخلی و گردش‌های نابهنگار روزگار، باید ادامه داشته باشد؟ بدون آنکه آبادی و رفاه و بازسازی موعود و بازگشت به حرکت و حیات، صورت جدی و امیدبخش به خود گرفته باشد.

۴- از نظر روابط جهانی و سیاست خارجی

اتخاذ هدف‌های احساساتی افراطی، خارج از خواسته‌های نخستین انقلاب و اسلام، سیاست‌های نابخردانه و بالأخره ناتوانی مسؤولان و نادرستی روش‌های پیروی شده در سیاست خارجی، کشور پرافتخار ایران را به بدترین انزوای سیاسی انداخته است، بدنامی و بی‌اعتباری بین‌المللی را نصیبمان کرده است و ما را در معرض دائمی توطئه‌های تلافی‌گرانه قرار داده است. علاوه بر اینها از ارتباط و احترام و استفاده از جریان‌های بین‌المللی محروم گشته‌ایم، آن هم در دنیای به هم پیوسته دهشتناکی که ملت‌های غالب و مغلوب جهان و پیشرفته و عقب‌مانده، در عین رقابت و ترس از یکدیگر، چاره و راهی برای کامیابی بر مسائل پیچیده و مصائب به هم آمیخته و برای بهبود و بقای منافع ملی خود، جز تفاهم و تبادل افکار و همگامی و همکاری نیافته‌اند.

جناب آقای رئیس‌جمهور

با توجه به مراتب فوق، از جنابعالی که مسؤولیت اجرایی و اداره مملکت را به عهده دارید می‌خواهیم که با صداقت و سرعت اقدامات ذیل را سرلوحه اندیشه و اعمال خود و حاکمیت قرار دهید:

- ۱- جلوگیری از خلاف‌ها و خرابی‌ها و از انعقاد قراردادهای اسارت‌آور با بیگانگان، بدون نظارت ملی.
- ۲- بازگرداندن حقوق قانونی مردم که در فصول سوم و پنجم قانون اساسی تصریح گردیده است، به مردم و جلوگیری از سیاست‌های سرکوبگرانه بعضی از نهادها.



۳- آزاد گذاردن و تأمین فعالیت احزاب و جمعیت‌های سیاسی و مطبوعات که فعالیت قانونی و علنی دارند، فرصت دادن خالی از دغدغه و آزار برای بحث و گفتگو و برخورد آراء و عقاید به منظور حل مشکلات و معضلات مملکتی و همکاری صمیمانه مردم و بالأخره امکان استقرار حاکمیت قانونی ملت.

امضاءکنندگان این بیانیه که در گذشته همواره با حکومت‌های خودکامه و انحصارطلب در ستیز بوده‌اند و بسیاری از آنها به زندان و تبعید محکوم گشته‌اند، با اینکه به تجربه می‌دانند که ممکن است پس از انتشار آن از گزند بدخواهان در امان نباشند، مع الوصف بر پایه رضای حق و احساس وظیفه و به خاطر سعادت ملت ایران، این نامه را به مقام ریاست جمهوری ارسال داشته، از ایشان می‌خواهند که با دستور نشر آن در مطبوعات و رسانه‌های گروهی، قدم اول را در اجرای خواسته‌های مردم و لغو سانسور بردارند و با عنایت و اجرای بندهای سه‌گانه بالا، پاسخ سریع به انتظارات به حق ملت ایران بدهند.

تهران

اردیبهشت ماه ۱۳۶۹

اسامی امضاءکنندگان نامه:

حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی، دکتر مصطفی اخلاقی، علی اردلان، امیرتوکل امیرابراهیمی، حاج محمدتقی انوری، دکتر غلامعلی اخروی، مهندس مهدی بازرگان، مهندس مرتضی بدیعی، عبدالله برهان مهر، محمد بسته‌نگار، مهندس عبدالعلی بازرگان، مهندس سید صالح بنافتی، دکتر محمدحسین بنی‌اسدی، محمدعلی بهنیا، دکتر فرهاد بهبهانی، دکتر منوچهر بیات، مهندس رضا پویان، دکتر نورعلی تابنده، مهندس عباس تاج، مهندس محمد توسلی حجتی، دکتر غلامعباس توسلی، محمد توسلی، مهدی چهل‌تنی، مهندس حسین حریری، ابوالفضل حکیمی، عزت‌الله خلیلی، حاج محمد خلیل‌نیا، دکتر علی خواجه‌جو، مهندس هوشنگ خیراندیش، دکتر حبیب داوران، جمال درودی، عبدالله رادنی، مهندس محمد رسولیان، بهمن رضاخانی، دکتر شهریار روحانی، یدالله روشن اردلان، زین‌العابدین زاخری، اکبر زرینه‌باف، مهندس کورش زعیم، دکتر یدالله سبحانی، صادق سرافراز، عباس سمیعی، مهندس عزت‌الله سبحانی، حسین شاه‌حسینی، ابوالفضل میرشمس شهبهانی، مهندس هاشم صباغیان، احمد صدر حاج سیدجواد، دکتر رضا صدر، حسن طالبی، مهندس اکبر طاهری، دکتر رحیم عابدی، محمد عمرانی، ابراهیم عینکچی، دکتر اصغر غروی، حاج سعید غفارزاده، جلال غنی‌زاده، مهندس مرتضی فاضلی، سرلشگر ناصر فرید، دکتر غفار فرزندی، دکتر حسن فریداعلم، سرلشگر مرتضی فکور، مهندس عباس قائم‌الصباحی، مهندس مصطفی کتیرایی، محمدعلی گرجستانی، حاج محمود مانیان، دکتر اسدالله مبشری، سید جواد مادرشاهی، علی مؤمنی، سرتیپ ناصر مجللی، دکتر علیقلی محمودی بختیاری، حاج محمد محمدی اردهالی، دکتر سید رحمت‌الله میرحقانی، سید مصطفی مصطفوی، مهندس علی‌اکبر معین‌فر، مهندس تقی مکی‌نژاد، هرمز ممیزی، خسرو منصوریان، مهندس نظام‌الدین موحد، مهندس رضا مسموعی، سید نورالله مهراحمدی، مصطفی مسکین، حسن نامی، سرهنگ غلامرضا نجاتی، صادق نوبری، حسین نایب‌حسینی، علی وکیل، دکتر محمدهادی هادی‌زاده، مهندس علیرضا هندی، دکتر ابراهیم یزدی و مهندس حبیب یکتا.

*** منبع ***

کتاب «در میهمانی حاجی آقا»، حبیب‌الله داوران، صص ۳۱۸-۳۲۵.

وبلاگ «مصائب آنا»:



نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، حسن حبیبی و محمد خاتمی، ۵ مرداد ۱۳۷۰

جناب آقای هاشمی، رفسنجانی ریاست محترم جمهوری اسلامی
 جناب آقای دکتر حبیبی، معاون اول ریاست جمهوری
 جناب آقای خاتمی، وزیر ارشاد اسلامی، و بقیه سران و سروران مملکت اسلامی
 با عرض احترام:

در اسفند ماه گذشته عریضه مشروحه‌ی به حضورتان فرستادم درباره کتاب‌های توقیف‌شده و شکواییه‌های بی‌جواب‌مانده‌ام، که آن هم متأسفانه بی‌جواب ماند. کتاب‌هایی که در چاپخانه و صحافی توقیف است و در حال پوسیدن، عموماً با اجازه وزارت ارشاد چاپ شده و هزینه سنگین آنها را هم ناشر اندک‌مایه‌ای پرداخته است که قبل از من کتابی چاپ نکرده و به نوایی نرسیده است. مطابق ریز اقلامی که در نامه قبلی نوشته‌ام بابت کتاب‌های «تاریخ بیداری ایرانیان»، «وقایع اتفاقیه»، «سیمای دو زن»، «ضحاک ماردوش»، «آشوب یادها»، و «تفسیر سورآبادی» جمعاً مبلغ هفت میلیون و هفتصد و پنجاه هزار تومان هزینه حروفچینی و چاپ و کاغذ و صحافی پرداخته شده است. نزول ماهانه‌ای که ناشر بیچاره بابت این سرمایه راکد مانده می‌پردازد بیش از یکصد و پنجاه هزار تومان است، علاوه بر زیان‌هایی که کارگاه چاپ و صحافی بابت کرایه محل نگهداری کتاب‌ها متحمل می‌شوند.

اگر نشر این کتاب‌ها ممنوع بود چرا وزارت ارشاد صریحاً و رسماً اجازه داد، و اگر در صدور اجازه غفلتی رفته باشد گناه ناشر و چاپخانه و صحافی چیست؟ بگذریم از آزادی فکر و قلم، تکلیف ناشر چیست؟ دولت اسلامی با همین نحوه عمل می‌خواهد مغزها و سرمایه‌های فراری را به مملکت برگرداند و به مردم امنیت شغلی بدهد؟

اگر در نوشته‌ها عیبی هست من گناهکارم و برای هر مجازاتی آماده، گناه کاسبانی که طبق موازین قانونی عمل کرده‌اند چیست؟ چرا فرم‌ها و کتاب‌ها را نمی‌برند و نمی‌سوزانند و اتاق‌های صحافی و چاپخانه را خالی نمی‌کنند؟

وانگهی، اگر این کتاب‌ها ممنوع است چرا چاپ قاچاقی آنها در اغلب کتابفروشی‌ها موجود است؟ با کنترل دقیقی که وزارت ارشاد بر کار چاپخانه‌ها دارد و چاپ کارت ویزیتی هم بدون اجازه میسر نیست، در پناه چه قدرتی «سیمای دو زن» و «ضحاک ماردوش» و «در آستین مرقع» منتشر می‌شود و به قیمتی چند برابر علناً به فروش می‌رسد؟ نکند سیب سرخ برای دست چلاق خوب است و خواندن نوشته‌های من برای بی‌پولان ممنوع؟ نکند قصدشان در مضیقه مالی نهادن آزاده‌ای است که نمی‌خواهد به مدیحه‌سرایی روی آورد؟ با حربه زجر و گرسنگی به جنگ فرزند سختی‌کشیده فقر و عاشق دلداده اجل آمدن شرط عقل است؟ در یک سال و نیم اخیر به همه شما سروران مملکت نامه نوشتم و بی‌جواب ماند، گرچه این هم که جوابی ننویسند، جواب است.

به هر حال، چون تحمل زیان کسان بیش از این برای بنده میسر نیست، و از طرفی همه دارایی من بر آسمان خدا خانه‌ای مسکونی بود که فروخته‌ام و خوردمش و چیزی در بساط ندارم که جوابگوی این رقم هنگفت باشد، اگر باز هم نامه‌ام بی‌جواب ماند، چاره‌ای ندارم جز استمداد از هموطنان برای جبران خسارت ناشران - اگر گذاشتید از فرهنگ‌دوستان مقیم ایران، و الا از ایرانیان مقیم خارج.

با عرض احترام

سعیدی سیرجانی؛ ۱۳۷۰/۵/۵

*** منبع ***

کتاب «از شیخ صنعان تا مرگ در زندان»، صفحه ۹۸



نامه سرگشاده مهدی کروی به هاشمی رفسنجانی، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۴

برادر عزیز و ارجمندم جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی
با سلام و اظهار خوشحالی از اعلام رسمی کاندیداتوری جنابعالی

اینجانب مایل بودم من و شما به عنوان کسانی که بیش از سایر کاندیداهای این دوره، در تحولات سال‌های اخیر - از ناکامی‌ها و موفقیت‌های به وجود آمده - نقش داشته‌ایم، برای ایجاد فضایی منطقی و کمک به انتخاب مردم تلاش کنیم. در این راستا تصور می‌کردم بهترین راه برای رسیدن به این هدف، نگاهی منصفانه به گذشته و ارائه همکاری‌هایی سازنده برای آینده است.
بر همین اساس امیدوار بودم برخی ادعاهای غیرمنطقی که توسط بعضی دوستان مدعی حمایت از شما مطرح می‌شود از جمله عباراتی که القاکننده ضعف همه کاندیداها به جز جنابعالی است، توسط خود حضرت‌عالی جبران خواهد شد.
اما به نظر حقیر آنچه در بیانیه انتخاباتی جنابعالی اعلام گردید نه تنها در راستای همان ادعایی بود که توسط دوستان جنابعالی مطرح می‌شد بلکه مکمل فرمایشات قبلی خود شما بود که از چند ماه قبل به عنوان شرط کاندیداتوری خود اعلام می‌نمودید. (عدم وجود کاندیدای توانمند و مقبول!)

صمیمانه عرض می‌کنم اگر تلفیق مجموعه اظهارات ماههای اخیر جناب‌عالی، اظهار نظر دوستان شما و بیانیه اخیر، القاکننده ضعف همه کاندیداها و انحصار همه راه‌های نجات کشور در وجود حضرت‌عالی نبود، قطعاً پاسخگویی را به پس از برگزاری انتخابات موکول می‌کردم. اما گمان می‌کنم امروز مهم‌ترین گام برای انتخاب دقیق مردم آن است که نقش هریک از کاندیداهای مطرح فعلی در شکست‌ها و پیروزی‌های سال‌های اخیر که بیانگر میزان موفقیت‌های آتی آنان نیز خواهد بود مشخص شود.

در بخشی از بیانیه مفصل جناب‌عالی با اشاره به تردیدهایی که برای کاندیداتوری داشته‌اید، آمده است: «نمی‌خواستم گمان شود که نظام جمهوری اسلامی، توان زایش نخبگان و مدیران تازه را ندارد...» و آنگاه به مواردی از نگرانی‌ها از جمله گسترش تنش‌ها، بروز گرایش‌های افراطی، شکل‌گیری فضای سرد، تهدید مبانی توسعه، اشاره شده که به تعبیر خود شما جناب‌عالی را به این نتیجه رسانده که «بنا به ضرورت آمادگی خود را برای ورود به عرصه اجرایی اعلام کنید». این جملات گویای آن است که ظاهراً جناب‌عالی به این نتیجه رسیده‌اید که تنها فرد قادر به رفع آن نگرانی‌ها، خود حضرت‌عالی هستید. در حالی که معتقدم بذریعگی از همین نگرانی‌ها در دولت جناب‌عالی گاشته شد و اکنون چیزی را دور می‌کنیم که خود حضرت‌عالی سال‌ها شاهد کاشته شدن و رویدن آن بودید و متأسفانه در برابر آن سکوت یا رفتار تأییدآمیز داشتید.

جناب آقای رفسنجانی!

شما از گسترش تنش‌هایی سخن گفته‌اید که به طرد و انزوای نیروهای گرانقدر انقلاب منجر می‌شود. آیا راستی گمان می‌کنید این موضوع دقیقاً از روزی آغاز شد که مردم با رای قاطع خود - که نشان‌دهنده دیدگاه ملت نسبت به برخی اتفاقات گذشته بود - اداره کشور را به شخصیت دیگری سپردند؟ من معتقدم بلندترین گام در زمینه حذف و طرد نیروها دقیقاً در زمانی برداشته شد که شورای نگهبان در آستانه انتخابات مجلس چهارم، تعداد زیادی از اصیل‌ترین نیروهای انقلاب و خدمتگزاران مردم را به بهانه‌های واهی رد صلاحیت کرد. آیا جناب‌عالی به خاطر ندارید که تعداد زیادی از این نیروها به استناد گزارشات غیر واقعی وزارت اطلاعات تحت مدیریت شما، رد صلاحیت شدند؟ آیا در جریان هستید - که بر اساس اخبار موجود - جرم اصلی همسر شهید رجایی که منجر به رد صلاحیت او شد، ادعای اهانت به جناب‌عالی و خانواده محترمتان بود؟ البته قبل از آن و بخصوص از نخستین روزهای انتخاب شما به عنوان رئیس‌جمهور نیز مقدمات حذف و طرد نیروها ایجاد شده بود که اینجانب در اکثر آن موارد شخصاً موضوع را به شما منتقل و خواستار همکاری شما برای جلوگیری از آنها شدم. جناب‌عالی امروز به صورت علنی یکی از دلایل بازگشت خود به صحنه را نگرانی از طرد نیروهای گرانقدر انقلاب اعلام می‌کنید. قاعدتاً برای مردم جالب خواهد بود که بدانند شما در برابر رد صلاحیت نیروهای خدمتگذار به کشور و سایر تلاش‌های علنی برای حذف نیروهای انقلاب، کدام موضع‌گیری علنی را انجام دادید؟ آیا جناب‌عالی قبول دارید که در بعضی موارد رفتار خود شما موید روشهای حذف و طرد بود؟ مثلاً شما نه تنها در برابر استیضاح کاملاً سیاسی آقای مهندس بهزاد نبوی موضع‌گیری نکردید، بلکه بر خلاف رویه معمول قبل و بعد از آن استیضاح، حتی حاضر به اداره جلسه استیضاح نشدید و پس از آن نیز علاوه بر سکوت در برابر رد صلاحیت آقای نبوی در سالهای ۶۸ و ۷۱، حتی نامه سرگشاده ایشان که در اعتراض به رد صلاحیت خود



خطابه به شما نوشته بود را بدون پاسخ گذاشتید و لابد به یاد می‌آورید که کسی که برابر رد صلاحیت ایشان و برخی افراد دیگر تا حد تهدید به کناره‌گیری از انتخابات ایستادگی کرد اینجانب بودم که به همراه سایر اعضای مجمع روحانیون مبارز در برابر آن روند ایستادگی کردیم. البته اینجانب این کار و دفاع از سایر کسانی که صلاحیت آنها به ناحق رد شده بود را نه روندی کاسب‌کارانه بلکه به عنوان وظیفه‌ای ملی و انقلابی تلقی کرده‌ام و اکنون هم از اینکه دوستانی مانند آقای نبوی پاداش اینجانب را می‌دهند، دلخور نیستم.

جناب آقای رفسنجانی!

شما حق داشتید به خاطر اختلاف سلیقه، در کابینه اول خود وزیر کشور دولت قبل از شما - که امام از او به عنوانی فردی هوشمند نام برده بود و دارای سوابق انقلابی بود - را با نیروی ارزشمند دیگری جایگزین کنید. اما آیا سکوت در برابر برخوردهای نامناسب با ایشان و از جمله ممنوع‌الخروج ساختن وی و بازگرداندن او از فرودگاه به بهانه فعالیت‌های مطبوعاتی را نیز کاری پسندیده می‌دانستید؟ بنده یقین دارم اگر شما - که آن روز بحمدالله قدرت کافی نیز داشتید - در برابر ممنوع‌الخروج ساختن دو تن از نیروهای با سابقه انقلاب که ریاست دو کمیسیون مهم مجلس سوم را به عهده داشتند - آن هم تنها به بهانه اتهامات مطبوعاتی - سکوت نمی‌کردید، امروز لازم نبود که این‌گونه در مورد طرد نیروها اظهار نگرانی کنید.

حضرت آقای هاشمی!

من هم همانند شما نگران تضعیف ارزش‌ها و کاهش شان و منزلت فردی آحاد مردم هستم، اما آیا در دین مبین اسلام، ارزش بالاتر از آبروی مردم وجود دارد؟ قطعاً قبول داریم که آبروی افراد حتی از خون آنان محترم‌تر است، پس جناب‌عالی با چه معیاری انتخابات مجلس چهارم که در آن بعضی از وزرای فعلی، همسر شهید رجایی، همسر شهید باکری و صدها نیروی رزمنده، ایثارگر و مخلص - که برخی از آنها ۱۲ سال نماینده مجلس بودند - رد صلاحیت شدند را «بسیار بسیار خوب» و «بسیار موفق» دانستید؟ آیا این تعبیر جناب‌عالی صحنه گذاردن بر آغاز روند طرد نیروها نبود؟ آیا اقدامات تخریبی صدا و سیمای تحت مدیریت اخوی مکرم جناب‌عالی، برادر عزیز آقای مهندس محمد هاشمی، علیه یکی از جناح‌های سیاسی در جریان انتخابات بی‌سابقه مجلس چهارم، هیچ سهمی در حذف و طرد نیروها نداشت؟ جناب‌عالی پس از برگزاری انتخابات بی‌سابقه مجلس چهارم که نخستین تجربه حذف گسترده نیروهای انقلاب تحت عنوان غیر قانونی نظارت استصوابی بود، با لبخندی رضایت‌آمیز روند برگزاری آن انتخابات را بسیار بسیار خوب دانستید. البته این خنده و ابراز رضایت، دولت مستعجل بود و یک سال بعد از آن در جلسه تحلیف دومین دور ریاست جمهوری جناب‌عالی، به بغضی تأثیرانگیز تبدیل شد.

دوست خوبم!

به‌رغم آن‌که جناب‌عالی نیز ثمره سکوت توام با رضایت خویش در برابر رد صلاحیت‌های غیرقانونی را لمس کردید، اما مردم فهیم ایران در انتخابات بعد از آن یعنی دوره پنجم، ششم و از همه مهم‌تر دوره هفتم مجلس، هیچ‌گاه شاهد اظهارنظر یا برخورد جناب‌عالی با روند حذف و طرد نیروها به بهانه اعمال نظارت استصوابی نبودند.

دوست و همراه خوبم!

شما با اظهار نگرانی نسبت به فرسایش توان نخبگان، نشان دادید که بی‌توجهی به نخبگان را سمی مهلک برای کشور می‌دانید اما برای آن‌که مردم بدانند شما از روز نخست حفظ حرمت نخبگان را لازم می‌شمردید، خوب است علت سکوت خود در برابر حملات وحشیانه به تریبون سخنرانی برخی از نخبگان در دانشگاه اصفهان و سایر مراکز علمی و حتی بی‌پاسخ گذاشتن تظلم‌خواهی آنها را مطرح کنید. آیا جرم آن افراد جز این بود که با من و شما اختلاف نظر داشتند؟ مردم به خوبی به میزان قدرت شما و وزارت اطلاعات تحت مدیریت شما آگاهی دارند و می‌دانند در زمان مسوولیت جناب‌عالی، نیروی انتظامی در هماهنگی کامل با وزارت کشور بود. پس هرکس حق دارد از عدم شناسایی و مجازات عوامل حمله به نخبگان و ایجاد جو نامنی برای آنها و نیز سکوت جناب‌عالی در برابر این اقدامات فرهنگ‌سوز که حتی تا مرحله حمله به سینماها نیز پیش رفت تعجب کند و نگران تکرار آنها در دولت بعدی نیز باشد.



جناب آقای هاشمی!

خوشحالم که بر توسعه و استقرار امنیت برای تداوم توسعه اقتصادی سخن گفته‌اید و این تأکید را طلیعه نیکو برای ایجاد اطمینان در فعالان اقتصادی می‌دانم. اما توصیه می‌کنم برای آن‌که جدیت جناب‌عالی در این موضوع به خوبی آشکار شود، به سوالات موجود در مورد ورود وزارت اطلاعات به فعالیت‌های اقتصادی و شائبه‌هایی که درباره برخورد امنیتی عده‌ای از فعالان اقتصادی آن تشکیلات با رقبای اقتصادی خود وجود دارد، پاسخ دهید. قاعدتا جناب‌عالی استحضار دارید که یکی از گام‌های مهم دولت آقای خاتمی، تعطیل فعالیت‌های اقتصادی وزارت اطلاعات بود. اظهارنظر صریح جناب‌عالی در این خصوص، هرگونه نگرانی درباره ورود مجدد تشکیلات امنیتی کشور به فعالیت‌های اقتصادی را مرتفع خواهد ساخت.

برادر عزیزم!

از شما که جوانی خود را در راه مبارزه با استبداد صرف کرده‌اید، توقعی جز این نبود که از محدود شدن آزادی‌های اساسی آحاد مردم ابراز نگرانی کنید. اما لابد به خاطر دارید که چگونه در سال‌های ابتدایی دهه هفتاد، حتی آزادی‌های اولیه جوانان توسط عده‌ای خودسر در خیابان‌های پایتخت سلب می‌شد اما هیچ‌گاه عکس‌العملی جدی توسط جناب‌عالی مشاهده نشد. خاطره گرفتاری‌هایی که در سال‌های ۶۹ تا ۷۲ برای عده‌ای از فعالان سیاسی به خاطر انتقاد از دولت به وجود آمد نیز هنوز از اذهان پاک نشده است و اکنون تنها راه اطمینان به آینده آن است که شما به صراحت نسبت به آن مسایل موضع‌گیری کنید. چرا که برخی اتفاقات اخیر از جمله نفوذی دانستن کسانی که در روز کارگر تعدادی شعار علیه بعضی مسوولان مطرح کردند این نگرانی را ایجاد می‌کند که در آینده نیز مانند گذشته، انتقاد از دولت و رئیس آن تا حد مخالفت با پیامبر (ص) قبح شمرده شود.

جناب آقای هاشمی!

شما با هوشمندی از تنش‌زدایی در عرصه بین‌المللی و جلب اعتماد سایر کشورها سخن گفته‌اید و بر لزوم تبدیل تهدیدها به فرصت تأکید کرده‌اید. اما با شجاعت و انصافی که از شما سراغ دارم انتظار داشتم که با صراحت اعلام کنید که در آستانه تحویل دولت از سوی جناب‌عالی، حتی یک کشور اروپایی دارای سفیر در ایران نبود. این‌جانب همیشه زیاده‌خواهی‌های سایر کشورها نسبت به کشور عزیزمان ایران را محکوم کرده‌ام اما جناب‌عالی به خوبی می‌دانید پس از واقعه عظیم دوم خرداد و قدرت‌نمایی ملت بزرگ ایران، فرصت‌های طلایی در عرصه بین‌الملل ایجاد شد که بحمدالله دستاوردهایی برای ملت و کشور نیز به دنبال داشت و قطعاً در سال‌های آینده مردم به خوبی به ثمرات آن پی خواهند برد، اما متأسفانه بعضی حرکات نسنجیده در داخل حکومت و بعضی خصومت‌ورزی‌های جناح مقابل اصلاح‌طلبان و متأسفانه برخی فرصت‌سوزی‌های ناشی از اقدامات نسنجیده توسط برخی اصلاح‌طلبان، آن فرصت‌ها را یکی پس از دیگری سلب و برخی از آنها را به تهدید تبدیل کرد. این‌جانب انتظار داشتم شما در تحلیلی منصفانه، از نقش ارزنده دولت فعلی در از بین بردن خصومت‌ها و ایجاد فرصت‌ها یاد می‌کردید و آن‌گاه به عوامل از بین رفتن برخی از این فرصت‌ها نیز اشاره می‌کردید. در آن صورت مردم ما مطمئن می‌شدند که در دولت آینده، باز هم شاهد کاهش ارتباط با سایر کشورها و یا طرح تهدیدها بزرگ علیه کشورمان نخواهیم بود.

جناب آقای رفسنجانی!

این‌جانب باز هم تأکید می‌کنم که به هیچ وجه تمایل نداشتیم فضای انتخابات را با طرح چنین مسایلی تحت تأثیر قرار دهیم، بلکه معتقد بودم که بایستی با استقبال از کاندیداتوری تمام کسانی که خود را لایق خدمت به مردم می‌دانند، میدان انتخاب را گسترش دهیم. بر همین اساس هم در طول چند ماه گذشته همواره از ورود همه کاندیداها به‌ویژه جناب‌عالی استقبال کرده‌ام، اما با توجه به شائبه‌هایی که برخی اظهار نظرهای سابق بیانیه اخیر جناب‌عالی ایجاد کرد، لازم دیدم با ذکر چند نمونه و مثال، غبارهای ایجاد شده پیرامون شخصیت و توانمندی همه کاندیداها جز جناب‌عالی را برطرف و شمه‌ای از مسایل سابق و گوشه‌ای از ریشه نگرانی‌های حضرت‌عالی را بازگو کنیم. جناب‌عالی به خوبی می‌دانید علاوه بر مسایل فوق که تماماً در رسانه‌ها و مطبوعات سال‌های گذشته بازتاب داشت، نکات ناگفته‌ای نیز وجود دارد که اگر قرار بر تداوم روش‌های سابق و تحقیر سایر کاندیداها و گروه‌های سیاسی باشد، چاره‌ای جز طرح آنها وجود نخواهد داشت، اما این‌جانب امیدوارم همه کاندیداها با خودداری از



تحقیر سایر کاندیداها در جهت تشویق مردم به توجه نسبت به برنامه‌ها گام بردارند. در آن صورت هرچه مورد پذیرش مردم قرار گیرد، برای همه محترم و قابل قبول خواهد بود. ضمن آن‌که این روش، حضور گسترده‌تر مردم در انتخابات را نیز به دنبال خواهد داشت.

برای شما سلامتی و بهروزی آرزو می‌کنم.
با احترام مهدی کروی

*** منبع ***

وبسایت «گویانپوز»

<http://news.gooya.com/president84/archives/2005/05/029105print.php>

**نامه مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی در مورد تجاوز به زندانیان، ۷ مرداد ۱۳۸۸**

تاریخ انتشار نامه: ۱۸ مرداد ۱۳۸۸

فاجعه‌ای است برای جمهوری اسلامی که تاریخ درخشان و سپید روحانیت تشیع را تبدیل به ماجرای سیاه و ننگین می‌کند که روی بسیاری از حکومت‌های دیکتاتور از جمله رژیم ستمشاهی را سفید خواهد کرد**برخی افراد با دختران بازداشتی با شدتی تجاوز نموده‌اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده است****به پسرهای جوان زندانی با حالتی وحشیانه تجاوز کرده‌اند به طوری که برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی روحی و جسمی گردیده‌اند و در کنج خانه‌های خود خزیده‌اند****توضیح:**

سایت «سحام‌نیوز» [وبسایت رسمی حزب «اعتماد ملی» sahamnews.org]، [در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۸۸]، متن نامه‌ای را منتشر کرد که به نوشته این سایت، ده روز پیش از سوی مهدی کروبی برای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری فرستاده شده و کروبی در آن خواستار تشکیل یک هیأت برای رسیدگی به برخی شایعات و نحوه برخوردها با بازداشت‌شدگان شده است.

به نوشته سحام‌نیوز، حسین کروبی، فرزند مهدی کروبی، در این باره گفت: پدرم این نامه را حدود ۱۰ روز پیش خطاب به آقای هاشمی نگاشت و آن را برای ایشان به‌طور خصوصی ارسال کرد. ایشان تأکید داشت آقای هاشمی حتماً به این نامه پاسخ دهد و اقدام لازم را انجام دهد. متأسفانه آقای هاشمی پاسخی به نامه ایشان نداد. پدرم تأکید کرده بود اگر تا ۱۰ روز پاسخی به نامه داده یا اقدامی صورت نگیرد، نامه را منتشر می‌کند.

حسین کروبی درباره مسائل مطرح شده در نامه، گفت: اساس نامه، بر نگرانی آقای کروبی استوار است. ایشان نگران آنچه گروه‌های بیگانه و غربی درباره نحوه رفتار با بازداشت‌شدگان بیان می‌کنند، هست. این روزها بسیاری از افرادی که آزاد شده‌اند، به دیدار پدرم آمده و ماجرای رفتاری را که ضابطان و مأموران با آنها داشتند، برای وی بیان کرده‌اند. آنها آنچه را دیده و شنیده به دقت گفته‌اند. طبیعتاً نحوه رفتار برخی از ضابطان با بازداشت‌شدگان، خصوصاً زنان و دختران، در شأن جمهوری اسلامی و هیچ نظام دیگری نیست.

وی تأکید کرد: آنچه در نامه آمده، نه تنها دغدغه و نگرانی آقای کروبی است، بلکه من فکر می‌کنم هر کس که این شایعات را خصوصاً درباره وضعیت زنان و اتفاقاتی که درباره آنها در حال انجام است، می‌شنود، نگران می‌شود و علاقه‌مند است این لکه ننگ را اگر وجود دارد پاک کند. البته ما امیدوار هستیم تمام این خبرها و شایعات تکذیب شود.

بنا بر همین گزارش، متن کامل نامه مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی به این شرح است:

حضور محترم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری

با سلام و احترام

بعد از برگزاری انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری، حوادث تلخی به وجود آمد که به طور مفصل در خصوص آن، هم از سوی جنابعالی، هم از سوی افراد، گروه‌ها و رسانه‌های مختلف به آن پرداخته شد.

از دستگیری‌های بی‌حساب و کتاب، از ضرب و شتم و وارد کردن جراحات، تا شهادت فرزندان این کشور، از حمله به خانه‌های مردم، تا فاجعه خونین کوی دانشگاه و برخوردهای خشن و وحشت‌انگیز حتا با خانم‌ها در سطح خیابان‌های شهر - که تا کنون سابقه نداشته است - رخ داد که



بسیار قابل تأمل و پیگیری است. آنچه در این میان مطرح است، در خصوص برخی از رفتارهای شناخت‌آمیز است که اگر به طور متواتر از افراد مختلف که در روزهای اخیر آزاد شده‌اند، نشنیده بودم، باورشان حداقل برای من و شما که در طول قریب به نیم‌قرن، سردی و گرمی روزگار را چشیده‌ایم سخت بود.

از برخوردهای خشن و بی‌محابا، بر سر مردم باتوم را خرد کردن، آن‌چنان که بعد از گذشت قریب به ۴۰ روز، همچنان اوضاعشان غیرعادی است و عوارض آن روی بدنشان قابل مشاهده است.

هتاک و ابراز دشنام و فحاشی رکیک به افراد و نثار نوامیس بازداشت‌شدگان و مردمی که برای نماز جمعه آمده بودند صورت گرفت. رفتارهایی که در فرهنگ دینی و اسلامی هیچ‌یک از گروه‌ها جایی ندارد و نشان‌دهنده آن است که افرادی برای این کار استخدام شده‌اند که حتا با اصول بدیهی اسلام آشنایی ندارند و البته شایعاتی نیز مطرح شده که فعلاً به آن نمی‌پردازم.

احتمالاً همان‌طور که مطلع هستید در این خصوص، چندی پیش نامه‌ای خطاب به ریاست محترم قوه قضائیه [هاشمی شاهرودی] ارسال کردم و جمعه هفته جاری همین نکات را به وزیر معزول اطلاعات [محمسنی اژه‌ای] یادآور شدم که روز شنبه در مطبوعات منتشر شد.

اما موضوعی را شنیده‌ام که هنوز از آن بر خود می‌لرزم. در دو روز اخیر که این خبر را شنیده‌ام خواب از سرم ربوده شده است. حدود ساعت دو که خود را برای خواب آماده می‌کردم، به بسترتم رفتم، ولی خدا شاهد است که بدون ذره‌ای مبالغه، خوابم نبرد، تا ساعت ۴ بامداد که مجدداً بلند شدم، کمی قرآن خواندم، دوش گرفتم تا آب، کمی آرامم کند، حتا نماز صبح را نیز خواندم و تا نزدیکی‌های طلوع آفتاب خوابم نبرد.

افرادی این مطالب را به من گفته‌اند که دارای پست‌های حساس در این کشور بوده‌اند. نیروهای نام و نشان‌داری که تعدادی از آنها نیز از رزمندگان دفاع مقدس بوده‌اند. این افراد اظهار داشته‌اند اتفاقی در زندان‌ها رخ داده است که چنانچه حتا اگر یک مورد نیز صدق داشته باشد، فاجعه‌ای است برای جمهوری اسلامی که تاریخ درخشان و سپید روحانیت تشیع را تبدیل به ماجرای سیاه و ننگین می‌کند که روی بسیاری از حکومت‌های دیکتاتور از جمله رژیم ستمشاهی را سفید خواهد کرد.

گمان نمی‌کنم زندانیان دوران ۱۵ ساله مبارزات قبل از انقلاب که از افراد [حزب] «توده» گرفته تا گروه‌های مسلح مبارز التقاطی تا اعضای «نهضت آزادی» و «مؤتلفه [اسلامی]» و «حزب ملل اسلامی» که در زندان با هم زندگی کرده‌اند، دیده یا شنیده باشند.

اینجانب این مطالب را برای شما می‌نویسم و مصرانه می‌خواهم روی این قضیه اقدام و به صورتی که صلاح می‌دانید با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مطرح فرمایید و با جدیت پیگیری شود تا روشن گردد اگر چنین اتفاقی نیفتاده، که این‌شاءالله هم نیست و بعید می‌دانم باشد، اعلام شود، چرا که در همین جامعه امروز و توسط خود بچه‌های بازداشتی در رسانه‌ها و سایت‌ها در حال مطرح شدن است و معلوم نیست آیندگان چه قضاوتی با شاخ و برگ دادن آن خواهند کرد. همچنان که جمهوری اسلامی و روحانیت مظلوم نیز مسؤول آن شناخته خواهند شد. اگر هم خدای ناکرده رخ داده باشد، سریع با عوامل آن در هر جایگاهی برخورد و اعلام شود تا در شرایط فعلی که بازار شایعات داغ است، فرصت به فرصت‌طلبان داده نشود، همچنان که لازم است ترتیبی اتخاذ گردد تا این اقدام از سوی هیأتی عالی‌رتبه صورت گیرد تا افراد مورد بحث جرأت بیان حقایق را داشته باشند، چرا که شنیده‌ام تهدید شده‌اند که اگر مطلبی در این خصوص بیان نمایند، نابود خواهند شد.

جناب آقای هاشمی

اینجانب به خاطر اسلام و در رأس آن امام راحل و این همه فداکاری‌ها و شهادت‌ها و به قصد قربت به‌رغم آنکه در شأن من نیز نمی‌باشد و به‌رغم همه مشغله‌ها و گرفتاری‌ها و به‌رغم آنکه می‌دانم به حیثیت اینجانب لطمه خواهد خورد، آماده‌ام مسؤولیت تحقیق و بررسی جهت تعیین صحت و سقم این حوادث و اخبار رسیده را بر عهده گیرم و تعهد شرعی می‌نمایم بدون حب و بغض و با رعایت کمال انصاف به بررسی و ارائه گزارش بپردازم.

اما موضوع مطرح‌شده از این قرار است:

عده‌ای از افراد بازداشت‌شده مطرح نموده‌اند که برخی افراد با دختران بازداشتی با شدتی تجاوز نموده‌اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده است. از سوی دیگر، افرادی به پسرهای جوان زندانی با حالتی وحشیانه تجاوز کرده‌اند، به طوری که برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی روحی و جسمی گردیده‌اند و در کُنج خانه‌های خود خزیده‌اند.



با توجه به اهمیت مسأله، انتظار است این اقدام توسط هیأتی بی‌غرض و شفاف از طرف رئیس مجلس خبرگان رهبری مورد بررسی و پیگیری تا حصول نتیجه قرار گیرد، تا درسی برای آیندگان شود و فرصت به اراذل و اوباشی از این دست ندهد تا آبروی نظام و امام و جمهوری اسلامی را بر باد ندهند و خدمات هزار ساله روحانیت را مخدوش نمایند. به عنوان آخرین مطلب نیز یادآور می‌شوم از این نامه دو نسخه تهیه گردیده که یکی مَهر و موم شده برای جنابعالی ارسال و دیگری نزد بنده قرار دارد.

با آرزوی توفیق

مهدی کروی

۱۳۸۸/۵/۷

*** منع ***

وبسایت «سحام‌نیوز»



استیضاح رهبری؛ نامه سرگشاده محسن کدیور به هاشمی رفسنجانی، ۲۶ تیر ۱۳۸۹

«استیضاح تخلفات اخلاقی، حقوقی و کیفری رهبر جمهوری اسلامی»

«ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران، در نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری»

تنها آزادی این زمانه، آزادی تملق و مداحی و چاپلوسی است، که آن هم نامشروع است!

جناب آقای خامنه‌ای بزرگ‌ترین برانداز نظام جمهوری اسلامی هستند

ساختار ولایت مطلقه فقیه، معیوب و از بنیاد، فسادزاست

نتیجه اصل ولایت مطلقه فقیه، چیزی جز استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی، و در نهایت، وهن اسلام نبوده است

اگر حضرت خامنه‌ای نماینده فقیهان شیعه باشد، باید خود را برای برگزاری مجلس فاتحه فقاقت آماده ساخت

سوء تدبیر جناب آقای خامنه‌ای و سقوط حکومت دینی به سبک وی، بزرگ‌ترین زمینه‌گستر سکولاریسم در ایران بوده و هست

باسمه تعالی شأنه

ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری
حضرت آیت‌الله آقای هاشمی رفسنجانی
سلام علیکم

این نامه سرگشاده (در یک مقدمه، پنج بخش، یک خاتمه و ضمائم در پاورقی) در استیضاح مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای به جنابعالی و نمایندگان محترم مجلس خبرگان رهبری تقدیم می‌شود.

مقدمه

۱. مخاطب این نامه، مردم، ریاست مجلس خبرگان رهبری و نمایندگان آن هستند. این نامه را سرگشاده برای شما ارسال می‌کنم، تا مردم ایران - مخاطبان واقعی این نامه - نیز شاهد این دادخواهی باشند. با شما به دو گونه می‌توان سخن گفت، یکی، در مقام فردی با سمت حقوقی ریاست مجلس خبرگان رهبری، تنها نهاد قانونی کشور که قرار بوده از سلطه رهبری بیرون باشد و بر بقای شرائط و حسن عملکرد ایشان نظارت کند؛ و دیگری، به عنوان فردی که همواره یکی از ارکان جمهوری اسلامی بوده، لذا در تمام خوب و بد آن شریک است، همواره دومین مقام مؤثر آن بوده، ده بار خود را در معرض انتخاب مردم قرار داده، هشت بار انتخاب شده و بار ماقبل آخر هم از جفائی که در حقش شده به خدا پناه برده است، چون پناه‌رسی جز او نیافته است. شما در دو سال اخیر با نمونه‌هایی از قبیل نامه سرگشاده مورخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۸، خطبه‌های نماز جمعه تهران مورخ ۲۶ تیر ۱۳۸۸ و یادداشت مورخ ۶ تیر ۱۳۸۹ نشان دادید که نیم‌نگاهی به مردم و مطالباتشان دارید.



کارنامه شما با همه فراز و فرودش، نشان می‌دهد که به دو امر بنیادی انتخاب و رضایت شهروندان ایرانی از یک سو، و نظارت بر رهبری از سوی دیگر، فی‌الجمله باور دارید، و تنها عضو هیأت حاکمه جمهوری اسلامی هستید که پذیرفته‌اید کشور حداقل در چهارده ماه اخیر با «بحران» مواجه بوده است و معترضان سبز ایرانی، «فتنه‌گر» نیستند، آنها به دنبال رأی، بلکه «حق گمشده» خود هستند، و راه برون‌رفت از این بحران، سرکوب و خفقان نیست، تن دادن به حاکمیت قانون است و اجرای اصول مغفول قانون اساسی.

نویسنده از محدودیت‌ها و تضییقاتی که اکنون متوجه شماست، بی‌اطلاع نیست، اما معتقد است اگر شما و معدود نمایندگان مجلس خبرگان رهبری - که سوگند خود را نقض نکرده‌اید - از قبیل آیت‌الله دستغیب شیرازی، هر چه سریع‌تر به وظیفه قانونی خود عمل نکنید، در پیشگاه ملت، مسؤول خواهید بود. مسامحه در چنین امر مهمی که به کیان نظام و کشور بستگی دارد، خطای جزئی از سر قصور قلمداد نخواهد شد، خطائی فاحش از سر تقصیر شمرده خواهد شد.

۲. چرا این مطلب، در قالب یک نامه سرگشاده به شما منتشر می‌شود؟ جای اصلی طرح این مطلب، مجلس خبرگان رهبری است، اما زمانی که خبرگان به وظائف قانونی خود عمل نمی‌کنند، احزاب مخالف دولت، برخلاف قانون، منحل شده‌اند، رسانه‌های مستقل و منتقد، برخلاف قانون، توقیف و تعطیل شده‌اند، فعالان سیاسی منتقد، برخلاف قانون، بازداشت و به حبس‌های طولی‌المدت محکوم شده‌اند، دفاتر علما و مراجع تقلید منتقد، توسط مأموران لباس شخصی و بسیج، برخلاف قانون، مورد تخریب و غارت قرار گرفته است، تنها راهی که باقی می‌ماند این است که در تبعید، نامه سرگشاده نوشت، نامه‌ای که جز در فضای مجازی خارج از ایران، امکان انتشار ندارد!

این نامه، برای ثبت در تاریخ نوشته نمی‌شود؛ به قصد تأثیری ولو اندک در فضای فعلی کشور به رشته تحریر در می‌آید. نویسنده در فضائی انتزاعی به دنبال ایده‌آل‌ها و اثبات ذهنیاتش نیست؛ با در نظر گرفتن مقدرات و امکانات، به دنبال برون‌رفت جامعه از بحرانی است که به شدت خسارت‌زاست و رفع آن وظیفه عاجل همه کسانی است که به اعتلای ایران می‌اندیشند. اگر شما به عنوان رئیس مجلس خبرگان رهبری، از اهرم‌های پیش‌بینی شده در قانون اساسی نتوانید برای خروج از این مخمصه راهی بیندیشد، معنایش این خواهد بود که به این گزاره تلخ نزدیک شده‌ایم: «جمهوری اسلامی از طریق قانونی، اصلاح‌ناپذیر است.»

۳. صادقانه بگویم: نویسنده نامه هنوز از اهداف انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ (استقلال، آزادی، عدالت و اسلام رحمانی) دفاع می‌کند، اگر چه در همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ با الگوئی شبیه پیش‌نویس قانون اساسی به جمهوری اسلامی آری گفت، اما از نزدیک بیست و پنج سال پیش، به نظام جمهوری اسلامی انتقاد جدی دارد، اگر چه به قانون اساسی در آذر ۱۳۵۸ رأی مثبت و به بازنگری آن در آذر ۱۳۶۸ به دلیل ورود ولایت مطلقه رأی منفی داده، و بر اساس موازین فقه استدلالی، منتقد ولایت سیاسی فقیه در همه انواع آن است، اما در این نامه، با شما بر مبنای همین «قانون اساسی» احتجاج می‌کند، قانونی که تا اطلاع ثانوی، مبنای نظم عمومی در ایران است.

علی‌رغم همه ستم‌هایی که دستگاه‌های تحت امر جناب آقای خامنه‌ای در حق نگارنده روا داشته، کوچک‌ترین کینه شخصی نسبت به ایشان در خود احساس نمی‌کنم. دو بار در سال‌های ۶۰ و ۶۴ به وی به عنوان رئیس‌جمهور رأی داده‌ام. همه انتقاد من از ایشان به دلیل عملکرد سوء‌اش در سمت رهبری در حق ملت ایران است. این نامه یک شهروند جمهوری اسلامی به رئیس و نمایندگان مجلس خبرگان در خصوص استیضاح مقام رهبری است.

۴. نامه استیضاح رهبری، ادای یک وظیفه دینی، اخلاقی و ملی است. وظیفه دینی است از باب امر به معروف و نهی از منکر، فریضه نصیحت به ائمه مسلمین و نظارت یکی از صاحبان حق مشاع بر متصدیان حوزه عمومی؛ وظیفه اخلاقی است از باب مسؤولیت وجدانی هر انسانی در برابر ظلم و بی‌عدالتی؛ وظیفه ملی است از باب مسؤولیتی که هر شهروند ایرانی در قبال بی‌اعتنائی به مصالح ملی احساس می‌کند، و این بی‌اعتنائی و ندانم‌کاری، ایران را درگیر بحران‌های بین‌المللی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کرده است.

اگرچه استیضاح رهبری، حق شرعی و اخلاقی نویسنده است، اما برای آنها که با هاله‌ای از قداست، رهبر را فراتر از پرسش و مسؤولیت و استیضاح می‌پندارند، به عنوان ایضاح، عباراتی از پیامبر خدا(ص) و امام علی(ع) در جواز، بلکه لزوم استیضاح را شاهد می‌آورم:

الف. پیامبر خدا محمد بن عبدالله(ص) وقتی معاذ بن جبل را به عنوان حاکم به یمن اعزام کرد، به او چنین فرمان داد: «فرمان خدا را در بین آنها جاری گردان و نسبت به فرمان و مال او از هیچ‌کس واهمه نداشته باش، چرا که نه ولایت از آن تو است و نه مال... در هر موضوع که گمان می‌بری مورد اشکال و ایراد قرار می‌گیری، دلیل اقدام و عملت را به مردم توضیح بده، تا تو را نسبت به آن کار معذور دانسته و اتهامی متوجه تو



ب. امام علی(ع) در عهدنامه‌اش به مالک اشتر متذکر می‌شود: «مردم در کارهای تو تأمل می‌کنند همان‌گونه که تو در کارهای فرمانروایان پیشین نظر می‌کنی، و درباره تو آن می‌گویند که تو درباره آنان می‌گویی». امیرالمؤمنین(ع) آنگاه از مالک اشتر می‌خواهد که «پاسخگو بودن» در برابر پرسش‌ها و اعتراضات مردم را جدی بگیرد و از اعتراضات آنان با بی‌اعتنائی عبور نکند: «و إن ظننت الرعية بك حيفاً فأصحر لهم بعدرك و أعدل عنك ظنونهم بأصحارك فان في ذلك رياضة منك لنفسك و رفقاً برعيتك و إذاراً تبليغ به حاجتك من تقويمهم على الحق» «اگر ملت بر تو به ستمگری گمان بردند، عذر خود را آشکارا به آنان توضیح بده، و با چنین بیان شفافی، بدبینی‌شان را از خود دور ساز، بی‌تردید با پیش گرفتن چنین شیوه‌ای، هم خود را (با تحمل انتقاد بر مدار عدالت) ساخته‌ای، و هم با ملت، مدارا کرده‌ای، و هم عذری نزد خدا خواهی داشت که اگر هدف تو برپا داشتن و رشد دادن ملت در طریق حق باشد، برآورده خواهد شد.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

ج. امام علی(ع) خود را موظف می‌داندست که مردم را در جریان امور گذاشته و گزارش مسائل را - در غیر اسرار نظامی - به آنها ارائه کرده، آنگاه توقع اطاعت از مردم داشته باشد: «ألا و إن لكم عندي ألا أحتجز ذونكم سراً إلا في حرب و لا أطوي ذونكم أمراً إلا في حكم و لا أؤجر لكم حقاً عن محلّه و لا أقب به ذون مقطعه و أن تكونوا عندي في الحق سواء فإذا فعلت ذلك و جبت لله عليكم النعمة و لي عليكم الطاعة» «بدانید، حقی که شما بر عهده من دارید، این است که چیزی را از شما مخفی ندارم، جز اسرار جنگ را و کاری را بی‌مشورت شما نکنم، جز اجرای حکم خدا را. و حقی را که از آن شماست از موعد خود به تأخیر نیفکنم و تا به انجامش نرسانم از پای نشینم و حق شما را به تساوی دهم. چون چنین کردم، بر خداست که نعمت خود بر شما عنایت کند و بر شماست که از من فرمان ببرید.» (نهج البلاغه، نامه ۵۰)

مراد من از استیضاح، طلب وضوح کردن یا توضیح خواستن است. استیضاح وزیران و رئیس‌جمهور در اصل هشتاد و نهم قانون اساسی بررسی شده است. بر همان سیاق، مجلس خبرگان رهبری (بر اساس اختیارات اصل یکصد و هشتم قانون اساسی در اجرای مفاد اصل یکصد و یازدهم) حق استیضاح رهبری دارد. اگر خبرگان به این وظیفه قانونی خود عمل نکردند، هر شهروندی حق بازخواست رهبر خواهد داشت. من در این نامه از تخلفات اخلاقی، حقوقی و کیفری مقام رهبری بازخواست کرده‌ام. اسلام به ما آموخته است که عظمت موهوم رهبران و حقارت شهروندان از دید حکومت‌ها، هیچ‌کدام مانع نصیحت و ابراز حق نیست:

«فَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاضُعِ فِي ذَلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ... وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ. وَكَيْسَ أَمْرٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يَعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلَا أَمْرٌ - وَإِنْ صَغُرَتْهُ النَّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بِدُونِ أَنْ يَبِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يَعَانَ عَلَيْهِ.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶):

«پس بر شما لازم است که یکدیگر را بر اداء این حقوق (متقابل مردم و حکومت) نصیحت کنید و به خوبی در انجام آن همکاری نمائید... آری از حقوق واجب خداوند بر بندگان این است که به اندازه توانائی خود در خیرخواهی و نصیحت بندگانش کوشش کنند، و در راه برقراری حق در میان خود، همکاری نمایند (و نیز توجه داشته باشید) هیچ‌گاه نمی‌توان کسی را یافت - هر چند در مقام و منزلت، بزرگ باشد و سابقه‌دار در دین - در انجام حقی که به عهده دارد نیاز به کمک نداشته باشد. و همچنین هرگز کسی را نتوان پیدا نمود - هر چند مردم او را کوچک شمارند و با چشم حقارت وی را بنگرند - که در کمک کردن به حق، یا کمک به او در انجام حق، از او بی‌نیاز باشند.»

۵. ارزیابی و نقد کارنامه بیست و یک ساله رهبری، به معنای بی‌عیب و نقص بودن دهه اول جمهوری اسلامی نیست. برخی از این نارسائی‌ها (و البته نه همه آنها) ریشه در شیوه زمامداری بنیان‌گذار جمهوری اسلامی دارد. تفاوت شیوه زمامداری دو رهبر جمهوری اسلامی در بخش چهارم همین نامه به اجمال تحلیل شده است. نقد حال شاید فرجی در کار ملت پیش آید. نقد گذشته را در فرصتی مناسب‌تر می‌توان انجام داد.

بار این نامه سرگشاده تنها بر دوش نویسنده آن است. اگر عزیزی می‌پندارند سقف اعتراض مردم، هنوز به بلندای استیضاح رهبری نرسیده است و این میوه، هنوز کال است و متعرض ایشان شدن، تندروی است، یا دیگری چنین اقداماتی را تلاش مذبحانه برای حفظ نظام جمهوری اسلامی و به تأخیر انداختن براندازی کامل استبداد دینی قلمداد می‌کنند، آرائی متفاوت و البته محترم دارند. اما نویسنده کوشیده است در چارچوب قانون اساسی نشان دهد رهبر به چه میزان، تخلف کرده و تا چه حد، مسؤول بحران عمیق امروز ایران است. تمام مسؤولیت این نامه، متوجه نگارنده آن است. کسی مجاز نیست به دلیل دیدگاه‌های مطرح‌شده در این نامه، رهبران محترم جنبش سبز یا فعالان اصلاح‌طلب را در داخل کشور، تحت فشار قرار دهد. من در این نامه، هیچ‌کس را نمایندگی نمی‌کنم.

۶. چکیده نامه استیضاح رهبر جمهوری اسلامی به شرح زیر است:

من به عنوان یکی از شهروندان ایرانی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله آقای سید علی حسینی خامنه‌ای را به استبداد، ظلم، قانون‌شکنی، براندازی جمهوری اسلامی و وهن اسلام، متهم می‌کنم.



اولاً، معتقدم ایشان با تجاوز به حقوق شهروندی مردم ایران به صورت نهادینه، در قامت یک دیکتاتور تمام‌عیار، حکومت مطلقه شاهنشاهی را با ظاهر اسلامی، بازآفرینی کرده است.

ثانیاً، بر این باورم که ایشان با نقض استقلال قضات و قوه قضائیه، سیاسی کردن قضاوت و ظلم آشکار در حق منتقدان و ذوی‌الحقوق، «ولایت جائر» را محقق کرده است.

ثالثاً، معتقدم که وی با نقض مکرر اصول متعدد قانون اساسی، به‌ویژه در حوزه تقنین و اجراء، بزرگ‌ترین قانون‌شکنی را دو دهه اخیر مرتکب گردیده، و با استحاله و فروپاشی قانون اساسی، بزرگ‌ترین برانداز جمهوری اسلامی بوده است.

رباعاً، از آنجا که این استبداد و ظلم و قانون‌شکنی و براندازی را به نام اسلام و مذهب اهل بیت (ع) و جانشینی رسول الله (ص) و ائمه (ع) و حکومت اسلامی مرتکب شده، بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام و تشیع و خدا و پیامبر (ص) و ائمه اهل بیت (ع) وارد کرده، با دولتی کردن دین، مایه وهن اسلام و شیخ‌مذهب شده است.

و بالأخره، با توجه به از دست دادن شرایط لازم ضمن عقد، ولایت ایشان، ساقط است، بی آنکه نیازی به عزل داشته باشد.

نامه با نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری آغاز می‌شود. بخش دوم نامه، به شرح مستدل اتهام استبداد و دیکتاتوری اختصاص دارد. بخش سوم، عهده‌دار مباحث و مصادیق ظلم و جور رهبری و تشریح تحقق ولایت جائر است. در بخش چهارم، موارد قانون‌ستیزی مقام رهبری و اتهام براندازی جمهوری اسلامی تشریح شده است. در بخش پنجم، مدعای وهن اسلام و ضرباتی که عملکرد سوء ایشان به اسلام و تشیع وارد کرده توضیح داده شده است. در خاتمه، سقوط ولایت، به دلیل نقض شرایط لازم ضمن عقد بدون نیاز به عزل، نتیجه‌گیری شده است.

۷. مقام رهبری یا وکلای ایشان، بی‌شک حق دارند نسبت به اتهامات وارده در این نامه از خود دفاع کنند. اگر در لایحه دفاع رهبری بر من مبرهن شد ایشان را به خطا به خلافتی متهم کرده‌ام، یا برخی از اتهامات چهارگانه به ایشان وارد نیست، من علناً سخن خود را پس خواهم گرفت و رسماً از ایشان عذرخواهی خواهم کرد. اگر مفاد این نامه، امکان طرح در مجلس خبرگان یا کمیسیون تحقیق آن را یافت، که امیدوارم چنین باشد، خدا را سپاس می‌گویم که در این نظام، هنوز گوش شنوایی هست. اگر خبرگان به وظیفه قانونی خود در قبال این نامه عمل نکردند - که قرائن از این گزینه حکایت می‌کنند - نویسنده دادخواهی را از طریق افکار عمومی دنبال خواهم کرد.

بی‌شک این نامه امکان شرح و بسط و ارائه شواهد فراوان‌تری دارد. این ویرایش اول آن است. اگر توفیقی نصیب شد، ویرایش‌های بعدی، گام اول را تکمیل خواهد کرد. امیدوارم حقوقدانان هموطن مرا یاری کنند و خطاها و کاستی‌های این وجیزه را متذکر شوند. نگارنده پیشاپیش به انتقادات صاحب‌نظران خوش‌آمد می‌گوید.

بخش اول: نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری

خبرگان منصوب!

قبل از پرداختن به اصل استیضاح، لازم می‌دانم به اختصار مجلس خبرگان رهبری را به دلیل ضعف مفرط و قصور و تقصیرهای متعدد در انجام وظایف قانونی و خطای فاحش، در چهار فصل مورد انتقاد قرار دهم. مجلس خبرگان رهبری بر اساس قانون اساسی، وظایف انتخاب، نظارت و عزل رهبری و وضع قوانین مربوط به وظایفش را بر عهده دارد. این مجلس در تمامی وظایفش تقصیر کرده است.

فصل اول. عدم اطلاع‌رسانی به مردم

میزان اطلاعاتی که از عملکرد مجلس خبرگان در دست است، بسیار اندک است. مصوبات آن در روزنامه رسمی منتشر نمی‌شود. مشروح مذاکرات جلسات رسمی مجلس خبرگان، هرگز منتشر نشده است. به استثنای جلسه افتتاحیه اجلاس‌های سالیانه، کلیه جلسات آن غیرعلنی است. اطلاعاتی که از این مجلس منتشر شده منحصر است به خلاصه‌ای از نطق‌های پیش از دستور اعضا، گزارش جلسه افتتاحیه اجلاس‌های سالیانه، بیانیه پایانی اجلاس‌های سالیانه، برخی مصاحبه‌های دبیرخانه خبرگان با برخی اعضا به مناسبت انتخابات خبرگان و برخی اطلاعات قطره‌چکانی که جسته‌گریخته در مجله «حکومت اسلامی» (مجله دبیرخانه مجلس خبرگان) به‌ندرت درج می‌شود. (۱)



بر اساس بیانیه‌های پایانی اجلاس‌های آن (۲)، خبرگان، مجلسی فرمایشی و دست‌نشانده است که انگار جز مدح و ثنای رهبری وظیفه‌ای ندارد. تصویری که این بیانیه‌ها و نطق‌های قبل از دستور در اذهان عمومی ترسیم کرده است، «مجلس ثنا» (و نه حتا سنا)ئی است که خاطره تلخ «وُعَاظ السلاطین» را در ذهن تداعی می‌کند.

فصل دوم. عدم استفاده از ظرفیت‌های قانونی اصل یکصد و هشتم

بر اساس اصل یکصد و هشتم قانون اساسی، «قانون مربوط به تعداد و شرائط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آیین‌نامه داخلی جلسات آنان... و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است.» تأمل در این اصل قانون اساسی نشان می‌دهد: اولاً، قانون اساسی غیر از مجلس شورای اسلامی، در حوزه وظایف و امور مربوط به خبرگان، مجلس خبرگان را به عنوان قانون‌گذار به رسمیت شناخته است. ثانیاً، در حوزه یادشده، مجلس خبرگان هم مقنن و هم مجری است. ثالثاً، قوانین مصوب خبرگان نیازی به تصویب رهبر و نظارت شورای نگهبان منصوب وی را ندارد، حال آنکه قانون مصوب شورای نگهبان در همین زمینه در دور اول نیازمند تصویب رهبر بوده است. رابعاً، مجلس خبرگان رهبری تنها نهاد قانونی مستقل از رهبری است. مجلس خبرگان در عمل به این اصل چند نقیصه جدی دارد. در زمان آقای خامنه‌ای چند تغییر معنی‌دار در راستای نفی استقلال مجلس خبرگان انجام شده است:

اول. دور باطل در مرجع تشخیص صلاحیت نامزدهای خبرگان

در هشتمین اجلاس سالیانه دوره اول خبرگان در تاریخ‌های ۲۴ و ۲۵ تیر ۱۳۶۹ ماده دوم «قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری و آیین‌نامه داخلی آن مربوط به اصول ۵، ۱۰۷ و ۱۰۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» (مصوب ۱۳۵۹ و تغییرات ۱۳۶۱ شورای نگهبان) تغییر یافت. مفاد ماده در دوره آیت‌الله خمینی: «خبرگان منتخب مردم باید دارای شرائط زیر باشند...: ب: آشنایی کامل به مبانی اجتهاد با سابقه تحصیل در حوزه‌های علمیه بزرگ در حدی که بتوانند افراد صالح برای مرجعیت و رهبری را تشخیص دهند. تبصره ۱: تشخیص واجد بودن شرائط با گواهی سه نفر از استادان معروف درس خارج حوزه‌های علمیه می‌باشد. تبصره ۲: کسانی که رهبر صریحاً و یا ضمناً اجتهاد آنان را تأیید کرده است و کسانی که در مجامع علمی و یا نزد علمای بلد خویش شهرت به اجتهاد دارند نیازمند به ارائه گواهی مذکور نمی‌باشند.» در زمان آقای خامنه‌ای، مصوبه فوق این‌گونه تغییر یافت: «ماده ۳: خبرگان منتخب مردم باید دارای شرائط زیر باشند: ب: اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعضی مسائل فقهی را داشته باشند و بتوانند ولی فقیه واجد شرائط رهبری را تشخیص دهند. تبصره ۱: مرجع تشخیص دارا بودن شرائط فوق، فقهای شورای نگهبان قانون اساسی می‌باشند. تبصره ۲: کسانی که رهبر معظم انقلاب صریحاً یا ضمناً اجتهاد آنها را تأیید کرده باشد، از نظر علمی نیاز به تشخیص فقهای شورای نگهبان نخواهد داشت.»

اجتهاد خبرگان دور اول، با گواهی سه نفر از اساتید معروف درس خارج، شهرت در مجامع علمی و نزد علمای بلاد احراز می‌شد. اجلاس هشتم دوره اول خبرگان پس از وفات آیت‌الله خمینی، فقهای شورای نگهبان را مرجع تشخیص شرائط داوطلبان مجلس خبرگان قرار داد. در بین خبرگان دور اول از نمایندگان سلیقه‌های مختلف سیاسی، نشانی بود. اما در اثر تغییر یادشده و با تنگ‌نظری شورای نگهبان در دوره‌های بعدی خبرگان، مجلسی یک‌دست و تک‌صدایی را نتیجه داد. اکثریت قریب به اتفاق پذیرفته‌شدگان از یک سلیقه خاص بودند. انتخابات دوره‌های دوم تا چهارم مجلس خبرگان، سردترین انتخابات تاریخ جمهوری اسلامی ایران بوده است و مشارکت مردمی در آن در پائین‌ترین سطح قرار داشته است. فقهای شورای نگهبان، منصوب رهبرند. منصوبین رهبر نمی‌توانند مرجع تشخیص صلاحیت خبرگانی باشند که انتخاب، نظارت و عزل رهبر را به عهده دارند. «دور باطل» در این زمینه کاملاً مشخص است.

آنچه گفته شد، تنها تخلفات رهبری یا خبرگان در زمینه تغییر مرجع احراز صلاحیت اجتهاد متجزی بود، اشکال عمومی نظارت استصوابی به کلیه انتخابات، به انتخابات خبرگان به طریق اولی وارد است و در این زمینه، منصوبان رهبری در شورای نگهبان، مجلس «خبرگان منصوب» تشکیل داده‌اند که حضرات آقایان، سالی دو روز جمع می‌شوند و در فضائل و مناقب حضرت رهبری داد سخن می‌دهند. آقای خامنه‌ای استقلال مجلس خبرگان رهبری را مخدوش کرده است. از مجلس خبرگان تحت امر، نمی‌توان و نباید انتظار انجام وظایف قانونی داشت.

دوم. منصوبان رهبر، ناظران عملکرد وی



تبصره ۲ ماده اول هیأت تحقیق موضوع اصل ۱۱۱ قانون اساسی مصوب دوره اول خبرگان چنین بود: «افراد هیأت باید فراغت کافی را برای انجام وظایف محوله داشته باشند و شاغل سمت‌های اجرایی و قضائی از جانب مقام رهبری و نیز از بستگان نزدیک رهبری نباشند». در نخستین اجلاس خبرگان در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای، تبصره فوق این‌گونه تغییر یافت: «به منظور اعمال نظارت‌های فوق و به موجب آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان، کمیسیونی با عنوان «کمیسیون تحقیق» تشکیل شده، که اعضای آن مرکب از یازده نفر عضو اصلی و چهار نفر علی‌البدل برای مدت دو سال با امکان انتخاب مجدد، انتخاب می‌گردند. اعضای کمیسیون تحقیق باید فراغت کافی برای انجام وظایف محوله داشته باشند و از بستگان نزدیک سببی و نسبی رهبر نباشند». (آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان، ماده ۳۱ و تبصره‌های ۱ و ۲ آن)

شرط مهم منصوب رهبر نبودن، از عضویت کمیسیون تحقیق حذف شد. شرط منسوب رهبری نبودن نیز به منسوب نزدیک (اقربای درجه اول) تنزل یافت. بر این اساس، اقربای غیر درجه اول و منصوبین مقام رهبری، امکان عضویت در این کمیسیون را یافتند. بعد از اصلاح این تبصره، کلیه اعضای کمیسیون تحقیق از منصوبین مقام رهبری در سمت‌های مختلف قضائی، شورای نگهبان، امامت جمعه، نماینده ولی فقیه در ارگان‌های مختلف هستند و هیچ‌یک در معاش و شغل، مستقل از رهبر نیستند. (۳) به لحاظ حقوقی، افراد غیرمستقل از رهبری، صلاحیت نظارت بر وی را ندارند. به لحاظ فقهی نیز منصوبان فرد، ولو متصف به ملکه عدالت باشند، در موضع تهمت بوده، نمی‌توانند ناظران منصفی باشند.

سوم. انحصار انتخاب رهبر به فقها، مگر قرار است مرجع تقلید انتخاب شود؟!

مجلس خبرگان رهبری می‌باید با صفات و شرایط لازم رهبری، تناظر و سنخیت داشته باشد. همچنان که شورای نگهبان قانون اساسی از دو قسم اعضای فقیه و اعضای حقوق‌دان برای احراز عدم مغایرت با شرع و سازگاری با قانون اساسی تشکیل شده است، هم‌کذا مجلس خبرگان رهبری نیز می‌باید از دو قسم اعضای مجتهد برای احراز شرط اجتهاد در رهبری و اعضای خبره در علوم اجتماعی و انسانی (سیاست، حقوق، اقتصاد، مدیریت، جامعه‌شناسی و...) برای احراز شرط بینش سیاسی و مدیریتی و ارزیابی تدبیر رهبر تشکیل شود.

مجلس خبرگان عهده‌دار انتخاب رهبر مدیر و مدبر و نظارت بر عملکرد وی است، اگر قرار بود مجلس خبرگان مرجع تقلید جامع‌الشرایط انتخاب کند شرط اجتهاد برای تمامی اعضای خبرگان موجه بود، اما در انتخاب و نظارت بر رهبری که مهم‌ترین شرط آن تدبیر جامعه بر اساس تعالیم دین است، دو تخصص در مجلس خبرگان لازم است: یکی فقاقت، دیگری علوم اجتماعی. مجلس برآمده از فقها و مجتهدان تنها در انتخاب و نظارت در شرط اول خبره است. از این مجلس، نظارت بر حسن انجام وظایف رهبری ساخته نیست، آن‌چنان که در این زمینه نیز بسیار ضعیف عمل کرده‌اند. بر خبرگان لازم است برای رفع این نقیصه بنیادی، در انجام سه وظیفه اصلی تعیین و نظارت و عزل رهبری، شرط الزامی اجتهاد متجزی را از عضویت خبرگان برداشته، به صاحب‌نظران رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، اجازه ورود به این مجلس عالی دهند. گفتنی است هیچ منع شرعی و قانونی برای عضویت بانوان در مجلس خبرگان رهبری هم در دست نیست.

چهارم. موقت بودن دوران زمامداری و ادواری بودن رهبری

در قانون اساسی نه تنها هیچ دلیلی برای مادام‌العمر بودن رهبری پیش‌بینی نشده، بلکه نفی مؤکد استبداد و خودکامگی در مقدمه قانون اساسی و اصول دوم و سوم و تاکید بر حق حاکمیت ملی در اصول ششم و پنجاه و ششم این اجازه را به خبرگان می‌دهد که با توقیت دوران زمامداری مثلاً به ده سال (قابل تمدید به یک دوره) راه را بر هر نوع استبداد و مردابی شدن قدرت سیاسی ببندند. مبنای قرار گرفتن همه‌پرسی و رفراندوم و انتخابات در اداره کشور دلالت بر تلاش برای جلوگیری از حاکمیت استبداد است. با توجه به اصل حقوقی «توجه به موضوع و هدف» قانون یا سند در تفسیر متون حقوقی تردیدی در ضرورت محدودیت زمانی رهبری نمی‌ماند.

به علاوه کلیه سمت‌های انتخابی قانون اساسی مدت‌دار است: ریاست جمهوری، چهار سال قابل تمدید یک دوره متصل، نمایندگی مجلس شورای اسلامی و شورای شهر چهار سال. مدت عضویت در شورای نگهبان، شش سال است. دیگر سمت‌های انتصابی قانون اساسی با این که مدت نداشته، در احکام رهبری همگی مدت‌دار شده است: ریاست قوه قضائیه، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ریاست سازمان صدا و سیما، هر یک پنج سال با یک بار تمدید حداکثر ده سال؛ عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام به مدت پنج سال. مجلس خبرگان، دوران عضویت خود را هشت سال قرار داده است. اکنون پرسیدنی است وقتی کلیه سمت‌های قانونی موقت هستند، به چه دلیل سمت رهبری با اختیارات گسترده‌اش مادام‌العمر باشد؟!



رئیس مجلس خبرگان بر اینکه تقنین در این باره از موارد اعمال اصل ۱۰۸ قانون اساسی است و هیچ منع شرعی و قانونی ندارد، تصریح دارد. (۴) دبیر شورای نگهبان نیز در برخی شقوق مسأله نظری مساعد دارد. (۵) ظاهراً تنها مانع ادواری شدن رهبری و توقیت آن به ده سال قابل یک بار تمدید، خود مقام رهبری است که حاضر به ترک قدرت نیست.

گفتنی است جناب آقای خامنه‌ای در پنج قرن اخیر تاریخ ایران، به لحاظ طول زمامداری در میان ۳۳ زمامدار در ردیف دهم و در حال رقابت با شاه اسماعیل اول (۸۸۰-۹۰۲) هستند (پس از شاه تهماسب، ناصرالدین شاه، شاه عباس، محمدرضا شاه پهلوی، فتحعلی شاه، شاه سلطان حسین، شاه سلیمان، شاه عباس دوم). میانگین طول زمامداری در پنج قرن اخیر یعنی در دوران حکومت‌های ملی و از آغاز صفویه ۱۴/۶ سال است. یعنی ایشان فعلاً هفت سال بیش از میانگین حکومت زمامداران پنج قرن اخیر ایران حکومت کرده‌اند.

ایشان در دو قرن اخیر در میان ۱۰ زمامدار پس از ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۲۷-۱۲۷۵)، محمدرضا شاه پهلوی (۱۳۲۰-۱۳۵۷) و فتحعلی شاه قاجار (۱۱۷۶-۱۲۱۳) در مقام چهارم هستند. میانگین طول دوران زمامداری در دو قرن اخیر ۲۱ سال است و ایشان از سال جاری بیش از میانگین حکومت دو قرن اخیر زمامداران ایران حکومت می‌کنند.

اما در سده اخیر آقای خامنه‌ای در میان ۷ زمامدار ایران به لحاظ طول سنوات حکومت نفر دوم هستید. تنها رقیب قدر ایشان محمدرضا شاه پهلوی است و ایشان در قرن حاضر، همه زمامداران ایران به استثنای شاه یادشده را پشت سر گذاشته‌اند (به ترتیب طول زمامداری: احمد شاه، رضا شاه، مظفردالدین شاه، مرحوم آیت‌الله خمینی، و محمدعلی شاه). میانگین طول زمامداری در سده اخیر ۱۵/۵ بوده است. و از زمان استقرار مشروطه تا آغاز حکومت آقای خامنه‌ای میانگین زمامداری ۱۳/۸ سال است. به هر حال، آقای خامنه‌ای در سده اخیر تا زمان حاضر بیش از هشت سال از میانگین زمامداری بیش‌تر حکومت کرده است.

فصل سوم: عدم نظارت خبرگان بر بقای شرائط و عملکرد رهبری

اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی مقرر کرده است: «هر گاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرائط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرائط بوده است، از مقام خود بر کنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد. در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند، در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند.»

عزل رهبر به دلیل ناتوانی از انجام وظایف قانونی، یا فاقد شدن شرائط لازم، یا فاقد بودن از آغاز، نیازمند نظارت دائمی مجلس خبرگان است. این نظارت اگر چه «نظارت بر بقای شرائط» است اما نظارت بر بقای شرائط بدون «نظارت دائمی بر عملکرد» ممکن نیست. «عملکرد» بزرگ‌ترین و مطمئن‌ترین اماره بقاء یا زوال شرائط است. مجلس خبرگان رهبری برای انجام وظیفه قانونی نظارت، کمیسیونی به نام کمیسیون تحقیق موضوع اجرای اصل ۱۱۱ پیش‌بینی کرده است.

اطلاعات اندکی که در خلال برخی مصاحبه‌های معاریف خبرگان به بیرون درز کرده است، مشخص می‌کند که:

یک. مجلس خبرگان قائل به نظارت استصوابی بر عملکرد رهبری، دفتر رهبری و کلیه نهادهای منصوب رهبری (از قبیل شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضائیه، سازمان صدا و سیما، قوای مسلح و...) بوده (۶) و مصوباتی نیز در این زمینه داشته است. (۷)

دو. زمانی که مجلس خبرگان نظارت خود را بر برخی نهادهای منصوب رهبری آغاز می‌کند و مسؤول آن نهاد را جهت دادن گزارش به مجلس خبرگان دعوت می‌کند، این مسأله با مخالفت دفتر رهبری مواجه می‌شود و مشخص می‌شود از نظر مقام رهبری نظارت بر مجموعه تحت امر ایشان جزء وظائف خبرگان نیست! (۸)

سه. در شرفیابی اعضای کمیسیون تحقیق و هیأت رئیسه خبرگان، طی دو سه جلسه مقام رهبری تلقی خود را از اصل ۱۱۱ به اطلاع خبرگان می‌رساند و تصریح می‌کنند که از اصل ۱۱۱ بیش از نظارت بر بقای شرائط اصل ۱۰۹ به دست نمی‌آید. ایشان با نظارت بر عملکرد خود، دفتر رهبری و نهادهای تحت امر رهبری به شدت مخالفت کردند. اما این را وظیفه خبرگان دانستند که درباره مقامات منصوب ایشان با اجازه ایشان تحقیق کنند تا اطمینان یابند نصب این مقامات به شرائط لازم فقاهت، عدالت و تدبیر ایشان خدشه‌ای نرزد است. (۹) ایشان بزرگواری فرموده به دفتر خود دستور دادند در چارچوب یادشده هر چه خبرگان خواستند در اختیارشان بگذارند. (۱۰)



چهار. امور نظامی (و ملحقات آن از قبیل انتظامی و امنیتی) از دایره نظارت خبرگان مطلقاً بیرون است و به نظر مقام رهبری هیچ‌کس حق نظارت در این بخش را ندارد. (۱۱) در دوره دوم، خبرگان علاوه بر امور نظامی از نظارت در امور سیاسی هم منع شدند. (۱۲) مشخص نیست که در دوره‌های سوم و چهارم این منع (نظارت خبرگان در امور سیاسی رهبری) برداشته شد یا نه.

پنج. نظارت خبرگان بر نهادهای تحت امر رهبری تنها با اجازه خاص ایشان و صرفاً از طریق دفتر رهبری در حد اطلاع از انتصاب‌ها و اوامر رهبری به مدیر آن نهاد مجاز است. خارج از این محدوده از نظر مقام رهبری، خبرگان حق نظارت ندارند. خبرگان، مجاز به احضار رؤسای نهادهای تحت امر رهبری و گرفتن گزارش از آنها نیستند و عملکرد آن نهادها ارتباطی با بقای شرایط رهبری ندارد. (۱۳) شش. خبرگان عملاً نظر رهبری را پذیرفته و هیچ نظارتی بر عملکرد رهبر، دفتر رهبری و نهادهای تحت امر رهبری (به استثنای نصب مسؤول اصلی هر نهاد و اوامر صادره به وی در ارتباط با بقای شرایط رهبری) ندارد. به گفته صریح رئیس مجلس خبرگان رهبری «خبرگان تحت‌الشعاع رهبری هستند». (۱۴)

هفت. در مجموع می‌توان به قاطعیت گفت که مجلس خبرگان در اعمال نظارت موضوع اصل ۱۱۱ اهمال کرده است. تفسیر رهبری از این اصل حتا بر خلاف نظر دبیر شورای نگهبان منصوب وی است. خبرگان می‌باید در این امر مهم به تشخیص خود عمل کنند نه اینکه چون رهبر اجازه نداده از اعمال نظارت خودداری کند. مگر خبرگان منصوب رهبری یا تحت ولایت و نظارت وی است؟! جالب اینجاست که رهبر، نظارت منصوبانش را بر منتخبان ملت، استصوابی می‌داند، اما نظارت خبرگان بر خود را حتا استطلاعی هم نمی‌داند، یعنی خود را ملزم به اطلاع دادن به ایشان هم نمی‌داند. ایشان به «نظارت استصلاحی» خبرگان بر بقای شرایط رهبری قائلند، یعنی تا آنجا که خود صلاح بدانند، و معلوم است آن مقدار صلاح می‌دانند که به زعامتشان آسیبی وارد نیاید.

به زبان دقیق‌تر ایشان مجلس خبرگان را نیز تحت ولایت مطلقه خود حساب می‌کنند و هر جا صلاح بدانند و مصلحت تشخیص دهند به آنها اطلاعات می‌دهند، حتا در دایره این مصلحت‌اندیشی هر گاه مجاز دانستند می‌توانند از تشکیل جلسه این مجلس نیز ممانعت کنند. (۱۵) اینکه مجلس خبرگان تسلیم این‌گونه تفاسیر مستبدانه و خلاف قانون رهبری می‌شود، ناشی از انتخابات مهندسی‌شده آن است که جداگانه به آن خواهم پرداخت. این مجلس تحت امر، هرگز توان اجرای اصل ۱۱۱ را ندارد. کمیسیون تحقیق یک بار در طول تاریخ مجلس خبرگان اطلاعیه‌ای داد (۱۶) که نسخه مطابق اصل خطبه‌های نماز جمعه سفارشی شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه است. این شیوه نظارت، ریشخند قانون و استهزاء نظارت است.

فصل چهارم. خطای فاحش خبرگان در انتخاب سال ۱۳۶۸

اصل یکصد و نهم قانون اساسی می‌گوید: «شرایط و صفات رهبر: اول، صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه؛ دوم، عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛ سوم، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری». اصل سابق (مصوب ۱۳۵۸) چنین بود: «صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت».

اصل یکصد و هفتم قانون اساسی تعیین رهبر پس از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، مرحوم آیت‌الله خمینی که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، را به عهده خبرگان منتخب مردم می‌داند. به بیان دیگر خبرگان فردی را به رهبری انتخاب می‌کنند. «رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت». بنا بر این اصل قانون اساسی، رهبر، منتخب مجلس خبرگانی است که نمایندگان آن مستقیماً توسط مردم انتخاب می‌شوند.

فاصله علمی آقای خامنه‌ای تا رهبری آن‌قدر بود که هرگز در مخیله‌اش هم نمی‌گنجید روزی رهبر شود. دستگاه امنیتی کشور در دهه شصت همراه با برخی مراکز قدرت (که بحث از آن مقال و مجال دیگری می‌طلبد)، مقدمات عزل مرحوم آیت‌الله منتظری را با هدف مهندسی آینده رهبری فراهم کرد. چیزی که در انتخاب مورخ ۱۵ خرداد ۱۳۶۸ سهم اساسی داشت، نقل جنابعالی از مرحوم آیت‌الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی بود با این مضمون که ایشان آقای خامنه‌ای را برای رهبری صالح دانسته‌اند.

نقلی که توسط رئیس وقت قوه قضائیه و رئیس دفتر رهبر فقید انقلاب مرحوم حجت‌الاسلام سید احمد خمینی هم تأیید شد. علاوه بر آن، جنابعالی در نفی مدیریت شورائی و قبولاندن مدیریت فردی نقش اصلی را ایفا کردید. با توجه به جوی که برای خبرگان ترسیم شد (آمادگی صدام و دیگر دشمنان برای حمله قریب‌الوقوع به کشور و لزوم تعیین فوری رهبر) جناب آقای خامنه‌ای با اکثریت آراء به عنوان دومین رهبر جمهوری اسلامی انتخاب شد.



با توجه به عملکرد بیست و یک ساله جناب آقای خامنه‌ای که در همین نامه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، تردیدی در عدم صحت این انتخاب باقی نمی‌ماند. امروز بزرگ‌ترین مانع استقرار قانون، دموکراسی، عدالت و آزادی در ایران منش و روش استبدادی آقای خامنه‌ای است. بزرگ‌ترین برانداز جمهوری اسلامی، ساقط‌کننده رکن جمهوریت و مایه وهن اسلامیت نظام، شیوه مدیریت ناصواب ایشان است. آنها که این روزها را پیش‌بینی نکردند و برای مهارش به شکل قانونی نیز قدمی بر نمی‌دارند، چه پاسخی به ملت دارند؟

مرحوم آیت‌الله خمینی در وصیتنامه‌اش چنین چیزی به چشم نمی‌خورد، بلکه به صراحت نوشته بود انتساب مطالب به وی بعد از وفاتش بدون نوشته کتبی به تأیید کارشناسان یا مدرک صوتی تصویری معتبر پذیرفته نیست. حتا اگر چنین هم گفته باشد و آقای خامنه‌ای را صالح برای رهبری ارزیابی کرده باشد، شرعاً و قانوناً هیچ حجتی در آن نیست، چرا که وصایت و ولایت عهدی در ولایت فقیه قانوناً و شرعاً نقشی ندارد. ولی فقیه حق ندارد برای پس از وفاتش تعیین تکلیف کند. استناد جنابعالی و دیگر خبرگان به نقل شفاهی ایشان کاری عجولانه و عوامانه بوده است. اگر مرحوم آیت‌الله خمینی چنین نظری داشته‌اند، این خطای محض بوده است. جناب آقای هاشمی اجازه فرمائید با صراحت خدمت شما عرض کنم پس از انقلاب دو خطای بزرگ اتفاق افتاد: یکی ورود ولایت فقیه به قانون اساسی بود، که مجلس خبرگان قانون اساسی مرتکب شد و مرحوم استاد آیت‌الله منتظری در آن نقش وافر داشت. با گذشت زمان، ایشان نظر خود را تعدیل کرد و با صراحت از ملت عذر خواست و گفت که آنچه ما می‌خواستیم این نبود. مردم هم با آن تشییع جنازه باشکوه و قدرشناسی صمیمانه، صداقت او را تأیید کرده، عذرش را پذیرفتند. خطای فاحش دوم، تعیین مصداق دومین ولی فقیه است که توسط مجلس خبرگان رهبری انجام شد و شما معمار اصلی آن بنای کج بودید. با همان صراحتی که خدمت استاد عرض شد به جنابعالی عرض می‌کنم: اکنون تا دیر نشده این خطای فاحش خود را چاره‌جوئی کنید. اطمینان داشته باشید این خطا به قدری سهمگین است که اگر سریعاً برای تدارکش فکری نکنید، بر کلیه خدمات شما سایه خواهد انداخت.

بخش دوم: استبداد و دیکتاتوری

استبداد دینی و سلب آزادی‌های برحق

اتهامات چهارگانه استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی و بالأخره وهن اسلام و شین تشیع درهم تنیده، مرتبط و متداخل است، و در واقع بیان یک بلیه از چهار منظر مختلف است. استبداد و دیکتاتوری، نگرشی از منظر فلسفه سیاسی و نقد قدرت خودکامه؛ ظلم و جور، نگاه از زاویه فلسفه حقوق و نقد بی‌عدالتی قضائی؛ قانون‌شکنی و براندازی نظام، نگرشی از منظر حقوق اساسی و نقد نقض حق بنیادی تعیین سرنوشت؛ و وهن اسلام و شین مذهب، ارزیابی از منظر تعالیم اسلامی است. هر یک، بحران پیش‌آمده را تحلیل می‌کنند و بالمآل به مقصد واحدی منتهی می‌شوند.

برای نظم بیشتر بحث در فصل اول هر بخش مقوله مورد نظر (استبداد، ظلم، قانون‌شکنی و وهن اسلام) را به طور عام مورد بحث قرار داده، فصل دوم هر بخش را به قسمت اهم اصول نقض شده قانون اساسی مرتبط با آن مقوله (ونه همه اصول نقض شده) پرداخته‌ایم. در بخش دوم به نقض اصول مرتبط به حقوق شهروندی و آزادی‌ها، در بخش دوم به نقض اصول مرتبط با آئین دادرسی و قوه قضائیه، در بخش سوم به نقض اصول مرتبط با قوه مقننه و اجرائیه و بالأخره در بخش پنجم به نقض اصول مرتبط با اسلام اشاره شده است.

این بخش شامل دو فصل است. فصل اول به امارات استبداد و دیکتاتوری به‌طور عام اختصاص دارد. فصل دوم تنها به شرح یکی از امارات استبداد یعنی نقض آزادی‌های بنیادی از جمله حقوق شهروندی مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی پرداخته است.

فصل اول: امارات استبداد و شواهد دیکتاتوری

محو استبداد و دیکتاتوری یکی از اهداف اصلی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بود. مطالبه آزادی فریاد بلند ملت بود علیه دیکتاتوری کهنسال ایرانی. قانون اساسی در بندهای ششم تا هشتم اصل سوم خود، نظام جمهوری اسلامی را موظف به تحقق امور ذیل کرده است: «محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی؛ تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی... و مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش».



اکنون در سال سی و دوم استقرار جمهوری اسلامی نه تنها استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی محو نشده بلکه با قوت تمام تشدید شده است. آزادی‌های سیاسی و اجتماعی نه تنها تأمین نشده بلکه به شکل نهادینه‌شده نقض شده است. مردم در مواردی که رهبر صلاح نمی‌داند از مشارکت در تعیین سرنوشت خود عملاً محرومند (هر چند به لحاظ شکلی و حقوقی ظواهر امر رعایت می‌شود). انتخابات آزاد و به دور از دخالت و مهندسی رهبر و مأموران به تدریج رو به انقراض کامل است.

در فرصت‌هایی که سال گذشته مردم امکان ابراز نظر یافتند، در خیابان و پشت بام پس از الله اکبر از مقام رهبری به عنوان دیکتاتور ابراز انزجار کردند، آنچنانکه از شاه قبل از انقلاب تبری می‌جستند و از او می‌خواستند صدای اعتراض مردم را بشنود و دست از استبداد رأی بردارد. شاه در اوج انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ طی سخنرانی تلویزیونی به این مضمون گفت: «من صدای انقلاب شما را شنیدم. شما ملت ایران علیه ظلم و ستم به پا خاستید من از آن آگاهم... تضمین می‌کنم که در آینده حکومت ایران بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد، ظلم و فساد خواهد بود.» من در این نامه به عنوان یکی از آحاد این مردم معترض، ادله و شواهد دیکتاتور شدن جناب آقای خامنه‌ای را به عرض شما می‌رسانم.

جناب آقای خامنه‌ای بندهای ششم تا هشتم اصل سوم قانون اساسی را مکرراً نقض کرده است. ایشان نه تنها به محو استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی اقدام نکرده‌اند، بلکه پس از بیست و یک سال به بزرگ‌ترین سمبل استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی در ایران تبدیل شده‌اند. ایشان نه تنها مساعی خویش را در طریق تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و... به کار نگرفته بلکه بر عکس به بزرگ‌ترین مانع آزادی‌های مشروع ملت ایران تبدیل شده است. جناب آقای خامنه‌ای به جای ارتقای سطح مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش مشارکت مردم را به امری درجه دوم و به سلائق تنگ خود محدود کرده است. شواهد و ادله دیکتاتوری، استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی حضرت آقای خامنه‌ای به شرح زیر است:

اول. نخستین آماره استبداد و دیکتاتوری حکومت، مادام‌العمر و موقت و محدود نبودن دوران زمامداری است. ادورای بودن و گردشی بودن چرخه قدرت، بزرگ‌ترین مانع دیکتاتوری و استبداد است. جناب آقای خامنه‌ای اگر چه با انتخاب و رأی غیرمستقیم مردم به قدرت رسیده است، اما تا زمانی که حاضر نباشد برای بقایش بر سریر قدرت، تن به رأی مردم دهد، دیکتاتور خواهد بود. در حکومت آزاد و مردم‌سالار، مقام مادام‌العمر جایی ندارد. به شرحی که خواهیم دید مادام‌الشرائط، افسانه‌ای بیش نیست.

دوم. انتخاب، یک بار برای همیشه نیست. واقعه‌ای است که هر چند سال یک بار باید اتفاق بیفتد تا از رضایت عمومی و اقبال مردم اطمینان حاصل شود. رضایت و اقبال مردم را با تظاهرات اتوبوسی و اجتماعات مهندسی‌شده نمی‌سنجند. این مهم را با صندوق رأی و انتخابات عادلانه و آزاد می‌سنجند. اگر این شیوه تظاهرات حکومتی می‌توانست کسی را نگاه دارد محمدرضا شاه را نگاه می‌داشت. تظاهرات خودجوش مردمی سال ۱۳۸۸ حکایت از اِدبار عمیق عمومی نسبت به ایشان داشت. لازم است برای اطمینان خودشان هم که شده تن به آراء عمومی دهند. آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. مستبدان از تن دادن به «همه‌پرسی» می‌هراسند. از مردم ولی‌نعمتان واقعی بپرسیم ایشان را به رهبری می‌پذیرند یا نه؟

سوم. بدون نظارت نهادینه قدرت سیاسی به استبداد و دیکتاتوری می‌انجامد. حضرت آقای خامنه‌ای همه اقسام نظارت - اعم از نظارت قانونی، سیاسی، اجتماعی و مردمی - بر خود را بی‌اثر کرده است. نظارت افکار عمومی را می‌توان در آزادی انتقاد از رهبری ردگیری کرد. کدام منتقدی را از ایشان سراغ دارید که داغ و درفش و زندان ندیده باشد؟ دومین نوع نظارت، نظارت مطبوعات آزاد و مستقل بر عملکرد حکومت و دولت است. کدام روزنامه و مطبوعه آزاد و مستقلی سراغ دارید که به امر ایشان توقیف نشده باشد؟ سومین نوع نظارت، نظارت احزاب سیاسی و انجمن‌های مدنی غیردولتی است. کدام حزب سیاسی و انجمن مدنی مستقلی را سراغ دارید که به امر ایشان منحل نشده باشد؟ چهارمین نوع نظارت، نظارت نهاد مافوق بر عملکرد مقام مسؤول است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان رهبری را به عنوان و با صلاحیت قانونی نظارت بر رهبر و عملکرد وی تأسیس نموده است. به تفصیلی که گذشت جناب آقای خامنه‌ای شأن خود و دفتر و نهادهای تحت امرش را اجل از نظارت خبرگان دانسته است. مجلس خبرگان عملاً هیچ نظارتی بر عملکرد رهبری، عملکرد دفتر رهبری و عملکرد نهادهای پر قدرت تحت امر رهبری از قبیل قوه قضائیه، شورای نگهبان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای نظامی و انتظامی، سازمان صدا و سیما، مجمع تشخیص مصلحت نظام، آستان قدس رضوی و سازمان اوقاف، بنیاد مستضعفان، بنیاد مسکن، بنیاد پانزده خرداد، بنیاد شهید، کمیته امداد، شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه نداشته است، به استثنای امکان سنجش



انتصاب مسئولان اصلی با صفات رهبری آن هم البته با اجازه رهبری و از طریق دفتر رهبری! مجلس شورای اسلامی هم که از تحقیق و تفحص در نهادهای تحت امر رهبری رسماً منع شده است. اگر «زاماداری مادام‌العمر بدون نظارت» دیکتاتوری نباشد، پس دیکتاتوری چیست؟!

چهارم. استبداد با تن ندادن به حق تعیین سرنوشت آغاز می‌شود. این حق بنیادی را در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دادن عین دیکتاتوری است. جناب آقای خامنه‌ای حاکمیت ملی ایران را در خدمت شخص خود و روحانیون حکومتی و سپاه پاسداران قرار داده است. حکومت روحانیون وابسته و ولایت نظامیان پاسدار کجا و جمهوری اسلامی موعود کجا؟

پنجم. نظام استبدادی با حفظ صورت انتخابات آن را به گونه‌ای مهندسی می‌کند که منتقدانش امکان بیرون آمدن از صندوق رأی را نداشته باشند. شورای انتصابی نگهبان با تفسیر خلاف قانون خود نظارت خود بر انتخابات را به نظارت استصوابی تفسیر کرده مطابق امر رهبری کلیه نامزدهای ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان را از این زاویه که ولایت مطلقه فقیه و مصداق آن را باور دارند یا نه، گزینش می‌کند و افراد گزیده‌شده را به معرض انتخاب مردم می‌گذارد. جناب آقای خامنه‌ای عملاً کلیه انتخابات را دو مرحله‌ای کرده، مرحله اول احراز صلاحیت نامزدها توسط شورای نگهبان و مرحله دوم انتخاب توسط مردم. به علاوه به کار گرفتن امکانات دولتی اعم از بیت‌المال و امکانات نظامی برای نامزد مورد نظر ایشان با کدام مجوز قانونی صورت گرفته است؟ این‌گونه انتخابات مهندسی شده اختصاصی به مردم‌سالاری دینی مورد ادعای آقای خامنه‌ای ندارد، در دیگر کشورهای استبدادی خاورمیانه و آسیای میانه نیز رایج است.

اگر قانونگذار می‌خواست انتخابات دو مرحله‌ای باشد یقیناً به آن تصریح می‌کرد. مرحله اول انتخابات خبرگان به اهرم فشار دیگری به نام احراز اجتهاد توسط شورای انتصابی نگهبان محدود شده است. اکنون به جای مجلس خبرگان ناصب رهبری، ما با مجلس خبرگان منصوب رهبری مواجهیم. مجلسی کاملاً دست‌نشانده و تحت امر که جز مداحی و ثنا توان دیگری ندارد. آن‌چنان‌که مجلس شورای اسلامی مهره‌چینی شده توسط رهبری توان استیضاح یک وزیر کشور هم ندارد چه برسد به رأی عدم اعتماد به ریاست جمهور بی‌کفایت.

ششم. استبداد، قضاوت را زائده و پیرو سیاست می‌کند. استقلال قوه قضائیه در نظام استبدادی مقدور نیست. مصلحت نظام که چندان تفاوتی با منفعت زمامدار ندارد برتر از قانون و عدالت می‌نشیند. قوه قضائیه مستقل دیکتاتوری را به چالش می‌کشد. عدم استقلال قوه قضائیه و فرمایشی بودن احکام دادگاههای سیاسی و مطبوعاتی از بزرگ‌ترین امارات استبداد است که آن را با گوشت و پوست خود لمس می‌کنیم. به دلیل اهمیت، بخش مستقلی را به این مهم اختصاص داده‌ام.

هفتم. استبداد قانون را پاس نمی‌دارد. اراده دیکتاتور عین قانون بلکه مافوق قانون است. این زمامدار است که به قانون و نظام مشروعیت داده است. آنچه او صادر کند (حکم حکومتی) بلکه منویات و تمایلات وی منزلتی بالاتر از قانون پیدا می‌کند. در چنین فضایی است که رئیس‌جمهور متقلب فرصت‌طلبی همچون محمود احمدی‌نژاد در مقابل مجلس دست‌نشانده گردن‌کشی می‌کند و مصوبات قانونی را به هیچ می‌انگارد. وقتی ایشان مستظهر به حمایت مطلق و بی‌دریغ رهبر است، به قانون مجلس چه نیاز؟!

هشتم. استبداد، نظامیان را به عرصه‌های سیاسی و اقتصادی وارد می‌کند. نظامیان به دلیل قدرت اسلحه و پشتوانه امنیتی اطلاعاتی رقابت‌ناپذیرند. نظامیان به غولی می‌مانند که چون از شیشه بیرون آیند، دیگر کسی را یارای بازگرداندنشان نیست. نظامیان، عامل اصلی فساد سیاست و اقتصادند. جناب آقای خامنه‌ای بر خلاف قانون و حتا بر خلاف وصیت و منش بنیانگذار جمهوری اسلامی برای جبران ضعف‌های ساختاریش، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را مقابل مردم گذاشت و یکی از بزرگ‌ترین خطاهای سیاسی‌اش را مرتکب شد.

نهم. استبداد و دیکتاتوری بزرگ‌ترین دشمن آزادی‌های برحق عمومی است. در یک حکومت استبدادی قبل از همه چیز، آزادی بیان و قلم، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی‌های سیاسی و فرهنگی نقض می‌شود. کارنامه جناب آقای خامنه‌ای در سلب آزادی‌های مشروع مصرح در قانون اساسی بسیار سیاه است. ایشان در زمره دشمنان آزادی در جهان، صاحب مقام بین‌المللی هستند، مقامی بسیار بالاتر از تمام مقامات ایران در رده‌های بین‌المللی.

به این امارات و شواهد می‌توان افزود. به برخی نکات مهم دیگر در ضمن سه اتهام بعدی اشاره خواهد شد. غرض ارائه مستندات و مصادیق استبداد و دیکتاتوری بود. در همین تعداد کفایت است، اگر گوش شنوایی باشد.

فصل دوم: نقض آزادی‌های عمومی



در این فصل، از میان امارات پیش‌گفته استبداد، مورد اخیر را برگزیده‌ام، یعنی نقض آزادی‌های برحق. قانون اساسی جمهوری اسلامی در به رسمیت شناختن حقوق شهروندی و آزادی‌های بنیادی سندی ارزشمند است. جناب آقای خامنه‌ای کلیه این اصول را مکرراً و به صورت نهادینه نقض کرده است و با همین یک قلم، شایستگی احراز لقب دیکتاتور را برای خود تضمین کرده است. در این مجال، دوازده مورد آزادی‌های مشروع مردم، مصرح در قانون اساسی که توسط جناب آقای خامنه‌ای عملاً نقض شده است، مورد بحث اجمالی قرار می‌گیرد.

اول. نقض اصل هشتم: تعطیل نهی از منکر اصلی

استبداد، امر به معروف و نهی از منکر را بر نمی‌تابد. مطابق اصل هشتم قانون اساسی، «دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت». در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای، دولت هر چه خواسته نسبت به مردم کرده است، اما ایشان باب هر گونه امر و نهی مدنی و مردمی را نسبت به دولت مسدود کرده است. بزرگ‌ترین نهی از منکر، نهی کردن زمامداران از استبداد و ظلم است. تعطیل نهی از منکر، نتیجه‌ای جز تسلط شرورترین افراد بر کشور ندارد که آن را تجربه می‌کنیم. از یاد نبرده‌ایم که جناب آقای خامنه‌ای بر استاد خود مرحوم آیت‌الله منتظری چه روا داشت. اعلم فقهای قم، شاگردش را از ورود به وادی مرجعیت به دلیل نداشتن صلاحیت منع کرد. نزدیک شش سال حصر خانگی و بیش از بیست سال هتک آبرو و اسائه ادب. راستی خیر دارید محمد نوری‌زاد، احمد قابل، احمد زیدآبادی و محمد ملکی که برای رهبری نامه سرگشاده انتقادی نوشتند، هر کدام به چند سال زندان محکوم شدند و الآن در کدام زندان تحت فشارند؟ یا عبدالکریم سروش که از ایشان علناً انتقاد کرد، چند سال است آواره غربت تبعید است؟ یا در پی تذکر ملایم آیت‌الله دستغیب شیرازی در انجام وظیفه قانونی در همین مجلس خبرگان رهبری، با مسجد و مدرسه علمیه وی چه کردند؟ در دوران زمامداری ایشان، هزینه نهی از منکر و ادای «کلمة عدل عند امام جائر» آنقدر بالا رفته است که کم‌تر کسی هوس نصیحت به ائمه مسلمین و نهی از منکر می‌کند.

دوم. نقض اصل نهم: سلب آزادی‌های مشروع به بهانه امنیت و استقلال

استبداد، با آزادی در ستیز است. در آخر اصل نهم قانون اساسی آمده است: «هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند». کدام آزادی مشروع است که در زمان ایشان با وضع قوانین و مقررات یا حتا بدون آن نقض نشده باشد؟ آزادی بیان و قلم یا آزادی اجتماعات یا آزادی فعالیت احزاب و سندیکاها و انجمن‌ها یا آزادی اقلیت‌های مذهبی و قومی یا آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی؟ آنگاه رئیس‌جمهور منصوب رهبری با وقاحت ادعا می‌کنند ایران آزادترین کشور جهان است! البته آزادی تجاوز به حقوق مردم، آزادی اطاعت و پیروی و مداحی و تملق رهبری. جناب آقای خامنه‌ای نه تنها آزادی‌های مشروع مصرح در قانون اساسی را رعایت نکرده، بلکه با وضع قوانینی از قبیل قانون مجازات اسلامی و ممانعت از اصلاح قانون مطبوعات و شبه‌قانون‌هایی از قبیل مصوبات شورای انقلاب فرهنگی در عرصه کتاب و تولیدات فرهنگی و فعالیت اساتید دانشگاه‌ها و دانشجویان از مصادیق بارز مانعان آزادی در این اصل است.

سوم. نقض اصل نوزدهم: تبعیض در بهره‌مندی شهروندان از حقوق اقتصادی

به موجب اصل نوزدهم قانون اساسی «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.» مستفاد از روح کلی و اصول متعدد قانون اساسی آن است که مردم ایران از حقوق مساوی برخوردارند و هیچ تبعیضی بر هیچ مبنایی نباید وجود داشته باشد. اما سیاست کلی مقام رهبری و نمایندگان ایشان که در تمامی نهادهای دولتی و عمومی حضوری پررنگ دارند و در حقیقت اداره همه نهادها بر اساس نظر ایشان صورت می‌پذیرد و همواره حق وتوی تصمیمات ولو کارشناسی نهادها را دارند، رویه و روشی متضاد با این اصل مهم قانون اساسی است.

در تمامی استخدام‌های دولتی و عمومی، بهره‌گیری از امکانات دولتی و یا بهره‌مندی از کوچک‌ترین فرصت‌های شغلی وابسته به دولت، نه تنها معیارها و ضوابط فراقانونی و غیرعقلانی حاکم است که از همه طلب التزام عملی به اصل ولایت فقیه می‌شود و در این وادی صرف اعتراف به محترم دانستن قانون اساسی کفایت نمی‌کند که داوطلب باید به روش‌های غیرمعمول توانسته باشد برای گزینش‌کنندگان و در حقیقت، نمایندگان رهبری اثبات کرده باشد که عاشق و شیفته مقام ولایت فقیه و مصداق کنونی ایشان است و در غیر این صورت از دست یافتن به آن شغل یا حرفه



یا فرصت، محروم است. این آفت نه تنها بیماری ریا و نفاق را در جامعه گسترش داده است که فرهنگ عمومی جامعه ما را به فرهنگ منافقین تبدیل کرده است، تا آنجا که بسیاری از مردم برای حل مشکلات عادی روزمره‌شان در ادارات دولتی و عمومی اقدام به نمایش‌های مذهبی می‌کنند و این اطوارها سکه رایج حل مشکلات در جامعه شده است. این سیاست عمومی رهبری و نمایندگان ایشان تبعیضی ناروا بر انسان‌های پاک است که حاضر به دورویی و نفاق نیستند.

چهارم. نقض اصل بیست و دوم عدم مصونیت حیثیت و جان و حقوق منتقدان

مطابق اصل بیست و دوم قانون اساسی «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است». در زمان زعامت جناب آقای خامنه‌ای، مخالفان و منتقدانشان از هیچ مصونیتی برخوردار نبوده‌اند. هر که از وی انتقاد کرده به‌ویژه اگر نفوذ اجتماعی داشته باشد، بر ایادی رهبری ریختن آبرویش، اهانت و افترا و نسبت دروغ و سلب حقوق و گرفتن شغلش تا برسد به پرونده‌سازی و در مواردی گرفتن جان وی مباح می‌شود.

قتل نزدیک هشتاد دگراندیش از جمله داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمدجعفر پوینده، محمد مختاری، مجید شریف، محمد تفضلی و سوء قصد به سعید حجاریان و خودکشی! سعید امامی که همگی توسط مأموران امنیتی انجام شده، به دستور چه کسی صورت گرفته است؟ هتک حیثیت آیت‌الله صانعی که بعد از ۱۶ سال انتشار رساله به فاصله چند ماه بعد از انتقاد از عملکرد سیاسی نظام صورت گرفت، در زمان طاغوت قبل از انقلاب هم بی‌سابقه است. کدام استاد منتقد رهبری در دانشگاه‌ها بازنشسته یا اخراج نشده است؟ کدام دانشجوی معترض در زمان ورود، ستاره‌دار نشده و به کمیته انضباطی تحویل داده نشده است؟ کدام نماینده مجلس، که به حکم قانون از تعقیب مصون است، از نهادهای تحت امر رهبری انتقاد کرده و سلب مصونیت نشده است؟

در تلویزیون زیر نظر رهبری منتقدان قبل از محاکمه و محکومیت در دادگاه صالحه هتک حیثیت می‌شوند. در روزنامه‌ای که زیر نظر نماینده تام‌الاختیار رهبری اداره می‌شود، هر نوع اتهام و افترا و توهینی به مخالفان ایشان مجاز است. در دوران سلطنت جناب آقای خامنه‌ای ارزان‌ترین کالا آبرو و حیثیت مخالفان و منتقدان ایشان بوده است. بحمدالله در بازار مکاره رهبری هر چهار فصل آبرو و حیثیت خلاق به حراج گذاشته می‌شود. یک ملت شاهد است. خطبه‌های نماز جمعه‌های رهبری و منصوبینش از جمله صحنه‌های تصفیه حساب با مخالفان و منتقدان بوده است. راستی آیا امکان ندارد انسان سالمی منتقد رهبری باشد؟ آیا لزوماً همه مخالفان رهبر، معاند و منافق و ملحد و فاسد و مزدور و جاسوسند؟ آیا تا کنون به مخیله ایشان خطور نکرده چرا در انتقادات صورت گرفته از وی از سوی مراکز تحت امرشان انگ امور یادشده بر پیشانی منتقد نگون‌بخت چسبانیده شده است؟ آیا می‌دانند این از اخلاق فراعنه و متکبران و دیکتاتورها است؟ آیا ایشان از اصول دین هستند که نشود گفت بالای چشمشان ابروست؟ آیا خبر دارند که در دادگاه‌های تحت امرشان انتقاد به ایشان با مؤدبانه‌ترین لحن، بدون استننا معادل توهین و اهانت به مقام رهبری شمرده می‌شود؟ این خصال حسنه امام علی است یا سنت سیئه معاویه ابن ابی سفیان؟

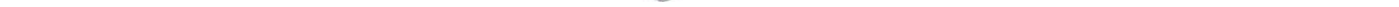
پنجم. نقض اصل بیست و سوم: رویه مداوم تفتیش عقیده

بر اساس اصل بیست و سوم قانون اساسی، «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد». در زمان زعامت آقای خامنه‌ای تفتیش عقاید سیره رایج دستگاه‌های حکومتی بوده است. در زمان استخدام مشاغل دولتی، در زمان گزینش تحصیلی در دانشگاه‌ها، در زمان ثبت نام برای اقسام انتخابات، به‌ویژه و با تأکید تمام عرض می‌کنم بالأخص در زمان بازجویی. دادگاه‌های جمهوری اسلامی و شورای نگهبان مهم‌ترین ناقضین این اصل شریف قانون اساسی بوده‌اند.

در جمهوری اسلامی افراد به صرف داشتن عقیده مورد تعرض و مؤاخذه قرار می‌گیرند. این استثنا نیست، قاعده و رویه کشورداری آقای خامنه‌ای بوده است. راستی با کدام دلیل شرعی و مستند قانونی در دوران ایشان در ارایش نعمت‌اللهی یا بهائیان را مجازات می‌کنند؟ بطلان عقیده، عقوبت دنیوی ندارد. ایشان شرعاً و قانوناً مجاز نیستند هیچ شهروند ایرانی را به دلیل عقیده‌اش مورد تعرض و مؤاخذه قرار دهند.

ششم. نقض اصل بیست و چهارم: خفقان، سرکوب آزادی بیان و توقیف مطبوعات منتقد

اصل بیست و چهارم قانون اساسی می‌گوید: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد». در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزاد نیستند. ایشان مطبوعات مستقل و آزاد را پایگاه دشمن اعلام کرد و با اشاره





باشند آزادند، و به مجرد اینکه کم‌ترین مخالفت قانونی با راه و روش ایشان ابراز دارند، منحل شده، رهبرانشان به اشد مجازات محکوم شده، همکاری با آنها جرم شمرده شده مورد پیگرد مأموران قرار می‌گیرند.

حکومت آقای خامنه‌ای هیچ حزب مستقلی را برنتابیده است. سرنوشت احزاب خوشنامی همچون نهضت آزادی ایران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی در دوران ایشان قابل ذکر است. راستی بهزاد نبوی، محسن میردامادی، مصطفی تاج‌زاده، محسن آرمین، فیض‌الله عرب‌سرخ‌چی در زندان‌های جمهوری اسلامی چه می‌کنند؟ نظام با امثال ابراهیم یزدی، عزت‌الله سبحانی، محمد توسلی، هاشم صباغیان، عماد بهاور و دیگر اعضای نهضت آزادی و ملی-مذهبی‌ها چه کرده است؟

جناب آقای خامنه‌ای برای استمرار استبداد خود هیچ تحزبی را تحمل نکرده است. ایشان جامعه توده‌وار می‌پسندند و دشمن تشکیلات و حزب و انجمن هستند. انجمن‌های غیردولتی، تشکل‌های صنفی و جنسیتی و قومی در دوران ایشان با بیش‌ترین فشار و محدودیت‌ها مواجه بوده‌اند. ایشان انجمن‌های غیردولتی (NGO) را لانه جاسوسی دشمن می‌داند و از مهندسی اجتماعی مثل همه دیکتاتورها لذت می‌برد و آرزو دارد همه شهروندان صفر باشند و ایشان یک. وی هیچ اندیشه مستقل متشکلی را اجازه رشد و بالیدن نمی‌دهد. آخرین نمونه بارز نقض این اصل، اظهار نظر عجیب رئیس‌جمهور منصوب رهبری درباره حزب واحد، حزب ولایت، بود که تداعی‌کننده سیاست شاه قبل از انقلاب در انحلال احزاب آن زمان و تأسیس حزب فراگیر رستاخیز است.

نهم. نقض اصل بیست و هفتم: ممانعت از اجتماعات و راهپیمائی مسالمت‌آمیز معترضان

اصل بیست و هفتم قانون اساسی می‌گوید: «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که محل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است». این حق ابتدائی مدنی توسط جناب آقای خامنه‌ای به شکل نهادینه نقض شده است. مردم در راه پیمائی‌های مسالمت‌آمیز مطالبات خود را اعلام می‌کنند. ایشان راهپیمائی و اجتماعات را حق موافقان و پیروان خود می‌داند. آقای خامنه‌ای همچون محمدرضا شاه پهلوی به اجتماعات مهندسی شده و اتوبوسی معتقد است. ایشان هم همانند وی اجتماعات آرام و مسالمت‌آمیز مردمی منتقد دولت را توسط مأموران لباس شخصی به اخلاص کشانید. البته ایشان با در دست داشتن نیروئی مثل بسیج به مراتب از طاغوت قبل از انقلاب در سرکوب راهپیمائی‌ها و اجتماعات پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر عمل کرده است.

حملات مکرر مأموران حکومتی به تظاهرات دانشجویی و سرکوب وحشیانه دانشجویان در کوی دانشگاه تهران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و نیز در ۱۸ تیر ۱۳۸۸ جناب آقای خامنه‌ای را به عنوان بزرگ‌ترین دشمن آزادی اجتماعات و راهپیمائی‌های مردمی و تظاهرات دانشجویی در ایران ثبت کرده است. راستی عمادالدین باقی از فعالان حقوق بشر، مجید توکلی از رهبران جنبش دانشجویی، منصور اسانلو از رهبران سندیکا‌های کارگری، اسماعیل عبدی، علی‌اکبر باغانی و محمود بهشتی لنگرودی از رهبران انجمن صنفی معلمان در زندان‌های جمهوری اسلامی چه می‌کنند؟

دهم. نقض اصل بیست و هشتم: تبعض در اشتغال و اخراج منتقدان و مخالفان

به موجب اصل بیست و هشت مقانون اساسی، «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست، برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرائط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید.» اما رویه عملی نظام جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که مصونیت مندرج در اصل بیست و هشتم ویژه کسانی است که تابع محض ولایت مطلقه امر باشند و در غیر این صورت، نه تنها جان و مال، که مسکن و شغل ایشان هم مصون از تعرض نیست.

برخورد غیرانسانی محاکم عمومی و انقلاب و سلب مالکیت اموال و نیز اخراج کارمندان، کارگران، اساتید و فناوریانی که ابراز نظری غیر از مقام رهبری در خصوص امر انتخابات سال ۸۸ را داشتند نمونه‌ای بارز از نقض گسترده و سیستماتیک حقوق اقتصادی شهروندان است. وزیر علوم دولت دهم به صراحت عدم شرکت اساتید دانشگاه در راهپیمائی نهم دی ماه را برهانی قاطع برای عدم صلاحیت تدریس ایشان اعلام کرد. مشاغل دولتی در اختیار اهالی بسیج و دیگر ارادت‌کیشان رهبری است و اگر جائی ماند به دیگران می‌رسد. استخدام کسانی که احراز نشود موافق و تابع محض رهبری هستند یقیناً با مشکل مواجه است.

یازدهم. نقض اصل سی‌ام: محرومیت مخالفان و دگرباشان از حق آموزش



به موجب اصل سی‌ام قانون اساسی، «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد.» آموزش و پرورش تا پایان دوره متوسطه و امکان تحصیل بالاتر حقوق همه آحاد ملت است. هیچ‌کس را نمی‌توان از این حق بنیادی محروم کرد. اخراج دانشجویان دگراندیش و معترض، تعلیق و محرومیت از تحصیل ایشان به سبب اعتراض به سیاست‌های ناصواب رهبری و مسلط ساختن افراد اطلاعاتی و نظامی بر دانشگاه‌ها و رفتار امنیتی با اساتید دانشگاه‌ها، محدود ساختن معلمان و اساتید دانشگاه و اخراج ایشان و ایجاد مانع در جهت جذب اساتید مستقل از حاکمیت از مهم‌ترین موارد نقض حقوق فرهنگی ملت ایران است که مسؤول مستقیم آنها نهادهای نمایندگی ولی فقیه و شخص رهبری نظام است. محروم کردن شهروندان بهائی از امکان ادامه تحصیل در دانشگاه‌ها به دستور رهبری، نقض آشکار قانون اساسی و موازین شرعی (مطابق فتوای مرحوم آیت‌الله منتظری) است.

دوازدهم. نقض اصل سی و یکم: سیاست‌های نابخردانه اقتصادی و محرومیت بسیاری از ایرانیان از مسکن مناسب

به موجب اصل سی و یکم قانون اساسی، «داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد و خانواده ایرانی است، دولت موظف است با رعایت اولویت برای آنها که نیازمندترند به‌خصوص روستائین و کارگران زمینه اجرای این اصل را فراهم کند.» بی‌تردید سیاست‌های کلی اقتصادی به ویژه در دوره زعامت مشترک رهبر- رئیس‌جمهور بر امور اقتصادی و مشارکت و دخالت نهادهای نظامی و اطلاعاتی در امور اقتصادی و نادیده گرفتن اصول مسلم علم اقتصاد و به بحران کشانیدن جامعه از حیث سیاسی- اقتصادی منجر به افزایش بی‌سابقه قیمت مسکن و رکود در بازار مسکن شده است که دستیابی به مسکن را برای بسیاری از اقشار جامعه آرزویی دور از ذهن کرده است. سیاست‌های رهبری نظام در حوزه‌های مربوط به حق دستیابی به مسکن به موجب اصل سی و یکم را کاملاً مخدوش کرده است. بخشی از نابسامانی‌های اقتصادی در دو نام پنجاه و سه اقتصاددان ایرانی منتشر شد. بر اساس تحلیل انتقادی این کارشناسان عالی، سیاست‌های اقتصادی نظام به دور از ضوابط علم اقتصاد و سوق‌دهنده کشور به سوی فاجعه ارزیابی شده است. داشتن مسکن مناسب بالاترین مشوق عملی اکثریت جوان جامعه ایران برای تشکیل خانواده است. ضرباتی که به واسطه سوء تدبیر و سیاست‌های غیرعلمی رهبری و رئیس‌جمهور پرمده‌عیش به اقتصاد و اقشار کم درآمد وارد آورده است، خود موضوع بحثی مستقل است. پرونده تجاوز به حقوق شهروندی به همین جا خاتمه نمی‌یابد. دیگر حقوق نقض شده که ارتباطی با عدالت قضائی دارند، در بخش بعدی، ذیل عنوان ظلم و جور، مورد تبیین قرار می‌گیرند.

بخش سوم: ظلم و جور

تحقق ولایت جائر و سقوط شرط عدالت

دومین اتهام جناب آقای خامنه‌ای ظلم و جور است. این اتهام در اکثر موارد با اتهام استبداد و دیکتاتوری همپوشانی دارد. از این رو در این بخش در فصل اول از منظر دینی به ظلم و جور نگریسته شده، شرایط تحقق ولایت جائر مورد تحلیل قرار گرفته است. در فصل دوم نیز با ملاک عدالت قضائی انواع ظلم و جوری که در ایران شاهد آن هستیم بر اساس اصول قانون اساسی مورد بحث قرار می‌گیرد.

فصل اول: امارات ولایت جائر

«جور، مخالفت عمدی با احکام شرع و موازین عقل و میثاق‌های ملی است که در قالب قانون درآمده باشد و کسی که متولی امور جامعه است و بدین‌گونه مخالفت می‌ورزد، جائر و ولایتش، جائرانه است و تشخیص چنین ولایتی در درجه اول، بر عهده خواص جامعه، یعنی عالمان دین‌آشنا و مستقل از حاکمیت و اندیشمندان جامعه و حقوقدانان و آگاهان از قوانین می‌باشد که هم به احکام و موازین عقل و قوانین حاکم آشنایند و هم با قرائن و شواهد اطمینان‌آور به مخالفت عمدی با آنها پی برده و می‌توانند آن را مستدل کنند. مشروط بر این‌که از هرگونه نفوذ حاکمیت و ملاحظات خطی و سیاسی آزاد و مستقل باشند. و در درجه دوم، بر عهده عموم مردم است که به اندازه آگاهی خود از آن احکام و قوانین و با



مرتکبات دینی و عقلی خود و رودر رویی مستقیم با موضوعات و مشکلات دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، مخالفت عمدی حاکمان را با شرع و قانون لمس کرده و احساس نمایند. بالأخره به طور اجمال، عدالت یا بی‌عدالتی حاکمان امری ملموس در جامعه و آثار آن نمایان است، و چهره در نقاب ندارد.

ارتکاب همه معاصی ذیل یا اصرار بر برخی از آنها از بارزترین و گویاترین شواهد فقدان ملکه عدالت و از مصادیق آشکار ظلم و بی‌عدالتی است:

- الف - آمریت و تسبیب در قتل نفوس محترمه.
- ب - آمریت و تسبیب اقوی از مباشرت در ارباب و اخافه مسلحانه و ضرب و جرح مردم بیگناه در شوارع.
- ج - ممانعت قهرآمیز از اقامه فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین از طریق انسداد کلیه مجاری عقلانی و مشروع اعتراض مسالمت‌آمیز.
- د - سلب آزادی و حبس آمران بالمعروف و ناهیان عن المنکر و ناصحان و اعمال فشار برای گرفتن اقرار بر امور خلاف واقع از آنها.
- ه - ممانعت از اطلاع‌رسانی و سانسور اخبار که مقدمه واجب انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین است.
- و - افترا به معترضان خواهان اجرای عدالت مبنی بر این که «هر که با متصدیان امور مخالف است، مزدور اجنبی و جاسوس خارجی است»
- ز - کذب و شهادت دروغ و گزارش‌های خلاف واقع در امور مرتبط با حق الناس.
- ح - خیانت در امانت ملی.
- ط - استبداد به رأی و بی‌اعتنای به نصیحت ناصحان و تذکر عالمان.
- ی - ممانعت از تصرف مالکان شرعی در ملک مُشاع سرنوشت ملی.
- ک - وهن اسلام و شین مذهب از طریق ارائه چهره‌ای بسیار خشن، غیرمعقول، متجاوز، خرافی و استبدادی از اسلام و تشیع در جهان.

به راستی اگر این‌گونه معاصی، موجب فسق و خروج آشکار از عدالت در نگاه عموم نباشد، پس چه معصیتی است که انجام آن گواه ستم و بی‌عدالتی در انظار همگان است؟! و روشن است که هرگونه معصیتی به ویژه معاصی نامبرده در صورتی که در قالب دین، عدالت، قانون انجام گیرد مفسده‌ای افزون دارد و بیش‌تر موجب خروج از عدالت شده و دارای مجازات دنیوی و اخروی شدیدتری خواهد بود، زیرا این‌گونه ارتکاب معصیت علاوه بر مفسده خود معصیت، مفسده فریبکاری و مفسده تخریب چهره دین، عدالت و قانون را نیز در بر دارد.» (۱۷)

جناب آقای خامنه‌ای تمامی معاصی فوق را به‌ویژه در چند سال اخیر مرتکب شده است و بدون تردید، ولایت جائر در مورد ایشان صادق است. در این زمینه در نامه‌ای مستقل بحث خواهم کرد.

فصل دوم: شواهد نقض عدالت قضائی در قانون اساسی

ظلم و جور، بالاترین اماره عدم کفایت سیاسی است. آشکارترین نمود ظلم در عرصه قضاوت است. اصلاح قضائی بر دیگر ابعاد اصلاحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تقدم دارد. بند دوم اصل ۱۰۹ عدالت را شرط لازم تصدی رهبری دانسته است. عدالت قضائی با رعایت اصول قانون اساسی مرتبط با آئین دادرسی و قوانین قوه قضائیه قابل سنجش است. در این مجال به دوازده نمونه از نقض اصول قانون اساسی اشاره می‌شود.

اول. نقض اصل سی و دوم: بازداشت‌های غیرقانونی منتقدان و مخالفان

اصل سی و دوم قانون اساسی می‌گوید: «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.» در دوران زمامداری آقای خامنه‌ای این اصل که پیش شرط یک آئین دادرسی عادلانه است مکرراً و به صورت نهادینه نقض شده است. می‌توان از کلیه زندانیان سیاسی دوران زمامداری ایشان جويا شد که درباره کدام‌یک از آنها این اصل رعایت شده است.

در اکثر موارد متهم بعد از هفته‌ها بازداشت درمی‌یابد که هیچ دلیل محکمه‌پسندی برای جلب وی در دست نیست و بازجو کوشش می‌کند از لابلاي آنچه از متهم شنیده موضوع اتهام استخراج کند. در برهه احضار بسیاری از متهمان سال گذشته موضوع اتهام درج نشده بود. اکثر ضابطین



قضائی هرگز آموزش حقوقی ندیده‌اند و از بدیهی‌ترین حقوق شهروندی متهم بی‌اطلاعتند. وقتی به دستور رهبری جوانان کم سن و سال بسیجی - که بسیاری از آنها سودای گرفتن برگ پایان خدمت و دیگر مزایا و امتیازات بسیجی بودن در سر دارند - ضابط قوه قضائیه شده‌اند، معلوم است که تکلیف حقوق شهروندی به کجا می‌رسد؟

دوم. نقض اصل سی و دوم: عدم ترتیب اثر به دادخواهی منتقدان و مخالفان

اصل سی و چهار اصل سی و دوم قانون اساسی می‌گوید: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.» در زمان زمامداری ایشان اگر چه می‌توان به دادگاه صالح دادخواهی کرد، اما هیچ تضمینی ندارد که دادگاه تشکیل شود و اگر تشکیل شد مطابق قانون و انصاف حکم کند.

یک نمونه‌اش شکایت نویسنده از نماینده رهبری در روزنامه کیهان آقای حسین شریعتمداری است. من در مرداد ۱۳۷۹ در زمان ریاست شیخ محمد یزدی از نماینده رهبری به اتهام افترا و نشر اکاذیب با وکالت صالح نیکبخت شکایت کردم. اکنون یازده سال می‌گذرد و قوه قضائیه سومین قاضی‌القضات دوران آقای خامنه‌ای را تجربه می‌کند. شکایت از نماینده رهبری آزمونی برای قضاوت در این دوران است. در تاریخ آمده است که در زمان امام علی از ایشان شکایت می‌شد و قاضی بی هیچ تأثیر نفوذ سیاسی درباره ایشان حکم صادر می‌کرد. باور بفرمائید درست مثل دوران نورانی جناب آقای خامنه‌ای!

سوم. نقض اصل سی و پنجم: وکلای تحمیلی و عدم برخورداری از حق داشتن وکیل در زمان بازجوئی

اصل سی و پنجم قانون اساسی حق داشتن وکیل برای طرفین دعوی است. در دادگاه‌های جمهوری اسلامی در زمان بازجوئی که مرحله اصلی دادرسی است، متهمان با نظر قاضی می‌توانند از حضور وکیل بی‌بهره باشند. هیچ‌یک از متهمان سیاسی و مخالفان حکومت در زمان بازجوئی از حق داشتن وکیل برخوردار نبوده است. متهمان دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت تنها وکلای روحانی مورد تأیید دادگاه را می‌توانند انتخاب کنند که معنایش وکیل تحمیلی است نه حتا تسخیری. در جریان محاکمات سیاسی سال ۸۸ در بسیاری موارد متهم مجبور شد تحت فشار بازجویان وکلایش را عزل کند و به وکیل تحمیلی دادگاه تن دهد. نمونه‌اش وکیل سعید حجاریان.

چهارم. نقض اصل سی و ششم: مجازات مرگ خارج از دادگاه

اصل سی و ششم قانون اساسی می‌گوید: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد». در جریان قتل دگراندیشان در سال ۱۳۷۷ در برابر استناد من به همین اصل قانون اساسی، از برنامه «چراغ» سیمای جمهوری اسلامی همواره تبلیغ می‌شد که این افراد به فتوای مراجع حذف شده‌اند. اینجانب با استناد به همین اصل قانون اساسی در سخنرانی خود و نیز در دفاعیهام در دادگاه اظهار داشتم: «مگر ممکن است حکم قضائی را محرمانه و غیرعلنی، آن هم از دادگاه غیررسمی، صادر کرد؟»

روزنامه رسالت از زبان آقای محمدرضا بندرچی در نقد نامه دفاعیه اینجانب، در سلسله‌مقالاتی به من آموخت که: «اگر رهبر تشخیص دهد که مصلحت در محاکمه غیابی یا علنی نکردن حکم یا غیر علنی اجرا نمودن رأی باشد، قاضی و مجری خلافی نکرده‌اند و کارشان منطبق با قانون می‌باشد.» (روزنامه رسالت ۷۹/۶/۱۶) و «کشتن مرتد و مفسد فی الارض به دستور فقیه جامع‌الشرائط ترور نیست، اجرای حدود است.» (بندرچی، رسالت ۷۹/۶/۱۷).

معنای این سخن جناب بندرچی که از مقامات عالی‌تر نظام مقدس جمهوری اسلامی هستند، این است که اولاً همچنان‌که در برنامه «چراغ» صدا و سیما از سوی آقای روح‌الله حسینیان و بیانیه‌های «سازمان پیروان اسلام ناب محمدی نواب» اعلام شده بود، افراد مقتول به فتوای فقهای جامع‌الشرائط، مرتد و مفسد فی الارض و در نهایت، مهدورالدم شده‌اند و مأموران، تنها اجرای حدود الهی را بر عهده داشته‌اند، و از آنجا که در حکومت اسلامی، احکام جزائی یا باید از سوی ولی فقیه صادر شود یا توسط ایشان تأیید شود، بنا بر این، احکام مجازات این افراد یقیناً به شکل غیرعلنی از سوی ولی امر صادر شده یا به امضای حضرت ایشان رسیده است. اصولاً دادگاه چیزی جز حکم قاضی مأذون از ولی امر نیست. نتیجه منطقی مقالات روزنامه رسالت این بود که قتل دگراندیشان در پائیز ۱۳۷۷ اجرای حدود الهی زیر نظر ولی فقیه بوده است.



اتفاقاً آنچه من به واسطه سخنرانی خود در اصفهان با حکم مورخ ۷۸/۱/۲۵ دادگاه ویژه روحانیت به جرم نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی به ۱۲ ماه زندان (از ۱۸ ماه) محکوم شناخته شدم دقیقاً همین نتیجه روزنامه رسالت بود. تنها دو نکته باقی می‌ماند: یکی اینکه با توجه به توجیه فوق، جایی برای اصل ۳۶ قانون اساسی باقی نمی‌ماند و دیگر اینکه مطابق توجیه نیکوی روزنامه وزین رسالت، در سخنرانی اصفهان نه تنها دروغی گفته نشده، بلکه اعمال نظام ولایتی تشریح شده بود!

پنجم. نقض اصل سی و هفتم: همه منتقدان رهبری مجرمند مگر خلافتی اثبات شود

اصل سی و هفتم قانون اساسی تصریح کرده است: «اصل، برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد». در دوران زمامداری آقای خامنه‌ای به‌ویژه در حوزه سیاسی نه تنها اصل بر برائت نبوده بلکه منتقدان و مخالفان ایشان مجرمند، مگر اینکه برائت خود را اثبات کنند. این سیره عملی کارگزاران حکومت بوده است. در دادگاه‌های تحت امر رهبری متهمان سیاسی مجرمند مگر بتوانند بی‌گناهی خود را اثبات کنند. این را به صراحت دادستان کل تهران درباره دستگیرشدگان روز عاشورا بر زبان راند. شورای نگهبان منصوب رهبری به صراحت می‌گوید برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورا و مجلس خبرگان اصل بر برائت نامزدها نیست، این شورای نگهبان است که باید صلاحیت آنها را احراز کند و به آنها اجازه شرکت در رقابت انتخاباتی را بدهد. رهبر، کشور را ملک طلق خود فرض کرده است و مردم که ذوالحقوق اصلی هستند را از میدان به در کرده است. با این برداشت صد در صد خلاف قانون منصوبین رهبری، این اصل به اصلی تشریفاتی و تزئینی تبدیل شده است.

ششم. نقض اصل سی و هشتم: قاعده اعتراف تحت فشار و شکنجه

اصل سی و هشتم قانون اساسی تصریح می‌کند: «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.» در زمان ریاست آقای خامنه‌ای اقسام شکنجه برای اقرار برخلاف واقع در زندان‌های جمهوری اسلامی در جریان بوده است. اگر در زمان طاغوت قبل از انقلاب متهمان سیاسی شکنجه می‌شدند تا به آنچه علیه رژیم شاهنشاهی انجام داده‌اند اقرار کنند یا شکنجه می‌شدند تا اطلاعاتشان را از مبارزات بر علیه رژیم افشا کنند، بازجویان امنیتی یا پاسدار تحت امر رهبری متهمان سیاسی و منتقدان و مخالفان را شکنجه می‌کنند (شکنجه‌های جسمی و روحی، فیزیکی و سفید) تا به آنچه نکرده‌اند اقرار کنند.

نامه‌های زندانیان سیاسی محمد نوری‌زاد، داود سلیمانی، عیسی سحرخیز و مجید توکلی را مطالعه نفرموده‌اید؟! فیلم همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] را چطور؟ مسأله شکنجه زندانیان سیاسی برای اقرار به سناریوی مورد نظر رهبری، سکه رایج زندان‌های جمهوری اسلامی است. این را من تنها نمی‌گویم. اعلم فقهای قم مرحوم آیت‌الله منتظری به صراحت به رهبری تذکر داد. دو تن از مقامات اسبق قضائی و تقنینی که امروز در عداد مراجع تقلیدند نیز بر بی‌اعتباری اقرار تحت فشار در زندان‌ها فتوا دادند. و رهبر، بی‌اعتنا به این همه بی‌قانونی و خلاف شرع، اقرار متهمان سیاسی را به‌ویژه در جلو دوربین تلویزیون به شرط آنکه علیه دیگران نباشد، مسموع دانست. حال آنکه اکثر قریب به اتفاق اقرار زندانیان سیاسی تحت فشار و شکنجه اخذ شده است. این فشار نه تنها بر خود زندانی که در موارد عدیده‌ای بر خانواده زندانی صورت گرفته است.

شکنجه در حقوق جزائی تعریف مشخصی دارد. نمی‌توان تنبیه زندانی برای اخذ اطلاعات را تعزیر نام نهاد. نمی‌توان ماه‌ها رها کردن زندانی در زندان انفرادی، بی‌خبر نگاه داشتن خانواده زندانی از محل نگهداری زندانی و عدم امکان تماس با وی برای هفته‌ها، ضرب و شتم متهم در برابر چشم خانواده‌اش انجام داد و بعد و قیحانه ادعا کرد ایران گوتانامو و ابوغریب ندارد. زهرا کاظمی زیر شکنجه در زندان اوین کشته شد و حاکمیت خم به ابرو نیاورد. دکتر زهرا بنی‌یعقوب در بازداشتگاه همدان زیر شکنجه کشته شد و کسی محکوم نشد. حداقل چهار جوان با وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها در بیغوله‌ای به نام کهریزک توسط بازجویان نظام شهید شدند و اگر پدر یکی از شهدا از معتمدین رهبری نبود، هرگز این فاجعه علنی نمی‌شد. اگر روزی قرار شود قانون در کشور جاری شود، رهبر به اتهام شکنجه مخالفان و منتقدانش باید محاکمه شود.

هفتم. اصل سی و نهم: رویه مستمر هتک حیثیت و حرمت منتقدان زندانی

اصل سی و نهم قانون اساسی می‌گوید: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.» در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای نه تنها آنها که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده‌اند،



هتک حرمت و حیثیت شده‌اند، بلکه حتا آنها که هنوز قانوناً دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید نشده‌اند، نیز توسط ماموران رهبر، در صدا و سیمای تحت امر، در رسانه‌هایی که زیر نظر مستقیم نمایندگان رهبری اداره می‌شوند، هتک حرمت و حیثیت شده‌اند.

راستی استاد رهبری آیت‌الله منتظری در زمان زمامداری ایشان جز هتک حیثیت و حرمت چه دید؟ حتا بعد از وفاتش این هتک حیثیت و حرمت ادامه ندارد؟ راستی اهانت‌ها و بی‌احترامی‌هایی که توسط شخص رهبری و مأمورانش به عنوان نمونه در روزنامه کیهان نسبت به ایشان صورت گرفت مطابق کدام اصل قانون اساسی یا موازین شرعی قابل توجیه است؟ برنامه «هویت»، «چراغ» و اخیراً مستند «فتنه» در صدا و سیمای تحت امر رهبری آیا نقض صریح اصل مشاراً‌إلیه قانون اساسی نیست؟ کدام یک از کسانی که در این برنامه‌ها مورد تحریف و ترور شخصیت، افترا و اهانت واقع شده‌اند، به موجب قانون به دلیلی که مورد اهانت و ترور شخصیت قرار گرفته‌اند، محکوم شده‌اند؟ و کدام قانون به رهبری و مأمورانش اجازه پخش چنین امور خلاف اخلاق و قانونی را می‌دهد؟

به عنوان نمونه همسر شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل و پخش اعترافات تحت فشار شوهر علیه همسر در کدام دین و آئینی مجاز است؟ پخش کیفرخواست‌هایی که نشان از بی‌سوادی منصوبان قضائی دارد از تلویزیون حکومتی مبتنی بر کدام مجوز قانونی بوده است؟ کدام منتقد سیاست‌های رهبری اعم از روحانی و دانشگاهی، زن و مرد، شیعه و سنی، مسلمان و نامسلمان در رسانه‌های زیر نظر رهبری چوب حراج بر آبرو و حیثیتش زده نشده است؟ ارزان‌ترین کالا در این دوران عرض و آبرو و حیثیت مخالفان و منتقدان رهبری بوده است. کافی است به عنوان نمونه به شیوه روزنامه کیهان تحت اداره منصوب تام‌الاختیار رهبری حسین شریعتمداری بیندازید تا بدانید هتک حیثیت و آبروی منتقدان و مخالفان رهبری قاعده رایج و رویه ثابت مدیریت آقای خامنه‌ای بوده است.

هشتم. نقض اصل یکصد و پنجاه و ششم: عدم استقلال قضائی در نظام ولائی

در اصل یکصد و پنجاه و ششم قانون اساسی آمده است: قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی از جمله احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع است. هیچ‌یک از مفاد اصل فوق در دوران آقای خامنه‌ای رعایت نشده است. یعنی اولاً قوه قضائیه در این دوران، یقیناً قوه‌ای مستقل نبوده است. بخشی از قوه قضائیه که رسیدگی به جرائم سیاسی، مطبوعاتی و نیز جرائم کلان اقتصادی را به عهده دارد مستقیماً زیر نظر رهبری کار کرده و می‌کند. چه استقلالی؟! این بخش از قوه قضائیه نه از دولت، نه از نهادهای امنیتی از جمله وزارت اطلاعات، نه از نهادهای نظامی به‌ویژه سپاه پاسداران و نه از دفتر و بیت رهبری مستقل نبوده است.

دادستان تهران همواره توسط شخص رهبری منصوب شده و مستقل از رئیس قوه قضائیه مستقیماً مجری منویات رهبری بوده است. سعید مرتضوی - که سیاه‌ترین پرونده را در تجاوز به حقوق ملت ایران دارد - مطیع‌ترین و محبوب‌ترین چهره قضائی دوران رهبری آقای خامنه‌ای بوده است. استقلال دادگستری زمان شاه به مراتب از استقلال قوه قضائیه زمان جمهوری اسلامی بیش‌تر بوده است. دادگستری زمان آقای خامنه‌ای بالاخص در سه حوزه سیاسی، مطبوعاتی و کلان اقتصادی مشابه دادگاه‌های نظامی قبل از انقلاب است.

ثانیاً قوه قضائیه در دوران آقای خامنه‌ای به ندرت «پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی» بوده است. مخالفین و منتقدین رهبری از اکثر قریب به اتفاق حقوق فردی و اجتماعی خود بر خلاف قانون توسط قوه قضائیه محروم شده‌اند. قوه قضائیه در این دوران هرگز به دنبال نهادینه کردن و دفاع از حقوق ملت در فصل سوم قانون اساسی نبوده است. برخی لوایح تصویب شده در زمان آیت‌الله هاشمی شاهرودی از قبیل حقوق شهروندی هرگز عملی نشده است. یک تحقیق جدی می‌تواند به هر تردیدی در این زمینه خاتمه دهد و به شما اثبات کند که رهبر و قوه قضائیه تحت امرش هرگز پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی ملت ایران نبوده است.

ثالثاً قوه قضائیه در این دوران هرگز «مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی از جمله احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع» نبوده است. دغدغه قوه قضائیه دوران آقای خامنه‌ای اجرای منویات وی بوده نه اجرای قانون و تحقق عدالت. قضات دادگستری در جرائم سیاسی و مطبوعاتی و کلای اقتصادی هرگز بی‌طرف نیستند. آنها مطابق ماده ۱۰ آیین‌نامه اجرای قانون گزینش و استخدام قضات (مصوب فروردین ۱۳۷۹) سوگند می‌خورند: «با تلاش پیگیر در مستند قضا در تحکیم مبانی جمهوری اسلامی و حمایت از مقام رهبری، دین خود را به انقلاب اسلامی ادا نمایم». آیا چنین قاضی امکان قضاوت عادلانه خواهد داشت؟

رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی شیخ صادق لاریجانی (در گردهمایی سراسری معاونین و مدیران کل سازمان ثبت اسناد و املاک کل کشور، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۹) اعلام کرد: دستگاه قضائی در راستای سیاست‌های کلان نظام عمل می‌کند. رئیس دستگاه قضا که منصوب رهبری است، به



خود اجازه نمی‌دهد که برخلاف نظر ایشان کاری کند. خطوط کلی دستگاه قضا همانند دیگر قوا زیر نظر رهبری است. توصیه مقام رهبری به همه مسؤولان قوا این بود که برخوردهایی که موجب تضعیف نظام می‌شود صورت نگیرد، این فرمایش کاملاً متینی است. قوه قضائیه هم در شناخت فتنه، هم سران فتنه، و هم در جرم آنها اعلام نظر کرده است.

حاصل سخن فوق این است که دستگاه قضائی در راستای سیاست‌های کلان نظام مجاز نیست برخلاف نظر رهبری عمل کند. قوه قضائیه زیر نظر رهبری از برخوردهائی که موجب تضعیف نظام می‌شود می‌باید خودداری کند. بنا بر این، زمانی که مقام رهبری قبل از محاکمه برخی شهروندان معترض را فتنه‌گر خواند، رئیس قوه قضائیه که قانوناً آن هم در یک نشست قضائی موظف است واژگان حقوقی به کار ببرد، در اجرای منویات رهبری متهمان را قبل از محاکمه با واژه فتنه‌گر معرفی می‌کند که در هیچ‌یک از قوانین موضوعه ایران به عنوان جرم شناخته نشده است. واضح است که قاضی پرونده این‌گونه افراد کاری جز اجرای منویات سیاسی مقامات عالی‌تر ندارد، مقام رهبری قبل از همگان تشخیص داده است و مگر ممکن است ایشان در تشخیص خود خطا کند!؟

«احیای حقوق عامه، گسترش عدل و آزادی‌های مشروع» کلمات زیبایی است که هرگز در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای محقق نشده است. حکومت آقای خامنه‌ای در جهت امانه حقوق عامه، زیر پا گذاشتن عدالت و سلب آزادی‌های مشروع موفق بوده است. کدام آزادی مشروع را شما سراغ دارید که از ملت سلب نشده باشد؟ آیا آزادی بیان و قلم مشروع نیست؟ رهبری نماد خفقان و سرکوب در نزد اهل قلم و فرهنگ و هنر شده است. آیا آزادی‌های مذهبی مشروع نیست؟ می‌توانید از درویش و مسلمانان اهل سنت بپرسید. آیا حقوق شهروندی ممنوعان بهائی رعایت شده است؟ تنها آزادی این زمانه، آزادی تملق و مداحی و چاپلوسی است، که آن هم نامشروع است!

نهم. نقض اصل یکصد و شصت و پنجم: پخش کیفرخواست، علنی، دفاع متهمان سیاسی، غیر علنی

اصل یکصد و شصت و پنجم قانون اساسی اعلام می‌دارد: محاکمات، علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است مگر آن که به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد یا در دعاوی خصوصی طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد. اکثر قریب به اتفاق دادگاه‌هایی که حکومت برای مخالفان و منتقدان خود ترتیب داده بی‌آنکه مُخل نظم عمومی یا عفت عمومی باشد، علی‌رغم تقاضای متهمان غیرعلنی برگزار شده است.

دادگاه‌های معدودی هم که علنی بوده صندلی‌های محدود آن توسط مأموران لباس شخصی قبلاً پر شده است. رهبری معنی علنی بودن را با پخش از رادیو تلویزیون اشتباه گرفته است. کیفرخواست و اعترافات تحت فشار متهمان پس از انتخابات از تلویزیون سراسری، بر خلاف قانون، پخش شد و دفاعیات متهمان در جلسات غیرعلنی برگزار شد. به این می‌گویند ریشخند قانون. رهبری بیست و یک سال است دارد به ریش قانون می‌خندد.

دهم. نقض اصل یکصد و شصت و ششم: احکام دادگاه‌های سیاسی مطبوعاتی اسناد جهل قضائی صادرکنندگان

اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی اعلام می‌دارد: احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است. احکام دادگاه‌های صادره در حوزه جرائم سیاسی و مطبوعاتی هرگز مستدل نبوده است و استناد به مواد قانون و اصولی که بر اساس آن حکم صادر شده کاملاً بی‌ربط بوده است. احکام دادگاه‌های این دوران از جمله اسناد مهجوریت علم حقوق و دانش قضائی در قوه قضائیه شماس است.

به برخی از این احکام اشاره می‌کنم و می‌گذرم. به عنوان نمونه، احکام دادگاه‌های عبدالله نوری، سعید حجاریان، سید مصطفی تاج‌زاده، محمد نوری‌زاد، عزت‌الله سبحانی و خودم اشاره می‌کنم. ضعف مفرط استدلال و بی‌اعتباری مستندات قانونی، فصل مشترک این احکام است. وقتی رؤسای قوه قضائیه هیچ‌یک نه درس خوانده علم حقوق‌اند نه تجربه کار قضائی داشته‌اند، و نه به ضوابط علم حقوق اعتقادی دارند طبیعی است که «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

یازدهم. نقض اصل یکصد و شصت و هشتم: عدم تعریف جرم سیاسی بعد از سی و دو سال

در اصل یکصد و شصت و هشتم قانون اساسی آمده است: رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. هیچ‌یک از شرائط سه‌گانه این قانون در اکثر قریب به اتفاق جرائم سیاسی و مطبوعاتی رعایت نشده است. سی و دو



سال از تأسیس جمهوری اسلامی گذشته و هنوز جرم سیاسی تعریف نشده است. حکومت عمداً تعریف جرم سیاسی را به تأخیر می‌اندازد، چرا که عملکرد رهبری به وضوح نشان می‌دهد که هیچ اعتقادی به جرم سیاسی ندارد. آقای خامنه‌ای عملاً مخالفان و منتقدان خود را محارب و مفسد فی الأرض و فتنه‌گر می‌داند. چه جانی برای متهم و مجرم سیاسی باقی می‌ماند؟

زمانی که اکثریت مجلس به دست اصلاح‌طلبان بود، آنها اصلاح قانون مطبوعات را که در شرایط اضطراری جنگ صورت گرفته بود، در دستور کار مجلس قرار دادند. آقای خامنه‌ای به رئیس وقت مجلس آقای کروبی پیغام فرستاد که این قانون ظالمانه را اصلاح نکنند. جرائم مطبوعاتی به ظالمانه‌ترین و ضد حقوقی‌ترین وجه ممکن قضاوت شده است. حتی هر جا هم کم آورده‌اند و با همین قانون ظالمانه هم امکان توقیف مطبوعات منتقد را نداشته‌اند با قانون اقدامات تأمینی قبل از انقلاب که مربوط به چاقوکشان و راهزنان است به قلع و قمع فله‌ای مطبوعات کمر همت بسته‌اند. نسبت آقای خامنه‌ای و مطبوعات مستقل و آزاد، نسبت جن و بسم الله است.

داستان هیأت منصفه هم یکی از قصه‌های پرغصه این دوران است. هیچ‌یک از جرائم سیاسی در دوران آقای خامنه‌ای با حضور هیأت منصفه برگزار نشده است. اگر روزی قانون و انصاف بر ایران حکمفرما شود از رهبری به عنوان بزرگ‌ترین مجرم سیاسی کشور به دادگاه شکایت خواهم کرد. یکی از اتهامات رهبر نقض نهادینه و مکرر این اصل قانون اساسی است. اکثر احکام مطبوعاتی اصولاً به دادگاه نرفته است و حکم توقیف موقت - که معادل طول زمامداری آقای خامنه‌ای است - به صورت غیرقانونی بدون طی تشریفات حقوقی انجام شده است.

اکثر دادگاه‌های مطبوعاتی بدون حضور هیأت منصفه برگزار شده است. معدودی هم که با حضور هیأت منصفه بوده، هیأت منصوب حکومت و نماینده حکومت بوده‌اند، نه نماینده افکار عمومی. دشمن‌ترین شهروندان ایرانی عضو هیأت منصفه مطبوعات بوده‌اند و نتیجه آن احکام درخشانی است که از این دادگاه‌ها صادر شده است: مطبوعات منتقد به اشد مجازات محکوم شده‌اند و مطبوعات مداح با نهایت تساهل و تسامح تبرئه شده‌اند. اوج ریشخند قانون و علم حقوق دادگاه در روزنامه کیهان بود. این دادگاه نمونه‌ای از بی‌عدالتی و بی‌ضابطگی قضاوت مطبوعاتی در این دوران است.

دوازدهم. نقض اصول شصت و یکم، یکصد و هفتاد و دوم و نوزدهم: دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت

اصل شصت و یکم تصریح کرده است: «اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد». اصل یکصد و هفتاد و دوم قانون اساسی نیز تنها «دادگاه ویژه» آن هم به عنوان بخشی از قوه قضائیه را محاکم نظامی تعیین کرده است. رهبری بر خلاف نص این اصل قانون اساسی، دستگاه عریض و طویل غیرقانونی به نام دادگاه ویژه روحانیت، زیر نظر مستقیم خودش تأسیس کرده، که وظیفه اصلی‌اش سرکوب شدیدتر منتقدان و مخالفان روحانی حکومت است. هیچ دلیل شرعی و قانونی، تأسیس این دادگاه‌ها را تجویز نمی‌کند.

حتی ولایت مطلقه مندرج در قانون اساسی اجازه تأسیس نهاد پیش‌بینی نشده در قانون اساسی را به رهبری نمی‌دهد. علاوه بر آن، تأسیس دادگاه ویژه روحانیت، نقض بین اصل نوزدهم قانون اساسی است که تصریح می‌کند مردم ایران از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان و مانند اینها - که یقیناً روحانی بودن از مصادیق آن است - سبب امتیاز نخواهد بود. هکذا این دادگاه نقض آشکار ذیل بند چهاردهم اصل سوم قانون اساسی است که تساوی عموم را در برابر قانون تصریح کرده است. این دادگاه‌ها چه امتیازی برای روحانیون بوده باشد و چه تشدید مجازات، در هر دو صورت، خلاف قانون اساسی و شریعت است.

بخش چهارم: قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی

سلطنت فقیه و استحاله جمهوریت

در این بخش، سومین اتهام جناب آقای خامنه‌ای یعنی قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی در دو فصل مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در فصل اول، مفاد قانون‌ستیزی و براندازی تشریح می‌شود. در فصل دوم، اصول قانون اساسی مرتبط با این اتهام توضیح داده می‌شود.



فصل اول: براندازی جمهوری اسلامی و فروپاشی قانون اساسی

از زمانی که مرحوم میرزا یوسف مستشارالدوله کتاب «یک کلمه» را نوشت و جانش را نیز بر سر همان یک کلمه گذاشت، زعمای ایران از قاجاری و پهلوی و جمهوری اسلامی، هنوز معنای آن «یک کلمه» را در نیافته‌اند. و آن یک کلمه، قانون است. با اینکه ایران نزدیک یکصد و پنج سال است قانون اساسی دارد، و از نخستین کشورهای آسیائی در این امر محسوب می‌شود، اما ما هنوز از عدم عمل به قانون می‌نالیم. زمامداران تنها زمانی یاد قانون افتاده‌اند که به نفعشان بوده، اما هرگز در مواقعی که قانون، محدودشان کرده، تن به آن نداده‌اند، آن را دور زده‌اند، تحریف یا نقضش کرده‌اند. همین تفکیک قوا و اینکه واضع قانون باید مجرای از مجری قانون و ناظر و داور آن باشد، قدم بلندی است. ما هنوز به همین نکته نیز واقف نشده‌ایم. زمامداران یا منصوبانشان قانون وضع می‌کنند، آن گونه که خود می‌پسندند قانون را تفسیر می‌کنند و قضات را موظف می‌کنند آن گونه که خود می‌پسندند حکم کنند. قانون‌ستیزی به چند صورت ممکن است:

اول، نقض صریح قانون. در بخش‌های قبلی به مواردی از این صورت اشاره شد.

دوم، تفسیر ناصواب قانون به شیوه‌ای که اصول آمره قانون یا اهداف قانونگذار را زیر پا بگذارد.

سوم، محدود کردن قوه مقننه و منع آن از وضع قانون در برخی نواحی و در عوض سپردن غیرقانونی تقنین در این نواحی به برخی نهادهای منصوب تحت امر.

چهارم، تصرف غیرقانونی در انتخابات مجلس قانونگذاری و مجلس عالی و فرستادن نمایندگان مورد نظر و مطیع حاکمیت به جای منتخبان واقعی ملت به مجالس شورا و عالی.

هر مرحله از مرحله قبلی خطرناک‌تر و پیچیده‌تر است. در مرحله اول، صریحاً به قانون عمل نمی‌شود. در مرحله دوم، قانون تحریف می‌شود. در مرحله سوم، قانونگذار محدود می‌شود و نهاد غیرقانونی، قانون وضع می‌کند. در مرحله چهارم، کلاً قانونگذار جعلی - گزیده‌های منصوبان حاکمیت - به جای قانونگذار اصلی که نمایندگان منتخب ملت باشند، به مجلس شورا یا مجلس خبرگان فرستاده می‌شوند.

آقای خامنه‌ای هر چهار نوع قانون‌ستیزی را در کارنامه بیست و یک ساله خود دارد. مهم‌ترین اصول مرتبط با حقوق ملت و آزادی‌های مشروع را نقض کرده است. منصوبانش در شورای نگهبان در موارد متعددی بر خلاف اصول آمره قانون اساسی یا موازین اسلام، اصولی از قانون اساسی را تفسیر کرده‌اند، تفاسیری که قانون اساسی تازه‌ای است. ایشان مجلس شورای اسلامی را در حوزه فرهنگ و هنر و آموزش عالی از حق تقنین خود برخلاف قانون محروم کرده، افسار تقنین را در این حوزه به منصوبان خود در شورای عالی انقلاب فرهنگی سپرده است. مجلس شورای اسلامی در زمان زمامداری ایشان به واسطه مداخلات مکرر وی در امور تقنینی به مجالسی مطیع و تحت امر تبدیل شده است. آنچنان که رئیس مجلس اخیراً اظهار داشت: «این مجلس خامنه‌ای است!» مجلسی که بزرگ‌ترین فخرش در خط رهبر بودن است، و تحت نظر وی قانون وضع می‌کند و از تحقیق و تفحص چشم‌پوشی می‌کند، عصاره فضائل ملت نیست، خونابه دل مردم است.

و از همه تأسف‌بارتر، ایشان انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورا و مجلس خبرگان را دو مرحله‌ای کرده، در مرحله اول از میان نامزدها تنها کسانی گزینش می‌شوند که مراتب ارادت و تبعیتشان از مقام رهبری احراز شود یا حداقل در زمره منتقدان آن مقام نباشند. تنها کسانی که احراز صلاحیت شده‌اند، اجازه ورود به دایره انتخاب ملت را می‌یابند. در این صورت، راه‌یافتگان به مجلس شورا یا مجلس خبرگان یا ریاست جمهوری کاملاً قابل اطمینان هستند که هرگز انتقاد از منویات مقام رهبری یا مخالفت با اوامر ایشان به مخیله‌شان هم خطور نخواهد کرد.

البته اگر با همه تمهیدات از صندوق انتخابات کسانی رأی آوردند که بر خلاف مصلحت نظام بوده‌اند، مهندسی انتخابات انجام می‌شود، یعنی مصلحت نظام که اوجب واجبات است بر انتخاب مردم، مقدم شده و اشتباه مردم در انتخاب غیراصحیح تصحیح شده و کسی را که مردم «می‌باید» انتخاب می‌کردند و غفلت کرده به وی رأی نداده بودند از صندوق به در آورده می‌شود. این فرایند پیچیده هرگز تقلب نیست، زیرا با اذن و امر ولی امر صورت گرفته که مشروعیت قانون اساسی و تمام نظام از ایشان است.

فرایند دوم مرحله‌ای انتخابات، غالباً با موفقیت انجام می‌شود و نیازی به اعمال مهندسی پیچیده نیست، یا به انجام حد رقیقی از مهندسی و به شکل جزئی افراد مورد نظر مقام رهبری از صندوق به در می‌آیند، آنچنان که در انتخابات مجلس هفتم و یا دور چهارم خبرگان یا دور نهم ریاست جمهوری انجام شد. اما در دور اخیر انتخابات ریاست جمهوری، مهندسی غلیظ‌تر و همه‌جانبه‌تری «مصلحت نظام» را تأمین کرد، تعجب از برخی افراد فاقد بصیرت است که آراء مردم را بر مصلحت نظام، مقدم کرده و در برابر اراده مقام رهبری جاهلانه مقاومت می‌کنند و غافلند که فرد مورد



نظر مقام رهبری همان کسی است که «باید» رأی می‌آورد و ایشان تفضل کرده، خطای مردم را قبل از اعلام، تصحیح کردند. فتنه‌گران به جای تشکر از این مرحمت، آشوب به پا می‌کنند.

این تبیین که شمه‌ای از آن گذشت، واقعیت «مردم‌سالاری دینی» از دیدگاه حضرت آقای خامنه‌ای است. مراد از مردم‌سالاری دینی، جمله دو قسمتی است: «میزان، رأی مردم است تا آنجا که ولی فقیه صلاح بداند»، و آنچه ولی فقیه به مصلحت بداند، همان باید رأی مردم باشد. مؤمن واقعی کسی است که صلاح‌دید ولی امر را بر صوابدید خود مقدم بدارد. واضح است که منصوب رهبری یا نامزد مورد نظر ایشان، بر منتخب تمام ملت رجحان دارد.

به نظر نگارنده این سطور، این دیدگاه از بنیاد غیراخلاقی، خلاف شرع، منافی حق تعیین سرنوشت و خلاف قانون اساسی است. عنوان مردم‌سالاری بر چنین روند رسوائی نهادن، جز تزویر نمی‌تواند باشد.

و اما براندازی جمهوری اسلامی (از نوع نرم و سخت) اتهامی است که جناب آقای خامنه‌ای منتقدان و مخالفان خود را به آن به کرات متهم کرده است. انتقاد از استبداد و دیکتاتوری، اعتراض به ظلم و جور، نقد قانون‌شکنی، براندازی نیست. انجام وظیفه ملی و دینی و اخلاقی است. براندازی جمهوری اسلامی به معنای واقعی کلمه دو رکن دارد، نادیده گرفتن حاکمیت ملی و زیر پا نهادن موازین اسلام، دو رکن اصلی جمهوری اسلامی. کسی که مقابل اراده ملت می‌ایستد، به منتخبان ملت در مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان اجازه نظارت به عملکرد خود و نهادهای تحت امرش را نمی‌دهد، آزادی‌های مشروع را نقض کرده است، منصوبانش انتخابات را با غریبال آنها که منتقد رهبرند به دو مرحله تبدیل کرده، کشور را بر خلاف قانون اساسی به شیوه استبدادی و خودکامگی اداره کرده است، حقیقتاً برانداز است.

کسی که به جای ملاک قرار دادن «موازین اسلام»، بخشی از احکام فرعی ظاهری را آن هم با فهمی جزئی‌نگرانه و قشری، تمام اسلام و تشیع پنداشته، با تزییع اصول و میدان دادن به برخی فروع پیش پا افتاده جوانان را نسبت به شریعت سهله سُمحه و دین رحمت بدبین کرده است، آری چنین کسی حقیقتاً به براندازی جمهوری اسلامی اقدام کرده است.

کسی که با سیاسی کردن شورای نگهبان از سال ۱۳۷۱ این نهاد محافظه‌کار حقوقی را به ماشین قلع و قمع جمهوری نظام از طریق تفاسیر متضاد با روح قانون اساسی و متناقض با اصل بنیادی تعیین سرنوشت و محدود کردن کارگزاران نظام به ارادتمندان و چاکران رهبری تبدیل کرد، به فروپاشی و انهدام قانون اساسی و براندازی جمهوری اسلامی دست یازیده است.

به نظر راقم این سطور، جناب آقای خامنه‌ای بزرگ‌ترین برانداز نظام جمهوری اسلامی هستند. هیچ‌کس به اندازه ایشان آبروی جمهوری اسلامی را نبرده است. اینکه ایشان منتقدانش را به براندازی متهم می‌کند، فرافکنی است.

فصل دوم: قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون

در این فصل، اصولی از قانون اساسی که به حوزه حق تعیین سرنوشت، تقنین و اجرا مربوط می‌شود و توسط مقام رهبری به شکل نهادینه نقض شده، در هفده نمونه مورد بحث قرار می‌گیرد.

اول. نقض اصول ششم و پنجاه و ششم: نقض مستمر حاکمیت ملی

اصل ششم قانون اساسی می‌گوید: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات: انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد». بر اساس ذیل اصل یکصد و هفتاد و هفتم این اصل غیرقابل تغییر است.

جمهوریت یعنی اداره امور کشور به اتکاء آراء عمومی. در زمان آقای خامنه‌ای اگر چه به ظاهر به این اصل عمل شده و ما هر سال یک انتخابات داشته‌ایم، انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، شوراها و خبرگان؛ اما همه بحث بر سر این است که این انتخابات تا چه حد متکی بر آراء عمومی بوده است؟ ما قبل از انقلاب هم انتخابات داشتیم اما هرگز در نظام شاهنشاهی کشور به اتکاء آراء عمومی اداره نمی‌شد. اداره کشور به اتکاء آراء عمومی ضوابطی دارد.

فصل پنجم قانون اساسی «حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن» نام دارد. نخستین اصل این فصل یعنی اصل پنجاه و ششم می‌گوید: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الاهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند». این



اصل حق حاکمیت ملی را حقی الهی دانسته است که سلب‌شدنی نیست. احدی حق سلب این حق الهی را ندارد. به علاوه، هیچ‌کس مجاز نیست این حق حاکمیت ملی را در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.

با توجه به دو اصل یادشده، اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی می‌باید تفسیر شود. این اصل که حاصل بازنگری سال ۶۸ است می‌گوید: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.» این اصل، تنها اصل قانون اساسی است که واژه «ولایت مطلقه» در آن به کار رفته است. ولایت مطلقه امر و امامت امت یا همان رهبر مطابق نص اصل ششم قانون اساسی موظف است کشور را با اتکاء به آراء عمومی اداره کند. مطابق نص اصل پنجاه و ششم قانون اساسی وی حق ندارد حق الهی حاکمیت ملت را سلب کند یا آن را در خدمت منافع فرد (از جمله خودش) یا گروهی خاص (از جمله روحانیون یا پاسداران) قرار دهد.

جناب آقای خامنه‌ای متهمند که طی بیست و یک سال، با تمهید مقدمات و برنامه‌ریزی دقیق اصول ششم و پنجاه و ششم قانون اساسی را نقض کرده‌اند و در اداره امور کشور به‌جای اینکه به آراء عمومی اتکا کنند، «استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی» (نقض مفاد بند ششم اصل سوم) و «ستمگری و سلطه‌گری» (نقض مفاد انتهای بند ششم اصل دوم قانون اساسی) پیشه کرده، حق حاکمیت ملی را سلب کرده، به‌جای آن حکومتی شخصی و استبدادی برقرار کرده‌اند. ایشان حاکمیت ملی را در خدمت منافع شخصی خود و ارادتمندان و مطیعان درگاهشان درآورده‌اند، نظامیان پاسدار و روحانیون همسو را بر گرده مردم مسلط کرده‌اند.

معنای حقوقی ولایت مطلقه امر و امامت امت در این قانون اساسی این است که ایشان بر اساس حق حاکمیت ملت و با اتکاء به آراء عمومی کشور را اداره کند. بر این اساس رهبر موظف بوده که کلمه‌ای بر خلاف حاکمیت ملت نگفته باشد و تصمیمی بر خلاف آراء عمومی اتخاذ نکرده باشد. اختیارات و وظائف رهبری در اصل یکصد و ده قانون اساسی احصاء شده است و ایشان خارج از آن وظائف هیچ اختیار قانونی دیگری ندارد. اینکه تفسیر فقهی یا تلقی شخصی وی یا دیگران از این دو واژه چه اقتضائی دارد، قانوناً هیچ اعتباری ندارد.

تعریف و محدوده وظائف و اختیارات این سمت را خود قانون مشخص می‌کند نه هیچ مرجع و منبع دیگری. آن هم در اصلی که میزان اختلاف فقها در آن از نفی مطلق تا هم شأنی با رسول‌الله (ص) در اداره جامعه در نوسان است. در مورد نظر خاص بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز ایشان در آخرین دیدگاه مکتوبش به صراحت به نمایندگان مجلس اظهار داشت از این به بعد بنا داریم بر اساس قانون اساسی عمل کنیم.

معنای صریح اصول ششم و پنجاه و ششم که از اصول آمره قانون اساسی هستند این است که رهبر جمهوری اسلامی موظف بوده در صورتی که نظر شخصی‌اش با آراء عمومی در تعارض قرار گیرد، تن به آراء عمومی و حق حاکمیت ملت دهد. اگر برعکس در چنین مواردی نظر شخصی و صلاحیت شخصی‌اش را بر آراء عمومی و حاکمیت ملت مقدم کرده باشد، معنای صریح حقوقی‌اش استبداد، خودکامگی، انحصارطلبی، ستمگری و سلطه‌گری است که قانون اساسی به دقت وی را از آن بر حذر داشته است.

دوم. نقض اصول پنجاه و هشتم و هفتاد و یکم: مصوبات غیر قانونی شورای عالی انقلاب فرهنگی

اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی می‌گوید: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ می‌گردد.» معنای این اصل، این است که قانون فقط در انحصار قوه مقننه است، و هیچ فرد یا نهاد دیگری مجاز به قانون‌گذاری نیست. دستور، امریه، مصوبه و حکم هیچ‌کس - بدون هیچ استثنائی - «قانون» نیست. قانون یک واژه کاملاً مشخص حقوقی است، تشریفات خاصی دارد و جز قانونگذار مجاز به وضع آن نیست. قانون اساسی اصطلاحی با عنوان «در حکم قانون» را نپذیرفته است. تنها به موجب ماده ۹ قانون مدنی «مقررات و عهودی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است.» فارغ از آن آنچه «در حکم قانون» خوانده می‌شود، از اساس غیر قانونی است.

بر این اساس، مقام رهبری و نهادهای تحت امرش از قبیل شورای عالی انقلاب فرهنگی حق قانونگذاری ندارند و نهادهایی مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام که اهم وظایفش در قوه مقننه تعریف شده، خارج از آن حق قانونگذاری ندارد.

احکام حکومتی، فرامین، دستورات و منویات مقام رهبری، نه قانون است و نه در حکم قانون. حال آنکه شورای نگهبان، قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی و قوه مجریه صریحاً منویات و احکام رهبری را در حکم قانون بلکه مهم‌تر از قانون اعلام کرده، عمل می‌نمایند. در این زمینه تنها به آخرین نمونه اشاره می‌کنم. موارد تخلف آقای خامنه‌ای و مجموعه تحت امرشان از مفاد همین یک اصل، یک جلد کتاب است.



دادستان کل کشور غلامحسین محسنی اژه‌ای در تاریخ سی و یکم خرداد ۱۳۸۹ در نامه رسمی به صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه در توقف حکم صادره قاضی درباره دانشگاه آزاد اسلامی نوشته است: «نظر به اینکه مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در دایره وظایف و اختیارات آن شورا از بدو تأسیس در زمان امام راحل (ره) و در ادامه آن در دوران زعامت مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) به استناد امر ولی فقیه در حکم قانون بوده و آثار قانونی بر آن مترتب می‌باشد. علی‌هذا دستور موقت صادره به گونه‌ای که شامل تمام مواد اساسنامه باشد، خلاف موازین شرعی بوده...». این تقاضای غیرقانونی در تاریخ اول تیر ۸۹ مورد موافقت رئیس قوه قضائیه قرار گرفت.

بر خلاف نظر دادستان و رئیس قوه قضائیه، نه تنها مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی به استناد امر ولی فقیه در حکم قانون نیست و آثار قانونی بر آن بار نمی‌شود، بلکه اوامر ولی فقیه نیز در حکم قانون نیست و بار کردن آثار قانونی بر آن پیگرد قانونی دارد. مقام رهبری به استناد کدام مجوز قانونی قانونگذاری درباره دانشگاه‌ها و فرهنگ کشور را از حیطة وظائف قوه مقننه خارج و به نهاد انتصابی تحت امر خود سپرده است؟ اگر به فرمان بنیانگذار جمهوری اسلامی استناد می‌شود، عین اشکال به ایشان هم وارد است، با این تفاوت که ایشان در سال ۱۳۶۷ در پاسخ اشکالات نمایندگان مجلس پذیرفت که آنچه انجام شده مقتضیات زمان جنگ بود و از آن به بعد، بنا دارد بر اساس قانون عمل کند. فرمان ایشان درباره شورای عالی انقلاب فرهنگی با این نامه، نسخ شده، قابل استناد نیست.

با صراحت عرض می‌کنم مصوبات شورای انقلاب فرهنگی تا مورد به مورد به تصویب مجلس شورای اسلامی نرسیده باشد، وجاهت قانونی ندارد. استناداً به اصل هشتاد و پنج قانون اساسی، مجلس نمی‌تواند حق قانونگذاری خود را کلاً و جزئاً به نهادی خارج از مجلس بسپارد. ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی یقیناً حق قانونگذاری ندارد و هیچ مستند قانونی برای اینکه منویاتش در حکم قانون باشد، در دست نیست. جناب آقای خامنه‌ای متأسفانه بزرگ‌ترین ناقض اصول پنجاه و هشتم و هفتاد و یکم قانون اساسی بوده است.

از سوی دیگر، راستی آیا مجلس در حوزه آموزش عالی، که برخلاف قانون به شورای انتصابی عالی انقلاب فرهنگی سپرده شده حق قانونگذاری دارد؟ رئیس قوه قضائیه (۲ تیر ۸۹) اعتراف کرد که «در قانون دیوان عدالت اداری تصریح شده که مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی مانند مصوبات شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام حتا در دیوان عدالت اداری نیز قابل بررسی نیست» چرا که نهاد تحت امر رهبری است! رهبری در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۷۸/۹/۲۳ گفته: «به نظر من اینجا هیچ شبهه قانونی ندارد؛ من دارم قاطع می‌گویم. بنده، بی‌اطلاع از قانون اساسی نیستم، اینجا برابر قانون است؛ چون امام این را تأکید و تصویب کرده و آن چه را که امام و رهبری تصویب بکند و قرار بدهد، طبق قانون اساسی، مَر قانون است و هیچ مشکلی ندارد. اگر در قانون اساسی و در مفهوم این معانی هم شبهه‌ای هست، از شورای نگهبان سؤال بکنید؛ قطعاً همین را پاسخ خواهند داد. شورای عالی انقلاب فرهنگی و شوراهای گوناگون دیگری وجود دارد که همه اینها یا به یک واسطه، یا بی‌واسطه، مصوبه زمان امام (رضوان الله علیه) است؛ به هر حال، مصوبه مقام رهبری هستند و از لحاظ قانونی، هیچ اشکالی ندارند. الآن مشکلات فراوانی برای دولت پیش می‌آید که از همین طریق حل می‌شود؛ باید هم حل بشود، هیچ اشکال قانونی هم ندارد». این تلقی، غیرقانونی و برخلاف قانون اساسی است.

مجلس شورای اسلامی برخلاف اصل هفتاد و یکم قانون اساسی مجاز نیست در قلمرو نهادهای تحت امر رهبری (از قبیل شورای عالی انقلاب فرهنگی، دادگاه ویژه روحانیت، مجمع تشخیص مصلحت نظام و...) قانون وضع کند، مگر قبلاً در این زمینه، تحصیل اذن خاص کرده باشد. رهبر «عموم مسائل» مصرح در این اصل را نقض کرده، قلمرو ولایت وی از شمول قانون بیرون برده است و حق قانونگذاری مجلس در این محدوده توسط رهبر سلب شده است.

سوم. نقض اصل هفتاد و ششم: تحقیق و تفحص از نهادهای تحت امر رهبری بدون اذن ایشان ممنوع!

اصل هفتاد و ششم قانون اساسی مقرر داشته است: «مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد.» در تمام امور کشور، یعنی «تمام امور کشور»، حتا قلمرو رهبری و نهادهای تحت امر وی. اما در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای یقیناً حق تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی توسط وی نقض شده است. مجلس نه تنها از تحقیق و تفحص در بیت رهبری محروم بوده است، بلکه تحقیق و تفحص در نهادهایی از قبیل صدا و سیما و قوه قضائیه که مستقیماً توسط منصوبان رهبری اداره می‌شود، بدون اجازه ویژه از محضر ایشان نیز ممنوع بوده است. تحقیق و تفحص‌هایی که استثنائاً از هفت خان رستم گذشته و عملی شده باشند، اجازه قرائت در صحن علنی مجلس را نیافته‌اند. نمونه بارز آن، تحقیق و تفحص درباره دو فاجعه حمله به کوی دانشگاه تهران در سال ۸۸ و تخلفات بازداشتگاه کهریزک در همان سال است.



در پی استفساریه مجلس شورای اسلامی از شورای نگهبان در خصوص اصل ۷۶ قانون اساسی این شورا در تاریخ ۱۳۷۶/۱۰/۷ و طی نظریه شماره ۳۳۴۴ اعلام داشت: «اصل ۷۶ قانون اساسی شامل مواردی از قبیل مقام معظم رهبری، مجلس خبرگان و شورای نگهبان که مافوق مجلس شورای اسلامی می‌باشند، نمی‌شود.»

رئیس قوه قضائیه در نامه مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۸۵ به رئیس مجلس شورای اسلامی ضمن اینکه تحقیق و تفحص از قوه قضائیه را خلاف قانون اساسی می‌شمارد، متذکر می‌شود: «تفسیر شورای نگهبان نیز از اصل ۷۶ مورخ دوم دی ۱۳۷۲ که مواردی را از قبیل دستگاه‌های زیر نظر مقام معظم رهبری (مجلس خبرگان، شورای نگهبان و...) استثنا می‌کند، و دلالت روشن دارد که اصل ۷۶ شامل قوه قضائیه نیز نمی‌شود، زیرا قضاوت از شؤون خاص ولایت فقیه و حاکم اسلامی بوده و با اذن و نصب او مشروعیت دارد و لهذا در قانون اساسی نیز تصریح شده است ریاست این قوه، توسط مقام معظم رهبری، از میان فقهای واجد شرایط منصوب می‌گردد. و شورای نگهبان نیز بر همین اساس در مجلس ششم با مصوبه مجلس نسبت به تحقیق و تفحص از سازمان صدا و سیما بدون اذن و اجازه مقام معظم رهبری مخالفت نموده و آن را خلاف قانون اساسی دانست، به دلیل اینکه تنها رئیس سازمان مذکور از طرف مقام معظم رهبری منصوب می‌گردد، که این مطلب در قوه قضائیه روشن‌تر و صریح‌تر است.» در نهایت تحقیق و تفحص مزبور به حوزه اداری مالی قوه قضائیه تنزل می‌یابد!

چهارم. نقض اصول هشتاد و چهارم و هشتاد و ششم: انتقاد نمایندگان مجلس از رهبری عملاً ممنوع

اصل هشتاد و چهارم قانون اساسی می‌گوید: «هر نماینده در برابر تمام ملت مسؤول است و حق دارد در همه مسائل داخلی و خارجی کشور اظهار نظر نماید.» اصل هشتاد و ششم نیز مقرر می‌دارد: «نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رای خود کاملاً آزادند و نمی‌توان آنها را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده‌اند یا آرائی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده‌اند، تعقیب یا توقیف کرد.» در زمان آقای خامنه‌ای هر دو اصل نقض شده است. نمایندگان مردم در مجلس آزاد نیستند که خلاف نظرات رهبری سخن بگویند و اگر جرأت کرده و متفاوت با وی در مجلس سخن گفتند، بلافاصله تعقیب و توقیف می‌شوند. نمونه‌های متعددی در این زمینه سراغ است. مشهورترین نمونه آن نامه نمایندگان متحصن مجلس ششم بود. سرنوشت محسن میرامادی و بهزاد نبوی و دیگر تهیه‌کنندگان آن نامه تاریخی باید که مایه عبرت خلایق گردد.

پنجم. نقض اصل پنجاه و نهم: همه‌پرسی عملاً ممنوع

اصل پنجاه و نهم قانون اساسی تصریح کرده است: «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد.» در زمان بنیانگذار جمهوری اسلامی دو بار به آراء عمومی مراجعه شد، یک بار برای اصل نظام و دیگری برای قانون اساسی. وی فرمان همه‌پرسی سوم را هم برای بازنگری قانون اساسی صادر کرد، که قبل از انجام آن به سرای باقی شتافت.

از زمان آخرین همه‌پرسی بیست و یک سال می‌گذرد. در این فاصله به‌ویژه در سال گذشته مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اتفاق افتاد که نیاز مبرم به مراجعه مستقیم به رجوع آراء مردم داشت. بحران ملی پس از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ که رهبری آن را فتنه خواند و بسیاری از منتقدان آن را جنبش دانستند و فرمانده کل سپاه آن را خطرناک‌تر از جنگ هشت‌ساله با عراق ترسیم کرد، با درایت و رعایت ضوابط قانونی از جمله همین اصل قابل حل بود و هست. آیا مجلسی که شورای نگهبان تدارک دیده است هرگز به فکر استفاده از این حق قانونی می‌افتد؟ آیا شورای نگهبان بر فرض صدور چنین مصوبه‌ای از مجلس آن را خلاف شرع نمی‌شمارد؟ چرا که رهبری در هر امر ریز و درشتی فرمایشی کرده که به زعم منصوبانشان عین قانون بلکه بالاتر از قانون است.

راستی در چه مسأله‌ای می‌توانیم همه‌پرسی کنیم که مخالفتی با منویات و اوامر و احکام رهبری نداشته باشد؟ ملاحظه می‌فرمائید رهبری و برداشت خلاف قانون منصوبان ایشان در شورای نگهبان بزرگ‌ترین مانع اجرای این اصل مهم قانون اساسی است. راستی اگر در مسأله‌ای رهبر مخالف باشد آیا می‌گذارد همه‌پرسی برگزار شود؟ یک سال است بسیاری از مردم مطالباتی را مطرح می‌کنند که خلاف منویات رهبری است. برای رهائی از این شکاف حکومت و مردم، راهکار قانونی مراجعه به آراء عمومی است. رهبری اطمینان دارد که بازنده اصلی این میدان خواهد بود، لذا به سرکوب معترضین دست یازیده، قانون اجازه سرکوب و خفقان به هیچ‌کس نداده است. متأسفانه در اجرای اصل همه‌پرسی در قانون اساسی نیز رهبری مردود شده است. اگر زمانی فکر نجات ایران برایشان اهمیت داشته، به اصل پنجاه و نهم ذره‌ای بیندیشند.



ششم. نقض اصل نود و یکم: فقهای شورای نگهبان و نابلوی عدالت و آگاهی به مقتضیات زمان و مکان

در اصل نود و یکم قانون اساسی مقرر شده است که فقهای شورای نگهبان «عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز» باشند. فقهای که توسط رهبری به عضویت شورای نگهبان در آمده‌اند، به ندرت حائز شرایط مقرر در این اصل بوده‌اند. اظهار نظر و مصاحبه‌های ایشان، نشان می‌دهد که در حد متعارف و نسبی، آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز نیستند، و غالباً از ملکه عدالت بی‌بهره‌اند. جناب آقای احمد جنتی دبیر دائمی شورای نگهبان، بهترین مصداق ارزیابی معیارهای فوق است. به نظر می‌رسد مهم‌ترین ملاک نصب فقهای شورای نگهبان، ارادت‌کشی ایشان و تابعیت مطلقه آنان بوده است نه چیز دیگر. شورای نگهبان از سال ۱۳۷۱ به عامل اصلی فروپاشی قانون اساسی و استحاله جمهوریت تبدیل شده است و عامل اصلی این انحراف بنیادی، شخص آقای خامنه‌ای است.

هفتم. نقض اصول نود و هشتم و نود و نهم: نظارت استصوابی، تفسیر بر خلاف متن

در اصل نود و هشتم «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه‌چهارم آنان انجام می‌شود.» تفسیر قانون همانند تفسیر هر متنی ضوابطی دارد. تفسیر نمی‌تواند بر خلاف مسلمات متن و بر اساس سلیق شخصی مفسران صورت بگیرد. بسیاری از تفسیرهای انجام‌گرفته از قانون اساسی توسط شورای نگهبان انصافاً خوانشی غیرحقوقی از قانون اساسی هستند.

مهم‌ترین نمونه آن تفسیر اصل نود و نهم قانون اساسی است. متن این اصل چنین است: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد.» «نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات، از جمله تأیید و رد صلاحیت کاندیداها می‌شود.» (مجموعه نظریات شورای نگهبان، مرکز تحقیقات شورای نگهبان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۲۶)

شورای نگهبان در سال ۱۳۷۱ این نظارت را استصوابی تفسیر کرده است. با این تفسیر، کلیه انتخابات مقرر در قانون اساسی دو مرحله‌ای شده است. مرحله اول نامزدهای انتخابات توسط منصوبان رهبری در شورای نگهبان احراز صلاحیت می‌شوند. بنا بر تفسیر شورای نگهبان، در این مرحله اصل بر برائت نیست. ایشان به نمایندگی از رهبری خود را موظف به احراز صلاحیت نامزدهای انتخابات مجلس خبرگان، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی می‌دانند. مهم‌ترین رکن احراز صلاحیت نمایندگی «اعتقاد به اصل متری ولایت فقیه» و «التزام عملی به مصداق آن» است. بنا بر این، با همین یک قلم تفسیر کلیه منتقدان رهبری از خدمتگزاری در نظام محروم می‌شوند، ولو از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار باشند.

«شاه نیز اعتقاد به نظام شاهنشاهی و انقلاب شاه و ملت را شرط شرکت در انتخابات می‌دانست. او نظام شاهنشاهی که جزء قانون اساسی مشروطه بود، از قانون تفکیک و آن را هم‌ردیف و مهم‌تر از قانون دانست تا هر جا اعمال غیرقانونی او توجیه ندارد و با مخالفت مردم روبه‌رو می‌شود، آن اعمال را به نظام شاهنشاهی و اراده سنیه ملوکانه مستند کند. می‌بینیم شاه مشروطه و مبرا از مسؤولیت برای نخستین بار رأساً قانونگذاری هم می‌کند و انقلاب شاه و مردم را جزء منابع قانونی و مهم‌تر از قانون اساسی معرفی می‌کند. در کنگره آزاد زنان و آزاد مردان در سال ۱۳۴۲ اعلام شد هرکس با انقلاب شاه و مردم مخالف باشد نمی‌تواند در انتخابات مجلس شورای ملی نامزد شده و یا در چرخه مدیریت مملکت مشارکت داشته باشد.» (۱۸) نظام شاهنشاهی را بردارید، ولایت فقیه به جایش بگذارید، انقلاب شاه و ملت را بردارید، سیاست‌های کلی نظام را به جایش بگذارید. این است معنای همسوئی استبداد قبل و بعد از انقلاب.

تفسیر نظارت موجود در اصل نود و نهم به نظارت استصوابی، خلاف قانون اساسی است. در باب وقف فقه، نظارت واقف یا ناظر منصوب وی بر متولی به دو قسم استطلاعی و استصوابی تقسیم شده است. اگر در وقف‌نامه، نوع نظارت مشخص نشده باشد، از آنجا که اثبات نظارت استصوابی مؤونه زانده می‌خواهد، اصل بر عدم آن است و نتیجه، نظارت استطلاعی است. ضوابط علم اصول فقه چنین اقتضائی دارد. نظارت اصل نود و نه را به نظارت استصوابی تحویل کردن، تفسیر نیست، افزودن اصل تازه‌ای به قانون اساسی است که بر عهده مجلس خبرگان قانون اساسی است و از عهده شورای نگهبان و رهبری بیرون است.

اگر مراد قانونگذار از نظارت، نظارت استصوابی بود، یقیناً می‌بایست به این امر مهم تصریح می‌کرد. با چنین تفسیر غیرقانونی هندسه انتخابات در جمهوری اسلامی کاملاً تغییر کرده است. کلیه انتخابات از انتخاب مستقیم ملت - که حق قانونی آنان است - به انتخاب در بین نامزدهای احراز صلاحیت شده شورای نگهبان تنزل پیدا کرده است. این انتخابات محدود، منظور قانونگذار نبوده است. رهبری می‌تواند انتخابات با نظارت



استصوابی را مردمسالاری دینی بنامد، اما با تغییر نام، محتوای تجاوز رهبری به حقوق ملت عوض نمی‌شود. رهبر با این تحریف قانون اساسی در واقع خواسته همواره یک نتیجه انتخابات تضمین شده داشته باشد، انتخاباتی که هرگز نتیجه خلاف نظر رهبری از صندوق‌های آن در نیاید. البته گاهی اشتباه محاسباتی داشته است و نتوانسته برنده انتخابات را درست پیش‌بینی کند. از آن جمله خرداد ۱۳۷۶ است.

نظارت استصوابی بزرگ‌ترین تخلف رهبری از قانون اساسی است که نتیجه آن انحراف کامل جمهوریت نظام است. بر اساس این تحریف نابخشدنی انتخابات طبیعی مستقیم به انتخابات مهندسی شده دوحله‌ای تضمینی است. اگر رهبری بر نظارت استصوابی تأکید دارد دو راه حل قانونی پیش روی ایشان است: اصلاح قانون اساسی و همه‌پرسی. بله از صاحبان حقیقی کشور بپرسد. به عنوان یک نظرخواهی تخصصی می‌تواند از جامعه حقوقی کشور، اساتید حقوق دانشگاه‌ها و نیز فقهای حوزه‌های علمیه (البته فقهای مستقل از حکومت) بپرسد. من اطمینان دارم که تنها پشتوانه نظارت استصوابی زور و فشار سیاسی است و مدافعان نظارت استصوابی چه در عرصه حقوقی و فقهی و چه در عرصه افکار عمومی محکوم می‌شوند. ذره‌ای تردید دارند، امتحان کنند.

هشتم. نقض ذیل اصل یکصد و هفتم: عدم تساوی عملی رهبر با دیگر شهروندان

آنچه در اصل یکصد و هفتم متوجه رهبری است عدم رعایت ذیل آن است. این اصل تصریح می‌کند «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.» تساوی در برابر قوانین اقتضا می‌کند که یک شهروند عادی بتواند از رهبر شکایت کند و به شکایتش با انصاف و مطابق قانون رسیدگی شود. در شرایطی که ابراز نظر متفاوت با رهبر گوینده را از هر حقوق اجتماعی محروم می‌کند، و مؤدبانه‌ترین انتقاد از وی به عنوان توهین و اهانت تلقی می‌شود و با استناد به قانون مجازات اسلامی (قانونی ظالمانه و خلاف قانون اساسی) به زندان محکوم می‌شود، چگونه می‌توان ادعا کرد که ایشان با دیگر شهروندان در برابر قانون مساوی هستند؟

نهم. نقض اصول یکصد و دهم و شصتم: اختیارات فراقانونی رهبری؟

اصل یکصد و دهم قانون اساسی «وظایف و اختیارات رهبر» را در یازده مورد احصاء کرده است. اصل شصتم نیز تصریح کرده است: «اعمال قوه مجریه جز در اموری که در این قانون مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده، از طریق رئیس‌جمهور و وزراء است.» اموری که مستقیماً بر عهده رهبری است محدود به موارد یازده‌گانه اصل یکصد و یازده است. بر این اساس، رهبری هیچ مسؤولیت قانونی دیگری خارج از این وظائف بر عهده ندارد. اینکه برخی منصوبین رهبری (همانند محمد یزدی و محمدتقی مصباح یزدی) با استناد به برخی جملات مرحوم آیت‌الله خمینی تبلیغ می‌کنند که اصل یکصد و یازده کف اختیارات رهبری است، و الا اختیارات رهبری بسیار بیش‌تر از مواردی است که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است، سخنی به غایت نادرست است.

اولاً آن سخن مرحوم آیت‌الله خمینی متعلق به سال‌ها قبل از بازنگری قانون اساسی است و ایشان تمام نقائص اختیارات مورد نظرشان را در فرمان بازنگری قانون اساسی تذکر دادند و همه آن موارد در قانون اساسی بازنگری شده ملحوظ شده است. ثانیاً لسان حقوقی این اصل لسان حصر و احصاء است، نه تمثیل و بیان نمونه. این از بدیهیات حقوق اساسی است که متأسفانه منصوبان رهبری در قوه قضائیه و شورای نگهبان هنوز از آن بی‌اطلاع‌اند. ثالثاً اگر رهبری واقعا می‌پندارد این همه اختیار برای اداره کشور کافی نیست و متقاضی اختیارات بیش‌تری است، موظف است برای اصلاح قانون اساسی از طریقی که در همین قانون پیش‌بینی شده اقدام کند. تجاوز از محدوده این وظائف یا تفسیر این اصول برخلاف مراد قانونگذار توسط منصوبان رهبری در شورای نگهبان کاملاً مردود است و مصداق بارز نقض قانون اساسی است.

دهم. نقض بندهای اول و دوم اصل یکصد و دهم: سنجه غیرقانونی سیاست‌های کلی نظام و نمونه بارز سوءتدبیر

بر اساس بند یکم این اصل «تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام» نخستین وظیفه رهبر است. مجمع تشخیص مصلحت نظام، نهادی انتصابی با عضویت اقلیتی انتخابی است. میزان انتصابی بودن مجمع از نیمه‌انتصابی بودن مجلس سنا در قانون اساسی مشروطه بیش‌تر است. جدیدترین بی‌اعتنائی رهبری به مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد شیوه نظارت بر انتخابات بود.

بند دوم این اصل «نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام» است. رهبری در شهریور ۱۳۸۴ این مهم را به مجمع تشخیص مصلحت نظام تفویض کرده است. در ماده دوم مقررات ده ماده‌ای که برای اجرای این نظارت صادر کرده، آمده است: «قوانین و مقررات شامل قانون برنامه



حسب مورد باید در چارچوب سیاست‌های کلی مرتبط با آن تنظیم شود، این مقررات در هیچ موردی نباید مغایر سیاست‌های کلی مربوط باشد.» درباره سیاست‌های کلی نظام ملاحظاتی رواست:

اولاً ایشان با این امریه قیدی بر کلیه قوانین، مقررات و برنامه‌های کشور نهاده است و در ماده هفتم این امریه شورای نگهبان را موظف کرده که در صورت مغایرت برنامه‌های پنج‌ساله با این سیاست‌های تعیین‌شده وی از حق وتوی خود استفاده کند.

به زبان ساده‌تر، رئیس‌جمهور و نماینده منتخب مردم در تقنین و اجرا موظفند در چارچوب سیاست‌هایی که رهبری تعیین کرده پیش روند. در غیر این صورت، شورای نگهبان، قانون و برنامه آنها را مغایر با شرع اعلام خواهد کرد. این امریه مغایر با اصل نود و یک قانون اساسی است. شورای نگهبان دو سنجه قانونی بیش‌تر ندارد، یکی احکام اسلام و دیگری قانون اساسی. امریه رهبری مصداق هیچ‌کدام نیست. آئین‌نامه اجرائی یکی از بندهای اصلی از اصول قانون اساسی با خود قانون اساسی متفاوت است. محدود کردن قانون‌گذار یا دولت به عنوان نمایندگان منتخب ملت به لزوم تبعیت از این سیاست‌های انتصابی نقض جمهوریت نظام از یک سو و نقض اصول متعدد قانون اساسی است.

سیاست‌های تعیینی از سوی رهبری تا در یک نهاد انتخابی تصویب نشده باشد، نمی‌تواند مصوبات نهادهای منتخب را محدود کند. این‌گونه قانون را قرائت کردن، رهبری را به دیکتاتوری خودکامه تبدیل می‌کند. راستی کدام عقل سلیمی می‌پذیرد که رهبر یا منصوبان ایشان برای منتخبان مردم تعیین تکلیف کنند؟ رهبر می‌تواند سیاست‌های مورد نظرش را به مجلس خبرگان یا مجلس شورای اسلامی بفرستد یا به همه‌پرسی بگذارد. بدون ارجاع به یک نهاد انتخابی، الزامی کردن آن برای قوه مقننه و قوه مجریه، تخلف از قانون اساسی است. آن هم در شرایطی که تردیدی در این نداریم که رهبر مقابل ملت ایستاده است و سیاست‌های متخذه ایشان مورد ادبار اکثریت ملت ایران است. اگر تردیدی دارید نظرخواهی کنید تا وجدانیتان شود که ادبار عمومی به ایشان تا چه میزانی است.

ثانیاً از زاویه دیگر، سیاست‌های کلی نظام تعبیر دیگری از وظائف دولت جمهوری اسلامی در اصل سوم قانون اساسی است. به راحتی می‌توان کارنامه رهبری را در طول این بیست و یک سال بر اساس شانزده وظیفه کلان دولت، مقرر در این اصل ارزشمند قانون اساسی ارزیابی منصفانه کرد. مقام رهبری متهم است که بندهای ذیل وظایف مقرر در اصل سوم قانون اساسی را انجام نداده برخلاف آنها سلوک کرده است:

بند یک. ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی.

بند دو. بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر.

بند سه. آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه، در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی.

بند چهار. تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تأسیس مراکز بند پنج. تحقیق و تشویق محققان. رد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب.

بند شش. محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی.

بند هفت. تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون.

بند هشت. مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش.

بند نه. رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی.

بند دوازده. پی‌ریزی اقتصادی صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه.

بند چهارده. تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون.

ثالثاً از منظری دیگر حقوق اجتماعی و فرهنگی از جمله مهم‌ترین حقوقی است که نقض آنها بالمآل منجر به تحدید و تهدید حقوق مدنی و سیاسی می‌شود و این دو واقعیت در کنار نقض گسترده و سیستماتیک حقوق مدنی و سیاسی شهروندان حق بر مشارکت سیاسی یا همان حق تعیین سرنوشت که یکی از محورهای اصلی فلسفه وجودی قانون اساسی است را مخدوش کرده است. ذیلاً به چند نمونه از سیاست‌های کلی نظام و منویات اجرایی مقام رهبری که حوزه‌های مختلفی از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملت را نقض می‌کند اشاره می‌شود.

اصل عدم تبعیض در بهره‌مندی از مواهب طبیعی و نیز فرصت‌های زندگی و تأمین امکانات عادلانه و اقتصاد صحیح جهت رفع فقر و محرومیت‌ها اگر نگوییم مهم‌ترین، از برترین اهداف حکومت‌ها در دنیای امروز است. جمهوری اسلامی با چنین قانون اساسی و چنین جایگاهی که به مقام انسان داده طبعاً باید از نظامی اقتصادی برخوردار باشد که به سمت تحقق این آرمان‌ها گام بردارد، اما سیاست‌های کلی نظام چه در بخش



سیاست‌های داخلی و به ویژه سیاست خارجی که از مهم‌ترین مشغولیت‌های مقام رهبری است نظام اقتصادی ما را که بنیه‌ای بسیار قوی برای تحقق این آرمانها دارد عملاً به سوی ورشکستگی برده است و وضع معیشتی امروز جامعه ما که به اعتراف نهادهای ذی‌صلاح قریب ۷۰ درصد آنها در مرز خط فقر هستند فاجعه‌ای انسانی را که در راه است نشان می‌دهد. سیاست‌های ایشان تحت عنوان اینکه «مردم باید شیرینی درآمدهای نفتی را بچشند» (نقل به مضمون) به جرأت می‌توان گفت یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به بار آورده است. سیاست‌های دولت فرمانبردار در ۵ سال اخیر و تزریق بدون برنامه درآمدهای نفتی به جامعه بر خلاف نظر صریح اساتید و صاحب‌نظران اقتصادی، رکود اقتصادی بی‌سابقه‌ای را در جامعه ایجاد کرده است. این سیاست اقتصادی در کنار سیاست دشمن‌تراشی و دشمن‌محوری رهبری که منجر به انزوای رو به تزاید کشور در جامعه بین‌المللی و تحریم‌های جهانی و منطقه‌ای و حتا تحریم‌های انفرادی گسترده‌تر از ایالات متحده بر کشور شده است، کشور ما را از حیث اقتصادی دچار بحران‌ها و مشکلات اقتصادی و اجتماعی و صفت‌ناپذیری کرده است که نتیجه مستقیم اجرای سیاست‌های رهبری در عرصه داخلی و خارجی است که بی‌تردید، وصف تدبیر و مدیریت را از ایشان سلب کرده است.

بر اساس بند هشت اصل چهل و سوم قانون اساسی یکی از ضوابط اقتصاد جمهوری اسلامی عبارت است از «جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور». سیاست خارجی مشوش و خودمحوری که تنها در راستای اجرای منویات و دستورات مقام رهبری و حفظ حاکمیت مطلقه و بلامنازع ایشان است امروز کشور ما را به سراشیبی سقوط اقتصادی رهنمون شده است. یکی از آفتهای سیاست‌ها و تصمیمات ایشان بازکردن در بازار ایران به روی واردات محصولات نامرغوب خارجی به ویژه محصولات چینی - به نیت باطل جلب آراء آنها در شورای امنیت - است که کمر تولید ملی را شکسته و اقتصاد ملی مبتنی بر تولید و اشتغال را به اقتصاد دلالی تغییر مسیر داده است و گذشته از رانت‌خواری‌های نظامیان و نورچشمیان ایشان در بهره‌بری از سود هنگفت واردات منجر به بیکاری بی‌سابقه، فساد و بحران‌های اجتماعی فرهنگی و به ویژه گسترش اعتیاد به انواع مواد مخدر، روانگردان و مشروبات الکلی در کشور شده است. این وضعیت، در کنار سایر شرائط اجتماعی و به ویژه نقض گسترده و سیستماتیک حقوق مدنی و سیاسی شهروندان، موجب یک افسردگی عمومی و بالمآل بی‌رغبتی مضاعف به تولید، اشتغال و کار حلال در جامعه گردیده است.

رابعاً به موجب بند یک ماده ۱۱۰ تعیین سیاست‌های کلی نظام با رهبر است. این سیاست‌های کلی اعم از سیاست‌های داخلی و بین‌المللی است. مسؤلیت رهبر در وضعیت نابهنجار سیاست خارجی کشور و نقش وی در ایجاد بحران‌های متعدد بین‌المللی و منطقه‌ای برای ایران غیرقابل انکار است. اگرچه برخی از خطراتی که امروزه ایران را تهدید می‌کند - از تحریم‌های اقتصادی گرفته تا خطر جنگ - ظاهراً بر عهده رئیس‌جمهور منصوب رهبری است ولی به سبب اختیارات رهبر به موجب قانون اساسی، این مطلب، به هیچ عنوان رافع مسؤلیت رهبر نیست. در بهترین حالت، داستان این‌گونه خواهد بود که احمدی‌نژاد برخلاف نظر رهبر مصالح ایران را به خطر انداخته! خوب، رهبر باید به موجب اصل ۱۱۰ خصوصاً بند ۱۰ آن، نفیماً یا اثباتاً اقدامی انجام دهد.

ضمناً رهبر به سبب اینکه خود را ولی امر مسلمین جهان می‌داند، سالیان طولانی است با حرف‌های ناسنجیده، دخالت‌های غیرمسئولانه آشکار و پنهان در امور داخلی دول همسایه یا سایر کشورهای مسلمان، موجبات تضعیف منافع ایران و نمایش دادن چهره‌ای شرور و خطرناک و مداخله‌گر از ایران را فراهم کرده که آبروی سیاسی ایران و منافع مردم و کشور را به نحو مستقیم یا غیرمستقیم، زیر سؤال برده است. شاید سخنرانی یا خطبه‌ای از ایشان در تاریخ و اذهان نمانده باشد بدون حمله ایشان به «دشمن»! در دنیای امروز که - حداقل بر مبنای ظاهر - سخن سیاستمداران و رهبران جهان بر دوستی و صلح و حقوق بشر است و همه سعی می‌کنند چهره لطیف و دوستانه و طلع‌طلب از کشور و ملتشان به نمایش بگذارند، نوع حرفهای ایشان در اکثر موارد جز دشمنی و نفرت و خشونت را تبلیغ نمی‌کند. و البته این نوع حرف زدن منافع ایران و ملت را مستقیم یا غیر مستقیم خدشه‌دار کرده است.

امروزه به سبب موضع‌گیری‌های رئیس‌جمهور منصوب رهبر و البته سخنان خودش، کشور در پرتگاه جنگ و حمله بیگانگان قرار دارد و تمامیت ارضی کشور در خطر است. و وی نه تنها در صدد چاره نیست که بر مواضع غلط خود پافشاری می‌کند. این شیوه رفتار البته به وضوح با وظایف قانونی وی مغایر است.

یازدهم. سوءاستفاده از بند چهارم اصل یکصد و دهم: مقابل مردم قرار دادن نیروهای مسلح

بند چهارم اصل یکصد و دهم فرماندهی کل نیروهای مسلح را از اختیارات رهبری شمرده است. بند ششم این بند همچنین نصب و عزل و قبول استعفای رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی را از وظائف رهبر دانسته است. با توجه به



بندهای اصل فوق، مسؤولیت کامل نیروهای نظامی و انتظامی با مقام رهبری است. همان‌گونه که در بخش اول گذشت، عملکرد نظامی و انتظامی آقای خامنه‌ای به نظر ایشان از شمول نظارت و پرسش خبرگان و کمیسیون تحقیق آن بیرون است. با توجه به اقدامات سؤال‌برانگیز سپاه، بسیج، نیروی انتظامی و مأموران لباس شخصی در حوزه‌های سرکوب سیاسی و فرهنگی، مفاسد اقتصادی و اجتماعی به‌ویژه در سالیان اخیر، آقای خامنه‌ای مسؤول اول انحراف بنیادی نیروهای نظامی و انتظامی از وظائف قانونیشان است. قدرت نظامی اگر با قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی منهای هر گونه نظارت قانونی همراه شود، معنایی جز استبداد حتمی خواهد داشت؟ در کشوری که مأموران لباس شخصی بی هیچ محدودیتی مسلحانه جولان می‌دهند، بازداشت می‌کنند، ضرب و جرح می‌کنند، به کوی دانشگاه یورش می‌برند و در شهر، نفس کش می‌طلبند، باید به فرمانده کل نیروهای مسلح تبریک گفت.

دوازدهم. نقض بند هشتم اصل یکصد و دهم: تاسیس نهادهای جدید و صدور حکم حکومتی خلاف قانون اساسی است

بند هشتم اصل یکصد و دهم: «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام» را از وظائف رهبری شمرده است. رهبری با تمسک به این اصل، تا کنون از دو طریق، مرتکب استبداد رأی و نقض قانون شده است: اول. تأسیس نهادهایی بر خلاف قانون اساسی از قبیل دادگاه ویژه روحانیت و شورای عالی انقلاب فرهنگی. کلیه این تأسیسات، خلاف قانون اساسی است. قانون اساسی هرگز چک سفید به هیچ‌کس از جمله ایشان نداده است. طبع معضل امور موقت است. با این بند، هرگز نمی‌توان نهاد دائمی تأسیس کرد. مطابق اصل شصت و یک قانون اساسی اعمال قوه قضائیه منحصرأ به وسیله دادگاه‌های دادگستری است و اصل یکصد و هفتاد و یک تنها دادگاه ویژه را دادگاه نظامی دانسته است. دادگاه ویژه روحانیت دستگاهی خارج از قوه قضائیه نقض اصل نوزده قانون اساسی و از تخلفات آشکار رهبری از قانون اساسی است و هرگز با تمسک به این بند اصل یکصد و دهم مجاز نمی‌شود.

مصوبات شورای انقلاب فرهنگی را در حکم قانون دانستن نقض صریح اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی است. «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است». قانون اساسی، رهبری را در بخشی از وظایف قوه مجریه شریک دانسته، اما هرگز وی را در قوای مقننه و قضائیه شریک نکرده است. ایشان از طریق شورای انتصابی انقلاب فرهنگی به حق انحصاری تقنینی مجلس تجاوز کرده است. هیأت عمومی دیوان عدالت اداری نیز در یکی از آرای خود، اطلاق نام قانون را بر مصوبات شورا، بدون مبنای حقوقی و فاقد وجهت قانونی دانسته است. (۱۹)

دوم. صدور حکم حکومتی که منجر به نقض قانون اساسی می‌شود، تخلف است و این بند از قانون اساسی هرگز نمی‌تواند مجوز زیر پا گذاشتن قانون اساسی باشد. اگر مجلس می‌خواهد قانون مطبوعات را اصلاح کند، کدام معضلی پیش می‌آید که ایشان با تمسک به این اصل دخالت کرد؟ حکم حکومتی مربوط به دستگاهی متفاوت با دستگاه مبتنی بر قانون اساسی است. هیچ‌کدام از اموری که ایشان با حکم حکومتی خواسته حل کنید به معنای واقعی کلمه معضل نبوده و ایشان این اصل قانون اساسی را بی‌اعتبار کرده است. من در فرصتی دیگر به این مهم به تفصیل خواهم پرداخت.

سیزدهم: تقصیر در اجرای اصل یکصد و سیزدهم: نقض تعهدات بین‌المللی

اگرچه در صحنه بین‌المللی رئیس‌جمهور مقام رسمی ایران است، ولی به موجب اصل ۱۱۳ رهبر عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و رئیس‌جمهور، بعد از او قرار دارد. این به معنای این است که رهبر ایران مانند سایر دولتمردان در دنیا، به لحاظ سمت خود، تعهداتی دارد و در صورت نقض آن تعهدات می‌تواند در صحنه بین‌المللی در جایگاه متهم قرار گیرد. بحث مسؤولیت بین‌المللی افراد که از زمان دادگاه نورمبرگ به طور جدی در حقوق بین‌الملل مطرح شد، امروزه با تأسیس دیوان بین‌المللی کیفری در سال ۱۹۹۸ و فعالیت روزافزون آن، جنبه‌های گستره‌تری پیدا کرده است.

تکیه زدن بر مسند رهبری در ایران، هیچ مصونیتی در صحنه بین‌المللی به وی نمی‌دهد. و از آنجا که ایشان به صورت نمادین عالی‌ترین مقام حکومت ایران محسوب می‌شود، ارتکاب اعمالی توسط وی که وصف جرم یا تخلف بین‌المللی و یا رفتار خلاف عرف و مقررات بین‌المللی را دارد، نتیجه‌ای جز خدشه‌دار شدن حیثیت ایران و ایرانیان در جهان در پی ندارد. در واقع با توجه شرائط زندگی در هزاره سوم و مباحث عمده مربوط به آن از یکسو و اختیارات گسترده رهبر و دست باز وی در اتخاذ هر نوع تصمیم در هر موضوع و مسأله‌ای از سوی دیگر، نمی‌توان نسبت به مسؤولیت بین‌المللی وی به عنوان رهبر ایران بی‌اعتنا بود.



شاید این نگرانی و توجه در بادی امر بی‌مورد به نظر آید ولی نگاهی به اختیارات رهبر، جایگاه و نقش وی را نه فقط در خصوص ثبات و امنیت ایران، بلکه در مورد صلح و امنیت در منطقه و جهان نیز آشکار می‌کند. ایشان به موجب اصل ۱۱۰ اختیارات زیر را دارد: فرماندهی کل نیروهای مسلح. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها، رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی. به عبارت ساده، اختیار تمام نیروی نظامی کشور در دستان رهبر است. بدیهی است مجلس خبرگان باید به این وجه هم نظری داشته باشد که تصمیمات رهبری نه تنها وضع ایران و مردم ایران را می‌تواند تحت تاثیر قرار دهد، بلکه صلح و امنیت در منطقه استراتژیک خاورمیانه را نیز می‌تواند متأثر کند که البته در درجه اول، دودش به چشم مردم ایران می‌رود.

چهاردهم. نقض اصل یکصد و هفتاد و هفتم: ممانعت از اصلاح قانون اساسی

اصل یکصد و هفتاد و هفتم روند بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را پیش‌بینی کرده است. بیست و یک سال از آخرین بازنگری این قانون می‌گذرد. اکنون اصلاح کاستی‌های این قانون در کنار انتظار عمل به آن به یک خواست ملی تبدیل شده است. به نظر بسیاری از کارشناسان حقوق عمومی آن «موارد ضروری» مصرح در این اصل سال‌هاست اتفاق افتاده و رهبری از توجه به آن غفلت کرده است. نگرانی رهبری از مراجعه به آراء عمومی که در این اصل شرط لازم هرگونه تغییری است کاملاً محسوس است. اما اگر به همه‌پرسی اصلاح قانون اساسی تن نمی‌دهد، بی‌شک جامعه را به سوی بی‌اعتمادی عمیق به هیأت حاکمه، یأس و سرخوردگی از اصلاح‌ناپذیری حکومت و ترویج خشونت سوق داده است.

پانزدهم. نقض اصل یکصد و پنجاهم: وارد کردن غیرقانونی سپاه به عرصه‌های سیاست و اقتصاد

اصل یکصد و پنجاهم قانون اساسی می‌گوید: «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی این انقلاب تشکیل شد، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا می‌ماند». مقام رهبری، سپاه پاسداران را به دو بلیه دچار کرد، یکی آنها را به سیاست آلوده کرد، دیگر آنکه به امور اقتصادی واردشان کرد. اکنون سپاه به غولی تبدیل شده که بیم آن می‌رود که خود وی را نیز ببلعد. سپاهی که قدرت نظامی را در دست دارد اگر به عرصه سیاست و اقتصاد وارد شود، غیرقابل رقابت است و فساد، انحصارطلبی و خودکامگی نتیجه حتمی آن است. ایشان سپاه را مقابل مردم قرار داد. آنچه رهبر با سپاه کرد نگهبانی دستاوردهای انقلاب نبود، ایشان با سوء تدبیر خود دستاوردهای انقلاب را توسط سپاه و بسیج بر باد داد.

رهبری نظامیان کشور را بر کشور مسلط کرده است. اکنون چندین وزیر، بسیاری از استانداران و شهرداران، رئیس صدا و سیما، معاون قوه قضائیه و تعداد قابل توجهی از راه‌یافتگان مجلس شورای اسلامی از پاسداران هستند. آش آن‌قدر شور شده که به فرموده برخی مراجع تقلید، این که داریم ولایت فقیه نیست، ولایت نظامیان است. آقای خامنه‌ای حتا در این سوء مدیریت خود، وصایای صریح بنیانگذار جمهوری اسلامی مبنی بر نهی دخالت نظامیان در سیاست را نیز نقض کرد.

یکی از لوازم یک حکومت سالم، دور نگاه داشتن نظامیان از سیاست و اقتصاد و فرهنگ است. در دوران آقای خامنه‌ای ایشان به میزان مواجه شدنشان با ادبار مردم، بیش‌تر به سپاه پاسداران میدان داد. امروز بسیاری از سمت‌های کلیدی در قوای مجریه، مقننه و قضائیه و صدا و سیما در اختیار سپاه است. شریان‌های اقتصادی کشور یکی بعد از دیگری بدون تشریفات قانونی مناقصه در اختیار سپاه قرار گرفته است. اگر چه جمهوری اسلامی به نام حکومت روحانیون در دنیا شناخته شده، اما در عمل، سهم سپاه پاسداران یقیناً کم‌تر از سهم روحانیون حکومتی نیست. بی‌شک ورود نظامیان در عرصه سیاست و اقتصاد با نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی هم در تعارض کامل است. اگر چه اصل ۷۹ قانون اساسی برقراری حکومت نظامی را ممنوع کرده، اما سالیان اخیر اداره کشور با روش‌های نظامی - پلیسی چندان تفاوتی ندارد.

شانزدهم. نقض اصل یکصد و هفتاد و پنجم: صدا و سیما دروغ و اقدام بر خلاف مصالح ملی

اصل یکصد و هفتاد و پنجم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «در صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد. نصب و عزل رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران با مقام رهبری است و شورایی مرکب از نمایندگان رئیس‌جمهور و رئیس قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی (هر کدام دو نفر) نظارت بر این سازمان خواهند داشت». تنها موردی از این اصل که در زمان آقای خامنه‌ای اجرا شده، انتصاب رئیس آن توسط ایشان است.



در صدا و سیما تحت امر رهبری، هیچ‌یک از اهداف سه‌گانه قانونگذار نه تنها رعایت شده، بلکه دقیقاً برخلاف آن رفتار شده است: آزادی بیان در رادیو تلویزیون به پایین‌ترین حد خود در سی و دو سال اخیر تنزل کرده است. راستی کدام منتقد دولت منصوب رهبری توانسته این صدا و سیما با مردم سخن بگوید؟ رهبری صدا و سیما را به رسانه‌ای در خدمت اغراض شخصی‌اش درآورده است. موازین اسلامی به شکل نهادینه در آن نقض می‌شود. دروغ و افترا و اهانت به منتقدان سکه رایج این رسانه است. ترویج خرافات و نازل‌ترین قرائت عوامانه اسلام از آن پخش می‌شود.

مصالح ملی نه تنها در سیاست‌های صدا و سیما نقشی ندارد بلکه دقیقاً برخلاف مصالح ملی برنامه ساخته و پخش می‌شود. راستی اگر قرار بود صدا و سیما در خدمت ترویج استبداد و خودکامگی و کیش شخصیت قرار داشت، چه باید می‌کرد که در زمان آقای خامنه‌ای انجام نشده است؟ نمایندگان مردم در قوای مقننه و مجریه هیچ نظارتی بر مدیر منصوب رهبری ندارند. تحقیق و تفحص مجلس ششم از عملکرد صدا و سیما که برخلاف رضایت رهبری و با سنگ‌اندازی‌های مکرر وی به‌طور ناقص انجام شد، خبر از فساد نهادینه در این رسانه حکومتی داد. آقای خامنه‌ای این اصل قانون اساسی را مکرراً و مطلقاً نقض کرده است. ایشان با بیت‌المال، خودشان را ترویج کرده و بر خلاف رضایت خلق و خالق برنامه پخش کرده است.

هدفم. نقض فاحش، مکرر و سیستماتیک مقررات بین‌المللی در حکم قانون داخلی

اصل هفتاد و هفتم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، قراردادها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد.» از سوی دیگر به موجب ماده ۹ قانون مدنی «مقررات و عهودی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است.» بنا بر این، رهبر به دو لحاظ باید به مقررات بین‌المللی که با شرایط فوق در حقوق داخلی جذب شده است، احترام بگذارد: یکی به عنوان رهبر و به لحاظ سمت اداری-سیاسی خود در ایران و دیگری به عنوان یک شهروند ایرانی.

از مهم‌ترین مقررات بین‌المللی لازم‌الاجرا اعلامیه جهانی ۱۹۴۸ حقوق بشر و مفاد میثاقین ۱۹۶۶ حقوق بشر و نیز سایر کنوانسیون‌های بین‌المللی مربوط به حقوق و آزادی‌های بشر است که وفق مقررات و به نحو صحیح، به تصویب مجلس وقت ایران رسیده است. مندرجات منشور سازمان ملل نیز البته در همین زمره است. با این توصیف می‌توانید حدس بزنید که ایشان، هم به عنوان رهبر و هم به عنوان یک ایرانی، هر روزه چه حجم وسیعی از مقررات بین‌المللی را که به موجب قانون اساسی جز حقوق و مقررات داخلی تلقی می‌شود نقض می‌کند. در فرصتی دیگر، مصادیق و جزئیات این دادخواست، به پیشگاه ملت ایران تقدیم خواهد شد.

بخش پنجم: وهن اسلام

به نام علی، به راه معاویه

آخرین اتهام جناب آقای خامنه‌ای که در این نامه مورد بحث قرار می‌گیرد، وهن اسلام است. در نخستین فصل این عنوان تحلیل می‌شود و در فصل دوم برخی اصول قانون اساسی مرتبط با آن که توسط ایشان نقض شده است، تشریح می‌شود.

فصل اول: به نام اسلام، علیه اسلام

از آنجا که این استبداد و ظلم و قانون‌شکنی به نام اسلام و مذهب اهل بیت و به عنوان جانشینی رسول‌الله و ائمه و در قالب حکومت اسلامی انجام شده، بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام و تشیع و خدا و پیامبر و ائمه اهل بیت وارد کرده است.

اگر حکومت، عنوان اسلامی را یدک نمی‌کشید، و زمامداران، مدعی نمایندگی اولیاء دین نبودند، بازنده اصلی تنها خود فرد و حامیان اعم از حزب و قبیله وی بودند. اما حکومتی که برخاسته از یک انقلاب مردمی و با شعار الله اکبر یکی از مهم‌ترین شواهد بازگشت دین به عرصه عمومی در قرن بیستم بود، اکنون به کجا رسیده است؟ انقلاب اسلامی که سه دهه قبل در کشورهای در حال توسعه و مسلمانان و شیعیان جهان امید



آفریده بود، اینک با مدیریت آقای خامنه‌ای با پرسش‌هایی ستربر مواجه شده است. دیکتاتوری، استبداد، ظلم و جور و قانون‌شکنی تحت لوای دین و مذهب انجام گرفته است.

منتقدان وضع موجود هر یک به فراخور پایگاه فکری و وابستگی‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود به ریشه‌یابی بحران پیش‌آمده خواهند پرداخت. آن‌چنان‌که در سقوط اتحاد جماهیر شوروی منتقدان کمونیسم از جمله مرحوم آیت‌الله خمینی چنین کردند. امروز نیز سوء تدبیر حضرت آقای خامنه‌ای در اداره کشور و بحران پیش‌آمده و بی‌کفایتی مجلس خبرگان رهبری در سامان بحران به شیوه‌های زیر تحلیل می‌شود و خواهد شد:

یک. اشکال اصلی از دینی بودن حکومت بوده، و چاره کار، جدائی کامل دین از سیاست و خصوصی شدن دین و کوتاه کردن دست ارباب دیانت از حوزه عمومی است.

دو. اشکال اصلی از اسلام و احکام عقب‌افتاده آن است. تنها چاره کار، خلع ید از قوانین اسلامی در عرصه عمومی است.

سه. مشکل اساسی در ذات تشیع است. جمهوری اسلامی آزمون کامل این مذهب بود. تا زمانی که دست از آن برداشته نشود، در بر همین پاشنه می‌چرخد.

چهار. ریشه اصلی مشکل «اسلام سیاسی» یا همان اسلام‌گرایی است، شیعه و سنی هم ندارد. آخرش بنیادگرایی و خشونت و نقض حقوق بشر و دموکراسی است. اسلام را از سیاست جدا کنید تا هر دو درست شوند.

پنج. ام‌الفساد، «اسلام فقهاتی» است. فقه و شریعت، عین واپس‌گرایی و تحجر است. نتیجه قابل انتظار اسلام فقهاتی در حوزه سیاست، استبداد و دیکتاتوری است. اسلام‌تان را از عرفا بگیرید تا مشکل مرتفع شود.

شش. عویصه اصلی، روحانیت است. تا سیاست در انحصار آقایان روحانیون باشد، بهتر از این نمی‌شود. آقایان به منبر و محرابشان برسند، اهل فن سیاست بلدند کار مملکت را به سامان آورند.

هفت. ریشه اصلی بحران «تئوری ولایت مطلقه فقیه» بوده است. به هر کسی چنین اختیارات بی‌در و پیکری داده شود، کشور را به فساد می‌کشاند، آن‌چنان‌که ملاحظه می‌فرمائید.

هشت. مقصر اصلی بحران پیش‌آمده دین، اسلام، تشیع، روحانیت و اصل ولایت مطلقه فقیه نیست. مقصر اصلی بد عمل کردن و سوء تدبیر مقام رهبری آقای خامنه‌ای است. اگر جز این است چرا با وجود تمام عوامل مشترک فوق در زمان مرحوم آیت‌الله خمینی چنین بحرانی گریبان‌مُلک و ملت را نگرفت؟

اگر کسی همانند مقام رهبری، سرش را همچون کبک زیر برف کند و از اساس، منکر بحران شود، و خودفریبانه، ایران را آزادترین کشور دنیا بداند و مردم‌سالاریش را هم سرآمد دموکراسی‌های دنیا اعلام کند و برای عالم و آدم نسخه بپیچد، با او کاری نیست. چنین فردی چونان کسی است که خود را به خواب زده است، بیدارشدنی نیست. اما اگر کسی همچون شما بحران را پذیرفت، آنگاه از وی می‌پرسیم از میان هشت گزینه محتمل فوق، کدام یک به واقع نزدیک‌تر است؟

اندیشه و مشی شما پاسخی جز گزینه هشتم نخواهد یافت. همین‌گونه‌اند پیروان راه بنیانگذار جمهوری اسلامی مشهور به خط امام. به نظر می‌رسد سران جنبش سبز نیز گزینه‌ای جز گزینه هشتم انتخاب نخواهند کرد. تعداد قابل توجهی از شهروندان ایرانی نیز گزینه هشتم را انتخاب می‌کنند. در این صورت، معنای انتخاب این گزینه، چیزی جز ضرورت استیضاح جناب آقای خامنه‌ای نیست. و هو المطلوب!

اما واضح است که بسیاری دیگر از هموطنان ریشه‌یابیشان در این سطح باقی نمانده، علاوه بر انتخاب گزینه هشتم (لزوم استیضاح آقای خامنه‌ای) حداقل یکی دیگر از گزینه‌های قبلی را نیز از جمله ریشه‌های این بحران می‌دانند. حداقلی‌ترین ریشه‌یابی به تجدید نظر در «اصل ولایت مطلقه فقیه» منتهی می‌شود. مشکل تنها در سوء تدبیر و خودکامگی جناب آقای خامنه‌ای نیست. اشکال ساختاری است. ساختار ولایت مطلقه فقیه، معیوب و از بنیاد، فسادزاست.

اگر این اشکالات و بحران‌ها در زمان رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی بروز نکرد، به خاطر آن است که وی به دلیل برخورداری از دانش‌های فقه، حکمت و عرفان اسلامی از یک سو و رهبری کاریزماتیک و موازنه‌ای که همواره بین دوستان جمهوری اسلامی برقرار می‌کرد، در طول زمامداریش حداقل از پشتیبانی بیش از سه‌چهارم ملت برخوردار بود و هرگز مقابل ملت قرار نگرفت. مرحوم آیت‌الله خمینی اعتبارش را از اصل ولایت فقیه کسب نکرد. اگر این اصل به صحن و سرای جمهوری اسلامی اذن ورود یافت، از صدقه سر اعتبار شخص آیت‌الله خمینی بود.



اما جناب آقای خامنه‌ای نه عارف و حکیم است، نه در فقاقت اجتهادی صاحب‌نظر است، نه از آن نفوذ کارزماتیک و اعتماد ملی برخوردار است، نه آن موازنه را بین معتقدان جمهوری اسلامی برقرار کرده است. اگر اکثریت ملت ایران مرحوم آیت‌الله خمینی را پدر ملت می‌دانستند، امروز در خوشبینانه‌ترین برداشت‌ها اکثریت ملت آقای خامنه‌ای را مزاحم ملت و در مقابل اراده ملی ارزیابی می‌کنند. آقای خامنه‌ای با سوء تدبیر مفروط، خود را در حد دبیرکل حزب مدافع دولت تنزل داده است. مدیریت آقای خامنه‌ای، ملاک اعتبار اصل ولایت مطلقه فقیه است. چرا که وی جز خرج کردن از این اصل سرمایه‌ای نداشته است.

به نظرم وقت آن رسیده است که همه پیروان صادق مرحوم آیت‌الله خمینی با ارزیابی مدیریت آقای خامنه‌ای، درباره اعتبار اصل ولایت مطلقه فقیه دوباره بیندیشند. قصد آن ندارم که سخنان پانزده سال قبل را در نقد این نظریه تکرار کنم؛ اما بیست و یک سال مدیریت جناب آقای خامنه‌ای که به گفته شما بر اساس وصیت شخص آیت‌الله خمینی، با پشتیبانی بی‌دریغ شما و بیعت خبرگان به رهبری انتخاب شد، بزرگ‌ترین قرینه عملی بر بی‌اعتباری این نظریه است. نتیجه اصل ولایت مطلقه فقیه، چیزی جز استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی، و در نهایت، وهن اسلام نبوده است.

فردی که یک سال قبل از به قدرت رسیدن در خطبه‌های نماز جمعه‌اش منتقد ولایت مطلقه بود، چون قدرت مطلقه را چشید، به هیچ نظارتی تن نمی‌دهد، با اینکه قانوناً نزدیک هفتاد و پنج درصد قدرت کشور را در دست دارد، برای تصاحب آن بیست و پنج در صد باقیمانده از هیچ جرم و جنایتی فروگذار نمی‌کند، با اینکه قانون اساسی را اصلاح کردند تا شرط مرجعیت را از رهبری بردارند، و برای قانونی کردن رهبری ایشان، خبرگان پس از فراندن بازنگری قانون اساسی دوباره بر انتخاب ایشان صحه گذاشتند تا انتخاب ۱۵ خرداد ۶۸ را که به دلیل فقدان شرط مرجعیت غیرقانونی بود، رفو کنند، و امروز ایشان مدعی مرجعیت است آن هم نه فقط در خارج از کشور که اول رضا داده بود، بلکه در داخل هم، و تشکیلات تحت امر جامعه مدرسین هم ایشان را در صدر مراجع مجاز به تقلید معرفی کرد، تا چوب حراج به اعتبار مرجعیت شیعه بزند.

اگر زمانی فقهای شیعه به فقهای اشعری مسلک اهل سنت انتقاد می‌کردند که شیعه «عدالت‌محور» است و هرگز به بهانه حفظ امنیت، مردم را ملزم به اطاعت از حاکم ظالم نکرده است، جناب آقای خامنه‌ای یک‌تنه روی فقهای شیعه را کم کرد و به تبعیت از فقیهان اشعری اهل سنت، او نیز یکسره امنیت و نظم را بالاتر از عدالت نشاند و به روال ماوردی و فراء و غزالی و ابن‌جماعه و ابن‌خلدون و ابن‌تیمیه حکم کرد هر که با ولی امر مخالفت کند و از سیاست‌هایش انتقاد کند، حداقل فتنه‌گر است، اگر محارب و مفسد فی الارض و باغی نباشد.

اگر عاشقان اهل بیت قرن‌ها عدالت علوی را اسوه حکومت‌داری معرفی کرده بودند، اینکه علی(ع) مخالفانش را به زندان نیفکند، با منطق به آنان پاسخ داد، اینکه انتقاد از امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین در زمان امام علی(ع) آزاد بود؛ آقای خامنه‌ای بارها به منبر رفت و خود را به جای امیرالمؤمنین(ع) نشاند و منتقدان و مخالفانش را طلحه و زبیر و به شیوه معاویه، مخالفانش را به زندان انداخت و به رویه یزید و عمروعاص به مردم دروغ گفت. او اهل بیت پیامبر(ص) را هم خرج حفظ قدرت دوروزه خود کرد.

مسلمانان سال‌ها زحمت کشیده بودند تا پیامبرشان را رسول رحمت و پیامبر گفتگو و منطق و مدارا معرفی کنند، و گوهر خشونت‌ستیز قرآن و اسلام را عیان سازند، اما جناب آقای خامنه‌ای و نظریه‌پرداز محبوبش جناب آقای مصباح یزدی عملاً و نظراً اثبات کردند که خشونت و ترور و ولایت مطلقه و تبعیت محض، حاق اسلامند و طالبان و القاعده در شناخت اسلام به خطا نرفته‌اند و کوشش روشنفکران و عالمان نواندیش، عبث بوده است.

اگر مرحوم آیت‌الله خمینی برای احیای بخش منسی فقه که همانا اجتماعیات و سیاسات باشد، جهد بلیغ کرد و اسلام سیاسی را در مقابل فقیهان ساکت و مسلمانان منفعل که تعالیم اجتماعی اسلام و قرآن را فراموش کرده بودند احیا کرد، جناب آقای خامنه‌ای اسلام سیاسی را با استبداد دینی و دیکتاتوری منور معادل ساخت. فقاقتی که برای نخستین بار به ماهیت دولت مدرن خوش آمد گفته بود، به چنان ابتدالی کشانیده شد که منتقدان حکومت، فخر می‌فروشند که ما اسلامان را از فقیهان نگرفته‌ایم. راستی اگر حضرت خامنه‌ای نماینده فقیهان شیعه باشد، باید خود را برای برگزاری مجلس فاتحه فقاقت آماده ساخت.

اگر عینیت سیاست و دیانت را از آموزه‌های مدرسه مرحوم آیت‌الله خمینی بدانیم، حداقل در بیست و یک سال حکومت دینی و عینیت سیاست و دیانت در مدیریت جناب آقای خامنه‌ای، این نظریه را با تأمل جدی مواجه کرده است. استبداد و ظلم و قانون‌شکنی و وهن اسلام، اگر نتیجه منطقی حکومت دینی باشد، چرا نباید برای سلامت دین و تضمین بهداشت سیاست از میکروب استبداد و ظلم و قانون‌شکنی، به تفکیک نهاد دین از دولت و نظام اندیشید؟ سوء تدبیر جناب آقای خامنه‌ای و سقوط حکومت دینی به سبک وی، بزرگ‌ترین زمینه‌گستر سکولاریسم در ایران بوده و هست.



اگر جناب آقای خامنه‌ای واقعاً به اسلام و تشیع عشق می‌ورزید، بالاترین خدمت وی کناره‌گیری از قدرت و تسلیم اراده ملی شدن است. در غیر این صورت، زمامداری ایشان وهن اسلام، شین تشیع، انحراف اسلام سیاسی و ابتذال فقاہت است. ضرب‌های که شیوه مدیریت حضرت ایشان به دین و آئین زده است، از دست هیچ دشمن و منتقدی بر نمی‌آید.

ترویج خرافات، اشاعه قشری‌گری، سرکوب خردورزی و آزاداندیشی، اقتدار مداحان و متملقان روی دیگر سکه مدیریت جناب آقای خامنه‌ای است. اگر مرحوم آیت‌الله خمینی حتا یک بار هم به زیارت جمکران نرفت، چرا که آن را فاقد مستند معتبر می‌دانست، در زمان زمامداری جناب آقای خامنه‌ای، جمکران، پایتخت دینی حکومت ولایتی است. تعداد زائرانش با زائران حضرت معصومه در قم رقابت می‌کند و چاه آن، قبله امید ذوب‌شدگان در ولایت است.

فصل دوم: نقض «موازین اسلام» در قانون اساسی

در این مجال، به اختصار به سه نمونه از کژخوانی اصول قانون اساسی توسط جناب آقای خامنه‌ای اشاره می‌شود. اصول نقض‌شده در این فصل، امور مرتبط با اسلام هستند.

اول. نقض اصول دوم و سوم: ترویج ردائیل اخلاقی و اشاعه فساد

اصل دوم قانون اساسی جمهور اسلامی را نظامی بر پایه ایمان به شش اصل از راه اجتهاد و استفاده از فنون بشری و نفی سلطه و ستمگری در مقام تأمین قسط و عدل و استقلال و همبستگی ملی است. جناب آقای خامنه‌ای در دو دهه اخیر هیچ‌یک از آن سه راه معهود در این اصل را به کمال نپیموده، از رسیدن به آن سه هدف به جز استقلال سیاسی ناکام بوده است.

اصل سوم قانون اساسی دولت جمهور اسلامی ایران را برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم (یعنی قسط و عدل، استقلال و همبستگی ملی) موظف کرده همه امکانات خود را برای امور شانزده‌گانه به کار برد. نخستین امر «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی» است. حاصل عملکرد بیست و یک ساله جناب آقای خامنه‌ای ترویج دروغ، ریا، تقلب، نفاق و دیگر ردائیل اخلاقی است. «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت أیدی الناس». مظاهر فساد و تباهی نتیجه منطقی استبداد و ظلم و قانون‌ستیزی آقای خامنه‌ای بوده است. اگر تحقیق و تفحص مجلس و نظارت خبرگان اعمال می‌شد، مشخص می‌شد کسری میلیاردی دولت صرف چه شده است.

دوم. نقض اصل چهارم: غفلت از موازین اسلام به بهانه عمل به برخی ظواهر احکام

اصل چهارم قانون اساسی می‌گوید: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.» مراد از موازین اسلامی قشری‌گری، ظاهرگرایی و فرمالیسم و زیر پا نهادن معیارهای جاودانه‌ای همانند کرامت انسان، عدالت، رحمت، حریت، رشد دفائن عقول و تعالی ارزش‌های اخلاقی نیست.

آنچه در دوران آقای خامنه‌ای شاهدش بوده‌ایم، دفن موازین اسلامی به قیمت رعایت برخی احکام ظاهری شرعی بوده است. شورای انتصابی نگهبان یقیناً بیش از بقیه، موازین اسلامی را نقض کرده و ده‌ها سال است که با برداشتی متحجرانه و بسیط از اسلام، از موانع پیشرفت کشور بوده است. راستی ظلم، بیش‌تر عرش الاهی را به لرزه می‌آورد یا بدحجابی؟! اگر دائماً از مأذنه‌ها و رادیو تلویزیون اذان و قرآن پخش شود، اما به حقوق ملت تجاوز شود، پیشیزی ارزش ندارد.

آنچه به نام اسلام از سوی حکومت آقای خامنه‌ای ترویج شده نوعی قشری‌نگری و سطحی‌نگری جمکرانی است در مقابل اسلام رحمانی و تشیع علوی. قانونگذار، ذیل بسیاری از اصول قانون اساسی قیدی به نام اسلام گذاشته است. حاصل سیاست آقای خامنه‌ای بدنام کردن اسلام به واسطه سیطره قرائتی متحجر و عقب‌افتاده بر تمام کشور در عمل به این قیود است. به‌جای دانش و روشن‌بینی نسبی بنیانگذار جمهوری اسلامی، اکنون اسلام باسمة‌ای و دغلبازی و ریاکاری چندش‌آور، مُد روز شده است.

سوم. نقض اصل پنجم: قرار بود ولایت امر، طریق به سوی حق و عدل باشد نه محور قانون اساسی



اصل پنجم قانون اساسی می‌گوید: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.» این اصل که به نظر آقای خامنه‌ای مهم‌ترین اصل قانون اساسی است، نمی‌تواند به محور قانون اساسی بدل شود. ولایت امر و امامت امت مفاد این اصل و دیگر اصول قانون اساسی حداکثر وظیفه‌اش اقامه موازین اسلام (مفاد اصل چهارم) و برپائی «حکومت حق و عدل قرآن» (مفاد اصل اول) می‌تواند باشد. در قانون اساسی ولایت فقیه هرگز موضوعیت و محوریت ندارد. محور این قانون، حق حاکمیت ملی و موازین اسلامی است.

در قرائت جناب آقای خامنه‌ای و عملکرد وی، ولایت فقیه عامل مشروعیت قانون اساسی و همه نهادهای آن است. این دیدگاه هر هفته در نمازهای جمعه تبلیغ می‌شود و امثال آقای مصباح یزدی به توجیه شرعی آن مشغولند. ولایت امر و امامت امت، اگر اعتباری می‌داشت، نهایتاً طریقت به سوی اقامه حق و عدل و موازین اسلام بود نه موضوعیت و محوریت.

از آنجا که مقدمه هر متن، به لحاظ حقوقی ارزشی معادل متن دارد و در تفسیر متن حائز اهمیت ویژه است، لذا توجه به مقدمه قانون اساسی نیز ضروری می‌نماید. در مقدمه قانون اساسی ذیل عنوان «شیوه حکومت در اسلام» آمده است: «قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الامور بید العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرام) آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.»

ولایت سیاسی فقیه قرار بود سیاست و حکومت را دینی کند. آنچه در زمان آقای خامنه‌ای به اوج خود رسیده است، حکومتی شدن دین و حوزه و روحانیت است. در تاریخ ایران پس از اسلام من هرگز سراغ ندارم دین و حوزه‌های علمیه و روحانیت و مساجد تا این حد حکومتی و وابسته به دولت باشند. جناب آقای خامنه‌ای قهرمان از بین بردن استقلال نهادهای اسلام شیعی است.

ضربات آقای خامنه‌ای به اسلام، موضوع بحث مستقلی است، که امیدوارم به‌زودی توفیق ارائه آن را پیدا کنم. در این فصل، تنها نمونه‌هایی از وهن اسلام ارائه شد.

خاتمه

سقوط قهری ولایت، بدون حاجت به عزل

رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی مرحوم استاد آیت‌الله منتظری یک سال قبل (۱۹ تیر ۱۳۸۸) فتاوی بسیار مهمی در زمینه مورد بحث صادر کردند. خلاصه‌ای از آن را زینت‌بخش نامه استیضاح می‌کنم تا ختامه بالمسک باشد:

«از بین رفتن شرائطی از قبیل عدالت، امانتداری و برخورداری از رأی اکثریت که شرعاً و عقلاً در صحت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی امور عامه جامعه دخیل است خودبه‌خود و بدون حاجت به عزل موجب سقوط قهری ولایت و تصدی امر اجتماعی و عدم نفوذ احکام صادره از سوی آن متولی و متصدی می‌گردد.

و اما شرائطی غیر از آن شرائط که شرعاً و عقلاً در صحت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی آن امور معتبر نیست ولی طرفین یعنی متولی و متصدی و مردمی که او متولی و متصدی کار آنها گردیده بر آن میثاق بسته و تعهد نموده‌اند تخلف از این‌گونه شرائط موجب خیار تخلف شرط شده و مردم می‌توانند متصدی و متولی را به‌واسطه تخلف از شرط از منصبش عزل نمایند.

سقوط عدالت، امانتداری یا برخورداری از رأی اکثریت و تأیید مستمر از ناحیه آنان که از شروط مشروعیت تولیت و زمامداری است موجب می‌شود که پس از سقوط آنها، اصولی مانند حمل بر صحت و اصالت برائت درباره کارهای متصدی در امور جامعه که فاقد شرط گردیده جاری نشود، بلکه وی باید برای اثبات عدم تخلف از شرع و قانون و احقاق حقوق مردم و بقاء بیعت اکثریت مردم با او، بینه‌ای معتبر و دلیلی معقول برای مردم بیاورد و آنان را راضی کند.

و در موارد اختلاف در پیشگاه داوری آزاد، عادل و بی‌طرف و کاملاً مستقل از حاکمیت، ادعای خود را به اثبات رساند. و داوری هر نهادی که زیر نفوذ یا وابسته به او باشد شرعاً و عقلاً حجت نمی‌باشد.»



متصدیانی که شرعاً و عقلاً تولید و تصدی امر اجتماعی را از دست داده‌اند، خود به خود از مقام خود معزولند و تصدی آنان هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد و چنانچه به زور یا فریب و تقلب بر آن منصب بمانند، مردم باید عدم مشروعیت و مقبولیت آنها را در نزد خود و برکناری آنان از آن منصب را با رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر و حفظ ترتیب «الأسهل فالأسهل والأفعل فالأفعل» و انتخاب مفیدترین و کم‌هزینه‌ترین راه ممکن، ابراز داشته و بخواهند.

حفظ نظام به خودی خود، نه موضوعیت دارد و نه وجوب آن وجوب نفسی می‌باشد؛ به‌ویژه اگر مقصود از «نظام»، شخص باشد. نظامی که گفته می‌شود: «حفظ آن از اوجب واجبات است»، نظامی است که طریق و مقدمه و بر پا کننده عدل و اجراء فرائض شرعی و مقبولات عقلی باشد و وجوب حفظ آن هم تنها وجوب مقدمی خواهد بود. بنا بر این، با توجه به این نکته، تمسک به جمله «حفظ نظام، از اوجب واجبات است»، به هدف توجیه و صحنه‌گذاری بر امور متصدیان و کارگزاران و عدالت‌نمایی کار آنان برای دیگران، در حقیقت، تمسک به عام در شبهه مصداقیه و میان دعوا نرخ تعیین کردن و تنها به قاضی رفتن است؛ که اگر چنین تمسکی از روی ناآگاهی باشد، باید طبق مراتب امر به معروف و نهی از منکر با آن معامله نمود.

از طرف دیگر، بدیهی است که با کارهای ظالمانه و خلاف اسلام، نمی‌توان نظام اسلامی را حفظ یا تقویت نمود، زیرا اصل نیاز به نظام، برای اجرای عدالت و حفظ حقوق، و در یک کلمه، اجرای احکام اسلامی است؛ پس چگونه متصور است با ظلم و جور و کارهای خلاف اسلام، نظام عادلانه و اسلامی را حفظ و تقویت نمود؟»

آنچه آن عالم ربانی به صراحت فتوا داد، همان موازین اسلام و مقتضای قانون اساسی است. بر این مبنا مرتکب استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی و وهن اسلام، بدون عزل هم از ولایت و تصدی حکومت، ساقط است و همراهی و معاونت او إعانه جائر می‌باشد.

اگر خبرگان به خود آیند و به رضای خالق و خلق عمل نمایند و انحراف نظام را تصحیح کنند و آن را به صراط عدالت و اعتدال بیندازند، ملتی را دعاگوی خود کرده‌اند و اگر خدای نکرده در تشدید و تقویت استبداد و ظلم و قانون‌ستیزی، مشارکت در جرم را انتخاب کنند، اطمینان داشته باشند مردم با زبان دیگری با آنها سخن خواهند گفت. امیدوارم از این آزمون، سربلند به‌در آئید.

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

والسلام

محسن کدیور

بیست و ششم تیر ۱۳۸۹

*** یادداشت‌ها ***

۱. مجله حکومت اسلامی

http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com_sptmag&Itemid=31

۲. بیانیه‌های پایانی اجلاس‌های سالیانه مجلس خبرگان

http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com_content&task=category§ionid=9&id=40&Itemid=43

۳. کمیسیون تحقیق، موضوع اصل یکصد و یازده قانون اساسی «ماده ۳۱ به منظور اجرای اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کمیسیونی مرکب از یازده نفر عضو اصلی و چهار نفر عضو علی‌البدل برای مدت ۲ سال انتخاب می‌گردند». منتخبین کمیسیون تحقیق در این اجلاس (اول و دوم اسفند ۱۳۸۵، نخستین اجلاس چهارمین دوره مجلس خبرگان) عبارتند از: حضرات آقایان سید محمود هاشمی شاهرودی (عضو فقهای شورای نگهبان، رئیس سابق قوه قضائیه)، محمد یزدی (عضو فقهای شورای نگهبان، رئیس سابق قوه قضائیه)، محمدعلی موحدی کرمانی (نماینده‌ی سابق ولی‌فقیه در سپاه پاسداران)، احمد جنتی (عضو فقهای شورای نگهبان)، ابوالقاسم خزعلی (رئیس بنیاد الغدیر، عضو سابق فقهای شورای نگهبان)، سید احمد خاتمی (امام جمعه موقت تهران، عضو شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت)، مرتضی مقتدایی (مدیر مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، دادستان سابق کل کشور)، عبدالنبی نمازی (امام جمعه کاشان، قاضی شرع سابق دادگاه‌های انقلاب)، محسن مجتهد



شبستری (امام جمعه تبریز)، محی‌الدین حائری شیرازی (استاد اخلاق دولت، امام جمعه سابق شیراز)، سید هاشم حسینی بوشهری (امام جمعه موقت قم، مدیر سابق مرکز مدیریت حوزه علمیه قم). همچنین حضرات آقایان سید محمدعلی موسوی جزایری (امام جمعه اهواز)، سید ابراهیم رئیسی (معاون اول قوه قضائیه، رئیس سابق بازرسی کل کشور)، غلامعلی نعیم‌آبادی (امام جمعه بندرعباس)، ابوالقاسم وافی (تولیت مسجد جمکران، مشاور رئیس قوه قضائیه در امور ائمه جمعه) به عنوان اعضای علی‌البدل این کمیسیون برگزیده شدند. (مجله حکومت اسلامی، شماره ۴۴، تابستان ۸۶، ص ۲۱۱ و ۲۱۲). مشاغل آقایان در پرنانتر از پایگاه مجلس خبرگان استخراج شده است. راستی کدام یک از اعضای محترم کمیسیون تحقیق، منصوب مقام رهبری نیستند؟

۴. هاشمی رفسنجانی: در قانون اساسی هیچ معنی برای زمان‌دار کردن رهبری وجود ندارد و نامحدود کردن رهبری با تصمیم و رأی خبرگان بوده است. سؤال: آیا محدود کردن زمان رهبری جزو اختیارات خبرگان است که بتواند تصمیم‌گیری بکند؟ هاشمی رفسنجانی: فکر می‌کنم چنین کاری را می‌تواند انجام بدهد. در همان قانون‌هایی که می‌گذارند می‌تواند چنین کاری انجام بدهد. (مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، صفحه ۴۱ و ۴۲)

۵. احمد جنتی: طبق مبنای انتخاب، که حق هم همین است، دو صورت دارد: یکی آن که یک نفر را پس از تحقیق و بررسی به خاطر داشتن ویژگی‌هایی از دیگران برتر می‌دانند و برای اونسبت به بقیه ارجحیت فائند و او را انتخاب می‌کنند، در این صورت، نباید محدودش کنند. برای این که بر اساس ضوابط او را ارجح تشخیص دادند. به عنوان مثال، آیا پس از گذشت پنج سال هم ارجحیت باقی است یا نه؟ آیا شرایط یک مرتبه از بین می‌رود؟ یا اگر شخص دیگری برتر از او پیدا شد چه کنند؟ در این فرض، ممکن است دیگری انتخاب شود. ولی اگر شرایط به قوت خود باقی است، نمی‌توان کاری کرد و غیر ارجح رابه جای شخص ارجح قرار داد. فقط در یک صورت، قابل تصور است و آن صورتی است که چند فقیه دارای شرایط رهبری مساوی باشند و هیچ کدام بر دیگری مزیتی نداشته باشند. در این فرض، چون به همه آنان نمی‌توان رأی داد و باید یک نفر را از میان آنها انتخاب کرد، به نظر من در اینجا اشکالی ندارد که مدت رهبری محدود شود. البته تا به حال، چنین موردی اتفاق نیفتاده است. (مجله حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، صفحه ۶۲)

۶. هاشمی رفسنجانی: خبرگان اگر اطلاع نداشته باشند نمی‌توانند قضاوت کنند. چون کسی که از اختیارات وسیعی برخوردار است و در امور دخالت دارد و امر و نهی می‌کند، باید در عمل با آن شرایطی که گفته شد منطبق باشد، طبعاً خبرگان باید کاری را که مقدماتش واجب است انجام دهند. لذا «نظارت استصوابی» اگر یک جا معنا داشته باشد همین جا است، که اگر خبرگان مطلع شدند، رهبری این شرایط را ندارد، می‌تواند اقدام کنند. الان نظارت استصوابی شورای نگهبان هم همینطور است که اگر کسی شرایط نمایندگی را نداشت صلاحیت او را تأیید نمی‌کنند. لکن اختلافی که بین وزارت کشور و شورای نگهبان است، این است که وزارت کشور می‌گوید: شما فقط عدم صلاحیت شخص را به ما اطلاع بدهید تا ما تصمیم بگیریم. در اینجا هم نظارت استصوابی است و خبرگان باید بپذیرند که شرایط استمرار دارد. (مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۳۸ و ۳۹)

محمد یزدی: نظارت در طبع خودش بیان‌کننده ماهیت خودش هست. وقتی می‌گوییم یک دستگاه وظیفه نظارتی دارد، اقتضای آن نظارت هم معلوم می‌شود، یعنی اگر خطا و اشتباهی رخ داد، ناظر باید توان اثرگذاری داشته باشد. اگر قرار باشد تنها نظارت بکند و خطای صد در صد را ببیند ولی امکان جلوگیری نداشته باشد، این اصلاً نظارت به حساب نمی‌آید. از این جهت باید گفت هر جا در قانون اساسی و یا حتی در قانون عادی وظیفه نظارت بر عهده فرد یا نهادی گذاشته شده معنایش «نظارت استصوابی» است و معنای استصواب این است که بگوید صواب و درست است تا کار پیش برود و یا این که بگوید خطا است و باید اصلاح شود. این طبیعت کلمه نظارت است. در مورد نظارت مجلس خبرگان هم معنایش این است که اگر در جایی دیدند که در شرایط رهبر نقصی پیدا شده کمیسیون تحقیق باید بی‌درنگ به خبرگان اطلاع دهند تا اگر مشکل جدی بود فوراً اقدام کنند. البته قبل از خبرگان باید با رهبری در میان بگذارند، ممکن است رهبری دلیلی داشته باشد یا سندی ارائه کند که قانع کننده باشد. این معنای «نظارت استصوابی» است. (مجله حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۸۰)

احمد جنتی: منظور «نظارت استصوابی» است. در اینجا «نظارت استطلاعی» معنا نمی‌دهد و در خیلی از موارد چنین است. این شبهه‌ای بود که در قضیه انتخابات مجلس و مسؤلیتی که شورای نگهبان در نظارت بر انتخابات بر عهده دارد هم مطرح بود که البته چنین شبهه‌ای در ابتدا مطرح نبود، ولی به مرور ایجاد شبهه کردند که این نظارت استطلاعی است که ما ناچار به تفسیر قانون اساسی شدیم و این تفسیر هم بر اساس این مبنا است که اصل اولی در نظارت «استصوابی بودن است» بدین معنا که اگر اشتباهی رخ داده، مرجعی برای جلوگیری باشد و اگر صحیح بوده، تأیید کند. وگرنه صرف اطلاع داشتن که نتیجه‌ای ندارد. در اینجا هم همین گونه است اگر بنا باشد که خبرگان فقط کسب خبر کند و بررسی کند که آیا



شرایط وجود دارد یا نه؟ فایده‌ای ندارد. کار شبه‌لغوی است که قانون اساسی بر عهده مجلس خبرگان گذاشته است، البته در همین اصل است که «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم است.» نتیجه این اصل «نظارت استصوابی» است. (مجله حکومت/اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۵۳).

مرتضی مقتدائی: از مجموعه اینها که گفتیم استصوابی بودن این نظارت روشن می‌شود، چون اگر فقط صرف اطلاع باشد و اختیاری نداشته باشند با اختیاری که این اصل به خبرگان داده منافات خواهد داشت، زیرا این اصل به مجلس خبرگان اختیار و اجازه داده است که عدم صلاحیت رهبری را به مردم اعلام کنند و این یعنی «نظارت استصوابی». سؤال: این طور که شما فرمودید، نظارت مجلس خبرگان عمدتاً ناظر به احراز و تداوم صلاحیت رهبری است، آیا این مجلس بر عملکرد رهبری هم نظارت دارد؟ جواب: شکی نیست که این نظارت، نظارت بر عملکرد هم باشد به جهت این که گفته شد در اصل یکصد و یازده آمده: «اگر رهبر از ایفاء وظایف خود ناتوان شود...» تشخیص این ناتوانی، با اشراف بر عملکرد معلوم می‌شود. بنا بر این، خبرگان عملکرد را حتا در عزل و نصب‌ها هم در نظر می‌گیرند که آیا این عزل یا نصب ملاک صحیحی داشته یا از روی حبّ و بغض شخصی بوده است. (حکومت/اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۷۰)

۷. رضا استادی: ما همین اواخر هم مصوبه‌ای داشتیم که مجلس خبرگان بتواند در بعضی از نهادهای زیر مجموعه مقام معظم رهبری با اجازه خود ایشان نظارت‌هایی داشته باشد (مجله حکومت/اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۷۰ و ۷۱)

۸. هاشمی رفسنجانی: مجلس خبرگان فرضش بر این بود که هر چیزی که به رهبری مربوط می‌شود را پیگیری کند مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام، صدا و سیما، نیروهای مسلح و هر چه که تحت امر رهبری است. اینها به مجلس خبرگان فراخوانده شوند و گزارش کارهای خودشان را به خبرگان بدهند و خبرگان هم سؤال کنند و آنها هم توضیح بدهند و احياناً اگر اشکال و ایرادی هم بود، در همان جلسه مطرح شود تا همه در جریان قرار بگیرند، این به صورت قانون در آمد. اما وقتی بعضی از این نهادها دعوت شدند که در جلسه خبرگان حضور پیدا کنند تا گزارش عملکردهای خودشان را بدهند، دفتر رهبری مانع حضور آنها در خبرگان شد و اظهار داشتند که رهبری نظرشان این است که این موضوع جزء وظایف خبرگان نیست. ایشان گفته بودند: «مگر دولت از این نهادها مستثنی است؟ همه چیز زیر نظر رهبری است. بله، اگر شک کنید به اینکه رهبری در نصب مسئولین درست عمل نکرده است، شما می‌توانید این کار را بکنید.» به خاطر اینکه نظر رهبری تأمین بشود، فقط کار تحقیق از نهادهای زیر نظر رهبری انجام می‌شود. اما اینکه از آنها دعوت بشود برای گزارش به خبرگان بیایند، چنین چیزی نیست. چون این قبیل مسائل می‌توانست تبعات سیاسی خودش را داشته باشد، لذا چنین کاری صورت نمی‌گیرد. (مجله حکومت/اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۳۶)

۹. احمد جنتی: یکی از آنها کمیسیون تحقیق بود و نامش در آن زمان، هیأت تحقیق بود که من هم در آن عضویت داشتم و پنج - شش نفر از دوستان همچون آقای موحدی، مهدوی کنی و... در آن عضو بودند. در آن کمیسیون، راجع به همین موضوعی که شما سؤال کردید، بحث شد که چه باید کرد؟ نهادهای زیادی زیر نظر مقام معظم رهبری است. به عنوان مثال، بررسی کنیم که تدبیر و مدیریت ایشان چگونه است؟ آیا این نهادها درست عمل می‌کنند یا نه؟ اگر درست عمل می‌کنند معلوم می‌شود که رهبری باتدبیر است و تأییدشان کنند و اگر احياناً خطایی بکنند تذکر بدهند و جلوی آنها را بگیرند.

قرار شد بررسی شود که چند نهاد و مرکز زیر نظر رهبری است و برای هر نهاد، افراد کارشناسی انتخاب شوند. به عنوان مثال، اگر قرار است درباره نیروهای مسلح بررسی شود که با تدبیر عمل می‌کنند یا نه؟ و مدیریت صحیح اعمال می‌شود یا نه؟ هیأتی از کارشناسان مسائل نظامی باشند که آنها نظارت و بررسی کنند. همچنین نسبت به قوه قضائیه و صدا و سیما و... همین‌گونه عمل شود. مدتی روی این موضوع بحث و بررسی شد. جلساتی در دفتر من در شورای نگهبان تشکیل می‌شد و دوستان بحث می‌کردند که چه کار کنیم؟ با آقای هاشمی رفسنجانی هم صحبت کردیم، ایشان هم این نظر را تأیید کردند که باید هیأت‌های متعددی داشته باشیم که هر یک درباره یک نهاد تحقیق کند، سپس به هیأت تحقیق گزارش بدهند. هیأت تحقیق هم گزارش‌ها را به خبرگان ارائه کند و آنها تصمیم بگیرند که آیا واقعاً درست عمل می‌شود یا نه؟ شرایط لازم باقی است یا نه؟ این مباحث بیش‌ترین مسائلی بود که وقت هیأت تحقیق و مجلس خبرگان را گرفت.

البته ما در زمان حضرت امام اصلاً به خود اجازه ندادیم که وارد قضیه شویم، چون شأن ایشان اجلّ از این بود که بخواهیم با ایشان در این خصوصیات صحبت کنیم و هیچ تردیدی در صفات و ویژگی‌های لازم در ایشان نبود و احتیاجی به تحقیق نبود. بنا بر این، در آن زمان قضیه را پیگیری نکردیم. ولی پس از رحلت حضرت امام (قدس سره) مسأله دوباره مطرح شد که چه کنیم؟ هر گاه مجلس خبرگان جلسه تشکیل می‌داد، از هیأت تحقیق سؤال می‌شد که شما چه اقدامی انجام داده‌اید؟ راجع به این قضیه بحث کردیم. نظر عده زیادی از اعضای خبرگان بر این بود که



باید هیأت تحقیق در نهادهای زیر نظر مقام معظم رهبری تحقیق و بررسی کند که آیا درست اداره می‌شود یا نه؟ در صورت مثبت بودن، مدیریت به قوه خود باقی است، در غیر آن صورت، تذکر بدهند یا سؤال کنند که چرا این‌گونه است؟ نظر اکثریت بر این بود.

تا این که موضوع را با مقام معظم رهبری در میان گذاشتیم. چندین جلسه صحبت شد، ایشان با این نظر موافق نبودند. بحث هم شد و صرف این نبود که ما بگوییم این کار را انجام می‌دهیم و ایشان مخالفت کنند. بلکه بحث‌های مفصلی شد که آیا اصولاً از قانون اساسی چنین مطلبی استفاده می‌شود یا نه؟ چون باید بدانیم که قانون اساسی چه اختیاری به ما داده و بر عهده ما گذاشته است؟ آیا مفاد اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی این است که از هر نهاد و مرکزی که با رهبری ارتباط دارد حتا دفتر رهبری تحقیق کنیم که آیا طبق وظایفشان عمل می‌کنند یا نه؟ بعد هم در صورت تخلف آن را به حساب رهبری بگذاریم؟

ایشان خیلی مستدل و منطقی و مستند و طی یک بحث نسبتاً طولانی فرمودند که اصل یکصد و یازدهم این را نمی‌گوید. بلکه این اصل در این مقام است که شرائطی که در اصل یکصد و نهم برای رهبری آمده وظیفه خبرگان است که بررسی کنند که آیا وجود دارد یا نه؟ پس شما باید عملکردها را بررسی کنید. عملکرد ما با عملکرد این تشکیلات فرق می‌کند، به عنوان مثال رئیس قوه قضائیه را نصب می‌کنم و یا رئیس صدا و سیما را نصب می‌کنم. این انتصاب‌ها را بررسی کنید که آیا به عدالت من خدشه‌ای وارد می‌کند یا نه؟ پس اگر خدشه وارد کند، در آن حرفی نیست و شرط از بین رفته، اگر به تدبیر و مدیریت من ضربه می‌زند، معلوم می‌شود که من تدبیر ندارم و این کار من خلاف تدبیر و مدیریت است، در این صورت شما می‌توانید اقدام کنید.

اما قوه قضائیه قضات زیادی دارد، تشکیلات دارد، کارمندانی دارد که در سراسر کشور فعالیت دارند، اگر کسی در بخشی اقدام خلافی کرد، مسؤولیتش با رهبری نیست. در مورد نیروهای مسلح فرمودند: اصلاً حرفش را نزنید، برای این که در نیروهای مسلح، امکان این که کسی تحقیق و سؤال کند، نیست. نیروهای مسلح جای این حرف‌ها نیست. مگر می‌شود کسی در میان نیروهای مسلح وارد شود و راجع به مسائلی ایجاد شبهه کند؟ در این صورت، فرمانده نمی‌تواند کار کند. به هر حال، طی دو - سه جلسه‌ای که با ایشان داشتیم و بحث‌های زیادی شد، با این موضوع مخالفت کردند.

البته نظر برخی دوستان در هیأت تحقیق این بود که ما حق داریم بر دستگاه‌های زیر نظر رهبری نظارت کنیم، استدلال می‌کردند و دلایل خود را می‌گفتند. ولی نتیجه این شد که مقام معظم رهبری فرمودند: اگر بنا بر بررسی و سؤال و اقدامی است، با دفتر من در ارتباط باشید و از دفتر سؤال کنید، ببینید من درباره این تشکیلات چه کرده‌ام. درباره مراکزی که زیر نظر من است، چگونه عمل کرده‌ام. از اقدامات من سؤال کنید، آنها به شما پاسخ می‌دهند، چون من به آنها دستور می‌دهم که شما هر سؤالی داشتید، اطلاعات را در اختیار شما قرار دهند. آن وقت اگر دیدید کارهایی که انجام داده‌ام به یکی از شرائط لازم در روز رهبری خدشه وارد می‌کند، جای این است که اقدام بکنید، در غیر آن صورت، ربطی به رهبری ندارد.

به هر حال، بحث در اینجا تمام شد و همه هم قبول کردند. ما هم گزارش را به مجلس خبرگان ارائه کردیم و آنها هم پذیرفتند، حال، ممکن است بعضی از خبرگان نظر دیگری داشتند، اما در مجموع، خبرگان این نظر را پذیرفت. (مجله حکومت/اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۵۵ تا ۵۷)

۱۰. مرتضی مقتدائی: مجلس خبرگان برای انجام این وظیفه، کمیسیونی متشکل از ۱۵ عضو تشکیل داده که حداقل هر ماه یک مرتبه جلسه دارند تا بر اعمال، رفتار و اقدامات رهبری، اشراف کامل داشته باشند. خود مقام معظم رهبری هم از این امر استقبال کردند و فرمودند در محدوده کار قانونی‌تان هر چه می‌خواهید سؤال کنید. به دفترشان هم اعلام کردند که آقایان هر چه خواستند در اختیارشان گذاشته شود و تا کنون دو جلد از مطالبی که مربوط به اقدامات رهبری است و از صدا و سیما هم پخش نشده برای کمیسیون فرستاده شده است. به هر حال، کمیسیون کار خود را با دقت انجام می‌دهد و مخبر آن هم نتایج بررسی‌ها و تحقیقاتی را که انجام شده در اجلاس‌های مجلس خبرگان به اطلاع دیگر اعضا می‌رساند. هر چند مواردی وجود دارد که چون اعلام آنها از نظر مسائل امنیتی به صلاح نیست، مخفی می‌ماند و به مقتضایشان اقدام می‌شود. در نتیجه اکنون می‌توانیم به طور قاطع بگوییم که بحمدالله رهبری با کمال قدرت و اقتدار، وظیفه خودشان را انجام می‌دهند. (حکومت/اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۷۴)

۱۱. احمد جنتی: در مورد نیروهای مسلح فرمودند: اصلاً حرفش را نزنید، برای این که در نیروهای مسلح امکان این که کسی تحقیق و سؤال کند، نیست. نیروهای مسلح جای این حرف‌ها نیست. مگر می‌شود کسی در میان نیروهای مسلح وارد شود و راجع به مسائلی ایجاد شبهه کند؟ در این صورت، فرمانده نمی‌تواند کار کند. (مجله حکومت/اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۵۶)

۱۲. نایب رئیس مجلس خبرگان و عضو کمیسیون تحقیق آیت‌الله ابراهیم امینی روز ۷ مهر ۱۳۷۷ در دانشگاه تهران مطالب مهمی در این زمینه مطرح کردند: «دوستان در مورد این که «خبرگان در مورد مسئله نظارت بر رهبری کوتاه آمدند و خوب عمل نکردند» انتقاد نکنند، آنچه که ما انجام



دادیم این بوده است که مقام محترم رهبری فرمودند: «در مسائل نظامی و سیاسی، خبرگان دخالت نکنند» و ما هم دخالت نکردیم و مسأله نظارت ما خارج از مسائل سیاسی و نظامی بوده است.» (روزنامه سلام، پنجشنبه ۹ مهر ۱۳۷۷).

۱۳. سخنان هاشمی رفسنجانی و احمد جنتی، پیشین.

۱۴. هاشمی رفسنجانی: به هر حال کسانی که نظارت می‌کنند تحت‌الشعاع رهبری هستند، چه در زمان امام و چه در حال حاضر، با نظارت‌های دیگر تفاوت دارد. (ص ۴۷) اخیراً رهبری به خبرگان پیشنهاد کرده‌اند که علاوه بر بیانیه، قطعنامه هم بدهند و خبرگان در صدد است برای اعتبار قطعنامه ساز و کاری تهیه نماید. (مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۴۹)

۱۵. محمد یزدی: رهبر حق انحلال مجلس خبرگان را ندارد، ولی می‌تواند بگوید برگزاری اجلاس خبرگان در فلان زمان به مصلحت نیست و بهتر است برگزار نشود! به عبارت دیگر شعاع ولایتش در شعاع مصالح است. (حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۸۲)

۱۶. متن کامل گزارش کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان به هفتمین اجلاس خبرگان به امضای رئیس آن محسن مجتهد شبستری به تاریخ ۸ اسفند ۱۳۸۹:

«بسم الله الرحمن الرحيم، نظر به اینکه وظیفه کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان رهبری بررسی درباره اصل ۱۱۱ قانون اساسی است، این کمیسیون در هر ماه یک جلسه و در مواقع لزوم جلسات متعدد فوق‌العاده تشکیل می‌دهد و به وظیفه تحقیق در پیرامون تداوم شرایط و اوصاف مربوط به مقام رهبری بحث و بررسی می‌نماید، اینک قرار شد با موافقت هیأت محترم رئیسه خلاصه‌ای از نتایج جلسات ویژه اخیر در رابطه با تدبیر و مدیریت مقام معظم رهبری خدمت سروران معظم و خبرگان محترم ملت تقدیم گردد.

در بررسی‌های این کمیسیون در هیچ‌کدام از اوصاف و شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و دهم قانون اساسی در این مدت بیست سال و اندی در وجود رهبر عزیزمان نه تنها کم و کاستی مشاهده نشد، بلکه هر مقدار زماناً جلوتر می‌رویم صفات لازم مزبور، درخشان‌تر، مخصوصاً درایت و مدیریت در حد اعلا در ایشان متجلی می‌شود و بی‌اختیار آیه شریفه «الله اعلم حیث یجعل رسالته» در ذهن انسان تداعی می‌نماید چون هدف گزارش عملکرد و بحث از مدیریت بیست ساله مقام رهبری فعلاً مطرح نیست فقط به علت حساس بودن مقطع ده‌ماهه اخیر و حوادث بعد از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری توضیحی در این قسمت معروض می‌گردد.

در شرایطی که طبق مستندات معتبر و واضح و اعترافاتی که شمه‌ای از آن در سیمای جمهوری اسلامی ایران و در رسانه‌های خارجی منتشر شد حقیقت جریان توطئه براندازی بود که توسط بیگانگان و مزدوران داخلی آنها طراحی شده بود از سرویس‌های جاسوسی موساد رژیم صهیونیستی و سازمان سیاسی آمریکا گرفته تا سفارتخانه پیر استعمار دولت انگلیس از منافقین محارب و سلطنت‌طلب‌ها گرفته تا آنان که از بیت‌العدل دستور می‌گرفتند با استفاده از بسترسازی فریب‌خوردگان و فتنه‌گران و آشوب‌طلبان داخلی که با ایجاد بلوا و آتش‌سوزی و آشوب در روزهای قدس و ۱۳ آبان و ۱۶ آذر با شعارهای انحرافی که حکایت از حذف اسلامیت و جمهوری و اهانت به مقام والای امام عظیم‌الشأن قدس سره و مقام شامخ ولایت می‌نمود و بالأخره وقاحت را به جایی رساندند که به قرآن مجید و عاشورای حسینی و عزاداران سید الشهداء علیه‌السلام هتاکي کردند و مصدوم نمودند و سائر فجایعی که برادران بزرگوار مستحضرید.

لازم به یادآوری است اولین برنامه معارضین القاء تقلب در انتخابات و دومین مرحله طرح ابطال انتخابات بود و در نتیجه نادیده گرفتن قانونمندی، ایجاد تفرقه و تشتت در بین آحاد ملت ایجاد التهاب در کشور و پایمال کردن خون مقدس شهدا است که استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی برای کشورمان به ارمغان آورده بود.

با تفضلات الهی و مدیریت عالی و درایت رهبر معظم انقلاب در وهله اول و بصیرت علما متعهد به انقلاب و مردم ولایتمدار در وهله بعدی همه این توطئه‌ها خنثی گردید و با راهپیمایی عظیم و پرشور ملت سلحشور ایران در هشتم و نهم دیماه و محکوم نمودن این هتاکي‌ها و قداست‌شکنی‌ها نقشه شوم دشمنان اسلام و ولایت و مقدسات اسلامی نقش بر آب شد.

مقام معظم رهبری با آن ذکاوت و تیزهوشی که دارند در اول فروردین ۸۸ در سخنرانی مشهد مقدس در مورد احتمال وجود توطئه‌ها و القاء شبهات در انتخابات هشدار دادند. سپس در آستانه انتخابات از روشنگری‌ها و هدایت‌های بصیرت‌آمیز به طور مرتب مردم را برخوردار می‌فرمودند مخصوصاً روی جمهوری و اسلامیت نظام با بیانات مختلف تأکید داشتند و بعد از انتخابات و مسائل اردوکنشی‌های خیابانی که عمدتاً در تهران و تا حدی در بعضی شهرستان‌ها پیش آمد علاوه بر ایراد خطبه‌ها و سخنرانی‌های حکیمانه عمومی بعضی از کاندیداها و اعضای اصلی ستادهای آنان را در جلسات خصوصی کراراً خواسته و نصایح لازم مخصوصاً اصل قانونمندی را گوشزد فرمودند و ضرورت توبه و برگشتن به آغوش ملت را یادآور شدند.



گاهی با یادآوری بصیرت عمار و ضرورت دشمن‌شناسی و در کمین بودن دشمنان قسم‌خورده اسلام و لزوم مقابله با آنان به درایت مردم می‌افزودند. از مظاهر منادی وحدت بودن ایشان همین بس که می‌فرمود باید جلب حداکثری و دفع حداقلی محقق شود گاهی از فتنه‌هایی که به وسیله بنی‌صدر و خارجی‌ها در زمان حضرت امام رضوان الله تعالی علیه پیش آمد سخن به میان می‌آورد.

از مسجد ضرار و سوء استفاده از عناوین مذهبی را یادآوری می‌فرمودند و به‌طور خلاصه در برخورد با فتنه و تبیین حقایق و ترمیم مسائل تلاش وافر مبذول می‌داشت و در ایجاد آرامش و برقراری وحدت در بین آحاد ملت و رعایت احترام مسئولین عالی کشور و انسجام و همدلی بین قوای سه‌گانه و پیشرفت مادی و معنوی کشور تأکید فراوان داشته و دارند تا اینکه بحمدالله تعالی با این تدابیر خردمندانه در حد زیادی فتنه‌ها خاموش گردید اینک عرض شد تا حد زیادی برای اینکه طبق اخبار موثق هنوز اطاق فکری در خارج کشور با عضویت چند نفر که مشکل اعتقادی دارند، برقرار می‌شود و همچنین در برنامه‌های اینترنتی مشاهده می‌شود که به داخل کشور مشغول القانات مطالب شیطانی و تداوم دادن خط توطئه بر علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی هستند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

ولی آنچه جای خوشحالی است داشتن بصیرت و روحیه ولایتمداری و اطاعت محض از رهنمودهای مقام شامخ ولایت در اکثریت قریب به اتفاق ملت است و خوشبختانه افراد منحرف تعداد بسیار قلیل است و شاهد زنده این معنی راهپیمایی بسیار گسترده و بی‌سابقه ۲۲ بهمن در سراسر کشور بود که ملت با حماسه بی‌نظیر خود و شعارهای ولایتمدانه، دنیا را مبهوت و دشمنان را دچار سردرگمی نمود فلذا جای بسی تقدیر و سپاسگزاری است مقام معظم رهبری علاوه از پیام تشکری که صادر فرمودند در دیدار جمعی از مردم آذربایجان به مناسبت سالروز قیام ۲۹ بهمن تبریز تفصیلاً از هوشیاری و حضور در صحنه ملت ایران قردانی فرمودند ضمناً هشدار می‌دهند که سردمداران استکبار دادند فرمودند: جمهوری اسلامی ایران از موضع خود که سخن دل‌ملتها و بسیاری از دولتها است کوتاه نخواهد آمد اما به هیچ وجه از این مخالفت‌ها و تهدیدها نیز نمی‌هراسیم و با صراحت اعلام می‌کنیم ما با استکبار و نظام سلطه و تسلط چند کشور به جهان مخالفیم و با آن مبارزه می‌کنیم و نخواهیم گذاشت این چند دولت با سرنوشت دنیا بازی کنند.

در خاتمه از خداوند متعال دوام سایه پریکت رهبر حکم و دیدبان شجاع فرزانه را بر سر میهن عزیز ایران بلکه جهان اسلام و سربلندی ملت قهرمان و آگاه ایران و تمام مسلمین جهان مورد مسألت است. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com_content&task=view&id=734&Itemid=33

۱۷. استفتای نگارنده و فتاوی مرحوم استاد آیت‌الله منتظری، ۱۹ تیر ۱۳۸۸ با تلخیص.

۱۸. لطف‌الله میثمی، سرمقاله «بازی با قانون اساسی»، مجله چشم‌انداز/ایران، شماره ۶۱، خرداد ۱۳۸۹.

۱۹. رأی دیوان عدالت اداری: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با تثبیت قاعده تفکیک و استقلال قوای مقننه، مجریه و قضائیه از یکدیگر، وضع قانون در عموم مسائل را به شرح دو اصل ۵۸ و ۷۱ به مجلس شورای اسلامی و در حد مقرر در اصل ۱۱۲ به مجمع تشخیص مصلحت نظام، اختصاص داده است که با این وصف، اطلاق قانون و یا تعمیم مطلق و جوه ممیزه آن به مقررات موضوعه سایر واحدهای دولتی، از جمله مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، مبنای حقوقی و وجاهت قانونی ندارد و این قبیل مصوبات از مقوله تصویب نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و نظامات دولتی، محسوب می‌شود و در صورت عدم مخالفت با احکام شرع و قوانین و خارج نبودن از حدود اختیارات قوه مجریه، معتبر و متبع است. همچنین قانون اساسی با تأسیس مرجع قضائی نوین دیوان عدالت اداری به شرح اصل ۱۷۳ رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنان را در صلاحیت دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۴ به تصویب رسیده و به موجب ماده ۱۱ این قانون، رسیدگی به اعتراضات اشخاص، نسبت به مصوبات و نظامات دولتی و تصمیمات و آرای قطعی مراجع غیرقضائی، از قبیل دادگاه‌های اداری، شوراها، کمیسیون‌ها و هیأت‌ها از جهات مقرر در قانون، از جمله تکالیف دیوان، اعلام شده است. نظر به اینکه فرمان مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۶ حضرت امام خمینی (ره)، مفید جواز وضع ضوابط و قواعد خاص، به منظور تنظیم و تنسيق امور مربوط به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و نحوه گزینش و امور انضباطی دانشجویان است و متضمن اذن وضع مقررات خارج از حدود امور مذکور و یا مغایر قانون اساسی و قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی، از جمله سلب حق رسیدگی به شکایات توسط مراجع قضائی و نفی صلاحیت آنان نمی‌باشد، مصوبه هشتماد و سومین جلسه مورخ ۱۳۶۵/۶/۱۱ و مصوبه جلسه ۴۳۹ مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۵ شورای عالی انقلاب فرهنگی، مبنی بر سلب حق تظلم و دادخواهی به مرجع قضائی صالح در خصوص مورد و نفی صلاحیت دیوان عدالت اداری در رسیدگی به اعتراضات نسبت به احکام هیأت مرکزی گزینش دانشجو و کمیته مرکزی انضباطی دانشجویان، مغایر اصول و مواد قانونی فوق‌الذکر تشخیص داده می‌شود و به استناد قسمت دوم ماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری، دو مصوبه مذکور ابطال می‌گردد.» (رأی دیوان عدالت اداری در خصوص ابطال مصوبات شورای عالی



انقلاب فرهنگی در مورد احکام صادره توسط هیأت مرکزی گزینش دانشجو، مورخ ۱۳/۹/۲۷ نقل از روزنامه رسمی، شماره ۱۶۰۱۶، ۱۳۸۷/۱۱/۲۸.

با تصویب قانون جدید دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳۸۵/۳/۹ در مجلس شورای اسلامی و موافقت مورخ ۱۳۸۵/۹/۲۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام با آن، اراده قاهره رهبری لباس ظاهری قانون به تن کرد. به این ترتیب که در بند ۱ ماده ۱۹ این قانون همان صلاحیت کلی مذکور در ماده ۱۱ قانون سابق مبنی بر «رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از آیین‌نامه‌ها و سایر نظامات و مقررات دولتی و شهرداری‌ها...» به قوت خود باقی مانده است، لکن در تبصره این ماده آمده است: «رسیدگی به تصمیمات قضائی قوه قضائیه و مصوبات و تصمیمات شورای نگهبان قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان، شورای عالی امنیت ملی و شورای عالی انقلاب فرهنگی از شمول این ماده خارج است».

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/19664>



نامه سرگشاده حسن خمینی به هاشمی رفسنجانی، ۱ خرداد ۱۳۹۲

عدم احراز صلاحیت شما غیر قابل باور بود

بسمه تعالی

سرور معظم حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی دامت برکاته

خبر غیر قابل باور عدم احراز صلاحیت جنابعالی در نامزدی انتخابات ریاست جمهوری دل همه علاقه‌مندان به شما و بخشی عظیم از دل‌بستگان به امام عظیم‌الشأن و دوستداران رهبری معظم انقلاب را ببرد آورد. بی‌شک سابقه شما از عوامل ارادت پیروان امام به جنابعالی است ولی برای من که توفیق آشنایی نزدیک‌تری را - از روزهای دهه شصت تا سال‌های حاضر - داشته‌ام، این ارادت تنها به سبب نقش‌های بزرگ گذشته شما و علاقه زائدالوصف امام به جنابعالی و فداکاری‌های بیاد ماندنی شما در سال‌های مبارزه و انقلاب، جهاد و سازندگی، نیست، بلکه علاوه بر همه آنچه گفته شد و همگان می‌دانند، جنابعالی را از توانمندی‌هایی برخوردار یافتیم که در کم‌تر کسی مشابه آن را می‌توان یافت. صبر و حوصله تا آنجا که گاه آدمی از این همه تحمل خسته می‌شود؛ دوران‌دیشی و ذکاوت، تا آن حد که در بسیاری از مواقع موجب شگفتی می‌شود، تجربه و شناخت زوایای پیدا و پنهان جامعه ایران و دنیای خارج از کشور تا به آن وسعت که همگان حتا مخالفین شما و نظام نیز بدان معترفند، همه و همه در کنار دل بی‌کینه شما، ارزش مضاعف می‌یابد. به‌خوبی به یاد دارم که چه زیبا درباره آنهایی سخن می‌گفتید که با شما بدی‌ها کرده‌اند.

من امروز چندان هم مک‌تَر نیستم: «تلك الايام نداولها بين الناس»؛ بلکه تا حدودی هم - به عللی که بعدها معلوم خواهد شد - خوش‌بینم و در حقیقت به آینده مانند همیشه امیدوارم و اکنون امیدی بیش‌تر یافته‌ام. ولی آنچه مرا از صمیم قلب خوشحال می‌کند - به گونه‌ای که گاه دلم می‌خواهد امام و دیگر یارانش نیز بودند و این لحظات را می‌دیدند - اقبال عمومی خارج از توصیفی است که زن و مرد، پیر و جوان، روستایی شهری، و در یک کلام اکثریتی قاطع از یک‌یک مردم این سرزمین پاک نسبت به شما پیدا کرده‌اند. این اقبال - که باید قدر آن را بدانید - اقبال به امام و ارزش‌های امام است. اقبال به مردی است که از سال‌های دهه سی تا به امروز جز نام مبارک خمینی بر زبان نیاورده است؛ اقبال به روحانیت متعهد و مشکل‌گشای شیعه است؛ اقبال به مفسری است که از حجاب تنگ الفاظ بیرون آمده و آماده است اسلام را کارآمد و مذهب علی و فاطمه را جهان شمول معرفی کند. روزهای گذشته در میان زایران حرم امام، وقتی با اقبال بیش از ۹۰ درصد مردم نسبت به شما مواجه شدیم، برخورد لرزیدم و خدمت جنابعالی هم عرض کردم که ملجأً آمال یک ملت بودن و نقطه کانونی امید ایشان شدن هم یک نعمت الهی است و هم یک وظیفه سخت را بر دوش شما قرار می‌دهد.

از این پس نام هاشمی رفسنجانی تنها با مبارزه و انقلاب، دفاع مقدس و سازندگی گره نخورده است، بلکه علاوه بر آن، نام شما توأم با امید به فردا، در حافظه مردم ایران نقشی برجسته خواهد یافت. و همین است که نام شما را جاودانه می‌سازد. امید سرمایه اصلی یک ملت است.

سید حسن خمینی

۱ خرداد ۱۳۹۲

*** منع ***

وبسایت «جماران»؛ وبسایت روزنامه «شرق»



بخش دوم: **نامه‌ها به محمد خاتمی**



نامه علی اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، حسن حبیبی و محمد خاتمی، ۵ مرداد ۱۳۷۰

جناب آقای هاشمی، رفسنجانی ریاست محترم جمهوری اسلامی
 جناب آقای دکتر حبیبی، معاون اول ریاست جمهوری
 جناب آقای خاتمی، وزیر ارشاد اسلامی، و بقیه سران و سروران مملکت اسلامی
 با عرض احترام:

در اسفند ماه گذشته عریضه مشروحه به حضورتان فرستادم درباره کتاب‌های توقیف‌شده و شکواییه‌های بی‌جواب مانده‌ام، که آن هم متأسفانه بی‌جواب ماند. کتاب‌هایی که در چاپخانه و صحافی توقیف است و در حال پوسیدن، عموماً با اجازه وزارت ارشاد چاپ شده و هزینه سنگین آنها را هم ناشر اندک‌مایه‌ای پرداخته است که قبل از من کتابی چاپ نکرده و به نوایی نرسیده است. مطابق ریز اقلامی که در نامه قبلی نوشته‌ام بابت کتاب‌های «تاریخ بیداری ایرانیان»، «وقایع اتفاقیه»، «سیمای دو زن»، «ضحاک ماردوش»، «آشوب یادها»، و «تفسیر سورآبادی» جمعاً مبلغ هفت میلیون و هفتصد و پنجاه هزار تومان هزینه حروفچینی و چاپ و کاغذ و صحافی پرداخته شده است. نزول ماهانه‌ای که ناشر بیچاره بابت این سرمایه راکد مانده می‌پردازد بیش از یکصد و پنجاه هزار تومان است، علاوه بر زیان‌هایی که کارگاه چاپ و صحافی بابت کرایه محل نگهداری کتاب‌ها متحمل می‌شوند.

اگر نشر این کتاب‌ها ممنوع بود چرا وزارت ارشاد صریحاً و رسماً اجازه داد، و اگر در صدور اجازه غفلتی رفته باشد گناه ناشر و چاپخانه و صحافی چیست؟ بگذریم از آزادی فکر و قلم، تکلیف ناشر چیست؟ دولت اسلامی با همین نحوه عمل می‌خواهد مغزها و سرمایه‌های فراری را به مملکت برگرداند و به مردم امنیت شغلی بدهد؟

اگر در نوشته‌ها عیبی هست من گناهکارم و برای هر مجازاتی آماده، گناه کاسبانی که طبق موازین قانونی عمل کرده‌اند چیست؟ چرا فرم‌ها و کتاب‌ها را نمی‌برند و نمی‌سوزانند و اتاق‌های صحافی و چاپخانه را خالی نمی‌کنند؟

وانگهی، اگر این کتاب‌ها ممنوع است چرا چاپ قاچاقی آنها در اغلب کتابفروشی‌ها موجود است؟ با کنترل دقیقی که وزارت ارشاد بر کار چاپخانه‌ها دارد و چاپ کارت ویزیتی هم بدون اجازه میسر نیست، در پناه چه قدرتی «سیمای دو زن» و «ضحاک ماردوش» و «در آستین مرقع» منتشر می‌شود و به قیمتی چند برابر علناً به فروش می‌رسد؟ نکند سیب سرخ برای دست چلاق خوب است و خواندن نوشته‌های من برای بی‌پولان ممنوع؟ نکند قصدشان در مضیقه مالی نهادن آزاده‌ای است که نمی‌خواهد به مدیحه‌سرایی روی آورد؟ با حربه زجر و گرسنگی به جنگ فرزند سختی‌کشیده فقر و عاشق دلداده اجل آمدن شرط عقل است؟ در یک سال و نیم اخیر به همه شما سروران مملکت نامه نوشتم و بی‌جواب ماند، گرچه این هم که جوابی ننویسند، جواب است.

به هر حال، چون تحمل زیان کسان بیش از این برای بنده میسر نیست، و از طرفی همه دارایی من بر آسمان خدا خانه‌ای مسکونی بود که فروخته‌ام و خوردمش و چیزی در بساط ندارم که جوابگوی این رقم هنگفت باشد، اگر باز هم نامه‌ام بی‌جواب ماند، چاره‌ای ندارم جز استمداد از هموطنان برای جبران خسارت ناشران - اگر گذاشتید از فرهنگ‌دوستان مقیم ایران، و الا از ایرانیان مقیم خارج.

با عرض احترام

سعیدی سیرجانی؛ ۱۳۷۰/۵/۵

*** منع ***

کتاب «از شیخ صنعان تا مرگ در زندان»، صفحه ۹۸

**نامه ۲۴ فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به محمد خاتمی، ۲۱ تیر ۱۳۷۸****کاسه صبرمان به پایان رسیده و تحمل بیش از آن را در صورت عدم رسیدگی، بر خود جایز نمی‌دانیم**

ریاست محترم جمهوری حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محمد خاتمی
با عرض سلام و خسته نباشید

به استحضار می‌رساند:

به دنبال حوادث اخیر، به عنوان مجموعه‌ای از خدمتگزاران دوران دفاع مقدس ملت شریف ایران، وظیفه خود دانستیم مطالبی را خدمت حضرتعالی دانشمند ارزشمند عرضه بداریم. امیدواریم با سعه صدر و شعار ارزشمند توأم با سیره‌ای که تبلیغ می‌فرمایید (شنیدن هر سخن و ایده ولو مخالف) به این موضوع که شاید درد هزاران زجرکشیده انقلاب باشد که امروزه به‌دور از هرگونه خط و خطوط با چشمی نگران، مسائل و حوادث انقلاب را می‌نگرند و سکوت، مسامحه و ساده‌انگاری مسئولین که از برکت خون هزاران شهید بر مسند نشسته‌اند، متحیر و متعجب‌اند.

جناب آقای خاتمی!

قطعاً همه ما حضرتعالی را انسانی وارسته، انقلابی، متدین و دارای ریشه عمیق دینی در حوزه و دلسوز به انقلاب دانسته و می‌دانیم، اما نحوه برخورد با حوادثی که همه ما شاهد شادی و رقص دشمنان پیرامون آن هستیم و در اولویت قرار دادن پیگیری برخی اشتباهات و تخلفات و بزرگ کردن آنها در مقابل عدم توجه و یا کوچک جلوه دادن برخی دیگر از همین نمونه قانون‌شکنی و هتک حرمت و فشار، باعث شده جریان‌های معاند با انقلاب گستاخ‌تر و در مقابل آن، مدافعان انقلاب محافظه‌کارانه و با دلزدگی توأم با ناامیدی، هر روز تحقیر شده و به ثمره این همه خون نگریسته و انگشت خود را با تأسف و تأثر می‌گزند.

جناب آقای رئیس‌جمهور!

حمله به کوی دانشگاه همان‌طوری که رهبر بزرگوار و مظلوم این انقلاب فرمودند امری ناپسند، زشت و بد بود و علی‌رغم این که سخت‌ترین و تندترین برخوردها با آن انجام پذیرفت اما همه مردم به دلیل ناپسندی عمل انجام شده این برخوردها را پذیرفته و بر آن صحنه گذاردند، اما سؤال مهم و پرابهام این است که آیا فاجعه فقط همین بود؟

صرفاً همین موضوع قابل پیگیری و توجه و اعتراض و تحصن است که چند وزیر به خاطر آن استعفا دهند، شورای امنیت تشکیل جلسه بدهد و گروه تحقیق تشکیل گردد، اما آیا حرمت‌شکنی و توهین به مبانی این نظام، تأسف و پیگیری ندارد؟ آیا حریم ولایت فقیه کم‌تر از کوی دانشگاه است؟ آیا حریم امام، آن انسان کم‌نظیر، کم‌تر از جسارت به یک دانشجو است؟ آیا چند روز امنیت کشور را دچار اختلال کردن و به هر مؤمن و متدین حمله کردن و آتش زدن فاجعه نیست؟ آیا زیر سؤال بردن جمهوری اسلامی، این یادگار ده‌ها هزار شهید و شعار علیه آن دادن فاجعه نیست؟

جناب آقای خاتمی!

چند شب پیش وقتی گفته شد عده‌ای با شعار علیه رهبر معظم انقلاب به سمت مجموعه شهید مطهری در حرکت‌اند، بچه‌های کوچک ما در چشم ما نگریستند، انگار از ما سؤال می‌کردند غیرت شما کجا رفته است؟

جناب آقای رئیس‌جمهور!

امروز وقتی چهره رهبر معظم انقلاب را دیدیم مرگ خودمان را از خداوند طلب کردیم، چون که کتف‌هایمان بسته است و خار در چشم و استخوان در گلو باید ناظر پژمرده شدن نهالی باشیم که حاصل ۱۴ قرن سیلی و زجر شیعه و اسلام است.



جناب آقای خاتمی!

شما خوب می‌دانید، در عین توانمندی به‌خاطر مصلحت‌اندیشی دوستان ناتوانیم. چه کسی است که نداند امروز منافقین و معاندین دسته دسته به نام دانشجو به صف این معرکه می‌پیوندند و خودی‌های کینه‌جو و منفعت‌طلب کوتاه‌نظر آتش‌بیزار آن شده‌اند و برای تهییج آن، از هر سخن و نوشته‌ای دریغ نمی‌کنند؟

جناب آقای خاتمی!

تا کی با اشک بنگریم و خون دل بخوریم و با هرج و مرج و توهین، تمرین دموکراسی کنیم و به قیمت از دست رفتن نظام صبر انقلابی داشته باشیم؟

جناب آقای رئیس‌جمهور!

هزاران خانواده شهید و جانباز و رزمنده به شما رأی دادند که رأی آنها مدال سینه شماست. آنها از شما انتظار برخورد منصفانه با این مسائل را دارند و ما امروز رد پای دشمن را در این حوادث به خوبی می‌بینیم و قهقهه مستانه را می‌شنویم. امروز را دریابید که فردا خیلی دیر است و پشیمانی فردا غیرقابل جبران است.

سید بزرگوار!

به سخنرانی به ظاهر دوستان و خودی‌ها در جمع دانشجویان بنگرید، آیا همه آن گفته‌ها تشویق و ترغیب به هرج و مرج و قانون‌شکنی نیست؟ آیا معنای سال امام(ره) همین بود؟ آیا به همین صورت می‌توان میراث گرانبهای او را حفظ کرد و آیا بی‌توجهی تعداد اندکی به نام حزب‌الله معجوزی است برای شکستن سر هر متدین و هتک حرمت آن؟

جناب آقای خاتمی!

رسانه‌ها و رادیوهای دنیا را بنگرید، آیا صدای دف و دهل آنها به گوش نمی‌رسد؟

جناب آقای رئیس‌جمهور!

اگر امروز تصمیم انقلابی نگیرید و رسالت اسلامی و ملی خودتان را عمل نکنید، فردا آن قدر دیر و غیرقابل جبران است که قابل تصور نیست.

در پایان، با کمال احترام و علاقه به حضرتعالی اعلام می‌داریم کاسه صبرمان به پایان رسیده و تحمل بیش از آن را در صورت عدم رسیدگی، بر خود جایز نمی‌دانیم.

فرماندهان و خدمتگزاران ملت شریف ایران در دوران دفاع مقدس:

غلامعلی رشید

عزیز جعفری

محمدباقر قالیباف

قاسم سلیمانی

جعفر اسدی

احمد کاظمی

محمد کوثری

اسدالله ناصح



محمد باقری
غلامرضا محرابی
عبدالحمید رئوفی نژاد
نورعلی شوشتری
دکتر علی احمدیان
احمد غلامپور
یعقوب زهدی
نبی‌الله رودکی
علی فدوی
غلامرضا جلالی
امین شریعتی
حسین همدانی
اسماعیل قآنی
علی فضلی
علی زاهدی
مرتضی قربانی.

*** منع ***

وبسایت آفتاب‌نیوز



نامه خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی پس از انقلاب اسلامی به محمد خاتمی، ۴ شهریور ۱۳۸۲

اسامی، زمان فوت و محل دفن عزیزان ما را اعلام نمایید!

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

به استحضار می‌رساند که متن زیر قبلاً به مسئولین ذیربط ارائه شده است ولی از آنجا که پاسخی دریافت نشده است جهت پیگیری به اطلاع شما می‌رسانیم:

تاریخ فوت و محل دفن بسیاری از اعدام‌شدگان پس از انقلاب اسلامی به ویژه جان‌باختگان سال ۱۳۶۷ که جنازه‌هایشان را در گورهای دسته‌جمعی دفن کردند برای خانواده‌های داغدارشان مشخص نشده و هیچ‌یک از ارگان‌های مربوطه در این زمینه پاسخگو نیستند. یکی از مکان‌هایی که عده‌ای از دگران‌دیشان و اعضای احزاب و گروه‌های سیاسی را در آن به شکل انفرادی یا دسته‌جمعی دفن کرده‌اند مزار خاوران - جنب قبرستان ارامنه - است که با گورستان بهائی‌ها مشترک بوده و خانواده‌های داغدار با محدودیت‌ها و فشارهای عدیده‌ای روبه‌رو هستند از جمله:

الف - اجازه هیچ‌گونه نشانه‌گذاری بر خاک مزار را ندارند.

ب - گورستان بهائی‌ها هر روز گسترش می‌یابد و بر جنازه‌های عزیزان ما مرده دفن می‌شود.

بسیاری از عزیزان ما را در مکان‌های دیگری که بر ما معلوم نیست دفن کرده‌اند.

ما بازماندگان و خانواده‌های داغدار از مسئولین مربوطه مصرانه می‌خواهیم که:

۱- اسامی، زمان فوت و محل دفن عزیزان ما را اعلام نمایند.

۲- از دفن اموات دیگر بر خاک جان‌باختگان ما جلوگیری نمایند. چراکه این امکان‌ها ناخواسته بر ما تحمیل گردیده و ما را از آن گریزی نیست. ولی برای تازه درگذشتگان بهائی می‌توان چاره‌ای اندیشید و محلی دیگر در اختیارشان گذاشت.

۳- مانع نشانه‌گذاری و گلکاری در مزار و محل خاک‌سپاری عزیزان ما نشوند.

سه‌شنبه ۴ شهریور ۱۳۸۲

رونوشت به:

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد

گزارشگران محترم حقوق بشر سازمان ملل متحد

*** منبع ***

وبسایت «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر»



نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به محمد خاتمی، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰

سر به کجا خواهید کوفت؟ و اساساً چه خواهید کرد؟

مجلسیان ما به مذلت اطاعت بی چون و چرا در افتاده‌اند و شأن نمایندگی خود را با بزدلی‌های مسمم‌کننده خویش به حقارتی تاریخی دچار ساخته‌اند

دستگاه قضائی ما منته به مغز عدالت و انصاف فرو می‌برد و پوست از تن آداب دادگستری می‌درد

بر این مُلک، تفکر ناشی از فقاقت فربه، و فقاقت میان‌تهی منفک از درد و داغ مردم حاکم است

یک نگاهی به فاصله نجومی میان این سال‌های کشور بختک‌زده ما با دیگرانی چون کره جنوبی و مالزی و همین امارات و ترکیه همجواریمان بیندازید!

آیا کسی برای مردم و خواست‌ها و افکارشان تره خُرد خواهد کرد و مثلاً به مردم گزارش خواهد داد که چه مقدار از پولشان صرف بقای بشار اسد قاتل گردیده و می‌گردد؟

داستان حمایت بی‌دریغ ما از بشار اسد، کاملاً به قمار انرژی هسته‌ای خودمان شبیه است. قماری که از جیب ما میلیاردها دلار به در بُرد و برای ما جز تحقیر و ورشکستگی هیچ نگذاشت

ما به دلیل بی‌کفایتی‌های مستمر مسؤولانمان، به آغوش تحریم‌های بین‌المللی در افتاده‌ایم. تحریم‌هایی که ما با سماجتی به بزرگی بلاهت، از آنان عبور می‌کنیم و مثل یک جاهل کتک‌خورده، به صورت کبود خود اشاره می‌کنیم و به همه می‌گوییم: «چنان محکم با صورت‌تم به مشتش کوفتم که صورت خودم کبود شد!»

«به نام خدایی که می‌پرسد»

هفت پرسش از سید محمد خاتمی

سلام جناب خاتمی

پرسش‌های هفت‌گانه من، شمارگان مختصری از پرسش‌های بسیار و سرگردان جامعه مفلوک ما است. من به چشم خود دیده‌ام جماعت سرخورده‌ای را که به هزار امید به دیدار شما می‌شتابند و همان سرخوردگی‌ها را به تعارف با شما در میان می‌گذارند و در هوای متانت شما نفسی تازه می‌کنند و به جای نخست فلک‌زدگی خویش باز می‌روند. آن‌سوتر از این گفتاگفت‌های تکراری و تمام‌نشدنی، سینه‌های سرخ مردمی است که با همان هزار امید رو به شما می‌نشینند و به شعارها و به صحبت‌های متداول شما گوش دل می‌سپزند و در تب و تاب یک گویش بی‌ملاحظه در خود مچاله می‌شوند. من از باب رهایی از شرمی که بی‌دلیل از همه ما آویخته، نه همه آن پرسش‌ها را، که معدودی از آنها را با خود شما در میان می‌گذارم تا مگر پاسخ‌های صریح و شفاف شما، راه را برای عبور از سایر پرسش‌ها وا کند. اگر در چند و چون پرسش‌های من، صراحت، به جای



نرمش و ملایمت نشسته است، پیشاپیش از شما پوزش می‌طلبم. گرچه خود می‌دانم در شنودن عربده‌های وقیح بسیجی‌نماها، و ناسزاهای کیهانی این چند سال اخیر، مهارت یافته‌اید.

یک:

شما در غیاب مهندس میرحسین موسوی، شخصیت شماره یک جریانی هستید که خواهان مطالبات خاصی است. جریانی که ظاهراً آزادی را با همه ظرافت‌های آن، و قانون را با همه محکامات آن، و انصاف و داد را با همه آغوش گشوده‌اش می‌خواسته و می‌خواهد. پرسش این که: شما مگر به دنبال چه بودید که تحمل نشدید؟ و اکنون با اعتنا به پیشامدهای این دو سال اخیر، به دنبال چه هستید؟ قرار بود شما با روی کار آمدن، چه بکنید که حاکمیت خود را در معرض فروپاشی دید و دست به کارهایی زد که تلخی آن با هزار من عسل، و لکه‌های تباهی آن با هزار جراحی زدوده نخواهد شد؟

دو:

حاکمیت در این دو سال، کم‌ترین توجهی به شخص شما و خواست‌های هر از گاه شما نکرده است. بلکه بالعکس، تا توانسته، پای شما را و سایرینی را که با شمایند، به ریسمان بیگانگان بسته و عده‌ای را که منتسب به شمایند، دستگیر و زندانی کرده است. آیا اگر در آینده نیز توجهی به خواست‌های شما نشود و راه برای هر گونه سر برآوردن شماین بسته گردد، سر به کجا خواهید کوفت؟ و اساساً چه خواهید کرد؟

سه:

مشکلات جاری کشور، تنها نه از آن روی است که رئیس‌جمهورها و دولت‌های ما قابلیت اداره کشور را، و اهلیت برطرف‌سازی موانع پیش روی را نداشته و ندارند، و نه به این دلیل که مجلسیان ما به مذلت اطاعت بی چون و چرا در افتاده‌اند و شأن نمایندگی خود را با بزدلی‌های مضمضکننده خویش به حقارتی تاریخی دچار ساخته‌اند، و نه به این خاطر که دستگاه قضائی ما مته به مغز عدالت و انصاف فرو می‌برد و پوست از تن آداب دادگستری می‌درد، بل به این دلیل که بر این ملک، تفکر ناشی از فقاقت فربه، و فقاقت میان‌تهی منفک از درد و داغ مردم حاکم است. فقاقتی که با همه پویایی و عرض و طول و دارایی‌اش، از درک واقعیت‌ها و حساسیت‌های داخلی و بین‌المللی عاجز است و برای بسیاری از مختصات جامعه، طرح و برنامه و جایگزینی ندارد و ناگزیر روی به بایدها و نبایدها و «حلال است و حرام است»‌های منجمد تاریخی می‌برد و راه تنفس نسل‌ها را برمی‌بندد.

با اعتنا به این مهم، خود شما با همان لباسی که بر تن دارید و بسیار نیز براننده جناب شماست، در همین گردونه حجت‌الاسلامی صاحب وجاهت‌اید. با فرض این محال که همه اختیارات کشور را دو دستی تقدیم شما کنند و دست شما را برای هر تغییر و اصلاح دلخواه وا بگذارند، با این بن‌بست‌های پشناپشت فقاقتی چه خواهید کرد؟ مگر یک حجت‌الاسلام می‌تواند آن‌سوتر از دایره فقهی که می‌خواهد با بلندگوی «حلال است و حرام است» با مردمان متعجب دنیا دیالوگ برقرار کند، به حیثیات حتمی بشری بیندیشد؟ یک نگاهی به فاصله نجومی میان این سال‌های کشور بختک‌زده ما با دیگرانی چون کره جنوبی و مالزی و همین امارات و ترکیه هم‌جوارمان بیندازید!

ما از فقه به خاطر قرن‌ها کارآیی‌اش در آراستگی فکری پدران و مادرانمان تشکر می‌کنیم. اکنون آیا وقت آن نرسیده است که فقاقت، برای نفس کشیدن و زنده ماندن، پنجره‌ها و دروازه‌های تازه‌ای را به روی خود بگشاید و از همزیستی با سایر نحله‌های فکری و اجتماعی نهراسد؟

چهار:

برای برون‌رفت از محصه‌هایی که گرفتار آنیم، پیشنهاد داده‌اید که دو سوی ماجراهای اخیر، چه حاکمیت، و چه آنانی که به هر شکل آسیب دیده‌اند، از حق خود گذشت کنند و مطالبات خود را نادیده بگیرند تا دعوی‌ای اگر هست، خاتمه پذیرد. یعنی حاکمیت، زندانیان حادثه‌های اخیر را آزاد سازد و از دستگیری و زندانی کردن خاطیان - به گمان خود - گذشت کند، و آسیب‌دیدگان نیز خون فرزندان و ماه‌ها حبس بی‌دلیل عزیزانشان را نادیده بگیرند. پرسش من با عملی شدن این آرزوی سطحی، شکل می‌گیرد. این که: روز بعد از این گذشت دوجانبه، آیا چگونه خواهد بود؟ اگر یک جوان بازآمده از زندان، مجدداً از دزدی‌های جاری شخص رئیس دولت و معاون اولش بگوید و بنویسد و در دانشگاه خود همین‌ها را برملا کند، باز آیا گرفتار داغ و درفش خواهد شد یا نه؟



بعد از این گذشت دوجانبه، آیا دستگاه قضائی، به چهره انصاف و عدل خواهد نگرست، یا همچنان لباس مضحکه بر تن عدالت خواهد پوشاند؟ یا نمایندگان مجلس به یاد عهدی که با مردم و خدای خویش بسته‌اند خواهند افتاد و از هیچ‌کس فرمان نخواهند پذیرفت و از اُحدالناسی نیز نخواهند هراسید؟ آیا آقایان جنتی و خاتمی و علم‌الهدی، با فهم، و با لبخند، آشتی خواهند کرد؟ آیا سپاه، از لقمه‌های چرب و شیرینی که بلعیده و می‌بلعد، دست خواهد شُست؟ آیا مراجع و امامان جمعه و روحانیان دخالت‌گر، برای نخستین بار هم که شده، مسؤولیت دخالت‌های ویرانگر خود را خواهند پذیرفت؟ آیا منصب‌های کلیدی کشور از چنگ بی‌غرضه‌ها و پوک‌مغزان به در خواهد رفت؟ آیا کسی برای مردم و خواست‌ها و افکارشان تره خُرد خواهد کرد و مثلاً به مردم گزارش خواهد داد که چه مقدار از پولشان صرف بقای بشار اسد قاتل گردیده و می‌گردد؟

پنج:

شما در اعتراض به حبس آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان، هر از گاه به پراندن یکی دو شعار بدون پشتوانه بسنده کرده‌اید. آنان داخل زندان‌اند و شما در زندانی دیگر؛ بیرون مانده‌اید که چه؟ بیایید و درخواست کنید تا شما را به جایگاه والای حبس داخل کنند تا سهم شما در این معرکه تلخکامی، طعمی از «در کنار مردم بودن» باشد. منظور من از این مردم، حداقل بیست میلیون نفری است که خود و خانواده‌هایشان به رویه‌های جاری حاکمیت «نه» گفته‌اند و شخصیتشان به دم دستی‌ترین وجه ممکن، چوب خورده و تحقیر شده است.

پرسش پنجم من این است: چرا شما در زندان نیستید؟ ظاهراً با آن همه نسبت جاسوسی و براندازی و فحش‌های وقیح کیهانی، شما برای زندانی شدن اولویت داشته‌اید. حاکمیت، در شما چه دیده که بیرون ماندن شما را به صلاح خود دانسته است؟ بیرون مانده‌اید تا این بیست میلیون نفر سرگشته را رهبری کنید؟ تا جنبش سبز که نه، تا اصلاحات مألوف‌تان بدون سر نباشد؟ تا برای برآمدن و بر کرسی نشستن خود و دوستانتان، مردم را به صحنه آورید؟ آیا مواضع نرم شما به این خاطر نیست که در بیرون بمانید و به گمان خود این آشفتگی‌ها را سامان دهید؟ آیا کشتن جوانان مردم و ضرب و شتم و وحشیانه مردم و دستگیری‌ها و حبس‌های توأم با شکنجه و تهدید و رعب و وحشت، شما را به وادی ترس در نینداخته است؟ تا همان‌گونه بگویید و موضع بگیرید که حاکمیت خواهان آن است؟

شش:

انتخابات در پیش است. حاکمیت احتمالاً برای تنها نماندن خود، به شما بها خواهد داد. و احتمالاً بسیاری از زندانیان سیاسی را آزاد خواهد کرد. و احتمالاً وعده‌های خنده‌دار خواهد داد. و احتمالاً تنگناهای عهد قجری خود را از اطراف آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان برخواهد چید. تا مگر مردمان قهر کرده را بار دیگر بر سر سفره نظامی که سرتاسر قامتش به آلودگی‌های رنگارنگ مزین شده، ترغیب کند. شما نیز احتمالاً با رواج همین وعده‌های خنده‌دار - همان‌ها که جزیی از کل خواسته‌های مردم است - به صحنه انتخابات باز خواهید رفت. و مردم را برای حضوری دوباره به صحنه دعوت خواهید فرمود. پرسش من این است: چه تضمینی برای صحت انتخاباتی که بر سر خود کارآزمودگانی چون شیخ احمد جنتی دارد؟ اگر دوستان شما به مجلس راه یافتند، در آن مجلس گل گرفته، قرار است بر کدام حقوق متلاشی شده مردم اصرار ورزند؟ مثلاً دوستان شما در مجلس، این توانایی و این بضاعت را دارند که سپاه را از اسکله‌های قاچاق و هزار هزار فرصتی که فرو بلعیده، به پادگان‌ها باز بَرند؟

هفت:

حاکمیت ما برای بقای بشار اسد قاتل، هزینه فراوانی متحمل شده است؛ از این پس نیز متحمل خواهد شد. به چین و روسیه، پول و وعده و امتیازات هنگفتی خواهد پرداخت تا مگر در شورای امنیت سازمان ملل، هوای رژیم رفتنی بشار اسد را داشته باشند. داستان حمایت بی‌دریغ ما از بشار اسد، کاملاً به قمار انرژی هسته‌ای خودمان شبیه است. قماری که از جیب ما میلیارد‌ها دلار به در بُرد و برای ما جز تحقیر و ورشکستگی هیچ نگذاشت.

عجبا که این روزها رئیس‌جمهور نامتعادل ما و قلچماقان شعارگوی هسته‌ای ما، سکوت اختیار کرده‌اند و دیگر از حقوق مضمحل‌شده هسته‌ای ما سخن نمی‌گویند و مردم عوام ما را به تکرار شعارهای طنز خود تحریک نمی‌کنند.

ما به همین خاطر، و به دلیل بی‌کفایتی‌های مستمر مسئولانمان، به آغوش تحریم‌های بین‌المللی درافتاده‌ایم. تحریم‌هایی که ما با سماجتی به بزرگی بلاهت، از آنان عبور می‌کنیم و مثل یک جاهل کتک‌خورده، به صورت کبود خود اشاره می‌کنیم و به همه می‌گوییم: «چنان محکم با صورت‌م به



مشتش کوفتم که صورت خودم کبود شد!». این تحریم ها، سرمایه‌های این مردم بختک‌زده را به تاراج می‌برند و روز به روز ما را به تنگناهای بین‌المللی در می‌اندازند. پرسش پایانی من این است: به فرض، شما رئیس‌جمهور، شما رئیس مجلس، شما همه مجلس، با داستان پشار اسد و لبنان و حزب‌الله و اسرائیل و داستان انرژی هسته‌ای و تحریم‌ها چه می‌کنید؟

با امتنان و سپاس: محمد نوری‌زاد
پانزدهم شهریور سال نود

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/?p=11165>

**نامه سرگشاده ۱۴۳ فعال سیاسی و اجتماعی ایران به محمد خاتمی، ۲۳ مهر ۱۳۹۰****در صورت ادامه وضع موجود، کم‌ترین چشم‌انداز روشنی برای صیانت از آرای مردم و برگزاری انتخابات آزاد، سالم و منصفانه وجود نخواهد داشت**

به نام خدا

حضرت حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی

با سلام و آرزوی تندرستی و توفیق شما

همچنان‌که به‌خوبی می‌دانید، مردم میهن عزیز ما ایران، در برابر شرایط پیچیده و سختی قرار داده شده‌اند. در حوزه اجتماعی، انحطاط اخلاقی و بر باد رفتن سرمایه‌های اجتماعی، گسترش روزافزون فساد، فزون‌طلبی و سوء استفاده‌های کلان، بنیان جامعه را به‌شدت تهدید می‌کند. از این گذشته، اعمال سیاست‌های اجتماعی غیر قابل دفاع، جامعه را به‌سوی فروپاشی سوق داده و به سقوط ارزش‌های اجتماعی و گسترش روزافزون انواع جرایم و مشکلات اجتماعی منجر شده است. در حوزه اقتصادی، اعمال سیاست‌های نادرست، موجب شده هر روز نسبت به روز پیش از آن وضعیت معیشتی مردم سخت‌تر، رشد اقتصادی پایین‌تر، زیرساخت‌ها در معرض تلاشی بیش‌تر و فساد در ساختارهای موجود، گسترده‌تر شود. در عرصه سیاسی نیز تسلط نظامیان و مقامات امنیتی موجب شده که علاوه بر انسداد سیاسی، جمع‌کنیری از حامیان عدالت و آزادی راهی زندان‌ها شوند و حداقل حقوق شهروندی آنان نقض شود. در عرصه بین‌الملل نیز به علت ندانم‌کاری‌های مسئولان و تعارض و تناقض در موضع‌گیری‌ها و عدم توجه آنان به شرایط جهانی پس از جنگ سرد، روند انزوای ایران تشدید و منافع ملی کشور در معرض مخاطره قرار گرفته است. در چنین شرایطی و زیر نفوذ و سلطه روزافزون مقامات نظامی و امنیتی در همه ارکان اجرایی، قضائی و تقنینی، حاکمان وعده برگزاری انتخابات آزاد می‌دهند و انتظار دارند مردمی که امید هر نوع تغییر و بهبود در زندگی خود را از دست داده‌اند، پای صندوق‌های رأی بروند تا آراءشان در قربانگاه طالبان انحصاری قدرت ذبح شرعی شود.

جناب آقای خاتمی

شما چندی پیش با تأکید بر حق مردم برای برگزاری انتخابات آزاد و با ابراز نگرانی از شرایط کنونی، که هر گونه انتظار نسبت به سلامت انتخابات آینده را منتفی می‌کند، شرط‌هایی را برای برگزاری انتخابات آزاد، سالم و عادلانه مطرح کردید، که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از:

- رفع حصر خانگی آقایان میرحسین موسوی، مهدی کروبی و همسرانشان؛

- آزادی همه زندانیان سیاسی؛

- آزادی فعالیت احزاب و مطبوعات مستقل و اصلاح‌طلب؛

- از بین رفتن فضای امنیتی؛

- ایجاد نهادهای ناظر و مجری مستقل انتخابات و رفع هرگونه شائبه جانبداری آنان از رقبای انتخاباتی.

اکنون و با گذشت بیش از سه ماه از تاریخ اعلام شرایط جنابعالی، کوچک‌ترین نشانه‌ای دال بر اراده حاکمان برای تأمین آن شروط قانونی و انسانی ملاحظه نمی‌شود. برعکس، در ماه‌های اخیر، محدودیت بیش‌تری برای فعالان سیاسی، زندانیان و خانواده‌های ایشان ایجاد شده، تا جایی که نهادهای امنیتی حتی در ماه مبارک رمضان از برگزاری مراسم احیای شب‌های قدر و میهمانی‌های افطار آنان جلوگیری کردند. مقامات حتی اعتراض مدنی و آرام علیه تخریب محیط زیست را نیز برناتفتند. از این‌رو، بی‌شک شما نیز تأیید می‌کنید که با توجه به ادامه حصر غیرقانونی آقایان مهندس میرحسین موسوی، حضرت حجت‌الاسلام مهدی کروبی و خانم زهرا رهنورد، ادامه بازداشت غیرقانونی بسیاری از فعالان سیاسی و اجتماعی و فقدان نهاد مستقل مجری و ناظر انتخابات، حداقل شرایط برای برگزاری انتخابات آزاد، سالم و عادلانه وجود ندارد.



بر این اساس، ضمن تأکید بر ضرورت ادامه تلاش برای تعامل و متقاعد کردن مسئولان امر به پذیرش حق حاکمیت مردم بر پایه اصول مصرح قانون اساسی و تن دادن آنان به تأمین حداقل شرایط برای برگزاری انتخابات آزاد، سالم و منصفانه، به صراحت اعلام می‌کنیم، در صورت ادامه وضع موجود، کم‌ترین چشم‌انداز روشنی برای صیانت از آرای مردم و برگزاری انتخابات آزاد، سالم و منصفانه وجود نخواهد داشت. در پایان، لازم می‌دانیم سپاس‌مان را به خاطر استواری، صراحت و شجاعت شما در دفاع از آزادی و حق حاکمیت مردم ایران اعلام کنیم، و ضمن تأکید بر پشتیبانی از مواضع و دیدگاه‌های جنابعالی، مصرانه خواستار تداوم تلاش‌ها و اقدامات اصلاح‌طلبانه‌تان برای جلوگیری از سقوط بیش‌تر کشور در سراشیب بحران‌های داخلی و بین‌المللی باشیم.

جمعی از فعالان سیاسی و اجتماعی

۲۳ مهرماه ۱۳۹۰

- ۱- زهره آغاجری
- ۲- حمید امین‌اسماعیلی
- ۳- مهدی امینی‌زاده
- ۴- مرتضی امیری جرقویه
- ۵- مرتضی اشفاق
- ۶- محمد ابراهیم‌زاده
- ۷- حمید احراری
- ۸- اکبر بدیع‌زادگان
- ۹- ابوالفضل بازرگان
- ۱۰- ملکه بازرگان
- ۱۱- مجتبی بدیعی
- ۱۲- محمد بهزادی
- ۱۳- محمدحسین بنی‌اسدی
- ۱۴- عماد بهاور
- ۱۵- صفا بیطرف
- ۱۶- حبیب‌الله پیمان
- ۱۷- وفا تابش
- ۱۸- مصطفی تاج‌زاده
- ۱۹- علیرضا تاجیک
- ۲۰- غلامحسین تکفلی
- ۲۱- مصطفی تنها
- ۲۲- رضا تهرانی
- ۲۳- غلامعباس توسلی
- ۲۴- محمد توسلی
- ۲۵- مرتضی توکل
- ۲۶- مجید جابری
- ۲۷- مهرنوش جعفری
- ۲۸- جلال جلالی‌زاده



- ۲۹- حميدرضا جلايى پور
- ۳۰- نجفقللى حبيبي
- ۳۱- محمود حجتى
- ۳۲- سيد صفدر حسيني
- ۳۳- سيد محمود حسيني
- ۳۴- جمشيد حقاگو
- ۳۵- بهزاد حق پناه
- ۳۶- ابوالفضل حكيمى
- ۳۷- عبدالكريم حكيمى
- ۳۸- مجيد حكيمى
- ۳۹- محمدرضا حمسى
- ۴۰- جعفر خائف
- ۴۱- هادى خانىكى
- ۴۲- حسين خليلى اردكانى
- ۴۳- محمدعلى خليلى اردكانى
- ۴۴- ابراهيم خدادادى
- ۴۵- سيد امير خرم
- ۴۶- محمدحسين خوربك
- ۴۷- محمدعلى دادخواه
- ۴۸- مصطفى درايتى
- ۴۹- عليرضا دليرثانى
- ۵۰- مصيب دوانى
- ۵۱- محمدصادق رسولى
- ۵۲- احد رضايى
- ۵۳- فاطمه راکعى
- ۵۴- بهمن رضاخانى
- ۵۵- فيروزه رضازاده صابر
- ۵۶- عليرضا رجايى
- ۵۷- محمدجواد رجاييان
- ۵۸- تقى رحمانى
- ۵۹- حسين رفيعى
- ۶۰- اعظم طالقانى
- ۶۱- رضا رئيس طوسى
- ۶۲- عبدالله رمضانزاده
- ۶۳- جمال زره ساز
- ۶۴- فياض زاهد
- ۶۵- حسين زمان
- ۶۶- محمدابراهيم زمانى



- ۶۷- پرویز زندگی‌نیا
- ۶۸- حیدر زندیه
- ۶۹- علیرضا ساریخانی
- ۷۰- مصطفی سبطی
- ۷۱- محمد ستاری‌فر
- ۷۲- بیوک سعیدی
- ۷۳- عبدالفتاح سلطانی
- ۷۴- داوود سلیمانی
- ۷۵- سمعی‌زاده
- ۷۶- سیاسی راد
- ۷۷- علی‌اصغر شاپوریان
- ۷۸- حسین شاه‌حسینی
- ۷۹- علی شکوری راد
- ۸۰- سعید شیرکوند
- ۸۱- احمد شیرزاد
- ۸۲- ابراهیم شاکری
- ۸۳- الله‌وردی شمبوری
- ۸۴- هاشم صباغیان
- ۸۵- احمد صدر حاج سیدجوادی
- ۸۶- اسماعیل صحابه
- ۸۷- بهروز صحابه تبریزی
- ۸۸- فضل‌الله صلواتی
- ۸۹- کیوان صمیمی
- ۹۰- کریم عابدی
- ۹۱- فیض‌الله عرب‌سرخچی
- ۹۲- محمود عمرانی
- ۹۳- علی‌علیزاده نایینی
- ۹۴- علیرضا علوی‌تبار
- ۹۵- علی‌اصغر غروی
- ۹۶- علیرضا غروی
- ۹۷- سعید غفارزاده
- ۹۸- علی‌غفرانی
- ۹۹- فریده غیرت
- ۱۰۰- اکبر طاهری قزوینی
- ۱۰۱- محمدفرید طاهری قزوینی
- ۱۰۲- هادی قابل
- ۱۰۳- نظام‌الدین قهاری
- ۱۰۴- مقصود فراستخواه



- ۱۰۵- غفار فرزندی
- ۱۰۶- حسن فرید اعلم
- ۱۰۷- حسین کاشفی
- ۱۰۸- داوود کریمی
- ۱۰۹- محمد کیانوش راد
- ۱۱۰- رحمان کارگشا
- ۱۱۱- فاطمه گوارایی
- ۱۱۲- فریده ماشینی
- ۱۱۳- مرتضی مبلغ
- ۱۱۴- زهرا مجردی
- ۱۱۵- فخرالسادات محتشمی پور
- ۱۱۶- اروج علی محمدی
- ۱۱۷- محسن محقق
- ۱۱۸- سید علی محمودی
- ۱۱۹- سعید مدنی
- ۱۲۰- مرضیه مرتضی لنگرودی
- ۱۲۱- علی مؤمنی
- ۱۲۲- محمود مؤمنی
- ۱۲۳- وحید میرزاده
- ۱۲۴- مصطفی مسکین
- ۱۲۵- محمدجواد مظفر
- ۱۲۶- مهدی معتمدی مهر
- ۱۲۷- عباس مصلحی
- ۱۲۸- شهاب محمودی
- ۱۲۹- خسرو منصوریان
- ۱۳۰- محسن میردامادی
- ۱۳۱- احمد میدری
- ۱۳۲- حسین نورانی نژاد
- ۱۳۳- محمد نعیمی پور
- ۱۳۴- محمود نکوروح
- ۱۳۵- صدیقه وسمقی
- ۱۳۶- شمس الدین وهابی
- ۱۳۷- هادی هادی زاده
- ۱۳۸- علیرضا هندی
- ۱۳۹- احسان هوشمند
- ۱۴۰- ناصر هاشمی
- ۱۴۱- فرید یحیایی
- ۱۴۲- ابراهیم یزدی



۱۴۳- محمود یگانلی

*** منبع ***

وبسایت «نوروزنیوز»

<http://norooznews.org/news/2011/10/6/1510>



نامه یک زندانی به محمد خاتمی؛ روایتی داستانی از انفرادی‌های ۲۰۹ زندان اوین، ۲ دی ۱۳۹۰

یکی از فعالان سیاسی اخیراً از بند رسته، چندی پیش طی نامه‌ای خطاب به محمد خاتمی، گوشه‌ای از خاطرات خود در سلول‌های انفرادی بند ۲۰۹ زندان اوین را برای رئیس‌جمهور سابق شرح داده بود، که محمد خاتمی نیز در پاسخ وی، این شرح را «تکان‌دهنده» ذکر کرده است. به گزارش کلمه، این فعال سیاسی که چندی پیش از زندان آزاد شده، در شرح گوشه‌ای از آنچه بر خود گذشته، خطاب به سید محمد خاتمی نوشته بود: «بعضی خاطرات برای آدم همیشه یک راز می‌مانند. رازهایی که تو ناگزیر از سرکوب آنها هستی. مترصد فرصتی بودم تا داستانی را که برای من از این رازهاست به شما هدیه کنم و چه فرصتی مناسب‌تر از سالروز تولد شما. تقدیم به شما که محرم رازها و دردهای این مردمید...»

بر اساس این گزارش، همان زمان محمد خاتمی، در پاسخ به این جوان یادداشتی به شرح زیر برایش ارسال کرد، که «متن، جذاب و در عین حال، تکان‌دهنده بود. آنچه در خور توجه است این که شما علاوه بر روشن‌بینی، تعهد و پایداری در خور تحسین که هزینه آن را نیز با بزرگواری پرداخته‌اید، داری قریحه‌ای خوب در هنر و خلاقیت‌های هنری هستید که اگر ان‌شاءالله نسبت به تعمیق و بسط آن اهتمام کنید می‌توانید آثار ارزنده‌ای را نیز داشته باشید.

مطالعه آثار ادبی نویسندگان و داستان‌نویسان و خواندن رمانهای سنگین و آغاز کردن با نوشتن داستان‌های کوتاه ان‌شاءالله می‌تواند منشأ پدید آمدن آثار ارزنده خواهد بود.»

متن کامل داستان این زندانی سیاسی از بند رسته به شرح زیر است:

«بیانیه کار کی بود؟» جواب می‌دهم: «نمی‌دونم، من هم تو سایت‌ها خوندم.» با سیلی به صورتم می‌کوبد. بلندتر می‌پرسد: «پرسیدم بیانیه کار کی بود؟» من هم جوابم را تکرار می‌کنم. ضربه سنگین دستش که به پشت سرم برخورد می‌کند مرا به جلو پرتاب می‌کند. چشم‌بند دارم. نمی‌توانم تصور کنم قرار است ضربه بعدی به کجای سرم بخورد! داد می‌زنم: «کار بیانیه را کی انجام داد؟» کوتاه می‌گویم: «نمی‌دونم.» این بار خیلی محکم با مشت به صورتم می‌کوبد. تصور می‌کنم صورتم پر از خون شده است. دستم را مقابل صورتم می‌گیرم اما از خون خبری نیست. با کنایه می‌گوید: «نگران نباش طوری می‌زنم که جای دستم نمونه.»

کوتاه می‌پرسد: «کار کی بود؟» من هم بدون لحظه‌ای تأمل کوتاه می‌گویم: «نمی‌دونم.» سیلی سنگینی صورتم را می‌چرخاند. دوباره می‌پرسد من هم دوباره می‌گویم و بیش از ۱۰ بار این اتفاق تکرار می‌شود. هم مستأصل شده، هم خسته. خستگی او به من فرصت استراحت کردن می‌دهد. مرا به سلول برمی‌گرداند.

چشمانم را روی هم گذاشته‌ام. به نیرویی که باعث شده تا حالا محکم بایستم فکر می‌کنم؛ نگرانی برای تو. صدای فریاد توأم با تحقیر در راهرو می‌پیچد: «قهرمان، قهرمان، کجایی قهرمان» صدا را می‌شناسم. حاج مجید است.

چشمانم را باز می‌کنم چشمم به نوشته روی دیوار می‌افتد. پایین نوشته اسم مسعود نوشته شده، «هرچی آرزوی خوبه مال تو» با خودم فکر می‌کنم می‌توانم حسش را درک کنم.

به در می‌کوبد. می‌دانم باید چشم‌بندم را بزنم. در سلول باز می‌شود. حضور حاج مجید را در چارچوب در ۱ در ۱/۵ متری سلول احساس می‌کنم. طوری که باقی سلول‌ها هم بشنوند داد می‌زند «بچه‌ها این پسره جعلی در حال مقاومت کردنه. نمی‌خواهید بهش بگید آفرین قهرمان!» می‌دانم آمده برای تحقیر. چند جلسه فقط و فقط کتک خوردم برای این که به اسم «تو» برسند. اما پای هر چیز ایستاده‌ام تا تو بیرون به زندگیت برسی.

فحش‌های رکیک و تحقیرآمیز است که نثار من می‌شود. تنها واکنش من لبخند و خنده کوتاهی است. اما همین خنده آرام مثل آتش زدن فتیله یک بشکه باروت باعث می‌شود حاج مجید وارد سلول شود. حاج مجید سرتیم بازجوهای بازداشتگاه است و می‌دانستم گزارش بازجو به دستش برسد خودش به سراغم می‌آید.

زیر لبم شعر روی دیوار را می‌خوانم. «هر چی آرزوی خوبه مال تو.»

توی اتاق انجمن هستیم. من به نحوه اداره جلسه اعتراض دارم. دبیر جلسه هم از این که بحث‌ها قابل جمع‌بندی نیست کلافه است. کاغذ را بر می‌داری. رو آن چیزی می‌نویسی. برگه را از وسط تا می‌کنی. روی میز خم می‌شوی و برگه را روی میز به سمت من هل می‌دهی. حدس می‌زنم



برای حل مشکل پیشنهادی داری. برگه را بر می‌دارم و باز می‌کنم. روی برگه نوشته‌ای «هر چی آرزوی خوبه مال تو» سرم را بالا می‌گیرم و نگاهت می‌کنم.

برق چشمانت به همراه لبخندی قلبم را می‌لرزاند. خودنویس سبز رنگی را که روز تولدم به من هدیه دادی برمی‌دارم و روی همان کاغذ می‌نویسم «نه، هر چی آرزوی خوبه مال تو، هر چی که خاطره داریم مال من» کاغذ را از همان جایی که تو تا زدی، تا می‌کنم و روی میز به سمت هل می‌دهم. برگه را برمی‌داری، باز می‌کنی و می‌خوانی. این بار تو سرت را بالا می‌گیری و به من نگاه می‌کنی، هر دو به هم لبخند می‌زنیم.... حالا حاج مجید در یک قدمی من است. زیر لبم می‌خوانم «هر چی خاطره داریم مال من». سیلی سنگینی صورتم را به سمت چپ می‌چرخاند. تا می‌خواهم خودم را محکم نگه دارم سیلی سنگین تری این بار به طرف دیگر صورتم کوبیده می‌شود. دیگر نمی‌توانم حدس بزنم مشت و سیلی‌ها و لگدهای بی‌رحمانه حاج مجید قرار است به کدام قسمت از بدنم بخورد.

زیر لبم می‌خوانم: «اون روزای عاشقانه مال تو» گرمی خون را حالا دیگر زیر زبانم احساس می‌کنم. می‌خوانم: «این شبای بی‌قراری مال من». صدای فحش دادن یک نفر دیگر هم اضافه می‌شود. یکی دیگر از بازجوهای بند است که متخصص دادن فحش‌های رکیک است و مرا هم در بازجویی‌های قبلی بی‌نصیب نگذاشته. صدای بازجوی خودم هم اضافه می‌شود. ۳ نفری به جانم می‌افتند. من هم ناخودآگاه دستم به سمت چشم‌بند می‌رود و از روی چشمم برش می‌دارم. ۳ نفر در سلولند و من هر ۳ نفر را دیده‌ام. دیگر کارد بزنی خون حاج مجید در نمی‌آید. مرا با غضب از سلول به بیرون پرت می‌کند. احساس گرفتگی شدید در زانوهایم احساس می‌کنم. اجازه پوشیدن دمپایی به من نمی‌دهد. من را با پای لخت شروع به چرخاندن در راهرو می‌کنند. فحش و توهین و تحقیر ادامه پیدا می‌کند. شلواریت را در می‌آورم... فحش‌ها دیگر تهوع‌آور شده است. من را با همان وضع به اتاق بازجویی می‌برند و دوباره ۳ نفری به جانم می‌افتند.... ۱۰ روز از آخرین روزی که حاج مجید را دیده‌ام گذشته است. هر روز یک بازی جدید. هر روز یک داستان تازه. ظاهراً مسأله فقط تبدیل به رو کم کنی شده است.

موضوع جدید بازجویی ذهنم را خیلی مشغول کرده. تا قبل سؤال می‌کردند بیانیه کار کی بود. اما در آخرین جلسه بازجویی از نقش تو در بیانیه سؤال کردند. ذهن من آشفته و دلم پریشان است. ظاهراً چاره‌ای جز اعتراف ندارم. آنها به «تو» خیلی نزدیک شده‌اند. چراغ را می‌زنم. نگهبان پنجره کوچک سلول را باز می‌کند. می‌گویم می‌خواهم اعتراف کنم. بیست دقیقه بعد همه در اتاق بازجویی جمع شده‌اند. خوشحالند از این که توانسته‌اند بالأخره من را بشکنند. من اما فقط نگران تو هستم. برگه سفید را می‌گیرم و شروع به نوشتن می‌کنم؛ «بیانیه تمامش کار من بود.»

*** منع ***

ویسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



نامه سرگشاده علی مخلصی به محمد خاتمی، ۲ بهمن ۱۳۹۰

آقای خاتمی همچنان سکوت کنید!

سلام بر آقای خاتمی

سلام بر مرد بزرگی که هنوز جوانان این مملکت او را می‌ستایند.

سؤالی اما ذهن بسیاری از ما را فرا گرفته است. بسیاری از ما که دو بار به شما رأی دادیم و بار سوم به خواست شما به میر عزیز رأی دادیم. سؤالی که اگرچه کم پرسیده شده است اما همواره وجود داشته است. حتی در روزهایی که رئیس‌جمهور بودید. اما این روزها این سؤال بسیار اساسی‌تر شده است.

شاید بخواهید از حق طبیعی جواب ندادن استفاده کنید و جواب ندهید. همان‌گونه که بارها برخورد کرده‌اید. اما دوست عزیز از یاد نبرید این مسأله هرگز از مسؤولیت شما کم نخواهد کرد. طبیعی است که شما به نامه من بی‌اعتنایی کنید. چرا که شما درخواست آقای نوری‌زاد را تا کنون بی‌جواب گذاشتید. اما از یاد نبرید شما خواسته یا ناخواسته در جایگاهی قرار گرفته‌اید که جوانان این مرز و بوم از شما انتظار دارند. آقای خاتمی عزیز کاش این انتظار را ارج نهدید و از یاد نبرید فردایی وجود خواهد داشت که جوانان این مرز و بوم از شما ناامید می‌شوند. شما می‌توانید همچنان سکوت کنید، شما می‌توانید همچنان از گفتن حقایق اجتناب کنید، شما می‌توانید از ما دلخور شوید و یا ابراز کنید که نمی‌توانید به نظامی اعتراض کنید که اساس آن را قبول دارید. من می‌خواهم به شما بگویم آقای خاتمی آیا اساساً از نظامی که شما اساس آن را قبول دارید در این کشور نشان زیادی هست؟ مگر آنکه به نظر شما این همه کشته و زندان برای شما بی‌ارزش باشد. آقای خاتمی بسیاری از بزرگانی که اکنون در زندان‌اند در واقع حقایقی را بیان کردند که شما همواره از بیان آن طفره رفتید و یا سکوت کردید.

سکوت کنید آقای خاتمی. سکوت کنید. اما از یاد نبرید اگر شما به بسیاری از این سیاست‌های غلط اعتراض می‌کردید بی‌شک هزینه‌های کم‌تری می‌پرداختید. آقای خاتمی از یاد نبرید که در تاریخ فردای این کشور خواهند نوشت که شما سکوت کردید؛ دیدید که می‌کشند اما سکوت کردید؛ دیدید که زندانی می‌کنند اما سکوت کردید؛ و حتی یک نامه به رهبری نوشتید و این‌گونه همه آنانی که به رهبری نامه نوشتند را تنها گذاشتید. آقای خاتمی هزینه‌های نوشتن نامه به رهبری بسیار بیش‌تر از هزینه‌های نوشتن این نامه است. مگر آنکه شما ایشان را مبرا از هر اشتباهی در آنچه امروز در این کشور می‌گذرد بدانید.

آقای خاتمی در نوشتن نامه پیشگام شوید و این‌گونه جلوی پرداخت هزینه‌های بیش‌تری توسط بزرگانی مانند نوری‌زاد را بگیرید. ایشان اما به راه خویش می‌رود راهی که قشر وسیعی از این ملت خواهد رفت. ننگارید سپاهیان عزیزی که از هیچ لطفی تا کنون دریغ نکردند گمان کنند که ایشان تنها نیستند اگرچه ما هرگز ایشان را تنها نمی‌گذاریم و اگرچه ایشان نیازی به همراهی ندارند.

آقای خاتمی فردایی که جوانان این مملکت از شما ناامید شوند از نظامی که شما می‌خواهید چیزی باقی نخواهد ماند و چه بسا هزینه‌های بیش‌تری هم به این کشور تحمیل شود. آیا آن کرامت انسانی که از آن یاد می‌کردید هرگز پایمال نشده است؟ آیا آن کرامت‌های پایمال‌شده ارزش نگارش یک نامه را ندارد.

آقای خاتمی عزیز این طبیعی است ما جوانان این مملکت که دو بار تا کنون به شما رأی دادیم بخواهیم بدانیم صراحتاً نظرتان در مورد اتفاقات ۲ سال اخیر چیست؛ ما حق داریم بدانیم دلیل سکوت‌تان چیست؛ ما حق داریم بدانیم چرا از نوشتن این نامه پرهیز می‌کنید.

آقای خاتمی عزیز! با این همه می‌توانید همچنان سکوت کنید و منتظر فردایی باشید که تاریخ این مملکت از سکوت‌تان می‌گوید و مادرانی که فرزندان‌شان جان‌شان را برای حفظ نظامی که شما از آن یاد می‌کنید، دادند. و مردانی که برای حفظ همان نظام و همان کرامت انسانی که از آن نام می‌برید سال‌های عمرشان را در زندان گذراندند.

سلامی دوباره بر او که هنوز با تمام انتقاداتی که بر او وارد می‌دانم هنوز می‌ستایمش؛
دوستدار شما:



علی مخلصی

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=558>



بخش اول: نامه‌ها به محمود احمدی‌نژاد

**نامه سرگشاده اردوان روزبه به محمود احمدی‌نژاد، تیر ۱۳۸۴**

تاریخ انتشار: ۱۴ دی ۱۳۹۱

نزدیک به هشت سال پیش بعد از آن که محمود احمدی‌نژاد بر کرسی ریاست جمهوری تکیه زد، این نامه را من به او نوشتم و در سخنرانی در مشهد به او دادم. این نوشته شاید در اوج غرور برای او بعید می‌دانم حتا برای خواندن جدی محسوب می‌شد، اما اطرافیان سخت از خجالت بنده در آمدند.

این جا فرصت شد تا همین نامه هشت سال قبل را منتشر کنم. این نامه در تیرماه ۱۳۸۴ به او نوشته شد.

آقای رئیس‌جمهوری منتخب، من به شما رأی نداده‌ام

من اردوان روزبه روزنامه‌نگار ۳۵ ساله‌ای هستم که در هر دو دوره انتخابات نهم ریاست جمهوری به شما رأی نداده‌ام، اما اینک که شما با کسب اکثریت آراء توانسته‌اید به یمن برگزاری یک انتخابات که به روایتی برای اولین بار در کشور ایران پس از انقلاب، دموکراتیک است (البته من با ظن به آن می‌نگرم) رئیس‌جمهوری کشور باشید، دوست دارم با شما گپی صادقانه داشته باشم و به شما بگویم که چرا به شما رأی نداده‌ام.

جناب آقای احمدی‌نژاد!

حامیان شما کسانی بودند که اگر چه امروز لب به سکوت مهر کرده‌اند، اما در گذشته هیچ گاه نظرات مخالف را بر نمی‌تابیدند، آنها کسانی هستند که در سال‌های پیش، کوچکترین اعتراض به عملکرد خود را با مشت و خشونت پاسخ داده‌اند و به نظر من سکوت امروزشان نه از سر رضا که سر تدبیر است، من اسم این وضعیت را آتش زیر خاکستر می‌گذارم. آیا قول خواهید داد گروهی با نگرشی قشری که خود را «حجت» تمام می‌دانند و حتا در اقلیت هم غلبه خود را بر اکثریت تحمیل می‌کنند، دوباره عرصه را بر مردم تنگ نکنند؟ آیا سعی خواهید کرد که به پیشنهاد نماینده محترم اصفهان، وزارت خانه‌ای را تحت عنوان «وزارت نهی از منکر» پیشنهاد نکنید؟ آیا کمک خواهید کرد این نوجوانان پاچه کوتاه و ماتو فلان که همه‌شان بدون استثناء تاریخ تولیدشان بعد از سال ۵۷ است، با درک عظوفت اسلامی و آگاهی «امر به معروف» شوند و نه فقط با خشم و کینه‌ای که خود نمی‌دانند از کجاست «نهی از منکر»؟

بسیاری می‌گویند احمدی‌نژاد می‌آید تا فاصله طبقاتی را با سوق دادن غنی به سمت فقیر از میان ببرد، آیا کمک خواهید کرد تا فقیر جامعه‌ای که شما رئیس‌جمهوری منتخبش هستید مانند غنی‌اش گردد؟

آقای احمدی‌نژاد!

من به شما رأی نداده‌ام، چون احساس می‌کردم این جامعه تحمل و توان تحولات یک‌باره و غیرسیسماتیک را دیگر ندارد. چون فکر می‌کردم خواهران و برادرانم آن قدر به دنبال نان و کار و کنکور دویده‌اند که این روزها معنای حضور را فقط در صف نان و شیر رایانه‌ای احساس می‌کنند، امیدوارم شما به من ثابت کنید که مشارکت، حضور و سهم‌خواهی واقعی را در جامعه برای مردم به ارمغان خواهید آورد؟ اگر بگویم باور ندارم، شما از این شهروند کوچک جامعه بزرگ ایرانی دلگیر خواهید شد؟ می‌دانید وقتی آقای کلهر «شما» در مصاحبه‌اش با شبکه بی‌نام و نشان «مهاجر» اشاره به سیاست‌های فرهنگی در «مد» و لباس و خوانندگان می‌کرد با خود فکر می‌کردم، شما می‌دانید کسی دارد به عنوان سخنگوی فرهنگی شما حرف‌هایی را می‌زند که اساساً خودتان هیچ اعتقادی به آنها ندارید. شاید نام این کار فریب باشد، چون شما خیلی دیر گفتید که این نظرات شخصی آقای کلهر است، بعد از به دست آوردن رای‌های مردم. فکر می‌کنم زمان ثابت خواهد کرد که نظرات را چه حد تحمل خواهید کرد.

در دور نهم انتخابات، چهل و هشت میلیون ایرانی می‌توانستند رأی دهند؛ یعنی حدود هیجده میلیون رأی که شما دارید نزدیک به سی و هشت در صد آرای است که شصت و دو در صد مابقی‌اش به شما «نه» گفته‌اند، حاضر هستید برای آن گروه ثابت کنید که در «نه»‌شان اشتباه کرده‌اند، راستی شما برای مخالفان چقدر ارزش قائلید؟



رئیس‌جمهوری منتخب

من به احترام دموکراسی و آرای کسب شده شما، علی‌رغم تعداد کم‌تر آن نسبت به آرای کسب نشده و قبول ضعف آنانی که برای حمایت از فکرتان، حضوری گسترده در انتخابات نداشته‌اند و از فرصت به وجود آمده شبه‌دموکراتیک بهره نبرده‌اند، شما را رئیس‌جمهوری کشور می‌دانم، اما این موضوع برایم اهمیت دارد که بدانم شما برای من که مدافع شما نیستم امنیت اجتماعی را چگونه فراهم خواهید کرد؟ بگذارید بدون تعارف بگویم، پشت سر شما حرف بسیار است. گروگان‌گیر سفارت آمریکا، مسؤول بخش‌های ویژه و از این دست صحبت‌ها، اما برای من هیچ کدام از این حرف‌ها پایشان را از غضب و خشم دشمنان ناشی و منتقد کم‌فکر شما فراتر نگذاشته است، امیدوارم ببینم رئیس‌جمهوری منتخب ایران چگونه به مردمش فرو خوردن غضب و دوری از خشونت را خواهد آموخت. من امیدوارم شما بتوانید به آنهایی که خود نمی‌دانند با چه عنوانی در زندان هستند، حداقل بگویید معنای جرم سیاسی چیست و مزه حقوق شهروندی را برای من به عنوان یک منتقدتان به ارمغان بیاورید. در نهایت شما می‌دانید که بسیاری از حوادث که به نظر ساده می‌آیند می‌تواند تأثیری ماندگار بر سرنوشت یک مردم داشته باشد، تجربه عراق و افغانستان را به خاطر دارید؟ پس برای آسایش مردم این تجربه را به کار بگیرید. شما رئیس‌جمهوری شده‌اید تا انشا الله حافظ امنیت، رفاه و عقاید آنها باشید و نه بر عقاید آنها، شاید دنیای بیرون ما نیز منتظر است تا بدانند شما بر عقاید ما چگونه حالی را روا می‌کنید. نمی‌دانم چهار سال دیگر چگونه به ورود شما خواهیم اندیشید. نمی‌دانم شما و همراهتان چگونه خود را ارزیابی می‌کنید. نمی‌دانم آیا در این مدت تکه‌های پازل یورش ارباب قدرت به این کشور تکمیل شده است یا نه. اما یک چیز را خوب می‌دانم: هرچه بزرگتر باشیم حتا خطاهای کوچک ما نیز تأثیرات بزرگی بر سرنوشت کسانی خواهد گذاشت که نه حساب بانکی خارج کشور دارند و نه «یوزانس» خرید می‌کنند، نه تعطیلات را در آن سوی دنیا می‌گذرانند.

آقای محمود احمدی‌نژاد! تاریخ یگانه قاضی است که ما را نقد خواهد کرد، این نکته را هیچ‌کدام از ما از خاطر نخواهیم برد.

«یار آن بود که صبر کند بر جفای یار
 ترک رضای خویش کند در رضای یار
 گر بر وجود عاشق صادق نهند تیغ
 بیند خطای خویش و نبیند خطای یار»
 تیرماه یک‌هزار و سیصد و هشتاد و چهار

*** منع ***

وبسایت «نامه‌ای به محمود»



نامه مسعود دهنمکی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ مرداد ۱۳۸۴

بسم الله الرحمن الرحيم
جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد
سلام عليكم

گرچه می‌دانم هرچه به جلوتر می‌رویم، علی‌الظاهر دوران غربت شما در راهی که در پیش گرفته‌اید کم‌رنگ‌تر می‌شود و نباید با زیاده‌گویی موجبات تصدیق اوقات را فراهم کرد، اما برای یک بار و آخرین بار قبل از این که رسماً بر جایگاه مسؤولیت خود تکیه زنید از باب وظیفه! نکاتی هرچند به ظاهر ناخوشایند را با وجودی که علم و درایت آن بزرگوار بر حقیر پوشیده نیست معروض می‌دارم. البته این جسارت را در پاکوبیدن‌های زمین صبحگاه دوکوهه و... از شیرمردانی چون شما یاد گرفته‌ام و چه بسا امروز این خلق و خو را برخی از همان شیرمردان دیروز و قدرتمندان امروز از ما نمی‌پسندند.

برادر بزرگوار!

به صراحت بگویم، گرچه توان خود را برای حصول نتیجه در انتخابات صرف کردم اما در ته دل امید داشتم که با همه ترفندهای بدخواهان، نتیجه از آن دیگران باشد و ما هم چنان در موضع نقد و طلبکاری بمانیم! چون از امتحان به شدت می‌ترسیدم؛ چرا که قدرت به تعبیر مولا «مزامیرالرجال» - است، ولی بر حسب روایات قشر مثل مایی نیز برای اثبات این که «فقط او می‌تواند» باید امتحان دهد. [بحارالأنوار - جلد ۵۲ - ص ۲۴۶ حدیثی از امام صادق(ع)] به شرط این که این انتظار مثبت و هدایت شده به سمت «الیس الصبح بقرب» همراه باشد.

برادر گرامی!

از کسانی که با صراحت تمام در اردوگاه دیگران و به طرفداری از آنها در عرصه انتخابات اعلام موضع کردند نگرانی نداشته باشید؛ چرا که حداقل صداقت آنها در بیان شفاف مواضعشان بر نفاق برخی مدعیان جبهه خودی ارجحیت دارد و برخلاف اینها اسلام و انقلاب و اصولش از آن طیف آسیب جدی ندیده است که قابل جبران نباشد.

در آینده‌ای نزدیک مشکل شما با کسانی خواهد بود که سال‌هاست یاد گرفته‌اند دیگران را نقد کنند و خود نقد نشوند و خود را پشت سر ولایت و انقلاب و ارزش‌ها مخفی کنند و نقد خود را مخالفت با اسلام و انقلاب و ولایت قلمداد کنند. نمود این دوستان مدعی کم‌مایه در همه عرصه‌ها مشهود است.

مدیریت‌های اجرایی و فرهنگی در عرصه‌های رسانه‌ای و هنر منسوب به آنها که قشری‌نگری و مونولوگ از آن می‌بارد. جمود و تحجر و کم‌مایگی از بزرگ‌ترین آفت‌های قشر متاسفانه خودی است که صد متاسفانه این آسیب عمومیت پیدا کرده تا آنجا که عقب‌ماندگی آنها از تحولات زمانه باعث هزینه‌های سنگینی به نظام و انقلاب شده است.

آنها که خود را معیار حق می‌دانند و بر طبل «هرکه با ما نیست بر ماست» می‌کوبند از دایره کلام گهربار «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» خارج شدند و بدین ترتیب با اتهام و انگ زدن به عناصر دلسوزی که سال‌ها پیش از دیگران متوجه این آسیب‌ها می‌شدند، موجب بریدگی، طرد و انزوای این افراد را فراهم کرده‌اند.

برادرم!

گفتمان عدالت که شعار غالب شما در انتخابات بود با هزینه آبروی بسیاری از این افراد فراگیر و در افکار عمومی جایگاه پیدا کرد و گرنه حضرت‌عالی نیز تصدیق می‌نمایید که صرفاً با یک دوره تبلیغات این پذیرش همگانی حاصل نمی‌شد.

جنگ عدالت‌خواهی برخلاف دفاع مقدس هزینه‌هایی به سربازان گمنام خود تحمیل کرد که جز حضرت حق را بهای این هزینه‌ها نیست با این تفاوت که بر زخم‌های دفاع مقدس با تعیین درصد و سهمیه ارزش‌گذاری کرده‌ایم ولی بر زخم‌های سربازان جهاد عدالت‌خواهی، مرهمی نمی‌گذاریم که هیچ، حتی با خوشنام نخواندن آنها از این طیف پرهیز می‌کنیم.



این خصلت شاید در فیلم سرگذشت «زاپاتا» به خوبی نشان داده شده، آنجا که خود او که از شورشیان بر حاکم زمان خود بود و با حاضر جوابی و شجاعت، توجه آن حاکم را جلب کرد و وقتی نامش را پرسید و او در جواب با لحن خاص مکزیکگی گفت «امیلیانو زاپاتا» و وقتی خود به قدرت رسید و فریادهای مردم در برابر تظلّم خواهی آنها از برادرش و سر و صدا و شجاعت یکی از معترضین نسل جدید و پرسیدن نامش، او را به یاد روز اول قیام خود انداخت و به خود آمد و برادرش را تأدیّب کرد.

امروز به جای پرهیز از آن مجاهدان باید به دنبال دلجویی از آنها باشیم که عدالت در این است و کاری را که دیگران با ما بعد از اتمام جنگ هشت ساله و با سر کار گذاشتن و طرد و نفی نسل جبهه و خون داده به بهانه شاداب کردن مردم و پایان تاریخ مصرف خون دادن‌ها انجام دادند به اسم‌های مختلف با اینها نکنیم.

آقای احمدی نژاد!

تحول‌گرایی مورد اراده شما با مقاومت سخت در جبهه خودی مواجه خواهد شد؛ آنها که از درک شرایط زمانه خود به نظر بنده یک دهه عقب هستند. گرایش این قشر به فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی سازمان‌یافته از سال ۷۸ به بعد نشان‌دهنده غفلت ده ساله آنها از سال ۶۸ تا ۷۸ است و جالب این است که با قدرشناسی از خط شکنان این عرصه‌ها پا در جای پای اسلاف مدیریتی خود گذاشتند.

اینها زیر بار حرف زور نمی‌روند [مگر این که زورش خیلی پرزور باشد] و این اقتضائات زمانه بود که آنها را وادار به پذیرش جوان‌گرایی و کار رسانه‌ای و حزبی و تشکیلاتی کرد و گرنه در لیست‌های انتخاباتی چند دوره گذشته روند چهره‌های تکراری و ثابت هم‌چنان ادامه داشت. البته حتا تأکید بر برخی مصادیق و مواضع در انتخابات اخیر نشان داد که چرخش‌های آنها تاکتیکی بوده نه اصولی و مواضع همین دوستان در انتخابات نشان داد که چقدر پایبند اصول‌اند! و تا کجا حاضرند تغییر قیافه دهند و پوست‌اندازی کنند و حرف‌هایی بزنند که دیگران را به پای همین اتهامات حذف و بی‌آبرو کردند.

اینها حتا در دفاع خود از ارزش‌ها و همین مقوله عدالت، مصلحت‌اندیش هستند نه اصولگرا. یادم می‌آید در سال ۷۹ وقتی نامه‌ای برای آقای هاشمی نوشتم و از جایگاه ایشان نزد افکار عمومی برایش گفتم در آن زمان همین منتقدین امروز هاشمی او را رکن نظام می‌خوانند و برای منافع خود آرزو می‌کردند که او رئیس مجلس ششم شود، این نامه را متهم به افراط‌گرایی و حتا نفوذی بودن می‌دانستند. اما امروز خود بی‌محبا حتا آنچه را که سزاوار نبود گفتند. راستی این چیزی جز منفعت‌طلبی و به تعبیر امام علی(ع) عقب بودن از زمانه خود است!

آقای احمدی نژاد!

می‌دانم امروز شاید این حرف‌ها را جدی نگیرید اما دور نیست آینده‌ای که از این قشر، خون دلها بخورید و پشیمان از این شوید که چرا در همین اول کار تکلیف خود را با این مدعیان کم‌مایه و به تعبیر امام «مارهای خوش خط و خال ظاهرگرا» معلوم نکرده‌اید. طلیعه‌ها و رگه‌های این خودبزرگ‌بینی دوستان را در کلام و بیانات به ظاهر هوادارانه و متکبرانانه به وضوح می‌بینم «ما شما را رئیس‌جمهور کردیم که فلان کنید...» ای کاش یکی به اینها می‌گفت شما اگر قادر بودید کسی را رئیس‌جمهور کنید، همان دوم خرداد هفتاد و شش این کار را کرده بودید.

چند سال پیش در مصاحبه با «ایسنا» گفتم که ما برای نجات انقلاب، نیاز به انقلاب در انقلاب داریم. اراده رهبری سال‌هاست که بر عدالت‌خواهی استوار است اما دوستان ناآگاه همان‌هایی که امر به معروف را سطحی کردند، همان‌هایی که مبارزه با تهاجم فرهنگی را سطحی کردند، عدالت‌خواهی را هم سطحی کردند و در سال امام علی(ع) فقط نهج‌البلاغه نفیس چاپ کردند و در میلاد امام زمان(عج) برایش کیک پنج تنی پختند، کسانی که برای کنفرانس برلین و مبارزه با بی‌حجابی حنجره پاره می‌کردند و تحصن برپا می‌کردند اما برای عدالت‌خواهی که رهبری سال‌هاست فریاد می‌زند احتیاط شرعی می‌کردند!

امروز اراده مردم (قاعدۀ هرم) با اراده رهبری (راس هرم) توسط انتخاب شما پیوند برقرار کرده. مردم از شما توقع «انقلاب» دارند نه «رفرم». تسلیم فشار «ماستی‌ها» که هرچه می‌کشیم از این «غضنفری‌هایی» که به جای «مارادونا» گل در دروازه خودی می‌زنند! نشوید. آنها امتحان خود را پس داده‌اند. (البته تکلیف دیگران معلوم است به همین دلیل نامی از آنها نمی‌برم چرا که آنها حذف تاریخی شده‌اند) شما تافته جدابافته از مرزبندی‌های سیاسی برانگیخته شده‌اید. خود را با سرنوشت محتوم آنها که عدم اقبال و اعتماد مردم است پیوند نزنید، همان‌گونه که در عکس تاریخی روزنامه



«شرق» نبودید و رأی آوردید و اگر در آن عکس بودید شاید کسی این حرف‌ها را از شما هم باور نمی‌کرد. جامعه ایرانی امروز از هر دو جناح این حرف‌ها را باور نمی‌کرد و مشی مستقل شما بود که اعتماد عمومی را جلب کرد.

آقای احمدی‌نژاد!

من بر این باورم علی‌رغم این‌که همه عدالت را فریاد می‌زنند اما جامعه امروز ما تحمل عدالت را ندارد، همان‌گونه که جامعه بیست و پنج سال بعد از پیامبر (ص) نیز برای علی (ع) این تحمل را نداشت تا جایی که برادر او به اردوگاه معاویه رفت و بسیاری از نزدیکانش از او رنجیدند. کسانی که برای او و در کنار او شمشیر زده بودند در هنگام تقسیم قدرت توقع یک استانداری ناقابل! را داشتند اما علی (ع) از روی عدالت از آنها دریغ کرد. امروز بسیاری از همسنگران من و شما غرق در دنیاپرستی شده‌اند، دیگران که جای خود دارد. شکم‌ها برآمده و چرب و شیرین دنیا زیر زبان آنها مزه کرده است گرچه دوستدار انقلاب و مفتخر به جبهه و زندان و گذشته خود هستند. خیلی از همین عزیزان خواص انقلاب، بچه‌هایشان در اروپا و آمریکا مشغول تحصیل هستند. خیلی از همین‌ها در غقلب بنیادها و موسسات فرهنگی و... صاحب سهام شرکت‌های گوناگون هستند گرچه سهم آنها از تکنوکرات‌های چپ‌نما کمتر است اما به تعبیر آقا «با دستمال کثیف نمی‌شود شیشه را پاک کرد». من آن اطرافیان علی (ع) را به مراتب شفاف‌تر از خیلی از این دوستان می‌دانم؛ چرا که اینها نه در جبهه عدالت‌خواهی شمشیر زده‌اند و نه آبرو داده‌اند، و فقط در نهایت پس از اطمینان از احتمال پیروزی شما سرکی کشیده‌اند و خود را به شما چسبانده‌اند اما همه طلبکارند و به کمتر از وزارتخانه و غیره هم رضایت نمی‌دهند، باز انصاف طلحه و زبیر که به استانداری قانع بودند!

می‌دانم از این سخنان می‌رنجید و می‌رنجند! اما این برادر کوچک خود را ببخشید، چنان از این دوستان ملولم که خواستم قبل از این‌که شما در این خیزش عدالت‌خواهی که امروز علمدار آن شده‌اید قربانی شوید هر آنچه را که در دل دارم بیان کنم تا شاید عذاب وجدان نداشته باشم. اگر بخواهید عدالت را اجرا کنید، باید آن را از اقربا شروع کرد. اقربای من و شما با کم‌مایگی و بحران تقوا همراه هستند [البته خودم از همه بدتر] به راحتی دیگران را تکفیر و همدیگر را نفی می‌کنند، امروز در جبهه خودی چند نفر را می‌شناسیم که همدیگر را قبول داشته باشند؟ البته بعضی وقت‌ها برای پز روشنفکری «اشدء علی الکفار» ما با «رحماء بینهم» جابه‌جا می‌شود. دیگران آزادانه هرچه می‌خواهند می‌گویند و تمام امکانات نظام صرف تامین امنیت و امکانات آنها می‌شود تا ثابت کنیم که بله ما طرفدار دموکراسی و آزادی بیان هستیم ولی کوچک‌ترین نقد را از درون جبهه خودی بر نمی‌تابیم.

برادرم!

دایره اصولگرایی و عدالت‌خواهی را در چند نفر اطرافیانی که شاید امروز دایره آنها مقداری وسیع‌تر شده و کسانی را که تا قبل از پیروزی چشم دیدن همین شعارهای عدالت‌خواهی را نداشتند خلاصه نکنیم.

انحصارطلبی آفت هر دو جریان عمده کشور است. همین انحصارطلبی است که چشم حضرات را بر واقعیت‌های جامعه ما بست و تا روز انتخابات نمی‌توانستند باور کنند که مردم، چشم و گوش بسته در خدمت فرمان و بیانیه و نظرسازی! ببخشید نظرسنجی‌های آنها نیستند. روزی در دوران بحران ۷۸ در روزنامه کیهان جلسه همدلی مطبوعات خودی برقرار شده بود، من در آن‌جا گفتم این جلسه همدلی نیست بلکه جلسه باجناق‌هاست! و صد البته باجناق‌های سیاسی همدل نمی‌شوند، صرفاً این منافع و تهدید مشترک است که امروز ما و شما را کنار هم نشانده، نه تکلیف و تقوای سیاسی!

نمود این باجناق‌ها در انتخابات عیان‌تر شد و فردا در تشکیل دولت و سهم‌خواهی‌ها در بین این عزیزان واضح‌تر خواهد شد. خود اجتهادی این جماعت کار را به جایی می‌رساند که حتا اجتهاد در مقابل نص می‌کنند، فرامین رهبری در باب عدالت‌خواهی و پرسشگری از مسؤولین را خط‌کشی کرده و منحصر در انتقاد از طیف مقابل می‌کنند.

بعد از تعطیلی نشریه «شلمچه» توسط دولت، عرض من به عزیزی! این بود «همه به ما فحش می‌دهند هم چپ و هم راست حتا مثلاً برخی حزب‌اللهی‌ها» ایشان فرمود «این خوب است این یعنی استقلال!» اما عجب دردی دارد این استقلال که حتا منسوبین به ایشان هم از آن خوششان نمی‌آید چرا که...

راستی همین استقلال است که باعث می‌شود تا مرغ عزا و عروسی شویم و نشریه «جبهه» را هم همراه پایگاه‌های دشمن برای ایجاد توازن ببندند. امروز حتا نمی‌شود نظر آقا را برای خودی‌ها گفت! چرا که همه برای خودشان آقا شده‌اند و صاحب اجتهاد [البته یقیناً این حرف‌ها را تا به حال علی‌رغم تمام فشارها از من کسی نشنیده چرا که معتقدم ما باید سنگر ولایت باشیم نه این‌که ایشان را سپر بلای خود کنیم].



جناب آقای احمدی‌نژاد!

شاید حامل نامه بهترین شاهدهی باشد که این حرف‌ها را برای شما تصدیق کند اما من با دلی شکسته از گذشته‌ای تلخ برایتان نوشتم تا شاید کمکی باشد برای اطلاع از آینده‌ای سخت که در انتظار است.

چه قدر از دوستان خودی را سراغ دارید که در باب عدالت جرأت ورود در حوزه مصادیق را داشته باشند و این کار را کرده باشند و به همین نسبت توقع هم‌رزمی از آنها داشته باشید، وگرنه رأی و حمایت و بیانیه خرجی ندارد؛ بگذار شیور جنگ نواخته شود... می‌ترسم از این‌که همین‌ها فردا مدیران عرصه فرهنگ و هنر و سیاست شوند و در مدار بسته مثلاً خودی‌های هم‌محفل به نام شما عرصه را بر دیگران تنگ کنند.

می‌ترسم از کسانی که از دین فقط ظاهر و قشر آن را گرفته و «العدل اساس الاحکام» را نادیده گرفته‌اند. سینما و هنر را فقط در «سجاده» و «نماز» و «ریش» و جنگ را در «حاجی» که «سیداش» را کشته‌اند خلاصه کنند. همان‌گونه که کردند و از سر تفریط و حدیث نفس عشق‌های مثلثی را به جبهه و جنگ نسبت دهند که داده و می‌دهند!

برادرم!

وقتی دیدم برای نماز جمعه به «چهارراه لشگر» دانشگاه آمدی اشک شوق ریختم گرچه می‌دانم شمشیرها در کمین‌ات نشسته‌اند. اما فکر می‌کنم اینها این بار به جای کشتن رجایی و اسطوره شدن‌اش به دنبال ترور شخصیت و بی‌اعتبار کردن او و ناکارآمد جلوه دادن دولت و کارگزارانش هستند.

وقتی دیدم شعار «پاک باش و خدمتگزار» را بر روی پوستر تبلیغاتی شما زده‌اند شباهت بین شعار شما و مرحوم ابوترابی مرا به فکر واداشت، او که قدرش مجهول ماند و اگر بود تنها گزینه پیشنهادی من برای دولت حضرت‌عالی بود، او که حتا دشمن بعثی و صلیبی‌ها در تمجید او به زبان آمدند اما دو جناح عمده کشور در انتخابات با ترفند نام او را در لیست نگنجاندند، او که سید آزادگان بود و از بسیاری مسؤولین فعلی ما مردتر در پایبندی به مرام و مسلک امام و عامل به این شعارها اما وقتی وارد عرصه اجرا شد با سوء رفتار برخی کار به جایی کشید که گروهی از همین اسرا در مقابل ستاد آزادگان شعار مرگ بر... سر دادند!

من از این فردا می‌ترسم. فردایی که اگر بیاید توسط دشمن رقم نخواهد خورد! دوستانی که خود از بیت‌المال خرج میلیاردهای برای ساخت فیلم‌های بی‌خطر کم‌مایه تاریخی می‌کنند و هنر دینی مورد نظر امام هنر متعهد و فریادگر «جنگ فقر و غنا» و نقد قدرتمندان را نادیده گرفته‌اند.

برادرم!

با یک گل بهار نمی‌شود!

در شهرداری دیدید که چگونه بسیاری از دوستان که وارد سیستم شدند تغییر رنگ دادند. این سیستم تخریب‌گر است باید آن را تخریب کرد. اما یقین دارم مجاهدت شما حتا اگر نتیجه ندهد شما مأجور هستید. همان‌طور که آمدنت خرق عادت بود، به عنایت همو کارت نیز خرق عادت خواهد بود ان‌شاءالله.

برادرم!

مردم و جوانان و نخبگان همه تشنه محبت هستند، برخوردهای دگم دوستان، بسیاری را در معرض خروج و قهر از دامن انقلاب قرار داد. بسیاری از سر لجاجت با این طیف در موضع مخالف هستند. من در هر دانشگاهی که برای صحبت وارد شده‌ام این را به عیان دیده‌ام. این لبخند قشنگ‌تان را از ما و مردم و حتا مخالفین دریغ نکنید.

نگذارید به اسم شما با مردم و نخبگان هنری تندی و تنگ‌نظری کنند. اگر دیدید بسیاری از خودی‌ها مثل «حاتمی‌کیاها» بیانیه حمایت از دیگری دادند نه از سر شناخت «احمدی‌نژاد» بلکه از ترس کسانی است که به اسم احمدی‌نژادها و امثال بچه‌های جبهه و جنگ به آنها سخت گرفته و حتا ظلم کرده‌اند وگرنه مگر می‌شود از امثال «حاج کاظم» «آژانس شیشه‌ای» ترسید!



در این واپسین ساعات انتقال قدرت به برادری که از فردا دیگر باید در موضع پاسخگویی باید باشد، به برادری که اگر دیگر فهمید خلخال از پای پیرزن یهودی کنده شده، جا دارد دق کند، عرض می‌کنم که همان‌گونه که در فیلم قبلی نشان دادم نه تنها این‌که خلخال از پای مردم کنده می‌شود که نوامیس خلق‌الله برای لقمه نانی به تاراج می‌روند و آن‌چه در این فیلم آوردم به شرافتم سوگند راست است و ثواب دفاع از آن به قول برخی دوستان «فواحش»، به ثواب همه سوابق جبهه و جنگ و خون دادن‌هایم می‌ارزد و در فیلم بعدی هم که در باب عدالت است به نام «کدام استقلال؟ کدام پیروزی؟» نشان داده‌ام که چگونه دو جناح! ببخشید دو تیم فوتبال در کنار همه جنگ و دعوای خود در یکجا به هم می‌رسند و دیگران می‌فهمند که سر کارند، می‌گویم که یکجایی آبی و قرمزهای سیاسی و اقتصادی به هم می‌رسند و آن هم منافع مشترک است! همان‌طور که فرامین آقا در باب مبارزه با مفاسد اقتصادی و تحمل‌گرایی تعطیل می‌گذارند شما را هم...

شاید تعبیر «ماکیاولی» در وصف جامعه سیاسی امروز ما تطبیق پیدا کند که یا باید در اردوگاه شیران باشی یا اردوگاه روباه‌ها که اگر مکر روباهان تو را تهدید کرد قدرت شیران به دادت برسد و اگر قدرت شیران تو را تهدید کرد مکر روباهان! عدالت‌خواهی پا بر روی دم شیران و روباهان است.

منتظر روزی هستم که قربتا الی الله به رویت تیغ بکشند، البته اگر این‌گونه بمانی!

دبیاچه!

بنده خدایی در اربعین امام خواب دید که گروهی از دوستان در کنار شیشه‌ای که جنازه امام در آن قرار داشت در حال دعوا هستند خوب که نگاه کرد دید همه دارند بر سر لنگه کفشی دعوا می‌کنند تا بپوشند. وقتی اعتراض کرد که چرا در این شرایط دعوا می‌کنید او را هم قاطی دعوا کردند. امام به او گفت خودت را وارد دعوای لنگه کفش نکن! وقتی وارد جام شد امام به او لطف فراوان کرد ولی یک چیز دیگر به او گفت «من نتوانستم که اینها را...» هرچه به ساعت رحلت نزدیک‌تر می‌شد جسم امام کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شد و همه در کنار سفره ولیمه منتظر بودند، با پیراهن‌های مشکی!

این لنگه کفش (قدرت) به تعبیر امام علی وقتی ارزش دارد که برای دفاع از حقوق مردم و عدالت باشد و امروز که در دست شماست اگر جز در این راه صرف شود فقط شما را گرفتار دعوایی کرده که هیچ خیری ندارد جز کتک‌کاری سیاسی که تا چهار یا هشت سال طول دارد. از این به بعد اگر چیزی بنویسم و چیزی بسازم از باب تکلیف است بسان چشمی که باز است تا عیب‌یابی کند و این را بزرگ‌ترین خدمت به کسی که دوست دارم می‌دانم گرچه می‌دانم برای ما هم دوره سختی خواهد بود.

دوستدار و دعاگوی شما

مسعود ده‌نمکی

منبع

وبسایت «نیمروزنیوز»



نامه سرگشاده پیمان عارف به محمود احمدی نژاد، ۵ خرداد ۱۳۸۸

«آقای احمدی نژاد می‌دانید با دانشگاه چه کردید؟!»

آقای رئیس‌جمهور!

می‌دانم شرط نزاکت اقتضاء می‌کند آدمی نامه خویش را با گفتن واژه «سلام» و ابراز ادب و احترام به مخاطب خود آغاز نماید. لیکن از آنجا که از کودکی بر سر کلاس‌های تعلیمات دینی آموخته‌ام «سلام» یعنی ابراز تسلیم بودن گوینده و آرزوی سلامتی مخاطب و نیز از آنجا که مطلقاً چنین آرزویی را در باب شما ندارم، مرا ببخشید که بین شرط نزاکت و شرط صداقت، دومین را برمی‌گزینم! ا

آقای احمدی نژاد ۳ سال پیش در چنین ایامی وزارت علوم کابینه مهرورز شما به دستور وزارت فخریه خفیه‌تان، چند روزی می‌شد که دستور اخراجم را از دانشگاه تهران صادر کرده بود و بنده روزهای سخت اعتصاب غذا را پشت سر می‌گذاشتم. البته حتماً شما نمی‌دانید که ۲ هفته پیش‌تر از آن ایام، من «دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران» بودم که قرار بود تا چندی دیگر رساله خود را دفاع کنم و دوره دکتری خویش آغاز نمایم. دوره‌ای که اگر به آن هنگام آغاز شده بود، بی‌تردید اکنون به پایان خود نیز رسیده بود! در تمام این سه سال هرگاه خواستم قلم بر کاغذ جاری سازم و نامه‌ای سرگشاده به جنابعالی نگارم، دستانم لرزید و قلم یاری نکرد. تا مبدا نامه‌نگاری به شمایی که چنان بر سریر قدرت نشسته‌اید، بر عجز و لابه و التماس نگارنده به حاکم جور برای باز پس دادن حقی که از سر جفا ستانده است، حمل نگردد. هیچ‌گاه به شما نامه ننوشتم. زیرا حقیقتاً بر تخت قدرت برایتان شأنیت خطاب قائل نبودم. اما امروز که چراغ دولت‌تان روی به خاموشی دارد و «کابینه سیاه»تان روی به پایان، تنها برای ثبت در تاریخ و نیز برای اینکه خود بدانید در این ۴ سال با دانشگاه چه کردید، تصمیم به نگارش این مکتوب گرفتم. قطعاً مرادم از این مکتوب مطالبه حق خود و یا حق دانشگاه - حقی که به جفاکارانه‌ترین صورتی ناحق‌اش کردید و البته فغان عدالت نیز سر دادید - از شما نیست. چه طلب حق به شکلی ملتسمانه دقیقاً همان چیزی است که حاکمان جور از آنانی که رعایای خویش می‌پندارندشان می‌خواهند تا مستانه نعره پیروزی سر دهند و فتح ابواب ستم، نوید!

۱- چهار سال پیش در چنین ایامی به لطف «مهندسی انتخابات» حضرات امنیت‌یون اطلاعاتی و نظامی و البته باز به لطف امدادهای غیبی جنتی و مینوی شرمگینانه و دست‌بوسانه به کاخ ریاست جمهوری راه یافتید تا آن شیخ لرستانی تمام چهار سال بعد از آن تاریخ را در حسرت و درد غفلت و خواب بامدادان خماری به سر برد که آرائش را طی دو ساعت زیر و روی ساخته بود!

«گناه نخستین»تان را در همان شب انتخابات مرتکب شدید و نخستین جفا را در حق مهدی کروبی، مرتکب.

آری، ورودتان به کاخ ریاست جمهوری ورودی جفاکارانه بود و با جفا نیز ادامه یافت. شما با ناحق کردن حق شیخ اصلاحات، ناحقی برای خویش تدارک دیدید که در تمام چهار سال پس از آن تاریخ به قیمت ناحق کردن حقوق و آزادی‌های شهروندان ایرانی در سطوح و شقوق گوناگون تداوم یافت. هرچه خواستید کردید و هر چه خواستید برداشتید و هر که خواستید افکندید! آن قدر افکندید که از افکنندگان تان پشته‌ها ساخته شد و از زندگی‌های تباه‌شده ایرانیان منظومه‌ها سروده.

اما بیش‌ترین تباه‌کاری‌ها و ستم‌ها را به نظرم بیش از هر جای دیگر در حوزه دانشگاه مرتکب شدید.

دانشگاه‌های ایران در ۴ سال گذشته آینه تمام‌نمایی است از سرکوبگری دولت شما و حاکمیت روح پادگانی کابینه شما بر آنجایی که «انتقاد و عقلایت انتقادی» سامانگر بنیادین‌اش است.

آخر می‌خواستید انقلاب فرهنگی دوم راه بیاندازید و «اطاعت» بر جای «انتقاد» فرو نشانید و دانشگاهی «بله‌قربان‌گو» داشته باشید. و البته در این راه هر چه خواستید و هر چه توانستید انجام دادید و از هیچ ستمی نیز فروگذار نکردید. نه تنها به قول خودتان لیبرال‌ها و سکولارها را از حریم امن و مقدس دانشگاه بیرون رانیدید، بلکه بدین نام و بدین مدعا، هر آن کس که کم‌ترین ناهمخوانی با گفتار دولتی‌تان داشت و ذره‌ای خارج از گفتمان «خلافت اسلامی»تان قرار می‌گرفت، نیز به تیغ جفا و شمشیر حذف‌تان گرفتار آمد.



۲- ماهی از راه یافتگی تان به کاخ ریاست جمهوری نگذشته بود که بساط سلطنت معممی مطلقاً غیردانشگاهی به نام شیخ عباسعلی عمید زنجانی بر دانشگاه تهران برپای ساختید و آنجایی که نماد آموزش عالی و آکادمی ایرانی محسوب می‌شود، به سیطره «آکادمی ستیزان» درآوردید. شیخ عمید زنجانی نماد پروژه دانشگاهی دولت شما محسوب می‌شود. دولتی که دانشگاه و خرد نقادانه آن را بر نمی‌تابد و راه «حوزوی‌سازی» دانشگاه را در پیش می‌گیرد.

آقای احمدی‌نژاد، آیا وقتی امام خمینی از وحدت حوزه و دانشگاه سخن می‌گفت، منظورش سیطره و هجمه حوزه بر دانشگاه بود و یا اینکه حقیقت انقلاب ۵۷ آن چیزی بود که شهید مطهری دریافته بود و از عقلانیت آزاد در دانشگاه، حتا به بهای آزادی مارکسیست‌ها و آزادی‌ستیزان چپ‌گرا نیز دفاع می‌کرد؟!

اما شما به نام وحدت حوزه و دانشگاه و انقلاب فرهنگی دوم، با فهمی کاریکاتوریزه از آرمان‌های انقلاب، مشتی نظامی و حوزوی بر دانشگاه‌ها حاکم کردید که کوچک‌ترین اطلاع، آگاهی و سررشته‌ای از موازین، مناسبات، زیست دانشگاهی و جهان آکادمی نداشتند!

شیخ عمید که نماد اعظم‌شان بود، کار خود با اخراج و تصفیه سیاسی-ایدئولوژیک و شکایت از دانشجو و ممنوع‌الورود کردن آغاز کرد، تا دیگرانشان نیز در امیرکبیر و علامه طباطبایی و دانشگاه شیراز و صنعتی شریف و مازندران و ده‌ها دانشگاه دیگر، راه استاد اعظم بنیادگرایان را در پیش گیرند. آخر شیخ دانشگاه تهران، پیش از دوم خرداد و در مقام ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی توانمندی خویش در حذف و تصفیه دگراندیشان را با اخراج سید جواد طباطبایی و جلیل روشندل و جواد شیخ‌الاسلامی و چندین استاد برجسته علوم سیاسی دیگر به اثبات رسانده بود.

۳- چند ماهی از ریاست‌تان بر کابینه نگذشته بود که پروژه ممنوع‌التحصیل کردن و اخراج دانشجویان منتقد را کلید زدید. پروژه‌ای که پس از چند ماه به پروژه دانشجویان سه ستاره معروف گردید. در بهار ۸۵، پروژه دانشجویان سه ستاره را با اخراج من از دانشگاه تهران و اخراج دو نفر دیگر از دانشجویان کارشناسی ارشد از دانشگاه‌های تربیت معلم و مفید آغاز نمودید.

آیا به راستی زمانی که تصفیه دانشگاه‌ها را با اخراج ما شروع می‌کردید، لحظه‌ای وجدان‌تان به سراغ‌تان نیامد و ندا در نداد که «هان، با زندگی آینده جوانان و وطن‌ات چگونه بازی می‌کنی؟!»

اخراج کردید و ممنوع‌التحصیل تا طی این دوره ده‌ها دانشجوی دوره تحصیلات تکمیلی (فوق لیسانس و دکتری) را از دانشگاه بیرون رانده باشید. واقعاً به شما تبریک می‌گویم. شما در نابود کردن زندگی بهترین و موفق‌ترین دانشجویان منتقدتان در این سه سال کاملاً موفق بودید. شما توانستید رتبه‌های برتر کنکور کارشناسی ارشد را از دانشگاه‌ها بیرون کنید و وزیر علوم‌تان حتا کار را به جایی رساند که «سه ستارگان» را به زنا و فساد اخلاقی متهم کرد. همان زمان نیز گفتم و نوشتم که لطفاً اگر سندی مبنی بر فساد اخلاقی بنده - به عنوان اولین دانشجوی سه ستاره - در اختیار دارید منتشرش کنید تا افکار عمومی نیز پی به شرارت منتقدین‌تان ببرند و فریادهای ما خاموش گردد. چیزی البته نداشتید که منتشر کنید و گرنه در این سه سال حتماً...!

بگذریم. شما در ۲۱ آذر سال ۸۵ در دانشگاه امیرکبیر گفتید ستاره‌های ستاره‌داران را بر دوش‌هاشان می‌نهد و درجه ستوانی بدیشان اعطا می‌کنید و به سربازی‌شان می‌فرستید تا لابد بهتر پادگانیزه شوند و به جای انتقاد کردن، اطاعت کردن بیاموزند. در این کار هم موفق شدید. حداقل فعلاً ستاره‌های من بر شانه‌هایم جای دارد و به جای «گفتگوی انتقادی» در آکادمی، خبردار ایستادن و اطاعت کردن و چونان دوران حکومت طالبان در افغانستان به جرم اصلاح صورت کردن به بازداشتگاه رفتن را تجربه می‌نمایم و البته شما را انسانی موفق می‌دانم! آری، شما ای سردار بزرگ. شما در نظامی کردن کشور و حاکم ساختن سرداران بر این آب و خاک نه تنها موفق بودید، بلکه در نظامی کردن منتقدین و به سربازی فرستادن ایشان نیز متبحر نمودید.

۴- در طی این دوره متجاوز از چندین هزار دانشجوی کارشناسی را به حکم تعلیق کمیته‌های انضباطی گرفتار آوردید و دچار محرومیت موقت از تحصیل نمودید. آیا بدین هنگام لحظه‌ای نزد خویش اندیشیدید که طرف حسابتان یا بهتر است بگویم طرف انتقامتان، جوانان ۱۸، ۱۹ ساله‌ای هستند که هر یک امید خانواده‌ای و شاید پدر و مادر پیری را حامل‌اند؟!!

آیا فکر نکردید که با حکم کمیته انضباطی برای فلان دانشجوی کارشناسی که حداکثر شاید در فلان تجمع اعتراضی احیاناً صنفی علیه شرایطی که شما در کشور ایجاد کرده‌اید، شرکت نموده است، چه بر سر او می‌آید و چه محنتی گریبان‌گیر چشم‌به‌راهان او در فلان شهرستان؟!



۵- آقای احمدی‌نژاد از باب دیگری نیز باید به شما تبریک بگویم. شما موفق شدید تقریباً تمامی تشکلهای مستقل دانشجویی را به تعطیلی بکشانید و سرکوبشان کنید. حتا وقتی در این کار با ناکامی مواجه شدید، ذهن مهندسی (!)تان یاری کرد و به فکر بولدوزر افتادید تا حتا از بولدوزر انداختن به دفتر انجمن اسلامی امیرکبیر نیز ابا نکرده باشید. شما واقعاً سرکوبگر ماهری هستید. به شما تبریک می‌گویم.

۶- اما شما معجزه قرن ۲۱ بودن خود را به گونه دیگر نیز نشان دادید. آنجا که از زندان، دانشگاه ساختید و دانشگاه به درون زندان اوین منتقل کردید تا جمله «اوین دانشجو می‌پذیرد» را به بهترین صورتی معنی کرده باشید. آری شما اوین را دانشگاه کردید، وقتی که در این مدت، صدها دانشجو را زندانی نمودید و راه زندان اوین و به‌ویژه بند مخوف ۲۰۹ش را بدیشان نشان دادید. علیه دانشجویان امیرکبیر آن توطئه رسوای جعل نشریات را راه انداختید تا چنان که آزادشده‌ها در آن مقطع گفتند، بدیشان شکنجه‌هایی روا داشته شده باشد که آدمی را به یاد آنچه شمایان خود در باب ساواک و کمیته مشترک ضد خرابکاری دوران پهلوی می‌گوئید، بیاندازد. و البته وای بر شما که با این حال، ایران را آزادترین کشور دنیا خواندید و فریبکارانه و دروغ‌گویانه از «آزادی انتقاد» در این کشور، ادعاها ساختید و سینه‌ها دریدید!

۷- آقای احمدی‌نژاد بیش از این برایتان شأنیت خطاب قائل نیستم و سخن با این بند، کوتاه می‌کنم؛ در تاریخ پیش از انقلاب خواننده بودم که فلان مبارز و چریک ضد دولت پهلوی زیر شکنجه ساواک کشته شد و فی‌المثل آیت‌الله سعیدی چنین شد و بهروز دهقانی چنان و بیژن جزنی‌ها و کاظم ذوالانوارها و... نیز آن‌چنان. اما گمان نداشتم که سی سال پس از انقلاب جمهوری خواهانه ایرانیان و در عهد دولت شما بخوانم که فلان دانشجویی کُرد در زیر شکنجه اداره اطلاعات کردستان کشته شد و یا فلان زندانی سیاسی در زندان اوین گوهردشت به مرگی مشکوک و ناگهانی گرفتار آمد. اما شما از پس این معجزه نیز برآمدید. با این تفاوت که اگر آنانی که زیر شکنجه دولت سرکوب‌گر پهلوی کشته می‌شدند چریک‌های بودند مسلح، آنانی که در زیر شکنجه دستگاه خفیه شما جان خویش را از دست دادند، کسانی نبودند جز دانشجویان بی‌پناه و مسالمت‌جو. آنان کسی نبودند جز فعالین مدنی دموکراسی خواه و صلح‌طلب.

آری، شما معجزه هزاره هستید. معجزه دهشتناک‌ترین ساحت وجودی آدمی. می‌توانید روزها بر خویش ببالید و خود را معجزه بیندارید؟ البته شب‌هنگامان آنگاه که می‌توانید با وجدان اخلاقی خویش تنها باشید، قطعاً شرمگینی بیش نخواهید بود.

پیمان عارف

دانشجوی سه ستاره دانشگاه تهران

۵ خرداد ۱۳۸۸

**نامه سرگشاده حیدر رحیم‌پور از غدی به خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹**

امام انقلاب، ای خامنه‌ای بزرگ، ای ولی و جانشین بر حق خمینی طراح نقشه آزادی مسلمانان جهان! و تو احمدی‌نژاد، ای رئیس امروز کشور ایران که در همه عمر تنها تو را مردی شایسته امیری و ریاست کشور دلیرمردان ایران و شیعیان به پاخاسته دریافتیم! جسمی و جانی و روحی فداگما.

سوگند به خدا که من در عمر سیاسی‌ام بسیار از غصه دردمندی کشورم، اشک غم ریختم و بر مظلومیت شیعه گریسته‌ام، لیکن فقط پنج بار از شادی گریسته‌ام.

اولین شادی آن روز که نوجوانی بودم و از پی مصدق و فقیه کاشانی و نواب همیشه شهید به خاطر ملی کردن نفت و کوتاه کردن دست روباه پیر از دامان پاک مام وطن اشک شادی می‌ریختم و دگر بار آن روز که خمینی به وطن برگشت و سومین بار آن‌گاه که لانه جاسوسی آمریکا به تسخیر انقلاب درآمد و چهارمی آن روز که امام انقلاب در لحظه‌ای که شکوه خامنه‌ای را در سازمان ملل دیده بود، ذوق‌زده به حاضران فرموده بود: مگر این سید چه نقصی برای رهبری ایران دارد که از مرگ من می‌ترسید. آن‌گاه نیز اشک شوق از دیده‌ام جاری شد و آخرین بار، دیروز که توانستید با تدبیرتان پوز آمریکا و جهان استکبار را به خاک بمالید. لیکن این بار تا به این لحظه دو مرتبه اشک شوق چشمان همیشه گریانم را شسته است و این خبر خوشی است.

و سخن امروزم با ریاست جمهوری این که آیا به یاد دارید آن‌گاه که خدمتتان عرض کردم جناب آقای رئیس قوه مجریه بفرمایید آیا چقدر می‌دانید ادارات‌تان با مردم چه می‌کنند؟ آیا می‌دانید که پوست از سر مردم این انقلاب می‌کنند! و پاسختان این بود: بگذار ابتدا خدمت اربابان پشت پرده خائنان برسم و بازوی قدرت و بهانه هجوم دشمن به کشور را قطع کنم. آن‌گاه اصلاحات داخلی چیزی نیست که به رقم آید. ان‌شاء الله به سه سوت قوه مجریه را هم اصلاح می‌کنم. هم‌اکنون در همه جا مأمورانم مشغول نسخه‌برداری از رفتار مجریان‌اند.

سرورم! اینک فصل همان «سه سوت» رسیده است، به خصوص با شرایط خوبی که در دو قوه دیگر هم پدید آمده‌است. مجلس شورای اسلامی امروز ما هماهنگ و تشنه هر گونه اصلاحاتی و قوه قضائیه به ریاست مردی دلاور و شایسته و با پشتیبانی امام انقلاب، سخت در تکاپوی اصلاح اندرون و دفع فاسدان بیرونی و سرکوبی مستکبران.

ولا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

حیدر رحیم‌پور از غدی

*** منبع ***

وبلاگ «معرفت دینی»

**نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ مرداد ۱۳۸۹****آقای احمدی‌نژاد، مرا ببخش!**

محمود! تو همان کاری را کردی که مرحوم کسروی همیشه آرزویش را می‌کرد. تو اصل جنس بودی، نه فقط سناتوری، بلکه جنس درست و حسابی که یک لوله‌اش برای هزار نیازمند کافی است

محمود!

مرا ببخش. پنج سال درباره تو اشتباه می‌کردم و تازه دارم پی می‌برم که چه اشتباهات عظیمی کردم. من توبه می‌کنم. لطفاً مرا ببخش. با همان بزرگی و رشادتی که در تو سراغ دارم، مرا ببخش و اجازه بده در رکاب، یا هر جای دیگری که خالی مانده بایستم و آویزان تو باشم. من نفهمیدم تو چه کار بزرگی کردی.

محمود جان!

مرا ببخش. من بدون اینکه متوجه شده باشم، یکبارہ دیدم تو دقیقاً همان کارهایی را داری می‌کنی که من سال‌ها آرزو داشتم یک کسی پیدا شود و بکند. من به عنوان یکی از دشمنان قسم خورده اسلام همواره آرزو داشتم روحانیت و مرجعیت و آخوندسالاری و حکومت دینی و تعصبات دینی از بین برود ولی خودم هرگز نتوانستم برای این مقصود کاری بکنم. ولی تو به تنهایی موفق شدی که مراجع را خانه‌نشین کنی، کاری که رضاشاه نتوانست بکند، تو موفق شدی ریشه روحانیت و آخوندها را تا ده متر زیر زمین بسوزانی تا جایی که هیچ روحانی جرأت نکند حرف بزند، و این کاری بود که محمدرضا پهلوی هم جرأت نکرده بود، بکند. تو موفق شدی نه تنها تعصبات دینی را از بین ببری، بلکه کاری کردی که کلا مردم اعتقادات دینی شان را از دست بدهند و طبیعتاً آدمی که اعتقاد نداشته باشد، تعصب هم ندارد و این کاری بزرگ بود، حتا حسنی مبارک و انورسادات هم نتوانسته بودند چنین کاری بکنند. تو توانستی ریشه دین و شیعه را از بیخ بزنی و کار ما را کم کنی. تو، توی باشکوه، توی بزرگ، توی عظیم، تو توانستی کاری بکنی که هیچ مسلمانی و هیچ روحانی جرأت نکند از دین خدا دفاع کند، فقط چهار تا روحانی مانده‌اند مثل آقای خامنه‌ای و حمید رسائی و سالک و جنتی که همه‌شان را جمع بزنی دویست نفر هم نمی‌شوند، و الحمدلله هیچ کدام‌شان سواد دینی ندارند تا با آن بتوانند دوباره مردم را مسلمان کنند. محمود! تو همان کاری را کردی که مرحوم کسروی همیشه آرزویش را می‌کرد. تو اصل جنس بودی، نه فقط سناتوری، بلکه جنس درست و حسابی که یک لوله‌اش برای هزار نیازمند کافی است.

محمود جان!

مرا ببخش. من سال‌ها آرزو می‌کردم ایران از شر این کشورهای اسلامی راحت شود، دوست داشتم ایران به آمریکا و اسرائیل نزدیک شود و در سطح جهان افتخارات بزرگی نصیب ما شود. باور کن بارها تلاش کردم تا به نفع آمریکا و اسرائیل کاری بکنم، یا علیه کشورهای اسلامی فعلیتی بکنم، اما فایده نداشت. اما تو، توی دیپلمات، توی استراتژیست، تو که همه چیز را از روز اول می‌دانستی، کاری کردی که نه تنها مردم ایران دست از کینه‌های شان علیه اسرائیل بردارند، بلکه همه آنها در خیابان داد می‌زدند نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران. این تو بودی که موفق شدی راه آمریکا را باز کنی. تا ده سال قبل، اگر خاتمی از بیست کیلومتری اسرائیلی‌ها رد می‌شد، تکه بزرگش گوشش بود که احتمالاً بعد از آن حادثه دیگر نمی‌شنید و اگر خاتمی با کسی مثل کلیتون احوال‌پرسی می‌کرد، کفن‌پوشان تمام تهران دودآلود را سفید می‌کردند، اما تو کاری کردی که از این پس هر رئیس‌جمهوری اگر هر سال نیویورک نرود، انگار حج واجب انجام نداده باشد. تو کاری کردی که هیچ رئیس‌جمهور ایرانی جراتش را نداشت. همین مهاجرانی یک بار در زندگی از «مذاکره مستقیم» حرف زد، تا ده سال هر روز سنگ به شیشه خانه‌اش می‌خورد و یا سقف خانه روی سرش خراب می‌شد، در حالی که تو در همین ماه گذشته حداقل بیست بار به التماس می‌کنی که من با تو باید مذاکره مستقیم بکنم و همان کفن‌پوشان برایت تکبیر فرستادند. حالا اگر تو با آمریکا توافق کنی، هم من به آرزوی قلبی همیشگی‌ام می‌رسم و هم حزب‌الله جشن تکلیف خودش را برگزار می‌کند، بدون اینکه نه جام زهر دستش بگیرد و بیخودی دچار عذاب وجدان شود. تو کاری کردی که تمام کشورهای اسلامی که



ما همیشه از آنها متنفر بودیم، با ایران دشمن خونی بشوند و تنها کشور اسلامی که با ما دوست مانده، همان ترکیه‌ای است که تنها کشور لائیک منطقه است. حالا می‌توانیم افسانه ایران و ترکیه و اسرائیل را در مقابل کشورهای مسلمان و عرب تصور کنیم.

محمود جان!

مرا ببخش. به خاطر اینکه سال‌ها بود که دلم می‌خواست که نه فقط انقلابیونی که انقلاب کردند و سفارت آمریکای عزیز را اشغال کردند و دانشگاه را تعطیل کردند و هشت سال جنگ راه انداختند، از جلوی چشم محو شوند، بلکه می‌خواستم کاری بکنم که همه‌شان به غلط کردن بیفتند و دیگر هیچ انقلابی نکنند. نه اینکه فکر کنی فقط می‌خواستم آنها سر جای‌شان بنشینند، دلم می‌خواست خودم هم مجازات بشوم. و تو کاری کردی که در همین سال گذشته، همه آنهايي که در سال ۵۷ انقلاب کرده بودند، بروند زندان، همه آنها که سفارت آمریکا را گرفته بودند، بیافتند انفرادی، همه آنها که دانشگاه‌ها را تعطیل کرده بودند، بروند اوین، همه آنها که در جنگ به عنوان سردار و بسیجی شرکت کرده بودند، یا بروند زندان یا حسابی در خیابان کتک بخورند و بفهمند که دیگر چنین غلطی نباید بکنند. محمود جان، نگو که من این‌همه کار برای جنبش دموکراسی ایران کردم و کسی قدر مرا ندانست. نه، اشتباه نکن، ما می‌فهمیم که تو چه خدمت بزرگی به ما کردی و آرزوهای ما را برآوردی. حالا ممکن است خودت عمداً این کارها را نکرده باشی و اصلاً نفهمیده باشی که چه کارهای بزرگی کردی، اصلاً مهم نیست. اگر یک دیوانه به آدم یک میلیارد تومان بدهد که از ارزش آن پول کم نمی‌شود. و تو میلیاردها ثروت و سرمایه تاریخی به ما دادی.

محمود جان عزیز!

مرا ببخش. من و دوستانم را ببخش که قدر تو را ندانستیم و در این سال‌ها به تو بد و بیراه گفتیم. ای خاک بر سر ما، الهی جز جیگر بزینم. تو در تمام این سال‌ها داشتی خودت را فدای این ملت می‌کردی و همه به تو می‌گفتند کوتوله دروغگو، ولی تو دراز راستگو بودی. و ما بودیم که نمی‌فهمیدیم. مموتی! در همین پنج سال گذشته من و دوستانم و پسرخاله‌ها و دختر عموها و کلیه فامیل دور و نزدیک، که تا قبل از ظهور تو برای یک درس خواندن در فرانسه و آمریکا باید همه جای خود و خانواده را جر می‌دادند تا ده میلیون تومان پول جور کنند و به فرنگ بیایند و دانشمند بشوند، از برکت تو همه شان مجانی به اروپا و آمریکا آمدند و این جماعتی که انگلیسی را در حد «ایت ایز بلک برد» مثل خودت بلد بودند، حالا فرانسه و آلمانی و هلندی و انگلیسی و اسپانیایی و عربی و ترکی و همه زبان‌ها را مثل بلبل‌های خارجی حرف می‌زنند. هر کدام شان حالا دارند جراحی مغز و اعصاب و مهندسی سازه و کامپیوتر و نجوم می‌خوانند و حتا نقاش‌ها و فیلمسازها و نویسندگانی‌مان هم دارند در بلاد کفر یاد می‌گیرند چیزی را که در ایران فکر می‌کردند بلدند.

محمود جان عزیز!

مرا ببخش. حالا می‌فهمم که در حقیقت این تو بودی که رهبر جنبش سبز بودی، نه میرحسین موسوی که تا بخواهد چیزش را به زبان بیاورد، تو یک ساعت و نیم راجع به ممه و لولو سخنرانی کردی. این تو بودی که ممه را ملی کردی، این تو بودی که به مردم فهماندی هر موجود اهلی و غیر اهلی می‌تواند رئیس‌جمهور شود و لازم نیست حتماً شعورش برسد. این تو بودی که ذخیره ارزی کشور را از بین بردی تا مردم مجبور شوند مثل اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها مثل بعضی اهلی‌ها کار کنند و کسی بیخودی از کمک دولت استفاده نکند. این تو بودی که میان مردم اتحاد ایجاد کردی و کاری کردی که هر کسی موجب بگیر دولت نیست، مخالف حکومت بشود و آدم خیالش راحت بشود که بالاخره کی به کی است. باور کن هیچ چیز دیگر نمی‌توانست این همه میان مردم اعتماد و اتحاد ایجاد کند و ما باید برای شعرها بگوئیم، حیف که قدت بلند نیست که شعری در تشبیه قامتت به سرو بگویم، حیف که چشمانت همانند باسن خروس کوچک است و من نمی‌توانم از تیر چشمان تو شعری بسرایم، حیف، واقعاً حیف.

محمود جان عزیز!

مرا ببخش. این تویی که کاری کردی هر زنی که تردید داشت حجاب خوب است یا بد، مطمئن شود که نباید حجاب بگذارد. این تو بودی که با استفاده از عزیزدل ملت ایران، یعنی حضرت «اسفندیار رحیم مشائی» که «اسفندیار»ش نشان از فردوسی و ایرانی‌گری دارد، «رحیم»اش نشانه مهربانی اسلامی است، «شاء»اش هم نشانه فلسفه عمیق است، حرف‌هایی بزند مثل همین توصیف «مکتب ایران» که در حقیقت بیان حرف هر



ایرانی است که دلش می‌خواهد جمهوری اسلامی تون به تون بشود و به خاک سیاه بیفتد. با این مشاور و کلهر ما دیگر هیچ نیازی به کروی و موسوی نداریم. اگر کلهر از سبزه‌ها دفاع کند و مشائی از ایران‌نگری دیگر ما نیازی به کروی و موسوی نداریم. اگر موسوی به جای اینکه چیزش را بگوید همان چیز را توی دهان کلهر بگذارد، مشکل ما حل است.

محمود جان عزیز!

حالا دیگر دارد کار به پایان می‌رسد و امیدوارم این مرحله آخر را هم درست پشی بروی، روی من حساب کن. از کلهر و مشائی دفاع کن و توی دهن این رئیس قوه مجریه و رئیس قوه قضائیه بزنی و بدان که آقای خامنه‌ای هیچ مشکلی با تو ندارد. تو اگر بتوانی با همین حرف‌هایی که درباره حجاب و مطبوعات می‌زنی، و کلهر و مشائی با این حرف‌هایی که درباره آزادی بیان و ایرانیت می‌زنند، درگیری را جدی بگیری، مجلس را یکی ثانیه می‌شود منحل کرد، بعد می‌ماند رئیس قوه قضائیه که او را هم باید برکنار کنیم. آخرش هم می‌ماند علی آقا که کار او از همه ساده‌تر است. علی آقا در این یک سال کسی را برای دفاع از خودش باقی نگذاشته، خیالت راحت باشد، او را هم می‌توانیم بگذاریم با جنتی و موسوی در موزه ایران باستان تا مردم نگاه‌شان کنند.

محمود جان!

اینها که نوشتم نه طنز است نه شوخی. اینها را جدی بگیر. اصلا مهم نیست می‌فهمی چکار می‌کنی یا نه، رضاشاه وقتی کودتا کرد تا سه روز متوجه نبود که کودتا کرده. مهم نیست. برو که خودم دارم. همین راه را محکم ادامه بده که هم خودت زودتر به نتیجه می‌رسی و جمهوری اسلامی را نابود می‌کنی و هم من زودتر می‌آیم آنجا و با هم می‌رویم ددر کلی خوش می‌گذرانیم.

رفیق نادیده ات

ابراهیم نبوی

*** منع ***

وبسایت «روزآنلاین»



نامه سرگشاده بهمن اخوان به محمود احمدی‌نژاد، ۲۲ آبان ۱۳۹۰

توضیح

عباس خسروی فارسانی:

این نامه در نطق پیش از دستور بهمن اخوان، نماینده تفرش و آشتیان در مجلس هشتم، در تاریخ ۲۲ آبان ۱۳۹۰، قرائت گردیده است.

نمایندگان مجلس، نماینده واقعی خواسته‌های مردم نبودند و به جای اینکه از قانون اساسی دفاع کنند، هر روز تحت تأثیر مسؤولان بودند

در این دوره از انتخابات مجلس شرکت نمی‌کنم؛ چرا که معتقدم تعداد قابل توجهی از نمایندگان مجلس هشتم، وکیل‌الدوله بودند نه وکیل‌الملله

با ادبیات فعلی شما دیگر نیازی به دشمن برای ایران عزیز نیست

اگر به راستی به میزان محبوبیت خود در جامعه ایمان دارید، بی‌خبر به یکی از استان‌ها بروید، آیا باز هم این استقبال انجام می‌شود؟

ناکجا آباد مسیری است که در پیش رو دارید

حرف‌های ناگفته‌ام را هنگام انتخابات با مردم در میان می‌گذارم؛ اما خود در این دوره از انتخابات مجلس شرکت نمی‌کنم؛ چرا که اعتقاد دارم نمایندگان مجلس، نماینده واقعی خواسته‌های مردم نبودند و به جای اینکه از قانون اساسی دفاع کنند، هر روز تحت تأثیر مسؤولان بودند، هر روز تحت عنوان دولت و وزیر با آنها مذاکره می‌شد؛ شرکت نمی‌کنم چرا که معتقدم تعداد قابل توجهی از نمایندگان مجلس هشتم، وکیل‌الدوله بودند نه وکیل‌الملله.

نمایندگانی که با کوچک‌ترین وعده دولت مبنی بر انتصاب اختیار یک مدیر کل، فرماندار و یا حتی استاندار، جایگاه نمایندگی خود را به حراج گذاشته‌اند و بی‌تردید دولت در این میان از همه راضی‌تر است. حال با این همه مشکل و سختی راه، سخنی دارم با رئیس دولت...

جناب آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد؛

به گفته دوستانتان می‌خواهید ۸۰ درصد صندلی‌های مجلس را حامیان دولت به خود اختصاص دهند، آنهایی که از بودجه دولت استفاده کرده و به صورت مستقیم و غیرمستقیم برنامه‌های دولت را سرلوحه امور خود قرار داده‌اند.

آقای رئیس دولت، ما مجلسی به شیوه مدرس را می‌خواهیم. مجلسی که نمایندگان آن بتوانند صحبت کنند. مجلسی که شجاع باشند و نمایندگان بتوانند آن‌گونه که باید بر حُسن عملکرد شما نظارت کنند؛ نه مجلسی به‌قربان‌گو که وظیفه نظارتی خود را فدای انتخاب مدیر و رئیس نمایند. آقای رئیس دولت! امروز مخالفان دولت، که در درون نظام هستند و ولایت فقیه و نظام را قبول دارند، از جانب شما سرکوب می‌شوند، ولی اپوزیسیون خارج از کشور، از سخنان و اقدامات شما کم‌تر لطمه می‌بینند، آیا عملکرد سیاسی خود را با دقت مرور کرده‌اید؟

آقای دکتر احمدی‌نژاد! شما خود را دلسوز نظام می‌دانید، اما آیا بهتر نبود همه مطالب خود را مطرح می‌کردید؟ آیا بهتر نبود از نمایندگان مجلس درخواست جلسه‌ای غیرعلنی می‌کردید و نمایندگان را در جریان مشکلات خود می‌گذاشتید؟ آقای رئیس دولت، بهتر نبود آشتی با نمایندگان را در



صدر برنامه‌های خود قرار می‌دادید؟ ما از شما درخواست سؤال کردیم، چرا که این درخواست حق قانونی ماست. نمایندگان نتوانستند حتی یک نشست چند دقیقه‌ای با شما داشته باشند، هر جلسه‌ای که داشتید، همه تشریفاتی بودند. شما در جلساتی حضور یافتند که خودتان صاحب‌نظر بوده‌اید نه اینکه بخواهید واقعیت‌های جامعه را مطرح کنید.

آقای رئیس دولت، شما در تمام دوران فعالیت‌تان فقط با تیم خود تعامل و گفتگو داشتید، کاش اعضای ستاد شما در سالن اجلاس سران (در پنجشنبه گذشته) گروه‌هایی که نظام و ولایت فقیه را قبول داشته و التزام به قانون اساسی دارند، از همه گروه‌ها دعوت می‌کردند. این نوع عملکرد شما برخلاف گفته‌های مقام معظم رهبری مبنی بر حضور همه نیروهای سیاسی در عرصه کشور است. آقای احمدی‌نژاد، بررسی تاریخ انقلاب نشان‌دهنده حضور رجوی‌ها و بنی‌صدرها و اعلام افشاگری آنهاست و دیدیم که مردم چگونه مقابل آنها ایستاده و نشان دادند که همیشه حامی ولایت هستند. بهتر است به فیلم‌های دوران انقلاب نگاهی بیندازید تا این امر بر شما مبرهن شود.

کشاورزان با مشکلات عدیده‌ای دست و پنجه نرم می‌کنند، شما می‌دانید این مشکلات چیست؟ می‌دانید کشاورز کود شیمیایی مورد نیاز زمینش را با قیمتی گران خریداری می‌کند؟ هنگام اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها وعده دادید کشاورزان را حمایت کنید، اما ره‌آورد اجرای این طرح، بالا رفتن هزینه‌های مردم بود. شما ماهیانه ۴۰ هزار تومان به حساب هر نفر واریز می‌کنید، غافل از اینکه این هزینه برای هر نفر به ۲۰۰ هزار تومان افزایش یافته است.

آقای رئیس دولت! صنایع ما فقط با ۲۵ تا ۳۰ درصد ظرفیت خود فعالیت می‌کنند، به عقیده شما چه کسی در این میان متضرر می‌شود؟ بی‌تردید بی‌ضرر اصلی متوجه اقتصاد کشور و مردم می‌شود و بی‌تردید بسیاری از این مسائل حاصل سیاست‌گذاری‌های غلط دولتمردان شماست. در کشور بین ۸ تا ۱۰ میلیون بیکار زندگی را به سختی سپری می‌کنند، چه تصمیمی برای آنها اتخاذ کرده‌اید؟ همه این آمار در حالی ارائه می‌شود که این رقم به جز کارگرانی است که به دلیل اعمال سیاست‌های غلط، اشتغال خود را از دست داده و به جرگه بیکاران پیوسته‌اند.

همه این آمار در حالی ارائه می‌شود که شما بیش‌ترین میزان درآمد نفت را داشته‌اید و هیچ دولتی مانند شما چنین بودجه نفتی نداشته است، اما در همین دولت با این درآمد هنگفت، بازنشستگان درگیر مسائل ناشی از تورم هستند، معلمان از سوی دیگر و حقوق ۵۰۰ هزار تومانی نیز کفاف زندگی کارمندان در کشوری که خط فقرش بالای یک میلیون تومان است، را نمی‌دهد.

آقای رئیس دولت، من و شما می‌توانیم با ماهی ۵۰۰ هزار تومان در یکی از روستاها زندگی کنیم؟

آقای احمدی‌نژاد! مشکلات متعدد اجتماعی در کشور بیداد می‌کند. افزایش تکدی‌گری، افزایش فساد، وجود ۷ تا ۱۰ میلیون معتادی که در کشورمان روزگار را سپری می‌کنند، همه و همه در حالی است که وزارت رفاه اجتماعی در زمان شما شکل گرفت و نشان داد که بسیاری از برنامه‌های شما حتی در بخش اجتماعی نیز از پیش شکست خورده‌اند.

آقای رئیس دولت! به تازگی سخنانی مبنی بر در دست داشتن اسناد محرمانه کشور مطرح کرده‌اید، فکر می‌کنید که اگر در سمت فعلی خود نبودید، به این اسناد دسترسی داشتید؟ شاید هم فکر کرده‌اید از ابتدای نظام تا کنون تنها شما این اسناد را در اختیار داشته و رؤسای جمهور قبل، از آن بی‌خبر بوده‌اند. اما باید به شما بگویم که اگر رئیس دولت نبودید، شاید شما را تا جلوی درب ورودی وزارت اطلاعات نیز راه نمی‌دادند. این اسناد محرمانه را همه دولت‌ها داشتند، اما افشای آنها را چیزی جز دشمنی با نظام نمی‌دانستند.

به راستی این تهدیدهای شما علامت سؤال بزرگی را در اذهان عمومی نقش نمی‌بندد؟ به راستی به کجا می‌روید؟

امروز جوانانی که جنگ و انقلاب را ندیده‌اند با این ادبیات شما بر سر دوراهی مانده‌اند؟ این به نفع کیست؟ با ادبیات فعلی شما دیگر نیازی به دشمن برای ایران عزیز نیست.

آقای رئیس دولت! این هنر نیست که شما کاروانی از وزیر و وکیل را به دنبال خود روانه می‌کنید و از استانی به استان دیگر و از دیاری به دیار دیگر می‌روید. ما در عصر ارتباطات هستیم. شما می‌توانید با یک ویدئو کنفرانس، مسائل و مشکلات مردم را شنیده و به دنبال چاره‌ای باشید. نه اینکه ادارات و مدارس را تعطیل کرده و به اجبار، عده‌ای را برای استقبال آماده کنیم. اگر اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها برای انتقال روستاییان به مراکز شهرها در نظر گرفته نمی‌شد، آیا مردم این‌قدر بودجه داشتند که به استقبال شما بیایند. اصلاً آیا می‌آمدند؟ اگر به راستی به میزان محبوبیت خود در جامعه ایمان دارید، بی‌خبر به یکی از استان‌ها بروید، آیا باز هم این استقبال انجام می‌شود؟

پیشنهادی دارم، بهتر نیست به مانند بسیاری از برنامه‌های تلویزیونی، شما هم با دادن یک شماره، مسابقه پیام کوتاه برگزار کرده و میزان محبوبیت خود را بسنجید؟ به راستی در کجای سیاست کشور جای دارید؟ به راستی آقای احمدی‌نژاد، پس از پایان دوران ریاست جمهوری‌تان جایگاه شما کجاست؟ فکر نمی‌کنید ناکجاآباد مسیری است که در پیش رو دارید؟ شاید خود را با رهبری مقایسه می‌کنید که البته بی‌تردید این مقایسه بسیار



خطاست، چرا که رهبری از جایگاه قلبی در بین مردم برخوردار است. ببینید در نماز جمعه‌ها مردم به صورت خودجوش می‌آیند، اما در سفرهای شما....

آقای احمدی‌نژاد، باید تأسف خورد از آمار نامه‌هایی که در سفرهایتان از تعدادشان با افتخار اعلام می‌شود، چرا که این نامه‌ها و صدها هزار نامه دیگر، همه و همه نشان‌دهنده فقر و بیکاری حاکم بر جامعه است؛ شما برای این همه فقر و بیکاری و مشکلات ازدواج و مسکن چه برنامه‌ای دارید؟ همه سخنان شما فقط در حد یک شعار باقی مانده است. پس چه زمانی این شعارها به سرمنزل مقصود رسیده و عملی می‌شود. شما و همه دوستان انقلاب، به امید آن زمان و نتیجه شعارهایتان مانده‌ایم، ولی ۴ سال دوم فعالیت شما به اتمام رسید و هنوز هیچ خبری نیست. شاید فکر می‌کنید حالا که دیگر قصد ندارم نماینده شوم این سخنان را به زبان می‌آورم، اما من در تمام دوران نمایندگی‌ام این سخنان را مطرح کرده‌ام، من از سر عناد و دشمنی با کسی سر سخن باز نمی‌کنم. اما همه اینها انتقاداتی بود که در طول این ۴ سال داشته‌ام. آقای دکتر، من در تمام دوران فعالیتیم در مجلس ششم نیز ایستادم و همه سخنانم را مطرح کردم. امروز هیچ‌کس نمی‌تواند به من انگ ضد ولایت فقیه بودن را بزند، چرا که من در آن دوره نیز از رهبری و ولایت فقیه حمایت کردم و اعتقاد دارم که حتا مقام معظم رهبری نیز از وضعیت فعلی چندان خشنود نیستند.

می‌خواهم در برابر آیندگان شرمگین نباشم و هنگام کاوش آنها در گذشته، زیر سؤال نروم و آنها نپرسند گذشتگان ما در مجلس شورای اسلامی به دنبال چه چیزی بودند؟ و آیا حقیقت‌طلبی را فدای عافیت‌طلبی کرده‌اند یا نه؟

*** منع ***

وبسایت «پارلمان‌نیوز»

<http://parlemannews.com/index.aspx?n=15827>

**نامه سرگشاده حسین رونقی ملکی به محمود احمدی‌نژاد، ۲۳ بهمن ۱۳۹۰**

به نام حق

«یا اهل الکتب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتُمون الحق و أنتم تعلمون» (ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل مشتبه می‌کنید و آگاهانه حقیقت را پنهان می‌دارید؟)

جناب آقای محمود احمدی‌نژاد

اینجانب سید حسین رونقی ملکی به دلیل اعتراض به نقض حقوق بشر، دفاع از آزادی بیان و انتقاد از حاکمیت در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به ۱۵ سال حبس تعزیری محکوم شده‌ام و اکنون با شرایط جسمی بد، بیش از ۲ سال است که در زندان به سر می‌برم. امروز نمی‌خواهم از درد خودم، زندانیان سیاسی و خانواده‌هایشان سخن بگویم؛ از اینکه بر خلاف قوانین جاری کشور، ما و خانواده‌هایمان هتک حرمت شدیم، سیلی خوردیم، زجر کشیدیم، ناسزا شنیدیم و تحقیرمان کردند. ملاقات حضوری با خانواده‌هایمان برایمان رؤیا شده و مرخصی آرزو؛ بگذریم که چه ظلمی بر ما به واسطه تهدید، بازداشت و شکنجه روا داشته شد و در نهایت در اتاقی شبیه دادگاه، حکمی ناعادلانه و ظالمانه به ما تعلق گرفت؛ یا اینکه خانواده‌هایمان به خاطر اتهامات واهی که به ما نسبت داده شده است، تحت فشار هستند و تهدید و بازداشت می‌شوند؛ نه، از آنها هم سخنی به میان نمی‌آورم. حرف من از درد مشترک همه هم‌میهن‌انم است و از ظلم و ستمی که بر آنها روا داشته می‌شود.

آقای احمدی‌نژاد

آیت‌الله خمینی گفته‌اند: «اول مرتبه تمدن، آزادی ملت است. مملکتی که آزادی ندارد تمدن ندارد. مملکت متمدن آن است که آزاد باشد، مطبوعاتش آزاد باشد. مردم آزاد باشند در اظهار عقاید و رایشان؛ و الآن هیچ کس آزادی ندارد.»

امروز استاد دانشگاه به خاطر آموزش و بازگویی حقایق، معلم به خاطر تربیت درست کودکان، دانشجو به خاطر نپذیرفتن ذلت، کارگردان به خاطر ارایه تصاویر واقعی از جامعه، بازیگر به خاطر بازسازی دردها و تصویر نقش درمندان و ستم‌دیده‌ها، کارگر به خاطر درست کار کردن ه اعتراض و اعتصاب، پزشک به خاطر درمان دردهای جامعه، پرستار به خاطر مرهم گذاشتن بر زخم‌های جامعه، وکیل به خاطر دفاع از حق، روزنامه‌نگار به خاطر اطلاع‌رسانی دقیق و اخبار صحیح، شاعر برای اشعار گزنده و تلخ، هنرمند برای هنرش، منتقد به خاطر انتقادش، نویسنده به خاطر نوشته‌هایش، زن به خاطر زن بودنش، دختران به نام هرزگی و پسران به نام اوباش‌گری، تهدید، تعلیق، بازداشت و شکنجه می‌شوند. و الآن هیچ کس آزادی ندارد.

جناب آقای محمود احمدی‌نژاد

«آزادی زندانیان سیاسی پس از چندین سال شکنجه، رنج و محرومیت از حقوق اولیه، آن هم به نام عفو و بخشش، آزادی از زندانی کوچک است به زندانی بزرگ‌تر!» به ما می‌گویند طلب عفو و بخشش کنید و اظهار ندامت. مگر ما چه گفته‌ایم و چه کرده‌ایم که ما را در بند کردند؟ «ما حرفمان این است آقا به قانون اساسی عمل کنید؛ مطبوعات آزادند، قلم آزاد است، بگذارید بنویسند مطالب را، اگر دین دارید به دین عمل کنید.» ما از اقتصاد از دست رفته، فرهنگ از بین رفته، سیاست رو به زوال، اختناق همین جنبه و گسترده در کشور، انباشته شدن زندان‌ها از مردم آزاده، فقدان وسایل اولیه زندگی، چپاول رفتن مخازن کشور، وقایع کهریزک و کهریزک‌ها، غارت بیت المال، قتل‌های زنجیره‌ای، برخوردهای قهرآمیز، نقض حقوق شهروندی توسط نیروهای انتظامی و امنیتی، اعمال خودسرانه و فراقانونی برخی اشخاص و نهادها، تمکین نکردن از قوانین، و از نقض حقوق بشر و آزادی بیان، فقر و فحشا و فساد سخن به میان آوردیم؛ در جواب تهدید، تبعید، شکنجه و حبس کردند و گفتند بترسید! از چه چیز باید بترسیم؟ آیا مرگ از زندگی ذلت بار بهتر نیست؟

جناب آقای احمدی‌نژاد



امروز که به روزنامه رسمی دولت هجوم برده می‌شود، نزدیکان و اطرافیان دولت به نام جریان انحرافی بازداشت می‌شوند، مشاور جناب‌عالی به اتهام توهین به رهبری به حبس محکوم می‌شود، انتقاد یک فرمانده سپاه از شاه سابق را توهین به رهبری قلمداد می‌کنند و بسیاری به خاطر ابراز عقیده در زندان به سر می‌برند؛ به عنوان یک خس و خاشاک از شما می‌پرسم چه کسی باید از حق مردم ظلم دیده و ستم کشیده که گرسنگی می‌خورند و سرکوب می‌شوند دفاع کند؟ و در مقابل این همه ظلم و ستم و بیداد سکوت نکند؟ حتی اگر در دولت و کابینه شما هم باشد. «که اگر کسی ببیند ظالمی را که ظلم و ستم می‌کند و سکوت کند، اگر کسی یک کلمه بگوید که ترویج ظلم و حمایت از ظالم باشد جایز است یا نه؟» «اگر کسی ببیند هم ظالم است.» همه می‌دانیم برای توبه و دفاع از مردم مظلوم و ستم‌دیده هیچ‌گاه دیر نیست. اما یادمان نرود «هر که در این بزم مقرب‌تر است، جام بلا بیش ترش می‌دهند.»

آقای احمدی‌نژاد

اینجانب به شما رأی نداده‌ام و هیچ‌گاه رأی نخواهم داد، اما با توجه به سمتی که در نظام حاکم جمهوری اسلامی ایران دارید برای طرح مسائل و مشکلات عدیده و اتمام حجت خواهان ملاقات حضوری جناب‌عالی هستم و می‌دانم اگر شما بخواهید این کار صورت خواهد پذیرفت. با یادآوری این نکته که ایرانی‌ها هرگز تن به ننگ و ذلت نمی‌دهند نصیحتی از آیت‌الله خمینی برای حسن ختام بازگو می‌کنم: «شما باید نصیحت مرا گوش کنید؛ همان‌طوری که من به این اشخاصی که می‌آمدند گفتم این مطلب را، که آقا! تا حالا دیدید شما که با زجر، با کتک، با حبس، با شکنجه، با تبعید، با اهانت، با این همه امور، بردی نکردید؛ دیدید که ملت عصبانی می‌شود؛ نمی‌شود یک ملت را تا آخر زیر چکمه نگه داشت؛ این را دیدید؛ بیایید یک قدری تغییر بدهید؛ تجربه کنید. آخر شما اشخاصی هستید که ادعای عقل می‌کنید، تجربه کنید، آخر یک دفعه هم آن ورق را پیش بیاورید؛ تلطیف کنید به مردم؛ تواضع کنید به مردم؛ آقا دولت مال مردم است؛ بودجه مملکت از جیب مردم است. شما نوکر مردم هستید. دولت‌ها خدمتگزار مردمند، هی لفظاً نگویید من خدمتگزار، و عملاً تو سر مردم بزنی.»

*** منع ***

وبسایت «ندای سبز آزادی»

**نامه سرگشاده محمدحسین پاپلی یزدی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۱**

جناب آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد
ریاست محترم جمهور، جمهوری اسلامی ایران

موضوع: چند سؤال و پیشنهاد استعفای حضرت تعالی از پست ریاست جمهوری

من رسماً نماینده هیچ‌کس نیستم؛ حتا نماینده زن و فرزندانم هم نیستم. شما رئیس‌جمهور کشور جمهوری اسلامی ایران هستید. شما قانوناً حق دارید از طرف همه مردم حرف بزنید و من قانوناً حق ندارم از قول مردم حرف بزنم. حالا من از حضرت تعالی خواهشی دارم شما با همه حق و حقوقی که دارید بیایید به چند سؤال و به پیشنهاد من بی حق و حقوق توجه کنید. شاید مشکلات شما و مشکلات من حل شود. پس چند دقیقه به حرف من گوش بدهید.

با این مقدمه می‌خواهم چند سؤال از شما بکنم. البته می‌خواستم صدها سؤال بکنم ولی خوب شما وقت خواندن و جواب دادن صدها سؤال را ندارید. بعد هم می‌خواهم دو تا پیشنهاد به شما بدهم. چون بنده عضو هیچ گروه و حزب و دسته‌ای نیستم و نمایندگی از هیچ‌کس هم ندارم لذا مجبورم فعل مفرد و کلمه من به کار ببرم لذا می‌بخشید.

سوالات:

۱- آیا دولت شما یک دولت کارشناسی است. یعنی آیا خود حضرت تعالی و وزرا و استانداران شما مسائل را از دید کارشناسی بررسی می‌کنید؟ نظر من این است که شما غیرکارشناسی‌ترین دولت در طول جمهوری اسلامی ایران هستید. ویژگی اساسی دولت شما و خود شما این است که به نظرات کارشناسی هیچ اعتنایی ندارید. فی‌البداهه تصمیماتی می‌گیرید و حرف‌هایی می‌زنید که مورد تأیید بدنه کارشناسی کشور نیست. عمده‌ترین مشکلاتی که دولت شما برای من ایجاد کرده همین مسأله است. اگر پاسخی برای این کار دارید لطفاً بفرمایند که این بنده ناچیز قانع شوم.

۲- آقای رئیس‌جمهور، وزرا، معاونین و استانداران شما چقدر حق تصمیم‌گیری دارند. آیا به آنها اجازه تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان در حوزه وظایفشان را می‌دهید یا همه تصمیمات را خود شما یک نفره می‌گیرید. البته آقای یحیی‌زاده نماینده مجلس هم به صراحت فرموده‌اند که در دولت، رئیس‌جمهور شخصاً تصمیم می‌گیرند نه وزرا. من هم فکر می‌کنم در اکثر موارد شما وزرا و معاونین آنها را مسلوب‌الاختیار کرده‌اید. اگر غیر از این است بفرمایند. آخر تصمیمات شخص شماست که زندگی مرا دچار دردسر کرده است.

۳- شما چرا سازمان برنامه و بودجه را منحل کردید؟ آیا آن سازمان را منحل نکردید که هر طوری می‌خواهید پول‌های مملکت را خرج کنید؟ اگر آن روز که شما آن سازمان را منحل می‌کردید مجلس و ملت جلوی شما ایستاده بودند، حالا وضع اقتصادی و اجتماعی من همین بود؟ قسم به هر که می‌خواهید بخورم وضع من و حتا شما بهتر بود.

۴- آقای رئیس‌جمهور شما به مسافرت‌های استانی زیادی رفته‌اید. اولاً در این مسافرت‌ها ده‌ها و گاه صدها هزار نفر به استقبال شما آمده یا آورده شده‌اند. آیا این مسافرت‌ها برای انجام کار است و یا برای تبلیغات؟ شما در بسیاری از این مسافرت‌ها در کم‌تر از سه ساعت ده‌ها طرح با ده‌ها میلیارد تومان اعتبار تصویب کرده‌اید. گاه مدت زمانی که برای ارائه یک طرح و تصویب آن در استان‌ها گذاشته شده است کم‌تر از ۳ دقیقه است. آیا تصویب طرح به این صورت در کجای دنیا سابقه دارد. آیا با این کار نخواست‌اید بدنه کارشناسی دولت و نظرات مشاوران کشور را به سُخره بگیرید. تصویب این طرح‌های غیرکارشناسی چه اثراتی روی زندگی بنده داشته است و چه مقدار تورم در زندگی من ایجاد کرده است. این طرح‌های شما زندگی مرا به فقر کشانده است. حالا که دولت حضرت تعالی رو به اتمام است، چند طرح نیمه‌کاره با چه مبلغ اعتبار مورد نیاز برای دولت آینده جا می‌گذارید که البته تاوان آن را باید بنده هم بپردازم.



۵- وقتی می‌خواستید طرح حذف یارانه‌ها را مطرح کنید، بسیاری از اساتید اقتصاد کشور طرح شما را تورم‌زا خواندند، حضرتعالی با این افراد برخورد مناسب نداشتید. آیا در اجرای طرح خود از نظرات کارشناسی استفاده کردید؟ شما با چه کسانی مشورت کردید که زندگی من را این‌طور خراب کردند؟

۶- آیا آمار می‌دهد شما ارائه می‌دهد صحیح است؟ اگر صحیح است چرا آمار دولت شما با زندگی من تطبیق نمی‌کند. وقتی شما اعلام می‌کنید تورم ۱۵ درصد یا ۲۱ درصد است چرا با زندگی روزمره من تطبیق نمی‌کند. آیا آمار دولت شما مورد تأیید مراجع مستقل غیردولتی هم هست؟ اگر هست دستور بفرمایند آن مراجع که آمارهای شما را تأیید می‌کنند این مسأله را کتباً اعلام کنند. چرا وقتی در زندگی روزمره من تورم بیش از صد درصد است شما اصرار دارید که تورم حدود ۲۰ درصد است. آخر منی که باید دست توی جیب بکنم و جنس بخرم بهتر مسأله تورم و درصد تورم را درک می‌کنم یا شما که ۲۰ سال است دست توی جیب مبارک نکرده‌اید و همه چیز آماده در اختیار شما بوده است؟ شما در ۲۰ سال گذشته آیا پول آب و برق، گاز، کرایه تاکسی، بلیط اتوبوس، نان، روغن، عدس و لوبیا، آگوشت داده‌اید؟ شما در ۱۵ سال گذشته کرایه منزل داده‌اید؟

۷- آقای رئیس‌جمهور من استاد دانشگاه از شما سؤال می‌کنم این بلبشوی اقتصادی و حتا فرهنگی و اجتماعی که دولت شما در کشور درست کرده است چند درصد آن مربوط به تحریم‌های آمریکا و اروپا است و چند درصد آن مربوط به سوء مدیریت حضرتعالی و سوء استفاده و حرف‌های حاشیه‌ای اطرافیان شما است. من استاد دانشگاه می‌گویم تحریم‌ها ۱۰ درصد اثر داشته است و رفتارهای غیرکارشناسی شما و دولت شما ۹۰ درصد. من حاضر هر مخارجی را که تحریم‌ها به گردن ما می‌گذارد، بپذیرم. حاضر جانم را در راه منافع ملی کشورم فدا کنم، ولی چرا من باید قدرت خریدم را به خاطر سوء مدیریت حضرتعالی از دست بدهم.

۸- یک سؤال دیگر اینکه: شما کاری کردید که در ظرف ۲۰ روز دلار از ۱۵۰۰ تومان تقریباً ۳۰۰۰ تومان شد. هیچ اقدام مهمی برای این سقوط ارزشی پول ملی نکردید. حالا من می‌پرسم: اگر دولت با همه تحریم‌ها ۵۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ (پنجاه میلیارد هزار) دلار درآمد داشته باشد و یک‌هزار و پانصد تومان، که می‌شود ۷۵۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان، این پول به کجا می‌رود؟ آیا وارد خزانه دولت می‌شود یا نمی‌شود. این پول خرج چی می‌شود. شاید هم من اشتباه می‌کنم و همچون پولی وجود نداشته باشد. بالأخره از این پول چند ریال سهم من می‌شود؟

۹- آقای رئیس‌جمهور شما دائم دم از عدالت می‌زنید، آیا این عدالت است که درآمد من و میلیون‌ها مثل من یک‌دهم شود تا فقط عده معدودی درآمدشان سر به فلک بزند. شما عدالت اجتماعی را فقط برای کم‌تر از ۱ درصد مملکت پیاده کرده‌اید آن هم عده‌ای که از این بلبشوی اقتصادی سود می‌برند. آنها حتا اگر از نظر سیاسی با شما مخالف هستند از نظر اقتصادی پشتیبانی شما و شریک شما هستند. آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد آیا این عدالت اجتماعی است که یکی برای جشن ازدواج بچه‌اش ۲ میلیارد تومان خرج می‌کند و من برای تأمین مخارج زندگی‌ام با مشکل روبه‌رو هستم

۱۰- آقای رئیس‌جمهوری عده‌ای رفته‌اند آمریکا، تبعه آن‌جا شده‌اند ولی در حاشیه شهرهای ایران زمین‌خواری، زمین‌بازی می‌کنند. آنها سالی حداقل ۱۰-۱۵ میلیارد دلار پول مملکت را با معاملات زمین برمی‌دارند و از این مملکت می‌برند. نه کارخانه‌ای دارند نه کارگاهی، نه کشاورزی نه دامداری نه هیچ کار تولیدی دیگر. پدربزرگشان صاحب ملکی بوده است. شهر بزرگ شده و ملک آنها در حاشیه شهر واقع شده است، یا خودشان ۵۰ هکتار، صد هکتار زمین خریدند و آنجا انداختند، حالا زمین‌ها را می‌فروشند دلار می‌کنند و به خارج می‌برند. شما چه فکری برای جلوگیری از خروج ارز توسط این آدم‌های ایرانی‌الصل تبعه آمریکا کرده‌اید؟ آیا همین افراد نیستند که گاهی در آمریکا با شما جلسه دارند. چرا باید یکی نتواند مخارج دختر دانشجویش را در یک دانشگاه معتبر داخلی پردازد و یکی سالی چندین ده میلیون دلار پول فروش زمین بایر را از کشور خارج می‌کند؟ یعنی خاک این کشور را بفروشند و پولش را در نیویورک و سانفرانسیسکو خرج کنند. عدالت اجتماعی شما کجاست؟ تشکیلات قاچاق ارز و کالا چکار می‌کنند؟ چرا من باید جریمه زمین‌خواری این آمریکایی‌ها را پردازم.



۱۱- آقای رئیس‌جمهور این مملکت به چند تا بانک نیاز دارد. این بانک‌ها پدر بنده را درآورده‌اند. من از طرف هیچ‌کس حرف نمی‌زنم. من در تمام عمرم یک بار ۷۰۰ هزار تومان و یک بار ۵ میلیون تومان وام گرفتم، الآن هم به هیچ بانک و یا صندوق قرض‌الحسنه‌ای بدهکار نیستم؛ ولی بانک‌ها غیرمستقیم پدر بنده را درآورده‌اند. این سیستم بانکداری که در دولت شما حاکم شد چه فرقی با سیستم بانکداری کشورهای سرمایه‌داری دارد. البته فرق دارد، آنجا سود پول زیر ۳ درصد است و اینجا بالای ۱۷ و گاه تا ۳۰ درصد. وقتی بانکی درصد متری خانه من سر بر افراشته غیرمستقیم من باید خسارت بپردازم. چرا؟

۱۲- آقای رئیس‌جمهور این مدیریت حضرتعالی با کشور چین چگونه است. چین بخش مهمی از کارگاه‌ها و شرکت‌های تولیدی مملکت را تعطیل کرده است. من وقتی می‌روم بازار کفش بخرم کفش چینی است، می‌روم دستمال آشپزخانه بخرم چینی است، می‌روم سفره بخرم چینی است، می‌روم تسبیح بخرم چینی است، می‌روم چادر نماز بخرم چینی است. این چین می‌خواهد چه بلایی سر صنعت و اقتصاد من بیاورد؟! چرا من نمی‌توانم جنس ایرانی پیدا کنم؟! رابطه اقتصادی دولت شما با چین پدر بنده را درآورده است.

۱۳- آقای رئیس‌جمهور درباره مدارک تقلبی یکی از همکاران مرحومتان حرف‌هایی زدید که آن حرف‌ها شد وسیله سوء استفاده عده ای. در مملکتی که اگر کسی ماست تقلبی بفروشد او را بازداشت می‌کنند، چطور در مغازه‌های تایپ و تکثیر اطراف دانشگاه تهران، تبریز، اصفهان، مشهد و... به صراحت نوشته‌اند پایان‌نامه کارشناسی ارشد و رساله دکترای آماده موجود است. آخر این تشکیلات حضرتعالی کجاست. این وزیر علوم شما مگر خواب است که در چند صد متری وزارتخانه‌اش تز دکترای آماده می‌فروشند. چرا من باید پدر شاگردانم را درآورم تا پایان‌نامه کارشناسی ارشدشان را بگذارند و عده‌ای باید پول بدهند یک پایان‌نامه آماده بخرند. شخص حضرتعالی به طور غیرمستقیم از این امر دفاع کردید. آیا مدارک تقلبی منشأ بسیاری از خلاف‌های دیگر نیست. دنیا زیر و رو شود من شما را مسؤول اشاعه مدارک تقلبی در این کشور می‌دانم.

۱۴- آقای رئیس‌جمهور بدترین میراث حضرتعالی برای این مملکت و برای من، این سیستم اداری است که شما جا می‌گذارید. این سیستم اداری موجود نه در شأن جمهوری اسلامی ایران است، نه در شأن ملت ایران، نه در شأن بنده حقیر است. این مورد را من از طرف همه حرف زدم. آقای رئیس‌جمهوری سیستم اداری مملکت فاجعه است. یک سیستم مریض، فلج، مردم‌آزار، اذیت‌کن، بیچاره‌کننده که دارد سکت می‌کند شما به بنده تحمیل کرده‌اید. قانون برنامه سوم، چهارم و پنجم و اصل ۴۴ قانون اساسی و اصول دیگر قانون اساسی به حضرتعالی اجازه اصلاح این سیستم را داده بود. شما واقعاً به جای اصلاح این سیستم، آن را خراب‌تر و ناکارآمدتر کردید. از این سیستم اداری بی‌فایده‌تر چیزی در مملکت نیست. در تمام دوره ریاست جمهوری حضرتعالی حتا یک نامه نبوده است که من بنویسم و خود به‌خود پاسخی داشته باشد. وضع بیمه‌ها اسفناک است. وضع صندوق بازنشستگی بسیار نگران‌کننده است. آقا شما را به حضرت عباس به رئیس‌جمهور بعدی بگویید در طول دوره ریاست جمهوری‌اش هیچ کار نکند این سیستم اداری را اصلاح کند، کل مملکت اصلاح می‌شود. خراب بود شما آن را ویران کردید. سیستم اداری مملکت بر اثر سوء مدیریت حضرتعالی یک ویرانه است.

۱۵- حالا آقای رئیس‌جمهور در بحث اقتصاد و عدالت اجتماعی سیستم اداری بیرون برویم. من استاد جغرافیا هستم وقتی به مسافرت می‌روم به پدیده‌های طبیعی توجه دارم. چرا در زمان شما این همه جنگل و مرتع تخریب شده است. چرا در دروه شما این قدر سیل زیاد شده است. چرا در دوره شما این قدر سفره‌های آب زیرزمینی افت کرده است. چرا سودجویان و زمین‌خواران هزاران هکتار از زمین‌های بستر رودخانه‌ها را تصاحب کرده‌اند، چرا دریاچه ارومیه، دارد خشک می‌شود. چرا تالاب انزلی به یک منبع فاضلاب تبدیل شده، چرا دریاچه بختگان، دریاچه هامون و چی و چی خشک شده است. برای ریزگردها که سینه بنده را خراب می‌کند چه کاری کردید؟ آخر این جنگل‌ها، مراتع، آب‌ها، دریاچه‌ها، حیوانات همه نعمت خدا هستند. شما هم که مسلمان و مؤمن درجه یک هستید، چطور در زمانی که این همه نعمت خدا دارد داغون می‌شود یک مرتبه شما می‌فرمایید به هر ایرانی ۱۰۰۰ متر مربع زمین می‌دهید، چطوری یک مرتبه می‌فرمایند ۲ میلیون هکتار زمین جدید زیر کشت می‌برید. این حرف‌ها غیرکارشناسی شما روح مرا می‌آزارد و نمی‌گذارد شب‌ها بخواب بروم. شما را به خدا بیایید با هم یک گپی بزنیم شاید من قانع شوم و شب‌ها راحت بخوابم.



۱۶- آقای رئیس‌جمهور از وقتی شما رئیس‌جمهور شده‌اید، بی‌خود و بی‌جهت دعوا و مرافعه بین زن‌ها و شوهرها و بازاری‌ها و مردم، راننده تاکسی‌ها و مسافران و... زیاد شده است. به استناد آمار دادگستری جرم و جنایت، چک برگشتی، حقه‌بازی و اختلاس، فساد اخلاقی زیاد شده است. این مسائل نمی‌گذارد من شب‌ها بخوابم. شما اگر دو ساعت به درد دل‌های من گوش دهید شاید من معالجه شوم و شب‌ها بهتر بخوابم. البته شما بهتر از من مسائل را می‌دانید. هزاران نفر هستند که به درد دل‌های شما گوش دهند. به‌خصوص آنها که از سیاست‌های شما از نظر مالی فربه شده‌اند درد دل حضرت‌عالی را گوش می‌دهند. من که کسی را ندارم تا درد دلم را گوش دهد، خدا خیرتان بدهد در یک جلسه دو ساعته تلویزیونی به درد دل‌هایم گوش دهید و شما مرا گفتار درمانی کنید. آقای رئیس‌جمهور صد تا سؤال ریز و درشت دارم ولی شما وقت ندارید. من انصاف می‌دهم و امضا هم می‌کنم در دولت شما خیلی کار شده است، ولی اگر شما به نظرات کارشناسی احترام می‌گذاشتید و دولت شما یک دولت کارشناسی بود و اگر خود شما این همه حرف‌های حاشیه‌ای در سطح ملی و بین‌المللی نمی‌زدید و اگر این همه قول انجام کارهای غیرکارشناسی نمی‌دادید. اگر به مجلس پاسخگو بودید، اگر به خبرنگاران و رسانه‌ها پاسخ‌های کارشناسی و مستدل می‌دادید، اگر به وزرایان احترام می‌گذاشتید و وقتی مسافرت رسمی بودند آنها را عزل نمی‌کردید، اگر مردم را جدی می‌گرفتید، با این پول عظیمی که در دولت شما پیدا شد با این گنج بادآورده که از گرانی نفت رسید دولت شما باید صد بار بیش از این کار می‌کرد. خلاصه آنکه آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد شما زندگی و آرامش و آسودگی مرا خراب کرده‌اید. حالا دو پیشنهاد دارم:

۱- یک برنامه دوساعته تلویزیونی بگذارید تا ما دو نفر، به عنوان دو عضو هیأت علمی دانشگاه، با هم درد و دل کنیم، مردم هم بفهمند. شاید من گفتار درمانی شوم.

۲- نظر قطعی من این است که هر ساعتی که شما زودتر استعفا بدهید و انتخابات آزاد ریاست جمهوری در این مملکت راه بیفتد من یکی راحت‌تر شوم. ادامه ریاست جمهوری توسط شما حتی یک ساعت بیش‌تر باعث خرابی بیش‌تر زندگی من یکی می‌شود، خود دانید. البته من قرار شد از طرف آدم‌های دیگر صحبت نکنم. ولی از طرف غیر آدم‌ها می‌توانم صحبت کنم. ادامه ریاست جمهوری شما برای درختان جنگلی، مراتع، آب‌های زیرزمینی، بستر رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، حیات وحش حتی برخی حیوانات اهلی هم زیان‌آور است. آخر وقتی کاه کیلویی ۶۰۰ تومان و جو کیلویی ۹۰۰-۸۰۰ تومان و شلغم و چغندر حدود ۵۰۰ تومان است کدام زبان‌بسته‌ای می‌تواند شکمی از عزا در آورد. خدا شاهد است استعفای شما از پست ریاست جمهوری به نفع خود شما هم هست. درباره پیشنهاد اولم یا حالا شما جلسه تلویزیونی بگذارید و مرا قانع کنید یا من جلسه را سر پل صراط می‌گذارم. والسلام

*** منع ***

وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده روح‌الله زم به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱

من شما را به رسمیت نمی‌شناسم!

من شما را به عنوان رئیس‌جمهور مردم ایران به رسمیت نمی‌شناسم که بخواهم به این عنوان خطابت کنم. از نظر من عنوان سایت برای شما «مناسب‌ترین» عنوان است: [«نامه‌ای به محمود!»]

با توام محمود!

خوب است بدانی با آمدنت، ذلت را به جای «نفت بر سر سفره‌های مردم» نشانیدی. خوب است بدانی با آمدنت نفرین را بر زبان خانواده‌های شهدا جاری کردی و خوب است بدانی در یک کلام «آرمان‌ها» را ویران و «امید» را از ملت تاراندی...

با توام محمود...

من اعتقاد دارم تو رفتنی نیستی و آمده‌ای تا تکلیف «جمهوری اسلامی» را یکسره کنی... با رفتن تو جمهوری اسلامی خواهد رفت. کاری که تو با آمدنت آغاز نمودی و قرار است آن را در ۱۶۲ روز دیگر خاتمه کنی، خشکاندن ریشه‌های اسلام و مسلمانی و دین در ایران بود. کاری که تو کردی دشمن بعثی و گروهک‌های خونریز ایرانی نتوانستند انجام دهند... همانا تو بزرگ‌ترین ویران‌کننده بودی. با نام تو دو محمود دیگر بر ایران تاختند و «تا سه نشه، بازی نشه»... تو سومین محمود از نسل ویران‌کنندگان ایران بودی...

*** منع ***

وبسایت «نامه‌ای به محمود»

<http://ahmadinejad.co/iran/39>



نامه سرگشاده اردلان به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱

دست شما درد نکند، با تمام وجود!

سلام آقای دکتر!

دست شما درد نکند، هیچ کس، هیچ دسته و هیچ جناحی نمی‌توانست چنین کند که شما کردید! روح چنگیز مغول شاد که شما آمدید و نامش را نابود نمودید!

این شما بودید که پول مردم را سیب‌زمینی و پیاز کردید و با عوام‌فریبی ۷-۸ میلیون رأی آوردید و با بازی‌های کثیف سیاسی آن را ۳ برابر نشان دادید!

این شما بودید که در سال ۸۴ که به قول شما از افرادی که پول ملت را بالا می‌کشیدند و آمده بودید تا بهشت کنید سرزمین من را...؛ سکه بهار آزادی به قیمت ۱۲۲,۸۹۰ تومان را تحویل گرفتید و امروز در سال ۹۱ با قیمت ۱,۲۴۴,۰۰۰ تومان تحویل می‌دهید!

جالب آنکه در سال ۸۸ قیمت سکه ۲۸۸,۰۰۰ تومان بوده و این یعنی شما در دوره‌ای که بیش از نیمی از مردم دلشان با شما نبوده (و خود بهتر از هرکس می‌دانید، چرا!) تا سال ۹۱ یعنی در ۳ سال ارزش پول مملکت را به ۲۵٪ ارزش سال ۸۸ رساندید!

شما در ۸ سال حکومت عملاً پول مملکت را ۱۰ برابر به عقب راندید!

سد محمود، ما از شرایطی که شما برای این مملکت ساخته‌اید راضی نیستیم!

شما نه تنها به قول‌های خود وفادار نبودید که همواره با صحبت‌هایی به دور از حقیقت ملت را ابله فرض کردید!

داستان بسیار است برای گفتن، نه من وفتش رو دارم نه این موضوعات بر شما پوشیده است!

منبع

وبسایت «نامه‌ای به محمود»



نامه سرگشاده امیر به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱

خطاب کردن رئیس‌جمهور بی‌معنی است!

آقای رئیس‌جمهور!

شاید خطاب کردن شما به اسم رئیس‌جمهور بعد از اون فاجعه انتخاباتی از نظر خیلی‌ها بی‌معنی است. بدین معنی که خرجه‌ای که برای شما دوخته نشده بود فقط به خاطر نظر شخصی بعضی آقایون به زور بر تن شما کردن که چه نامناسب بود بر تن شما. بگذریم...

ظاهراً چند ده روزی پیش‌تر از دوره شما نمانده و شما ۸ سال بر صندلی اجرائی‌ترین پست مملکت تکیه زدید و با بدترین ادبیات و با زشت‌ترین رفتارها در عرصه بین‌المللی و داخلی رفتار کردید و به‌جز جای گذاشتن نام خود در بدترین اخبار روز دنیا بیش‌ترین ضربات رو به ملت خود در داخل و مخصوصاً در خارج از ایران ردید.

سؤال من خیلی ساده است:

آقای رئیس‌جمهور برای چه این‌طور رفتار کردید؟ مگر نه اینکه شما اعتقاد به روز حساب دارید! برایتان دعا می‌کنم که عذابتان سبک‌تر شود و از دوستانم هم می‌خواهم همین لطف را در حق‌تان بکنند

*** منبع ***

وبسایت «نامه‌ای به محمود»



نامه سرگشاده پوریا به محمود احمدی‌نژاد، ۳ اسفند ۱۳۹۱ (++)

شما ثابت کردید ملتی که کتاب نمی‌خوند باید تاریخ رو تجربه کنی

سلام، منصوب دیروز و مغضوب امروز!

آقای احمدی‌نژاد! گاهی وقتاً ازت متنفر می‌شم گاهی وقتاً می‌گم چه خوب شخصی مثل شما رو دو دوره رئیس‌جمهور کردن(!). شما در طولانی‌ترین روزهای ایران پس از انقلاب رئیس‌جمهور شدید و می‌تونستید این روزهایی رو که به صندلی ریاست‌تون تکیه زدید به بی‌مانندترین روزهای ایران تبدیل کنید.

روزهایی که جهان به چشم امید به آینده ایران نگاه می‌کرد، روزهایی که جهان در تکاپوی رکود اقتصادی‌اش بود و ایرانی که اقتصادش شکوفا داشت می‌شد می‌تونست راه دراز رو یک‌شبه طی کنه. می‌تونست واقعاً ثابت کنه «ما می‌تونیم»؛ ولی این جمله رو شما تبدیل به حربه و فریب انتخاباتی کردید. فکر کنم ۱۱ یا ۱۲ سالم بود زمانی که آقای چمران در به عنوان رئیس ستاد شما در تلویزیون برای اولین بار اسم شما رو به زبان آورد و من شما رو شناختم. نمی‌دونم، ولی یه حسی همون لحظه بهم گفت شما انتخاب می‌شید (یا شدید)، پدرم گفت نه! رفسنجانی رئیس‌جمهوره! شما ثابت کردید ملتی که کتاب نمی‌خونن باید تاریخ رو تجربه کنن.

امروز دیگه هم سن و سال‌های من مثل دوره اول شما نمی‌گن: کاش خاتمی بود؛ حالا می‌گن چرا شاه رفت؟!... شما و امثال شما در حاکمیت، در سال ۷۸، ۸۸ و... ثابت کردید ایران جمهوری اسلامی پتانسل تبدیل شدن به شبی وحشتناک‌تر از شاه رو داره! به شخصه دیگه چشم یه اصلاحات هم ندارم و صرفاً تغییر می‌خوام، تغییر؛ چون ننگ با رنگ پاک نمی‌شه. امیدوارم بتونید با جفایی که در حق ما جوان‌ها و ملت ایران کردید آسوده از ریاست جمهوری برید.

بدرود جناب رجایی دوم، امیر کبیر عصر و معجزه هزاره سوم.

بدرود جناب ساده‌لوح!

*** منع ***

وبسایت «نامه‌ای به محمود»



نامه سرگشاده جمال به محمود احمدی نژاد، ۳ اسفند ۱۳۹۱

دیگر بس است بی خیال ما شو!

محمود نه چندان عزیز!
 دوست دارم مروری داشته باشم بر کارهایت:
 هر روز یک درگیری:
 مخالفت با تنظیم خانواده
 مخالفت با تغییر ساعت در اول فروردین
 عدم اختصاص بودجه مصوب مجلس به مترو
 عدم معرفی وزیر ورزش
 مجبور کردن وزیر راه به عدم شرکت در جلسه استیضاح
 ماجرای کردان
 ماجرای محصولی
 ماجرای اژه‌ای
 ماجرای صفار
 ماجرای وزرای متعدد برای آموزش و پرورش (۳ مهرماه بدون وزیر)
 درگیری با دانش جعفری (وزیر اقتصاد وقت) و برکناری او
 ماجرای هولوکاست
 هاله نور
 مناظره‌ها
 مکتب ایرانی
 حذف سازمان برنامه و بودجه
 حضرت مشایی
 حذف و ادغام ۵ دقیقه‌ای چندین وزارتخانه
 نامه تند به شورای نگهبان
 نامه توهین‌آمیز به مجلس
 پخش پول ۵ میلیونی بین نمایندگان مخالف کردن در مجلس
 ماجرای متکی
 ماجرای خس و خاشاک
 توهین‌های مکرر به قوه قضائیه
 ماجرای مجله همت
 ماجرای «ممه را لولو برد!»
 ماجرای وزیر ورزش
 ماجرای پالایشگاه آبادان
 ماجرای اختلاس سه هزار میلیاردی
 ماجرای مرتضوی جان



ماجرای استتضاح شیخ الاسلامی

ماجرای بابک زنجانی

جان فرزندان، جان هر کسی که دوست می‌داری، دیگر بس است بی‌خیال ما شو! واقعاً گند زدی!

*** منبع ***

وبسایت «نامه‌ای به محمود»

<http://ahmadinejad.co/iran/415>



نامه سرگشاده حسین درخشان به محمود احمدی‌نژاد، ۸ اسفند ۱۳۹۱

نامه یکی از حامیان سابق احمدی‌نژاد از زندان: جناب رئیس‌جمهور فیلم «پدر خوانده» را ببین!

بسم الله الرحمن الرحيم

«هر که خواهان عزت است بداند که عزت، همگی از آن خداست. سخن خوش و پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد. و برای آنان که از روی مکر به تبهکاری می‌پردازند عذابی است سخت و مکرشان نیز از میان برود.» (فاطر/۱۰)

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران،

جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد،

سلام بر شما. این روزها نامه نوشتن از داخل زندان به مقامات نظام رایج شده است. با خودم گفتم مگر من چه چیزی از دیگران کم دارم؟ اگر بعضی‌ها به خود حق می‌دهند از بالا تا پایین نظامی را - که هر چه هست - خود در ساختنش سهم داشته‌اند به شلاق نقد بکشند، چه اشکالی دارد یک نفر هم چندخطی را از سر خیرخواهی به رئیس‌جمهوری که پیش‌تر بارها از عملکرد و شعارهایش دفاع کرده - و چوبش را هم خورده است، از توی زندان، بنویسد.

آقای رئیس‌جمهور

من از معدود کسانی هستم که پس از بریدن از جریان دوم خرداد - به خاطر دیدن همدلی و همراهی‌شان با استعمارگران پس از انتخاب شدن شما - با بازکشف اهمیت و حقانیت انقلاب اسلامی در اثر سال‌ها زندگی و سفر در اروپا و آمریکای شمالی و خاورمیانه و همین‌طور آغاز مطالعه ادبیات نقد مدرنیته و ضداستعماری، به جمع طرفداران شما پیوستم. حتا در دوره‌ای، تحت تأثیر تبلیغات دروغین رفورمیست‌های مدعی اخلاق و همفکران استعمارگروشان در لندن و نیویورک و پاریس و تل‌آویو، از شما متنفر بودم. ولی پس از مدتی، با خواندن و شنیدن بی‌واسطه حرفهایتان نظرم آرام آرام عوض شد. همان‌طور که نظرهای سطحی و ژورنالیستی سابقم درباره خیلی چیزها عوض شد - از کارکرد و اهمیت ولایت فقیه بگیرد تا حقانیت و مظلومیت ایران درباره برنامه هسته‌ای. این تغییرات هم نه یک شبه بود و نه - مثل خیلی‌ها که بعد از یک مصاحبه قلابی آزاد شدند - در اوین اتفاق افتاد. برعکس، روند تدریجی همدل و همراه شدن من با انقلاب اسلامی از قاهره و اردن و پاریس و لندن و برلین شروع شد. و آن‌چنان در این دفاع از حق پیش رفتم که دوستان سابقم را به کل از دست دادم و زمانی که بازداشت شدم، به شهادت اسناد وزارت خارجه در ویکی‌لیکس، کمتر صدایی از جایی به دفاع برخاست.

شما برای من فردی خودساخته و بزرگ‌شده در میان مردم کوچه و بازار، دست‌پاک، شجاع، مؤمن، صریح و مطیع رهبر بودید که گفتمان انقلاب اسلامی را زنده کردید و برای همین هم به سرعت تبدیل به منفورترین دولت‌مرد روی زمین از دید استعمارگران و همفکرانشان، و محبوب‌ترین در میان ضعیف‌نگاه‌داشته‌شدگان عالم، شدید. در این راه آن اندازه پیش رفتید که در عمل به سپر بلا و خط‌شکن رهبری بدل شدید و ایشان هم قاطعانه‌ترین و بی‌سابقه‌ترین حمایت‌ها را از شما کردند.

صراحت و بی‌باکی شما در آن چهارسال اول چنان بود که رقبایان گاهی یادشان می‌رفت که دشمن‌های اصلی کجایند و عامدانه یا غافلانه، بر اساس منافع شخصی یا تصویری از منافع ملی، به شما بیش‌تر تیر می‌انداختند تا به دشمنان استعمارگر.

اما در چهارسال دوم خیلی زود همه چیز شروع کرد به عوض شدن. شما کم‌کم نه تنها سپری را که پیش روی رهبری گرفته بودید کنار بردید و پیش روی بعضی دوستان و یاران خود گرفتید. رهبر را بی‌سپر رها کردید و حتا هرازگاهی خودتان هم تیری به سمت ایشان، به عمد یا سهو، روانه کردید.



نمی‌خواهم شما را تحلیل روان‌شناسانه کنم یا در جایگاه خداوند بنشینم و درون قلب و نیت‌های شما را بکاوم. ولی گمان می‌کنم، به قول نیچه، آن‌قدر در آن سال‌های اول به ورطه‌های تاریک نگرستید که تاریکی هم به شما خیره شد؛ آن‌قدر با هیولاها به شیوه خودشان جنگیدید که... حالا من و امثال من در این سال‌ها با احمدی‌نژادی روبرو شده‌ایم که از «شیفتگی خدمت» (به قول شهید بهشتی بزرگ) به «تشنگی قدرت» رسیده است.

گاهی با خود می‌گویم شاید منم که اشتباه می‌کنم و تحت تأثیر رسانه‌های رقیب یا دشمن قرار گرفته‌ام و شما هنوز همان احمدی‌نژاد سابق شیفته خدمت‌اید. ولی وقتی می‌بینم چطور روز به روز برای ماندن در قدرت و کنترل دولت آینده به این در و آن در می‌زنید، به حسن نیت‌تان شک می‌کنم. اگر خدمت به مردم و پیشرفت کشور برایتان این همه مهم است (که می‌دانم بوده و هست) چه اصراری دارید که حتماً این خدمت و پیشرفت تنها به دست شما و یاران انجام شود؟ آیا فکر نمی‌کنید ممکن است، همان‌طور که در سال ۱۳۸۴ احمدی‌نژاد گمنامی پیدا شد و به کسانی که مثل امروز او فکر می‌کردند خادم‌تر و فهیم‌تر و شجاع‌تر و کارآمدتر از آنان وجود ندارد، ثابت کرد که اشتباه می‌کردند، کسی در سال ۱۳۹۲ هم پیدا شود که از شما -یا دست‌کم به اندازه شما- به پیشرفت این کشور کمک کند؟ آیا نمی‌بینید که عملاً دارید راه کسانی را می‌روید که دنبال مادام‌العمر کردن ریاست جمهوری بودند، چون یقین داشتند که از آنها کسی بهتر نیست؟

از من و امثال من بهتر می‌دانید که اگر همه عالم علیه شما باشند، عزتی را که خدا به شما بدهد هیچ قدرتی نمی‌تواند پس بگیرد و اگر همه دنیا هم بخواهد کسی را بدون خواست او ذلیل کند، نخواهد توانست. اگر به این ایمان دارید -که حداقل در سال ۱۳۸۴ اثبات کردید که دارید- به خاطر خدا این جنگ‌ها رها کنید. بگذارید هرکس ادعای نوکری بهتری دارد بیاید و اگر توانست دل مردم را به دست آورد، صندلی ریاست را با لبخند و صلح به او بدهید.

گفته‌اید که مدتی است بسیاری از روزنامه‌ها را نمی‌خوانید. ولی امیدوارم لااقل حواستان به رسانه‌های استعمارگران باشد که چه لذتی می‌برند از اینکه می‌بینند، در اثر این رقابت‌ها و جنگ‌های جناحی و سیاسی، اصل انقلابی که این همه خون و اشک و عرق به پایش ریخته دارد بی‌آبرو می‌شود.

یادتان هست داستان مادری را که در زمان خلافت حضرت علی (علیه‌السلام) مجبور شد از روی عشق، پاره تنش را به نامادر بسپارد تا حداقل فرزندش زنده بماند؟ شاید کار به آنجا رسیده است که شما هم اگر واقعاً عاشق این انقلاب بی‌همتا (به قول میشل فوکو) و این مردم صبور و مظلومید، باید کم‌کم کوتاه بیایید و آن را به کسانی که به گمانتان نامادرن بسپارید؛ چه بسا که در آینده نفر بعدی - مثل شما در مقایسه با نفر پیشین - حتماً مادرتر از شما از آب دربیاید. کسی چه می‌داند؟

می‌دانم در این ماه‌های آخر خدمت حتماً نوه‌های شیرین‌تان را کم‌تر از آب‌دارچی‌های نهاد ریاست جمهوری می‌بینید. ولی دلم می‌خواهم خواهش کنم، به عنوان کسی که خیلی به خاطر دفاع‌های سابقش از شما و عملکرد شما فحش خورده است، یکی از این شب‌ها که از قیل و قال‌ها و نبردها خسته شدید، بنشینید و دو ساعت در آرامش کنار خانم‌تان، یکی از بهترین فیلم‌های تاریخ سینما را با دقت نگاه کنید: «پدرخوانده»ی فرانسیس فورد کاپولا.

خوب ببینید که مایکل، پسر جوان و معصوم و سالم و فراری از فساد خانواده کورلئونه، چگونه ظرف چند سال، بدون اینکه حواسش باشد، تبدیل به چیزی می‌شود که از آن می‌گریخت. شک ندارم که صحنه آخرش را هرگز فراموش نخواهید کرد که، درست در همان اتاق پدر در اول فیلم، کسانی سراغش می‌آیند و او را به لقب پدرش «دون کورلئونه» صدا می‌کنند و در را بر روی زن و بچه‌هایشان می‌بندند تا مشغول «کار» شوند.

خیلی‌ها این روزها در قنوت‌هایشان برای عاقبت بخیری شما دعا می‌کنند - و شاید بیش‌تر از همه خود حضرت آقای خامنه‌ای. خیلی‌ها ته دلشان هنوز شما را دوست دارند، حتی اگر به زبان نیاورند. این را بدانید.

هنوز وقت هست. هنوز امید هست. هنوز فیلم به آخر نرسیده است.

با احترام و آرزوهای نیک،

حسین درخشان

تهران، بند دو-الف زندان اوین

۸ اسفند ۱۳۹۱



*** منع ***

وبسایت «خبرگزاری مهر»؛ وبسایت «گویانیوز»

<http://www.mehrnews.com/detail/News/2014104>

<http://news.gooya.com/politics/archives/2013/03/156521.php>



نامه سرگشاده بیماران هموفیلی به خامنه‌ای و احمدی‌نژاد، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱

به فریاد بیماران دردمند هموفیلی برسید!

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد
سرپرست محترم وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی

باسلام و احترام

اینجانبان تعدادی از بیماران هموفیلی (دارای کمبود فاکتورهای انعقادی) به قصد درد دل مطالبی چند در خصوص وضعیت بیماران معروض می‌داریم:

۱- بیماری هموفیلی از بدو تولد همراه ماست و تا به حال درمان قطعی نداشته است اما چنانچه داروهای مورد نیاز به موقع و به تعداد کافی در اختیار باشد قادر به ادامه زندگی طبیعی خواهیم بود.

در غیر این صورت هر روز بارها می‌میریم و زنده می‌شویم. از آنجا که استمرار ارائه خدمات درمانی مطلوب در مورد این بیماری بسیار حائز اهمیت است تغییر رویه در سیاست‌ها که در نهایت منجر به عدم توزیع مناسب دارو می‌گردد و همچون سم کشنده‌ای زندگی بیماران را با تهدیدات جدی روبه‌رو می‌سازد که برخی از آنها به اختصار عبارتند از:

الف- مصرف بیش‌تر دارو و در نتیجه از بین رفتن سرمایه کشور که متأسفانه باید به صورت ارز خارجی باشد. (به طور مثال، یک مورد خونریزی در صورت تأمین به موقع دارو با ۵ تا ۱۰ ویال فاکتور انعقادی رفع می‌گردد اما متأسفانه به دلیل نرسیدن دارو به بیماران بعضاً نیاز به ۳۰ تا ۵۰ ویال دارو پیدا خواهند کرد.)

لازم به ذکر است با احتساب تعداد بیماران و ارز مورد نیاز برای هر ویال فاکتور انعقادی خسارت وارده به بیت‌المال از یک سو و از سوی دیگر صدمات وارده به سلامت بیماران به روشنی مشخص می‌گردد برای نمونه هر فاکتور هشت، ۲۵۰ دلار برای دولت هزینه دارد.

۲- فضای درمانی و کادر درمانی و نحوه درمان به هیچ عنوان مناسب با نوع بیماری و تعداد بیماران و پراکندگی بیماران در سطح کشور نمی‌باشد و تأسف برانگیزتر اینکه وضعیت روز به روز بدتر می‌شود.

در طرح‌های توسعه‌ای بیمارستان امام خمینی تهران به جای توسعه فضای درمانی بیماران هموفیلی، محل درمان به زیرزمینی بدون تهویه با ۵ تخت که علاوه بر بیماران هموفیلی بیماران شیمی درمانی نیز در آنجا مداوا می‌گردند منتقل شده است.

روزهای یکشنبه، و سه‌شنبه در هفته محل به اصطلاح مخصوص بیماران هموفیلی دیدنی است. در این دو روز شاید سرانه فضای بیماران و کادر درمانی به کم‌تر از نیم متر مربع برسد. در سایر روزها نیز معمولاً ۲ یا ۳ بیمار با خونریزی‌های شدید بر روی یک تخت اگر دارو باشد مورد مداوا قرار می‌گیرند. از وضع رقت‌بار اتاق مستور شده برای فیزیوتراپی بیماران نیز صرف نظر می‌کنیم.

با وضعیتی که در مرکز درمانی شهر تهران حاکم است اوضاع در شهرستان‌های کشور نیاز به توصیف ندارد.

۳- ایجاد اشتغال متناسب با شرایط جسمی بیماران هموفیلی توسط وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی جهت امرار معاش و حفظ کرامت انسانی این بیماران و همچنین برقراری مستمری برای بیماران از کار افتاده از اهمیت بالایی برخوردارند.

*** منبع ***

وبسایت «عصر ایران»



نامه سرگشاده «اعصاب خط‌خطی» به محمود احمدی‌نژاد، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲

ای بی‌کفایت‌ترین مسئول!
سخنم با توست، ای کسی که مقام رئیس‌جمهوری ملتی با بیش از ۲۵۰۰ سال تاریخ را به زور تصاحب کرده‌ای! کاش ذره‌ای ایرانی بودی! آن وقت می‌گفتم با یک هم‌وطن صحبت می‌کنم. کاش ذره‌ای مسلمان بودی تا بتوانم با یک هم‌دینم صحبت کنم، ولی چه هستی؟ نه ایرانی، نه مسلمان، نه انسان، نه... ولی توانستی نامت را در تاریخ ثبت کنی، به عنوان بی‌لیاقت‌ترین مسئول، به عنوان رئیس فاسدترین دولت تاریخ، به عنوان دزدترین دولت تاریخ، به عنوان خیانت‌کارترین دولت تاریخ. مبارک است! به زودی خواهی رفت، ولی...ترین‌هایت در تاریخ این سرزمین کهن ماندگار می‌ماند. کاش مادرم مرا نمی‌زائید تا چشمم بر تو نمی‌افتاد! لعنت ابدی بر تو این ویران‌کننده ایران‌زمین!

*** منع ***

وبسایت «نامه‌ای به محمود»

<http://ahmadinejad.co/iran/430>

**نامه سرگشاده «سازمان گزارشگران بدون مرز» به محمود احمدی‌نژاد، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲****کیفر خواست علیه محمود احمدی‌نژاد****شما برای نقض فاحش آزادی اطلاع‌رسانی در ایران که ناقض اصل ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر است، باید محاکمه شوید!**

آقای محمود احمدی‌نژاد!

شما از نزدیکان رهبر جمهوری اسلامی ایران علی خامنه‌ای بودید و پس از رسیدن به قدرت از سال ۱۳۸۴ مسئولان تشدید سرکوب علیه روزنامه‌نگاران و وب‌نگاران هستید. به این عنوان، گزارش‌گران بدون مرز شما را به ارتکاب جرائم زیر متهم می‌کند:

در همراهی و اطاعت از رهبر جمهوری اسلامی ایران علی خامنه‌ای، صدور دستور سرکوب نظام‌مند مخالفان پس از انتخاب مجددتان به ریاست جمهوری در انتخابات مورد مناقشه ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ توقیف و تعطیلی بیش از ۲۰۰ روزنامه از سوی هیأت نظارت بر مطبوعات، ارگان سانسور دولتی تحت ریاست وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در دو دوره ریاست جمهوری شما.

اجرای سیاست‌های رهبر جمهوری اسلامی در نفي حق دانستن و مطلع شدن مردم ایران.

به عنوان رئیس هیات دولت، مسئولیت مستقیم در بازداشت و شکنجه بیش از سیصد روزنامه‌نگار و وب‌نگار از سوی وزارت اطلاعات تحت ریاست شما، در پس از اعتراض‌های مردمی به انتخابات مورد مناقشه ۲۲ خرداد ۱۳۸۸

تشکیل هیات دولتی مرکب از اعضای با سابقه امنیتی، مأموران وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران به ویژه سه وزارت‌خانه اطلاعات، کشور و فرهنگ و ارشاد اسلامی، با وزاری که در جنایت علیه روزنامه‌نگاران دخالت داشته‌اند. همراهی با رهبر جمهوری اسلامی در سرکوب و سانسور رسانه‌های اصلاح‌طلب، در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی.

شما برای نقض فاحش آزادی اطلاع‌رسانی در ایران که ناقض اصل ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر است، باید محاکمه شوید!

*** منبع ***

وبسایت «سازمان گزارشگران بدون مرز»

<http://rsf-persan.org/article17311.html>



بخش چهارم:
نامه‌ها به صادق لاریجانی
(رئیس قوه قضائیه)



نامه سرگشاده خانواده کیانوش آسا به صادق لاریجانی و کمیته حقیقت‌یاب مجلس، ۶ آذر ۱۳۸۸

به نام یزدان پاک

رئیس کمیته حقیقت‌یاب مجلس شورای اسلامی و رئیس قوه قضائیه

با سلام

احتراماً اینجانبان فاطمه فلاح، مادر و کامران آسا برادر جانباخته کیانوش آسا، گوشه‌ای کوچک، از ظلم بسیار بزرگی که بر نخبه مملکت، خانواده ما و جامعه علمی و صنعتی ایران وارد شده را بیان می‌کنیم.

کیانوش آسا متولد فروردین سال ۱۳۶۳ نقاش و کاریکاتوریست، نوازنده ساز عرفانی تنبور، شاگرد ممتاز ۱۲ سال تحصیل قبل از دانشگاه، شرکت‌کننده در مسابقات و المپیادهای متعدد علمی و هنری و موفق به دریافت لوح تقدیر و جوایز مختلف، دانشجوی باهوش، فعال و برجسته کارشناسی مهندسی شیمی گرایش گاز و پتروشیمی دانشگاه رازی کرمانشاه (ورودی ۸۳-۸۲) و نخبه علمی در دوره کارشناسی ارشد مهندسی شیمی گرایش طراحی و شبیه‌سازی فرایندهای نفت و پتروشیمی در دانشگاه علم و صنعت ایران (ورودی ۸۷-۸۶) بود یازده سال فعالیت مؤثر و عملی در انجمن زیست‌محیطی جبهه سبز کرمانشاه داشت که تعدادی از سوابق تحصیلی دوران دانشجویی و قبل از آن، تقدیرنامه‌های علمی و ورزشی، فعالیت‌های هنری، تصاویر فعالیت‌های زیست‌محیطی، عنوان پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، نامه استخدامی در پتروشیمی صنعت نفت جنوب (اهواز)، پتروشیمی کرمانشاه و همچنین پذیرش عضویت در هیأت علمی و تدریس در یکی از دانشگاه‌های استان کرمانشاه (که قرار بود یکی از این سه را انتخاب کرده و مشغول به کار و خدمت به جامعه شود) جهت اطلاع به پیوست این نامه ارسال می‌گردد.

شرح واقعه:

کیانوش آسا در روز ۲۳ خرداد برای انجام امور مربوط به پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد خود از کرمانشاه (زادگاهش) به دانشگاه علم و صنعت ایران برمی‌گردد و در روز ۲۵ خرداد یعنی ۳ روز بعد از انتخابات در تجمع میلیونی آزادی حضور پیدا می‌کند اما بعد از آن ما خبری از او نداشتیم پس از مطمئن شدن از گم شدن عزیزمان، در پی ۹ روز جستجوی مداوم گروهی و شبانه‌روزی کوچک‌ترین خبرهای که به ما می‌رسید، در زندان اوین و کهریزک، دادگاه انقلاب، پلیس امنیت، حفاظت اطلاعات ناجا، آگاهی شاپور، بیمارستان حضرت رسول و دیگر بیمارستانهای تهران، ناباورانه روز سوم تیر جسد او را در پزشکی قانونی تهران با دهانی پر از خون ناشی از اصابت گلوله‌ها شناسایی کردیم در حالی که بارها از طریق جاهای مختلف به ما گفته بودند که کیانوش در اوین زندانی می‌باشد و هیچ‌گاه تصور نمی‌کردیم حضور عزیزمان در یک راهپیمایی مسالمت‌آمیز میلیونی، ما را روزها و شب‌ها در اضطراب و بی‌خبری قرار داده و سپس به پزشکی قانونی بکشاند و در برابر صحنه و سپس شرایطی قرار دهد که در بدترین حالات و اوضاع ممکن، تصور آن را هم به ذهن خود راه نمی‌دادیم.

طبق گفته‌های دوستان نزدیک، در آخرین لحظات حادثه، تنها یک گلوله به پهلو کیانوش اصابت می‌کند و زخمی می‌شود بعد از آن دیگر کسی از او اطلاعی ندارد و بر اساس گزارش پزشکی قانونی، جسد در تاریخ ۲۹ خرداد یعنی ۴ روز بعد از اصابت آن گلوله به مرکز پزشکی قانونی تهران تحویل می‌گردد اما وقتی که ما جسد را روز سوم تیر شناسایی کردیم دیدیم که علاوه بر آن گلوله، گلوله دیگری هم به گردنش اصابت کرده و بدین سادگی با جنایتی هولناک جان دانشجوی گُرد جوان از خطه کرمانشاه را از او و خانواده و جامعه گرفتند. در رابطه با این تناقض از پزشکی قانونی و دادسرای انقلاب سؤالاتی پرسیدیم که هر کدام با جواب‌هایی همچون «ما اطلاعی نداریم» و «معلوم نیست» و «کسی نمی‌داند» برای سردرگمی و شاید پیگیری نکردن و کوتاه آمدن خانواده از این اسفناک‌ترین، سخت‌ترین و سنگین‌ترین فاجعه زندگیمان به ما جواب دادند. حال آنکه گزارش پزشکی قانونی ناقص بوده و تنها علت فوت را اصابت گلوله عنوان کرده و به روز فوت و اینکه گلوله‌های موجود در بدن از یک جنس یا جنس‌های متفاوت بوده تا نوع و شکل مرگ مشخص گردد اشاره‌ای نکرده است.

در این شرایط ما با اندکی دقت در گذشته و اینکه در دوران جنگ، خسارت‌های مادی و معنوی بسیاری را متحمل شدیم. خانه و زندگی خود را از دست دادیم. سال‌ها در رنج و مرارت بسر می‌بردیم اما هیچ‌گاه تصور نمی‌کردیم که از همه آن دوران‌های ظلم و تجاوز صدام جنایتکار و آوارگی‌های پی در پی عبور کرده ولی سال‌ها بعد، بعد از به ثمر نشستن زحمت‌های شبانه‌روزی کیانوش آسا و خانواده‌اش در رسیدن او به این



جایگاه علمی و نجبگی و دانایی، به همین سادگی آماج گلوله‌های کسانی قرار بگیرد که به ظاهر خود را ایرانی خوانده اما استفاده بی‌پروا از اسلحه بر علیه جوانان ایرانی و ریختن خون آنها را مجاز دانسته، این جنایت بزرگ را مرتکب شده و این چنین آتش به زندگی ما زده و غم و ماتم و اندوه را به خانه و خانواده و ماه‌ها گریه‌های شبانه‌روز را بر مادرش تحمیل کنند و در این زمینه با طفره رفتن از این فاجعه عظیم و ویرانگر تا کنون هیچ شخص یا سازمانی پاسخگو نبوده است.

حال مصرانه کم‌ترین تقاضای ما به عنوان خانواده کیانوش آسا که بزرگ‌ترین ظلم غیر قابل تصور بر ما تحمیل شده، در ابتدا، مشخص شدن زوایای نامعلوم این فاجعه است و اینکه کیانوش عزیزمان، که مظهر اخلاق، صلح، دوستی، پاکی، مهربانی و تلاشگری در راه علم، هنر و موسیقی عرفانی بود قبل از مرگ یعنی در روزهای ۲۵ تا ۲۹ خرداد در چه شرایطی بوده؟ کدام روز جان خود را از دست داده؟ محل نگهداری اش کجا بوده؟ بعد از زخمی شدن از گلوله اول آیا به بیمارستان انتقال داده شده؟ و در آن صورت در کدام بیمارستان بوده؟ و آیا بدن زخمی‌اش تحت درمان مناسب قرار گرفته یا نه؟ و لباس‌ها، عینک، ساعت و تلفن همراهش در کجا نگهداری شده یا می‌شود؟ و چرا آنها را به ما تحویل نداده‌اند؟ و رسیدگی و پاسخ صریح، روشن و دقیق را به این جنایت بزرگ و ضد بشری که نفی‌کننده تمام اصول اولیه حقوق انسان‌ها در هر آئین و مکتب و عقیده‌ای است و وظیفه انسانی و ایرانی آن کسانی می‌دانیم که در جایگاه و مسؤولیت این امر قرار دارند. امید آن را داریم بعد از پیگیری دقیق، نتیجه را در اختیار ما به عنوان خانواده داغدار کیانوش آسا قرار داده و مهمتر از همه بعد از معرفی عاملان و آمران این جنایت هولناک، محاکمه روشن و شفاف و مجازات قاتل یا قاتلین آنها با حضور خانواده کیانوش با هر لباس و در هر مکانی را خواستاریم.

با احترام

فاطمه فلاح و کامران آسا

مادر و برادر جانباخته کیانوش آسا

رونوشت:

کمیته پیگیری حوادث اخیر تشکیل شده از سوی آقایان کروی و موسوی جهت اطلاع و پیگیری

رئیس مجلس شورای اسلامی آقای دکتر لاریجانی جهت اطلاع و پیگیری

کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی جهت اطلاع و پیگیری

دکتر جهانبخش امینی نماینده مردم کرمانشاه در مجلس جهت اطلاع و پیگیری

آقای محمدرضا شعبانی نماینده مردم کرمانشاه در مجلس جهت اطلاع و پیگیری

فراکسیون نمایندگان کرد در مجلس جهت اطلاع و پیگیری

شورای شهر تهران جهت اطلاع و پیگیری

سید محمد خاتمی جهت اطلاع

سازمان ادوار تحکیم وحدت جهت اطلاع

ریاست دانشگاه علم و صنعت ایران جهت اطلاع و پیگیری

شورای صنفی دانشگاه علم و صنعت ایران جهت اطلاع و پیگیری

انجمن اسلامی دانشکده شیمی دانشگاه علم و صنعت ایران جهت اطلاع

شورای شهر کرمانشاه جهت اطلاع

ریاست دانشگاه رازی کرمانشاه جهت اطلاع

انجمن اسلامی دانشکده شیمی دانشگاه رازی کرمانشاه جهت اطلاع

دفتر تحکیم وحدت جهت اطلاع

آقای شکوری راد جهت اطلاع

مادران صلح جهت اطلاع

مادران عزادار جهت اطلاع



*** منبع ***

وبسایت «کلمه»

<http://www.kaleme.com/1388/09/06/klm-4239>

**نامه سرگشاده عیسی سحرخیز به صادق لاریجانی و طرح شکایت از خامنه‌ای، احمدی‌نژاد و محسنی اژه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۹**

علی خامنه‌ای، که به خود حق دخالت در تمام امور مقننه، مجریه و قضائیه کشور را داده و می‌دهد و رؤسای قوا برخلاف روح و مفاد قانون اساسی، سخنان و اوامر او را «فصل الخطاب امور» می‌دانند، نقش غیرقابل انکار و تعیین‌کننده‌ای دارد، و به تبع این مقام و مسؤولیت، باید پاسخگوی اعمال افراد تحت امر و تخلفات گسترده باشد

به پرونده آمران رسیدگی نکنید، به مراجع بین‌المللی شکایت می‌کنم

به نام خدا

«گفت آن یار کزو گشت سردار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
فیض روح‌القدس از باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد» [حافظ]

ریاست محترم قوه قضائیه، آیت‌الله صادق آملی لاریجانی
با اهداء سلام

احتمال می‌دهم از طریق مسؤولان زیردست، از جمله ریاست شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب یا رسانه‌های خبری تا کنون آگاه شده باشید که اینجانب روز یکشنبه ۸۹/۴/۲۷ در جریان محاکمه‌ام در شعبه فوق‌الذکر، از آمران و عاملان ضرب و جرح و شکنجه منتهی به شکستگی استخوان سینه، پارگی تاندون شانه چپ و کبودی‌ها و جراحات دیگر اعضای بدنم، شکایت کتبی کردم. این افراد عبارتند از:

آقای محسنی اژه‌ای، وزیر اطلاعات؛ محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور وقت؛ و... [نقطه‌چین‌ها در متن است، منظور علی خامنه‌ای است]. رهبری جمهوری اسلامی. افرادی که به‌عنوان آمران و عاملان، یا کسانی که طی یک سال گذشته در برابر این تخلفات علنی و مظالمی که علیه من و خانواده‌ام انجام شده، سکوت توأم با رضا کرده‌اند، از جمله «متشاکیان عنهم» بوده‌اند.

لازم است بدانید نقش حجت‌الاسلام اژه‌ای، دادستان کل کشور کنونی، «ویژه» بوده است. ایشان فردی است که در زمان‌های گوناگون و در پست‌های مختلف، شخصاً به ضرب و شتم دستگیرشدگان می‌پرداخت؛ ایشان همان کسی است که در جایگاه ریاست دادگاه ویژه روحانیت، ظلم عظیمی را به دستور... [علی خامنه‌ای]، رهبری نظام جمهوری اسلامی، علیه مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری، بیت ایشان و شاگردانش روا داشت؛ آقای محسنی اژه‌ای همان کسی است که در جایگاه معاون قوه قضائیه، در جلسه رسمی هیأت نظارت بر مطبوعات، اقدام به پرتاب قندان به سوی نماینده مدیران مطبوعات کشور کرد که منجر به کبودی شدید کمر بنده شد، و بعد با گاز گرفتن شانه‌ام، مرا زخمی کرد؛ که بر اساس مندرجات گزارش پزشکی، باید حد قانونی «قذف» در چند مورد علیه وی (تا ۷۴ ضربه شلاق در ملاء عام) اعمال شود.

آقای محسنی اژه‌ای در رأس افرادی قرار دارد که اینجانب علیه آنان شکایت کرده‌ام، چون مأموران تحت امر ایشان، مرا در زمان دستگیری زیر ضربات مشت و لگد گرفته و شکنجه کرده‌اند. به‌گونه‌ای که در جریان این برخورد خشن، اصل ۳۸ قانون اساسی، ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی، و ماده ۵ اعلامیه حقوق بشر نقض شده است (به شرح صفحات ۲ و ۳ دفاعیه‌ام).

در این میان، محمود احمدی‌نژاد که مسؤول مستقیم محسنی اژه‌ای در زمان قوع جرم آنان (۸۹/۴/۱۲) بوده، به تبع مقامش و مطابق نص صریح قانون اساسی، از جمله اصول ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶ و ۱۳۷ باید پاسخ‌گوی این اقدام‌های مجرمانه باشد.



و بالأخره... [علی خامنه‌ای]، عالی‌ترین مقام رسمی جمهوری اسلامی که به خود حق دخالت در تمام امور مقننه، مجریه و قضائیه کشور را داده و می‌دهد و رؤسای قوا برخلاف روح و مفاد قانون اساسی، سخنان و اوامر او را «فصل الخطاب امور» می‌دانند، در این جریان، نقش غیرقابل انکار و تعیین‌کننده‌ای دارد، و به تبع این مقام و مسؤولیت، باید پاسخگویی اعمال افراد تحت امر و تخلفات گسترده باشد.

پرسش این است که چرا ایشان در قبال جنایات کهریزک دخالت مستقیم می‌کند - هرچند تا کنون به زیان تعدادی از خانواده‌های تحت جنایت و افراد تحت ستم - اما در قبال جنایات و شکنجه‌های صورت گرفته در بازداشتگاه‌های مختلف زندان اوین (از جمله بندهای ۲۰۹، ۲۴۰ و ۲ الف) سکوت می‌نماید، و حتا موجبات ارتقای مقام وزیر اطلاعات وقت [محسنی اژه‌ای] را که نقش مستقیمی در این فشارهای روحی و جسمی داشته، فراهم می‌کند؟ طرفه اینکه ایشان، آقای محسنی اژه‌ای را به کرات عضو تیم‌های رسیدگی به جرم و جنایت‌ها و قانون‌شکنی‌ها می‌کند.

اینجانب تا روز ۸۹/۴/۲۷، یعنی روز برگزاری دادگاهم، امکان طرح شکایت نداشتم، در حالی که به شرح مندرجات پرونده‌ام از همان روز اول انتقال به اوین، خواستار دسترسی به پزشکی قانونی و اقامه دعوا علیه آمران و عاملان شکنجه بوده‌ام؛ درخواست به‌حقی که هیچ‌گاه از جانب مأموران وزارت اطلاعات تحت ریاست محسنی اژه‌ای و مسؤولان زندان اجابت نشد. این درخواست حتا در زمان ملاقات نمایندگان سه قوه و دادستان جدید تهران، آقای جعفری دولت‌آبادی، مطرح گردید، اما کوچک‌ترین قدم مثبتی در این راه برداشته نشد.

دادستان تهران در تاریخ ۸۹/۴/۱۳، برای دیدار با زندانیان سیاسی به زندان رجایی‌شهر آمد؛ ایشان در این دیدار، قول رسیدگی به شکایت اینجانب و دسترسی‌ام به پزشکی قانونی را عنوان کرد، اما با وجود گذشت سه هفته، هنوز هیچ‌کاری صورت نگرفته است.

اینجانب در این نامه سرگشاده اعلام می‌دارم که اگر طی یک ماه از تاریخ انتشار نامه، مقدمات تشکیل دادگاه علیه افراد فوق به عمل نیاید، این حق را برای خود محفوظ می‌دانم که از طریق خانم شیرین عبادی، وکیل خود، در مراجع قضائی جهان و مجامع بین‌المللی پرونده‌ای علیه نامبردگان گشوده، و مسأله را به گونه‌ای دیگر پیگیری نمایم.

با احترام

عیسی سحرخیز

زندان رجایی‌شهر کرج

شنبه ۲ مردادماه ۱۳۸۹

**نامه سرگشاده زهرا رهنورد به صادق لاریجانی، ۲۵ مهر ۱۳۸۹****جمعی از زنان ایرانی، فقط به جرم آزادی خواهی در زنداند**

جناب آقای صادق آملی لاریجانی
قاضی القضاة جمهوری اسلامی ایران
با سلام

اگر مستحضر باشید جمعی از زنان ایرانی، فقط به جرم آزادی خواهی در زنداند. اگر چه آنها و همه زندانیان، اعم از زن و مرد، محیط زندان را به دانشگاهی اعتقادی و علمی تبدیل کرده‌اند، اما، سزاوار نیست در نظامی که به نام اسلام شهرت دارد، زنان در زندان باشند. شما به عنوان یک شخصیت علمی و روحانی، خوب می‌دانید که هرگز در صدر اسلام هیچ زنی به زندان نیفتاد و این در حالی است که در قرآن، در سوره ممتحنه، آیه ۱۲ می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايَعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يَشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ قَبَائِعَهُنَّ وَاسْتَغْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»:

«ای پیامبر! چون زنان باایمان نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و فرزندی نامشروع پیش دست و پای خود نیاورند که به دروغ (به شوهران خود) ببندند، و در کار نیک نافرمانی تو نکنند، با آنها بیعت کن و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده مهربان است.»

آیه بیعت که مربوط به بیعت زنان با رسول اکرم، رفتار و کردار بسیار زشتی از زنان آن دوران از دزدی و زنا و فرزندکشی، ذکر می‌شود، اما با یک روش فرهنگی و اخلاقی و سیاسی از آنان خواسته می‌شود شرط بیعت با پیامبر، خودداری از آن رفتارهای ناعادلانه است. البته این نهایت رفتار یک نظام عدالت‌پیشه با زنان عدالت‌شکن است و این یک روش، بسیار خردورزانه و آزادی‌خواهانه است، چه برسد به زنان زندانی سیاسی ایرانی که، آنان فرهیختگان و آزادی‌خواهان و صاحبان فکر و اندیشه و نظر است، مثل نسرين ستوده، با دو فرزند کوچک، در حالی دستگیر شده است که مصونیت یک وکیل در حین انجام وکالت از بندهای قانون مربوطه است.

سایر زنانی که سلحشورانه در انتخابات دهم، ندای آزادی سر داده‌اند مثل مهدیه گلرو، بهاره هدایت، محبوبه کرمی، عاطفه نبوی، هنگامه شهیدی و... و یا حتی همین اقدام را نیز مرتکب نشده‌اند و به نوعی در گروگان هستند، یا زنانی که به گروه فسیلی و جسدمرده منافقین نسبت داده می‌شوند، در حالی که همه می‌دانند که در جریان پس از انتخابات طی پروژه‌ای طراحی شده با ندانم‌کاری‌های بازجویانه از سوی دست اندرکاران زندان‌ها خون زندگی به این جسد مرده دمیده شده؛ در هر حال و در مجموع، کشته شدن زنان در درگیری‌های خیابانی، زنانی که شوهرانشان را به شهادت رسانده‌اند و دستگیری و وجود زنان زندانی لکه ننگی بر پیشانی نظام است، بنا بر این، از شما می‌خواهم و این خواست ملت ایران است که همه زندانیان را آزاد کنید.

و البته کلید باز شدن درهای زندان را با باز شدن درهای زندان بر روی زنان و آزادی زنان زندانی آغاز کنید و بدانید استقلال دستگاه قضا موجب سربلندی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.

زهرا رهنورد

مهر ماه ۱۳۸۹



وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/25531>

**نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی و طرح شکایت از مأموران وزارت اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۸۹****متن فارسی**

آیا کسی سر عزیزانتان را در چاه مستراح فرو کرده است یا خیر؟! که اگر فرو کرده بود و شما و عزیزتان طعم ناگزیر تنفس و فرو بردن مأكولات موجود در کاسه مستراح را چشیده بودید، ذره‌ای از مراتب آیت‌اللهی خود را متوجه این سوی سرزمین قضائی کشورتان می‌فرمودید

سر ما را در مستراح سلول انفرادی فرو کرده‌اند تا از ما اقراری بگیرند که بر حقانیت اعتراض ما خط بکشد و پایه‌های لرزان قدرت حاکمیت را مستحکم کند

آیا در ورطه بی‌کسی و زیر بارش ضربات مشت و لگد، عده‌ای به همسر گرامی شما فحش رکیک و ناسزا گفته‌اند؟! و دختران عفیف شما را به آغوش هرزگی پرتاب کرده‌اند؟! و مادر و خواهر و خویشاوندان پاکدامن شما را به لجن جنسی آلوده‌اند؟! بعید می‌دانم! اما عده‌ای از مأموران وزارت اطلاعات، که نقابی از سربازی امام زمان به صورت بسته‌اند، با ما این کرده‌اند

اگر ذره‌ای انصاف در قله بلند آیت‌اللهی خود سراغ دارید، به شکایت من، و به شکایت قربانیان خاموش وزارت اطلاعات رسیدگی فرمایید

جناب آیت‌الله صادق لاریجانی

ریاست محترم قوه قضائیه جمهوری اسلامی

با سلام

چندی پیش طی یک سخنرانی، به نحوه برخورد خشن پلیس انگلستان با دانشجویان معترض به افزایش شهریه دانشگاه‌ها، کنایه زدید که: «در کشوری که مدعی حقوق بشر است، با درخواست معقول عده‌ای جوان دانشجو به صورتی خشن، برخورد و حقوق اولیه این افراد نقض می‌شود.» این سخن شما گرچه مبتدای درستی اختیار کرده، اما به منتهای نامربوطی منجر شده است. حاکمان انگلیس اگر مدعی حقوق بشرند، هرگز ادعای خدا و قرآن و پیامبر و ائمه معصومین ندارند. در کشور اسلامی ما، اتفاقاتی رخ داده و می‌دهد که حظ بهره‌مندی از آن را نمی‌چشید، مگر اینکه در متن آن قرار گیرید؛ نمی‌دانم آیا کسی سر عزیزانتان را در چاه مستراح فرو کرده است یا خیر؟! که اگر فرو کرده بود و شما و عزیزتان طعم ناگزیر تنفس و فرو بردن مأكولات موجود در کاسه مستراح را چشیده بودید، ذره‌ای از مراتب آیت‌اللهی خود را متوجه این سوی سرزمین قضائی کشورتان می‌فرمودید.

اما چرا سر ما را در مستراح سلول انفرادی فرو کرده‌اند؟ تا از ما اقراری بگیرند که بر حقانیت اعتراض ما خط بکشد و پایه‌های لرزان قدرت حاکمیت را مستحکم کند.

پیشنهاد می‌کنم هروقت جلوی آینه، به زلف مبارکتان شانه زدید و بر خود عطر افشاندید، به سرهای فرو شده عده‌ای از زندانیان سیاسی کشورتان در مستراح سلولشان بیندیشید. نمی‌دانم آیا کسی به زیر گوش حضرت شما سیلی پی در پی نواخته است؟ و با کفش به سینه و پشت نازنین شما کوفته است؟ و با پا به صورت شما لگد زده است؟ و به میان ابروان و چشمان شما تُف کرده است؟

با اطمینان می‌گویم اگر ذره‌ای از این همه درنده‌خویی مأموران وزارت اطلاعات خودمان را باور می‌کردید، عطای اعتراض به پلیس انگلستان را به لقایش می‌بخشیدید. نمی‌دانم آیا در ورطه بی‌کسی و زیر بارش ضربات مشت و لگد، عده‌ای به همسر گرامی شما فحش رکیک و ناسزا گفته‌اند؟!



و دختران عفیف شما را به آغوش هرزگی پرتاب کرده‌اند؟! و مادر و خواهر و خویشاوندان پاکدامن شما را به لجن جنسی آلوده‌اند؟! بعید می‌دانم! اما عده‌ای از مأموران وزارت اطلاعات، که نقابی از سربازی امام زمان به صورت بسته‌اند، با ما این کرده‌اند.

پیشنهاد می‌کنم نه نامه افشاگرانه حمزه کرمی، و نه نامه دردمندانه عبدالله مؤمنی، که نامه حجت‌الاسلام دکتر منتظر قائم را به رهبرمان، مطالعه بفرمائید تا بدانید در فراسوی دستگاه پوک قضائی ما و شما، مأموران وزارت اطلاعات، با چه شیوه‌ها و با چه الفاظی، لباس پیامبر را می‌کنند، و حق مسلمانی و خانواده شهدا را به‌جا می‌آورند، و کرامت انسانی را فهم می‌کنند.

پیشنهاد می‌کنم از این پس، هرگاه اراده فرمودید به زندان ابوغریب و گوانتانامو و رفتار خشن پلیس انگلستان بپردازید تا در سایه این توسل طنز، بر جنایات جاری خود سرپوش گذارید، نگاهی به صورت خود در آینه، و نگاهی به صورت همسر و دختران و مادر و خواهران خود ببیندازید تا بدانید پرتاب یک سخن سست به آن‌سوی مرزها، هرگز بساط لرزان حاکمیت ما را ترمیم نخواهد کرد.

بدین‌وسیله، من، محمد نوری‌زاد، زندانی شما در زندان اوین، نه به حوزه رفتار هیولگون عده‌ای از مأموران وزارت اطلاعات، که به ربودن نام سربازی امام زمان توسط اینان، اعتراض و شکایت دارم. اینان مرا زده‌اند، و به ناموسم ناسزا گفته‌اند، و این‌همه را من در متن پاسخ به پرسش‌های یاوه بازجویان خود، آورده و ثبت و ضبط کرده‌ام. اگر ذره‌ای انصاف در قله بلند آیت‌اللهی خود سراغ دارید، به شکایت من، و به شکایت قربانیان خاموش وزارت اطلاعات رسیدگی فرمایید.

در پایان یادآور می‌شوم که: راز این که امام علی از ربوده شدن خلخال از پای آن زن یهودی آن‌چنان می‌گذازد، هیچ نیست الا تجسم این که حرامیان، خلخال از پای ناموس خودش ربوده‌اند. هرگاه جنایتی را که بر این مردم رفته است باور کردید، قطعاً همانند علی برخورد خواهید.

با احترام و ادب

محمد نوری‌زاد



ترجمه انگلیسی (English Translation)

Mohammad Nourizad's open letter to the head of the Judiciary

To Ayatollah Sadeq Larijani,

The honourable head of Islamic Republic's Judiciary

With greetings;

A while ago, during a speech, you indirectly criticized the British police's harsh treatment of students protesting the increase in university tuition, that "in a country that claims to respect human rights, the legitimate request of a group of young students is treated harshly and their basic rights are violated".

This remarks of yours, even though starts correctly but ends irrelevantly. The British government, if claims to respect human rights, has never claimed to be abiding by God, Quran, the prophet and holy Imams. In our Islamic country, some events happen that you don't understand unless you are part of them. I wonder if anyone has ever dunked the head of your loved ones in a toilet bowl (a reference to one of the tortures in Iran's prisons). If someone had; and you and your loved one had tasted the inevitable struggle to breathe and hence take in what is in the toilet bowl, you would have turned a little bit of your "Ayatollah-ness" toward this side of judiciary in your own country.

But why have they (the interrogators) dunked our head in the toilet bowl of solitary confinement cell? [They did so] to get forced confession [under torture] to cross out the just reason behind our protest and reinforce the shaky bases of the ruling power.

I suggest you that any time that in front of the mirror you comb your hair and put on cologne, think of the heads of your country's political prisoners that have been dunked in the toilet bowls of their cells. I don't know if anyone has ever repeatedly slapped you on the face? Or has hit you in your chest or back with shoe? Or has kicked you in your face with foot? Or has spat between your eyebrows and your eyes?

I confidently say that if you had slightly believed the savagery of our [country's] intelligence forces, you would set

aside objecting to British police. I don't know if ever someone, in the middle of your being helpless and under rains of blows and kicks, has outrageously insulted your wife? Or has called your pure daughter a prostitute? Or has tainted your mother, sister or your other chaste family members with sexual comments? I don't think so; but some of the personnel of the ministry of intelligence, who are wearing the mask of soldiers of Imam Mahdi (the last Imam of She'a), did this to us.

I suggest you, not the revealing letter of Hamzeh Karami and not the heartfelt letter of Abdollah Momeni (a couple of opens letters that political prisoners have written recently and revealed the horrible truth about the tortures in Iran's prisons), but [at least] read the letter of Hojat-al-Islam Dr. Montazer Ghaem to the supreme leader to know that inside the hollow judiciary of yours and ours, with what means and words the personnel of the ministry of intelligence define the clothing of the prophet and pay due to Muslims and the families of martyrs, and understand the dignity of human.

I suggest that from now on, whenever you decide to talk about Abu Ghraib and Guantanamo prisons and the harsh treatment of British police, so that in the shadow of this mockery hide your recent crimes, have a look in the mirror and have a look at the faces of your wife, daughters, mother and sisters to know that throwing a weak remark to the other side of borders can never fix the shaky bases of our government.

I, Mohammad Nourizad your prisoner at Evin prison, hereby object not to the savage behavior of a group of ministry of intelligence personnel but to the stealing the name of soldiers of Imam Mahdi by them; and have complain. They have beaten me up. They have insulted my family. I have recorded all these in the context of my answers to the ridiculous questions of my interrogators. If you have the slightest fairness in your stature of Ayatollah, investigate my complaint and the complaints of the silent victims of the ministry of intelligence.

At the end, I remind you that the reason Imam Ali (the first Imam of She'a) became so upset over the theft of the jewelry of a Jewish lady (Imam Ali said it was justified if any Muslim had died over this news that the jewelry of a Jewish lady was stolen from her feet in the land of Muslims), was nothing other than he saw it as if that evil doers had



stolen jewel from the feet of his own family. Whenever you believe the crimes that have been posed on these people, you will definitely react like Ali.

With respects,

Mohammad Nourizad

منع

«سایت رسمی دکتر محمد نوری زاد»

<http://nurizad.info/?p=1189>

**نامه سرگشاده نسرین ستوده به صادق لاریجانی، اسفند ۱۳۸۹**

جناب آقای رئیس قوه قضائیه!

سپاسگزارم که به ما نشان دادید معترضان انتخاباتی چه موجودات خطرناکی هستند ما فراموش کرده بودیم آنها چه خیانت‌های بزرگی به ملت ایران کرده بودند!

...

سپاسگزارم که مأموران شما در همان ساعات اولیه پس از انتخابات به بازداشت گسترده این موجودات خطرناک پرداختند و از بروز اعتراض آنها جلوگیری کردند.

مأموران در زمان بازداشت به آنها گفته بودند که برای «پیشگیری» آنها را بازداشت کرده‌اند!

سپاسگزارم خطر «ایمیل و اس‌ام‌اس»ها را به ما نشان دادید. ما فقط با احکام سنگین دادگاه‌های شما دریافتیم اینها چه پدیده‌های خطرناکی هستند. وقتی دنیا با بهت و حیرت دید چگونه معترضان انتخاباتی با مسالمت‌آمیزترین روش‌ها اعتراض خود را بیان کرده بودند، وقتی آنها که فرصت بیان اعتراض پیدا نکرده بودند، با احکام سنگین راهی زندان شدند تا با صبر و سکوت احکام حبس خود را تحمل کنند، صبر و استقامت آنها را تحسین کردیم.

«سپاسگزارم که به جهان نشان دادید چه شکاف عظیمی میان تصمیمات حاکمان و آرزوی مردمان وجود دارد.»

بابت حکم خودم به طور ویژه از شما سپاسگزارم. از اینکه قاضی شما در صدور حکم خویش به هیچ روی ملاحظه دو کودک خردسال مرا ننمود، بسیار سپاسگزارم.

قاضی شما نشان داد زنان ایران را به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان نادیده گرفت. من حکم شما را با هیچ چیز در دنیا عوض نمی‌کنم، زیرا این حکم لطف و محبت بی‌پایانی را از سوی هموطنانم و آزادی‌خواهان جهان به سویم سرازیر کرد.

از اینکه حکم حبس‌ام را بیش از موکلانم صادر کردید، بسیار سپاسگزارم. رهایی از زندان قبل از موکلانم برایم بسیار دردناک بود.

از اینکه هر بار مأموران شما مرا با ماشین اختصاصی و از سلول انفرادی، با دو مرد مسلح و یک زن، جهت محاکمه به دادگاه اعزام کردند تا احساس مهم بودن بنمایم، از شما سپاسگزارم.

خصوصاً از دادرسی عادلانه شما بی‌نهایت سپاسگزارم!

آقای رئیس!

از اینکه قاضی شما دفاعیات مرا و وکلای شجاع‌ام را جدی نگرفت، بسیار سپاسگزارم، اما بدانید ما احکام شما را و به ویژه احکام دادگاه‌های انقلاب‌تان را بسیار جدی می‌گیریم.

نسرین ستوده

اسفند ۸۹

بند ۲۰۹ زندان اوین

**نامه سرگشاده امید کوبی به صادق لاریجانی، ۲۴ تیر ۱۳۹۰**

حضرت آیت‌الله لاریجانی

رئیس محترم قوه قضائیه

با سلام

بیش از هر چیز از اینکه به عنوان جوانی که در سال ۶۱ متولد شده‌ام و در دامان جمهوری اسلامی پرورش یافته و از ایام دانش‌آموزی تا کنون، تمرکز اصلی‌ام روی مسائل علمی و تحصیلی و آموزشی بوده و همواره کوشیده‌ام بتوانم در این زمینه فردی مفید و مؤثر برای پیشرفت و ارتقای جامعه‌ام باشم، امروز باید در مورد اتهاماتی باورنکردنی علیه منافع کشورم دفاع کنم، متأسفم. من به عنوان دانشجوی رتبه ۳۹ کنکور سراسری، رتبه سوم المپیاد علمی آزمایشگاهی شیمی، دریافت‌کننده سکه از مقام رهبری در دیدار ایشان با نخبگان علمی و استعدادهای درخشان، رتبه برتر کنکور کارشناسی ارشد در چند رشته، مصاحبه زنده تلویزیونی در شبکه بین‌المللی خبر در زمینه کاربردهای لیزر در پزشکی به عنوان محقق برتر کشور و... که هیچ شناختی از مقولات سیاسی و امنیتی نداشته و ناگهان با اتهاماتی روبه‌رو شده‌ام که هرگز تصورش را هم نمی‌کردم، تا مدتی دچار سرگشتگی و سؤال بودم.

پس از پایان دوره کارشناسی فیزیک در دانشگاه صنعتی شریف، به علت علاقه به یادگیری و انتقال علوم کاربردی و تکنولوژی‌های نوین فیزیک تجربی در زمینه پزشکی و صنعتی به کشورمان از کشورهای صاحب تکنولوژی، با توجه به پیشینه درخشان تحصیلی و تحقیقات علمی و تسلط به زبان انگلیسی، دعوتنامه‌های متعددی از دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی اروپایی، آمریکایی و کانادایی با پیشنهاد بورسیه کامل تحصیلی با تأمین کلیه مخارج اقامتی، مسافرتی، تحصیلی و تحقیقاتی دریافت کردم که در نهایت، مرکز تحقیقات علوم آپتیک و فوتونیک اروپا در دانشگاه پلی تکنیک بارسلونا را به علت تمرکز خاص تحقیقاتی روی کاربردهای پزشکی و صنعتی لیزر و همچنین نزدیکی مسافت به ایران برای امکان رفت و آمد و دیدار با خانواده برای تحصیل کارشناسی ارشد و دکتری انتخاب نمودم. پس از پایان دوره دکتری در بارسلونا، که هم‌اکنون فقط جلسه دفاع از تز دکترایم باقی مانده، برای تکمیل تحصیلاتم در بالاترین سطوح علمی به عنوان یک محقق ایرانی به دعوت دانشگاه تگزاس که سرآمد رشته‌ام در ساخت لیزرهای فوق پیشرفته پزشکی، صنعتی و تحقیقاتی است با بورسیه تحصیلی شرکت کردم.

هم در اروپا و هم در آمریکا، بسیار مفتخر بودم که به عنوان یک جوان ایرانی با توجه به توانایی علمی‌ام توانسته‌ام استعداد و توان علمی ایرانیان را به همگان نشان دهم. علاوه بر دعوت از من و عضویت در پروژه‌های مهم کاربردی علمی و تحقیقاتی ملی آنها و انجمن‌های اصلی فیزیک و مهندسی برق، امتیاز دسترسی به پایگاه‌های اطلاعات علمی و تجهیزات پیشرفته در مراکز تحقیقاتی آنها را داشته باشم، که نتیجه آن، انتشار مقالات علمی فیزیک در بهترین ژورنال‌های بین‌المللی و سخنرانی‌های مکرر در کنفرانس‌های تراز اول بین‌المللی در اروپا و کانادا و آمریکا به عنوان یک دانشجوی ایرانی است.

به دلیل وابستگی فراوان عاطفی با خانواده بزرگ و زحمت‌کشم و علاقه به خدمت و انتقال علوم تکنولوژی به کشورم، همواره در فکر بازگشت به کشورم بوده و هستم. بهترین ادعای [دلیل] این مدعا این است که برخلاف بسیاری که از این سرزمین رفته و به هر دلیلی، قصد بازگشت به کشور را ندارند، سالیانه دو بار به ایران سفر کرده و در دانشگاه و مدارس قدیمی‌ام به دعوت اساتیدم، کنفرانس و سخنرانی‌هایی برگزار کرده، اطلاعات و تجربیات علمی خود را به اساتید، دانشجویان و دانش‌آموزان منتقل کرده‌ام. در سال اخیر نیز با هماهنگی‌هایی که با اساتیدم در دانشگاه در حال صورت گرفتن بوده، قصد بازگشت و مشغول شدن در دانشگاه و آزمایشگاه‌های تحقیقاتی برای انتقال تجربیاتم را داشتم. در آخرین سفرم به ایران، در هنگام خروج از کشور در تاریخ دهم بهمن ماه ۸۹ به قصد ادامه تحصیلاتم، در فرودگاه امام خمینی با اتهام شوک‌آور «اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی کشور»، بازداشت و روانه زندان شدم. پس از ۳۶ روز سلول انفرادی، که علی‌الخصوص با توجه به دردناک بودن اتهام وارده، هر روز آن چون یک سال می‌گذشت، به بند عمومی منتقل شده و فرصتی برای مطالعه قوانین و آشنایی با حقوق خود به دست آوردم و در حیرت تمام، متوجه شدم که کل فرآیند بازداشت، اتهام‌زنی و بازجویی، از اساس غیرقانونی بوده است.

بنده با وجود سپری شدن بیش از ۵ ماه، برخلاف مقررات مندرج در اصل ۳۲ قانون اساسی و مواد ۲۰، ۲۴، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۶۱، ۱۲۳ و ۱۲۷ قانون آئین دادرسی مدنی، در مدت بازداشت و زمان تحقیقات که تأکید قانون بر پرهیز از فوت وقت و انجام آن در اسرع وقت است، هنوز



بازداشت موقت هستم و از تمامی فعالیت‌های علمی‌ام باز مانده‌ام. در زمان بازداشت و کل دوران بازجویی، هیچ‌گونه دلیل و مدرکی برای اتهامات منتسب به من ارائه نشده است، که: برخلاف ماده ۱۲۴ قانون آئین دادرسی «قاضی نباید کسی را احضار یا جلب کند مگر اینکه دلایل کافی برای احضار یا جلب موجود باشد»؛ برخلاف اصل ۳۲ قانون اساسی که: تفهیم اتهام باید با ذکر دلیل باشد؛ برخلاف ماده ۲۴ آئین دادرسی که: موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ شود؛ و برخلاف ماده ۳۷ آئین دادرسی که: قرار بازداشت، باید مستدل و مستند باشد؛ بوده است. متأسفانه در مورد اینجانب، نه تنها در زمان بازداشت، بلکه پس از آن نیز هرگز هیچ دلیل و مدرکی ارائه نشده است. همان‌طور که می‌دانید هر جرمی یا با بینه (دلال و مدارک) ثابت می‌شود یا با اقرار، و شرط معتبر بودن اقرار هم این است که در شرایط خوف و ترس و اکراه و تهدید و سلول انفرادی نباشد، که متأسفانه همگی این شرایط نامتعارف در بازجویی از من اعمال شده است. برخلاف ماده ۱۲۴ آئین دادرسی، سعی می‌شد که دلایل اتهام پس از بازداشت اینجانب از طریق اقرار از خود متهم، آن هم در سلول انفرادی و در شرایط تهدید و فشار روانی، فریب و ارعاب اخذ شود و نه تنها هیچ‌گاه دلیل و مدرک ارائه نکردند، بلکه پیوسته تأکید داشتند که هرگز مدرک و دلیلی را ارائه نخواهند کرد و باید خودت بگویی و اقرار کنی تا راستی آزمایی شود، در حالی که طبق ماده ۳۴ آئین دادرسی این بازجویی‌ها اگر در شرایط مناسب و آزادی و بدون سلول انفرادی و فشار و تهدید ارعاب و فریب هم باشد، نه ارزش بینه بودن را دارد و نه ارزش اقرار.

همان‌گونه که گفته شد، شرایط بازجویی کاملاً نامتعارف و پس از مطالعه قوانین، آن‌طور که متوجه شدم، غیرقانونی بوده است. در ماده ۱۲۹ آئین دادرسی تصریح شده است که موضوع اتهام و دلایل آن باید به صورت صریح به متهم تفهیم شود؛ سؤالات باید مفید و روشن باشد؛ سؤالات تلقینی یا اغفال یا اکراه یا اجبار متهم ممنوع است. بسیار متأسفم که بگویم بر خلاف تصور و انتظارم از نظام جمهوری اسلامی، تمام موارد فوق در بازجویی‌ها نادیده گرفته شده است، یعنی دلایلی در کار نبود که ارائه شود، ادله‌ای وجود نداشت که صراحتی در آن باشد، سؤالات مفید و روشن نبوده، سؤالات همواره تلقینی بوده و بارها به من مطالبی به اجبار دیکته و القاء می‌شد، و اغفال و اکراه و اجبار به وفور وجود داشت؛ متأسفانه بازجویان از عدم آشنایی بنده با قوانین، نهایت سوءاستفاده را نمودند و پس از آشنایی با قوانین و حقوق خود، برایم باورنکردنی نبود که همه آن کارها خلاف قانون بوده است.

تهدیدات مکرر به بازداشت اساتیدم در ایران، که به علت مشترکات علمی و همکاری تحقیقاتی مرا به دانشگاه دعوت کرده بودند و علاقه دوطرفه بین بنده و آنها وجود دارد؛ تهدید به تحویل به بازجویانی که در شرایط طاقت‌فرساتری من را تحت شکنجه و ضرب و شتم فیزیکی در شرایط قطع غذا و سرویس‌های بهداشتی و هرگونه تماس با بیرون قرار دهند؛ مهم‌تر از همه اینها، تکرارهای چندین باره بازجویان درباره اینکه پدرم که به‌خاطر عمل جراحی باز اخیر، قلبش همچنان در شرایط نامناسبی قرار دارد، دچار حمله قلبی شده و به‌خاطر بازداشت من روانه بیمارستان شده و آن‌قدر من را در بازداشت و سلول انفرادی و در شرایط قطع کامل ارتباطی با خانواده نگه خواهند داشت که وی را هرگز نبینم و از داشتن پدرم به علت فشارهای وارده به وی محروم شوم، و همچنین عنوان کردن مشکل قلبی خواهرم که می‌گفتند وی نیز با شرایط نامطلوبی در به در دنبال کارهای من است و تحت فشارهای شدید روحی و روانی و نامساعد بودن روحیه خانواده، حال و روز خوبی ندارد.

بازجویان می‌دانستند که من وابستگی عمیق و شدید عاطفی به خانواده‌ام و خصوصاً پدر و مادر رنج‌کشیده‌ام دارم. پدر و مادرم با آنکه از طبقه‌ای محروم در شهرستانی دوردست بوده‌اند، تنها با حقوق حلال معلمی پدرم، بدون داشتن هیچ منبع درآمد و یا پشتوانه سرمایه‌ای شخصی، ۹ فرزند خود از جمله مرا به بهترین درجات عالی تحصیلی و علمی رسانده و تحویل جامعه داده و همچنان به رسالت خود ادامه می‌دهند. حتا شنیدن یک کلمه درباره بیماری و بستری شدن آنها، آن هم به خاطر وضعیت من در شرایط سلول انفرادی و ترس و بلا تکلیفی، مرا دچار عدم تعادل و تسلیم‌پذیری شدید می‌کرد و به تنها چیزی که فکر می‌کردم این بود که هر دقیقه زودتر بتوانم از او اوضاع و احوال آنها آگاه شوم و در کنار آنان باشم. (اولین تماسم با خانواده‌ام ۲۴ روز پس از بازداشت، پس از تحمل مانورها و فشارهای روانی فراوان بازجویان و کسب خشنودی آنها برقرار شد، که کمتر از ۲ دقیقه طول کشید). وقتی مشاهده می‌کردم که هر وقت مطالبی را که بازجویان دوست دارند می‌نویسم و یا آنچه آنها دیکته می‌کنند مکتوب می‌کنم، روند تحقیق، سریع‌تر و با فشار کم‌تری پیش می‌رود، تهدید و ارعاب کم‌تر است، به‌طور خودبه‌خودی به این نتیجه رسیدم که مطالبی بنویسم که خوشایند بازجویان باشد و در بسیاری مواقع، خودم برای جلب رضایت و خشنودی بازجویان آنچه را فکر می‌کردم آنها دوست دارند یا دیکته می‌کنند می‌نوشتم. در آن لحظه نمی‌توانستم فکر کنم و نمی‌دانستم این مطالب چه عواقب سنگینی ممکن است داشته باشد. آنها گاهی تهدید به اعدام می‌کردند و می‌گفتند می‌توانند حکم آن را از قوه قضائیه بدون هیچ مشکلی بگیرند و گاهی می‌گفتند اگر مطالبی را که آنها دیکته می‌کنند و از نظر آنها عین حقیقت است بپذیرم و مکتوب کنم، ۲-۳ روز بعدش تحقیقات تمام شده و برای ادامه تحصیلاتم و بازگشت



به آغوش خانواده آزاد می‌شوم. من در میان خوف و رجا و دنیایی از ترس و امید و آرزوی هر لحظه آزادی زودتر ترجیح می‌دادم و رضایت آنها را به دست آوردم.

در مورد سؤالات و نحوه القاء مطالب نیز مواردی هست که اهم آنها را در اینجا بازگو می‌کنم. به عنوان مثال، در اکثر مواقع اساساً سؤالی نوشته نمی‌شد، بلکه بازجویان به‌طور شفاهی سؤال یا مطلبی را مطرح می‌کردند و از من می‌خواستند با خالی گذاشتن دو سطر برای سؤال، جواب را به‌طور کامل درباره آن بنویسم. نمی‌دانم بعدها در آن سطور خالی چه نوشته‌اند و آیا کلماتی که بار اتهامی و جرم داشته باشد در آنها است یا نه. مثلاً از من می‌خواستند بنویسم دانشگاه‌ها چه امکاناتی و چه کمک‌هایی به دانشجویان می‌کنند و می‌خواستند آن را لیست کنم، تمام مسافرت‌های علمی و مراجعه‌هایم به سفارتخانه‌ها و مخارج آن را بنویسم، افرادی را که در سفارتخانه و یا در کنفرانس دیده‌ام و با آنها صحبت کرده‌ام تشریح کنم، کمک‌هزینه‌های مسافرتی و اقامتی دانشگاه را با ذکر مقادیر اما بدون ذکر عنوان دانشگاه لیست کنم، هرچه در مورد اساتیدم و دوستانم در ایران و دانشگاه صنعتی شریف و روابط شخصی و تحقیقاتی و علمی دارم را بنویسم و حتا کار به جایی رسیده بود که از من می‌خواستند بنویسم که تصور خارجی‌ها از رشته تخصصی‌ام چگونه است و آن را به صورت... خلاصه‌نویسی کنم. بگویم در دانشگاه شریف، آزمایشگاه‌هایی که در دروسم گذرانده‌ام بنویسم و بگویم چه پروژه‌هایی آنجا انجام داده‌ام. برنامه آینده تحقیقاتی‌ام در ایران و خارج از کشور را تشریح کنم و بنویسم... اما این نکته که سؤال را به صورت شفاهی عنوان می‌کردند و در هنگام نوشتن می‌خواستند که جای سؤال را خالی بگذارم. بازجویان که در هنگام نوشتن مطالب را سطر به سطر از دستم گرفته و می‌خواندند، بارها جواب‌های نوشته شده من را با خشم و تهدید و فریاد کنار گذاشته و با در اختیار گذاشتن برگه‌ای دیگر، اجبار می‌کردند که مجدداً آنچه را که آنها می‌گویند و نظر و برداشت آنهاست بنویسم، که صد افسوس من نیز چنین می‌کردم. علاوه بر این، بسیاری از اقرار من، چیزی جز مطالب تلقین شده بازجویان نبوده‌اند. برای مثال، می‌دانید که هر کس برای اخذ ویزا به سفارتخانه‌ای می‌رود توسط کارمندان آنجا مورد مصاحبه قرار می‌گیرد، مانند آنچه هر روزه در تهران در سفارتخانه‌های خارجی اتفاق می‌افتد یا سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی در نقاط دیگر جهان، این یک امر بسیار عادی است و کسی را به‌خاطر پاسخگویی به سؤالات کارمند سفارت، مجرم نمی‌دانند. من نیز برای اخذ ویزای تحصیلی و علمی به سفارت آمریکا رفته و مصاحبه شدم و چیزی جز سوابق علمی و تحصیلی و دلیل سفر و درخواست ویزا از من نپرسیدند. اما در بازجویی‌ها، بازجویان اصرار داشتند که کارمندی که با من مصاحبه کرده‌اند، کارمند سفارت نبوده و مأمورین سازمان اطلاعاتی آمریکا بوده‌اند و بنده با مأمورین اطلاعاتی آمریکا مصاحبه کرده‌ام و با دیکته کردن این موارد به اجبار مرا در دام پیش‌فرض‌های بدون دلیل خود می‌انداختند که جواب دادن به سؤالات آنها در ازای ویزا «همکاری اطلاعاتی» نام دارد. حتا فراتر از این هم رفته و اساتیدی را که در کنفرانس‌های علمی ملاقات کرده‌ام مأمور اطلاعاتی آمریکا می‌نامند. این در حالی است که آنها اساتید شناخته شده دانشگاهی در سطح جهانی هستند و جر تبادل نظر مباحث علمی محض که عرف نشست‌ها و کنفرانس‌های علمی است، چیز دیگری نبوده است. لازم به ذکر است که نه سن من اقتضای داشتن اطلاعات ویژه‌ای را داشته و نه پست و مقام دولتی داشته‌ام که از چیزی اطلاعات داشته باشم یا دسترسی به هرگونه اطلاعات طبقه‌بندی شده داشته باشم. متأسفانه اصرار بازجویان، القاء و دیکته مطالب و برداشت‌های خودشان از مسائل متعارف مجامع علمی و دانشگاهی تمامی نداشت. مورد دیگر در مورد بورسیه تحصیلی و تقبل هزینه‌های تحقیقاتی و تحصیلی و مسافرتی است که توسط دانشگاه انجام می‌شود و از امور عادی آنها حساب می‌شود. بازجویان از من خواستند که هزینه سفرهای علمی و جوایز تشویقی دانشگاه بابت چاپ مقاله‌های علمی و شرکت در کنفرانس‌های علمی و هزینه‌های اولیه اقامت و وسایل مورد نیاز تحقیقاتی که جزو قوانین دانشگاه‌ها بر اساس خروجی علمی دانشجویان را بنویسم، ولی نمی‌گذاشتند بنویسم که با هزینه دانشگاه بوده، آنها متونی را به من دیکته می‌کردند که تحت فشار و خشم و فریاد بوده تا بتوانند آنچه خود می‌خواهند برآورده شود.

در بازجویی‌ها از من خواسته شد تا اطلاعات فنی رشته علمی خودم را بنویسم، پیشرفت‌های علمی صورت گرفته در زمینه تحقیقاتی خودم در ایران که خود نیز در بخش‌هایی از آن قبل از رفتن از ایران در دانشگاه مشارکت داشته و به صورت مقالات علمی بین‌المللی نیز چاپ شده‌اند و یا مطالبی که سر کلاس‌های درس از اساتیدم شنیده‌ام و به نحو عمومی در اختیار همه دانشجویان آن درس بوده و صد البته اطلاعات صرف علمی است، علاوه بر آن، از من خواسته شد که در مورد اساتیدم در دانشگاه و روابط شخصی و تحقیقاتی و گروه تحقیقاتی در دانشگاه بنویسم. البته باز بدون دانستن و نوشتن سؤال، که به نظرم هیچ ارتباطی با موضوع اتهام وارد شده نداشت؛ در نهایت، دوست دارم متذکر شوم که در جریان غیرقانونی بازجویی، برخلاف ماده ۱۲۸ قانون آئین دادرسی مدنی که می‌گوید متهم می‌تواند در تحقیقات مقدماتی، وکیل خود را به همراه داشته باشد و در تبصره این ماده هم در مورد پرونده‌های امنیتی و محرمانه هنوز وکیل با اجازه قاضی منع نشده است. خصوصاً اگر کسی مانند من که کاملاً از حقوق خود ناآگاه باشد. با این حال، در بند سوم قانون حقوق شهروندی که بعد از قانون آئین دادرسی تصویب شده است و حاکم بر آن



است، دادرها مکلفند (نه صاحب اختیار) که فرصت استفاده از وکیل را برای متهم در دوره تحقیقات فراهم کنند اما متأسفانه این حقوق از من دریغ شده است. تمام بازجویی‌ها در زمان اقامت در سلول انفرادی در شرایطی مملو از خشم و فریاد و ارعاب و فشارهای روانی و عاطفی و ذهنی بازجویان به همراه فریب و اغفال انجام شد، آن هم برای کسی مانند من که در تمام دوران زندگی‌ام در شرایط علمی و آکادمیک و به دور از زور و اجبار و فشار، پرورش یافته است، تسلیم شدنم در برابر این فشارها و اغفال‌ها به دلیل بی‌تجربگی و سر بردن در شرایط شوک بوده است.

جناب آقای لاریجانی

هنوز دلایل واقعی بازداشت‌م و تحمیل نظرات بازجویان به من برایم مبهم باقی مانده است. آنچه می‌دانم این است که سن و سال من و کارنامه زندگی‌ام نشان می‌دهد که فرد سیاسی نبوده‌ام و نیستم و نه خودم و نه خانواده‌ام هیچ‌گونه سابقه عمل یا اندیشه سیاسی و شمّ سیاسی نداشته‌ایم، چه رسد که شمّ امنیتی داشته باشم. من همه چیز را در چارچوب علم و مبادلات علمی درک کرده‌ام و می‌کنم و تصور اینکه ممکن است این مقولات، عرصه امور سیاسی و امنیتی تفسیر شود برایم ناممکن بوده است. در مورد دوره بازجویی، هنگامی که مشاهده می‌کردم بازجویان بر کارهایی که انجام نداده‌ام اصرار می‌ورزند و هر جا خواسته آنها برآورده شده است، دست از سرم برمی‌دارند و آسوده می‌شدم، به این نتیجه رسیدم که نکاتی بنویسم که آنها خوششان بیاید و زودتر این دوره سخت فیصله یابد و به عواقب برخی از این نکات نادرست نمی‌اندیشیدم. اکنون که از آن دوره بازجویی دور شده‌ام، گویی همه چیز یک بار رؤیا بوده و وقتی متحیرانه به آن لحظات می‌نگرم، در شگفتم که آدمی بی‌تجربه که اجازه حضور وکیل در تحقیقات مقدماتی او را نداده‌اند و فردی اغفال‌شده توسط بازجویان و سرگردان میان بیم و امید و تهدید و فشار، چگونه به آسانی تلقین‌پذیر می‌شود و خود را به خواسته‌های بازجویان می‌سپارد و برای خوشایند آنها و خلاص شدن خویش می‌نویسد و حتا داستان‌سرایی می‌کند و بازجویی‌های او به ترکیبی از راست و دروغ تبدیل می‌شود. با توجه به تخلفات انجام شده و شرایط نامناسبی که داشته‌ام اعلام می‌کنم که از این پس، فقط دلایل و مدارکی اگر وجود دارد درباره آنها توضیح خواهم داد و وفق تبصره ذیل ماده ۵۹ آئین دادرسی که حاکی از لزوم استماع اقرار توسط قاضی است، فقط اظهارات خود را که در حضور مقام قضائی و با حضور وکیل شخصاً می‌نویسم و تمام موارد قانونی که ذکر کرده‌ام رعایت شوند را تصدیق می‌کنم. از جنابعالی هم به عنوان رئیس قوه قضائیه استمداد یاری دارم تا امکان دفاع عادلانه در دادگاه بر اساس قانون برایم فراهم آید.

با احترام
امید کوکبی

*** منع ***

وبسایت «جرس» (جنبش راه سبز)

**نامه سرگشاده فاطمه کروب‌ی به صادق لاریجانی، ۳۱ شهریور ۱۳۹۰****آقای لاریجانی! ساواک چنین برخوردی با مهدی کروب‌ی نداشت**

بسمه تعالی

جناب آقای آیت‌الله آملی لاریجانی

ریاست محترم قوه قضائیه

سلام علیکم

آنچه موجب شد این نامه را به جنابعالی بنویسم، شرح مطالبی کوتاه بوده است که در طول این ۷ ماه اخیر برای من و آقای کروب‌ی رخ داده است. از تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۸۹ مأموران امنیتی منزل مسکونی‌مان را به محاصره درآوردند و بعد از ۲۵ بهمن ماه در حالی که اجازه توقف چند دقیقه‌ای به فرزندان و دیگر اعضای خانواده در کوی یاسمن داده نمی‌شد، لباس شخصی‌های معلوم‌الحال را در شش شب متوالی به منطقه گسیل داشتند تا از ۱ نیمه‌شب تا ۳ بامداد به فحاشی و هتاک‌ی نسب به همسر، مهندس موسوی و دیگر یاران نزدیک امام(ره) و بیت آن بزرگوار مبادرت کنند (نوار مستندی از بعضی شعارهایی که آزادانه در شب‌های متوالی سر می‌دادند به پیوست تقدیم می‌گردد)، در شب آخر، علاوه بر به کارگیری الفاظ سخیف، که در این ایام به شدت مورد ناراحتی اهالی محترم منطقه گردیده بود (نوار کاست پیوست)، با حمایت و هدایت نیروهای امنیتی بمب صوتی هم به داخل ساختمان پرتاب گردید تا این فتح بزرگ را به فتوحات قبلی خود بیافزایند.

همزمان با میلاد رسول رحمت(ص) در روز دوشنبه شب برابر با ۱۳۸۹/۱۲/۲ بیش از شصت نیروی امنیتی به منزل یورش آوردند و بدیهی‌ترین مسائل انسانی و شرعی را در تفتیش رعایت نکردند و برخلاف ساواک که تنها به دنبال اسناد مهم و معتبر بود، به استثنای وسائل، هر آنچه در منزل بود با خود بردند و در واقع خانه را تخلیه کردند و کلیه کلیدهای داخل منزل حتا اتاق خواب را تغییر داده و در اختیار داشتند، و فرزند سوم علی را نیز همان شب، که با تماس همین مأمورین جهت دیدن ما آمده بود، به اتهام جاسوسی دستگیر کرده و به اوین بردند.

از بدو امر، شخصاً خواستار ارائه مجوز تصرف مجتمع و حضور در واحد مسکونی‌مان و نیز حکم اِعمال بازداشت خانگی بودم؛ خواهسته‌ای که هرگز اجابت نگردید. به استثنای حکم تفتیش که شب اول به رؤیت همسر رسید، تا کنون هیچ حکمی از مراجع ذی‌صلاح قانونی مبنی بر «حبس»، «اشغال منزل توسط نیروهای امنیتی» و «حضور آنان در داخل منزل» دریافت نکرده‌ایم.

اگر مبنای یورش نیروهای امنیتی را سخنان جناب جنتی بدانیم، باید در منزل شخصی خودمان، نظیر مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی منتظری، حصر می‌گردیدیم، اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، از زندان انفرادی نیز بدتر و بی‌رحمانه‌تر بوده است. دوستانی که پیش از انقلاب سابقه‌ای دارند، می‌دانند که ساواک هیچ‌گاه بدون حکم قانونی به حریم منزل اشخاص ورود نمی‌کرد. تجربه شخصی اینجانب در موارد متعدد و سایر مبارزان آن دوران، گواهی است بر این ادعا. در آن زمان، حتا برای بزرگانی که نسخه حصر خانگی اِعمال می‌گردید، هرگز امنیتی‌ها در منزل و یا واحد آپارتمان شخص محصورشده حضور نمی‌یافتند. (حتی در زمان بازداشت سال ۱۳۵۳ حجت‌الاسلام والمسلمین کروب‌ی، که نیروهای ساواک ایشان را به اتهام مبارزه علیه رژیم ستمشاهی بازداشت کردند، چنین بازرسی و تفتیشی از منزل ما صورت نگرفته بود) و شاید برای فرزند آیت‌الله میرزا هاشم آملی که به تقوا و زهد شهره بودند، جالب باشد که بدانند در جریان این حمله، مردان به ظاهر دین‌دار، تمام البسه و لوازم شخصی من را نیز بازرسی نموده و متأسفانه هیچ حیا و حجابی در ورود و بررسی وسایل شخصی من از خود نشان نمی‌دادند.

آقای کروب‌ی طی ۲۱۰ روز گذشته از حقوق اولیه یک زندانی، نظیر حق دسترسی به کتاب، روزنامه، تلفن، ملاقات منظم، هواخوری و... برخوردار نبوده است. (در زمان بازداشت‌های مکرر آقای کروب‌ی که خود ایشان نقل کرده‌اند، من جمله در دوران بازداشت در زندان قزل‌قلعه، سرانجام بعد از یک یا دو هفته زندان انفرادی، امکان هواخوری هفتگی پیدا می‌کردند، اما این بار پس از شش ماه حبس، اجازه استفاده از حیاط محصور در میان میله‌ها و هواخوری را نیافتند)، وضعیت جسمی ایشان به شدت در خطر قرار دارد و معاینه ایشان توسط پزشکان مستقل و مورد اعتماد خانواده امری ضروری است.



فقدان تعیین وضعیت موجود و به رسمیت نشناختن حقوق زندانی که بدون طی کردن مراحل دادرسی و برگزاری دادگاه در اختیار امنیتی‌ها قرار گرفته، بستری مناسب برای اعمال فشارهای متعدد جسمی و روحی به همسر گردیده است. نگرانی اینجانب از وقایع حادث شده نیست، زیرا همان‌طور که قبلاً متذکر شدم، ایشان خود را برای شرایط بدتر از این هم آماده کرده است، لیکن آنچه موجب تأسف و تأثر است، حاکمیت گروهی است که رفتار غیرقانونی خود را قانون نانوشته تلقی کرده و هر آنچه را که اراده می‌کنند، به نام حاکمیت اعمال می‌کنند.

اجازه می‌خواهم به نمونه اخیر که اتفاقاً بدعت عجیبی است اشاره کنم؛ به دنبال اشغال و تصرف مجتمع مسکونی، سایر شرکای ملک تصرف شده از اعمال حقوق مالکانه و انتفاع از ملک خود محروم و نیروهای امنیتی به جای آنان منتفع گردیدند! این تصرف خلاف شرع و قانون، موجب برخورد جدی آقای کروی در موارد متعدد، از جمله نگارش نامه‌هایی به دادستان تهران گردید. از روز اول، آقای کروی اعلام کردند که آماده انتقال به هر مکانی از جمله زندان اوین هستند، اما راضی به تصرف غیرقانونی اموال سایر شرکاء نمی‌باشند. بعد از ۵ ماه رایزنی، فرزندان، منزلی در جماران تهیه کردند، تا حبس بدون حکم، بدون ایجاد مزاحمت در حقوق دیگران و در منزل شخصی‌مان ادامه یابد. بعد از انجام کلیه امور و انتقال سند قطعی، مأموران اعلام کردند که جماران، منطقه مناسبی نیست و مکان حبس باید به انتخاب آنان باشد. به دنبال پافشاری همسر، در تاریخ ۹ مرداد ماه، به طور موقت ایشان با حضور تعدادی از نیروهای امنیتی به آپارتمانی یک‌خوابه منتقل شدند و عملاً امکان حضور من در آنجا منتفی گردید. این آپارتمان کوچک، پذیرای ۴۵ روز گذشته کروی و زندانبانان وی بوده است. گرچه هر جایی که ایشان توسط نیروهای امنیتی منتقل شوند، به منزله واحد مسکونی ایشان نمی‌باشد.

مقامات امنیتی که نگرانی خانواده نسبت به وضعیت سلامتی ایشان به ویژه قلب و دستگاه تنفسی را درک کرده‌اند، تنها راه خروج از آپارتمان مذکور را منوط به اجاره مکان دیگر اعلام نموده‌اند:

۱) انتخاب مکان با ما است.

۲) امضاکننده قرارداد اجاره نباید عضوی از خانواده باشد.

۳) امضاکننده قرارداد در هنگام امضا باید پیشاپیش چک‌های یک سال را تقدیم کند و نباید از آدرس ملک و جزئیات، باخبر باشد.

در این راستا یک ماه پیش مبلغی به عنوان پیش‌پرداخت از من دریافت کردند و سایر چک‌ها را از یکی از اعضای سابق دفتر که برای امضا و تقدیم مال‌الاجاره خوانده شده بود، اخذ کردند. در این بدعت جدید، حاکمیت، هزینه زندان و زندانبانان را بر عهده خانواده گذاشته تا به جهانیان بگوید کروی در خانه خود زندانی است!!! ایشان خود را برای پرداخت هر هزینه‌ای آماده کرده، اما غافل از آنکه امروز در این سرزمین و به هدف مرعوب کردن وی، مجازات جمعی علیه خانواده اعمال می‌گردد.

خدا را گواه می‌گیریم که همسر با همان نشاطی که در سال ۱۳۴۱ و در اوج جوانی پا به عرصه سیاست و مبارزه گذاشت، در این سال‌ها و در راستای عهد خود با مردم و شهدا و تحقق آرمان‌های اصیل انقلاب و وعده‌های داده شده در این مسیر، هرگز خلی در اراده‌اش ایجاد نشده است. آیا جنابعالی فکر می‌کنید عاقلی در این کره خاکی پیدا شود که آن زندان تحمیلی را منزل کروی تلقی کند؟! آیا سکوت دستگاه قضائی موجب این بدعت در دستگاه امنیتی نمی‌گردد که در آینده هزینه بازداشتگاه‌های خود را از خانواده زندانبان مطالبه کند؟ آیا چنین رفتاری شایسته جمهوری اسلامی است؟ اگرچه می‌دانید این دستور مضحک، بدعتی تاریخی محسوب می‌گردد، اما خانواده به خاطر نگرانی از وضعیت جسمی آقای کروی این خواسته را اجابت کرد.

در پایان، لازم می‌بینم نظرتان را به این فرمایش مولی الموحدين جلب کنم که می‌فرماید: «به خدا قسم، روی خارهای گزنده بخوابم و خواب را بر چشمانم حرام کنم و با زنجیرهای گران بسته شوم، برای من بهتر است از اینکه روز قیامت خدا و رسول او را در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان خدا ستم کرده باشم.» (بحار الأنوار، ج ۴۱، صفحه ۱۶۲)

فاطمه کروی

۳۱ شهریور ماه ۱۳۹۰



*** منع ***

وبسایت «کلمه»

<http://www.kaleme.com/1390/06/31/klm-74190>

**نامه سرگشاده «بسیجی دهه شصت» به صادق لاریجانی، ۱ بهمن ۱۳۹۰ (++)****در پاسخ به فراخوان دوم محمد نوری زاد**

آقای حجت‌الاسلام صادق آملی لاریجانی قاضی‌القضات جمهوری اسلامی ایران:
با سلام:

نظر به وظیفه شرعی و قانونی شما بدین وسیله متن شکایت‌نامه یک بسیجی ۴۲ ساله و جانباز زمان جنگ از لشکر ۱۰ سیدالشهداء (علیه السلام) از آقای سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران به شرح زیر ایفاد می‌گردد. بدیهی است بر اساس آموزه‌های علوی و سیره عملی اولیای الهی، همه آحاد ملت از ضعیف‌ترین مردمان، فارغ از رنگ پوست، دین و جایگاه اجتماعی با یکدیگر در برابر قانون مساوی بوده و هیچ مقام و مسند و جایگاهی باعث مصونیت افراد در پاسخگویی به شکایت شاکیان نخواهد بود. شما نیز بدون شک در برابر خداوند و مردم مسئول بوده و هر گونه سستی و اهمال و بی‌توجهی شما به انجام وظیفه شرعی، عرفی و قانونی‌تان از هیچ توجیهی برخوردار نمی‌باشد. شما در پیشگاه الهی در روز حسابی که همین نزدیکی‌هاست بازخواست خواهید شد، باشد که وجدان و خداجویی هنوز در وجودتان خاموش نشده باشد و شما را به نجات فراخواند!

خوانده: آقای سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران

خواهان: بسیجی دهه ۶۰ و جانباز دفاع مقدس

خواستہ: بازگرداندن اخلاق، کرامت انسانی و آزادی به عنوان تنها بستر کمالات انسانی، به همه آحاد مردم و جوابگویی خوانده نسبت تبعات نامطلوب مدیریت فرهنگی ایشان طی ۲۳ سال زمامداری به عنوان رهبر جمهوری اسلامی و فصل‌الخطابی در همه امور مهمه مملکتی به ویژه تدوین سیاست‌های فرهنگی کشور.

شرح:

شکی نیست که انقلاب اسلامی مردم ایران با رهبری امام خمینی به منظور دستیابی به استقلال، آزادی با هدف بنا نهادن نظامی الهی که در آن کرامت انسان و اخلاق بزرگ‌ترین وجه قالبش باشد، یکی از ژرف‌ترین حرکت‌های اجتماعی تاریخ معاصر بوده است. متأسفانه علی‌رغم رشادت‌ها و خون‌های پربهایی که برای استقرارش هزینه شده اکنون در اوایل دهه چهارم آن از منظر حصول اهدافش در حوزه اخلاق، ادب، آزادی و کرامت انسانی نه تنها به آن افق‌های زیبا نزدیک نشده‌ایم بلکه دردمندانه نشانه‌های متعددی از سقوط ارزش‌های انسانی و اضمحلال فرهنگ و اخلاق در کشور شاهدیم،

- فاصله گرفتن پرشتاب جوانان از هنجارهای اسلامی و هویت ملی؛

- گسترش تندخویی و خشونت؛

- بر مصدر کار نشانیدن فرصت‌طلبان و دروغگویان و اراذل و اوباش بر جان و مال و ناموس مردم؛

- افزایش آمار جرم و جنایت در کشور؛

- رواج فساد اقتصادی، رشوه‌خواری، ربا، دروغ و تظاهر؛

- سست شدن پایه‌های خانواده، افزایش آمار طلاق و روگردان شدن بخش قابل توجهی از جوانان از ازدواج؛

- افزایش فساد جنسی و کاهش سن فحشاء در کشور؛

- افزایش آمار اعتیاد به مواد افیونی و رواج انواع مختلف مواد مخدر در کشور؛



....

نیازی به لیست کردن بیش‌تر نیست که مخاطب این نامه خود به واسطه تکیه زدن بر مسند قاضی‌القضاتی و دسترسی به آمارهای مربوط، خود بیش از هر کسی واقف به این دردهای خانمان‌برانداز بوده و می‌داند وضعیت اخلاقی کشور در چه پایه‌ای است. هم اوست که می‌داند در قم که قرار بود پایتخت معنوی کشور و هدایت مردم به دیانت و اخلاق باشد آمارهای محرمانه قتل، طلاق، شرب خمر، مواد مخدر، سقط جنین غیرقانونی، لواط، کوری به دلیل شرب الکل صنعتی و... چه حرف‌هایی برای گفتن دارد.

جناب قاضی‌القضات!

به راستی آیا شما انسان منصفی را می‌شناسید که آگاهی از پیش از انقلاب داشته باشد و در مقایسه با زمان حکومت ستم‌شاهی وضعیت اخلاق و ادب روز جامعه‌مان را بهتر از گذشته بدانند؟ آیا کسی را می‌شناسید که عالمانه روند امروز جمهوری اسلامی و جامعه‌مان را رو به اخلاقی شدن و استقرار کرامت انسانی وعده داده شده در افق‌های ارزشی ارزیابی کند؟

مگر نه اینکه ما برای انقلابمان اسلامی را می‌خواستیم که میوه استقرار آن گسترش نهایت اخلاق در جامعه باید باشد؟ که همان هدف بعثت رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و هست؟ کدام راه را غلط رفتیم؟ که دینداریمان، اخلاق برایمان نیاورده است؟ کدام مسؤلی سیاست‌های کلان فرهنگی جامعه‌مان را تدوین کرد که به اینجا رسیدیم؟ آیا بر آنچه بر اخلاق در جمهوری اسلامی آمده کسی مسؤول‌تر از رهبر نظام سراغ دارید که بر این وانفسای فرهنگی تأثیرگذار بوده باشد؟

من از رویه به ظاهر اسلامی و در باطن غیراسلامی جاری و ساری در روش و سیاست‌گذاری رهبری فعلی جمهوری اسلامی طی بیست و سه سال گذشته شکایت دارم، رسیدگی به این شکایت را حق خود می‌دانم، جوابگویی به شکایتم وظیفه رهبری نظام بوده و شما هم به عنوان قاضی اسلامی مکلف به پیگیری هستید.

آقای قاضی‌القضات؛

حریت، بستر کمالات انسانی است، آزادمندی نقطه مقابل رقیب و بندگی است، انسان به هر اندازه که از غیر خدا آزاد شود به مرتبه‌ای از حریت دست پیدا می‌کند و انسان به همان اندازه که آزاد می‌گردد اخلاق حاصل می‌کند و هر چه حریت فراگیرتر شود انسان و جامعه صورتی اخلاقی‌تر به خود می‌گیرند. حریت با عقل در ارتباط است و انسان با هر چه رابطه پست برقرار کند، نوعی اسارت است. انسان حتا اگر با نماز رابطه‌ای پست برقرار کند برایش اسارت می‌آورد، نماز ریایی و یا اجباری «تنهی عن الفحشاء» نیست که نوعی اسارت است و ثمرش نه دین است نه اخلاق. حجاب اجباری هم مثل نماز اجباری است اخلاق نمی‌آورد، حیا و عفت نمی‌آورد، چون به انسان حریت نمی‌دهد....

در سیاست‌گذاری آقای خامنه‌ای سال‌هاست که کرامت انسانی و آزادگی جایی ندارد و این امر علت‌العلل همه معضلات اخلاقی امروز ماست که ثمری جز اضمحلال فرهنگ ادب در جامعه‌مان نداشته است، طبیعی است حریت با عقلانیت همراه است و عقلانیت جایی برای فرمانبرداری مطلقه نمی‌گذارد، لذا تمامیت‌خواهان مستبد امروز رسماً در تریبون‌های حکومتی رندانه آزادی را بی بند و باری ترجمه می‌کنند و آن را بی‌دینی تلقی کرده و می‌کوبند غافل از اینکه بر سر شاخه نشسته و بُن می‌برند. و با حریت‌ستیزی و تحمیل می‌خواهند به زعم خود اسلام را مستقر سازند ناگفته محرز است که تجربه این سال‌های طولانی، شکست سنگینی را برای این قرائت از دین رقم زده و ثمره‌ای جز اضمحلال ادب و اخلاق و دین‌گریزی مردم و جوانان را در پی نداشته است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرموده‌اند:

«ایها الناس؛ إن آدم لم یلد عبداً ولا أمة، وإن الناس کلهم أحرار»؛

(ای مردم، آدم هرگز کسی را بنده و کنیز نراند؛ بی‌تردید همه مردمان آزادند.)

آقای قاضی‌القضات!



امروز دامنه تحدید آزادی‌های قانونی و شرعی که از طرف گروه‌های فشار وابسته به رهبری آن‌چنان گسترش یافته که هیچ حد و محدودیتی برای خود قائل نیستند. سرکشی در امور خصوصی خانواده‌ها، ممانعت از تحصیل دانشجویان، شنوهای غیرقانونی، زندان و فحاشی و شکنجه و حصر، رویه جاری شده و دیگر خواب شیرین قاضی القاضات را نمی‌آشوبد.

این درد را کجا باید برد که در جمهوری اسلامی آزادی برای خواندن دعای کمیل و عزاداری سیدالشهداء و احیای شب قدر وجود ندارد؟ تعطیلی اجباری شب‌های قدر حسینه ارشاد و عزاداری محرم و صفر بیت الزهراء، هیأت احیای فضیلت و... آیا شایسته نظام است؟ آیا میلیون‌ها نفر زائر امام غریبی که الآن در ایام شهادتش به سر می‌بریم فقط و فقط مجبورند نمازشان را به امامت کسی [احمد علم‌الهدی، امام جمعه مشهد] که ایشان را گاو و بزغاله می‌خوانند یا مریدان او اقتداء کنند؟ عزیزی می‌گفت در حرم امام رضا علیه‌السلام از خادم باصفای کفشداری پرسیدم کدام یک از امامان جماعت حرم حکومتی نیستند و می‌شود به ایشان اقتدا کرد؟ آن خادم امام غریب گفت هیچ کدام، نمازت را فرادا بخوان!

اجبار هیأت‌های حسینی به نصب عکس آقای خامنه‌ای چه معنی دارد؟

الزام دعا کردن عمرو و زید به وعاظ و مداحان در مجالس عزای حسینی چه محمل شرعی دارد؟

از راندن اجباری بیش از ۸۰ درصد جوانان مملکت که به آقای خامنه‌ای انتقاد دارند، از مجالس مذهبی چه سودی عاید اسلام و نظام می‌شود؟ از شبیه‌سازی سردار علایی محبوب به شمر و احمدی‌نژاد به مالک اشتر چه هدفی دنبال می‌شود؟! جز تطهیر شمر و تخریب مالک اشتر؟!....

تا زمانی که دین‌داری نظام و رهبری‌اش بر این پاشنه بچرخد و مریدان ایشان برداشت خود از دین را عین اسلام بدانند و چونان خوارج زمان مولای متقیان هر قرائتی جز برداشت خود را منکوب کنند و هر مخالفی را تکفیر، امیدی به بازگشت ادب و اخلاق و کرامت انسانی به جامعه نخواهد بود و شما جناب قاضی القاضات در این ظلم بزرگ شریک خواهی بود مگر اینکه به وظیفه‌ات عمل کنی و....

ای کاش شما به این حریت رسیده باشید و به جبران مافات و جرایمی که مهر تأیید شما در بر دارد، تا فرصتی برایتان باقی است به خود آییند و چشم طمع از دنیا برکشید و کمی به آخرت خود بیاندیشید.

«عَلَىٰ بَنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنِ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُجِبًّا لِدُنْيَاهُ فَاتِّهَمُوهُ عَلَىٰ دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُجِبِّ لِدُنْيَاهُ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ» (اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۸).

(امام صادق فرمودند: چون عالم را دنیا دوست دیدید او را نسبت به دینتان متهم دانید (بدانید دینداریش حقیقی نیست) زیرا دوست هر چیزی گردد محبوبش می‌گردد.)

والسلام

بسیجی دهه ۶۰ و جانباز دفاع مقدس

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی، ۲۳ تیر ۱۳۹۱

سلام به محضر حضرت آیت‌الله شیخ صادق آملی رینه‌ای لاریجانی
 اگر از من مکدر نمی‌شوید، یک حقیقت جاری را با شما در میان بگذارم. حقیقتی که چندان هم از نگاه اطرافیان شما پنهان نیست. حقیقتی که «لازمه‌اش» از مقام شامخ شما ارتزاق می‌کند.
 و به تعبیری: حیات و مماتش به وجود مبارک شما بند است. و آن این که: جناب شما، فارغ از همه هیاهوهای که برایتان آراسته‌اند، نفر ششم دستگاه معهود خویشید. چه بشود که با ارفاق و اغماض بشوید نفر پنجم.
 این حقیقت جاری، همان است که به وجود مبارک شما محتاج است. برای چه؟ تا آن چهار پنج نفری که نفوذشان از جناب شما بیش‌تر و نافذتر است - بی حضور شما - آجرهای رفاقت و رعایت را بر هم بچینند و چفت و بست ظاهری‌اش را برای شما باقی گذارند.
 مثلاً با شرمندگی بگویم که جناب رئیسی، شاید بیست برابر شما در دستگاه قضائی نفوذ دارد. و شما برای او، آن‌سوتر از تعارفات معمول و متداول، «مکملی» بیش نیستید. و مگر جناب اژه‌ای، که از صندلی وزارت به کرسی دادستانی تنزل فرمود، پس و پشت تبسم‌های متداولش را برای شما معنا می‌کند؟ یا جناب حجازی بیت، مگر برای استقلال دستگاه قضا و قعی می‌نهد که مأموران و بازجویان وزارت اطلاعات، آنگاه که برای متهمین یا بهتر بگویم: سوژه‌های خود سه سال و چهار سال و ده سال حبس و شلاق دیکته می‌کنند، سه قاضی فلک‌زده شما - آقایان صلواتی و پیرعباس و مقیسه - را به قدر یک رهگذر اطراف دادرسی انقلاب به حساب آرند؟
 شاید بر من بر بخروشید و بفرمایید که نخیر، من نفر اولم. با شرمندگی می‌گویم: نیستید. با اطمینان می‌فرمایید: هستم. به آرامی می‌گویم: نیستید. برافروخته می‌فرمایید: اگر می‌خواهی قدرت و نفوذ و استقلال و برتر بودن مرا بیازمایی یک نمونه بگو تا قاطعیت و بُرد و تام‌الاختیار بودن مرا تماشا کنی.

می‌گویم: گرچه من خود به پایان این هم‌آوردطلبی شما واقفم اما این شما و این چند نمونه‌ای که می‌آورم:
 ۱- برادران خودتان را به محکمه بخوانید. هم رئیس مجلس را و هم آن یکی را که کمی شوخ است و سخن به مطایبه می‌راند و از جایگاه یک مترسک حقوق بشری مدعی است که «در ایران، ما زندانی سیاسی نداریم و شکنجه‌ای هم در کار نیست و همه چیز نظام در امن و امان و صحت و سلامت و انصاف و عدل است.» به اولی بگویید: گذشته از این که شما یک نظامی هستی و در کار سیاست دخول کرده‌ای و این دخول سراسیمه تو و طایفگان سپاهی‌ات مخالف قانون و فرمان امام و اساس حکومت است، اسنادی نیز برای من ارسال شده که نشان می‌دهد دست تو به اموال مردم آورده است. من از جایگاه مدعی‌العمومی تو را به محکمه می‌خوانم. بیا و به پرسش‌های تمام‌نشدنی ما پاسخ بگو.
 به آن یکی هم که شوخ و شنگ است بفرمایید: اخوی، شما که به کشاورز بودن خود می‌نازی و اجداد کشاورز را شاهد مثال می‌آوری و به گندم و جوی کاشته‌ات اشاره می‌کنی و نکته‌ای از شترمرغ هایت نمی‌گویی، در یک قلم بما بگو این صدها هکتار زمینی را که در همین چند سال اخیر صاحب شده‌ای از کجا آورده‌ای؟ تو که مثل خود من اهل اطراف آمل و رینه و پردمه‌ای. در ورامین چه می‌کنی؟ نه ارث پدری ما راه به این سوی می‌کشد و نه اگر کلاه ما به ورامین می‌افتاد راهمان را کج می‌کردیم. به وی بفرمایید: اخوی، شما که به گندم‌کار بودن و جوکار بودن خود می‌نازی، به ما بگو در یک شرایط مساوی، این همه برخورداری از درهای گشوده آیا برای دیگران هم مهیا بوده است؟ یعنی یک آدم بی نشان هم اگر در کنار شما قرار می‌گرفت آیا می‌توانست صبح به اداره ثبت ورامین داخل شود و ساعتی بعد با سندهای منگوله‌دار از آنجا بیرون بزند؟
 نیز به ایشان بفرمایید: اخوی محترم، اگر به فرض محال دروغ گفتن مردم امری پذیرفتنی باشد، دروغ گفتن مسئولین جرمی محرز و قابل پیگرد است. این که شما می‌گویید ما در ایران شکنجه و زندانی سیاسی نداریم، نه یک دروغ، که یک جرم آشکار است. به وی بفرمایید: اخوی، پیش هرکس اگر معلق می‌زنی پیش خود ما مزین. که ما خود بهتر از هرکسی می‌دانیم در دستگاه قضائی‌مان چه می‌گذرد. ما که بهتر می‌دانیم این برادران امام زمانی اگر بروند کلاه یکی را بیاورند، سرطرف را می‌آورند.

به وی بفرمایید: ما خودمان در داستان کوی دانشگاه هرچه پرپر زدیم، این برادران امام زمانی یک برگ سند ندادند دستمان. چرا بدهند؟ چاقو مگر دسته‌اش را می‌بُرد؟ ما مگر می‌توانستیم آن بسیجی‌هایی را که به کوی دانشگاه حمله کردند و چشم‌ها را دریدند و تن و بدن دانشجویان را سیاه کردند و اموالشان را دزدیدند و تخریب کردند، محاکمه کنیم و به زندانشان بیاندازیم؟ یکی از اینها را که به زندان می‌انداختیم فردا مگر تره برای ما



و اشارات ما و فرامین بعدی ما خورد می‌کردند؟ پس ای برادر، دروغ ممنوع. لطفاً زیپ دهانت را بکش و بیش از این آبروی نداشته‌ات را برطبق رسوایی مریز.

۲- اگر معتقدید فرد نخست و مستقل دستگاه قضائی هستید، از همان جایگاه مدعی العمومی، این آقای احمدی‌نژاد را به خاطر سال‌ها تحقیر ایرانیان و تاراج اموالشان و برکشیدن دزدان و داخل کردن دزدان به جایگاه مسؤولیت، یک بار، آری یک بار، به محکمه بخوانید. شما سه برادر عجب که چقدر ترسو هستید. همه غوغای شما در شعارهای پرطمطراق و توخالی محدود است. گرچه این احمدی‌نژاد هم در شعارگویی و شعارخواری دست کمی از شمایان ندارد اما هرچه که ندارد، یک عربده‌هایی به اسم جسارت دارد. از یاد بگیری و یک یا الهی بگویند و چنگ درچنگ او بیاندازید. اولی در مجلس و دومی در دستگاه حقوق بشری و شما نیز در دستگاه خودتان. دستگاه‌ها را به کار اندازید و یک سمفونی نترسیدن به کار اندازید. مردن یک بار و شیون یک بار. از چه می‌ترسید؟ سند و مدرک علیه شما دارد که دارد. این همه خفت را چرا با خود حمل می‌کنید؟ پاچه‌ها را ور بکشید و به میدان بیایید. در یک قلم از محمدرضا رحیمی دزد شروع کنید و بعد از صادق محصولی و مشایی و پاسداران دزدی که دست به دست احمدی‌نژاد داده‌اند، دست به گلولی خود او ببرید. البته نه برای گروکشی و دعوای بین‌المجالسی. بل به خاطر سال‌ها دزدی و تحقیری که آوار احمدی‌نژاد و یارانش بر سر مردم ایران و تاریخ این سرزمین فرو باریده‌اند.

۳- اجازه بدهید جلوتر نروم. از این روی فرد خام و ناپخته و بی‌تجربه‌ای چون شما بر سر دستگاه قضا گمارده می‌شود که حرف‌شنو باشید. و البته ماشین امضا. اگر بنا بود شما کارکننده و استخوان خرد کرده دستگاه قضا بودید و هر از گاهی فرمانروایان خود را به قانون و تبصره‌های قانونی ارجاع می‌دادید و یک «نمی‌شود» تحویلشان می‌دادید، کارها به کامشان تلخ می‌شد که. شما «بایدی، آری «باید» خام و ناپخته می‌بودید.

۴- من اگر خیلی بخوام آرمانی بیندیشم باید می‌گفتم: شما در مقام رئیس دستگاه قضا باید شخص رهبر را به خاطر خیلی کارهایی که در پس و پشت حقوق بدیهی مردم کرده و می‌کند به محکمه فرا بخوانید. و مثلاً از وی به خاطر حساب‌های مالی ناپیدا و نامشخصش پرسش کنید. که چرا پول‌های مردم را و میزان آنها را آشکار نمی‌کند و بی‌اجازه مردم به جاهای مختلف پول سرازیر می‌کند. راز خام بودن شما و اطاعت بی‌چون و چرای شما به همین مواضع مربوط است. خنده‌دار نیست این جمله شما که فرموده‌اید: ما مطیع همواره مقام معظم رهبری هستیم؟ ظاهراً شما باید مستقل باشید.

۵- اجازه بدهید از تخته سنگ‌های عظیم‌الجثه سر راه شما نگویم. که خود می‌دانم شما نه مرد این خطرهای قضائی هستید و نه اساساً شما را بر این جایگاه بلند نشانده‌اند تا به درون این درهای بسته سر فرو برید. پس، از چند سنگ ریزه قضائی با شما می‌گویم تا ببینیم میزان قدرت شما تا کجاست. مثل سنگ ریزه‌ای به اسم حقوق مدنی یک زندانی. به عنوان نمونه خود مرا ممنوع‌الخروج کرده‌اند. از همان سه سال پیش. حالا که پرونده‌ام مختومه شده، همچنان ممنوع‌الخروجم. یک خودی نشان بدهید و از جایگاه پنجمی دستگاه قضا خود را به جای واقعی خود بکشانید تا ببینیم دستخط مبارک شما تا کجاها بُرد دارد. بخواهید زندانیان سیاسی مثلاً به مرخصی بروند. بخواهید سال‌های زندانی اینان به قدر واقعی‌اش تقلیل پیدا کند. و نه به اندازه‌ای که بازجوها به قاضیان شما دیکته می‌کنند.

۶- من از آقای طائب رئیس اداره اطلاعات سپاه به خاطر ساخت فیلم علیه من و انتشار آن در فضای مجازی، به دادرسی ویژه روحانیت شکایت بردم. به قاضی که خود روحانی بود گفتم: یعنی می‌شود باور کرد که شما طائب را به اینجا بکشانید و به خاطر این جرم آشکار زندانی‌اش کنید؟ گفت: ما بزرگ‌تر از طائب را هم به اینجا می‌کشانیم. که همانجا به وی گفتم: شوخی نفرمایید. اکنون بعد از ماه‌ها جواب آمده که شکایت شما بی‌مورد است. یک تکانی به قلم مبارک خود بدهید ببینیم می‌توانید یک روحانی در اندازه طائب را به خاطر یک جرم آشکار و محرز و غیرقابل انکارش به محکمه بخوانید و به دست یک قاضی مستقل بسپاریدش؟ گرچه من به شما حق می‌دهم که چنین نکنید. چرا که این ناپختگی و حرف‌شنوی غلیظ شما بوده که شما را تا این مقام بالا برده. و گرنه ما و شما به نقض غرض مبتلا می‌شدیم.



۷- من از آقای ضرغامی و مدیر سایت باشگاه خبرنگاران جوان به خاطر انتشار همان فیلم‌های غیراخلاقی که اداره اطلاعات سپاه علیه من ساخته بود شکایت کردم. بعد از سه چهار ماه مرا خواسته‌اند که مدرکت کو؟ من همه مدارک را به آنها تحویل داده بودم. اما پرونده من از مدارک خالی بود. به قاضی شعبه چهار دادرسی ویژه فرهنگ و رسانه گفتم: چشم، من باز برای شما مدرک می‌آورم. اما شما جرأت می‌کنی آقای ضرغامی را دست‌بسته به اینجا بیاوری و یک میلیارد خسارت به خاطر تخریب عاطفی و روانی خانواده‌ام از کیسه فرد خاطی بگیری و به من بدهی؟ کاری که در جاهای دیگر و کشورهای دیگر به راحتی صورت می‌پذیرد. پوزخندی زد و با چهره‌ای عبوس و طلبکار گفت: از این خبرها اینجا نیست. اینجا فرهنگ و رسانه است. دلت خوش است بنده خدا.

گلی به گوشه جمال این قاضی که مرا «بنده خدا» خطاب کرد. اگرچه به مسخره. اما بازجویانی که پرونده‌های قضائی متهمان سیاسی را برای شما مهیا می‌کنند، ما و خانواده‌های ما را فاحشه‌هایی تعریف می‌کردند که «نظام لطف می‌کند که تکه‌ای نان جلوی ما می‌اندازد». حالا شما با ورود به جایگاه نخست دستگاه قضائی ببینیم می‌توانید آقای ضرغامی را دست‌بسته و چشم‌بسته به همان سلول‌هایی بیندازید که ما ماه‌ها در آنجا حبس بودیم و در فشار جسمی و روانی؟ با این تفاوت که ما یک چند خط مطلب انتقادی نوشته بودیم و وی نه نوشته که فیلمی در حوزه خانوادگی و خصوصی علیه من منتشر کرده است. تا ببینیم نه میزان استقلال شما در بُعد قضائی، که میزان مسلمانی شما چه اندازه است.

۸- سه سال است که دزدان اطلاعات و دزدان سپاه، لوازم شخصی مرا برداشته و برده‌اند. چندی پیش با هزار مکافات برای چندمین بار به قاضی اجرای احکام زندان اوین مراجعه کردم و در این خصوص از وی پرسش نمودم. که: بالآخره داستان این اموال شخصی من چه می‌شود؟ پاسخ وی همان بود که خود می‌دانستم: برای ما نفرستاده‌اند.

شما برای این که میزان استقلال و نفر اول بودن خود را در دستگاه قضائی کشور به ما ثابت کنید، نمی‌خواهد به سراغ برادران خود بروید. یا دزدانی چون احمدی‌نژاد و همدوشانش را به سلول‌های نفرت و قانون بسپارید. یا بسیجیان قلچماقی را که فاجعه خونین کوی دانشگاه را رقم زدند به زندان بیندازید و از آسیب‌دیدگان آن فاجعه پوزش بخواهید، یا رهبر را برای پاره‌ای توضیحات به دستگاه تحت امر خود فرا بخوانید. یا طائب را و ضرغامی را با چشمان بسته به سلول انفرادی بیندازید. من و شما نیک می‌دانیم که اینها شدنی نیست. دلیلش را خودمان می‌دانیم. هم ما و هم شما. اما بیایید و برای اثبات نفر اولی خود دستور بدهید دزدان اطلاعات و دزدان سپاه، این اموال شخصی مرا به من بازگردانند. من قول می‌دهم، امضا می‌دهم، به محض دریافت اموال، یک نامه بلندبالا بنویسم و منتشرکنم و در آن با صدای بلند فریاد بزنم: جناب آیت‌الله شیخ صادق آملی رینه‌ای لاریجانی نه نفر پنجم، که نفر نخست دستگاه قضائی است. حالا دیگران هر چه می‌خواهند بگویند بگویند.

۹۱/۴/۲۳

با احترام: محمد نوری‌زاد

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

**نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد به صادق لاریجانی، ۱ آبان ۱۳۹۱****پاسخ احمدی‌نژاد به نامه «خیلی محرمانه» رئیس قوه قضائیه: مصمم به اجرای کامل قانون اساسی و اصلاح ریشه‌های امور کشور هستم**

بسم الله الرحمن الرحيم
 آیت‌الله صادق لاریجانی
 رئیس محترم قوه قضائیه
 سلام علیکم

پاسخ مورخه ۹۱/۷/۳۰ جنابعالی، که با مهر «خیلی محرمانه» ارسال گردید، واصل و موجب تشدید نگرانی اینجانب از نحوه اجرای اصول متعدد قانون اساسی از سوی ریاست محترم قوه قضائیه گردید. از آنجا که این مکاتبات مربوط به حقوق اساسی ملت است، ضرورتی به محرمانه بودن ندارد، درباره نامه فوق نکات زیر را متذکر می‌گردم:

۱- بر اساس اصل ۱۱۳ قانون اساسی، رئیس‌جمهوری به عنوان منتخب ملت بالاترین مقام رسمی کشور پس از رهبری و رئیس قوه مجریه و به علاوه مجری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. همچنین بر اساس اصل ۱۲۱ قانون اساسی ریاست جمهوری با سوگند شرعی متعهد به صیانت از حقوق اساسی ملت شده است. متن اصول فوق کاملاً روشن است. صیانت از حقوق اساسی ملت از منظر تدوین‌کنندگان قانون اساسی آنقدر مهم بوده است که در متن سوگند شرعی ریاست جمهوری به وضوح درج شده است و تفاسیر متعدد شورای محترم نگهبان نیز بر این مسؤولیت و اختیار خطیر رئیس‌جمهوری تأکید دارد.

۲- اینجانب بر اساس وظیفه قانونی، بررسی نحوه اجرای اصول قانون اساسی در آن قوه از جمله نحوه دادرسی را در برنامه کاری خود داشته‌ام. از سال ۸۸ چندین بار با جنابعالی مکاتبه و مواردی از قانون اساسی را تذکر داده‌ام لیکن از علنی کردن آنها خودداری نموده‌ام. در سخنرانی‌های عمومی تذکرات لازم برای اجرای عدالت و رسیدگی دقیق به حقوق مردم داده‌ام. به خصوص در جلسه مورخه ۹۱.۰۴.۰۶ مسؤولین قضائی در مشهد مقدس نگرانی خود را دربارهٔ اهتمام کافی قوه قضائیه به تأمین و رعایت حقوق اساسی ملت مندرج در اصول متعدد قانون اساسی از جمله اصول ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۳۹ به صراحت اعلام نمودم.

۳- در نامه خود فرموده‌اید که رئیس‌جمهوری قبل از برنامه‌ریزی برای سرکشی به زندان باید از قوه قضائیه اجازه بگیرد. دو بار هم تأکید کرده‌اید که سرکشی به زندان اوین به مصلحت نمی‌باشد و یک بار هم فرموده‌اید که موافق نیستید. باید یادآور شوم که در اصول قانون اساسی لزوم اجازه یا موافقت و یا مصلحت‌اندیشی قوه قضائیه در اجرای وظایف قانونی رئیس‌جمهوری پیش‌بینی نشده است. چگونه جنابعالی اجرای قانون اساسی را به مصلحت نمی‌دانید. اگر این نگاه بر کل فعالیت‌های قوه قضائیه حاکم باشد آیا نمی‌شود تصور کرد که برخی از اصول قانون اساسی و حقوق اساسی مردم با مصلحت‌اندیشی و تشخیص شخصی در قوه قضائیه متوقف شده و یا نادیده انگاشته می‌شود. متأسفانه جنابعالی قبلاً اعلام کرده‌اید که وجود هیأت منصفه مطبوعات که صراحتاً اصل ۱۶۸ قانون اساسی است را قبول ندارید که در این مورد حضوری تذکر دادم. اما متأسفانه ظاهراً بخشی از اقدامات قوه قضائیه درباره مطبوعات و رسانه‌ها با همین نگاه انجام می‌گیرد.

۴- در نامه فوق با استناد به عناوینی چون ضرورت رسیدگی به معیشت مردم و یا اینکه یکی از منتسبین نزدیک اینجانب (آقای جوانفکر مدیر روزنامه ایران) مشغول تحمل کیفر در زندان اوین است و یا اینکه چرا در سال هفتم ریاست جمهوری سرکشی انجام می‌شود و یا اینکه نزدیک به انتخابات ریاست جمهوری بعدی هستیم، سرکشی از زندان اوین را دارای شائبه سیاسی و حمایت از مجرم تلقی فرموده‌اید: اولاً به استناد کدام اصل از اصول قانون اساسی جنابعالی می‌توانید امری را تفسیر سیاسی کنید و مانع از اجرای قانون اساسی شوید.



ثانیاً آیا به عنوان رئیس قوه قضائیه می‌توانید به استناد تشخیص سیاسی خود حکمی صادر نمائید.

ثالثاً مگر بناست قوه قضائیه و یا زندان اوین در انتخابات آتی نقشی ایفا نمایند.

رابعاً آیا جنابعالی برنامه‌های کاری و اجرای وظایف مندرج در قانون اساسی و اصل قضاوت را منوط به شرایط سیاسی می‌دانید.

خامساً به راحتی به اینجانب اتهام «حمایت از مجرم» زده‌اید. گرچه اینجانب حکم علیه آقای جوانفکر را بر خلاف عدالت می‌دانم ولیکن محاکمه تمام شده و ایشان در حال تحمل مجازات است. چگونه ممکن است سرکشی به زندان حمایت از مجرم تلقی شود. به علاوه شما از کجا می‌دانید که دیدار با ایشان در برنامه کاری اینجانب بوده است.

در حالی که جنابعالی به آسانی به رئیس‌جمهوری که نماینده ملت و مجری قانون اساسی است اتهام می‌زنید، آیا می‌توان برای آحاد مردم که پشتیبان خاصی جز خداوند ندارند امنیت قضائی متصور بود. ضمن احترام عمیق به خیل عظیم قضات متعهد و کارکنان شریف قوه قضائیه باید اذعان نمایم که برخی معتقدند این رفتار به یک رویه در مسئولین بلند مرتبه قوه قضائیه تبدیل شده است. توجه شما را به برخورد سخنگوی قوه قضائیه با سؤال خبرنگار جلب می‌نمایم. لازم به ذکر است که آقای جوانفکر مشاور مطبوعاتی اینجانب بوده ولیکن هیچ نسبتی با اینجانب دور یا نزدیک ندارد.

سادساً آیا به نظر جنابعالی اجرای اصول قانون اساسی می‌تواند تحت تأثیر سال‌های مختلف مسؤولیت یک مسؤول متوقف و یا دگرگون شود. آیا باید پذیرفت که بسیاری از رفتارها و مواضع در قوه قضائیه تحت تأثیر حوادث سیاسی است.

سابعاً اتفاقاً ریشه‌ای مشکلات مزمن اقتصادی کشور ایجاد می‌نماید که علاوه بر اقدامات صرف اقتصادی، نحوه اعمال عدالت و برخورد با مفاسد اقتصادی و رانت‌خواری‌های عده‌ای خاص و ایجاد امنیت عمومی اقتصادی که در تمهید فضای سالم اقتصادی و اثربخش بودن سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی دولت نقش تعیین‌کننده دارد، نیز مورد ارزیابی و بررسی قرار گیرد. اموری که جزء وظایف اصلی قوه قضائیه بوده و از این جهت، نقش این قوه را ممتاز کرده است تا جایی که به اعتقاد بسیاری از علما وظیفه قطعی و لاینفک حکومت قضاوت است. متأسفانه گزارش مستند و دقیقی از انجام این وظایف قوه قضائیه در دسترس نیست.

ثامناً در حالی که به فرموده امام راحل(ره) زندان باید دانشگاه باشد و علی‌القاعده درب آن به روی اقشار مختلف از جمله حقوق‌دانان، روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و محققین علوم انسانی و دانشجویان و مددکاران اجتماعی باز باشد، بازدید رئیس‌جمهوری که انتظار می‌رفت با استقبال مسئولین قوه قضائیه مواجه شود، شائبه‌ای ایجاد نمی‌کند بلکه مخالفت با این امر شائبه‌های زیادی ایجاد خواهد کرد. تاسعاً آیا قابل قبول است که اینجانب نیز پرداخت بودجه‌های کلان به قوه قضائیه را به مصلحت ندانم.

۵- ضمن تذکر اصول ۶۱، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۶۱ و بند ۲ اصل ۱۵۶ اعلام می‌دارم که به استناد اصول متعدد قانون اساسی از جمله اصل ۱۱۳ و سوگند شرعی اصل ۱۲۱، مصمم به اجرای کامل قانون اساسی و اصلاح اساسی و ریشه‌ای امور کشور هستم و مطمئناً با سرکشی از زندان‌ها و برخی دادگاه‌ها نحوه اجرای اصول قانون اساسی و رعایت حقوق اساسی ملت را مورد بررسی قرار داده و گزارش آن را به ملت بزرگ و مقام معظم رهبری تقدیم خواهم کرد. *إن شاء الله.*

در انجام این وظیفه سنگین یاری همه قوا و دلسوزان و لطف خدای متعال را می‌طلبم.

محمود احمدی‌نژاد

*** منع ***

وبسایت «خبرآنلاین»

**پاسخ صادق لاریجانی به نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد، ۳ آبان ۱۳۹۱****حکایت شما حکایت سلطانی است که اموال و املاک مردم را غاصبانه تصرف کرده بود و به ملک خود منضم ساخته بود و به همه می‌گفت چرا رعایت ملک سلطان نمی‌کنید!**

دکتر محمود احمدی‌نژاد

رئیس محترم جمهوری اسلامی ایران

بعد از سلام، نامه مورخه ۹۱/۸/۱ شما را همزمان با انتشار آن در رسانه‌ها، دریافت نمودم. بسیار متأسفم که در شرایط خاص کنونی و پس از رهنمودهای مقام معظم رهبری دائر بر ضرورت حفظ آرامش و وحدت و توجه به مشکلات مردم، شاهد چنین مکاتبات رسانه‌ای هستیم. از باب انجام وظیفه و تنویر افکار عمومی و دفاع از قانون اساسی و حقوق عامه و جلوگیری از انحرافات و قانون‌گریزی‌ها ناچار از توضیحات زیر می‌باشم و همان‌طور که در نامه محرمانه گفته‌ام: این سطور را می‌نگارم تا در ذاکره تاریخ بماند.

۱- مدت مدیدی است که در مقابل حملات غیرمنطقی و غیرقانونی و نسبت‌های خلاف واقع شما به قوه قضائیه و مسئولان آن، سکوت اختیار کرده‌ام. مبنای این سکوت رعایت مصالح نظام و تبعیت از فرامین مقام معظم رهبری در عدم تقابل مسئولان و خصوصاً سران قواست. لذا پاسخ نامه اول را به صورت «خیلی محرمانه» ارسال داشتم تا این مصلحت اهم را رعایت کرده باشم. متأسفانه شما به بهانه «حقوق اساسی ملت» نامه دومتان را نیز رسانه‌ای کرده‌اید که علاوه بر سخنان نادرست، نسبت‌های ناروا و خلاف واقع بسیاری در آن مطرح کرده‌اید. سکوت بر این نسبت‌های خلاف واقع ممکن است پاره‌ای اذهان را ره زند که شاید واقع امر، همین است که می‌گویید.

۲- مبنای باطلی که تقریباً اکثر دعاوی شما بر آن استوار گشته، باید مورد مذاقه قرار گیرد و واضح گردد که چگونه نه فقط در مورد آن اشتباه کرده‌اید بلکه متعمدانه علی‌رغم همه تصریحات قانون اساسی و تفسیرهای روشن شورای محترم نگهبان بر آن پای می‌فشرید و برای دیگران خط‌کشی‌های نادرستی ترسیم می‌نمایید و همه را متهم به تجاوز به حقوق خود می‌نمایید. حکایت شما حکایت سلطانی است که اموال و املاک مردم را غاصبانه تصرف کرده بود و به ملک خود منضم ساخته بود و به همه می‌گفت چرا رعایت ملک سلطان نمی‌کنید!

۳- گفته‌اید «بر اساس اصل ۱۱۳ قانون اساسی رئیس‌جمهوری مجری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است». و قاعدتاً معتقدید معنای آن اجرای قانون اساسی در همه حیطه‌هاست.

آیا واقعاً با خود نیندیشیده‌اید که اگر این فهم از قانون اساسی درست باشد، پس معنای تفکیک قوا و استقلال آنها که در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی بر آن تنصیب شده است، چه خواهد بود.

برای تنویر خاطر حضرت‌عالی نصّ اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی را می‌آورم:

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردد. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

اگر بنا به فهم شما از اصل ۱۱۳، رئیس‌جمهور مجری قانونی اساسی است و معنایش هم این است که همه نهادها و دستگاه‌ها و قوای مذکور در قانون اساسی مشمول این اجرا می‌گردند، بفرمایید معنای استقلال قوا از یکدیگر چیست؟

علاوه بر نکته فوق، نگاهی به صدر اصل یکصد و پنجاه و ششم بیندازید: «قوه قضائیه، قوه‌ای است مستقل که...». اگر بنا باشد «مجری» قانون اساسی در قوه قضائیه هم رئیس‌جمهور باشد، این استقلال چه معنایی دارد؟!

۴- در اصل یکصد و پنجاه و هفتم قانون اساسی آمده است:



«به منظور انجام مسؤلیت‌های قوه قضائیه در کلیه امور قضائی و اداری و اجرایی، مقام رهبری یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضائی و مدیر و مدبر را برای مدت پنج سال به عنوان رئیس قوه قضائیه تعیین می‌نماید که عالی‌ترین مقام قوه قضائیه است.»
نص این اصل که اجرای مسؤلیت‌های قوه قضائیه را به عهده رئیس قوه قضائیه گذاشته است جایی برای «مجری» دیگری باقی نمی‌گذارد.

۵- اینجانب به همراه اکثریت قریب به اتفاق اعضای محترم شورای نگهبان که مسؤلیت تفسیر قانون اساسی را به عهده دارند و داستان آن خواهد آمد، معتقدیم تفسیر مسؤلیت اجرا و تعمیم آن به همه قوا آن‌گونه که شما معتقدید، خطاست. با این وجود، بفرمایید به چه منطقی اینجانب باید به فهم شما از قانون اساسی تمکین کنم؟! صورت مسأله روشن است: رئیس دو قوه دو برداشت مختلف از قانون اساسی دارند: بنده حیطه «مسؤلیت اجرا» را منحصر در قوه مجریه می‌دانم (به قرینه همه آنچه آوردم) و شما آن را عام و شامل همه قوا و دستگاه‌ها (حسب ظاهر نامه ارسالی و پاره‌ای سخنان جسته و گریخته دیگر)، و فعلاً فارغ از صحت ادله و استدلال‌ها، به چه دلیل باید به نظریه‌ای که آن را صددرصد خطا می‌دانم تمکین کنم و برای شما در امور اجرایی قوه قضائیه و یا نظارت بر آن حقی و شأنی قائل باشم!؟

۶- اگر به هر دلیل بین رؤسای قوا و مسؤولین در فهم قانون اساسی اختلافی روی داد، به صراحت قانون اساسی، مرجع رسمی تفسیر قانون اساسی که فصل‌الخطاب در این امور خواهد بود، شورای محترم نگهبان است.

شورای محترم نگهبان در رأی تفسیری مورخ ۹۱/۴/۱۲ خود به روشنی آورده است که رئیس‌جمهور بر اساس اصل ۱۱۳، حق نظارت بر اجرای قانون اساسی ندارد. اکنون بفرمایید چرا و به چه مجوزی به خود حق می‌دهید در مقابل رأی تفسیری شورای نگهبان تمکین ننمایید.

بر اساس اصل نود و هشتم قانون اساسی: «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه‌چهارم آنان انجام می‌شود.»

۷- شما حتماً به نظریه تفسیری اخیر شورای نگهبان واقفید. تعجب در این است که چرا در مقابل قانون اساسی ایستاده‌اید و با فرافکنی علیه قوای دیگر از پذیرش آن شانه خالی می‌کنید. برای تذکر مجدد به حضرتعالی و برای اطلاع عموم مردم شریف‌مان متن تفسیر شورای محترم نگهبان را در اینجا می‌آورم:

نظر شورای نگهبان:

«عطف به نامه شماره ۹۱/۳۱/۴۶۹۰۹ مورخ ۱۳۹۱/۳/۱۷، مبنی بر اظهار نظر تفسیری در خصوص اصل ۱۱۳ قانون اساسی، موضوع در جلسه مورخ ۱۳۹۱/۳/۳۱ شورای نگهبان مورد بحث و بررسی قرار گرفت و نظر شورا به شرح زیر اعلام می‌گردد:

(۱) مستفاد از اصول متعدد قانون اساسی آن است که مقصود از مسؤلیت اجرا در اصل ۱۱۳ قانون اساسی، امری غیر از نظارت بر اجرای قانون اساسی است.

(۲) مسؤلیت رئیس‌جمهور در اصل ۱۱۳ شامل مواردی نمی‌شود که قانون اساسی تشخیص، برداشت، نوع و کیفیت اعمال اختیارات و وظایفی را به عهده مجلس خبرگان رهبری، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی، قوه قضائیه و هر مقام و دستگاه دیگری که قانون اساسی به آنها اختیار یا وظیفه‌ای محول نموده است.

(۳) در مواردی که به موجب قانون اساسی رئیس‌جمهور حق نظارت و مسؤلیت اجرا ندارد، حق ایجاد هیچ‌گونه تشکیلاتی را هم ندارد.»

این تفسیر علاوه بر اینکه صراحتاً نظارت رئیس‌جمهور را به حسب اصل ۱۱۳، نفی می‌کند، مسؤلیت وی را نیز در حیطه وظایف مذکور در قانون اساسی برای دیگر قوا و دستگاه‌ها و نهادها متفی می‌داند.

۸- جناب رئیس‌جمهور؛ آیا واقعاً دغدغه شما، صیانت از حقوق اساسی مردم است؟ در این صورت باید به قانون اساسی که سند حقوق اساسی مردم است احترام بگذارید و در موارد اختلاف، به داوری که خود قانون اساسی تعیین کرده، تمکین کنید نه اینکه همواره فراتر از اختیارات مذکور در قانون اساسی، و با تفسیری شخصی، نسبت به سایر قوا مدعی شوید و بی‌جهت و بدون دلیل، موجب تنش در جامعه گردید، و خوراک تبلیغاتی برای معاندین و دشمنان انقلاب فراهم آوردید.



۹- در بند سوم نامه در پاسخ این جمله بنده که نباید قبل از استیذان از قوه قضائیه، نسبت به سرکشی به زندان‌ها برنامه‌ریزی می‌کردید، آورده‌اید: «باید یادآور شوم که در اصول قانون اساسی، لزوم اجازه یا موافقت و یا مصلحت‌اندیشی قوه قضائیه در اجرای وظایف قانونی رئیس‌جمهوری پیش‌بینی نشده است».

البته و صد البته کبرای این سخن درست است و کسی را در آن تردیدی نیست. تمام سخن در تطبیق نادرست شماست. در اصول قانون اساسی نوشته‌اند که آقای رئیس‌جمهور هرگاه اراده کرد می‌تواند به زندان‌ها برود و با هر زندانی صحبت کند و در هر دادگاهی ولو غیرعلنی حضور پیدا کند.

سخن ما با شما این است: مسئولیت اجرای رئیس‌جمهور محدود و منحصر به قوه مجریه است و البته همچون سایر سران قوا پاره‌ای وظایف خاص دیگر هم دارد که در حدّ قانون اساسی معتبر است همچون ریاست شورای عالی امنیت ملی، ریاست شورای انقلاب فرهنگی و غیر آن. در هر حال به حسب نصّ قانون اساسی برای انجام مسؤولیت‌های قوه قضائیه در کلیه امور قضائی و اداری و اجرایی، رئیس قوه قضائیه از ناحیه رهبری تعیین می‌شود و عالی‌ترین مقام قوه قضائیه است. طبق قانون، دادگاه‌ها و سازمان‌های تابعه بخشی از قوه قضائیه‌اند؛ با این حساب چگونه می‌فرمایید که سرکشی به زندان‌ها نیاز به هماهنگی و موافقت قوه قضائیه ندارد.

۱۰- آورده‌اید:

«چگونه جنابعالی اجرای قانون اساسی را به مصلحت نمی‌دانید. اگر این نگاه بر کل فعالیت‌های قوه قضائیه حاکم باشد آیا نمی‌شود تصور کرد که برخی از اصول قانون اساسی و حقوق اساسی مردم با مصلحت‌اندیشی و تشخیص شخصی در قوه قضائیه متوقف شده و یا نادیده انگاشته می‌شود».

البته این نسبت خلافی است که داده‌اید، بنده هیچ‌گاه نگفته‌ام که اجرای قانون اساسی را به مصلحت نمی‌دانم، بلکه بر عکس مصلحت‌اندیشی بنده، دقیقاً در راستای تحفظ بر اجرای دقیق قانون اساسی و ممانعت از دخالت‌های بیجا و خارج از حدود قانونی بوده است، و اگر آن زمان کسی در این تردید داشت، اکنون با رفتارهای نامتعارف و نام‌پراکنی‌های علنی، دیگر در این نکته کسی تردید نمی‌کند.

۱۱- عجیب‌تر از این نسبت، مطلب خلاف دیگری است که به اینجانب نسبت داده‌اید، گفته‌اید: «متأسفانه جنابعالی قبلاً اعلام کرده‌اید که وجود هیأت منصفه مطبوعات که صراحت اصل ۱۶۸ قانون اساسی است را قبول ندارید که در این مورد حضوری تذکر دادم. اما متأسفانه ظاهراً بخشی از اقدامات قوه قضائیه درباره مطبوعات و رسانه‌ها با همین نگاه انجام می‌گیرد».

بنده در اینجا صراحتاً اعلام می‌کنم که این نسبت، خلاف واقع و کذب است. و به خاطر هم نمی‌آورم که حضرتعالی حضوری در این باره اشاره‌ای کرده باشید. ولی در هر حال، اینجانب در هیچ موضعی و در هیچ زمانی نگفته‌ام که وجود هیأت منصفه که صراحت اصل ۱۶۸ قانون اساسی است را قبول ندارم. اگر کم‌ترین شهادی دارید اقامه کنید.

۱۲- آنچه بنده در طی برخی جلسات گفته‌ام و مضبوط هم هست و کاملاً هم از آن دفاع می‌کنم، این است که فرق است بین «مشروط بودن رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی به حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری» که نصّ قانون اساسی است و اینجانب صددرصد آن را قبول دارم و بین «الزام قاضی به تبعیت از رأی هیئت منصفه ولو اینکه آن را خلاف بدانند». این دو می‌مطلبی است که آن را قبول ندارم و آشکارا هم می‌گویم و موضع شخصی بنده هم نیست، موضع اکثریت یا همه فقهای محترم شورای نگهبان است که نظر آنان طریق احراز خلاف شرع بودن قوانین و مقررات و حتا اطلاعات و عموماً قانون اساسی است. و در قانون اساسی نه فقط مطلبی علیه آن نیامده، بلکه ذیل آن به توضیحی که خواهد آمد، مؤید ادعاست. متأسفانه عدم تفکیک دو مطلب فوق که ظاهراً تا حدی دقت می‌طلبیده است، منجر به نسبت دادن چنین مطلب خلاف واقعی به اینجانب شده است.

بنده الزام قاضی به رأی دادن بر خلاف نظر خویش را جایز نمی‌دانم و بعید هم می‌دانم فقیهی این امر را جایز بشمارد.

۱۳- نکته قابل توجه این است که در ذیل اصل یکصد و شصت و هشتم تصریح شده است: «نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند».



فقهای محترم شورای نگهبان در مقام رسیدگی به طرح هیئت منصفه که در مجلس ششم مطرح شده بود، مکرراً به صورت رسمی نظر خویش را دائر بر جایز نبودن الزام قاضی به رأی بر خلاف نظر خود به مجلس محترم شورای اسلامی اعلام نموده‌اند.

۱۴- در بند چهارم نامه، با اشاره به اینکه گفته‌ام «در شرایط کنونی که موضوع اصلی، رسیدگی به معیشت مردم، سامان دادن به اقتصاد کشور و کنترل بازار است، رفتن به زندان اوین که یکی از منتسبین نزدیک شما در حال تحمل کیفر در آن زندان می‌باشد، و پس از گذشت هفت سال از دوره ریاست جمهوری شما، شائبه سیاسی بودن و جانبداری از مجرم را خواهد داشت و به هیچ وجه به مصلحت نمی‌باشد» پرسشهایی مطرح کرده‌اید که برخی از آنها اصلاً محصلی ندارد مثل اینکه گفته‌اید: «آیا به عنوان رئیس قوه قضائیه می‌توانید به استناد تشخیص سیاسی خود حکمی صادر نمایید؟»

در اینجا معلوم نیست مقصود چه حکمی است با چه محتوایی، مقصود حکم قضائی و انشاء رأی است یا غیرقضائی و صرفاً تصدیق امری، و اگر حکم قضائی مقصود است حکم قضائی مربوط به چه چیزی. با این همه ابهامات، سؤال شما محصلی ندارد. در عبارتی که نقل کرده‌اید بنده حکم قضائی صادر نکرده‌ام، بلکه چند مطلب گفته‌ام که در آنها نوعی «تصدیق» به معنای منطقی وجود دارد. اگر از من بپرسید آیا به عنوان رئیس قوه قضائیه می‌توانید به استناد تشخیص سیاسی خود تصدیق‌هایی در باب مصلحت بودن یا نبودن یا شائبه سیاسی داشتن و نداشتن، داشته باشید، پاسخ حتماً مثبت است.

حتماً می‌توانم تصدیق‌هایی از این قبیل داشته باشم اعم از اینکه شما آنها را بپذیرید یا نپذیرید. واضح است که بر اساس تشخیص سیاسی خود و از باب نصیح مؤمنین می‌توانم بگویم جناب رئیس‌جمهور این کار شما موجب شک و شبهه در اذهان می‌شود و به صلاح نیست. مسأله بسیار سهل است، نمی‌دانم چرا در آن مانده‌اید!؟

۱۵- در قسمت دیگری پرسیده‌اید: «به استناد کدام اصل از اصول قانون اساسی، جنابعالی می‌توانید امری را تفسیر سیاسی کنید و مانع از اجرای قانون اساسی شوید.» پاسخ آن است که پرسش شما نادرست است: بنده نه تفسیر سیاسی کرده‌ام و نه مانع از اجرای قانون اساسی شده‌ام. آنچه رخ داده است مانع شدن از دخالت شما در کار قوه قضائیه است که آن را نه فقط از اختیارات خود می‌دانم، بلکه صد درصد وظیفه می‌دانم. وظیفه می‌دانم که نگذارم فتح بابی در دخالت ناصواب قوه مجریه در حیطه اختیارات قوه قضائیه صورت گیرد و آنچه راجع به شائبه سیاسی بودن و جانبداری از مجرم گفته‌ام، «خبری است از انعکاس عمل شما در اذهان عمومی». می‌توانید این گزاره واقعی را بپذیرید یا نپذیرید ولی به هر حال، این یک تفسیر سیاسی نیست.

۱۶- در ادامه گفته‌اید: «خامساً به راحتی به اینجانب اتهام «حمایت از مجرم» زده‌اید... چگونه ممکن است سرکشی به زندان حمایت از مجرم تلقی شود...؟ در حالی که جنابعالی به آسانی به رئیس‌جمهوری که نماینده ملت و مجری قانون اساسی است اتهام می‌زنید، آیا می‌توان برای آحاد مردم که پشتیبان خاصی جز خداوند ندارند امنیت قضائی متصور بود؟»

این جملات بسیار تعجب‌آور است. شما به عنوان رئیس‌جمهور کشور، مجموعه دستگاه قضائی را زیر سؤال برده‌اید آن هم بر اساسی واهی. در حالی که به قول خودتان سوگند یاد کرده‌اید که پاسدار نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور باشید. آیا سزاست دستگاه قضائی کشور که رکن مهمی از نظام جمهوری اسلامی است، بر اساس ویرانی، مورد هجمه قرار گیرد و بهانه بدست دشمنان و ضدانقلاب داده شود. قاعدتاً اخبار رسانه‌های خارجی این روزها به عرض عالی می‌رسد.

من از قرائت‌ها و تفسیرهای شما انگشت به دهان می‌مانم. از کجای نامه اینجانب برآمده است که شما را «متهم به حمایت از مجرم» کرده‌ام. گفته‌ام کار شما در این ظرف زمانی خاص «شائبه سیاسی بودن و جانبداری از مجرم را خواهد داشت». معنای عرفی شائبه این است که در اذهان شک و شبهه ایجاد می‌کند. بنده خود قضاوت نکرده‌ام که شما جانبدار مجرم هستید یا نیستید، بلکه خبری داده‌ام از یک واقعیت، خبر از یک انعکاس عمومی و این ربطی به متهم ساختن حضرتعالی آن هم از ناحیه اینجانب ندارد.

در همان نامه که مورد استناد شماست، در عبارت دیگر به صراحت به «اذهان برخی» تأکید کرده‌ام و گفته‌ام «... حتماً شائبه سیاسی بودن این‌گونه اعمال را در اذهان برخی تقویت خواهد کرد».

واقعاً معنای «تقویت شائبه سیاسی بودن در اذهان برخی» یعنی من شما را متهم می‌کنم؟! این چه قرائتی است؟



شما بر اساس این فهم ناصواب مجموعه قوه قضائیه را که به نص قانون اساسی مرجع تظلمات و رسیدگی عادلانه به منازعات است، زیر سؤال برده‌اید. از این کار چه کسانی سود می‌برند؟ این همان صیانت از قانون اساسی است که بدان سوگند یاد کرده‌اید؟

۱۷- در امر هفتم به مشکلات مزمن اقتصادی کشور اشاره کرده‌اید و به وظایف اصلی قوه قضائیه در برخورد با مفاسد اقتصادی و رانت‌خواری‌ها و ...

قوه قضائیه مفتخر است که به خصوص در این چند سال اخیر مبارزه بی‌امانی را با مفاسد اقتصادی پی ریخته است و خواب را از چشمان بسیاری از رانت‌خواران ربوده است. نمونه بارز آن برخورد با فساد کلان اقتصادی اخیر است که واقعاً اعتماد عمومی را جریحه‌دار ساخته بود. فعلاً در باب نقش برخی مقامات و دستگاه‌های اجرایی در این فساد کلان سخنی نمی‌گویم و آن را به زمان دیگری وامی‌گذارم. حضرتعالی بر اساس فرمایش این فقره از نامه‌تان باید از این برخورد شجاعانه توأم با رسیدگی‌های دقیق قوه قضائیه استقبال می‌کردید ولی متأسفانه در عمل این‌طور نشده است. در مصاحبه تلویزیونی زنده، در مقابل دیدگان حیرت‌زده میلیون‌ها نفر با اشاره به محاکمه مفسدان اقتصادی مطلبی قریب به این مضمون گفته‌اید: «ما که نفهمیدیم چه شد، البته برای ما روشن است ولی بالاخره کو؟» آیا این همان حمایت شما از اجرای قانون اساسی و مبارزه با مفاسد اقتصادی است که در این نامه به آن تأکید می‌کنید؟

۱۸- گفته‌اید «در حالی که به فرموده امام راحل (ره) زندان باید دانشگاه باشد و علی‌القاعده در آن به روی اقشار مختلف حقوق‌دانان، روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و محققین علوم انسانی و دانشجویان و مددکاران اجتماعی باز باشد، بازدید رئیس‌جمهوری که انتظار می‌رفت با استقبال مسئولین قوه قضائیه مواجه شود، شائبه‌ای ایجاد نمی‌کند بلکه مخالفت با این امر شائبه‌های زیادی ایجاد خواهد کرد.» اولاً هم‌اکنون حسب گزارش، بسیاری از روان‌شناسان و مددکاران اجتماعی به زندان‌ها رفت و آمد دارند و برنامه‌های متنوع و مؤثری برای بهبود وضعیت روحی زندانیان و بازگشت آنان به زندگی در دست اقدام دارند.

کدام زمان حضرتعالی از من در این باره پرسش کرده‌اید و بنده از اطلاع‌رسانی به شما امتناع کرده‌ام؟ به علاوه بسیاری از مشکلات در این ارتباط معلول وضعیت بودجه قوه قضائیه است که متأسفانه دولت شما در مسأله بودجه قوه قضائیه بسیار کم‌لطفی می‌کند که این داستانی طولانی دارد و باید در جای دیگری گفته آید.

ثانیاً بنده با بازدید رئیس‌جمهور از زندان به نحو کلی مخالف نیستم و این نکته را صراحتاً به وزیر محترم دادگستری گفتم که به آقای رئیس‌جمهور بفرمایید «فعلاً این بازدید مصلحت نیست، هر زمان مصلحت بود اعلام می‌کنم»، معنای این سخن ممانعت کلی نیست. به همان علل و عواملی که قبلاً گفتم معتقدم فعلاً این بازدید به مصلحت نیست. تشخیص این مصلحت هم با اینجانب است نه با شما. سازمان زندان‌ها مجموعه قوه قضائیه است و چنان‌که قبلاً به تفصیل آورده‌ام اداره و انجام مسئولیت‌های قوه قضائیه با رئیس قوه قضائیه است نه با رئیس‌جمهور و حسب نص تفسیر شورای نگهبان، شما حق نظارت بر قوای دیگر ندارید. اما نیک به خاطر دارم قریب به دو سال پیش که در جلسه‌ای مسأله وضعیت دشوار زندان‌ها و کمبود بودجه برای توسعه و تجهیز آنها مطرح شده بود به حضرتعالی گفتم شما خود از زندان‌ها بازدید کنید تا مشاکل را به چشم خود ببینید. حال چرا باید با بازدید شما مخالفت کنم؟ سر مخالفت امروز بنده همان است که گفته‌ام. بعلاوه حسب گزارش سازمان زندان‌ها تنها در دوره مسئولیت اینجانب بیش از صدها نفر از وزرا، استانداران، فرمانداران، نمایندگان مجلس و هیات‌های خارجی از جمله برخی از سازمان‌های بین‌المللی از زندان‌ها بازدید بعمل آورده‌اند؛ چرا مطالبی مطرح می‌کنید که اینگونه القا شود که در زندان‌ها بر روی همه بسته است.

۱۹- متأسفانه نامه‌ها و پاره‌ای گفتارهای شما این گمان را تقویت می‌کند که برای خود «حق نظارت» و «بازدید» و «بررسی» در تمام دستگاه قضائی حتا دادگاه‌ها قائلید.

علاوه بر این باید عرض کنم که مزید بر مصلحت‌سنجی‌های قبلی، اکنون هم این را یک مصلحت ملزومه می‌دانم که بر این توهمات خط بطلان بکشم. هر منصفی سطرهای پایانی نامه شما را بخواند، در این تشخیص مصلحت، با بنده همراهی خواهد کرد. شما گفته‌اید: «مطمئناً با سرکشی از زندان‌ها و برخی دادگاه‌ها نحوه اجرای اصول قانون اساسی و رعایت حقوق اساسی ملت را مورد بررسی قرار داده و گزارش آن را به ملت بزرگ و مقام معظم رهبری تقدیم خواهیم کرد.»



حسب نص تفسیر شورای محترم نگهبان که همه قوا وظیفه دارند نسبت به آن تمکین کنند، حضرتعالی چنین وظیفه (و البته اختیاری) ندارید. نمی‌شود انسان خود برای خود وظایف و اختیاراتی تخیل کند و بعد هم به دنبال آن راه بیفتد. از سخنان شما چنین استشمام می‌شود که قصد دارید ولو بدون هماهنگی و اجازه مسئولان ذی‌ربط در قوه قضائیه، به زندان‌ها و برخی دادگاه‌ها سرکشی کنید. به حضرتعالی عرض می‌کنم که این، تعدی از حدود و اختیارات رئیس‌جمهور و دخالت در کار قوه قضائیه است و اینجانب حسب وظیفه‌ای که بر اساس قانون اساسی دارم و از جمله آن صیانت از استقلال قوه قضائیه و اداره مقتدرانه آن است، قاطعانه از هرگونه حرکت تعدی‌گونه و دخالت نابجا ممانعت خواهم کرد.

در خاتمه به عنوان خدمتگزار مردم و حافظ حقوق آنان، مشفقانه عرض می‌کنم جناب آقای رئیس‌جمهور؛ در شرایط خطیری قرار داریم، دغدغه‌ها و مشکلات مردم ایجاب می‌کند که همه با حُسن ظن و اعتماد به یکدیگر کمک کرده و راهکاری برای رفع نگرانی‌ها و عبور از تحریم و گرانی‌ها بیابیم و خالصانه تلاش کنیم تا نظام اسلامی و مردم شریف به اهداف و آرمان‌های والای خود نائل آیند.

والسلام علی عبادالله الصالحین

صادق لاریجانی

*** منع ***

«اداره کل روابط عمومی و تشریفات قوه قضائیه»؛ وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده «انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران» به صادق لاریجانی، ۶ آبان ۱۳۹۱

وضعیت، نگران کننده است؛ پزشکان مستقل، زندانیان سیاسی را معاینه کنند!

انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران در نامه‌ای به رئیس قوه قضائیه با برشمردن موارد متعدد کوتاهی دستگاه قضائی در رسیدگی به وضعیت جسمی زندانیان خصوصاً زندانیان سیاسی، وظایف قانونی این قوه را به آملی لاریجانی گوشزد کرده و خواستار معاینه و رسیدگی پزشکی زندانیان سیاسی توسط پزشکان مستقل کشور شده‌اند.

به گزارش کلمه متن نامه انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران خطاب به آیت‌الله آملی لاریجانی به شرح زیر است:

بسمه تعالی

جناب آیت‌الله صادق لاریجانی

رئیس محترم قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران

«ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون» آیه ۱۰۴ سوره آل عمران

سلام علیکم؛

با توجه به مسؤولیت جنابعالی در قوه قضائیه که از آن جمله اداره سازمان زندان‌ها و نظارت بر عملکرد اولیاء امور در این حوزه می‌باشد و با در نظر گرفتن آنچه در سالهای اخیر در زندان‌ها در رابطه با رسیدگی به وضعیت سلامت و درمان زندانیان و علی‌الخصوص زندانیان سیاسی می‌گذرد، انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران به موجب وظیفه دینی، اخلاقی، اجتماعی و صنفی خویش لازم می‌داند موارد ذیل را به اطلاع جنابعالی و مردم شریف ایران برساند:

الف: با توجه به اینکه تمام امور زندانیان و به‌خصوص تأمین نیازهای اولیه آنها زیر نظر و در اختیار قوه قضائیه و سازمان زندان‌ها می‌باشد، مسؤولیت هرگونه قصور و اختلال در ارائه خدمات پزشکی فوری و غیرفوری به آنان در صورتی که منجر به فوت، نقص عضو یا از بین رفتن سلامتی آنان شود، شرعاً و قانوناً به عهده مسؤولین مربوطه می‌باشد. بدیهی است تأخیر و بی‌توجهی در تشخیص بیماری و شروع درمان عامل اصلی شدت گرفتن بیماری و صعب‌العلاج شدن آن گشته و مشمول مسؤولیت فوق‌الذکر می‌باشد.

ب: درگذشت روحانی روشنفکر و قرآن‌پژوه، مرحوم آقای احمد قابل و بی‌توجهی به شروع علائم بیماری ایشان در زندان و تشخیص دیرنگام آن، بار دیگر پرونده قصورها و تقصیرهای غیرقابل جبران در قبال زندانیان سیاسی را در مقابل دید همگان قرار داد. درگذشت مظلومانه مرحوم هدی صابر که به دلیل تأخیر در درمان سکته قلبی ایشان واقع شد نمونه دیگری از این بی‌توجهی‌های تأسف بار است.

ج: در مورد جناب آقای مهندس میرحسین موسوی که امروز بیش از ۶۰۰ روز از حصر خانگی ایشان می‌گذرد، حتماً اطلاع دارید که ایشان دچار بیماری قلبی شده و بر اساس مستندات موجود بعد از گذشت ۳ ماه از شروع بیماری و درد قلبی ایشان در شرایط امنیتی شدید به مرکز قلب تهران منتقل شده و آنژیوگرافی و آنژیوپلاستی شده و روز بعد از این اقدامات مجدداً به محل حصر بازگردانده شده‌اند. بدیهی است در مورد جناب حجت‌الاسلام و المسلمین کربوبی هم با توجه به شرایط سنی و سابقه پزشکی ایشان نگرانی بروز عوارض قلبی وجود دارد.

د: بر اساس اطلاعات موجود و مستندات پزشکی، بسیاری از زندانیان سیاسی دچار بیماری‌هایی هستند که گذشت زمان و تأخیر در درمان آنها عوارض جبران‌ناپذیری به دنبال خواهد داشت. جناب آقای مهندس بهزاد نبوی با سن بیش از ۷۰ سال، علاوه بر بیماری قلبی مبتلا به بیماری پیش‌رونده ستون فقرات بوده و نیازمند عمل جراحی و فیزیوتراپی می‌باشند. جناب آقای مصطفی تاج‌زاده مبتلا به بیماری چشمی و بیماری فقرات



گردنی و پستی هستند. آقایان رمضان‌زاده، امین‌زاده، میردامادی، عرب‌سرخ، سحرخیز، قدیانی و... و بسیاری از زندانیان گمنام و نام‌آشنای دیگر که به دلیل شرایط زندان دچار بیماری شده‌اند نیازمند رسیدگی پزشکی و درمان فوری هستند.

ه: با توجه به موارد فوق‌الذکر اکیداً از جنابعالی درخواست می‌شود رسیدگی فوری و کامل به وضعیت سلامت و درمان زندانیان سیاسی در محیطی خارج از زندان را در دستور کار قرار داده و امکان معاینه و بررسی دوره‌ای و کامل پزشکی این زندانیان عزیز را که امروز صدق گفتار و پیش‌بینی‌ها و نگرانی‌های حاکی از بصیرت آنان از وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور بر همگان روشن گشته است توسط هیأتی از پزشکان مستقل این مرز و بوم فراهم آورید تا بیش از این شاهد خسارت‌های تأسفبار و جبران‌ناپذیر نباشیم.

انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران

۹۱/۸/۶

*** منع ***

وبسایت «کلمه»

<http://kaleme.com/1391/08/07/klm-117938/?theme=new>



نامه سرگشاده محمد توسلی به صادق لاریجانی، ۷ آبان ۱۳۹۱

در قرون وسطی نیز اصحاب کلیسا از همین روش‌ها برای تغییر عقیده مردم استفاده می‌کردند

بسمه تعالی

آیت‌الله صادق آملی لاریجانی

ریاست محترم قوه قضائیه

با سلام و احترام،

از آنجا که قوه قضائیه وفق اصل یک صد و پنجاه و شش قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مسئولیت پشتیبانی از حقوق فردی و اجتماعی و تحقق بخشیدن به عدالت و نظارت بر حسن اجرای قوانین و جلوگیری از تضییع حقوق فردی و اجتماعی آحاد شهروندان را به عهده دارد، که در اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از جمله در اصول دوم، هشتم، نهم، بیست و دوم، بیست و سوم، بیست و چهارم، بیست و ششم، سی و دوم و سی و ششم و سی و نهم و... مورد تأکید قرار گرفته است، اینجانب بر اساس فریضه الهی امر به معروف و نهی از منکر - که در اصل هشتم قانون اساسی نیز تصریح شده است - لازم می‌دانم جریان بازداشت اخیر خود را به طور مستند به استحضار جنابعالی به عنوان ریاست محترم قوه قضائیه برسانم. به امید آن که ضمن احقاق حقوق اینجانب، با رسیدگی قانونی از این گونه تخلفات و نقض آشکار قانون و تضییع حقوق شهروندی پیشگیری به عمل آید.

کام اول

روز پنجشنبه ۱۲ آبان ماه ۱۳۹۰ حدود ساعت ۹ صبح، جمعی با این عنوان که «نامه سفارشی» دارند وارد منزل شدند سپس حکمی مبنی بر بازرسی منزل و بازداشت اینجانب ارائه کردند و تا حدود ساعت ۱۱ صبح اطاق کار بنده و دختر اینجانب را بدون آن که مأمور زن همراه داشته باشند بازرسی کردند. آرشیو و یادداشت‌های مطالعاتی و قرآنی، (دو کارتن)، دوربین عکاسی خانوادگی که در آن تصریح شد عکس‌های خانوادگی وجود دارد، تلفن‌های همراه، لپ‌تاپ و کارت‌های بانکی شخصی و کارت ملی و... پس از تنظیم صورتجلسه، وسایل شخصی را ضبط کردند و مرا با خود به زندان ۲۰۹ وزارت اطلاعات اوین بردند.

این در حالی است که ماده ۱۰۳ قانون آئین دادرسی کیفری چنین مقرر داشته: «از اوراق و نوشته‌ها و سایر اشیای متعلق به متهم، فقط آنچه که راجع به واقعه جرم است تحصیل و در صورت لزوم به شهود تحقیق ارائه شود و...». خود قضاوت بفرمایید، کارت ملی اینجانب و یا تحقیقات قرآنی بنده، چه سنخیت و رابطه‌ای با عناوین اتهامی منتسبه دارد! بازرسی اتاق شخصی دخترم چه ارتباطی با عناوین اتهامی بنده دارد؟! در خصوص دوربین عکاسی، موبایل و کامپیوتر شخصی، طبق ماده قانونی مذکور، قاضی مکلف شده است با کمال احتیاط رفتار نماید، تا کنون با وجود نامه‌نگاری با دادستان محترم تهران، پاسخی در خصوص اشیاء و اسناد توقیف شده، ارائه نشده است.

در بدو ورود این افراد به منزل، اعضای خانواده را به آشپزخانه منزل هدایت کردند و شروع به تفتیش نمودند، این در حالیست که ماده ۹۸ قانون آئین دادرسی کیفری مقرر داشته، تفتیش و بازرسی می‌باید در حضور متصرف قانونی و شهود تحقیق به عمل آید ولی مأمورین موصوف، بازرسی از اتاق دخترم را در غیاب ایشان انجام دادند و وسایل شخصی و البسه او را تفتیش نمودند.

جالب آنکه بند ۸ ماده واحده قانون حفظ حقوق شهروندی، تعرض نسبت به اسناد و مدارک و اشیایی که ارتباط به جرم نداشته و یا به متهم تعلق ندارد، تقبیح و ممنوع گردیده است.

خبرگزاری فارس در ساعت ۹:۱۸ روز پنجشنبه ۱۲ آبان ماه (شماره ۱۳۹۰۰۸۱۱۰۰۱۵۱۱) از قول یک «منبع آگاه» اقدام به نشر این خبر کرد:

«محمد توسلی از اعضای گروهک منحل نهضت آزادی به اتهام تقلب و جعل امضاء در صدور بیانیه موسوم به ۱۴۳ نفره بازداشت شد. تاکنون ۳۰ نفر از افرادی که اسامی و امضای آنها ذیل این بیانیه قرار گرفته، به طور مکتوب و یا با انجام گفت و گوهایی این موضوع را تکذیب کرده‌اند...»



در تحقیقات بعدی مشخص شد عامل اصلی جعل امضا و این اقدام متقلبانه محمد توسلی... بوده است و بر همین اساس وی به اتهام تقلب و جعل امضا دستگیر شد. مقام آگاه افزود: به موازات ادامه تحقیقات درباره امضاکنندگان بیانیه ۱۴۳ نفره تعداد افرادی که امضای آنها جعل شده و به این امر معترض هستند در حال افزایش است...» (پیوست شماره یک).

خبرگزاری مشرق در ساعت ۹:۴۴، خبرگزاری صراط در ساعت ۱۰:۱۸ روز ۹۰/۸/۱۲ به نقل از خبرگزاری فارس متن کامل این خبر را منتشر کردند (پیوست‌های شماره ۲ و ۳). خبرگزاری فارس روز بعد در ساعت ۱۱:۲۸ متن خبر مذکور را به صورت تکرار، مجدداً منتشر کرد. این اتهامات بی اساس، در حالی از طریق این رسانه‌ها منتشر شده است که طبق ماده ۱۸۸ قانون آئین دادرسی کیفری، انتشار هویت و مشخصات متهم قبل از قطعی شدن حکم غیرقانونی است و متخلف به مجازات مفتری محکوم خواهد شد، از طرفی ماده ۶ قانون مطبوعات در بندهای ۹، ۱۱ این نوع خبررسانی را ممنوع اعلام نموده و مرتکب را مستوجب مجازات‌های مقرر در ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی دانسته است. مواد ۲۳، ۳۰ قانون مطبوعات، بر ممنوعیت طرح این‌گونه موارد تأکید نموده و مدیرمسئول را مسؤول دانسته است. در این خصوص مکاتبه لازم با دادستان محترم تهران، دادستان محترم کل کشور و ریاست محترم مجلس صورت گرفته است.

گام دوم

روز شنبه ۱۴ آبان ۱۳۹۰ بازپرس محترم شعبه ۶ دادرسی عمومی و انقلاب و معاون دادستان تهران (دادسرای شهید مقدس) بنده را برای تفهیم اتهام احضار کرد.

ایشان پرونده‌ای را به من نشان دادند که در آن اصل اظهار نظر مکتوب جمعی از امضاء کنندگان نامه ۱۴۳ امضا به جناب آقای سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور سابق ایران که توسط وزارت اطلاعات احضار شده بودند، درج شده بود. آقایان دکتر محمدحسین بنی‌اسدی، مهندس ابوالفضل بازرگان، دکتر غفار فرزندی، مصیب دوانی از جمله امضاء کنندگانی بودند که امضای خود را ذیل نامه مزبور قبول کرده بودند. در خصوص عضویت در نهضت آزادی ایران و امضای نامه به رئیس‌جمهور سابق که به عنوان اتهام مطرح شد این توضیحات را در پاسخ نوشتم. (نقل به مضمون)

نهضت آزادی ایران به استناد سوابق و اعلام نظر کمیسیون ماده ده احزاب وزارت کشور در سال ۱۳۸۰، حزبی قانونی اما غیررسمی اعلام شده است، چرا که تا کنون پروانه برای آن صادر نشده است. به عبارت دیگر، کمیسیون یاد شده که مرجعی رسمی برای تشخیص قانونی بودن احزاب سیاسی در ایران محسوب می‌شود با عنایت به صراحت اصل ۲۶ قانون اساسی و رویه جاری در خصوص بسیاری از جمعیت‌ها و احزاب سیاسی فاقد پروانه که از گذشته تا کنون به فعالیت‌های خود، آزادانه می‌پرداخته‌اند و به ویژه در طیف جریان اصولگرا و حاکم بر کشور نیز موارد مشابه فراوانی از آن یافت می‌شود، بر این باور بوده‌اند که عدم صدور پروانه از سوی وزارت کشور، موجب غیرقانونی بودن احزاب نبوده و احزاب سیاسی مانند هر شخصیت حقوقی دیگر، به صرف اراده مؤسسين، تحقق یافته و قانونی محسوب می‌شوند.

همان‌گونه که مستحضرید، این حزب اسلامی و ملی در سال ۱۳۴۰ توسط آیت‌الله سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سبحانی و جمعی دیگر پایه‌گذاری شده است و در سال‌های قبل و بعد از انقلاب به ویژه در مدیریت انقلاب به وظایف دینی و ملی خود در راستای تحقق مطالبات تاریخی ملت ایران تلاش کرده است. احاله مسؤلیت‌های گوناگون از سوی رهبر فقید انقلاب به اعضای شناخته شده نهضت آزادی ایران در شورای انقلاب و نخستین دولت پس از انقلاب نیز بر پایه همین تلاش‌ها و نقش‌آفرینی‌ها صورت گرفته است. مفاد حکم نخست‌وزیری زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان از سوی رهبر فقید انقلاب نیز گواهی بر این مدعا است.

در سال ۱۳۸۸ به دنبال اعمال محدودیت‌ها و بازداشت تعداد زیادی از اعضای نهضت آزادی ایران از جمله دبیرکل و تنی چند از اعضای شورای مرکزی، دفتر سیاسی و شاخه جوانان به دستور مقامات وزارت اطلاعات و تصویب شورای مرکزی نهضت آزادی ایران، کلیه فعالیت‌های تشکیلاتی این حزب دیرپای اسلامی و ملی متوقف شد. اعضای نهضت آزادی در راستای انجام فریضه الهی امر به معروف و نهی از منکر و استفاده از حقوق شهروندی در این مدت با نام شخصی خود به صورت مصاحبه، یادداشت با امضای شخصی اظهار نظر نموده‌اند، امضای نامه به رئیس‌جمهور سابق کشور نیز در این راستا و به همین نحو صورت گرفته است.

شایان ذکر است که اتهام کذب «تقلب و جعل امضاء» هیچ‌گاه توسط بازپرس و کارشناس محترم چه به صورت شفاهی و چه مکتوب در اوراق رسمی مطرح نشد.



بازپرس محترم ضمن تأکید به این که حکم بازداشت بنده توسط بازپرس کشیک امضا شده است، تلویحاً اظهار داشتند مندرجات پرونده که همه افراد امضای خود را قبول کرده‌اند دلیل موجه و مناسبی برای بازداشت شما نیست، گفتند: این‌گونه اظهار نظرها، در خصوص انتخابات مسأله‌ای نیست و در همان روز (۱۴ آبان ۹۱) با صدور قرار کفالت، حکم آزادی مرا پس از طرح سؤالی از سوی کارشناس پرونده صادر کردند. حال این سوال به ذهن متبادر می‌گردد که بنده بر چه اساسی بازداشت شده‌ام؟! ماده ۱۲۴ قانون آئین دادرسی کیفری، صراحت دارد قاضی نباید کسی را جلب کند مگر اینکه دلایل کافی برای احضار یا جلب موجود باشد. از طرفی آیا امضای یک بیانیه جرم تلقی می‌شود! کدام قانون در کشور، امضای یک بیانیه مصلحت جویانه را جرم دانسته! اصل قانونی بودن جرم و مجازات را در خصوص عملکرد ضابطین خاص دستگاه قضائی چگونه می‌توان توجیه نمود؟! ماده ۲ قانون مجازات اسلامی، در این خصوص تکلیف را روشن نموده است!

بند ط ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب صراحت دارد که هرگاه در جرائم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان تا ۴ ماه و در سایر جرائم تا ۲ ماه به علت صدور قرار تأمین، متهم در بازداشت به سر برد و پرونده اتهامی او منتهی به تصمیم نهایی در دادسرا نشده باشد مرجع صادر کننده قرار مکلف به فک یا تخفیف قرار تأمین متهم می‌باشد! در ادامه این ماده تأکید شده است که اگر جهات قانونی یا علل موجهی برای بقا قرار تأمین وجود داشته باشد، در این صورت، با ذکر دلایل، قرار موصوف تمدید خواهد شد و متهم حق دارد ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ به وی به دادگاه عمومی یا انقلاب شکایت نماید. با وجود چندین مرتبه اعتراض به قرار بازداشت و همچنین درخواست‌های متعدد جهت ملاقات با دادستان تهران، رسیدگی لازم صورت نپذیرفت و حدود ۷ ماه را در بازداشتگاه وزارت اطلاعات سپری نمودم.

گام سوم

ساعت ۱۰:۳۰ شب سه‌شنبه ۱۷ آبان ۹۰ به منظور بازجویی، مرا از خواب بیدار کردند و در خصوص نحوه بررسی متن نامه دریافت شده و ارائه امضاها و سؤالات مطروحه، توضیحات لازم به کارشناس محترم ارائه شد.

این در حالی است که بند ۶ ماده واحده قانون احترام و حفظ حقوق شهروندی تصریح نموده است که در جریان دستگیری و بازجویی یا استطلاع و تحقیق، از ایدای افراد نظیر بستن چشم و ... اجتناب گردد. واضح است که موارد مطروحه حصری نبوده و مصداقی است، منطقاً بازجویی فردی با شرایط سنی و جسمی من، در ساعت ۱۰:۳۰ شب، مصداق بارز ایذاء است. بعلاوه چه فوریتی برای بازجویی شبانه وجود داشته و آیا بازجویی در شب، نقض آشکار مقررات لازم الاجرای مندرج در ماده ۱۲۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری نبوده و از مصادیق بارز شکنجه و آزار روانی و جسمی متهم محسوب نمی‌شود؟

لازم به یادآوری است که در این جلسه بازجویی نیز که به صورت مکتوب انجام شد، هرگز مسأله‌ای به نام «تقلب و جعل امضا» مطرح نشد.

ریاست محترم قوه قضائیه

اگر امضای نامه‌ای سرگشاده به رئیس‌جمهور سابق کشور در خصوص انتخابات مجلس شورای اسلامی که با هدف رفع موانع حضور حداکثری مردم در انتخابات و ارتقاء امنیت ملی صورت گرفته از نظر مقامات قضائی و امنیتی جرم باشد، آیا مطابق اصل ۳۲ قانون اساسی و ماده ۱۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری نباید «حداکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت» و دست کم پس از تکمیل عملی پرونده ظرف یک هفته موضوع به دادگاه صالحه برای رسیدگی ارجاع می‌شد و ضابطین قوه قضائیه بر اساس حکم صادره از سوی دادگاه صالحه، عمل می‌کردند! آیا مجازاتی که برای مأموران متخلف از مفاد ماده ۱۲۹ قانون یاد شده وضع شده است، ناظر به این مورد نیست؟ در منظر و منطق مأموران امنیتی و ضابطان قوه قضائیه، چه دلیل و علتی بر متمایز دانستن متهمان عقیدتی و سیاسی با مرتکبان جرایم عمومی مانند قاتلان و کلاهبرداران و جاعلان و سارقان وجود دارد که با متهمان سیاسی باید با چنین شدت عملی برخورد شود؟

ظاهراً با پیگیری ضابطین قوه قضائیه در وزارت اطلاعات، مقامات قضائی مستقر در دادسرای شهید مقدس (اوین) و به ویژه بازپرس محترم شعبه ششم ملزم به تمدید قرار بازداشت موقت اینجانب به مدت سه ماه شده است. صدور قرار بازداشت سه ماهه برای اینجانب نقض آشکار مواد ۳۲ و ۱۱۷، ۱۱۸ و محورهای مندرج در ماده ۱۳۴ قانون آیین دادرسی دادگاهی عمومی و انقلاب در امور کیفری در خصوص تناسب تأمین قضائی با اهمیت جرم و امکان فرار متهم یا امحای مدارک و مستندات محسوب می‌شود و اصولاً با توجه به صراحت ماده ۳۳ قانون یادشده، صدور قرار بازداشت موقت، افزون بر یک ماه، نقض آیین دادرسی کیفری و اصل قانونی و عقلی قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها می‌باشد که در فقه شیعه نیز تحت عنوان «ممنوعیت عقاب بلا بیان» ذکر شده است و آیا این عمل، خود به عنوان جرمی مستقل قابل پیگرد نیست؟



نهایتاً با پیگیری وکلا و خانواده، روز سه‌شنبه ۱۱ بهمن ماه ۹۰ مرا به بازپرسی شعبه ۶ احضار کردند. در این جلسه بازپرس محترم خواستند به دو سؤال وزارت اطلاعات که قبلاً در مرحله تفهیم اتهام در خصوص عضویت در نهضت آزادی ایران و امضای نامه ۱۴۳ امضا به آقای سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور سابق کشور مطرح شده بود، مجدداً پاسخ دهم و اینجانب به همان ترتیب قبل، همان توضیحات را تکرار کردم. به عبارت دیگر هیچ مطلب جدیدی نه از سوی ضابطان قضائی و نه از سوی متهم در این مرحله اعلام نشد.

روز شنبه ۱۵ بهمن ماه ۹۰ مجدداً به بازپرسی احضار شدم. در آنجا متوجه شدم که بازپرس محترم برای آزادی اینجانب به جای کفالت اولیه درخواست وثیقه یکصد میلیون تومانی کرده‌اند و خانواده نیز اضطرراً اقدام کرده‌اند و بر این اساس، شعبه ۶ حکم آزادی اینجانب را در همان تاریخ، مرقوم و به زندان ۲۰۹ وزارت اطلاعات ابلاغ کرد.

کام چهارم

روز ۱۲ دی ماه ۹۰ کارشناس محترم در جلسه بازجویی اظهار داشتند، پرونده شما در قوه قضائیه مطرح شده است، نظر به این که رسیدگی به پرونده شما برای نظام هزینه سنگینی در پی دارد، لذا تصمیم گرفته‌اند حکم دادگاه سال ۱۳۸۰ اجرا شود و شما به استناد حکم سال ۸۰ در بازداشتگاه ۲۰۹ نگهداری می‌شوید. حال به استناد کدام قانون، خدا می‌داند!

در پیگیری خانواده، احدی از مسئولین اجرای احکام صراحتاً اعلام داشته بود که بنده با دستور وزارت اطلاعات در بند ۲۰۹ نگهداری می‌شوم و اعلام داشته‌اند که بر اساس مصلحت است و نه قانون!

شایان ذکر است که در اواخر سال ۱۳۸۹ بر اساس گزارش آقای سید محمدعلی دادخواه وکیل اینجانب در پرونده سال ۱۳۸۰، جناب آقای احمدزاده معاون محترم اجرای احکام دادستانی تهران و با حضور دو تن از قضات دادستانی تهران از جمله قاضی صلواتی، پرونده سال ۱۳۸۰ اعضا و علاقمندان نهضت آزادی ایران مورد بررسی قرار گرفته و مطابق مواد ۱۷۳ و ۱۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مشمول مرور زمان تشخیص داده‌اند و این رأی را ایشان روی پرونده مرقوم نموده‌اند.

حال چگونه است که ضابطین و دادرسرای اوین در یک اقدام هماهنگ، تغییر استراتژی داده و بحث حکم سال ۸۰ را مطرح ساخته‌اند! اگر آن طور که مسئولین ذی‌ربط تحقیق و اجرای احکام دلیل نگهداری ۷ ماهه بنده را اجرای حکم سال ۸۰ اعلام داشته‌اند، چرا مطابق قانون سازمان زندان‌ها، بنده می‌باید در بازداشتگاه امنیتی ۲۰۹ حکم خود را بگذارم؟! علی‌القاعده اگر قصد مسئولین مربوطه اجرای حکم سال ۸۰ بوده باشد، می‌باید به بند عمومی زندان اوین منتقل می‌گشته‌ام و نه بازداشتگاه ۲۰۹ وزارت اطلاعات. مطابق آیین نامه سازمان زندان‌ها، بازداشتگاه محل نگهداری افراد تحت قرار است و نه افرادی که احکام قطعی دارند. از طرف دیگر رأی نهایی پرونده سال ۸۰ تا کنون به بنده یا وکلایم ابلاغ نشده است و از محتوای آن بی‌خبر هستم.

به رغم اعتراض اینجانب که اگر به هر علت پرونده سال ۸۰ مشمول مرور زمان نیست و دستور توقف اجرای احکام این پرونده توسط رئیس قوه قضائیه وقت در ده سال گذشته نقض شده است، چرا مطابق قانون مرا با شرایط سنی و محدودیت‌هایی که دارم به جای بازداشتگاه در شرایط زندان عمومی سازمان زندان‌ها نگهداری نمی‌کنید. کارشناس محترم وزارت اطلاعات و در مرحله بعد مسئول محترم اجرای احکام زندان اوین به استناد گزارش‌های وزارت اطلاعات، نگهداری اینجانب را در زندان عمومی به مصلحت نظام ندانسته و به طور ماهانه بازداشت اینجانب را تا ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۹۱ تمدید کردند.

ریاست محترم قوه قضائیه

بنا بر کدام قاعده حقوقی و مصلحت سیاسی و حتا امنیتی، متهمی را بنا بر موضوعی خاص بازداشت می‌کنند و پس از سه ماه و پس از اعلام نظر قاضی مربوطه و تودیع وثیقه، به علت آن که تازه دستگاه امنیتی کشور در می‌یابد که اتهام وارده، توجیه قانونی نداشته و برای نظام هزینه دارد، به بهانه واهی دیگری او را محبوس نگه می‌دارند! اگر که قرار بوده اینجانب همچنان محبوس بمانم و حکم سال ۸۰ اجرا شود دیگر چه نیازی به اخذ وثیقه جدید بوده است؟ آیا در نظام قضائی ما وثیقه اصل است؟ ظاهراً قانون، فلسفه اخذ هرگونه قرار تأمین را به علت الزام متهم به حضور در دادگاه اعلام کرده و هیچ دلیل قانونی دیگری بر این امر ذکر نشده است. برای الزام متهمی که قرار است در زندان بماند، به حضور در دادگاه، چه نیازی وجود دارد که وثیقه اخذ شود؟ متأسفانه تمامی این دلایل حکایت از آن دارد که اولاً بازداشت و تمدید این بازداشت به دلایل غیرقضائی و



به منظور اعمال فشار فیزیکی و روانی صورت گرفته است و دوم آن که نشان می‌دهد قوه قضائیه و سازمان زندان‌ها تا چه حدی متأثر از منویات وزارت اطلاعات است.

گام پنجم

اینجانب به مدت ۶/۵ ماه (۱۹۴ روز) را در سلول‌های زندان ۲۰۹ اوین، که ۳۲ روز آن به صورت انفرادی و بقیه مدت به صورت ۲، ۳ و حتی ۴ نفر بوده سپری نموده‌ام. اما شرایط سنی هم‌بندان عموماً ۱۹ تا ۴۰ سال و خصوصیات آنها که سنخیتی برای زندگی مشترک با بنده نداشتند عموماً شرایط را برای بنده بسیار سخت‌تر از انفرادی ساخته بود. از دی‌ماه فقط اختیار خرید روزنامه «کیهان» را داشتم. استفاده از روزنامه «همشهری» و «اطلاعات»، که در سایر سلول‌ها استفاده می‌شد، برای بنده مجاز نبود. استفاده از تلویزیون جمهوری اسلامی ایران تا نوروز سال ۹۰ برای بنده و هم‌بندان بنده ممنوع بود در تمام مدت، قرآن مجید و مفاتیح در اختیار بنده بود و استفاده از قلم و کاغذ برای بنده ممنوع بود. پس از دوران انفرادی هفته‌ای دو روز و گاهی سه روز هر بار حدود ۲۰ دقیقه ما را به هواخوری می‌بردند.

پیش از یک ماه از هرگونه تماس تلفنی یا ملاقات با خانواده محروم بودم و پس از ۳۶ روز از بازداشت (۱۷ آذر ۹۰) توانستم با حضور کارشناس پرونده با خانواده تلفنی صحبت کنم و در دوران بعد هفته‌ای یک بار به مدت حدود ۱۰ دقیقه اجازه تماس تلفنی با خانواده داشتم و هر دو هفته یک بار به مدت حدود ۲۰ دقیقه با خانواده به صورت کابینی (پشت شیشه و تلفنی) ملاقات می‌کردم. در اینجا لازم می‌دانم از پزشکان و بهیاران بهداری زندان ۲۰۹ که در حد امکانات و اختیارات خود مراقبت پزشکی از بنده داشتند سپاسگزاری نمایم.

گام ششم

ریاست محترم قوه قضائیه

همان‌گونه که قبلاً توضیح داده شد اگر امضای نامه‌ای به رئیس‌جمهور سابق کشور به هر علت جرم تلقی می‌شد پرونده مطابق قانون بایستی به دادگاه صالحه ارجاع می‌گردید. اما قرائن همه حاکی است که امضای نامه مذکور بهانه‌ای برای بازداشت بنده و در جهت اهداف خاص مأموران امنیتی بوده است.

پس از حدود هفته اول که موضوع امضاء نامه و پیش‌نویس اولیه تهیه مقاله‌ای برای نشریات داخلی کاملاً مشخص شده بود عملاً دیگر بازجویی مکتوبی صورت نگرفت.

در ماه‌های آبان و آذر، کارشناس محترم طی چند جلسه بازجویی به بدگویی، توهین و نسبت‌های دروغ و اتهامات سنگین اخلاقی و جاسوسی و در بهترین حالت غیبت نسبت به رهبران و اعضای نهضت آزادی ایران پرداختند و در جلسات بعدی همان موارد را تکرار می‌کردند. در اینجا به خاطر حفظ حرمت قلم از ذکر این موارد صرف‌نظر می‌کنم.

اینجانب با سکوت یا اجباراً با پاسخ‌های لازم تأکید می‌کردم که این موارد ارتباطی به اتهام تفهیم شده بنده و شخص اینجانب ندارد و اگر این موارد اتهامی جرم محسوب می‌شود، چرا مدارک و اطلاعات لازم را در اختیار قوه قضائیه و دادگاه صالحه قرار نمی‌دهید و به صورت تکراری این مسایل را با بنده مطرح می‌کنید.

کارشناس محترم در روز ۱۰ آذر ۹۰ پس از چند روز بی‌خوابی به علت صدای ناهنجار فن‌های بند زندان، در جلسه بازجویی به طور متمرکز به طرح اتهامات دروغ، توهین نسبت به دوستان نهضت پرداخت که در نهایت موجب عصبانیت و واکنش عصبی و از بین رفتن تعادل جسمی اینجانب گردید و مرا به بهداری بند منتقل کردند که سوابق در پرونده پزشکی اینجانب منعکس است. البته این تنش عصبی خوشبختانه موجب عارضه قلبی نگردید و پس از انجام آزمایش‌های مختلف و نوار قلب و چند ساعت استراحت به حالت عادی برگشتم.

کارشناس محترم پرونده در همین جلسه بازجویی در حالی که تمرکز خود را از دست داده بودم به بنده گفت: «باید از رئیس دفتر سیاسی و عضویت نهضت آزادی استعفا بدهی و مصاحبه بکنی. برو در سلول فکر بکن!»

در جلسات بازجویی که به فاصله حدود ۴۰ روز انجام می‌شد در ماه‌های دی و بهمن و اسفند سال ۹۰ و فروردین و اردیبهشت سال ۹۱ ضمن تکرار همان اتهامات گذشته نسبت به رهبران و اعضای نهضت آزادی همواره بر استعفای از نهضت آزادی ایران و به تبری جستن از سوابق و عملکرد نهضت آزادی ایران تأکید می‌شد.



پاسخ اینجانب در شرایطی که مناسب به نظر می‌رسید این بود که فعالیت نهضت آزادی از سال ۱۳۸۸ با اعمال محدودیت‌های خودتان و عدم امنیت از برگزاری هرگونه جلسه‌ای متوقف شده است. به علاوه اینجانب از سال ۱۳۴۰ که نهضت آزادی ایران تأسیس شده به عنوان عضو فعال انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و بنا بر اعتقادات اسلامی خود عضویت نهضت آزادی را پذیرفتم و در طول پنجاه سال گذشته به اتکاء اعتقادات دینی و انجام فریضه الهی امر به معروف و نهی از منکر به وظائف دینی و اجتماعی خود در راستای مصالح و منافع ملی عمل کرده‌ام. استعفا از نهضت آزادی به معنی پشت کردن به این اعتقادات و نقض اصول متقن و محکم قرآنی از جمله فریضه امر به معروف و نهی از منکر است و در ادبیات اسلامی مفهوم ارتداد را تداعی می‌کند که بنده هرگز باورها و ارزش‌های خود (آخرت) را به راحتی زندگی دنیا نخواهم فروخت. در مورد تبری از سوابق و خدمات گذشته نهضت آزادی با توجه به خدمات برجسته پایه‌گذاران و فعالان نهضت آزادی چه در سال‌های قبل و چه بعد از انقلاب که بر آگاهان جامعه پوشیده نیست نه تنها جایی برای تبری وجود ندارد بلکه موجب مباهات و افتخار بنده و آگاهان جامعه می‌باشد.

ظاهراً با پیگیری قوه قضائیه از جمله در پی مکاتبات خانواده با جناب‌عالی در اردیبهشت ماه ۹۱، دادستان محترم تهران از تمدید نگهداری بنده در بازداشتگاه ۲۰۹ امتناع کرده و برای آزادی اینجانب از بازداشتگاه ۲۰۹ وزارت اطلاعات، اقدام شده است.

ریاست محترم قوه قضائیه

باتوجه به آنچه در بالا توضیح داده شد:

۱. آیا امضای نامه به رئیس‌جمهور سابق کشور که با قصد و نیت ارتقاء امنیت ملی از طریق حضور گسترده مردم در انتخابات مجلس صورت گرفته است جرم محسوب می‌شود؟ اگر جرم است چرا مطابق قانون و بعد از حدود یک هفته، پرونده برای رسیدگی به دادگاه صالحه ارجاع نشده است؟ اگر چنین اقدامی جرم باشد، دیگر چه تفسیری از اصل ۲۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌توان داشت، چه تضمینی برای تحقق و اجرای حقوق بنیادین ملت و آزادی عقیده و بیان در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی وجود دارد جایگاه یکی از اصول بنیادین دادرسی کیفری به نام اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در کجا قرار خواهد گرفت؟!

۲. باتوجه به اینکه همه امضاکنندگان نامه مذکور امضای خود را تأیید کرده‌اند، آیا خبرگزاری فارس که از قول یک «منبع آگاه» علت بازداشت اینجانب را «تقلب و جعل امضا» همزمان با بازداشت و قبل از رسیدگی منتشر کرده است و موجب اشاعه اکاذیب و هتک حرمت شده است قابل تعقیب قضائی نیست؟ آیا منبع آگاه که قبل از رسیدگی مبادرت به اشاعه اکاذیب کرده است کسی جز ضابطین دستگاه قضائی هست؟ انتساب چنین تهمت‌های کذب و بی‌اساس به مدیران انقلاب که بیش از ۵۰ سال با صداقت و امانت به مردم خدمت کرده‌اند و بر آگاهان جامعه نیز پوشیده نیست آیا پیامدی جز بی‌اعتبار ساختن اصالت انقلاب دارد؟

۳. چرا شعبه ۶ بازپرسی سه ماه بازداشت موقت را تمدید و نهایتاً به‌جای کفالت اولیه با سند یکصد میلیون تومان دستور آزادی اینجانب را صادر کرده است؟

۴. چرا رسیدگی به پرونده امضای نامه به رئیس‌جمهور سابق کشور برای قوه قضائیه هزینه سنگینی در برداشته است و تصمیم گرفته‌اند که حکم سال ۱۳۸۰ را که با دستور رئیس قوه قضائیه وقت متوقف شده است پس از ده سال در مورد اینجانب اجرا کنند؟ و چرا حکم سال ۱۳۸۰ را به اینجانب یا وکلای بنده ابلاغ نکردند؟! آیا این روند را قانونی و طبیعی می‌دانید؟!

۵. چرا برای اجرای حکم سال ۱۳۸۰ که طبق قانون می‌بایست در زندان عمومی صورت می‌پذیرفت، اینجانب را برای چند ماه در سلول‌های بازداشتگاه نگهداری کردند؟ آیا بر این امر، می‌توان علتی جز تحت فشار قرار دادن فردی با ۷۴ سال سن به منظور تن دادن به منویات وزارت اطلاعات دانست و آیا همکاری قوه قضائیه با این مشی و رفتار وزارت اطلاعات، حکایت از مداخله قوه مجریه در دستگاه قضائی، عدم استقلال دادرسان و نقض اصل ۵۷ قانون اساسی و تفکیک قوا ندارد؟



۶. همه قرائن نشان می‌دهد که ضابطین قوه قضائیه از امضای نامه مذکور به عنوان بهانه‌ای برای تحت فشار قراردادن اینجانب و خانواده‌ام استفاده کرده‌اند؟ آیا چنین روشی قانونی، شرعی و انسانی است؟ جنابعالی که وفق اصل یک صد و پنجاه و هفت قانون اساسی به عنوان مجتهدی عادل بر این مسند خطیر قرار گرفته‌اید، به خوبی استحضار دارید که در قرون وسطی نیز اصحاب کلیسا از همین روش‌ها برای تغییر عقیده مردم استفاده می‌کردند. آیا در قوه قضائیه جمهوری اسلامی که مدعی اجرای احکام الهی و شرعی است، چنین روش‌هایی مورد پذیرش است؟ و آیا برای جنابعالی به عنوان مسؤول این نهاد مهم، تکلیفی برای برخورد با موارد خلاف قانون و اخلاق در حیطه دستگاه تحت امرتان و پیشگیری از تکرار آن احساس نمی‌شود؟ اگر مسؤولان رده‌بالای قوه قضائیه در پیشگیری از وقوع و تکرار جرم در دستگاه قضائی کشور ناتوان بوده و یا غفلت ورزند، چه امیدی بر کارایی این نهاد در سطح وسیع جامعه می‌توان داشت؟

ریاست محترم قوه قضائیه

در خاتمه اعلام می‌دارد آن چه مرا با وجود سختی‌ها و تهدیداتی که در سالیان اخیر بر ما روا شده است و در این نامه، تنها به اندکی از آن اشاره شد، به نگارش این نامه واداشته، باور قلبی به وجوب فریضه امر به معروف و نهی از منکر بوده است. در این مجال توجه جنابعالی را به این حقیقت جلب می‌کند که آن چه امنیت واقعی را در جامعه‌ای به خطر می‌اندازد و نظام سیاسی هر کشوری را در موقعیت بحرانی قرار می‌دهد، قانون‌شکنی، قانون‌گریزی و در نهایت، جدایی و دوری مسؤولان از آحاد ملت است.

تحت فشار قرار دادن فردی ۷۴ ساله در زندان به منظور استعفا از حزب سیاسی متبوعش و انصراف از حقوق شهروندی و به تعبیر کارشناس محترم پرونده، «قلع و قمع» کادرهای نهضت آزادی ایران، به نظر جنابعالی که به شرط برخورداری از وصف «مجتهد عادل» بر این سمت تکیه زده‌اید، با کدام ضرورت امنیتی و سیاسی و مبانی دینی و اخلاقی و قانونی سازگاری دارد؟

ریاست محترم قوه قضائیه

اینجانب بر اساس وظیفه‌ای که در دفاع از آرمان‌های اصیل انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و تلاش صادقانه برای اصلاح و اجرای قانون و عدالت دارم، به رغم مخاطراتی که نوشتن این متن می‌تواند برایم فراهم آورد، آن را انجام دادم. حسابرس نهایی و احکم الحاکمین خداوند است. نگذاریم و نگذارید که در سایه بی‌توجهی ما ایران، اسلام و اعتبار و موجودیت نظام جمهوری اسلامی که به برکت خون عزیزترین فرزندان این مرز و بوم به پیروزی رسید به بحران‌های عمیق و نقطه بازگشت ناپذیر برسد.

«ان آرید إلا الاصلاح ما استطعت»

محمد توسلی

رونوشت :

- رئیس محترم مجلس شورای اسلامی جهت استحضار
- وزیر محترم اطلاعات جهت استحضار
- دادستان محترم کشور جهت استحضار
- دادستان محترم تهران جهت استحضار
- ریاست محترم دادگستری استان تهران جهت استحضار

*** منبع ***

وبسایت «ملی - مذهبی»



نامه سرگشاده محمد توسلی به صادق لاریجانی، ۲۲ آبان ۱۳۹۱

محمد توسلی دادنامه و متن دفاعیه خود را برای رئیس قوه قضائیه ارسال کرد

با توجه به متن دادنامه صادر شده

بسمه تعالی

آیت‌الله صادق آملی لاریجانی

رئیس محترم قوه قضائیه

با سلام و احترام،

پیرو نامه مورخ ۹۱/۴/۲۵، که درباره جریان بازداشت ۱۲ آبان ماه ۱۳۹۰ اینجانب در ارتباط با نامه معروف به ۱۴۳ امضایی به جناب آقای سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور پیشین کشور و رفتار خلاف قانون ضابطین خاص قوه قضائیه برای بررسی و رسیدگی جنابعالی تقدیم شد، ضرورتاً موارد زیر را به استحضار می‌رساند:

۱- قاضی محترم شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران، بدون توجه به موارد نقض آشکار قانون و اخلاق که در مدت ۶/۵ ماه بازداشت اینجانب در سلول‌های بازداشتگاه ۲۰۹ وزارت اطلاعات، مذکور در نامه فوق‌الذکر، صورت گرفت، بر اساس پرونده و گزارش‌های عموماً کذب و خلاف واقع، که از سوی کارشناس پرونده اینجانب تنظیم شده است، اینجانب را به ۱۱ سال حبس تعزیری و ۵ سال محرومیت از حقوق اجتماعی محکوم کرده است.

۲- صدور این دادنامه از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران ظاهراً نشان از آن دارد که در جمهوری اسلامی ایران پاداش بیش از ۵۰ سال خدمت صادقانه مدیریتی و مهندسی در کشور و پیامد ایفای فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر و اظهار نظر مشفقانه و خیرخواهانه برای پاسداری از اصول و آرمان‌های اصیل انقلاب و جلوگیری از نقض آشکار قانون و اخلاق، زندان و محرومیت از حقوق اجتماعی است!

ضابطین خاص قوه قضائیه در وزارت اطلاعات تصریح کرده‌اند که اعضای نهضت آزادی ایران حتا به نام خودشان حق اظهار نظر (بخوانید حق حیات) ندارند، آنان عملاً با اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر (گردش آزاد اطلاعات در جامعه) به مقابله برخاسته‌اند که پیامد طبیعی آن مصداق کلام مولای متقیان، علی(ع)، در آخرین وصایای آن امام بزرگوار به فرزندانش است که فرمود: «و لا تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنکر فیولی علیکم اشرارکم» (۱) آیا هدف اصلی صدور این دادنامه و رأی ۵ سال محرومیت از حقوق اجتماعی تحقق همین برنامه نیست؟!

۳- نظر به اینکه در دادنامه صادره، قاضی محترم شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی تهران خود را بر اساس ابلاغیه ریاست محترم قوه قضائیه مأذون در دادرسی این پرونده معرفی کرده است، به پیوست یک نسخه از مجموعه دادنامه، دفاعیه حقوقی وکلا، دفاعیه اینجانب و دو دفاعیه قبلی را در ۶ بخش و ۱۸۶ صفحه تقدیم می‌کنم تا با توجه به مسؤولیتی که جنابعالی، به موجب مفاد قانون اساسی، «بر حسن اجرای قوانین و جلوگیری از تضییع حقوق فردی و اجتماعی آحاد شهروندان» بر عهده دارید، دستور مقتضی برای رسیدگی به این دادنامه و اقدام شایسته صادر فرمایید.

با تشکر قبلی

محمد توسلی

(۱) (هرگز) فریضه امر به معروف و نهی از منکر را (در جامعه) رها نکنید، زیرا در این صورت بد کرداران (ناپاکان) بر شما حکومت خواهند کرد. (نهج‌البلاغه نامه ۴۷)

رونوشت:

- ستاد حقوق بشر قوه قضائیه، برای اطلاع.



- دادستان محترم تهران، جناب آقای جعفری دولت‌آبادی، برای اطلاع.
- کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی، برای اطلاع.

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/63630/>



نامه سرگشاده عمادالدین باقی به صادق لاریجانی در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱

خون‌های به ناحق ریخته هیچ‌گاه ما را رها نخواهند کرد

فاجعه بزرگ‌تر از مرگ ستار بهشتی، عادی شدن تکرار این حوادث است

این حادثه اگر رسیدگی نشود و عاملان آن مجازات نشوند، آثارش برای همیشه بر سرنوشت همه ما مستولی خواهد بود

ستار یا کاشف؟!

نامه‌ای به رئیس قوه قضائیه درباره مرگ ستار بهشتی در زندان؛ چگونه راه را بر تکرار این فجایع ببندیم؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» (نساء/۱۳۵)

ریاست محترم قوه قضائیه

با سلام

به عنوان شهروندی عادی که سی سال است قلم می‌زند و به سبب غبارهای یأس از کنش مدنی در وصول به مراد، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر خطاب به اصحاب قدرت و ارباب دولت را در نیام برده بود، صدور بیانیه‌ای از سوی قوه قضائیه مبنی بر «عزم جدی دستگاه قضائی کشور برای برخورد سریع، قاطع و بدون اغماض با مقصر یا مقصرین مرگ ستار بهشتی کارگر و بلاگ‌نویس» و اقدام نمایندگان مجلس برای تحقیق در این موضوع و به ویژه نطق تاریخی آقای احمد توکلی در مجلس که برگ درخشانی در کارنامه‌اش خواهد بود، مجموعاً گام مثبت و ستودنی و روزنه امیدی شد که امید افسرده‌مان را بیدار و بار سنگین امر به معروف را بر دوش نحیف‌مان نهاد و چون نگرانی‌هایی هم در تبدیل شدن آن به سرنوشت برخی پرونده‌های دیگر وجود دارد، انگیزه نگارش این سطور شد.

کلام شریفی که در طلیعه سخن آمد و ما را به قیام برای عدالت ولو اینکه به زیان خودمان و خویشان مان باشد فرا می‌خواند، به عبارت‌های گوناگون در سخنان بزرگان دین آمده است: «قُلِ الْحَقُّ وَ إِن كَانَ مَرًّا» (امام علی)؛ «قل الحق ولو علی نفسک» (پیامبر(ص))؛ «قولوا الحق ولو علی انفسکم» (علی(ع)). اینها برای زینت طاقچه خانه‌مان نیست برای زندگی و برای رسانیدن به امت وسط و نمونه و شهداء علی الناس شدن است. داستان ستار بهشتی یکی دیگر از رشته آزمون‌هایی است که در برابر همگان اعم از حاکم و غیر حاکم قرار گرفته است و می‌دانیم پس لرزه‌های خون به ناحق ریخته را. امام علی در نامه به مالک اشتر بندی را به این مهم اختصاص داده است:

از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الاهی را نزدیک و مجازات را بزرگ نمی‌کند، و نابودی نعمت‌ها را سرعت نمی‌بخشد و زوال حکومت را نزدیک نمی‌گرداند، و روز قیامت خدای سبحان خود بدون دادخواست، نسبت به خون‌های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد، پس به هیچ وجه با ریختن خونی حرام، حکومت خود را استوار مکن. زیرا خون ناحق، پایه‌های حکومت را سست، و پست می‌کند و بنیاد آن را برکنده به دیگری منتقل سازد، و تو، نه در نزد من، و نه در پیشگاه خداوند، عذری در خون ناحق نخواهی داشت. با این حال اگر تازیانه یا شمشیر، یا دست دچار تند روی شد- که گاه ضربت مشت سبب کشتن کسی می‌گردد - و به خطا جان کسی را گرفتی مبادا غرور قدرت تو را از پرداخت خونبها به بازماندگان مقتول باز دارد (نامه ۵۳ نهج البلاغه - نامه به مالک اشتر)

در این نوشتار وجود اماره‌های مهمی چون دست‌نوشته بازمانده از مقتول و شهادت نامه همبندیان را نادیده می‌انگارم. اصل ۳۸ و ۳۹ قانون اساسی در باب منع شکنجه و منع هتک حرمت زندانی را و ماده ۱۲۹ قانون آیین دادرسی در باب منع اغفال و اکراه و اجبار متهم در هنگام بازجویی را و مواد قانون مجازات اسلامی در باب تقصیرات دولتی را یادآوری می‌کنم از جمله آنجا که می‌گوید:



هر یک از مستخدمین و مأمورین قضائی یا غیرقضائی دولتی برای این که متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه حسب مورد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد و چنان چه کسی در این خصوص دستور داده باشد فقط دستوردهنده به مجازات حسب مذکور محکوم خواهد شد و اگر متهم به واسطه اذیت و آزار فوت کند، مباشر مجازات قاتل و آمر مجازات آمر قتل را خواهد داشت. (ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی).

و اکنون دیگر نه ربایش خلخالی از پای یک زن یهودی بلکه جان شهروندی از میان رفته است و نتایج آزمایشات و سم‌شناسی و کالبدشکافی و... هر چه باشد خبری را که همه قبول دارند و به لسان اهل علم «مُجمَع علیه» است ملاک می‌گیرم که «جوان ۳۵ ساله‌ای در تاریخ ۹ آبان ۱۳۹۱ بازداشت شده و ۵ روز بعد خبر مرگ او به خانواده‌اش داده شده است». قانون این حق را به ایشان داده بود که از یک دادرسی شفاف و عادلانه برخوردار شود و این تضمین را به خانواده ایشان داده بود تا در برابر دولت، از ایشان دفاع شود.

با این خبر می‌توان دوگونه برخورد کرد. یکی اینکه ستار بود بر حق و حقیقت و دیگر اینکه کاشف حقیقت بود این کان مَرَا و ولو علی انفسکم. می‌توان با طرح انواع شبهات و إنقُلت‌ها، چنان موضوع را پیچیده کرد که چون کلاف سردرگمی شود که کسی نتواند آن را بگشاید و البته وجدان عمومی هم آن را به جعبه معماهای ناگشوده‌اش خواهد سپرد و بر منفی‌نگری‌اش خواهد افزود. و می‌توان قانونی عمل کرد. اگر بخواهیم قانونی به این موضوع بسیار مهم رسیدگی کنیم دیگر مسأله محدود به این نیست که ستار بهشتی چرا بازداشت شد؟ اتهامش چه بود؟ نهادهای بازداشت‌کننده تحت امر کجا هستند؟ آثار ضرب و شتم دیده شد یا نشد؟ و دهها مسأله دیگر. در ما نحن فیه، مسؤولیت مستقیم حادثه از این پس متوجه تمام کسانی می‌گردد که از آن اطلاع دارند و انتظار می‌رود رسیدگی کنند. مسأله اصلی این است که: «متهم از هنگام ابلاغ برگ جلب تا حضور در نزد قاضی تحت نظر و محافظت خواهد بود» (ماده ۱۲۳ ق.آ.د.ک) [قانون آیین دادرسی کیفری] و طبق قانون، هر کسی با هر اتهامی بازداشت می‌شود مسؤولیت جان و سلامتی او با حکومت است حتا اگر او نه قاتل عادی که قاتل امام مسلمین باشد چنان‌که ابن ملجم وقتی به امام علی ضربت زد امام(ع) تا زنده بود اجازه نداد کم‌ترین اهانتی به ابن ملجم روا دارند و حتا متواترا گفته شده است که شیر خود را با او تقسیم می‌کرد.

مقررات جاری برای اینکه راه ادعاهای بعدی درباره وقوع حوادثی چون مرگ ستار بهشتی را مسدود کند و مسؤولان نگهداری زندانی نگیند او بیمار بوده است، تصریح دارد که «به محض ورود زندانی به زندان، بهداری مؤسسه یا زندان موظف است از زندانی تازه وارد معاینه‌های کامل پزشکی به عمل آورده، در صورت لزوم با انجام آزمایش‌های تشخیص طبی برنامه‌ریزی و حسب مورد نسبت به درمان یا معرفی وی به مراکز مربوطه اقدام و کلیه اقدام‌های پزشکی در پرونده زندانی درج گردد.» (ماده ۱۱۱ آیین‌نامه زندان‌ها) و برای اینکه بعدا ادعا نشود که متهم در بدو ورود سالم بوده و بعداً کسالتی بر او عارض شده است تصریح دارد که «محکوم به محض احساس کسالت جریان را به مسؤول امور نگهداری زندان اطلاع داده و با اخذ معرفی‌نامه به بهداری مؤسسه یا زندان اعزام و دارو و دستوره‌های لازم پزشکی را دریافت می‌دارد.» (ماده ۱۱۳ آیین‌نامه زندان‌ها)

«محکومان مبتلا به بیماری‌های روانی، واگیردار و پرخطر باید با لحاظ نظر پزشک متخصص و نیز سیاست‌های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی به صورت مجزا نگهداری و معالجه شوند.» (ماده ۱۱۶ آیین‌نامه زندان‌ها)

«معاینه و در صورت نیاز معالجه محکومان بیمار به عهده اداره زندان یا مراکز حرفه‌آموزی و اشتغال است.» (ماده ۱۱۸ آیین‌نامه زندان‌ها) «رئیس بهداری زندان موظف است همه‌روزه اول وقت از کلیه محکومان بیمار که در بیمارستان زندان بستری هستند عیادت نموده و پس از پرسش از وضعیت آنان و حصول اطمینان از حسن مراقبت پزشکان و پرستاران نسبت به معالجه و تغذیه صحیح بیماران نظارت کامل و مستمر به عمل آورد.» (ماده ۱۲۰ آیین‌نامه زندان‌ها)

و در همه موارد مسؤولان زندان و بازداشتگاه را مکلف می‌کند که بی‌درنگ باید زندانی را به بهداری اعزام کنند.

ماده ۱۰۲: «بهداری مؤسسه یا زندان مکلف است دست‌کم ماهی یک بار نسبت به تست پزشکی کلیه محکومان اقدام نماید.» بنا بر این، هیچ عذری اعم از اینکه او قبل از بازداشت بیمار بوده یا پس از بازداشت دچار بیماری شده است پذیرفته نیست و رافع مسؤولیت هیچ‌کس نخواهد بود.



نکته مهمی که قابل تذکر است اینکه این حادثه اولین نبوده اما آخرین هم نخواهد بود مگر اینکه یکجا عزم دستگاه‌های مربوطه برای رسیدگی دقیق و قاطعانه به آن جزم شود و به خاطر خیر دنیا و آخرت خویش هم که شده از کنار آن نگذرند و دست کم احتمال بدهند که روزی ممکن است این ستارها خود یا خویشان خود آنها باشند.

۱- به گمان من فاجعه‌ای بزرگتر از مرگ ستار بهشتی این است که تکرار این حوادث عادی شود و حساسیت درخور نسبت به آن در سطوح مختلف جامعه و حکومت از میان برود و این می‌تواند نشانه‌ای بالینی و هشدار نسبت به یک فروپاشی اجتماعی باشد که زنگ خطری جدی است و اگر سریع‌تر تدبیری اندیشیده نشود چنین جامعه‌ای حساسیت خود را نسبت به هر نوع تجاوزی از دست خواهد داد و نخستین گام التزام عملی متولیان امور به قانون است.

۲- قانون میثاقی است طرفینی و فقط برای شهروندان نیست و برای حاکمان هم هست و طبق اصول ۱۹ و ۲۰ و سطر آخر اصل ۱۰۷ قانون اساسی و مواد ۱ و ۲ و ۶ و ۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر همه در برابر قانون یکسان هستند. اگر شهروندی قانون را نقض کرد مجازات می‌شود و متقابلاً اگر حکومت یا عضوی از حکومت هم آن را نقض کرد باید مجازات شود. در قانون مجازات اسلامی بخشی تحت عنوان تقصیرات مأمورین وضع شده که نشان می‌دهد از نظر قانونگذار فرض بر این بوده که هم شهروندان و هم کارگزاران مرتکب جرم می‌شوند و در کیفر دیدن علی‌السویه‌اند. این فصل برای اجرا تصویب شده است نه برای دکوراسیون قانون. اگر حکومت، هر بندی از میثاق را نقض کند و مرتکب مجازات گردد دیگر پیمان شکسته شده و حکومت نمی‌تواند از شهروندان انتظار رعایت قانون را داشته و به خاطر نقض همان قانون مجازات شان کند.

۳- اگر مأموران دولتی احساس امنیت کنند و نوعی مصونیت برای خود ببینند و گمان کنند هیچگاه حکومت جانب یک شهروند معمولی را نمی‌گیرد و به خاطر او کارگزار خود را محکوم نمی‌کند تجری می‌یابند. بارها از مأمورانی که در جایگاه حساسی قرار دارند در اعتراض به نقض قانون از آنها شنیده‌ایم که «بروید شکایت کنید». این عبارت از آن رو لقلقه زبان این مأموران است که خیال‌شان از عدم رسیدگی آسوده است و نیز دیده‌اند که نوعاً مأمورانی که متهم به جرائم سنگین بوده‌اند به نحوی از چنگ عدالت گریخته‌اند.

۴- در سنوات گذشته بارها گزارش‌هایی درباره برخی بدرفتاری‌ها منتشر شده است. من در مقام ارزیابی آنها و قضاوت درباب درستی و نادرستی شان نیستم و در مقدمه کتاب «وکیل، دفاع، تحقیقات مقدماتی» که متن سخنان ارائه شده در همایش بزرگ علمی به همین نام در دانشگاه شهید بهشتی بود نظری را بیان کرده‌ام اما معتقدم حکومت برای پیشگیری از فجایعی چون ستار باید چندان نسبت به این موضوع حساس باشد که به این ادعاها حتا اگر مشکوک می‌پندارد رسیدگی بی‌طرفانه نماید. ممکن است درباره برخی از این شکایات‌ها گفته شود که اگر آنها واقعاً قصد خیرخواهی و اصلاح و احقاق حق داشته و در پی جوسازی علیه نظام نبودند به جای رسانه‌ای کردن شکایت خویش باید آن را از طریق مجاری قانونی تعقیب می‌کردند و چون اعتراض آنها شائبه سیاسی داشته و هدف شان موج منفی راه انداختن علیه نهادهای امنیتی یا قضائی بوده است، همین دلیل برای عدم پیگیری آن ادعاها وافی و کافی است.

گرچه مسئولیت حکومت و حرمت عرض و دِما اقتضا می‌کند حتا در صورت احتمال خفیف صحت نیز این موارد پیگیری شود اما شخصاً مواردی را در جریان هستم که صرفاً به منظور پرهیز از تلقی شائبه‌های سیاسی از انتشار عمومی شکوایه‌هایی که تصادفاً قرائن و دلایل بیش‌تری برای درستی ادعای خویش داشته‌اند از نشر عمومی آن پرهیز کرده‌اند اما با گذشت چند سال از آن، هنوز هیچ‌گونه رسیدگی صورت نگرفته است و شاید هم بدون اطلاع شاکی و رسیدگی لازم، پرونده را مختومه کرده‌اند. هنگامی که انتشار شکوایه‌ها با چنان شبهاتی غیرقابل رسیدگی شوند و شکوایه‌هایی که از رسانه‌ای کردن هم خودداری ورزیده و مسیر کاملاً قانونی را طی کرده‌اند نیز رسیدگی نشوند، معنایش این خواهد بود که قرار نیست هیچ شکایتی علیه بدرفتاری مأموران مورد رسیدگی قرار گیرد و عدم رسیدگی به شکایت‌های رسانه‌ای نشده دلیل قبلی در خصوص عدم رسیدگی به شکایت‌های انتشار یافته را هم بی‌اعتبار می‌کند و حجتی می‌شود بر اینکه اگر آنها نیز شیوه پیگیری از مجاری قانونی را دنبال می‌کردند به نتیجه‌ای نمی‌رسیدند. بدیهی است که چنین وضعیتی بستر مساعدی برای وقوع و تکرار حوادثی چون ماجرای ستار بهشتی خواهد بود.

در شرایطی که روزنامه‌ای به خاطر مقاله یا کاریکاتوری که تا قبل از جنجال‌سازی علیه آن چه بسا کسی ملتفت مقاله یا کاریکاتور هم نبوده توقیف می‌شود و فردی به خاطر نوشتن مطلبی در یک نشریه یا حتا یک وبلاگ ناشناخته و بدون بیننده (مانند ستار بهشتی که موضوع این نوشتار است) بازداشت و به جرم تبلیغ علیه نظام محکوم به حبس می‌شوند اما فرد یا افرادی با بازداشت‌های ناموجه و رفتارهای منجر به قتل (مانند محسن روح‌الامینی، محمد کامرانی و امیر جوادی فر قربانیان کهریزک، زهرا بنی‌یعقوب، زهرا کاظمی، هدی صابر، هاله سحابی، ستار بهشتی و غیره) مصداق وسیع‌ترین و واقعی‌ترین و مؤثرترین تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت و... می‌شوند و جهان را علیه نظام برمی‌انگیزند اما رسیدگی و



مکافات متناسب را نمی‌بینند و کسانی که به شکایت‌ها از بدرفتاری‌هایشان رسیدگی نمی‌شود در حصن حصین امن هستند این حوادث باز هم تکرار خواهد شد.

۵- یکی از مهم‌ترین دلایل بروز این فجایع عمل نکردن به همین قوانین موجود است. قوانین موجود از جمله اطلاق اصل ۳۵ قانون اساسی و ماده ۱۲۸ ق.آ.د.ک [قانون آیین دادرسی کیفری] و ماده واحده اعلامیه حقوق شهروندی که برای رفع برخی ابهامات بی اساس در تبصره ماده ۱۲۸ تصویب شده است دلالت و صراحت دارند که وکیل باید در همه مراحل از بازپرسی تا صدور رای حضور داشته باشد (ادله اثباتی و تفصیلی حقوقی آن در کتاب «وکیل، دفاع، تحقیقات مقدماتی»، آمده است). همچنین در سراسر قوانین کلیه مراحل و اقدامات از جلب تا صدور رای برعهده قاضی است و قوانین صراحت دارند که تحقیقات باید زیر نظر مقام قضائی صورت گیرد اما متأسفانه با احکامی کلی متهمان را بدون پناه و حمایت و در حالی که کم‌ترین آگاهی از حقوق خویش ندارند به دست ضابطان تحقیق می‌سپارند و عملاً ضابطان، تصمیم‌گیرنده اصلی پرونده متهمان می‌شوند به حدی که دادستان کنونی تهران در نخستین روزهای تصدی مسؤولیت خود و در جلسه معارفه اعلام کرد اجازه نخواهیم داد ضابطان بر قضات حاکم باشند. آیا اگر وکیل متهم در مراحل تحقیق حضور داشته یا تحقیقات در حضور قاضی و زیر نظر او انجام شود دیگر شاهد تکرار این حوادث خواهیم بود؟ آیا اگر نهادهای مستقل مدنی مانند انجمن دفاع از حقوق زندانیان که پروانه رسمی فعالیت داشتند فعال بودند احتمال پیشگیری از این وقایع نبود؟ آیا به همین سادگی نمی‌توان با رعایت همین قوانین موجود جلوی رخدادهایی را گرفت که تا وقتی منجر به مرگی جنجالی نشده است کسی از آنها آگاهی نمی‌یابد؟ آیا به این موضوع عنایت نمی‌شود که وقتی چند مورد منجر به قتل رخ داد، نشانگر وجود رویه‌ای خطرناک است؟

اگر به راستی مسؤولان خواستار پیشگیری از تکرار چنین فجایعی هستند و باور دارند که خون‌های به ناحق ریخته هیچ‌گاه ما را رها نخواهند کرد باید بر اجرای قوانین مذکور پافشاری کرده و نیز بدون پیچیده کردن مسأله به آن رسیدگی کنند و بدانند که تحت هیچ شرایطی و با هیچ توجیهی نمی‌توان قبول کرد که فردی بازداشت شود و چند روز بعد جسد بی‌جان او تحویل داده شود. این حادثه اگر رسیدگی نشود و عاملان آن مجازات نشوند، آثارش برای همیشه بر سرنوشت همه ما مستولی خواهد بود.

والسلام

عمادالدین باقی

۲۳ آبان ۱۳۹۱

*** منع ***

وبلاگ شخصی عمادالدین باقی؛ وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده رضا شهابی به صادق لاریجانی، ۶ آذر ۱۳۹۱

آنچه امروز در زندان می‌گذرد مرگ تدریجی زندانیان است!

ریاست محترم قوه قضائیه

با سلام و احترام

قریب یک سال است از وخامت وضع جسمانی ام به خصوص در ناحیه گردن می‌گذرد. یک سال قبل در همین روزها بود که پس از ۱۹ ماه بازداشت در سلول انفرادی غیر قانونی در بازداشتگاه آزردهنده ۲۰۹، از ناحیه گردن به دلیل فشارهای وارده در هنگام بازجویی دچار درد شدید شدم و تنها پس از پیگیری‌های خانواده و فعالین کارگری و اعتصاب غذا بود که مسئولان وزارت اطلاعات مجوز انتقال مرا به بند عمومی ۳۵۰ صادر کردند. اما در حالی که از شدت درد قادر به حرکت کردن نبودم، اعزام مرا به بیمارستان منوط به شروطی کردند.

وضعیت جسمانی‌ام قبل از عمل طوری بود که پزشک قانونی با مشاهده وضعیت جسمی‌ام در بهداری زندان اوین و مطالعه نظر پزشک معتمد اعلام کرد: وضعیت شما حاد است و باید جراحی کنید. چون می‌دانستم احتمال بازگشت به زندان پس از عمل وجود دارد، با آن مخالفت می‌کردم تا اینکه پزشک قانونی وعده داد که با مرخصی پس از عمل موافقت می‌کند. اکنون حدود ۳ ماه است که بعد از عمل جراحی با وجود نیاز و تأیید پزشکی مبنی بر ضرورت استراحت در منزل به جای رفتن به مرخصی استعلاجی قانونی و استفاده از مرخصی که در مورد همه زندانیان مشابه رایج است، به خاطر فشار وزارت اطلاعات دوباره به بند ۳۵۰ منتقل شدم. در اینجا به دلیل تغذیه ناسالم و نبود مواد غذایی کافی و کیفیت بسیار بد غذا و ازدحام جمعیت و در نتیجه مشکلات استراحت و خواب نه تنها بیماری و آثار عمل جراحی در من رو به بهبودی نگذاشته بلکه بیم آن می‌رود که بر اثر بی‌توجهی مقامات مسئول هرچه پزشکان رشته‌اند پنبه شود.

همه اینها در حالی است که بنابر توصیه مکتوب پزشک و جراح معالج به دادستانی باید حداقل ۲ ماه برای استراحت به منزل منتقل شده و به صورت مداوم و حرفه‌ای در خارج از زندان فیزیوتراپی شوم تا اندک اندک به وضعیت عادی خود برگردم.

مسئولان قوه قضائیه به توصیه پزشک عمل نکرده‌اند و این باعث شده است تا به خونریزی پی در پی از ناحیه بینی، سر، سرشانه‌ها، بازوی دست چپ و درد شدید کمر دچار شوم. در نتیجه علائم بعد از عمل جراحی یعنی احساس درد شدید در سر و چشم‌ها، بی‌حس شدن درد مداوم در بازوی چپ (هرچند کمتر از دوران عمل جراحی)، بی‌حس شدن انگشت کوچک و دست چپ و مواردی دیگر شوم. از طرفی درد کمر بیشتر شده و هر دوپایم با مشکل مواجه شده و همه روزه خواب می‌رود و روز به روز سست‌تر می‌شوند، به طوری که بدون ماساژ دادن و کمک هم اتاقی‌ها امکان بلند شدن از زمین را ندارم. متأسفانه وعده‌های مسئولان برای دادن مرخصی تا کنون عملی نشده است و حتا در اعزام به بیمارستان سستی می‌شود که این نشان از بی‌اهمیتی جان زندانیان سیاسی برای دادستان و سایر مقامات دارد، در حالی که اینگونه سستی‌ها و بی‌مبالاتی‌ها باعث مرگ زندانیان در بازداشتگاه‌ها شده و می‌شود.

اگر به هشدارهای دلسوزانه زندانیان سیاسی که در قالب بیانیه، اطلاعیه و نامه‌هایی به مسئولین زندان ارائه می‌شد، توجه می‌کردند، چه بسا امکان داشت جلوی چنین اتفاقاتی را گرفت، به طور مثال آقایان هدی صابر، محسن دکمه‌چی و بسیاری از زندانیان گمنام دیگر همچون ستار بهشتی که برحسب اتفاق ۲۰ ساعتی را در ۳۵۰ گذراند، قربانیان این بی‌مبالاتی‌ها و بی‌توجهی‌ها هستند و این وضعیت نامناسب جسمانی و روحی با نداشتن امکان تلفن کردن به خانواده همراه شده است. واقعاً دیدن درد زندانیانی که از شهرستان به تهران منتقل شده و ماه هاست از تلفن کردن محروم‌اند، و در نهایت مشکلات به سر می‌برند، آن هم در حالی که خانواده بضاعت و توان آمدن به تهران را ندارند، امکان تحمل ناملاطت‌ها را برای کسانی چون من کم‌تر می‌کند. به اینها اضافه کنید کیفیت بسیار پایین غذایی زندان اوین را که حقیقتاً مگر از سر اجبار گرسنگی، قابل خوردن نیست و اغلب روزها، زندانیان غذای زندان را نمی‌خورند. گوشت قرمز و سفید روز به روز کمتر می‌شود و دیگر اصلاً وجود ندارد، سهمیه ماست به یک روز در هفته کاهش یافته و اساساً هیچ نوع میوه و سبزی‌ای به زندانیان داده نشده در حالی که به دلیل قصور عمومی بنیان اقتصادی خانواده‌ها ویران شده است، شماری از کالاها در زندان آن هم با قیمت بالاتر از قیمت فروش در خارج از زندان و با کیفیت نازل‌تر به زندانیانی که دارای مشکلات مالی فراوان هستند، فروخته می‌شود.



تعداد قابل توجهی از زندانیان، گرفتار مشکلات شدید مالی اند. تراکم بیش از حد زندانیان در اتاق‌ها (هر اتاق تقریباً ۲۶ متر مربعی حداقل ۲۰ نفر) سرانه فضایی زندان را به شدت کاهش داده و بوی بد فاضلاب و کهنه بودن تأسیسات و کوچک بودن فضای هواخوری تحمل شرایط زندان را بسیار دشوار کرده است. مستعمل بودن تأسیسات باعث قطع برق در شب‌ها و روزهای بارانی و سرد شدن آب حمام به ویژه آب گرم در حمام و سرویس‌های بهداشتی باعث بروز مشکلاتی از جمله سرماخوردگی زندانیان می‌شود و گویی در و دیوار و همه جای زندان انسان را روحاً و جسماً شکنجه می‌دهد. ملاقات کابینی هر هفته با محدودیت‌های بیش‌تر مواجه شده. ملاقات حضوری خلاف نص صریح آئین نامه زندان‌ها هر ماه یکبار داده نمی‌شود و در مورد آزادی مشروط و مرخصی که حق هر زندانی است، وضع به مراتب بدتر است.

آنها که از عدالت و مهرورزی و رفاه و آسایش و آزادی و آوردن پول نفت به سر سفره مردم حرف می‌زدند، توسط افراد مرتبط با آنها مانند گروه آریا و غیره در طول مدت حکومتشان دست به اختلاس و غارت اموال مردم زده یا پول بیت‌المال را میلیارد میلیارد تومان بالا کشیده‌اند یا از عوامل سال‌ها سرکوب بوده‌اند، در زندان هم به ریاست و زندگی اشرافی خود ادامه می‌دهند و هر روز با خانواده‌هایشان تماس تلفنی دارند. از رئیس قوه قضائیه و قضات و مسؤولان مرتبط به زندانیان سیاسی می‌گویند ما کارهای نیستیم. ای کاش اختلاس و دزدی کرده بودید تا می‌توانستیم حکم کمتری به شما بدهیم. راستی این چه عدالتی است که در آن سنگ‌ها را بسته‌اند و سگ‌ها را رها کرده‌اند؟ کدام وجدان بیدار می‌تواند آرام باشد در حالی که هر روز چندین میلیارد تومان از سرمایه‌های مورد نیاز متخصصان و اساتید دانشگاه و کارمندان و کارگران و مهندسان به دلیل واهی و پرونده سازی هدر می‌رود. این چه عدالتی است که در آن راهزنان و گردنکشان و ویژه‌خواران دیروز و امروز از همه امکانات بهره‌مندند اما اقلیتی نجیب صرفاً به خاطر دفاع از حقوق مشروع قانونی و آزادی و آزادی خواهی و برابری طلبی از همه چیز محرومند.

دفاع بنده از حقوق عده‌ای کارگر مظلوم و زحمتکش و مورد تهدید واقع شده در شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، کدام قسمت امنیت ملی را به خطر انداخته است؟ مگر نه این است که همین صدا و سیما هر روز تصاویر میلیون‌ها کارگر و شهروند اعتصابی و اعتراضی اروپا را با افتخار نشان داده، از آنها تجلیل می‌کند، آیا آنها با ما تفاوت دارند؟ چه شده است که همان عمل در یک نقطه‌ای این ارض جرم و در نقطه‌ای دیگر افتخار محسوب می‌شود؟ آیا این مصداق معیارهای دوگانه حقوق بشری نیست که هر روز دیگران را بدان متهم می‌کنیم؟ چرا خانواده‌ای باید به خاطر یک ملاقات ۲۰ دقیقه‌ای کابینی آنهم در هفته یک بار، مدام آزار و اذیت شده و مورد هتاک و بی احترامی قرار گیرند؟ چرا مسؤولان زندان و دادستانی به خواسته‌های خانواده‌های زندانیان بی توجهی می‌کنند؟ آیا ویران کردن بنیان اقتصادی و مالی و شغلی ما کافی نبوده است؟ با کدام معیار انسانی تیشه به ریشه خانواده‌هایمان می‌زنید؟ جرم آنها چیست؟ چرا می‌خواهید خانواده‌ها را آنقدر اذیت کنید که بازدارنگی را به چارودیواری خانه‌ها بکشانید؟

مدت‌هاست درخواست اعزام به دندانپزشکی و پزشک متخصص مغز و اعصاب و ستون فقرات را داشته‌ام اما پاسخی دریافت نکرده‌ام. چرا زندانیان سیاسی را مجبور به پوشیدن لباس مجرمان با آن وضع مسخره کرده اید؟ چرا دادستان تهران و رئیس جدید زندان اوین شمشیر را برای بند ۳۵۰ از رو بسته‌اند؟ بی‌گناه‌تر از این زندانیان کدام زندانیان هستند؟

چرا حقوق شهروندی، حقوق اساسی و حقوق ما به عنوان زندانی در محیط زندان آشکارا زیر پا گذاشته می‌شود؟ آیا این چیزی جز مرگ تدریجی زندانیان و فرسودگی فیزیکی و ذهنی آنهاست؟ ما به زندان محکوم شده‌ایم آن هم به ناردست اما به این همه رنج و محدودیت که محکوم نشده‌ایم. و اما زندانیان را به جان هم انداختن چه چیزی جز شکنجه نرم است؟ تاکی باید به خاطر ملاحظات رسانه‌ای در مقابل مطالبات انسانی خود کوتاه بیاییم؟ مگر قویه قضائیه طبق اصل ۵۶ قانون اساسی جدا از قوای دیگر نیست؟ مگر قوه قضائیه طبق اصل ۵۷ قانون اساسی مستقل از قوای دیگر نیست؟ پس چرا وزارت اطلاعات یک دفتر فضولی در داخل زندان اوین بند ۳۵۰ که متعلق به سازمان زندان‌ها و قویه قضائیه است دایر کرده است؟ آیا این اقتدار آن وزارت، ضعف قویه قضائیه را نشان نمی‌دهد؟ مگر جز این است که ما را با اتهام‌های واهی و پرونده‌سازی و بازجویی‌های غیرقانونی به سال‌ها زندان محکوم کرده و به زندان فرستاده‌اند؟ پس دایر شدن این دفتر فضولی در داخل بند سیاسی به چه معناست؟

من به عنوان یک کارگر شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و عضو سندیکای کارگران شرکت واحد از همان اولین روز دستگیری با قطع حقوق و مزایا و بیمه تأمین اجتماعی توسط مسؤولان شرکت واحد که ظاهراً با درخواست وزارت اطلاعات بوده است مواجه شده‌ام. در حالی که هیچ منبع درآمد دیگری نداشته و ندارم. خانواده‌ام در سخت‌ترین شرایط اقتصادی به سر می‌برند و توان تهیه پول پیش خانه و اجاره منزل و هزینه‌های سرسام‌آور و افسارگسیخته زندگی را ندارند.



من نسبت به موارد فوق و چنین مواردی اعتراض دارم. جرم من دفاع از حقوق خودم و همکارانم و هم‌طبقاتی‌هایم بوده و هست و خواستار رسیدگی مسئولان باوجدان به این وضعیت هستم. اگر به خاطر بی توجهی‌های بعدی اتفاق و حادثه‌ای برای من و کسان دیگری چون من در زندان روی دهد، مسئولیت آن با قویه قضائیه و سازمان زندان‌ها و البته در رأس آن مسئولین بلندپایه کشور خواهد بود.

رضا شهابی

زندان اوین بند ۳۵۰ اوین ۶ آذر ۱۳۹۱

عضو هیأت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی

*** منع ***

وبسایت «کلمه»

<http://www.kaleme.com/1391/09/11/klm-122459>



نامه سرگشاده ابوالفضل قدیانی به صادق لاریجانی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱

اگر مسؤولان نظام ذره‌ای غیرت داشتند، این بی‌دینی‌ها امکان بروز نمی‌یافت

مفاسد بازجویان شما روی شکنجه‌گران ساواک شاه را سفید کرده است

این ننگ ابدی برای این نظام استبداد دینی است که برای رسیدن به اهداف خود استفاده هر وسیله غیرانسانی را مجاز می‌شمارد

بسم الله الرحمن الرحيم

«فقطع دابر القوم الذين ظلموا، والحمد لله رب العالمين» (انعام ۴۵)

پس بنیان‌های ستم‌گر و ظالمان فرو خواهد ریخت و حمد و سپاس تنها سزاوار خداوند است.

آقای صادق لاریجانی

بارها و بارها برخوردهای کثیف برخی از بازجویان فاسدالاخلاق سپاه و وزارت اطلاعات که متأسفانه امروز حاکم بر قضات بی‌اراده دادگاه‌های سیاسی نیز هستند با خانواده‌های مظلوم زندانیان سیاسی بیان شده و حتماً شما هم شنیده و مطلع شده‌اید ولی هیچ ترتیب اثری به آنها نداده‌اید. آخرین مورد این اقدامات به وسیله یکی از بازجویان فاسد اطلاعات سپاه با نام مستعار «اوسط» انجام شده است. وی که از ابتدای بازداشت غیرقانونی آقای دکتر علیرضا رجایی بارها و بارها به طرق مختلف مزاحم خانواده ایشان بوده و آنها را تحت انواع فشارهای روحی و روانی قرار داده و بدترین شرایط را برای خانواده محترم و مظلوم به وجود آورده، اخیراً وقاحت و خبثت را به جایی رسانده که به همسر آقای دکتر رجایی گفته من ایشان را به زندان برازجان یا رجایی‌شهر تبعید می‌کنم و وقیحانه از وی خواسته از شوهرش طلاق بگیرد. اگر شما و سایر مسؤولین ارشد نظام کم‌ترین غیرتی داشتید این بازجویان کثیف با اقداماتی بسیار کم‌تر از این آن‌چنان مجازات و رسوا می‌شدند که دیگر این بی‌دینی‌ها و اقدامات ضداخلاقی امکان بروز پیدا نمی‌کرد و نوامیس افراد به بازی گرفته نمی‌شد. ولی بدبختانه امروز این افراد از سوی سران کشور حتا تشویق می‌شوند و ترفیع می‌گیرند.

من به عنوان یک زندانی سیاسی در رژیم گذشته اعلام می‌کنم این برخوردهای مورد حمایت شما روی ساواک شاه مخلوع را با تمام مفاسد و شکنجه‌گری‌های سفید کرده است. در آن رژیم علی‌رغم همه مفاسد و ظلم‌های حرمت خانواده‌های زندانیان رعایت می‌شد و هیچ مشکلی برای همسر و فرزندان زندانیان سیاسی ایجاد نمی‌شد. متأسفانه این ننگ ابدی برای این نظام استبداد دینی است که برای رسیدن به اهداف خود استفاده هر وسیله غیرانسانی را مجاز می‌شمارد و هر آزار و اذیت و فشاری را بر خانواده‌های زندانیان سیاسی مجاز می‌شمارد که اوج سقوط اخلاقی و انسانی صاحبان قدرت را نشان می‌دهد. فقط این جمله سرور آزادگان را به شما یادآوری می‌کنم که: «إن لم یکن لکم دین فکونوا أحراراً فی دنیاکم»

ابوالفضل قدیانی، زندان اوین، بند ۳۵۰

*** منبع ***

وبسایت «کلمه»



در خواست بازجوی جمهوری اسلامی از همسر علیرضا رجایی: طلاق بگیر! رضا ماندگار، ۲۲ آبان ۱۳۹۱

بازجوهای فاسد سپاه و اطلاعات

بازجوهای مسلط بر اوین و دستگاه قضائی، هر روز سندی دیگر از فساد در دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی، رو می‌کنند. کم‌تر روزی است که خبر تلخی از برخوردهای غیرانسانی و غیراخلاقی بازجوها منتشر نشود. حالا در جدیدترین نمونه و شاهد، ابوالفضل قدیانی، زندانی دو رژیم شاهنشاهی و ولایت فقیهی، در نامه‌ای از درون بند ۳۵۰ اوین اعلام کرده: «یکی از بازجویان فاسد اطلاعات سپاه با نام مستعار «اوسط» اخیراً وقاحت و خبثت را به جایی رسانده که به همسر آقای دکتر رجایی گفته من ایشان را به زندان برازجان یا رجایی شهر تبعید می‌کنم و وقیحانه از وی خواسته از شوهرش طلاق بگیرد.»

دکتر علیرضا رجایی، فعال ملی و مذهبی، از روزنامه‌نگاران پرسابقه و فرهیخته کشور و عضو انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران است. او از اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ و در پی حمایت‌های فکری اش از جنبش سبز، بازداشت شد و پس از چند هفته حبس در سلول‌های انفرادی، برای تحمل حکم زندان سه ساله روانه بند ۳۵۰ اوین شد. او با فشار بازجوهای مسلط بر اوین، و به خاطر عدم همکاری با نهادهای امنیتی، و امضای بیانیه‌های انتقادی از درون اوین، حکم محکومیت دیگری نیز دریافت کرد و این چنین باید ۶ سال در زندان باشد.

حالا، و آن چنان که ابوالفضل قدیانی، عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و زندانی حامی جنبش سبز گفته، یکی از بازجوهای ارشد سپاه پاسداران با نام مستعار «اوسط» و با نام واقعی «علی انواری» که در اطلاعات سپاه فعالیت می‌کند و از افراد نزدیک به حسین طائب، فرمانده قرارگاه ثارالله سپاه است، به همسر دکتر رجایی گفته وی را به زندان برازجان یا رجایی شهر تبعید می‌کند و از او خواسته از شوهرش طلاق بگیرد.

قدیانی در نامه‌اش به رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی نوشته: «اگر شما و سایر مسئولین ارشد نظام کمترین غیرتی داشتید این بازجویان کثیف با اقداماتی بسیار کم‌تر از این آنچنان مجازات و رسوا می‌شدند که دیگر این بی‌دینی‌ها و اقدامات ضد اخلاقی امکان بروز پیدا نمی‌کرد و نوامیس افراد به بازی گرفته نمی‌شد. ولی بدبختانه امروز این افراد از سوی سران کشور حتا تشویق می‌شوند و ترفیع می‌گیرند.»

فشارهای ضدانسانی برای طلاق همسران

«دخالت در حریم خصوص متهمان و ایجاد درگیری‌های خانوادگی» از جمله غیراخلاقی‌ترین شیوه‌هایی است که بازجوهای جمهوری اسلامی برای «شکستن» متهمان سیاسی، و وادار کردن آنان به «همکاری» بکار می‌گیرند. مهدی محمودیان، عضو جبهه مشارکت و از روزنامه‌نگاران حامی جنبش سبز و افشاگر فاجعه کهریزک، شهریور ۱۳۸۹ در نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای، ضمن اشاره به انواع و اقسام فشارها بر زندانیان و بدرفتاری با متهمان، نوشت: «در بسیاری موارد به خاطر شنودها و سرک کشیدن‌های قانونی و غیر قانونی نهادهای امنیتی در خصوصی‌ترین و شخصی‌ترین حوزه‌های زندگی افراد و دسترسی بازجوها به این اطلاعات، حربه‌ای بود برای تحت فشار قرار دادن زندانی، با استفاده از همین اطلاعات حداقل در ۳ مورد (من جمله خودم) با همسران متهمین تماس گرفته شده است که تقاضای طلاق کنند و یا با به اجرا گذاشتن مطالبات (مهریه) خود متهم تحت فشار بیش‌تر قرار بگیرد.»

محمودیان که از شهریور ۸۸ در زندان است، خطاب به رهبر جمهوری اسلامی نوشته بود: «جناب آیت‌الله، بازجویان وقاحت را به جایی رسانده‌اند که حتا به خود اجازه می‌دهند به همسران جوان زندانیان به دفعات تماس بگیرند تا جایی که آنها مجبور شده‌اند گوشی‌های موبایل خود را خاموش یا تعویض کنند تا از شر این بی‌حرمتی‌ها نجات یابند.»

وی همچنین در نامه خود آورده بود: «جناب آقای آیت‌الله خامنه‌ای، با جشمان خودم دیدم که در بند ۲۰۹ جوان بیست و چند ساله به خاطر تماس‌های مکرر بازجویان با مادر تنه‌ایش چند بار اقدام به خودکشی کرد.»

این روزنامه‌نگار سبز همچنین افزوده بود که «جناب آقای آیت‌الله، مأمورین اطلاعاتی شما به جایی رسیده‌اند که از همسر جوان یکی از زندانیان خواسته‌اند اگر دوست دارد شوهر و برادر زندانی‌اش از اعدام احتمالی نجات یابد و خود نیز به حبس طولانی محکوم نشود از شوهرش طلاق بگیرد!»



او البته «خدا را شکر می‌کند که حداقل از این حوادث را در بند ۳۵۰، دو یا سه مورد بیشتر ندیده است.»

فشار بازجوها بر همسر محمودیان

همین چند ماه پیش بود، خردادماه ۹۱ که مهدی محمودیان در گزارشی دیگر از درون زندان رجایی شهر، به تشریح فشارهای ضدانسانی و غیراخلاقی علیه خود و خانواده‌اش پرداخت.

او با اشاره به فشارهای فیزیکی و روانی که از ابتدای بازداشتش در شهریورماه ۸۸ تحمل کرده بود، نوشت: «تلخ‌ترین حادثه‌ای که بر من گذشته است فشارهایی بود که بر خانواده‌ام آورده‌اند... فشارهایی که به همسر سابقم در این مدت وارد کرده‌اند سخت‌ترین روزهای جسم را برایم رقم زده است.»

محمودیان افزوده بود که «در اتاق‌های بازجویی برای تحقیر و به قول خودشان شکستنم همیشه موضوع جدایی من و همسر را مطرح می‌کردند گاه از راه دلسوزی و گاه هم با جملاتی چون او هم نتوانست تحمل کند یا موارد مشابه. و به قول یکی از بازجویی‌ها چه در برابر الفاظ رکیک و اتهامات غیراخلاقی... که مطرح می‌کرد حاضر به ادامه بازجویی با وی نشدم گفت بالأخره رویت را کم می‌کنم و نمی‌گذارم بروی و قهرمان شوی.» این روزنامه‌نگار پیگیر حقوق بشر، همچنین گفته بود: «بازجویان قبل از ارجاع پرونده به دادگاه با همسر سابقم تماس گرفته و ضمن اینکه حکمی را که قرار بوده به دادگاه تشریفاتی جهت انشا ابلاغ کنند را به وی می‌گویند و اضافه می‌کنند که تو مهریه‌ات را اجرا بگذار تا حقت را از مهدی بگیری.»

وی با اشاره به ملاقات همسرش با او در زندان، و تلاش آنان برای زندگی مشترک دوباره و پایان دادن به فشاری که بر تنها دخترش، زینب وارد می‌آمد، نوشته بود: «یکی از پرسنل دادگاه انقلاب به نام داوود شبانه به دیدار پدر همسر من می‌رود و ماجرای ملاقات من و همسر را به وی می‌گوید و اضافه می‌کند که مهدی خیلی لجباز است و حاضر به عذرخواهی نیست و سرش را زیر آب خواهم کرد و اگر دخترت برگردد سیاه بخت می‌شود. و خلاصه هرچه همسر برای رضایت پدرش بافته بود پنبه شد و تقریباً بازگشت رسمی وی را در کوتاه مدت غیرممکن شد... شخص آقای دادستان، جعفری دولت‌آبادی و معاون‌شان آقای خدابخش نیز در جریان این موضوع هستند اما دریغ از هرگونه واکنش و یا رسیدگی.»

فجایع بی‌پایان در استبداد دینی

فجایعی نظیر آنچه مهدی محمودیان توضیح می‌دهد و گزارش می‌کند، یا مانند آنچه امروز بر سر دکتر علیرضا رجایی، می‌آید، نخستین نمونه‌ها در جمهوری اسلامی نیستند. چنان که موارد متعددی، به دلیل شرم خانواده‌ها یا هراس آنان از تشدید فشار بر زندانی و متهم، افشا و منتشر نمی‌شود. همین چندی پیش بود که در گزارشی مستند، که مازیار بهاری فیلم آن را آماده و «بی‌بی‌سی» پخش کرد، فرج سرکوهی نویسنده برجسته کشور، که سال‌هاست مهاجر شده، به شنود مکالمات خود و همسرش در تختخواب خانه، و سوء استفاده ضدانسانی بازجو از این شنودها برای شکستن وی و اعتراف‌گیری، اشاره کرد.

چنان که تأکید شد، مواردی از این دست پرشمارند؛ اگر در مورد زندانیان و متهمان سیاسی، به دلایل مختلف، از جمله دسترسی آنان به رسانه‌ها یا شناخته‌شدگی و عدم باور به مجرمیت خود، اخباری منتشر می‌شود و فجایعی علنی می‌گردد، متأسفانه در مورد زندانیان و مجرمان معمولی و گمنام، هیچ پناهگاه و حامی و همراهی نیست.

حکایت به همین تلخی است که قدیانی، زندانی سبز از درون اوین برای رئیس دستگاه قضائی جمهوری اسلامی نوشته است: «به عنوان یک زندانی سیاسی در رژیم گذشته اعلام می‌کنم این برخوردهای مورد حمایت شما روی ساواک شاه مخلوع را با تمام مفاسد و شکنجه‌گری‌هایش سفید کرده است. در آن رژیم علیرغم همه مفاسد و ظلم‌هایش حرمت خانواده‌های زندانیان رعایت می‌شد و هیچ مشکلی برای همسر و فرزندان زندانیان سیاسی ایجاد نمی‌شد. متأسفانه این ننگ ابدی برای این نظام استبداد دینی است که برای رسیدن به اهداف خود استفاده هر وسیله غیر انسانی را مجاز می‌شمارد و هر آزار و اذیت و فشاری را بر خانواده‌های زندانیان سیاسی مجاز می‌شمارد که اوج سقوط اخلاقی و انسانی صاحبان قدرت را نشان می‌دهد.»



*** منع ***

وبسایت «ندای سبز آزادی»

<http://irangreenvoice.com/article/2012/dec/11/30942>



نامه زهرا ربانی املشی به ابوالفضل قدیانی، ۲۸ آذر ۱۳۹۱

«تفنگ پدری هست هنوز!»

بسمه تعالی

برادر بزرگوار جناب آقای قدیانی

نامه افشاگرانه حضرت‌تعالی از محبس را خواندم و از این همه بی‌شرمی و بی‌دینی بر خود لرزیدم. در ذهنم زمان و مکان بیش از ۱۴ قرن پیش را مجسم کردم زمانی که پیامبر به رسالت مبعوث شد و با مردمی مواجه بود که زنان را چون کالایی معامله می‌کردند و حتا به ارث می‌بردند. اما او آمد تا وجود واقعی زن را اثبات کند و شخصیت پایمال‌شده‌اش را به او واگذارد.

او آمد و از جانب خالق حکیم علیم فرمود که: زن و مرد هر دو با هم، منشأ وجودی انسان است و هر دو در این امر یکسانند: «إنا خلقناکم من ذکرٍ و أنثی» ملاک برتری انسان‌ها در یک کلمه خلاصه می‌شود: «إنا اکرّمکم عند الله أتقیکم»

زنان نیز مانند مردان دارای استقلال مالیند. زنان از اموال گذشتگان ارث می‌برند. قاتلین آنها قصاص می‌شوند. زنان دارای شخصیت والایی هستند تا آنجا که پیغمبر به وجود دخترش افتخار می‌کند و بر دستانش بوسه می‌زند. زنان به عنوان مادر آن‌قدر ارزش‌مندند که بهشت تحت اقدامشان است.

همان‌گونه که تحصیل علم و کمال وظیفه مردان است بر زنان نیز واجب است: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» و بالأخره او آمد تا بگوید که زن و مرد هر دو گوهرند اگر خدایی باشند.

در تاریخ، جلوتر آمدم و خلأ آموزش‌های پیامبر خدا را در رفتارهای حتا متصدیان اسلام یافتم آنگاه که زن را در خانه نگه داشتند و از تحصیل علم بازش داشتند به این بهانه که نا محرمی او را و او نیز نامحرمی را نبیند، و با وجود بسیار استعدادها، به بهانه زور بازوی کم‌تر «ضعیفه»‌اش خواندند. و با تصور اینکه شوهران مالکین زنان خود هستند «متعلقه»‌اش نامیدند و برای معرفی آنان بدون در نظر گرفتن ارزش‌هایش، او را به نام همسرش و یا حتا فرزند ذکورش صدا می‌کردند.

و اما امروزه، با تمام تلاشی که برای حقوق از دست رفته انسان‌ها می‌شود باز حقوق زنان چنین است که زن ملک همسر است و تنها تملک همسر است که برای او امنیت می‌آورد.

در همه جای دنیا و با هر مرام و مسلکی بی‌حرمتی به زن و یا زنان عالم و فاضلی که حتا در غیاب همسرانشان، با عشقی وصف‌ناشدنی، رفاه و آسایش خود را نثار فرزند و همسر می‌کنند، نشانه نهایت انحطاط اخلاقی است و باید از طرف مقامات قضائی که باید حافظ حیثیت و آبروی تک‌تک افراد ملت باشند مورد بررسی و پیگرد قضائی قرار گیرد تا جامعه از وجود چنین افرادی پاک شود.

جناب آقای قدیانی

به برادر بزرگوار دربندمان آقای دکتر رجایی اطمینان خاطر دهید که: ما زنان و مادران این سرزمین، همسران شما بزرگواران را تنها نگذاشته و همچون فرزند و خواهر خود می‌دانیم. و به قول یک شاعر سبز:

«گرگ‌ها خوب بدانند، در این ایل غریب
گر پدر مرد، تفنگ پدری هست هنوز!»

با آرزوی آزادی تمامی دربندان



* زهرا ربانی املشی: فرزند مرحوم آیت‌الله ربانی املشی و عروس مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری

*** منبع ***

وبسایت «کلمه»

<http://www.kaleme.com/1391/09/28/klm-124922/>



نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی درباره قتل ستار بهشتی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱

آقای لاریجانی! شما مسؤولید؛ برای پیگیری خون ستار بهشتی چه کرده‌اید؟!

چرا به جای تشکر از وظیفه‌شناسی زندانیان بند ۳۵۰ سختگیری‌ها افزایش یافت؟!

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت‌الله آملی لاریجانی ریاست محترم قوه قضائیه

در روزهایی که ندای «هل ناصر ی نصرنی» سیدالشهدا(ع) در بسیاری از نقاط جهان طنین افکنده است و همگان را فرا می‌خواند تا در این زمان و مکان صدای ناله و یاری خواستن مظلومان را شنیده و اگر پیرو آن امام همام هستیم آن دعوت‌ها را اجابت کرده و به یاری آنها بشتابیم مطالب ذیل را بر اساس آیه ۵۵ سوره ذاریات (و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین) خدمتتان تقدیم می‌نمایم.

یقیناً خون شهید ستار بهشتی با آن بدن شکنجه‌شده که هم‌بندیان وی در بند ۳۵۰ بعد از بازداشت یک‌شبه در پلیس امنیت، او را دیده بودند و حتماً گزارش‌های کامل‌ترش نیز در اختیار جنابعالی است، شما را به عنوان مسؤول دادگستری کشور مورد خطاب قرار می‌دهد که برای من چه می‌کنید؟ آیا جنابعالی بالاتر از گسترش عدل و داد مسؤولیت دیگری دارید؟ مگر امیر مؤمنان(ع) نفرموده است: «... و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم»؟

از سوی دیگر، سرنوشت دردناک ستار بهشتی مسؤولیت هم‌بندان آن مظلوم و تمام دربندیان در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های آشکار و پنهان را چندان افزون کرده که باید با شنیدن یا دیدن کوچک‌ترین خبر و اثری از اجرای اعمال خلاف شرع و خلاف اصول ۲۳-۳۳-۳۶-۳۷ و خصوصاً ۳۸ قانون اساسی فوراً با یک مقام مسؤول تماس گرفته و آنها را از اعمال خلاف مطلع کرده، طوری باشد که نه تنها امنیت‌شان به صورت قانونی تامین شده بلکه برای اطلاع چنین امر مهمی آنها تشویق و ترغیب شوند.

اتفاقاً از این نظر و پس از اظهارات و اطلاعیه‌های متناقض از سوی مراجع مختلف پرونده شهید ستار بهشتی آزمون بزرگی را برای قوه قضائیه کشور است تا به گونه عمل کند که آمران و مجریان و شکنجه‌گران پیوسته از برخورد و مواجهه با قانون هراس داشته باشند نه شاهدان اثرات ضرب و شتم آن مرحوم دربند ۳۵۰ یا افشاگران که احساس مسؤولیت آن هم بر اساس آموزش‌های دینی و مذهبی است، مگر پیامبر گرامی اسلام(ص) نفرموده است: «من اصبح و لم یهتّم بأمر المسلمین فلیس بمسلم»؟

پس چرا پس از افشای این امر و امضای شهادتنامه ۴۱ نفر برای آن مرحوم، بلافاصله رئیس بند ۳۵۰ تعویض شده و فشار و محدودیت و سخت‌گیری بر زندانیان بر بند ۳۵۰ افزایش یافته شده و فشار و محدودیت و سخت‌گیری بر زندانیان بند ۳۵۰ افزایش یافته به گونه‌ای که برخی از مقامات مسؤول تصمیم به لغو مرخصی و یا حتی لغو ملاقات حضوری را به دلیل امضا شهادت نامه به خانواده بعضی از زندانیان از مراجعات و پیگیری‌هایشان اعلام کرده‌اند در حالی که باید مقام‌های عالی‌رتبه کشور و جنابعالی شخصاً از این وظیفه‌شناسی شرعی و قانونی آنها تشکر و تمجید نموده، مسؤولان قضائی و سازمان زندان‌ها آسایش و امکانات آنها را تسهیل می‌کردند.

مگر خداوند نفرموده است: هل جزاء الاحسان الا الاحسان؟ مگر امیرمؤمنان(ع) در فرمان خود به مالک اشتر نفرموده است: «ولا یكونن المحسن والمسیء عندک بمنزلة سواء»؟ اگر این زندانیان متعهد و وظیفه‌شناس نبودند چگونه می‌توانستید متوجه شوید که در زمان بازداشت، تحت نظر و امنیت قوه قضائیه متهمی به شهادت رسیده است؟ مگر قرآن نفرموده است: «من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جمیعاً» که قتل یک مظلوم مانند کشتن همه انسان‌هاست؟ حال که آنها بدون هر گونه امکانی جنابعالی و مسؤولان را از این فاجعه مطلع نموده‌اند، آیا باید با آنها این‌گونه برخورد شود؟

می‌دانید اگر این زندانیان مانند بندهای دیگر، امکان دسترسی به تلفن را داشتند در همان شب حضور آن مرحوم در بند ۳۵۰، خود وی و یا دیگر همبندیان می‌توانستند مسؤولان را در جریان امر قرار دهند و با خبر رسانی به موقع خود، مانع انتقال مجدد وی به پلیس امنیت می‌شدند و مأموران نیز دیگر جرأت ادامه اعمال گذشته را نداشتند و اکنون، هم آن مرحوم زنده بود و هم مسؤولان کشور می‌توانستند شب، سر راحت بر زمین



گذاشته و آسوده و به این ترتیب می‌شد امیدوار بود که حداقل از این دست و دیگر حوادثی چون کهریزک و غیره تکرار نخواهد شد. با این اوصاف آیا نمی‌توان کسانی را که امر به قطع تلفن و مجاری ارتباطی زندانیان سیاسی با خانواده‌هایشان نموده‌اند علاوه بر ظلم و ستمی که به آنها روا داشتند، در خصوص چنین پیشامدهایی مسؤول دانست؟

حال باید برای آینده چاره‌جویی کرد، در مورد پیگیری پرونده قتل این مرحوم، اولاً باید بدون مجادله و پرده‌پوشی با آمران و خاطیان برخورد کرده، ضمن اعلام فوری مسؤولیتشان چنان با قاطعیت با آنها رفتار نمود که دیگر کسی جرأت تکرار حادثه کهریزک او را نداشته باشد و پرونده‌های جدیدی به نام کهریزک ۳ و ۴ و... نزد ملت ایران ایجاد نکنند و ثانیاً امنیت جانی تمام کسانی که در آشکار شدن خون به ناحق ریخته شده نقش داشته‌اند تأمین شده و از آنها قدردانی گردد زیرا اکثریت آنها را زندانیان سیاسی و خصوصاً جنبش سبزی تشکیل می‌دهند که برخی از آنها ماه‌ها یا سال‌هاست به مرخصی نرفته، یا حتا ملاقات حضوری هم با خانواده‌هایشان نداشته‌اند. ثالثاً از فشار امنیتی و اطلاعاتی که در این مدت بر آنها افزایش یافته جلوگیری شده و بالعکس تسهیلات و برخورداری‌ها نظیر ملاقات حضوری و امکان ارتباط مداوم و دیدار با خانواده‌هایشان، رفتن به مرخصی و... افزایش یابد.

و کلام آخر آنکه فوراً دستور فرمایید که تلفن‌های بند ۳۵۰ به تعداد کافی و مانند دیگر بندهای زندان‌ها وصل گردد که هم از نظر عاطفی و روانی زندانیان بتوانند وظایف خانوادگی نسبت به فرزندان خود را انجام دهند و همچنین اگر خدای ناکرده مورد مشابه دیگری از شکنجه، ضرب و شتم و بی‌عدالتی مشاهده نمودند بتوانند به جناب‌عالی یا همکارانتان به موقع اطلاع دهند تا بتوانید این مسؤولیت خطیر را به سلامت به سرانجام برسانید و در روزی که مولی و یاوری نخواهیم داشت بتوانید جوابگوی مسؤولیت‌های خود باشید. «یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون»

با دعا به خدمتگزاران به اسلام و مسلمین

محمد امین هادوی

*** منع ***

وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده خانواده مصطفی تاجزاده به صادق لاریجانی، ۵ دی ۱۳۹۱

پنجمین نامه خانواده تاجزاده به رئیس قوه قضائیه: ما را هم به بند او منتقل کنید!

هو الشافی

رئیس محترم قوه قضائیه

سلام علیکم

این پنجمین نامه است که توسط خانواده تاجزاده خدمت شما نگارش می‌شود که هدف از آن اطلاع‌رسانی و دادن هشدارهای لازم بابت انجام وظایف قانونی شما و مجموعه زیر نظرتان است:

مستحضرید که سید مصطفی تاجزاده خدمتگزار صدیق انقلاب و کشور و مردم، تنها به جرم نقد مشفقانه و مصلحانه در دستگاه قضای جمهوری اسلامی به ۶ سال حبس محکوم شده است. و سؤال‌های پاسخ ناگرفته این زندانی سیاسی و خانواده و دوستانش پس از گذشت نزدیک سه سال و نیم هم چنان باقی است: جرم این منتقد قانون گرا چیست؟ چرا در زندان و شرایط قرنطینه و ایزوله و انفرادی از حقوق اولیه خود محروم است؟ چرا به شکایاتش از آقای جنتی و سردار مشفق و همکاران کودتاگرش و سایر شکایات فردی و جمعی او و یاران دربندش رسیدگی نمی‌شود؟

جناب آقای لاریجانی

شما به عنوان رئیس قوه قضائیه مسئولیت سنگینی به دوش دارید. عهده دار شدن شغل قضاوت دل شیر می‌خواهد که اندک بی‌عدالتی در حکمی که صادر می‌شود و در پی آن آه مظلوم می‌تواند دودمان قاضی و خاندانش را به باد بدهد. چرا که «فمن يعمل مثقال ذرة شراً یره» کاش ظلم و ستمی که این روزها بر فرزندان پاک نهاد ایران زمین می‌رود در حد ذره و مثقال بود! افسوس که قبح ستم ریخته و بی‌عدالتی مشق شب و روز کسانی شده که باید عدالت علوی را به شیعیان و بلکه غیرشیعیان و غیرمسلمانان بچشانند. و اینک شما مسئولیتی را عهده دار هستید که عیب و نقص و فساد و انحراف در دستگاه قضا و محکمه‌ها و حکم‌ها نهایتاً گریبان‌گیر شماست.

جناب صادق لاریجانی!

ما به عنوان خانواده زندانی مظلوم جمهوری اسلامی از شما سؤال می‌کنیم این وضعیت وخیمی که عزیزدل ما به آن دچار گشته گناهش به گردن کیست؟ تقصیر با کیست؟ چرا ایشان از اولین روز اجرای حکمشان در انفرادی و شرایط قرنطینه و ایزوله بوده اند؟ چرا طبق قانون به بند عمومی نرفته اند؟ این شرایط ویژه برای زندانی خاص جمهوری اسلامی را چه کسی فرمان داده و با کدام منطق؟ و اینک پس از بیش از ۲۵ ماه روزه داری اعتراضی مشکلاتی که هر روز برای تاجزاده پیش می‌آید مسئولیتش با کیست؟ مگر نه این است که در زمان اجرای حکم، مسئولیت زندانی اعم از عادی و سیاسی با دادستان است؟ پس چرا در مورد این عزیز و دیگر عزیزانی که پرونده‌شان در دست مأموران امنیتی قرارگاه ثارالله است، دادستان و دیگر مقامات قضائی هیچ کاره‌اند و تنها وظیفه دارند در جریان پرونده‌سازی‌های مضحک و خنده‌دار با آقایان بازجویان و مأموران امنیتی سپاه همکاری کنند.

رئیس محترم قوه قضائیه

زندانی سیاسی ما که هرچه می‌گذرد بغض و کینه‌ای که از او وجود دارد بیشتر آشکار می‌شود، پس از بیش از دو سال روزه داری اعتراضی دچار عارضه قلبی، نوسان فشار خون و نوسان ضربان قلب و سایر عوارضی که احتمال آن توسط پزشکان داده شده، گردیده است. خود آگاهید که امکانات بهداری زندان پاسخ‌گوی مشکلات خاص زندانی‌ها نیست. به تشخیص پزشکان متخصص او باید در اسرع وقت در یک مرکز تخصصی قلب که امکانات مورد لزوم برای تشخیص و درمان بیماری ایشان را داشته باشد بستری شود. ما این اضطرار را همراه ارسال نامه پزشک متخصص به آقایان مسئولین از دادستانی تا معاونت حفاظت اطلاعات اوین که در حال حاضر تاجزاده دربند سابق زنان زیر نظر این معاونت به سر می‌برد و



حتا به شعبه دو بازپرسی اوین که پرونده دست‌ساز معاون حقوقی قرارگاه ثارالله را در دست بررسی دارد، رسانده ایم. آقایان سپاه کنترل فشارخون را بدون تجویز دارو و هیچ اقدام درمانی دیگر کافی تشخیص داده‌اند و با عدم جوابگویی به تماس‌های ما از خود سلب مسئولیت کرده‌اند و حتا در مراجعه حضوری به یکی از مراکز بازجویی شان که معلوم نیست زیر نظر کدام نهاد امنیتی است، کسی پاسخ گو نبوده و نامه را دریافت نکرده‌اند. از روز چهارشنبه ۲۹ آذرماه که ایشان را پس از حدود یک ماه تأخیر برای ادامه درمان عارضه تاری چشم به بیمارستان فارابی آوردند و در آن جا پزشک قلب پس از معاینه و گرفتن نوار قلب و فشارخون وضعیت ایشان را خطرناک دانسته و روزه داری را برایشان به لحاظ پزشکی منع کرد تا امروز که شما این نامه را می‌خوانید، ۷ روز گذشته و انگار فقط این دل بی قرار ماست که بی قرارتر از همیشه ناله و فغان می‌کند و آقایان دست روی دست گذاشته‌اند تا خدای ناکرده حادثه‌ای از همان دست حوادث معمول در زندان‌های جمهوری اسلامی روی دهد و هرکس از خود سلب مسئولیت کرده دیگری را مقصر و متهم معرفی کند.

جناب آقای لاریجانی

از نظر خانواده تاج‌زاده هرگونه مخاطره‌ای که برای وی پیش آید در درجه اول گناهِش متوجه نظام است. همان نظامی که از نظر بازجوها برای مصالحش می‌شود هر عمل ناصوابی را انجام داد. شما نیز به عنوان رئیس قوه قضائیه که در جریان شرایط نامناسب ایشان هستید، مقصر خواهید بود و همه زیرمجموعه شما که خود پی‌گیری‌های مستمر ما را برای جلوگیری از حادثه‌ای جبران ناپذیر شهادت می‌دهند و بالاخره مقامات بالادست شما که طبیعتاً باید روند این جریان‌ها را زیر نظر داشته باشند.

در واقع این نامه یک اتمام حجت است که بدانید ما اجازه نخواهیم داد فاجعه از دست رفتن هدی صابرها تکرار شود. و برای جلوگیری از این فاجعه خود را با تمام توان آماده کرده‌ایم. حالا که لجوجانه از حضور عزیز دل ما در بند ۳۵۰ ممانعت می‌شود و قصد آن است که ایشان با روزه داری طولانی‌اش و ممانعت از درمان، سلامت‌ش بیش از پیش به مخاطره افتد چه جای سکوت و خفقان گرفتن. بهتر است بقیه تخت‌های بند اسبق متادون و بند سابق زنان به افراد خانواده تاج‌زاده اختصاص یابد. بگذار سرنوشت ما همه یکی شود و آنان که از این همه ظلم و جنایت در حق فرزندان خدمتگزار ایران لذت می‌برند، لذتشان افزون شود. حالا که این نامه‌ها برای ما جرم محسوب می‌شود و پرونده ما را سنگین می‌کند، کاش نظام زودتر ما را هم به وضعیتی که برای عزیزترین و گرانقدرترین سرمایه زندگی مان تقدیر کرده است، مبتلا کند. که زندگی ننگین برای ما حرام است.

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

خانواده سید مصطفی تاج‌زاده، زندانی خاص جمهوری اسلامی
پنجم دی‌ماه نود و یک

*** منع ***

وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده ابوالفضل قدیانی به صادق لاریجانی، ۲۵ دی ۱۳۹۱

آب در هاون می‌کوبید؛ ساکت نخواهم شد!

نظامی که با خون دل ملت شکل گرفت، به استبداد فردی تبدیل شده است

بسم الله الرحمن الرحيم

قدیانی: با تهدیدهای قاضی فاسد شما ساکت نخواهم شد

«تِلْكَ الدَّارُ الْأَخِيرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که نه هیچ‌گونه برتری را در زمین می‌خواهند و نه هیچ‌گونه فسادی را و عاقبت نیکو برای تقوا پیشگان است. (سوره قصص، آیه ۸۸)

آقای صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه

اخیراً قاضی صلواتی رئیس شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب برای من پیغام فرستاده که مرا به زندان رجایی‌شهر تبعید می‌کند. قاضی فاسد و بدنامی مثل صلواتی کسی نیست که من او را مخاطب قرار دهم و به وی پاسخ دهم. شما حتماً از انواع مفسد این فرد زمانی که در همدان قاضی بود و سپس در تهران به گونه‌ای دیگر در دادگاه‌های سیاسی آن مسیر را ادامه داده اطلاع دارید و قطعاً از این موضوع نیز مطلعید که او و امثال او به دلیل همین فسادها و آلودگی‌ها و نقاط ضعفشان به عنوان قاضی دادگاه‌های سیاسی منصوب شده‌اند تا به راحتی تسلیم عوامل اطلاعات سپاه و وزارت اطلاعات باشند و بی‌چون و چرا احکام دیکته شده به وسیله آنها علیه نیروهای سیاسی را امضا کنند و باز به خوبی می‌دانید که این فرد در خود قوه قضائیه و در بین قضات به ارتکاب انواع مفسد معروف است.

اگر لازم شد من در آینده در مورد مفسد وی توضیح خواهم داد تا مردم بدانند در دستگاهی که باید پاک‌ترین و شریف‌ترین افراد در مسند قضا بنشینند، چگونه افراد فاسد جایزه می‌گیرند و ارتقا پیدا می‌کنند و علیه افراد شریف و خدوم این آب و خاک حکم صادر می‌کنند. قاعدتاً پیغام وی برای من نیز باید به دستور مقامات مافوق، شما یا بالاتر از شما باشد، چون اصولاً وی تنها و تنها مجری دستورات و احکام دیکته شده است.

اگر هدف شما این است که با این تهدیدات مرا از بیان دیدگاه‌هایم باز دارید، بدانید که من قبل از انقلاب در رژیم شاه زندانی سیاسی بوده‌ام و شکنجه‌های آن رژیم را تجربه کرده‌ام و به حبس ابد محکوم شده‌ام و پس از سال‌ها تحمل زندان به لطف مجاهدت‌ها و مبارزات مردم و سقوط آن رژیم استبدادی آزادی خود را باز یافتم.

در این رژیم نیز پس از انتخابات رسوای سال ۸۸، بدون هیچ‌دلیل بازداشت و به یک سال زندان محکوم شدم و پس از آن هم به دلیل دفاعی که در دادگاه از خود کرده‌ام به سه سال زندان محکوم شدم و پس از آن نیز در پی بیان نقطه نظراتم پرونده‌های متعددی برایم تشکیل شده و تاکنون حکم شش سال زندان برایم صادر شده و چند پرونده مفتوح دیگر هم برایم تدارک دیده شده است. البته روشن است که من هم به دلیل اینکه این دادگاه‌های فرمایشی را خلاف قانون اساسی و نوع قضات آنها را نیز فاسد و فاقد صلاحیت می‌دانم در آنها شرکت نکرده و نخواهم کرد.

در زندان علی‌رغم تأکید پزشک قانونی بر ضرورت معالجه بیماری قلبی ام عوامل شما حتی از عمل به نظر پزشک قانونی و معالجه من ممانعت به عمل آورده‌اند. البته از شما و سایر مسئولین کشور که برای انقلاب و مبارزه با استبداد شاهنشاهی یک قدم برداشته و یک سیلی هم نخورده‌اید و از انقلاب تنها سفره رنگینی که با خون شهیدان و زندانیان دوران مبارزه رنگین شده، دیده و حریصانه بر سر آن نشسته‌اید، طبیعی است که نه خون دل‌های زندانیان قبل از انقلاب و نه شرایط امروز زندانیان سیاسی و ظلم و ستم‌هایی را که به آنها می‌رود را درک کنید و به آنها اهمیت بدهید. و تمام و هم و غمتان برقراری همان ساز و کارهای استبدادی و حتی بدتر از آن و ابزارهای سرکوب باشد.



اینجانب علی‌رغم میل سابقه قبل از انقلاب خود را اجمالاً گفتم تا روشن شود اگر صدور احکام متعدد و تهدید اخیر علیه من برای جلوگیری از بیان نظراتم است، آب در هاون می‌کوبید.

من دردمندانه می‌بینم نظامی که با خون دل ملت و دادن شهیدان بسیار شکل گرفت و قرار بود جمهوری اسلامی باشد به نظام استبداد دینی با حاکمیت مطلقه فردی تبدیل شده است. تا زمانیکه این انحراف وجود دارد، بر اساس تکلیف اعتقادی، اخلاقی و شرعی خود این را خواهم گفت که این نظام نه جمهوری است، نه اسلامی و نه آن چیزی که مردم شریف ایران در انقلاب بزرگشان آن را می‌خواستند. امروز همان استبداد فردی شاه حاکم شده و متأسفانه نام دین را نیز یدک می‌کشد که به مراتب بدتر و خطرناک‌تر از استبداد غیر دینی رژیم پیشین است.

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُم عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَنْطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

گفت: ای قوم من، مرا خبر دهید، اگر من از جانب پروردگار خود بر دلیلی روشن و معجزاتی (بر نبوت خویش) باشم و او از جانب خود مرا روزی نیکو (نبوت و دینی جامع) داده باشد (آیا باز هم دعوت من باطل و سفاهتی است)؟ و من نمی‌خواهم خود بر خلاف کاری که شما را از آن نهی می‌کنم بروم، من تا آنجا که بتوانم جز اصلاح (حال جامعه را) نمی‌خواهم، و توفیق من جز به یاری خدا نیست بر او توکل کردم و به سوی او بازمی‌گردم. (سوره هود، آیه ۸۸)

ابوالفضل قدیانی

زندان اوین، بند ۳۵۰

*** منع ***

وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی، ۲ بهمن ۱۳۹۱

تکذیب ادعای بازدید هیأت‌های بین‌المللی از زندان‌ها در سه سال اخیر

رد مستند ادعای استقلال قوه قضائیه

بسم الله الرحمن الرحيم

حسرت آیت‌الله صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه

مدتی قبل در مناقشات و مجادلات میان شما و آقای محمود احمدی‌نژاد، نامه‌ای از شما خطاب به وی در روزنامه‌های مورخ ۹۱/۸/۴ منتشر شد که مطالبی درباره مسائل مربوط به دستگاه قضائی و وضع زندان‌ها در آن آمده بود و نیز مکتوبات و نامه‌نگاری‌هایی که پس از آن به خصوص در تاریخ ۹۱/۱۰/۱۳ در جراید منتشر شد که برای ما زندانیان سیاسی که دادگاه‌ها، قضات و زندان‌های شما را تجربه کرده‌ایم، سکوت در مقابل آنها جایز نیست، اما برای رفع شائبه دفاع از رئیس دولتی که در نتیجه پایمال کردن حق انتخاب مردم بر این مسند نشسته است، این نوشته را به تاخیر انداختم. مسلماً فردی که رأی مردم را پایمال کرده و ملت رشید ایران را خس و خاشاک می‌خواند نه صلاحیت و نه قصد دفاع از حقوق ملت را دارد.

در این فاصله داستان غم‌انگیز شکنجه و قتل ستار بهشتی اتفاق افتاد و در پی آن گزارشات و مصاحبه‌های متناقض از دادستان کل کشور - دادستان تهران - فرمانده نیروی انتظامی - برخی نمایندگان بی‌سواد و مغرض مجلس و در نهایت گزارش ناقص و خلاف واقع کمیسیون امنیت ملی که در تاریخ ۹۱/۱۰/۱۷ در مجلس خوانده شد، برای بسیاری از مطالبی که می‌خواستیم بگویم، آفتاب آمد دلیل آفتاب. البته و صد البته برای ما قابل درک است که شما نگذارید کسی از زندان اوین و سایر زندان‌ها بازدید کند تا از فجایعی که در زندان‌ها گذشته و می‌گذرد افراد کمتری مطلع شوند.

طبق اصل ۱۵۷ قانون اساسی، رئیس قوه قضائیه باید فردی مجتهد و عادل باشد و قاعدتاً شما خود را واجد این شرایط می‌دانید که در این جایگاه نشسته‌اید، به نظر می‌رسد بخشی از مطالبی که در نامه مورخ ۹۱/۸/۴ آورده‌اید حقیقت نداشته است. در نامه‌تان در چند جا ذکر کرده‌اید که طبق اصل ۱۵۷ قانون اساسی، رئیس قوه قضائیه از سایر قوا از جمله قوه مجریه مستقل است. البته اگر بر اساس قانون اساسی و همچنین بر اساس عقل عمل شود، قوه قضائیه باید مستقل باشد، ولی حتماً خود شما بخوبی مطلعید که در بازجویی‌ها، دادرها و دادگاه‌ها چقدر قوه قضائیه مستقل عمل می‌کند! کیست که دیگر نداند امروز این بازجویان وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران که همه خارج از قوه قضائیه هستند بر دادرها و دادگاه‌ها حاکمند، حکم قضات را آنها تعیین می‌کنند و در برخی موارد حتی حکم را نیز آنها می‌نویسند و قضات مستقل قوه قضائیه مستقلاً فقط آن را امضا می‌کنند!

احتمالاً می‌دانید که طبق قانون اساسی شکنجه ممنوع است و بعید است که ندانید در بازداشتگاه‌های امنیتی - اطلاعاتی و همچنین در نوع زندان‌ها و بازداشتگاه‌های دیگر متهمان تحت چه شکنجه‌های روحی و جسمی نظیر بی‌خوابی دادن - فرو بردن سر متهم در کاسه توالت پر از نجاست - مزاحمت برای خانواده متهمان و تهدید و تطمیع آنها - ایجاد جو روانی سنگین تا شکنجه‌های روانی مانند نگهداری طولانی مدت در سلول انفرادی قرار می‌گیرند تا به آنچه بازجویان می‌خواهند اعتراف کنند. داستان غم‌انگیز ستار بهشتی جدیدترین نمونه از این موارد بود که نه اولین آنها و نه آخرین آنهاست و نهایتاً گزارش و نظرات این بازجویان مبنای حکم قاضی مستقل شماسست و در موارد بسیاری گردش کار نوشته شده به وسیله بازجو عیناً در حکم قاضی مستقل می‌آید و در مواردی قاضی به جای اینکه به عنوان فردی بی‌طرف پرونده را بررسی کند انواع و اقسام توهین‌ها و فحاشی‌ها را در جلسه دادگاه و پیش از اثبات جرم و صدور حکم نثار متهم می‌کند کاملاً روشن است پیش از دادگاه حکم مشخص شده است. برخی قضات نیز صریحاً اظهار می‌کنند گزارش نهادهای اطلاعاتی امنیتی برای ما قطعی است مگر اینکه متهم خلاف آن را اثبات کند که به‌خوبی معنای استقلال قاضی و استقلال قوه قضائیه را از قوه مجریه می‌رساند. این است معنای استقلال قاضی و قوه قضائیه مستقل؟

عملکرد این گونه قضات که شرح آن رفت به نحوی بوده و هست که می‌تواند آبروی قضات شریف و سالمی را که در آن قوه هستند را نیز ببرد و این عملکردها می‌تواند آن را نیز بدنام کند. ما شاهد بودیم در موارد معدودی که یک پرونده سیاسی به دست قاضی مستقلی افتاده که حکم مورد



نظر دستگاه‌های امنیتی را صادر نکرده، پرونده آنقدر دست به دست شده تا سرانجام یکی از قضات مقبول نهادهای امنیتی با حکمی غیرقانونی و نامشروع نظر مقام‌های امنیتی را تأمین کرده است. نگاهی به روند دادگاه‌های فرمایشی متهمان سیاسی در چند سال گذشته و به خصوص حوادث پس از انتخابات مؤید این مدعاست که پرونده متهمان سیاسی به شکل سازماندهی شده و دستوری در دادگاه بدوی منحصراً در اختیار ۳ شعبه - ۱۵ (صلواتی) - ۲۶ (پیر عباسی) و ۲۸ (مقیسه) قرار می‌گیرد و دادگاه تجدید نظر صرفاً در اختیار دو شعبه ۳۶ (زرگر) و ۵۴ (موحد) قرار می‌گیرد، آیا چنین شعب‌های گزینش شده در دادگاه‌های بدوی و تجدید نظر نمی‌تواند تقویت‌کننده این گزاره باشد که این قضات صرفاً بر اساس دستورات داده شده عمل می‌کنند؟

ادعا کرده‌اید که وزراء و... و هیأت‌های خارجی از جمله برخی از سازمان‌های بین‌المللی در دوران مسؤولیت شما از زندان‌ها بازدید کرده‌اند، زندانیان سیاسی سال ۸۸ که پیش از شروع کار شما در این سمت در زندان بوده و هستند قاطعانه می‌گویند که این ادعا واقعیت ندارد و هیچ هیأت خارجی و یا نماینده‌ای از سازمان‌های بین‌المللی یا فردا یا هیأتی معتبر و بی‌طرف از داخل کشور با این زندانیان دیداری نداشته است، در صورتی که موردی بوده و در غیر از نامه در عمل هم صداقت وجود دارد بهتر است برای روشن‌گری آن را اعلام کنید.

در این مدت ما شاهد بوده‌ایم که زنده‌یاد هدی صابر صرفاً به دلیل عدم رسیدگی مسؤولین زندان به بیماری وی درگذشت، واقعه‌ای که عیناً برای آقای احمد قابل و برخی افراد ناشناخته دیگر نیز تکرار شده که در مواردی از آنها تعدد کاملاً مشهود بوده است. در همین مدت تعدادی از زندانیان سیاسی به خصوص چهره شناخته شده آنها، به بیماری صعب‌العلاج یا بیماری‌های ناشناخته‌ای مبتلا شده‌اند که پیش از زندان هرگز چنین بیماری‌های نداشته‌اند و به طور جدی می‌توان گفت به علت مسامحه و سهل‌انگاری مقامات مسؤول در خصوص رسیدگی جدی به بیماری‌هایی زندانیان، این امر می‌تواند تبعات ناگواری را در پی داشته باشد، نگرانی که اینک بطور جدی در مورد مهندس موسوی و آقای کروب‌ی نیز ایجاد شده است.

سخن از بی‌قانونی و اقدامات خلاف اسلام و انسانیت در زمان بازداشت، محاکمه، صدور حکم قضائی و زندان برای معترضان اجتماعی و فعالان سیاسی پس از انتخابات بسیار فراتر از این مسائل است که امید می‌رود روزی نظام به این نتیجه برسد که با واکاوی پرونده انتخابات سال ۸۸ حقایق بر هماگن روشن شود، هماهنگونه که بازخوانی پرونده‌های نظیر قتل‌های زنجیره‌ای، کهریزک و قتل ستار بهشتی زوایای غیر انسانی و غیر قانونی برخوردها را عیان ساخت اما به دلیل نبود عزم و اراده جاری مانع از تکرار چنین وقایعی نگردد.

شما و رئیس دولت در نامه‌هایتان صحبتی از مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم و مبارزه با مفاسد اقتصادی نیز رانده‌اید، طبیعی است که مردم این حرف‌ها را بجز طنز تلقی نکنند چون همه به‌خوبی می‌دانند که عامل اصلی مشکلات اقتصادی و معیشتی آنها ریشه در عملکرد ناصواب و نابخردی برخی مسؤولان امروز کشور دارد، آنها که ادعا می‌کردند می‌خواهند با رئیس دولتی که در نتیجه پایمال کردن حق انتخاب مردم نفت را سر سفره مردم بیاورند هر آنچه را خود مردم در سفره داشتند نیز بر باد دادند و فقط سفره‌های مردم را خالی کردند.

در باب مبارزه با مفاسد اقتصادی هم وقتی در جراید می‌خوانیم که معاون اول رئیس دولت و برادر و معاون رئیس قوه قضائیه از متهمان پرونده‌های بزرگ مفاسد اقتصادی و زمین‌خواران هستند، طبیعی است که مردم همزمان با سفره‌های خالی خود شاهد گسترده‌ترین فسادهای اقتصادی آن هم توسط برخی از کارگزاران و منتصبان و منسوبان ارکان حکومت باشند چون اختلاس ۳۰۰۰ میلیاردی و بیمه و خیابان فاطمی، دیگر این شعارها را باور نخواهند کرد. البته این را هم باید شاهد باشند که برخی مسؤولان ارشد دولت قبلی دائماً شعار مبارزه با فساد سر می‌دادند امروز به قوه قضائیه دستور می‌دهند پرونده مفاسد کلان اقتصادی این مقامات پیگیری نشود، چون پیش‌بینی می‌شود در صورت پیگیری بسیاری از اسرار هویدا خواهد شد.

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْسِدًا» (سوره کهف، آیه ۱۷)

بند ۳۵۰ زندان اوین، محمدامین هادوی

*** منبع ***

وبسایت «کلمه»

**نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱****آنچه تاکنون منتشر شده، جزء کوچکی از شکنجه‌های رایج در بازجویی‌هاست؛ افشاکری فرزند اولین دادستان انقلاب درباره بی‌قانونی‌های بازجویان در نامه به رئیس قوه قضائیه**

جناب آیت‌الله صادق لاریجانی

سلام علیکم

بنا نداشتیم تا زمانی که در زندان هستم در مورد آنچه در بازداشتگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی بر من و نیز دیگر زندانیان سیاسی گذشته و قانون‌شکنی‌ها و اقدامات خلاف قانون و خلاف شرعی که صورت گرفته و می‌گیرد مطلبی خدمتتان بنویسم و قصدم این بود که پس از آزادی مشروح آن را برایتان قلمی کنم. ولی روز یکشنبه ۹۱/۱۲/۲۷ اتفاقی افتاد که شاید نوشتن آن برای شما گناهی را نیز برای من به همراه داشته باشد لذا علی‌رغم قصد قبلی خلاصه‌ای را به اطلاعاتان می‌رسانم.

روز ۲۷ اسفند ۹۱ هنگامی که در حال برگشت از بهداری زندان اوین به بند ۳۵۰ بودم در طول راه برای اولین بار در این مدت پانزده ماهه اخیر که در بند هستم با بازجوی خود که آن زمان خود را سید احمد طیبی معرفی می‌کرد و اینک به نام مهدوی مشهور است (و احتمالاً هر دو نام مستعار هستند) مواجه شدم، وی بنده را صدا زد و چنین اظهار داشت:

– تو تا ۵ سال دیگر اینجا هستی و تا آخر این مدت من نمی‌گذارم که بیرون بروی – پس از ۵ سال هم که حکم فعلی تو تمام شد دوباره تو را به اینجا (بند ۲۰۹) بر می‌گردانم.

– تا آخر عمر نمی‌گذارم که راحت زندگی کنی مگر اینکه با ما همکاری کنی – اگر همکاری کنی همین فردا آزادت می‌کنم و اگر همکاری نکنی تا آخر عمر نمی‌گذارم آب خوش از گلویت پایین برود.

در پاسخ به وی گفتم اینکه برای من چه اتفاقی بیفتد در دست خداست نه شما و اینکه معلوم نیست که تا آن موقع کجا باشی و چه کاری بتوانی انجام دهی اگر خدا بخواهد من فردا آزاد می‌شوم و تو هیچ قدرتی برای نگهداری من نداری و شاید دیگر تو هم نباشی، وی در جواب گفت: من اگر هم از این مسؤولیت رفتم به فرد بعدی می‌گویم که همین اقدامات را با تو انجام دهد. وی این مطالب را از موضعی کاملاً متکبرانانه و قلدرمانانه و لات‌منشانه که جزء رفتار و کردار عادی وی است بیان می‌کرد، شما خود در مورد این نوع برخورد قضاوت کنید.

من تا قبل از اینکه بازداشت شوم و خود مستقیماً برخوردهای بازجویان را بینم بسیاری از مطالبی را که در مورد نوع برخوردهای بازجویان گفته می‌شد نمی‌توانستم بپذیرم، ولی اینک به عنوان کسی که به مدت ۱۴۷ روز در سلول‌های انفرادی و تحت بازجویی اینگونه بازجویان بوده‌ام و همه چیز را از نزدیک دیده‌ام هر عملی را از آنان محتمل می‌دانم. متأسفانه برخورد ضعیف دستگاه قضائی با بازجویان به نحوی بوده و هست که بازجوها احساس خدایی می‌کنند و از این موضع صحبت می‌کنند. برخی از آنها در ضمن بازجویی در جواب متهم که نام خدا را بر زبان می‌آورد گفته‌اند در اینجا خدا من هستم، شما در مورد مطلبی که این شخص به من گفته قضاوت کنید که اینها حرف «بنده خداست» یا حرف کسی است که «خدا را بنده نیست».

متأسفانه برخورد قضاوت شما با این بازجویان برخورد مادون با مافوق است و این افراد فعال مایشاء هستند. خود دستگیر می‌کنند خود بازجویی می‌کنند و در مواردی شکنجه می‌کنند و خود نیز حکم صادر می‌کنند و قضاوت شما که باید مستقل باشند و بر اساس شرع و قانون حکم صادر کنند تابع بی‌چون و چرای خواست و اراده این‌گونه افراد هستند. در موردی این فرد هنگام دستگیری متهمی به وی گفته ۱۰ سال حکم به تو می‌دهند و در نهایت هم همین حکم با امضا قاضی برای وی صادر شده و برای خود من هم چنین پیش آمد. علاوه بر قضاوت که تابع آنها هستند، سازمان



زندانها نیز هیچگونه اطلاعی از بندهای اختصاصی آنها همچون بند ۲۰۹-۲۴۰ اطلاعات و بند ۲ الف سپاه ندارند و نمی‌دانند در آنجا چه می‌گذرد.

من تا قبل از اینکه بازداشت شوم برایم سخت بود شرح بازجویی‌ها و برخوردهای غیرانسانی، غیراخلاقی و غیرشرعی که در نامه‌های افرادی چون عبدالله مؤمنی و شکایت نامه ۲۶ نفر از زندانیان سرشناس حوادث پس از انتخابات تحت عنوان «ما شکنجه شده‌ایم» از رفتارهای غیرقانونی صورت گرفته توسط بازجویان در بازداشتگاه‌های امنیتی ۲۰۹ و ۲ الف در اردیبهشت ۹۰ منتشر شده بود را باور کنم ولی اینک پس از تحمل ۱۴۷ روز سلول انفرادی و ۴۴۰ روز حبس در بند ۳۵۰ و دیدن زندانیان دیگر به یقین رسیده‌ام که آنچه در نامه‌های افراد فوق‌الذکر آمده تنها جزئی کوچک از وقایع دردناکی بوده است که در بازداشتگاه‌ها و بازجویی‌ها می‌گذرد که قطعاً به اطلاع شما و سایر مسؤولان کشور رسیده است. ماجرای تلخ کهریزک و مرگ ستار بهشتی تنها نمونه‌هایی از این موارد بود که ناخواسته آشکار شد و چون عوامل آن پشتوانه دستگاه‌های اطلاعاتی را نداشتند ماجرا از کنترلشان خارج شد.

التهایه گفتنی آنکه، همین بازجو (مهدوی) با این ویژگی‌ها مسؤول تیم بازجویی اعضاء نهضت آزادی است که انواع توهین‌ها، تهمت‌ها و افتراها را نسبت به آنها نیز روا داشته است همانطور که در مدت بازجویی بنده نیز هرچه توانست و خواست نسبت به والد بزرگوارم، برادرانم، همسر و فرزندانم می‌گفت و انواع تهدیدها که برخی از آنها را همچون دستگیری فرزندم و تهیه پرونده قضائی برای پدرم نیز عملی کرده است. شما به خوبی می‌دانید که بسیاری از این افراد از مبارزین قبل از انقلاب و سابقون در نهضتی بوده‌اند که انقلاب اسلامی حاصل آن بود و به دلیل همین فعالیت‌هایشان مغضوب رژیم گذشته بوده‌اند، آیا سزاوار است با چنین افراد و علاقمندان و بستگان آنها بدترین رفتارها صورت گیرد. مگر این دستور الهی نیست که: «و لایجرمنکم شان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی» (مائده ۸)

جناب آیت‌الله لاریجانی

با توجه به مطالب فوق تقاضا دارم قاضی مستقل و شجاعی را مأمور فرمایید تا به شکایت اینجانب از بازجوییم با نام‌های مستعار مهدوی-طیبی و شکایت دیگر متهمان از بازجویان نهادهای امنیتی-اطلاعاتی رسیدگی عادلانه نموده و پس از اثبات آنها را که به ادعایشان خدای متهمان در بازداشتگاه‌ها هستند به اشد مجازات محکوم نمایید.

محمدامین هادوی بند ۳۵۰ زندان اوین

۹۱/۱۲/۲۷

*** منع ***

وبسایت «کلمه»



بخش پنجم:
نامه‌ها به سایر سران و
مسئولان بلندپایه جمهوری اسلامی



نامه مرتضی پسندیده به بنی‌صدر درباره تقلب وسیع «حزب جمهوری اسلامی» در اولین دوره انتخابات مجلس، اسفند ۱۳۵۸

ساحت محترم حضرت آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهوری اسلامی ایران؛

مطابق شکایات و اطلاعات واصله، در خمین، انتخابات با تقلب و تزویر و کمک ارگان‌های شهر و فرهنگیان و تهدید به نفع‌کاندیدای [حزب] جمهوری اسلامی انجام یافته و حتا قاضی و دادستان و... با ارباب و زندان جمعی و کشتار در روز رأی‌گیری، انتخابات را از جریان طبیعی خارج نموده‌اند. هرگاه قادر باشید بازرسی فهمیده و مطلع و بی‌طرف که سابقه اداری داشته باشد، با قدرت فوراً اعزام، تا جریان را مشاهده و رسیدگی و اگر تخلفی شده، مجرم و مرتکب را شناسایی نمایند و طبق قانون عمل فرمائید. متأسفم بگویم در هیچ دوره به این نحو عمل نشده. مردم از حکومت اسلامی انتظار ظلم فاحش نداشته‌اند.

با تجدید احترامات فائقه

سید مرتضی پسندیده

*** منع ***

روزنامه اطلاعات، ۲۸ اسفند ۱۳۵۸

وبلاگ «مصائب‌آنا»



پاسخ ابوالحسن بنی صدر به نامه مرتضی پسندیده، ۲۸ اسفند ۱۳۵۸

حضرت آیت الله پسندیده دامت برکاته؛

مرقومه حضرت عالی درباره انتخابات خمین، مسرت وصول ارزانی بخشید، نظیر شکایاتی که از این انتخابات حضور شما عرض شده‌اند، از آن شهر و شهرهای دیگر نیز به اینجانب شده‌اند. شخصیت‌های بسیاری نامه و تلگراف فرستاده‌اند. قرار است موضوع در شورای انقلاب طرح شود و امیدوارم شورا با توجه به اهمیت سلامت انتخابات مجلس در پیدایش ثبات در کشور، تصمیم لازم برای رسیدگی جدی به همه شکایات واصله اتخاذ کند.

اینجانب می‌دانم که قاطعیت در اداره، یک‌جانبه نمی‌تواند باشد. لازم است همه‌جانبه باشد و إلا بی‌تأثیر می‌شود. وضع بحرانی کشور، قاطعیت همه‌جانبه‌ای را در اداره امور کشور ایجاب می‌کند و تا وقتی اسباب و شرایط اعمال این قاطعیت فراهم نشود، سامان دادن به امور کشور میسر نمی‌شود. بنا بر این، نمی‌توانم نسبت به عدم سلامت انتخابات لاقید بمانم و یقین بدانید در این باره با قاطعیتی به تمام، عمل خواهم کرد.

با تبریکات صمیمانه به مناسب نوروز

ابوالحسن بنی صدر

۲۸ اسفند ۱۳۵۸

*** منع ***

روزنامه اطلاعات، ۲۸ اسفند ۱۳۵۸

وبلاگ «مصائب آنا»:

**نامه سرگشاده مهدی کربوبی به محمود هاشمی شاهرودی، ۱۹ تیر ۱۳۸۸**

بسه تعالی

حضرت آیت‌الله هاشمی شاهرودی

ریاست محترم قوه قضائیه

با سلام و احترام

همان‌طور که می‌دانید اصل جمهوریت از اصول اساسی نظام است و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (ره) نیز با توجه به تجربه صدر مشروطیت که جریان‌اتی با رأی و حاکمیت مردم مخالف بوده و راه به استبداد می‌بردند و به قول مرحوم آیت‌الله نائینی که استبداد دینی را بدترین نوع استبداد می‌دانست، فرمودند «میزان، رأی ملت است» و با چنین اعتقادی بود که علی‌رغم وجود نگرانی‌ها نسبت به سلامت انتخابات در عرصه این انتخابات حضور یافته و مردم را نیز به حضور گسترده در این عرصه دعوت کردم، ولیکن سرنوشت انتخابات به گونه‌ای رقم خورد که جمهوریت نظام زیر سؤال رفت. اینک نگرانی‌های بنده نسبت به انحراف در جمهوری اسلامی از آرمان‌های بنیان‌گذاران موجب شد تا همان‌طور که چندی پیش هم‌طراز شما در حکومت به دفاع از جمهوریت و اسلامیت نظام می‌پرداختم امروز در جایگاه دیگری در مقام دفاع از آن برآیم.

با توجه به قضایای اخیر بعد از انتخابات و بنا بر اینکه ایام پایانی مسؤولیت جنابعالی در قوه قضائیه می‌باشد، تکلیف شرعی و مسؤولیت شهروندی اقتضا می‌نماید که در این زمینه مطالب و نکته‌هایی را به عرض برسانم تا توسط آن جناب به عنوان عالی‌ترین مقام قضایی کشور به کار بسته شود تا در پیشگاه خداوند متعال سربلند و در نزد ملت و بندگان مظلوم او روسفید باشیم.

انتخابات اخیر ریاست جمهوری که حماسه ۲۲ خرداد را آفرید فرصت مبارک و مغتنمی بود که می‌توانست موجب تأمین و افزایش مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران در داخل و خارج از کشور شود و همگرایی قومی، جناحی و وحدت ملی را تضمین نماید، مع‌الأسف آزمندی قدرت‌طلبان و انحصارگرایانه اقلیتی حاکم در درون کشور موجب شد سرنوشتی دیگر را برای این انتخابات رقم زد و ملت بزرگ ایران را دلسرد افسرده ساخت. چنانچه مسؤولان امر به درستی انتخابات اخیر را هدایت می‌کردند این مشارکت و حضور ۸۵ درصدی مردم سرمایه بزرگی بود که برای سالیان دراز وحدت ملی، تفاهم اجتماعی و شکوفایی اقتصادی کشور را تضمین می‌نمود، اما اکنون همان سرمایه تبدیل به ابزاری خطرناک جهت ایجاد تفرقه، واگرایی ملی، افسردگی سیاسی، سوء ظن و بی‌اعتمادی اجتماعی و رکود اقتصادی گردیده است. در مشارکت ۵۵ تا ۶۰ درصدی دوره‌های گذشته همیشه نیمی از آرا و گاهی بیش‌تر آن متعلق به جناح اصلاح‌طلب بود و این بار نیز حضور بی‌نظیر ۸۵ درصدی مردم برای تغییر وضع موجود بود، اما سرنوشت انتخابات به گونه‌ای رقم خورد که ظاهراً به زعم آقایان ۲۵ درصدی که در هیچ انتخاباتی شرکت نمی‌کردند هم برای این آمدند که مبادا این دولت فعلی تغییر کند!

بنابراین متعاقب انتخابات و اعلام عجولانه و غیرقانونی نتیجه آن میلیون‌ها نفر از مردم به روند غیر اخلاقی و غیر قانونی روند برگزاری انتخابات اعتراض کردند که مسؤولان امر می‌توانستند با برخورد صحیح قانونی به پاسخگویی پرداخته و همگان را اقناع نمایند و شکایت نامزدهای معترض را به صورت بی‌طرفانه بررسی کنند ولیکن به جای آن آتش به روی مردم گشودند. معترضان به نتیجه انتخابات غیرقانونی را دسته جمعی بازداشت کردند، شبانه به خانه‌های مردم حمله و به تخریب وسایل نقلیه اشخاص پرداختند و حتی عده‌ای را ربودند. به حریم کوی دانشگاه حمله کرده و سینه دختران و پسران ایران زمین را با گلوله شکافتند. و اما، شماری از این اقدامات توسط لباس شخصی‌ها و شمار دیگر توسط یونیفورم پوشان بسیج و سپاه پاسداران و نیروی انتظامی صورت گرفت. بدین ترتیب بود که بی‌آنکه سخنی گفته شود نوعی کودتای نظامی را بر کشور تحمیل کردند.

به نظر من مسؤولانی که با تدارک این تحرک‌ها زمینه‌ساز حوادث خونین پس از انتخابات شدند باید پاسخگو باشند و با ضرب و زور رادیو و تلویزیون و زندان نمی‌توان جای شاک و متهم را عوض کرد. حرکت مسالمت‌جوی مردم ایران بزرگ‌تر از آن است که با نسبت دادن به خارج یا گروه‌های طردشده از مردم بدنام شود. عاملان و مسؤولان دولتی هم فرض که با خشونت و زندان و تهدید بخواهند موقتاً این موج را خاموش کنند، ولی با آتش همیشه زیرخاکستر چه خواهند کرد؟ با این بحران مشروعیت داخلی و بین‌المللی خود چه خواهند کرد؟ چرا فکر نمی‌کنند که



دوره این روش‌ها به سر آمده است و ملت ایران، ملت خمینی و یاران انقلاب اسلامی بالأخره نخواهند گذاشت نظام جمهوری اسلامی برآمده از خون ده‌ها هزار شهید در غضب بماند؟ ممکن است که کروی را هم به دیار فانی بفرستند اما ملت زنده می‌ماند و حق خود را می‌گیرد. من از مقامات دلسوز نظام می‌خواهم که اجازه ندهند که این روش‌ها که به زیان کشور و نظام است ادامه یابد.

حضرت آیت‌الله شاهرودی!

در این راستا اقدام حضرت عالی و قوه قضائیه و همچنین مجلس محترم برای تشکیل کمیته تحقیق جای بسی تقدیر و تشکر دارد. تشکیل کمیته پیگیری از سوی شما معنایش این است که مسؤولیت این کارها را نمی‌پذیرید و متوجه بخش‌های دیگری می‌دانید که چندان در اختیار شما نیست اما می‌دانید که در هر صورت شما رئیس قوه قضائیه هستید و نباید در روزهای پایانی مسؤولیت خود اجازه دهید که در کارنامه‌تان چنین اتفاقاتی ثبت شود. با توجه به این همه قانون‌شکنی و نیز دستگیری ناموجه و نگهداری غیرقانونی صدها شهروند ایرانی در بازداشتگاه‌ها و استتلال قوه قضائیه گویا سنگینی مسؤولیت‌ها بیش از آن می‌باشد که تصور می‌رود. شمار زیادی از بازداشت‌شدگان بیماران و حتی زنان باردار و شماری از آنان از مسؤولین نظام در رده‌های مختلف طی دهه‌های اخیر بوده‌اند. و این در حالی است که هیچ کدام از آنان از حق قانونی انتخاب وکیل و مذاکره با او برخوردار نبوده و محل نگهداری اکثریت آنها برای خانواده‌های شان معلوم نیست و حتی سلامت بسیاری از آنان هنوز برای وابستگان‌شان محرز نمی‌باشد. همه اینها موارد نقض آشکار قانون بوده و با اصول ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۲، ۳۷، ۳۸ و ۳۹ قانون و صراحت ماده ۱۲۵ قانون این دادرسی در تناقض است که توسط دولتمردان کنونی نقض شده و متأسفانه تاکنون واکنشی از سوی قوه قضائیه به نقض قانون نشان داده نشده است. امروز حتی دادستانی تهران به صورت ابزاری جهت سرکوب معترضان قانونی به نتیجه انتخابات درآمده است. هیچ کس مخالف اصل نظام جمهوری اسلامی نیست، همه معترضان به نتیجه انتخابات با اصل نظام موافقند و مدافع آن می‌باشند. آنها تنها به روند انتخابات و مصادره آرای خودشان معترض بوده و خواستار رسیدگی قانونی و بی‌طرفانه به اعتراضشان می‌باشند. پس چرا باید آنان را اغتشاگر، وابسته به خارج و به اصطلاح «برانداز مخملی» نامید؟

این دردآور است که متولین و دولتمردان از طرفی مشارکت ۴۰ میلیونی مردم را به رخ دنیا می‌کشند و می‌گویند اختلافات هم یک اختلافات درون خانوادگی است و از طرف دیگر با کمال خشونت و بی‌رحمی به سرکوب اعتراض قانونی آنان پرداخته و هرگز مانند عضو یک خانواده با آنان برخورد نمی‌کنند. مگر خداوند متعال نمی‌فرماید که با همدیگر مهربان باشید، این چه رحم و رأفت و همدلی و مهربانی است که همه ابعاد آن ضرب و شتم، حبس و زندان، داغ و درفش و حتی قتل و جرح معترضان عضو درون این خانواده است؟

حضرت آیت‌الله هاشمی شاهرودی!

با توجه به این که حضرت عالی به عنوان فقیهی وارسته و عادل و آزادمش شناخته می‌شوید و به عنوان رئیس فاضل و فرهیخته قوه قضائیه از استقلال و بی‌طرفی برخوردار می‌باشید و روزهای پایانی دوره مسؤولیت شما در این قوه است، اگر مشکل بازداشت‌شدگان اخیر در دوره حضرت عالی به طور سریع حل و فصل نشود عواقب غیرقابل پیش‌بینی زیادی برای آن متصور است. بنابراین با توجه به تدبیر و تجربه جنابعالی اگر تا زمانی که در این مقام حضور دارید برای پیگیری آزادی بازداشت‌شدگان اخیر اقدام عاجل نفرمایید ممکن است که مسؤول جدید قوه قضائیه تا بخواهد مستقر شود و بر امور مسلط گردد و تا روند طبیعی نقل و انتقالات مدیریتی طی شود عده زیادی از این بی‌گناهان همچنان در بلا تکلیفی بمانند و حقوق شهروندان تضییع شود. لذا از جناب عالی به عنوان رئیس قوه قضائیه خواهشمندم که دستور فرمایید تا هر چه سریع‌تر مقدمات تبدیل قرار بازداشت‌شدگان فراهم شود تا این عزیزان به آغوش خانواده‌های خود بازگشته و گامی موثر در جهت تفاهم و وحدت ملی برداشته شود. إن شاء الله

مهدی کروی

۱۳۸۸/۴/۱۹



http://www.radiofarda.com/content/f3_letter_karoubi_shahroudi/1774429.html



نامه سرگشاده غلامحسین عرشی به دادستان تهران (جعفری دولت‌آبادی)، ۱۲ دی ۱۳۸۹

باز جوها با توهین و فحاشی می‌گفتند: «اگر در رحم مادرت می‌رفتی تو را بیرون می‌کشیدیم. در اینجا ما هستیم که برای تو تصمیم می‌گیریم، نه خدا».

باز جوها برای اجبار به اعتراف به کار نگرده، یعنی آتش زدن خودروهای پلیس، به ضرب و شتم با کابل و سیم، قناعت نگرده و با باز کردن پاهای من در حالی که دستانم بسته بود، بیضه‌های مرا به شدت فشار می‌داده و به آنها ضربه می‌زدند به گونه‌ای که فریاد من از درد و ضعف به هوا می‌رفت و جواب التماس و استغاثه‌های من تنها فحش‌های ناموسی بود

بر من و دیگر دربندشدگان در نظام جمهوری اسلامی ثابت شده است که هیچ‌گونه رسیدگی به وضع حال حاضر ما و بلایایی که بر سر ما آمده است از سوی دستگاه قضائی نخواهد شد

دادستان محترم تهران

اینجانب غلامحسین عرشی، به دنبال حوادث عاشورای ۸۸ توسط پلیس امنیت تهران بازداشت شده و در دادگاه بدوی به ۴ سال و نهایتاً در دادگاه تجدید نظر به یک سال حبس محکوم شده‌ام و در حال حاضر، مدت ۹ ماه است که در حال تحمل کیفر در بند ۳۵۰ زندان اوین هستم. آنچه مرا بر آن داشت تا بدین‌وسیله در نامه‌ای سرگشاده مواردی را در خصوص روند رسیدگی به پرونده‌ام به اطلاع شما برسانم، آن است که حوادث رخ داده برای من در طول مدت تحقیقات مقدماتی در پلیس امنیت تهران و همچنین بازپرسی و جلسات دادگاه، به گونه‌ای بوده است که به باور من خارج از انصاف و عدالت و بر خلاف قوانین دادرسی کشور بوده و بعضاً مصداق بارز شکنجه و آزار و اذیت متهم به جهت اجبار او به اقرار خلاف واقع است.

در روز عاشورای ۸۸، بنده همانند صدها هزار تن دیگر از شهروندان تهران به جهت برگزاری مراسم این روز مقدس در خیابان‌های شهر حضور داشتم که در ساعات میانی روز، شاهد حملات خشونت‌آمیز پلیس ضد شورش علیه مردم بودم، خشونت به کار رفته علیه مردم، علی‌الخصوص زنان و دختران، به گونه‌ای بود که خون هر غیرتمندی را به جوش می‌آورد به صورتی که منجر به درگیری شدید مردم با پلیس ضد شورش شد.

دادستان محترم تهران؛

اینجانب در تاریخ ۱۷ بهمن ماه از طریق عکسی که از درگیری‌های این روز در سایت ناچا و «گرداب» و روزنامه «امین جامعه» منتشر شده بود، شناسایی شده و توسط پلیس امنیت تهران به وسیله تیمی ۸ نفره از مأموران پلیس امنیت، بازداشت شده و به مقر این نیرو منتقل شدم. بازجویی از بنده پس از یک شب، توسط دو نفر لباس شخصی آغاز شد. آنها از من می‌خواستند که اعتراف کنم صاحب عکس منتشرشده در سایت گرداب سپاه هستم و در مرحله دوم، مسئولیت به آتش کشیده شدن چندین خودروی گارد ضد شورش را بر عهده بگیرم. من در پاسخ اگرچه عکس منتشرشده را متعلق به خود می‌دانستم، اما با قاطعیت به مأموران و بازجویان اعلام کردم که نه تنها نقشی در به آتش کشیدن اموال عمومی نداشتم، بلکه مطابق عکس و فیلم‌هایی که خود مأموران در اختیار داشتند، مأموران گارد ضد شورش را که توسط مردم خشمگین محاصره شده بودند از خشم مردم نجات دادم.

بازجوهای پلیس امنیت اما در جواب حرف‌های من، با مشت و لگد به جانم افتادند و با گرفتن رکیک‌ترین فحش‌های ناموسی به من و خانواده‌ام، مرا تهدید کردند که در صورت عدم اعتراف به آتش زدن خودروهای پلیس، عاقبت سختی در انتظارم است. در دومین جلسه بازجویی، من که از نحوه برخورد خشونت‌آمیز و تحقیرآمیز بازجوها در جلسه قبل به ستوه آمده بودم، حتا تعلق آن عکس به خود را نیز تکذیب کردم و به آنها یادآور شدم که به خاطر خدا از کتک زدن و فحاشی به من دست بردارند و اقرار به گناه ناکرده را از من نخواهند. به آنها گفتم که من پاسخگوی کار خود هستم و علی‌رغم انتشار عکس، از خانه متواری نشده‌ام. بازجوها در جواب من، با توهین و فحاشی می‌گفتند: «اگر در رحم مادرت می‌رفتی تو را بیرون می‌کشیدیم. در اینجا ما هستیم که برای تو تصمیم می‌گیریم، نه خدا». آنها در این مرحله دستان مرا با دستبند آهنی به صندلی بستند و با کابل



و سیم مقتول به جانم افتادند؛ به گونه‌ای که تا ماه‌ها آثار کابل و ضربات سیم مقتول بر بازوها و پاهایم به جای مانده و مورد تأیید هم‌بندانم نیز هست. بازجوها برای اجبار به اعتراف به کار نکرده، یعنی آتش زدن خودروهای پلیس، به ضرب و شتم با کابل و سیم، قناعت نکرده و با باز کردن پاهای من در حالی که دستانم بسته بود، بیضه‌های مرا به شدت فشار می‌داده و به آنها ضربه می‌زدند به گونه‌ای که فریاد من از درد و ضعف به هوا می‌رفت و جواب التماس و استغاثه‌های من تنها فحش‌های ناموسی بود.

دادستان محترم تهران؛

اینجانب بعد از جلسات بازجویی، آن هم به این شکل، برای بازپرسی به دادگاه انقلاب مستقر در اوین منتقل شدم. بازپرس من، قاضی اسدی، بازپرس شعبه ۵ دادرسی تهران، تمامی اعتراضات من به ضرب و شتم و شکنجه را ناشنیده گرفت و تنها گفت: «جرم تو محاربه است و حکم محاربه معلوم است. اما اگر مسؤلیت آتش کشیدن خودروهای پلیس را بپذیری به تو تخفیف می‌دهیم و تنها تو را جریمه خواهیم کرد.» اما من زیر بار این اجبار بازپرس اسدی نرفته و تنها مسؤلیت عکس خود را پذیرفتم. سرانجام بعد از ۱۰ روز فشار و آزار و اذیت در پلیس امنیت تهران، به بند ۲۴۰ زندان اوین و سپس به بند ۳۵۰ منتقل شده و توانستم با خانواده‌ام تماس گرفته و آنها را از نگرانی درآورده و از وضعیت خودم در زندان مطلع سازم.

جناب آقای جعفری دولت‌آبادی؛

اینجانب در مرحله دادگاه بدوی از حق انتخاب وکیل محروم بوده‌ام. قاضی صلواتی رئیس شعبه ۱۵ دادگاه به استناد همان عکس مرا به اتهام اجتماع و تبانی به ۴ سال حبس محکوم کرد و شکایت مرا که هنوز رد کابل و سیم مقتول بر بدنم موجود بود و بیضه‌هایم از شدت ضربه سیاه بود را ناشنیده گرفت. در مدت ۹ ماه حضور در زندان اوین، اینجانب تا کنون از ملاقات حضوری که حق طبیعی زندانی و خانواده اوست، محروم بوده‌ام و به دلیل انتقال به زندان انفرادی در مرداد ماه گذشته و شرکت در اعتصاب غذای اعتراضی به همراه جمعی دیگر از زندانیان، دچار نارسایی کلیوی شده‌ام، اما متأسفانه زندان اوین از ارائه کوچک‌ترین امکان درمانی به جز قرص‌های آرام‌بخش! خودداری می‌کند. در ۹ ماه اخیر درخواست‌های متعدد من برای ملاقات با شما بی‌جواب مانده و برخورد من با مسؤولان زندان و مأموران دادستانی تنها به این مسأله منتج شده که آنها مرا تهدید به افزایش میزان حبس به دلیل شرکت در اعتصاب غذا کرده و مرا از هرگونه امکان ملاقات یا مرخصی و یا آزادی مشروط محروم کرده‌اند.

امروز که این مطلب را خطاب به شما می‌نویسم، هدفی جز اطلاع‌رسانی به مردم شریف ایران‌زمین در زمینه برخورد مأموران به اصطلاح امنیتی با معترضان به انتخابات و برخورد غیرعادلانه دستگاه قضائی جمهوری اسلامی با دستگیرشدگان عاشورا و حوادث بعد از انتخابات ندارم. و این امر بر من و دیگر دربندشدگان در نظام جمهوری اسلامی ثابت شده است که هیچ‌گونه رسیدگی به وضع حال حاضر ما و بلایایی که بر سر ما آمده است از سوی دستگاه قضائی نخواهد شد، همچنان که این امر از سوی شما و دیگر همکارانتان در ماه‌های گذشته ثابت شده است. در پایان، بار دیگر تأکید می‌کنم که جرم من در روز عاشورا تنها جلوگیری از آسیب رسیدن به مأموران جمهوری اسلامی است که در دست خشم ملت ایران، تاوان رفتار وحشیانه خود را می‌دادند و به وسیله من و امثال من زنده ماندند و مورد عفو مردم مهربان این سرزمین قرار گرفتند. ۴ سال محکومیت من، احتمالاً به علت نجات دادن مأموران نظام جمهوری اسلامی است.

غلامحسین عرشی

بند ۳۵۰ زندان اوین



نامه سرگشاده فاطمه کروب‌بی به علی لاریجانی، ۲۷ بهمن ۱۳۸۹

رفتارهای مذبح‌خانه، غیرانسانی و البته کودکانه شما هیچ خللی در اراده همسرم ایجاد نمی‌کند

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر لاریجانی

ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

سلام علیکم

به دنبال نطق جنابعالی در جلسه دیروز و شعارهای جمعی از وکلای منتخب حاکمیت که به جای تقنین به صدور حکم اعدام دو یار صدیق امام پرداختند، خبر سازماندهی عده‌ای اوباش و مزدبگیر را در جهت حمله به محل سکونت دریافت کردیم. حضور پلیس امنیت و نیروی امنیتی حسب ظاهر، مانع از این امر در اوایل شب شد. لیکن در ساعت ۱:۳۰ بامداد تا ساعت ۲:۴۵ این گروه سازماندهی شده به منطقه وارد شده و از یک سو به فحاشی و هتاک‌ی به اینجانب، همسر، مهندس موسوی، آقایان خاتمی و هاشمی پرداختند و از سوی دیگر، شعارهایی در حمایت از رهبری و حاکمیت سر دادند. آنچه بیش‌تر موجب تأسف است، توسل این اراذل به شعائر دینی و مذهبی و خواندن دعای فرج در خاتمه اوباش‌گری است. آیا توسل به این شیوه‌های ابداعی و بدوی که قرن‌هاست نمونه‌ای از آن در جوامع غیرمتمدن هم دیده نشده، نباید سران حاکمیت را به این واقعیت رهنون کند که نکنند عده‌ای مأموریت دارند ضربه کاری به اسلام و باورهای دینی مردم وارد نمایند. اینجانب در خلال حملات اوباش در شب‌های مقدس رمضان، به مقام رهبری نامه‌ای نگاشتم و اعلام کردم اختلاف جنابعالی با همسرم چه ارتباطی با حق زیستن ما دارد؟ اما امروزه پذیرفته‌ام در نظامی که بیش‌ترین نقش را در دوران مبارزه و شکل‌گیری آن داشتیم، دیگر حقی برای زیستن ساده هم نداریم. اما این سؤال برایم مطرح است که آیا این محرومیت نیز به ساکنین و همسایگان محترم این منطقه تسری پیدا کرده است؟ به راستی در این نظام نباید همسایگان محترم این منطقه از شر عده‌ای مزدور در نیمه‌های شب هم در امان باشند؟ آقای کروب‌بی همان مرد ثابت‌قدم دوران مبارزه و فردی که امام او را دوست خوب خود و مجاهد صف اسلام نامید، بارها اعلام کرده است که آماده محاکمه در هر دادگاه علنی و پرداختن هر هزینه‌ای برای اصلاح ویرانی‌های امروز این نظام است. پس «آزموده را آزمودن خطاست».

جناب آقای لاریجانی

جنابعالی به خوبی می‌دانید که از پنج‌شنبه در حصر کامل نیروهای امنیتی هستیم، به نحوی که فرزندانم را نیز به منزل راه نمی‌دهند، تلفن‌های ارتباطی همگی قطع می‌باشد، از ادامه درمان، این حق اولیه‌ام نیز ممانعت به عمل آمده و نیروهای امنیتی دیشب همزمان با حمله اوباش، شبانه با شکنندن درب آپارتمان فرزندم محمدحسین، بدون حضور او به منزلش یورش بردند. از آنجا که سخن از قانون‌گرایی کرده‌اید، موجب امتنان است معیارهای قانونی برای این رفتارهای مذبح‌خانه، غیرانسانی و البته کودکانه که هیچ خللی در انتخاب راه همسرم ایجاد نمی‌کند را جهت اطلاع اینجانب و تنویر افکار عمومی معین نمائید.

با تشکر

فاطمه کروب‌بی

نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی

۲۷ بهمن ۱۳۸۹



*** منع ***

وبسایت «سحام نیوز»

<http://sahamnews.net/1389/11/16992>

**نامه سرگشاده علی محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۵ شهریور ۱۳۹۰****تاریخ گواهی می‌دهد که در حیات خبرگان، خلاف شرع‌های بسیاری صورت گرفته، اما خبرگان عکس‌العملی نسبت به آن نشان نداده، بلکه تأیید هم کرده‌اند**

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَصَّوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ»

حضور محترم حضرت آیت‌الله مهدوی کنی رئیس مجلس خبرگان رهبری
سلام علیکم

عبادت شما در این ماه مبارک رمضان «۱۳۹۰» هجری شمسی مطابق «۱۴۳۲» هجری قمری قبول باشد. به خداوند جلیل و غفار امیدواریم که ما را از خواب غفلت و از خسران که دامن گیر همه می‌باشد «وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» خارج نموده و از بندگان صالح قرار دهد «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». اما برای خارج شدن از خسران، احتیاج به همت و حرکت است، در غیر این صورت، «لَفِي خُسْرٍ» خواهد بود.

شما را به عنوان نماینده و رئیس مجلس خبرگان «مجتهدین» انتخاب کرده‌اند، وظیفه دارید که نسبت به مسائل جاری در مملکت و تطابق آنها با احکام اسلام رسیدگی کنید، به خصوص از شخص حضرت‌عالی که در شب‌های ماه مبارک رمضان، مردم را به خداوند و پیغمبر (ص) و ائمه اطهار (ع) دعوت کرده و می‌کنید، تا گفتار و کردار مطابق باشد، شما در مقام ریاست مجلس خبرگان هستید، باید اجتهادتان ظاهر شود و الا مسأله تقلید پیش می‌آید، که با سابقه حوزویت جناب‌عالی و تدریس و تدریس فقه و اصول سازگار نیست.

مطالبی را به عنوان نمونه نسبت به خلاف شرع‌ها و خلاف ادب‌های صورت گرفته در مملکت از زبان یکی از اعضاء مجلس خبرگان، جهت جبران و خروج از وضع موجود می‌شنوید:

جناب آقای مهدوی کنی

آیا شما آنچه را در این مملکت، به خصوص طول این دو سال بر ملت گذشته موافق با قرآن و سنت رسول‌الله (ص) می‌دانید؟ تاریخ گواهی می‌دهد که در حیات خبرگان، خلاف شرع‌های بسیاری صورت گرفته، اما خبرگان عکس‌العملی نسبت به آن نشان نداده، بلکه تأیید هم کرده‌اند، و اگر کسی بخواهد مطلب حق و منطقی و عقلی بیان کند، شامل تمام اتهامات می‌شود، که خود حضرت‌عالی به خوبی آگاه هستید.

جناب آقای مهدوی کنی

آیا شما نسبت به ریاست جمهوری نهم ملاحظه کردید، و تشکیل این جمعیت مورد نظر عده‌ای از خبرگان و مجلس شورای اسلامی و در رأس شورای نگهبان، شاهد بودید. حتماً شما هم این مسأله را به خوبی مطلع هستید که قرار بر این بود تا آنها که متصل به امام امت (رحمة‌الله) بوده و هستند از سر راه برداشته شوند! اینها مسأله مقدس‌مآبی نیست، آنچه اتفاق افتاده را نمی‌توان منکر شد.

خدا را در نظر بیاورید، اینها تماماً فردای قیامت جلوی چشم ما است و باید جوابگو باشیم. شما از افراد صاحب نفوذ و اثر هستید و نمی‌توانید بگوئید از من کاری ساخته نیست.

انصاف دهیم در هنگام نامزدی آقای هاشمی رفسنجانی یعنی ریاست جمهوری نهم چه بر سر آقای هاشمی آوردند. یعنی در حقیقت بر سر امام امت (رحمة‌الله)، تخریب آقای هاشمی از ناحیه چه کسی بود، آیا غیر از سپاه و اطلاعات و نیروهای امنیتی انجام گرفت. تخریب ایشان یعنی تخریب روحانیت. این را با چه منطقی می‌توان تطبیق داده و توجیه کرد! آیا برای بیرون کردن رقیب باید از بیت‌المال توسط نمایندگان اصل یکصد و ده سرمایه‌گذاری شود تا آقای هاشمی رئیس‌جمهور نشود؟ اگر می‌گوئید این‌طور نیست، پس بگذارید پرده‌ها کنار رود پیش از اینکه «یوم تبلی السرائر» گردد، خود جناب آقای هاشمی نسبت به تخلفات صورت گرفته در ریاست جمهوری نهم بیان کنند. شما نمی‌توانید بگوئید مطالب گذشته



است، آبروی مؤمن در تمام زمان‌ها باید ملاحظه شود. و از همه مهم‌تر، تأیید مجلس خبرگان نسبت به ریاست جمهوری آن شخص، که انسان چه بگوید آن هنگام که اجتهاد جای خود را با تقلید عوض کرده.

آیا اگر این مطالب در زمان خودش رسیدگی می‌شد، این اتفاقات دو سال گذشته پیش می‌آمد؟ آیا شما نسبت به مناظره تلویزیونی هشتاد و هشت آقایان موسوی و کروبی که هر دو مؤمن و مورد نظر امام امت (رحمة الله) بودند، و اتهاماتی که به جناب آقای هاشمی رفسنجانی و ناطق نوری زده شد بدون حق دفاع، هیچ مسؤلیتی ندارید؟ آیا آبروی اسلام از بین برود، آبروی مؤمن از بین برود و مجلس خبرگان مهر تأیید بر آن بزند. این نیست جز اینکه اجتهاد از وضع خود خارج شده و معنای تقلید، ظاهر گردیده.

آیا مسأله ریاست جمهوری دهم سال هشتاد و هشت همان برنامه مهندسی شده سال هشتاد و چهار نمی‌باشد، که بنا است افرادی که تابع نظر امام امت (رحمة الله) هستند از صحنه خارج شوند. آقای دلیلی، وقوع شیء است.

شاید گفته شود اینها موافق نظر اصل یکصد و ده نمی‌باشد. گفته می‌شود اصل یکصد و ده نباید تابع قانون اساسی باشد، هنگامی که قانون چنین اشخاصی را تأیید کرده، آیا صحیح است از پول بیت‌المال جهت تخریب آنها خرج کرد، و این‌گونه رقیب را از صحنه خارج نمود، و تمام آراء و بندهای قانون را زیر پا گذاشت؟

آیا صحیح است که مجلس خبرگان، تمام مخالفت‌های با قانون اساسی را بی‌ربط بداند و بدون نظر به شأن مجلس خبرگان که حافظ قانون اساسی است، مهر تأیید بر اوضاع زده و در مقام مداحی، به تخریب افراد دامن بزند؟ آیا این اشخاص، نمایندگان ملت هستند یا تابعین شورای نگهبان، چون اینها به خوبی مطلع از خلاف شرع‌ها و خلاف قانون‌های صورت گرفته در مملکت هستند.

آیا وقایع اتفاق افتاده هشتاد و هشت به بعد مورد تأیید شما است؟ آیا افرادی که به ظاهر، مهر «فتنه» بر آنها زده می‌شود از شیعیان علی بن ابیطالب (ع) نیستند؟ آنها به امام امت و قانون اساسی پای‌بند نیستند؟ آیا مسأله انتخابات هشتاد و هشت ریاست جمهوری منطقی و قانونی بود؟ آیا خواست مردم تأمین شد؟ آیا نباید آراء مردمی که به دستور امام امت به صحنه آمدند و رأی دادند حفظ شود، و قابل شمارش باشد؟ چرا مردم را قانع نکردند و تا کنون از ناحیه سپاه و دیگر ارگان‌های نظامی مردم سرکوب گردیده‌اند و هیچ‌کس جوابگو نمی‌باشد؟

جناب آقای مهدوی کنی

با همه این اوضاع، وضع موجود را تأیید می‌کنید؟ آیا نه این است که قوام مجلس خبرگان، مراجع و علماء هستند، آیا آنها وضع موجود را تأیید می‌کنند؟ آیا اینها خارجی هستند، اینها وابسته به خارج می‌باشند؟ جناب آیت‌الله وحید خراسانی وابسته به بیگانه است؟ سایر مراجع منتقد وابسته به خارج هستند؟

اینجانب که فقط حرف حق، آن هم در بیانیه‌ها و مجالس وعظ و بر طبق گزارش‌های متواتر و بعضاً (کالعیان) بیان می‌کنم، باید مورد گفتارها و حرکات خلاف شرع و خلاف قانون و عقل و منطق قرار گیرم، آیا جواب حرف حق، حمله به بیت که زن و فرزند در آن هستند و حمله به حوزه علمیه و مسجد قبا و حمله به شاگردان و طلاب اینجانب می‌باشد؟ آن هم از ناحیه فرماندهان سپاه و نماینده اصل یکصد و ده؟ و از همه اینها عجیب‌تر، هنگامی که به مقامات رجوع می‌شود، به قوه قضائیه رجوع می‌شود، که به مسجد و بیت حمله شده، در عوض رسیدگی، طلاب و مؤمنین نمازگزار را متهم کرده و می‌گویند چرا دفاع کردید، چرا مقاومت کردید! هیچ ارگانی حق رسیدگی ندارد، این از ناحیه سپاه و بسیج و... می‌باشد!

شما ملاحظه بفرمائید که سپاه و بسیج چگونه به سرنوشت مردم مسلط شده که هیچ‌کس حق سخن گفتن ندارد. طلاب حقیر که در اکثر مساجد و ادارات به اقامه نماز و ارشاد مشغول بوده‌اند، بیرون رانده‌اند، به اتهام اینکه اینها ضد ولایت فقیه هستند.

آیا این همه خلاف شرع‌ها که در زندان و امور مردم و تخلفات دیگر، که بنا نیست همه آنها بیان شود، صورت می‌گیرد، از ناحیه شورای نگهبان نیست؟ اگر شورای نگهبان به وظیفه اصلی خود که حفظ رأی مردم و رسیدگی به شکایات آنها، و حذف نظارت استصوابی، و دخالت نکردن در انتخابات بود عمل می‌کرد، این مطالب صورت نمی‌گرفت.

اگر شورای نگهبان گذاشته بود که مجلسین از افرادی باشند که مردم قبول دارند، می‌توانست در مقابل خلاف شرع‌ها و خلاف قانون‌ها بایستد. اگر شورای نگهبان حافظ رأی مردم بود، آنها رئیس جمهوری انتخاب می‌کردند که متقی و صاحب رأی و دارای جایگاه علمی و مطلع از قرآن و سنت، و مطلع از مسائل سیاسی و مطلع از مسائل جبهه و جنگ بوده باشد، و این همه گرفتاری برای ملت به بار نمی‌آوردند. مثل اینکه فردی را می‌طلبند که تابع نظر آنها باشد که این هم مساعد نگردد!



پس تخلف از ناحیه شورای نگهبان می‌باشد که خبرگان، موظف به تذکر می‌باشند، و الا همان تقلید است که بر اجتهاد مقدم شده. همان تسلط نیروهای نظامی و امنیتی بر حوزه‌های علمیه است که بنا دارند اجتهاد برچیده شود.

جناب آقای مهدوی کنی

آیا جرم افراد زندانی سیاسی چیست؟ چرا محکمه عادلانه بر حسب شرع و قانون صورت نمی‌گیرد؟ چرا اینها از حقوق اولیه خودشان بی‌بهره‌اند؟ آیا مخالفت با عقیده شخص، مخالفت با قرآن و سنت است؟ اگر این مسیر ادامه پیدا کند و تغییری در وضع مملکت صورت نگیرد و زندانیان آزاد نگردند و مطبوعات آزاد نگردند و قانون اساسی اجراء نگردد، آنگاه تنها خبری که از این خبرگان برداشت می‌شود این است که اعضاء آن اختیار و اجتهادی ندارند، و این همه خلاف شرع‌ها را مجبورند تأیید کنند.

جناب آقای مهدوی کنی

این معنی بر کسی پوشیده نیست که جنابعالی بارها نسبت به جناب آقای هاشمی رفسنجانی اعتراف داشتید که از ناحیه تقوا و علم و سیاست و در نهایت، اداره خبرگان بر شما اولی است، آیا انتخاب شما از ناحیه اجتهاد بود یا تقلید؟ مردم ایران، فهیم هستند، صبور هستند، قانع هستند، عالم و محترم هستند، اما تا چه حد باید این خلاف قانون‌ها را تحمل کنند؟ تا دیر نشده مردم را نسبت به جمهوری اسلامی آشتی دهید و کدورت‌ها را بردارید که خداوند ارحم الراحمین است. در خاتمه عرض شود که اینجانب هیچ امنیتی برای خود نمی‌بینم، چون به بیت حمله شد، به حوزه و مسجد حمله شد، و سایت‌هایشان نسبت‌های خلاف واقع به حقیر دادند، عده‌ای از خبرگان هم که بنا دارند سکوت رعایت شود، به قوه قضائیه هم که شکایت شود، که آن هم اختیاری ندارد، اختیارات در قوه قهریه سپاه جمع شده. بنا بر این، تکلیفی در حضور به مجلس خبرگان نمی‌بینم، و مطالب حق را به وسیله بیانیه به سمع مردم شریف می‌رسانم، إن شاء الله.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

سید علی محمد دستغیب

بیست و هفتم رمضان المبارک ۱۴۳۲

*** منع ***

وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده علی محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۱۶ شهریور ۱۳۹۰

جنابعالی از چه نظامی دفاع می‌کنید، و مردم، مدافع کدام نظام باید باشند؟

این است اجرای احکام اسلام؟! و این است رضایت امام زمان!؟!

عجیب است، مثل اینکه حفظ اسلام در یک شخص تجلی کرده که اگر او حفظ نشود اسلام از بین رفته و اگر او باشد اسلام هم هست، هر چند چیزی از احکام اسلام نماند و حتا عقاید مردم سست شود، و همه بی تفاوت شوند و بازگشت به قبل کنند!

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیت الله مهدوی کنی رئیس مجلس خبرگان رهبری

سلام علیکم

غرض از تصدیق، تذکر به مطالبی است که یادآوری آنها خوب است. جنابعالی در سن پختگی و تدبیر و خارج کردن حب دنیا هستید، که از این جهت، شایسته تبریک است.

حضرت تعالی، که مشهور به تقوا و تعهد هستید، به خوبی می‌دانید که دفاع از حق، در هر زمان و مکان، بر مؤمن به خصوص مجتهد، لازم است بلکه از وظائف مجتهد است که «و ما علی الرسول إلا البلاغ»؛ حق، همان قرآن و سنت است و عامل به آن دو و مدافع آنها حق و متقی است، و غیر آن بیراهه است.

جنابعالی به خاطر دارید که مردم ایران در ابتدای انقلاب سال پنجاه و هفت، به تبعیت از مراجع و علماء به حق، فریاد می‌زدند «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» که هر سه برگرفته از قرآن و سنت و تکیه کلام مرحوم امام خمینی بود. متأسفانه وضعی پیش آمده که از آنچه می‌خواستند و فریاد می‌زدند و مدتی میوه شیرین آن را یافتند، جز شبیحی نمی‌بینند، و خود را جدا از آن می‌یابند.

حضرت آیت الله مهدوی کنی

شما وظیفه سنگینی را به عهده گرفتید، و مسؤولیت خطیری به عهده شما است، و آن سعی و کوشش در پیاده شدن احکام الهی است، که تخلف از آن مسؤول عندالله می‌باشید. جنابعالی از چه نظامی دفاع می‌کنید، و مردم، مدافع کدام نظام باید باشند؟ می‌فرمائید از نظام اسلامی، حال ببینید با این تخلفات از قرآن و سنت، باز هم نظام، اسلامی است؟ آیا آبروی مؤمن به خصوص مراجع، محترم نیست، و صحیح است که بعضی از آنها مورد هتک واقع شوند؟ آیا نه این است که در محاکمات و پیش از اجراء حکم، باید هر دو طرف دعوی حضور داشته باشند و اتهام، معلوم باشد؟ که از جمله آبروی آقایان هاشمی و کروبی و خاتمی و موسوی برده می‌شود با اتهام‌های واهی و بدون محاکمه، این است اجرای احکام اسلام!؟ و این است رضایت امام زمان (علیه السلام)؟!؟

جرم آقایان هاشمی و کروبی و خاتمی و موسوی در چیست؟ آیا دفاع نکردن از خلاف قانون و خلاف شرع، جرم است؟ شما خوب می‌دانید که آقای هاشمی معرف رهبر بود و تا حال حاضر نیز مدافع ایشان است، و ناچار است خطرات را متذکر شود.

آقای خاتمی با آن همه محبوبیت در زمان ریاست جمهوری و کشف آن همه خلاف قانون و خلاف شرع و قدرت انتقام‌جوئی، اما جز محبت و حفظ نظام و رهبری راهی نرفت. چهره مهر و محبت اسلامی را در نظر مردم دنیا نشان داد. عزت و سربلندی مردم مسلمان ایران را در تمام کشورها افزایش داد. مراجع عظام و روحانیون والامقام را در دنیا رفعت بخشید. البته همه از برکات تربیت امام عزیز بوده.

آقای کروبی به برکت امام راحل (رحمة الله) نگذاشت مجلس از استقلال و رأس امور بودن خارج شود و با شهادت، تخلفات از قانون و شرع را تذکر داد.



آقای میرحسین موسوی، که به عنوان نخست‌وزیر زمان امام (رحمة‌الله) مشهور شد، جز امانت‌داری در انجام قانون و بیت‌المال مسلمین کاری نکرد، که بی‌جهت محبوب امام (رحمة‌الله) واقع نگردید.

می‌گویند حال فعلی ایشان تغییر کرده، ایشان در صدد براندازی نظام و یا تحریف آن و حذف رهبری هستند! می‌گویند قرائن و مدارک، موجود است! خوب، عقل و شرع و عرف حکم می‌کند که آنها را حاضر کنید و آنها را با حفظ شخصیت و اختیار، حاضر کنید و ارائه دهید تا بتوانند آنچه که واقع است بگویند و حق، روشن شود.

عجیب است، مثل اینکه حفظ اسلام در یک شخص تجلی کرده که اگر او حفظ نشود اسلام از بین رفته و اگر او باشد اسلام هم هست، هر چند چیزی از احکام اسلام نماند و حتا عقاید مردم سست شود، و همه بی‌تفاوت شوند و بازگشت به قبل کنند!

حضرت آیت‌الله مهدوی کنی، ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری

پیشنهاد می‌شود که برای رضایت صاحب شرع و حفظ سه پایه، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، هیأتی تشکیل شود از افراد مطمئن و مورد نظر هر دو گروه و مسأله تخلفات از قانون و خلاف شرع بررسی گردد. و رضایت مراجع عظام و علماء و فضلاء عدول فراهم گردد و اعاده حیثیت از آنان بشود و بررسی شود به چه وجه شرعی و قانونی و عرفی، سپاه و نیروهای امنیتی در تمام شؤون زندگی مادی و معنوی مردم وارد شده، و چرا و به چه جهت، بیوت مراجع و دفاتر ایشان و وسائل تبلیغاتی آنان به شدت تحت نظارت آنها است، مساجد، حسینیه‌ها و مراکز اجتماعات دینی اضافه بر ادارات و دانشگاه‌ها در اختیار تام ایشان است؟

حوزه‌ها و مراکز علمی و فقهی، که لازم است مستقل باشد و فقیه مستقل تحویل جامعه دهد، در محدودیت و کنترل شدید سپاه و نیروهای امنیتی ظاهر و پنهان است. و هر کس پا را از خواسته‌های آنها فراتر گذاشت، به احکام غلاظ و شداد، که در قرآن و سنت نیست، محکوم می‌شود؟

امید است این نامه به دست شما برسد و به وظیفه شرعی و قانونی خویش عمل کنید.

سید علی محمد دستغیب

۹۰/۶/۱۶

*** منبع ***

وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده ضیاءالدین نبوی به محمدجواد لاریجانی، ۲۵ فروردین ۱۳۹۱ (++)

جناب آقای محمدجواد لاریجانی

دبیر محترم ستاد حقوق بشر قوه قضائیه

با سلام

ضرورت نگاشتن نامه‌ای که پیش روی شماست را زمانی احساس کردم که از موضع اعتراض‌آمیز شما نسبت به گزارش آقای احمد شهید گزارشگر ویژه شورای حقوق بشر مطلع شدم. در واقع آنگاه که شما گزارش ایشان را بی پایه و اساس دانستید و آن را دیکته شده توسط قدرت‌های غربی نمودید، بر خود لازم دیدم که به عنوان یک زندانی سیاسی که می‌تواند در مورد برخی محتویات آن گزارش شهادت بدهد، نکاتی را بیان کنم. البته همان‌طور که خودتان می‌دانید امکان مطالعه آن گزارش برای من میسر نیست و در ضمن، قصد هم ندارم که به گفته‌ها و شنیده‌های هر چند معتبر دیگران استناد کنم، از همین رو فکر می‌کنم بهترین شیوه ورود به این مسأله گفتن از تجربیاتی شخصی است که احتمالاً می‌تواند به محتویات آن گزارش مربوط باشد و برای سنجش حداقل بخشی از آن گزارش مورد استناد قرار گیرد.

من انکار نمی‌کنم که ممکن است برخورد شورای حقوق بشر با ایران تبعیض‌آمیز باشد و نقض حقوق بشر در کشورهای غربی هم به صورت گسترده وجود داشته باشد ولیکن فکر نمی‌کنم که صحت و سقم این ادعا تغییری در صورت مسأله‌ای که با آن مواجهیم ایجاد کند و یا از ضرورت احترام گذاشتن ما به حقوق انسان‌ها بکاهد. این نکته را پیشاپیش بگویم که احتمالاً نوشته پیش رو چندان خوشایند نخواهد بود، چرا که بسیاری از استدلال‌ها و تجربیات من بر خلاف نظر و رأی شماست، اما خب امیدوارم بپذیرید که در نفس نوشتن این نامه و سخن گفتن با شما، احترام نهادن بیش‌تری نهفته است تا آن زمان که از سر پیش‌داوری یا ناامیدی چیزی نگویم و قضاوت‌های خویش را در خفا نگه دارم و در قفا بیان کنم.

- من یک شهروند محروم از حق تحصیل و یا به بیان دیگر، یک دانشجوی ستاره‌دار. خرداد ماه سال ۱۳۸۷ و پس از اعلام نتایج کنکور کارشناسی ارشد بود که از این مهم اطلاع حاصل کردم و از رهگذر گفتگو با رئیس هسته گزینش استاد و دانشجو دانستم که «فاقد صلاحیت عمومی» برای ادامه تحصیل شناخته شده‌ام. البته من تنها دانشجوی ستاره‌دار نبوده و نیستم و در واقع از سال ۱۳۸۵ و پس از ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد، دانشجویان بسیاری به واسطه فعالیت‌های دانشجویی‌شان از ادامه تحصیل در مقاطع بالاتر محروم شده‌اند. در طی این سال‌ها تلاش مستمر و پیگیر محرومین از تحصیل برای بازگشت به دانشگاه به نتیجه‌ای نرسیده است و مراجعات پیاپی آنها به نهادهایی مانند وزارت علوم، مجلس شورای اسلامی، دیوان عدالت اداری، شورای عالی انقلاب فرهنگی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و دیگر نهادهای مسؤول بدون پاسخ مانده است. نکته تأسف‌انگیز اینکه حتا یک بار شخص رئیس‌جمهور در مناظره‌های انتخاباتی اساس وجود محرومین از تحصیل را نیز تکذیب کرد که این تکذیب، تجمع‌های اعتراضی محرومین از تحصیل را در برابر وزارت علوم و صدا و سیما در پی داشت. تجمع‌هایی که احتمالاً بزرگ‌ترین دلیل برخورد با محرومین از تحصیل در روزهای پس از انتخابات بود. تصور می‌کنم که هر انسان منصفی تصدیق می‌کند که مسأله محرومین از تحصیل در ایران به شدت متناقض‌نماست و پرسش‌های بسیاری را برمی‌انگیزد.

از جمله این پرسش‌ها اینکه در کجای قانون اساسی ما ذکر شده که برای ادامه تحصیل باید صلاحیت عمومی افراد احراز شود؟ آیا قانونی که چنین محتوای تبعیض‌آمیز و غیرمنطقی دارد را می‌توان قانونی موجه و معتبر شمرد؟ معیار تشخیص صلاحیت عمومی افراد چیست و توسط چه نهادی و با چه مکانیزمی این صلاحیت تعیین می‌شود؟ چرا هیچ نهادی حاضر نیست به صورت رسمی مسؤولیت محروم نمودن افراد از حق تحصیل را بپذیرد؟ به راستی اگر این عمل این‌قدر غیر قابل دفاع است که دولت حتا جرأت اعتراف به آن را نیز ندارد، پس چه اصراری برای ادامه این کار دارد؟!

- من بدون هیچ جرم یا گناهی در زندان به سر می‌برم. سه روز پس از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ بازداشت شدم و با اتهام واهی محاربه از طریق ارتباط با منافقین محاکمه شدم که نتیجه آن محکومیت ده سال حبس در تبعید بوده است. از زمان بازداشت تا زمان دریافت حکم



قطعی که مدت ۱۵ ماه به طول انجامید، هرگز برگه‌ای را که سند بازداشت‌م باشد، رؤیت نکردم و تمامی مدت زمان گفتگوی من و قاضی پرونده، بدون شک به ده دقیقه بالغ نشد و خب در چنین شرایطی اگر حکم عادلانه‌ای صادر شود، احتمالاً مایه تعجب است!

البته تعداد دیگری از محرومین از تحصیل نیز که در پیگیری حقوق خویش تلاشی مستمر داشتند و به مانند من بلافاصله پس از انتخابات بازداشت شدند و در نهایت، احکام سنگینی نیز دریافت نمودند. حداقل از نظر نویسنده کاملاً روشن است که این برخوردها تاوان پیگیری حق تحصیل بوده و انتساب محرومین از تحصیل به عناوین اتهامی نامربوط، تنها تلاشی برای پنهان کردن بی‌تدبیری مسؤولان امر در این مورد می‌باشد. حتا قاضی پرونده نیز در جلسه دادگاه صریحاً اتهامات عنوان شده را نامربوط خواند اما ظاهراً توان مقاومت در برابر فشارهای نهادهای امنیتی را نداشت و در پایان، حکمی را صادر کرد که خلاف همه شواهد و مدارک تنها نظر وزارت اطلاعات را تأمین می‌کرد!

البته گاهی مسؤولان امنیتی و قضائی در سخنان غیر رسمی، دلیل صدور چنین حکمی را سوابق خانوادگی‌ام عنوان می‌کنند که حقیقتاً مصداق عذر بدتر از گناه است، که لابد مفهوم عدالت را در پی دارد! شخصاً بارها و بارها در مراحل بازجویی، بازپرسی، دادگاه و حتا نامه‌های سرگشاده اعلام کردم که اتهامات وارده را نمی‌پذیرم و آن را توهین به خود تلقی می‌کنم ولیکن گویا هیچ گوش شنوایی در کار نیست. حتا یک بار در نامه‌ای به ریاست قوه قضائیه تقاضا کردم که تمامی محتویات پرونده‌ام، اعم از متن بازجویی‌ها، مدارک، شواهد و اساساً هر چه که هست بدون هیچ ملاحظه یا سانسوری منتشر شود تا معلوم گردد که آخر به کدام گناه ناکرده باید ده سال در زندان بمانم؟ حقیقتاً گاهی با تعجب در این فکر فرو می‌روم که آیا کسانی که به این سادگی احکام حبس طویل‌المدت صادر می‌کنند، درک روشن و دقیقی از تفاوت روز و ماه و سال دارند یا خیر؟ آیا می‌دانند زندان چگونه جایی است و محبوس بودن یعنی چه؟ آیا می‌دانند که گذراندن ده سال از عمر در زندان چه حسی دارد؟ راستی اگر حضرات محترم روزی به این نتیجه برسند که در تصورات و قضاوت‌هایشان بر خطا بوده‌اند، چه می‌کنند؟ بر فرض که ما این قدر با گذشت و بخشنده باشیم که عمر تلف‌شده را بر آنها بخشیدیم، آیا به راستی خودشان بر خویشتن می‌بخشند؟...

- من تقریباً در تمامی جلسات بازجویی تحت فشارهای روحی و فیزیکی بودم. در واقع به جز در دو جلسه ابتدایی بازجویی که فضای نسبتاً محترمانه‌ای برقرار بود، باقی جلسات سرشار از فشارهای روحی و جسمی مانند توهین، تحقیر، تهدید، بشین پاشو رفتن اجباری، پشت‌گردنی و لگد بود... تمامی جلسات بازجویی بدون استثنا با چشم‌بند بود. در دو جلسه متوالی بازجوئی، این قدر به اجبار بشین پاشو رفتم که تا سه روز قادر به راه رفتن نبودم و تا یک هفته از درد بی‌وقفه پا، خیس از عرق بودم. زمانی هم که از اجرای دستور بازجو امتناع می‌کردم با لگد به پشت پایم می‌کوبید. در یک جلسه، بازجو از من می‌خواست که سرم را روی دیوار بگذارم و پاهایم را عقب ببرم و در این وضعیت بمانم و در جلسه‌ای دیگر، این قدر فشار روحی و جسمی تحمل کردم که پس از بازگشت به سلول و بلافاصله پس از خوردن جرعه‌ای آب، از هر دو مجرای بینی‌ام خون سرازیر شد. در یک جلسه، بازجو به زور پشت‌گردنی از من می‌خواست که در برگه بازجویی بنویسم که دانشجوی ستاره‌دار نبودم و این در حالی بود که من با نظر وزارت اطلاعات از تحصیل محروم شده بودم! یکی از جلسات بازجوئی در اتاقی غیر از اتاق‌های بازجوئی و در زیرزمین ساختمان ۲۰۹ و به دور از کنترل مانیتوری برگزار شد که آزاردهنده‌ترین آنها بود. در همین جلسه و فقط در طی نیم ساعت از آن بازجو به زور پشت‌گردنی، لگد و بشین پاشو از من می‌خواست که در برگه بازجوئی بنویسم که انتخابات را تحریم کرده‌ام و به آقایان موسوی و کروبی توهین کرده‌ام و باز هم این در حالی بود که دفاع من از آقای کروبی در انتخابات چه در قالب مقاله، بیانیه و اظهار نظرهایم، نمی‌توانست برای وزارت اطلاعات پوشیده باشد. در پایان همان جلسه از آنجا که نوشته‌های برگه بازجوئی‌ام مطابق میل بازجو نبود، تهدید به اعدام شدم.

بارها وقتی به این نکته اشاره کردم که آنچه بازجو انتظار دارد بنویسم، دروغ است، این پاسخ را دریافت نمودم که: «می‌خواهم دروغ بنویسی!» در یک جلسه بازجو از من خواست که راهی برای همکاری کردن پیدا کنم «وگرنه سناریویی را برای پرونده‌ام خواهد نوشت که در زندان بیوسم!» و در جلسه‌ای دیگر وقتی دلیل این همه فشار و آزار را پرسیدم، این گونه پاسخ شنیدم که: «می‌خواهم کاری کنم که مجسمه‌ات رو بسازند و بگذارند سر در دانشگاه تا برای بقیه عبرت بشه». به رغم همه آنچه که برشمردم، این نکته را لازم به ذکر می‌دانم که همه گفته‌هایم در جلسات بازجوئی همچنان مورد تأیید من است و این نکته از آن روست که در تمامی دوران فعالیت‌های دانشجویی، با چنان حدی از شفافیت و روشنی عمل کرده‌ام که حتا اگر بخوام نیز نمی‌توانم گذشته‌ام را انکار کنم.

نکته تأسف‌انگیز اما اینکه در گزارش وزارت اطلاعات، بازجوئی‌هایم به علت عدم وجود اقرار یا اعتراف، بی‌ارزش قلمداد شده و به قاضی توصیه شده که به آن توجهی نکند! معمولاً وقتی به لحظات بازجوئی فکر می‌کنم، سعی‌ام بر این است که با قرار دادن خودم در جایگاه بازجوها



توضیح یا توجیهی برای آن برخوردها پیدا کنم و به خود بقبولانم که اتفاقات از سر سوء تفاهم بوده یا حداقل از این طریق خوش‌بینی‌ام را نسبت به انسان‌ها حفظ کنم اما خوب، شواهد و قراین زیادی علیه میل من وجود دارد. البته ذکر این نکته هم شرط انصاف است که در برخوردهایی که پیش‌تر با نهادهای امنیتی در مازندران داشتم و همین‌طور در مواجهه‌ای که سال پیش با وزارت اطلاعات اهواز پیش آمده بود، فضای نسبتاً محترمانه‌ای برقرار بود و حداقل اینکه از چنین فشارهایی خبری نبود.

- من یک زندانی تبعیدی‌ام. مهرماه سال ۱۳۸۹ و پس از تحمل پانزده ماه حبس در زندان اوین به زندان کارون اهواز تبعید شدم که شرایط وحشتناک آن را پیش‌تر در نامه‌ای جداگانه برایتان شرح دادم. شرایطی که هر وقت به آن فکر می‌کنم، از اینکه هنوز زنده‌ام، احساس خوشبختی به من دست می‌دهد! پس از گذشت هشت ماه از دوره تبعید و در حالی که بسیاری از این مدت را به اعتراض به شرایط بد زندان در محرومیت از حقوق زندانیان عادی مانند حق مکالمه تلفنی، ملاقات حضوری، استفاده از کتابخانه و باشگاه زندان و دریافت کتب و نشریات مورد نیاز به سر می‌بردم، بالأخره نظر مسئولین امر به شرایط زندان جلب شد و زندانیان سیاسی و امنیتی کارون به زندان کلینیک اهواز که شرایطی مناسب و مدیریتی موفق داشت، منتقل شدند. آن زندان اما محل اسکان دائمی ما نبود و پس از سه ماه دوباره به زندان کارون بازگردانده شدیم و این بار در بندی مستقل و مجزای از زندانیان ساکن شدیم.

این وضعیت نیز متأسفانه دیری نپائید و پس از چهار ماه دوباره به بندی مختلط با زندانیان عادی منتقل شدیم که اگرچه نسبت به شرایط ابتدائی‌مان در زندان کارون شرایط بسیار بهتری دارد ولی همچنان از مشکل تراکم جمعیت رنج می‌برد. مشکلی که ریاست سازمان زندان‌ها نیز چندی پیش به آن اشاره کردند و گویا پس از ابلاغ سیاست‌های ریاست جدید قوه قضائیه، بدل به مشکل عمومی همه زندان‌های کشور گشته است. این نکته را نیز در همین رابطه لازم به ذکر می‌دانم که از سه ماه پیش و پس از تغییر ریاست زندان کارون، تغییرات بسیار مثبتی در شرایط عمومی زندان ایجاد شده است. فکر می‌کنم با همه آنچه تاکنون گفتم، تصدیق می‌کنید که تحمل ده سال حبس، به اندازه کافی سخت و دشوار هست و اینکه با تبعید زندانی که بیش از هر چیز، رنج و آزار خانواده زندانی را در پی دارد و همین‌طور جابه‌جائی‌های مداوم که برای همه زندانیان آزاردهنده است توأمان شود، حقیقتاً ظلم است! اشتباه ما شاید اینجاست که فکر می‌کنیم برای ظلم کردن، ضرورتاً می‌بایست اراده‌ای بد و یا سوء نیتی در رفتارمان باشد، در صورتی که اصلاً این‌طور نیست و تنها کافی است آنگاه که سر و کارمان با حقوق انسان‌هاست، تصمیماتی نسنجیده بگیریم و یا اینکه بر اساس پیش‌داوری‌ها و تعصباتمان قضاوت و عمل کنیم.

جناب آقای لاریجانی!

وقتی به گذشته و به خصوص این هزار و اندی روزی که بی وقفه در زندان بوده‌ام می‌نگرم، می‌بینم که انضمامی‌ترین مسأله‌ای که همواره با آن مواجه بوده‌ام این است که چگونه می‌توانم آن‌گونه که می‌پسندم و به نظرم خوب و زیباست، زندگی کنم و از نحوه زیستنم دفاع کنم، بی آنکه کینه یا عداوتی را برانگیزم و یا به مصیبتی بدتر از آنچه در آن هستم گرفتار شوم! مشکل آنجاست که از سوئی همین تجربه نه چندان طولانی از زندگی سندهای بسیار روشن و معتبری از ضرورت آزادانه زیستن (در معنای تسلط بر سرنوشت خویش) در اختیار من قرار داده که نمی‌توانم به هیچ صورت ممکن، قدر و اعتبار آن را نادیده بگیرم و خوب می‌دانم که حتا اگر روزی از سر مصلحت و ضرورت این حق را به زبان تخفیف دهم، باز هم وجودم به خلاف آن گواهی خواهد داد. از سوئی دیگر، می‌دانم که بسیاری از مسئولین امر و در معنائی دیگر، ایدئولوژی مسلط، آن فهمی از آزادی را که من و امثال من می‌پسندند را به مثابه دشمنی با خویش تلقی می‌کنند و حتا وظیفه خویش می‌دانند که با صاحبان چنین باور و فهمی، برخورد کنند و خوب من از چنین وضعیت تخصم‌آمیزی البته گریزانم! نمی‌دانم آیا شما هیچ‌گاه چنین وضعیت تناقض‌آمیزی را تجربه کرده‌اید یا خیر؟ اما باور کنید که بسیاری از شهروندان ایرانی چنین تناقضی را به تمامی درون زندگی خویش احساس می‌کنند و فکر می‌کنند میان میل به آزادانه زیستن و میل در امنیت و عافیت بودنشان شکافی جدی ایجاد شده است! البته قبول دارم که قسمتی از این احساس در ذات زنده بودن و وضعیت بشر است و قسمتی از آن نیز به کم‌توانی و بی‌هنری ما در مدیریت زندگی برمی‌گردد اما خوب، انگار نیت که قسمت عظیمی از این تراژدی ناشی از وضعیت خاص سیاسی و اجتماعی ما و فقر شدید آزادی‌های اساسی درون جامعه است. حقیقت این است که حاکمین ما چه پسندند و چه نپسندند، مسأله اساسی جامعه ما مسأله آزادی، حقوق بشر و دموکراسی است و تا زمانی که این مسائل حل نشود، مشکل و دشواری اساسی ما همین‌ها خواهد بود! باور کنید اصلاً کار سختی نیست که وجود چنین مشکلاتی را انکار کنیم و منتقدین را نیز عده‌ای فتنه‌گر و



فریب‌خورده بنامیم و از عرصه سیاست و حتا جامعه حذفشان کنیم اما خوب، این راه حل مسأله نیست و آن کسی که نگاه روشن‌بینانه‌ای به پیرامون خویشتن دارد، حداقل می‌توان مطمئن بود که چنین طریقی را در پیش نمی‌گیرد.

ضیاء نبوی

فروردین ماه ۱۳۹۱

زندادان کارون اهواز

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/51894>



نامه سرگشاده روح‌الله زم به غلامعلی حداد عادل، ۳ تیر ۱۳۹۱

از کجا فهمیدید که «ارباب» بابصیرتتان خون دل می‌خورد؟

عقل سلیم می‌گوید: حکومتی که دخترکی ۱۲ ساله و پیرمردی ۹۵ ساله را طی یک اقدام خلاف موازین بشری از خروج کشور منع می‌نماید، به پایان راه خویش رسیده است

جناب آقای دکتر غلامعلی حداد عادل!

اکنون که پس از سال‌های نه چندان دور به شما سلام می‌کنم، در کشورم نیستم و به جهت شدت ظلم و فشار وارده بر خود جلای وطن کرده تا صدایم را هر چه رساتر به گوش برسانم.

حتماً مرا به یاد دارید؛ من روح‌الله زم هستم، همان شاگرد «دبیرستان فرهنگ» شما در اولین دوره از تاریخ تأسیس‌اش. در همان اولین دوره ورودی دبیرستان فرهنگ شوخی کودکانه من با خود را طاق‌نیاوردید و حکم بر اخراج «این شاگرد» از دبیرستانتان را دادید. خدای را بابت آن اتفاق بزرگ شاکرم، زیرا با آن حجم از آموزه‌های ارتجاعی و طالبانی دبیرستان فرهنگ، اگر من از آن دبیرستان فارغ‌التحصیل می‌شدم معلوم نبود عاقبت دین و دنیایم به کجا منتهی می‌شد. البته پیشنهاد می‌کنم یک آمار کلی و جامع از «ورودی» و «خروجی»های دبیرستان فرهنگ در اختیار «پدر دامادتان» بگذارید؛ بلکه عدم کفایت فرهنگی شما نیز برای ایشان مستظهر گردد.

قطعاً اکتساب وجهه‌ای فرهنگی به شعرخوانی در محضر «ارباب» در ماه مبارک رمضان و توصیف قد و بالای رعنا «یار» نیست؛ بلکه شخصیت فرهنگی شما باید به صورت دقیق توسط کارشناسان خبره و اهل فن مورد مذاقه قرار گیرد.

اکنون چند سالی ست در مقیاس بزرگ‌تری از آن دبیرستان قرار گرفته‌اید و دائماً طی مواضعی «ضد مردمی» حکم بر بی‌انضباطی مردمان می‌دهید، خود و اربابتان را در عرش هفتم خداوند و نماینده اوصیاء و معصومین می‌پندارید، و رعیت را زیر پای خود مفروض می‌دارید. کاش زمانی که در «دبیرستان فرهنگ» و در کلاس آموزش تعالیم دینی، شاگردانتان را به رعایت تقوا، ترک دنیا و گناهان بزرگی چون تهمت و غیبت و ترک معاصی فرا می‌خواندید آن تعالیم را با گوش دل باور می‌داشتید تا در این عصر آزمایش الاهی چنین مطرود و منفور ملتی نباشید و نمونه: «عالم بی عمل».

می‌گویند شما یکی از بنیانگذاران اصلی «سازمان مجاهدین خلق ایران» بوده‌اید و در دانشگاه‌های قبل از انقلاب تحصیل کرده و شیخی از شما به عنوان «کیف‌کش دفتر فرح پهلوی» نام برده بود. پر واضح است سوابق مبارزاتی درخشانی در قبل از انقلاب نداشته‌اید و بیش‌تر موج‌سوار بوده‌اید تا «موج‌شکن».

اما مجال این گفتار را بر این فرضیه نمی‌گذارم.

بنده نزدیک به دو ماه قبل، گفتاری با رهبر ایران داشتم و در سطر آخر آن اشاره‌ای به شخص شما نمودم.

از قضا آن اشاره در رسانه‌ها بسیار برجسته شد و مرا بر آن داشت تا گفتار تکمیلی در خصوص آن نوشته را با شخص جنابعالی در میان بگذارم. امید است مورد رضایت خداوند قرار گیرد و من و شما شهامت اقرار بر اشتباهات و ناگفته‌ها را داشته باشیم.

جناب آقای حداد!

من شما را شخصاً انسان متدینی می‌دانستم؛ اما چه سود از تدینی که آلوده به مطامع دنیوی، زراندوزی و رانت‌خواری بشود و به نام دین مردمان، مورد استعمار دین‌فروشان قرار گیرند، رعیت روز به روز لاغر و تکیده و چون شمایی روز به روز فربه و فاسدتر شوید؟! چنین تدینی از افرادی چون شما - که از قضا کم هم نیستید - ریشه دین را زده و مفساد بسیاری را در دستگاه ولی فقیه ثبت کرده است.

از اخذ نمایندگی‌های بی‌شمار و خاص توسط شما و منتسبین‌تان تا ساخت و سازهای کلان با مجوزهای خاص. لطفاً جواب قانع‌کننده‌ای بدهید. از ارث پدر و اموال و املاک ابوی و اخوی زیاد برایمان گفته‌اید و گوشمان از این نخواها پر است.



این سؤال برای من ایجاد شده است که اگر پدران مسؤولین ما به این اندازه ثروتمند بوده‌اند، این خیل عظیم فقر در ایران چیست که چنین بیداد می‌کند؟

چرا هر وقت کسی از شما، از دارایی‌تان، از چگونگی ثروت‌اندوزیتان و... سؤال می‌کند سریعاً پای پدران پولدارتان را به میان می‌کشید و این‌طور از دادن پاسخ فرار می‌کنید؟

باز در مورد شما نمی‌خواهم به حاشیه بروم و از اصل موضوع این گفتار غافل شوم؛ چه اینکه شهرداری تهران فهرست اموال شخصی شما را به غیر از امتیاز و املاک دبیرستان‌های فرهنگ بالغ بر «یک هزار میلیارد تومان» اعلام کرده است. اما بیاید واقع‌بین باشیم. کیست که نداند بخش عمده‌ای از این ثروت نجومی و هنگفت شما از برکات پیوند دختر شما با «پسر رهبر ایران» تحصیل شده است؟!

شما بارها و بارها بدون اینکه از طرف قسمت اعظمی از مردم و کالت سخن داشته باشید اظهارات «نامردمی» خود را به مردم ایران نسبت داده‌اید. در حالی که رأی شما در آخرین انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۱، از رأی بینندگان یکی از شوهای تلویزیونی ایرانی خارج از کشور به مراتب کم‌تر بوده است. با کدام و کالت از طرف مردم ایران سخن به زبان می‌رانید؟

اظهارات «ضد مردمی» شما در جنبش اعتراضی مردم ایران هیچ‌گاه از حافظه تاریخی مردم ایران محو نخواهد شد و جنابعالی قطعاً شریک جرم رهبر ایران در ریختن خون پاک شهدای این جنبش بر کف خیابان‌های تهران و شهرهای دیگر هستید و از این ناحیه سخت تحت خشم مردم ایران و عقوبت الهی قرار دارید.

من قصد دارم در این گفتار به نمونه‌ای از عرایض شما اشاره نمایم و درباره آن از شما توضیح بخواهم.

شما گفته‌اید: «رهبری بزرگوار از همان زمان خون دل می‌خوردند، ایشان با بصیرتی الهی همه چیز را می‌دیدند و می‌دانستند و بسیاری از دردها را در دل نگه می‌داشتند تا به انقلاب لطمه‌ای وارد نشود...» منظور شما از آن زمان، قطعاً دوران پیش از رهبری ایشان بوده است.

حالا من با ذکر منابع موثق می‌خواهم از شما بپرسم شما در آن زمان کجا بودید؟ چگونه از خون دل و بصیرت! رهبر خبر داشتید که این سخنان سراسر مضحک را انتشار دادید؟

اساساً چه کسی در آن زمان شما را در امور سیاسی کشور بازی می‌داد و کجای این معادله قرار داشتید؟ شما در سال ۶۴ به تازگی پایان‌نامه دانشگاهی خود را با موضوع «نظر کانت درباره ماوراءالطبیعه» ارائه داده بودید و در بحبوحه جنگ و کشتار و دفاع مردم ایران از سرزمین اجدادی خود با فراغت به تحصیل مشغول بودید. از کجا فهمیدید رهبر یا بهتر بگویم «ارباب» با بصیرتانی که ناتوان از کنترل قیمت «مرغ» برای مردم کشورش است چنان خون دلی می‌خورده که نگو و نپرس...؟

اولین پست رسمی و دولتی شما در سال ۱۳۷۴ به شما اعطا شد که عضو هیأت امنای «بنیاد دایره المعارف اسلامی» شدید و مدیر «بنیاد دانشنامه جهان اسلام» و همزمان معاون پژوهشی وزارت آموزش و پرورش. این مناصب پایین حکومتی با سخن بزرگ و «دهان پر کن» جنابعالی تسانخی ندارد.

اما کیست که نداند از «رهاورد» ازدواج دخترتان با آقای مجتبی خامنه‌ای «سری در سرها» درآوردید و سایه کوچک شما در پرتو آفتاب کرامت مردم ایران بزرگ گشت و بیان این اظهارات برای اخذ سهم بیش‌تر از «دربار» رهبر ایران است.

و اما بعد از این مقال، لازم است مراتب ارادت و حلیت خود را به روح پرفتوح برادر شهیدتان و پدرتان تقدیم بدارم. چه اینکه در مکاتبه گذشته اشاره نمودم که پدرتان رئیس ساواک شیراز بوده است. اما لازم است قبل از گفتن منبع بیان این سخنم، تجلیلی از برادرتان و سایر شهدای این دیار پاک بنمایم. همان‌ها که با مجاهدت، جان خویش را در طبق اخلاص نهادند تا شما راحت‌تر بتوانید به «مال‌اندوزی» ادامه دهید و همچنین دست پدر پیرتان را ببوسم که فرزندان به این میهن تقدیم کرد که شما و برادرتان نمونه «پارادوکسیکال» این فرزندان هستید.

یکی نان را نهاد و جان را داد؛ یکی چون شما جان را برداشت و نان را مایه مباهات خود در این دنیا قرار داد.

اما منبع آن ادعا را لازم است اکنون بیان کنم، باشد که مورد رضایت خدای تعالی قرار گیرد و درسی باشد به سیاستمداران ایران تا در صورت اشتباه، شهامت بیان حقایق را داشته باشند

آن زمان که شما منصبی حکومتی نداشتید، شبی برای اقامه نماز مغرب و عشاء به همراه پنج نفر از مسؤولین نزد آیت‌الله خامنه‌ای رفتیم. در آن زمان ایشان فردی متفاوت از حالا بود و دستش به خون بیگناهان آلوده نبود. اگر هم بود امثال من اطلاعی نداشتیم.

پس از خواندن نماز مغرب و عشاء صحبت‌هایی بین ایشان و یکی از مسؤولین دفتر رهبری که از قضا «سید» نیز بودند در گرفت و رهبر ایران خواستار شناسایی پدیده آنارشیستی گروهک انصار حزب‌الله شد. نمی‌دانم فیلم بود یا واقعیت داشت. من فقط به ذکر آن اتفاق می‌پردازم و قضاوت



را به خوانندگان و شما واگذار می‌کنم. پس از آن بازخواست، آقای علی فلاحیان وزیر اطلاعات وقت، گزارشی از امور کشور را به رهبری ارائه داد و نوبت به پدر شما رسید. علی فلاحیان در نزد رهبر ایران گفت پدر شما مدتی کوتاه رئیس ساواک شیراز بوده است و درباره مدارک و مستندات موجود در وزارت اطلاعات از رهبری «تکلیف» خواست. پاسخ رهبری به بعد از آن ملاقات و زمانی دیگر موكول گردید. من صرفاً شنیده و دیده‌ام را بیان نمودم و لازم دانستم ابهامات موجود را در این زمینه برای شما و بسیاری مرتفع نمایم. در پایان شما را به «افسار زدن» به نفس لجام‌گسیخته‌تان فرا می‌خوانم. طبق تعالیم شاگرد و استادی، این نفس لجام‌گسیخته‌تان شما را به زمینی گرم خواهد کوبید، چنانکه خسران دنیا و آخرت را برایتان در پی خواهد داشت.

عقل سلیم می‌گوید: حکومتی که دخترکی ۱۲ ساله و پیرمردی ۹۵ ساله را طی یک اقدام خلاف موازین بشری از خروج کشور منع می‌نماید، به پایان راه خویش رسیده است و از آنجا که کشور ایران با هیچ کشوری جز «بورکینافاسو» روابط حسنه‌ای ندارد، لاقلاً به شما توصیه می‌کنم به فکر «دگرگونی نزدیک» و اساسی حکومت جمهوری اسلامی و جایگزینی با حکومتی دموکراتیک و آزاد باشید تا مجبور نباشید ثروت هنگفت‌تان را در دوران تبعید در «بورکینافاسو» هزینه نمایید.

تا گفتار بعدی - یا حق

*** منع ***

وبسایت «خبرنگاران سبز»

http://www.greencorrespondents.com/2012/07/blog-post_20.html

**نامه سرگشاده مجتبی واحدی به مهدی کروبی، ۲۹ تیر ۱۳۹۱**

بر این باورم ضربه‌ای که «جمهوری اسلامی» بر این انقلاب وارد کرد صدها برابر خسارت‌بارتر از همه دشمنی‌هایی بود که در داخل و خارج از کشور بر این انقلاب رفت

«خداحافظی با استادم آقای کروبی»

جناب آقای مهدی کروبی!

سلام مرا از راه دور پذیرا باشید. حتماً به یاد دارید که نخستین دیدار من با شما در تیر ماه سال ۱۳۶۱ شمسی و در نیمه ماه رمضان بود که در پی آن، توفیق همکاری و درس‌آموزی از شما را یافتیم. گمان می‌کنم فرا رسیدن رمضان دیگر، بهترین فرصت است تا سخنانی را با شما در میان بگذارم.

نمی‌دانم یادداشت من با عنوان «سی سال گذشت به بازنشستگی فکر می‌کنم» را دیده‌اید یا نه. حقیقت آن است که از مدتی قبل به این نتیجه رسیدم که نمی‌توانم در قالب گذشته به فعالیت پردازم و دین خود را به هموطنانم ادا نمایم. خبرهایی به من می‌رسید که نشان می‌داد شما اگر چه نظام مستبد حاکم بر ایران را نه اسلامی می‌دانید و نه نشانه‌ای از جمهوریت در آن سراغ دارید اما در عین حال، بر این باورید که جمهوری اسلامی با قرائت آیت‌الله خمینی، نسخه شفاف‌بخش برای ایران عزیز ماست. بر همین اساس، برای آنکه تفاوت دیدگاه خود با شما را مخفی نکرده باشم مقاله «کروبی چه حکومتی می‌خواست چه حکومتی می‌خواهد» را نوشتم. در آن مقاله بر لزوم «برگزاری رفراندوم تعیین حکومت» تأکید و اعلام نمودم: «حکومت مورد نظر آقای کروبی برای ایران، جمهوری اسلامی مطابق با وعده‌های اجرانشده آیت‌الله خمینی است اگر چه من یقین دارم اکثریت ایرانیان، بار دیگر به جمهوری اسلامی رأی نخواهند داد». در عین حال، به حرمت ایستادگی مثال‌زدنی شما در برابر طاغوت زمانه، تلاش می‌کردم در اغلب گفتگوها و مقالات، ضمن بیان مواضع خویش، به گونه‌ای سخن بگویم که مخالفت علنی با مواضع شما تلقی نشود؛ اگر چه بارها و بارها اعلام کردم که به نظر من، حکومت فعلی، اصلاح‌پذیر نیست و نظام جمهوری اسلامی، برای همیشه نابود شده است.

می‌دانستم که شما، آیت‌الله خمینی را معصوم و فاقد اشتباه نمی‌دانید اما در عین حال به او علاقه دارید؛ در حالی که باورهای دینی به من می‌گفت «آیت‌الله خمینی در خصوص بنیان نهادن حکومت فردی که اکنون به استبدادی کم‌نظیر تبدیل شده، در برابر خدا و خلق او مسؤول است.» و البته این مسؤولیت نافی عظمت انقلابی نیست که او در آفرینش آن، نقشی به سزا داشت. می‌دانستم علی‌رغم مظلومی که در دوره رهبری سید علی خامنه‌ای بر شما رفته است شما برخی عباراتی که من در مورد او به کار می‌برم را نمی‌پسندید. حتا به یاد دارم دوسال قبل که در یک گفتگوی تلویزیونی، حکومت سید علی خامنه‌ای را با حکومت نمرود مقایسه کردم به من تذکر دادید که «تند رفته‌ام». البته چندی بعد از آن، حوادثی پیش آمد که تنها در یک حکومت نمرودی می‌توانست به وقوع بپیوندد. در آن زمان به شوخی از شما پرسیدم «آیا هنوز هم به من توصیه می‌کنید حکومت جائر ایران را با سلطنت نمرود مقایسه نکنم؟» پاسخ شما تنها خنده‌ای معنا‌دار بود. نمونه فراوان است که شما هم به خوبی به یاد دارید.

جناب آقای کروبی!

امروز میلیون‌ها ایرانی، ایستادگی شما در برابر «حکومت ننگ‌آفرین کنونی» را تحسین می‌کنند و نام شما در تاریخ ایران، جاودانه خواهد شد. من نیز همچون قطره‌ای از اقیانوس ملت ایران، شما را تحسین می‌نمایم و البته این افتخار را دارم که به عنوان «پُرسابقه ترین» همراه شما، خاطراتی از رفتار درس‌آموزتان را برای هموطنانم بازگو کنم. اما همان آزادگی که از خودتان آموختم مرا از مدارا در برخی امور، منع می‌کند. من همچنان، انقلاب اسلامی را پدیده‌ای بزرگ در کشورمان می‌دانم که برای حفظ آن، عزیزترین پیران و جوانان، جانفشانی کردند اما بر این باورم ضربه‌ای که «جمهوری اسلامی» بر این انقلاب وارد کرد صدها برابر خسارت‌بارتر از همه دشمنی‌هایی بود که در داخل و خارج از کشور بر این انقلاب رفت. من «اسلام» را عزیز می‌دارم و پایبندی به این دین حنیف را بزرگ‌ترین افتخار خود بر می‌شمارم اما بر این باورم که ظلم سی سال گذشته برخی روحانیون و به ویژه تعدادی از مراجع تقلید به این دین، از همه ظلم‌هایی که در چهارده قرن گذشته به اسلام شد آزار دهنده‌تر بوده است. مطمئنم که شما با برخی سخنان من در این خصوص موافقید و بخش‌هایی را هم که افراطی می‌دانید به عنوان دیدگاه یک فرد مستقل، تحمل می‌نمایید و



احتمالاً برای رفع آنچه سوء ظن می‌پندارید دعا خواهید کرد. اما تردید ندارم در یک موضوع نمی‌توانید مواضع این فرزندان را پذیرا باشید و آن «اعتقاد من به براندازی کامل حکومتی است که به نام دین برپا شده است»

استاد عزیزم!

در سال‌های گذشته و حتی در زمانی که به عنوان «مشاور رئیس مجلس» در خدمت شما بودم شاهد بودید که من نسبت به تلفیق دین با حکومت، نقطه نظرات خود را داشتم اما اکنون که فرصت بیش‌تری برای تعمق در حوادث سال‌های گذشته یافته‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که علت‌العلل آنچه امروز بر ایران عزیز و اسلام مظلوم می‌رود «به خدمت گرفته شدن دین» توسط کسانی است که به یقین، نه به خدا اعتقاد دارند و نه به روز جزا. آنها حکومت دینی را فقط برای آن می‌خواهند که تقدس اسلام در میان اکثریت ایرانیان را به خدمت بگیرند و در گروهی از «ایرانیان دین‌دوست»، این تلقی غلط را ایجاد نمایند که تحمل مشکلات، موجب رضای خداوند خواهد بود و اجر اخروی را برای آنان به ارمغان خواهد آورد. در حالی که شما به خوبی می‌دانید ریشه اغلب مشکلات کشور و آنچه موجب بدبینی‌های روزافزون نسبت به دین اسلام در میان هموطنانم شده و می‌شود بی‌کفایتی‌ها، تفرعن‌ها، رانت‌خواری‌ها، جنایت‌ها و خیانت‌های کسانی که خود را به ناحق «نمایندگان خدا بر روی زمین» می‌نامند. من به این تلقی خود باور دارم و لذا از حدود دو سال قبل بارها با صراحت اعلام کرده‌ام «در جمهوری اسلامی، کسانی متولی حکومت هستند که خود را مفسران رسمی و انحصاری دین می‌نامند. آنها هر گونه که منافعشان اقتضا کند دین را تفسیر و آن را به خدمت می‌گیرند و تا زمانی که این حکومت پابرجا باشد هر روز ایران ما ویران‌تر خواهد شد و اسلامان با حملات بیش‌تر مواجه خواهد بود». البته، این حملات تنها از سوی اسلام‌ستیزان نخواهد بود بلکه بسیاری از آحاد مردم هم که زندگی خود را لگدکوب «نمایندگان دروغین خدا بر روی زمین» می‌بینند گاه با کسانی که مغرضانه به اسلام می‌تازند همراهی خواهند کرد و گاه، در برابر توهین‌ها و حملات، سکوت پیشه می‌سازند. در یک کلام، تجربه آنچه که از حکومت «ولی جائر» دیده‌ام مرا قانع کرده که بایستی با صراحت، با حکومتی که به نام دین برپا می‌شود و متولی آن «دین‌دزدان بی‌شرم» هستند مخالفت کنم. می‌دانم شما در مورد برخی مصادیق، با من اختلاف عمیق ندارید اما احتمالاً دیدگاه کلی من در خصوص منحرف شدن و سوء استفاده‌گری در هر نوع حکومت دینی را نمی‌پذیرید. از سوی دیگر، خودتان به من آموخته‌اید که به خاطر خوشایند عزیزترین افراد هم، دست از عقیده‌ام برندارم همان‌طور که شما با همه محبتی که در سی سال گذشته به من داشته‌اید حاضر نیستید از آنچه که پنجاه سال برای آن تلاش کرده‌اید دست بردارید و این نقطه‌ای است که چاره‌ای جز جدایی باقی نمی‌گذارد. زیرا اکنون برای من دو راه بیش‌تر وجود ندارد: نخست مفتخر بودن به عنوان «مشاور کروی» و دست برداشتن از برخی مواضع اصولی خویش و دوم واگذاشتن مشاورت جنابعالی و ادامه راهی که با آگاهی انتخاب کرده‌ام و آن را برای کمک به روند آزادسازی کشورم، مفید می‌دانم.

من گمان می‌کنم پایان سی سال همکاری و درس‌آموزی از آن استاد بزرگوار، فرصت مناسبی است که پیوند رسمی خویش با شما را منقطع و در کنار میلیون‌ها ایرانی، آرزومند سربلندی شما در ادامه راهتان باشم. این جدایی، به من فرصت خواهد داد تا با فراغ بال بیش‌تر به افشای کسانی بپردازم که به دروغ، نام «همراه ملت» را بر خود نهاده‌اند و هم‌اکنون در حال صاف کردن راه برای ادامه فریب‌کاری حکومت در قالب انتخابات سال آینده هستند.

در پایان، بر خود فرض می‌دانم تحمل مثال‌زدنی شما در برابر فشارهایی که قاعدتاً به خاطر مواضع صریح من، از سوی زندانبانان بی‌شرم بر شما وارد می‌شده است را تحسین نمایم. همچنین، یقین دارم هیچ‌گاه، این فرزند خود را از خیرخواهی‌های خویش، محروم نخواهید ساخت.

بیست و نهم تیرماه ۱۳۹۱، ویرجینیا؛ سید مجتبی واحدی

*** منع ***

وبلاگ شخصی سید مجتبی واحدی



نامه سرگشاده «جنبش عدالت‌خواه دانشجویی» به سران قوای سه‌گانه، ۶ اسفند ۱۳۹۱

اگر برنامه‌ای برای مبارزه با فساد ندارید، ریاست‌تان نامشروع است

از: جنبش عدالت‌خواه دانشجویی

به: سران سه قوای نظام مقدس جمهوری اسلامی

پیش از آن‌که این نامه را برای شما سران معظم بنگاریم؛ باید اعتراف کنیم که امیدی به شما برای توجه به این مطالبات و در دستور کار قرار دادن آنها نداریم؛ چرا که مدت‌هاست جنس اولویت‌های شما و دغدغه‌هایتان برای ملت بزرگ ایران از یک سو و برای آرمان‌های اصیل اسلام از سوی دیگر، غریبه و ناآشنا شده است.

سخنان رهبر امت اسلامی در جمع مردم مؤمن تبریز را همانند تمامی سخنان و رهنمودهای ایشان، فقط شنیدید و طبق عادت معهودتان در مقابل نقدهایی که به عمل‌کرد مدیریتی شما وارد کردند و مطالباتی که داشتند - فقط و فقط برای کم کردن فشار افکار عمومی و نه برای آنچه داعیه‌اش را دارید - دست به نامه‌نگاری‌های چند خطی زدید. نامه‌هایی تکراری با ادبانی نه‌چندان مناسب و به دور از شأن ملت ایران.

آقایان رئیس!

مقام معظم رهبری در سال ۹۰ که همه شما بزرگان بر مسندهای خود تکیه داشتید؛ مخصوصاً از وضع اجرای عدالت اجتماعی در کشور به طور مطلق ابراز نارضایتی کردند ولی از کنار این نقد و مطالبه تند به راحتی - همانند سایر مطالبات در حوزه عدالت‌خواهی - گذشتید و حتا حاضر نشدید یک خط نامه بنویسید و از این نارضایتی عمیق رهبری از عملکردتان عذرخواهی کنید. این در حالی بود که شعار دولت و قوه قضائیه پیگیری عدالت و مخصوصاً مبارزه با مفاسد اقتصادی به عنوان یک عامل برای گسترش عدالت بوده است.

مقام معظم رهبری در سخنانشان پس از اتفاقات تلخ جلسه استیضاح وزیر کار برای چندمین بار از شما و عمل‌کردتان نسبت به عدم اجرای فرمان هشت ماده‌ای و کوتاهی در امر مبارزه با مفاسد اقتصادی انتقاد کردند؛ برخی از عمل‌کردهای شما را خلاف اخلاق، شرع مقدس، قانون، تقوا، مصلحت کشور و... خواندند؛ اما در نامه‌های از رنگ افتاده‌تان کوچک‌ترین اشاره‌ای به این مطالبات و نقدها نکردید و صرفاً به لفاظی و ادعای ولایت‌مداری پرداختید بدون این‌که حتی یک عذر ساده بیاورید و دلیلی بیاورید.

از شما می‌پرسیم:

چرا ولایت‌مداری خویش را در عمل اثبات نمی‌کنید و آن را تبدیل به یک شعار سیاسی نموده‌اید؟

چه جواب متقن و قانع‌کننده‌ای نسبت به این کوتاهی‌ها در محضر رهبر و ملت دارید؟ و از این مهم‌تر چگونه در قیامت چشم در چشم امام راحل (ره) و شهدای تاریخ اسلام خواهید دوخت و عذر تقصیر خواهید آورد؟

واضح پاسخ دهید؛ از زمان صدور فرمان هشت ماده‌ای جز شعارپراکنی و استفاده سیاسی از عدالت و مبارزه با مفاسد؛ چه کارنامه مشخصی دارید که مقبول خداوند متعال باشد؟ لطفاً صریح پاسخ رهبری را بدهید که فرمودند: «مکرر می‌گویید فساد اقتصادی؛ اما این کار به زبان گفتن، تمام نمی‌شود بلکه نیازمند مبارزه عملی است. در عمل چه کار شد؟ در عمل چه کار کردید؟»

لطفاً نگویید با پرونده فساد سه هزار میلیاردی برخورد کردیم که قطعاً خواهیم گفت که عملکرد مدیریتی شما در سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه در عدم توجه به فرامین رهبری - همانطور که رهبری نیز فرمودند - علت اصلی این فساد بزرگ بود و لاغیر. و عدالت آن بود که در جریان رسیدگی به آن پرونده، خود شما هم به همین علت مورد بازخواست قرار می‌گرفتید و پاسخ‌گوی سؤالات افکار عمومی می‌بودید تا در مورد شما هم قضاوت شود؛ هرچند که تاریخ این کار را خواهد کرد!



و ادعا نکنید که برای مبارزه با این مفسد قصد ایجاد یک سازمان دیگر علاوه بر ده‌ها سازمان موجود را دارید؛ چرا که ما ضعف را در اراده شما در مبارزه با مفسد اقتصادی می‌دانیم نه تشکیل سازمان‌های قارچی تشریفاتی. ما ضعف را در افراد آلوده‌ای می‌دانیم که خودشان علم مبارزه با فساد را برداشته‌اند؛ ضعف را در تساهل در مبارزه و رسوخ برخی افراد ناسالم در دستگاه‌های نظارتی، اجرایی و قضائی می‌دانیم.

سوال بعد این‌که جز آن نامه‌های شعاری تکراری همیشه نگاشته شده، آیا برنامه‌ای برای اجرای فرمان هشت ماده‌ای رهبر معظم انقلاب دارید؟ اگر برنامه‌ای دارید؛ با نامه‌های دیگر اعلام کنید و اگر ندارید، بدانید که پست‌های خودتان را به ناحق اشغال کرده‌اید؛ در این صورت به جاست با کنار رفتن داوطلبانه از قدرت‌هایتان اجازه دهید افرادی ولایتمدارتر؛ دلسوزتر، با برنامه‌تر و پی‌گیرتر از شما روی کار آیند تا این‌گونه موجبات تأثیر رهبری امت فراهم نگردد. چرا که مشروعیت حاکمان اسلام بسته به اجرای عدالت و مبارزه با فساد است و اگر چنین عزم و برنامه‌ای ندارید ریاست شما بر قوه‌های تحت امرتان مشروع نیست.

ما بنا به وظیفه‌ای که پیرامون امر به معروف و نهی از حاکمان بر دوش داریم شما را نصیحت می‌کنیم که مشروعیت خویش را به پای بازی‌های سیاسی مصروف نسازید؛ چشم و دل‌هایتان را در گفتار و کردار به عطر ولایت معطر کنید؛ حقوق مستضعفین و پابرهنگان و بی‌پناهان را بر حقوق احزاب و اطرافیان‌تان ترجیح دهید و در این بحبوحه و پیچ بزرگ تاریخی رسالت تاریخی خویش را در خدمت به اسلام بجوید.

به امید ظهور عدالت‌گستر گیتی

جنبش عدالت‌خواه دانشجویی

*** منع ***

وبسایت «تصریح»



بخش ششم: نامه‌ها به میر حسین موسوی

**نامه روح‌الله خمینی به میرحسین موسوی، ۳ آذر ۱۳۶۷**

زمان: ۳ آذر ۱۳۶۷ / ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۴۰۹

مکان: تهران، جماران

موضوع: انتصاب سرپرست امور جانبازان و فرمان ایجاد تشکیلات مناسب در این بنیاد
مخاطب: موسوی، میرحسین (نخست‌وزیر)

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای مهندس میرحسین موسوی، نخست‌وزیر محترم - ایده الله تعالی

از آنجا که چندی قبل جناب حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ مهدی کروی طی نامه‌ای درخواست نمودند که برای رسیدگی هر چه بیشتر و بهتر به امور جانبازان و خانواده‌های شهدا اداره امور جانبازان انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی به نهاد یا تشکیلات دیگری سپرده شود، اینجانب ضمن تقدیر و تشکر از ایشان و از کلیه مسئولین و دست‌اندرکاران «بنیاد شهید انقلاب اسلامی» و مرکز پزشکی بنیاد، خصوصاً سرکار خانم [فاطمه] کروی که در شرائط جنگ، کمال ایثار و فداکاری را نسبت به این عزیزان نموده‌اند، جنابعالی را مسؤول اداره کلیه امور جانبازان عزیز نمودم که با استفاده از همکاری و تجربیات «بنیاد شهید انقلاب اسلامی» و جانبازان و نیز اختصاص بهترین امکانات «بنیاد مستضعفان»، به ایجاد تشکیلات جدیدی در این امر مقدس و بزرگ همت گمارید. و امید است با درایت و تقوا و تعهدی که در شما سراغ دارم، به تمامی امور این حماسه‌سازان و شهیدان زنده انقلاب رسیدگی کامل گردد. و «بنیاد شهید انقلاب اسلامی» نیز همچون گذشته با فراغت و امکانات بیشتر، امور خانواده‌های معظم شهدا و مفقودین و اسرا را دنبال نماید.

از آنجا که ممکن است این روزها افرادی بخواهند نسبت به دولت خدمتگزار، شبهات و القائاتی در اذهان عامه به وجود آورند و زحمات بی‌شائبه و طاقت‌فرسای شما را خصوصاً در مسأله جنگ خدشه‌دار نمایند، لازم است این نکته را تذکر دهم که من همچون گذشته شما را فردی لایق و دلسوز برای انقلاب اسلامی می‌دانم، و زحمات شما را در دوران جنگ و تجهیز سپاهیان اسلام فراموش نمی‌کنم، و الآن نیز شما را تأیید و حمایت می‌کنم.

از آنجا که سران کشور و هیأت مشورتی بازسازی کشور در چند روز آینده اصول و سیاست بازسازی را به دولت ابلاغ می‌نمایند، جنابعالی و اعضای محترم هیأت دولت باید با قدرت و قاطعیت و با استقلال کامل به امر بازسازی کشور و ترمیم خرابی‌ها پرداخته و رسیدگی به محرومین را در صدر برنامه‌های خود قرار دهید. و مردم عزیز و شریف ایران نیز، که همه چیز خود را در طبق اخلاص و بندگی خدا نهاده‌اند، توجه دارند که تا رسیدن به استقلال واقعی راه طولانی پیش رو دارند؛ و همه می‌دانند که با توجه به حجم عظیم خرابی‌ها نباید انتظار اصلاح و بازسازی سریع امور را داشت. ما هنوز در آغاز راه هستیم، و سال‌ها وقت لازم است که با همت و تلاش همه دست‌اندرکاران و مردم عزیز، میهن اسلامی مان بازسازی شود و مشکلات برطرف گردد. چه بسا افراد مغرض و مخالف با انقلاب، که از هیچ راهی نتوانسته‌اند به اسلام و انقلاب لطمه‌ای وارد نمایند، امروز در قالب شعارها و بالا بردن سطح توقعات در مردم بخواهند به هدف‌های شوم خود نایل شوند، و با انگشت نهادن روی مشکلاتی که نتیجه تحمیل چندین ساله جنگ بوده است مردم را نسبت به مسئولین بدبین کنند و این‌طور تبلیغ نمایند که بعد از قبول قطعنامه و نبودن جنگ چرا مشکلات حل نمی‌شود؟ باید به این افراد گفت مگر این کار به سادگی امکان‌پذیر است؟ مگر کشور ما از محاصره‌ها بیرون آمده است؟ مگر همه مراکز آسیب‌دیده برق و سوخت و کارخانجات را یک‌روزه می‌توان راه‌اندازی نمود که ما بگوییم دیروز جنگ بود و عذرها موجه، ولی امروز که جنگ نیست چرا کمبود است؟ البته این سخن‌ها از باب تذکر به مؤمنین است؛ و الا مردم وفادار و انقلابی کشورمان برای به دست آوردن استقلال واقعی و رسیدن به خودکفایی، خیلی بیشتر از اینها آماده صبر و فداکاری هستند. و من مطمئنم که ملت ایران یک لحظه استقلال و عزت خود را با هزار سال زندگی در ناز و نعمت ولی وابسته به اجانب و بیگانگان معاوضه نمی‌کند. در خاتمه بار دیگر از زحمات دلسوزانه و مخلصانه دوست خوبم، جناب حجت‌الاسلام آقای کروی تشکر می‌نمایم و امیدوارم تمامی افرادی که در خدمت معلولین جنگ تحمیلی بوده‌اند با صمیمیت با آقای



نخست‌وزیر همکاری نمایند. خداوند بزرگ به همه مسئولین و دولت خدمتگزار و مردم شریف ایران توفیق صبر و ایثار در راه اسلام را عنایت فرماید.

والسلام علیکم ورحمة الله.

به تاریخ ۶۷/۹/۳

روح‌الله الموسوی الخمینی

*** منع ***

- کتاب «کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۷: پایان دفاع، آغاز بازسازی»، اکبر هاشمی رفسنجانی، بخش ضمائم، دفتر نشر معارف انقلاب.

- «پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی»:

<http://www.hashemirafsanjani.ir/?type=dynamic&lang=1&id=4876>

**نامه سرگشاده سام محمودی سربازی به میر حسین موسوی، ۵ دی ۱۳۸۸ (++)****نامه یک سرباز جنبش سبز به میر حسین موسوی****اگر علی ابن ابی طالب چنین مملکت‌داری کرده باشد، کافر مبر این مذهب جمود!****نگذارید تاریخ تکرار شود!**

این بار «معاویه ابن ابی سفیان» زنده است و با جعل نام علی، در کنار یزیدش حکم به مملکت‌داری «عبیدالله ابن زیاد» داده است تا عاشورایی دیگر که نه، واقعه‌ای دیگر گونه در تاریخ جعل شود

دهانمان را چسب زدیم و با سکوت، رأی‌مان را سؤال کردیم و حرامیان استبداد، حوالتمان دادند به زیپ شلوار شش جیبشان! ما سکوت کردیم و آنها با لبخند پاسخ سکوتمان را با صدای زیپ شلوارشان دادند!

جناب موسوی؛ میر شریف!

این وجیزه، از سوی روزنامه‌نگاری نوشته می‌شود که نه جویای نام است (که در چشم و زبان گرمگان همراهی با شما ننگ است تا نام) و نه نانی به کفم خواهد آورد، اگر آجرپاره نصیب نکند. به دنبال قهرمان‌بازی هم نیستم، چرا که یاد قطعه‌ای از «محاكمه گالیله» اثر برتولت برشت می‌افتم، آنجا که گالیله به اجبار از پای در می‌آید و اعتراف می‌کند؛ در این زمان مردی از بین حضار فریاد می‌کشد: بیچاره ملتی که قهرمان ندارد! و گالیله می‌گوید: بیچاره ملتی که به قهرمان نیاز دارد!

باری، غرض این وجیزه، تنها گله‌گذاری به حضور مردی است که بارها پیش‌مرگش شده‌ام به وقت راهپیمایی‌های سبزش؛ و امروز دارم به فرجام این سکوتی ناگزیر می‌اندیشم و تکرار ناتمام تاریخ بی‌قراری ملتی که به دنبال قهرمان، تاریخ را از نو تکرار می‌کند. اما حالا که این ملت، شما را قهرمان خویش ساخته، پس مردانه درآیید و به جای همسخنی با گاندی و منش ضد خشونتش، منشی هم‌شأن نامتان پیشه سازید؛ منشی حسین‌وار تا هم ما بدانیم سبزه‌ها کم نیستند و هم آنان ببینند که این «خس و خاشاک»، چشم یزیدان زمان را کور خواهد کرد.

قبل از آغاز هر سخنی، بایدم گفت که این کم‌ترین، به وقت انتشار این وجیزه در حال دوختن کفنی سبز هستم تا پس از تنظیم متن اعتراف‌اتم (که من سرکرده اجانب بوده‌ام و از لندن یا واشنگتن و منافقین پول می‌گرفتم و باقی قضایا)، این لباس را جامه آخرت سازم؛ چرا که عاقبت شیرین این نوشته را جز حواله به محضر اجل نمی‌دانم. اما شاید یادآوری تاریخ، ما را از اشتباه بزرگ «تکرار تاریخ» بازدارد.

انقلاب اسلامی را تجربه کردید در بهمن ۵۷؛ اما در دکتترین همان انقلاب، این مفهوم، مؤلفه‌ها و خودویژگی‌هایی دیگر دارد، که کوچک‌ترین آنها، پوست‌اندازی و بازتولید «شورش» در گذر زمان است. در زمان شما مردم کوکتل مولوتوف به دست داشتند برای ویرانی کاخ طاغوت، دریغا که در زمان ما حدیث بنگ و افیون است!

اما پرسیدنی است که آیا وقت آن نشده است تا من و همسالانم در یک ضرورت تاریخی با یاری شما در پوست‌اندازی انقلاب و تجدید حیات این جمهوری سهمی داشته باشیم، پیش از آنکه اجانب برایمان تصمیمی مشابه عراق یا افغانستان بگیرند؟ حال، حضرات آقایان جنس این انقلاب را مخملین بخوانند یا نخوانند.

آیا فرصت بازاندیشی در تاریخ فرا نرسیده، تا مگر از رهگذار این بازاندیشی به فهم این مهم نائل آییم که جنبش ضد خشونت گاندی، تنها برای اجانب اثر داشت و طبعاً نمی‌توان آن را به این جغرافیا تعمیم داد و به واسطه آن با بنیادگرایی یکسونگرانه دین‌مداران بی‌ایمان به مبارزه برخاست؟

نگذارید تاریخ تکرار شود!



نامتان یادآور اسم شریف سید و سالار شهیدان است، اما فراموش نکنید که نه شما حسین ابن علی هستید و نه اینجا کربلا؛ اینجا تهران است، و برخلاف خواننده‌هایمان از تاریخ، این بار «معاویه ابن ابی سفیان» زنده است و با جعل نام علی، در کنار یزیدش حکم به مملکت‌داری «عبیدالله ابن زیاد» داده است تا عاشورایی دیگر که نه، واقعه‌ای دیگرگونه در تاریخ جعل شود. این بار «شمر» در قامت چفیه بر دوشان جبهه‌نندیده تکثیر شده است. این بار اگر ممکن باشد به جای قتل «طفلان مسلم»، ابتدا با هتک حرمت از ایشان پذیرایی می‌شود، این قوم، حتا به «زینب» و «سجاد» هم رحم نخواهند کرد.

در تاریخ خوانده بودیم که معاویه به جعل، امیرالمؤمنین شد و امروز معاویه‌ای دیگر، نام علی و سیادتش را به جعل، نصیب خود ساخته است و خویشتن را وارث برحق این بزرگ‌مرد تاریخ می‌داند و می‌نامد؛ اما اگر علی ابن ابی‌طالب چنین مملکت‌داری کرده باشد، کافر بر این مذهب جمود!

نگذارید تاریخ تکرار شود!

یاد کودکی‌هایم می‌افتم با صف‌های طولانی کوپن و کمک‌های مردمی به رزمندگانی که برای این خاک غریب جنگیدند. مرحوم پدر می‌گفت با همان کوپن‌ها و آرزاق دولتی، سهم رزمندگان نیز توسط همین مردم به جبهه‌ها ارسال می‌شد. کوپن بود، اما عشق به خاک پاک ایران؛ عشق به اسلام هم وجود داشت و از آن بالاتر، «مهر» هم بود. اما امروز مهر گزندگان خلیفه، که به جعل، سپاهیان اسلام نام گرفته‌اند، بدل به بطری بازنشده پیسی و زمزم شده است برای تجاوز و تحقیر و توهین.

گذشته را فراموش نکرده‌ایم. یادمان نرفته چگونه حکومت‌داری را به قصد رجعت به دنیای هنر به دین‌فروشان بخشیدید تا امروز شما را به مردودی در امتحان سکوت و تمکین به حکم خلیفه ارتجاع - استبداد محکوم کنند و یارانتان را به مسلخ ببرند تا در ازای نجات زن و فرزند، از تجاوز گزندگان بگویند «من اعتراف می‌کنم...»؛ امیدوارم تاریخ کناره‌گیری شما و پناه بردنتان به هنر تکرار نشود.

تمامی بیانیه‌هایتان را خوانده‌ام؛ دست به دست چرخانده‌ام در فضای مجاز و واقع، تا بدانند چه بر ما رفته است. به کرات، نام مجعول «قانون» را تکرار کرده‌اید؛ اما در این قانونی که برای حاکمان نوشته شده مگر جایی برای ضعف وجود دارد؟ یادآور شده‌اید که سکوت باید کرد؛ تمکین کردیم به دستخط شما. دهانمان را چسب زدیم و با سکوت، رأی‌مان را سؤال کردیم و حرامیان استبداد، حوالتمان دادند به زیپ شلوار شش جیبشان! ما سکوت کردیم و آنها با لبخند پاسخ سکوتمان را با صدای زیپ شلوارشان دادند!

شاید برایتان جالب باشد دانستن این نکته که همه جرم «ترانه» تفکر سبزش نبود، بلکه همشهرتی‌اش با مردی به نام میرحسین «موسوی» باعث قتل فجیع او شد، تا امروز رسانه ضد ملی برای پاک کردن دامن گزندگان، به دروغ «ترانه» که نه، «وغوغ بی‌ساحاب» بزیاد و ما کماکان، سکوت پیشه کنیم تا ترانه‌هایی دیگر؛ موسوی‌هایی دیگر...

آیا وقت آن نرسیده است که همگان به هوش باشیم برای نجات خاکی که خون پدران و برادرانمان آبیاری‌اش کرده و امروز همین درخت تناور، میوه تلخ تجاوز و شکنجه و... به بار آورده است؟ آیا وقت آن نشده تا قهرمان این ملت، کفن بر تن کرده، دوشادوش مبارزان گمنام این جنبش، حقوق حقه این مردم ستم‌دیده را از حلقوم یزیدیان زمان بیرون بکشد؟
نگذارید تاریخ تکرار شود!

با تقدیم صمیمانه‌ترین احترام‌ها

سام محمودی سرابی

بعد التحریر: اعتراف‌های بعدی مرا باور نکنید!



وبلاگ شخصی سام محمودی سرابی («مرده‌شورها را چه کسی می‌شوید؟!»)

<http://sampuraziz.persianblog.ir/post/89/>

**نامه سرگشاده یک روزنامه‌نگار به میرحسین موسوی، ۱۲ دی ۱۳۸۸ (++)****دلگرم باشید به این راه!**

جناب آقای مهندس میرحسین موسوی
با سلام و درود و عرض تسلیت

من یک روزنامه‌نگارم، متوسطی از این جامعه مظلوم. متوسط از بین بهترین‌های این جامعه که این روزها با صد افسوس در بندند کسانی چون ماشاءالله شمس الواعظین، عمادالدین باقی، عیسی سحرخیز، سعید لیلانز، بهمن احمدی امویی، کیوان صمیمی، احمد زیدآبادی، رضا نوربخش، مسعود باستانی، ساسان آقایی، کیوان مهرگان، رضا تاجیک و خانم‌ها بدرالسادات مفیدی و نسرین وزیری.

بر خود وظیفه دانستم این روزها که دوستان و حلقه مشاوران شما در بندند و ارتباط شما با متن و بدنه جامعه علی‌رغم میل شما محدود شده است یک کم از حال و هوای روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب که در روزگار سختی هستند برایتان بگویم. معتقدم به رئیس‌جمهور ایران گزارش می‌دهم و از اینکه رئیس‌جمهور این را می‌خواند خوشنودم.

جناب آقای مهندس!

در سال‌های اصلاحات، نامه توقیف و بسته شدن روزنامه‌ها را معمولاً یک پیک موتوری می‌آورد. آن روزها خبرگزاری فارس نبود که توقیف روزنامه‌ای را قبل از ابلاغ به خود اهالی آن روزنامه، تیر و خبر کند. داستان پیک موتوری‌های دادگستری تهران و دادگاه مطبوعات گرچه به طنز کشیده می‌شد اما روایت تلخ زندگی روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب در این کشور بود. اما این روزها دیگر پیک موتوری در کار نیست که اگر قرار به توقیف باشد، فارس ما را خبردار می‌کند. این روزها با گل و شیرینی به تحریریه روزنامه‌ها می‌آیند، اتفاقاً بیش‌تر به روزنامه‌هایی که تبار و منش اصلاح‌طلبی دارند. با شیرینی می‌آیند و در زیر عکس رفقای دربند ما از آزادی مطبوعات و امنیت شغلی روزنامه‌نگاری دم می‌زنند، اما در فضا و بین انسان‌هایی که حرفه و پیشه‌شان پرسش و چالش است وقتی مورد سؤال قرار می‌گیرند ما را دلقک خطاب می‌کنند. فردایش هم بر اثر فشار و تلفن‌های مکرر و هر ساعت، دسته‌ای از دوستان ما بی هیچ دلیل مشخصی اخراج می‌شوند، فقط برای اینکه می‌پرسند و دچار تردید و سرگشتگی در وظیفه خود نمی‌شوند. این فارغ از احضارهای هفتگی و در برخی موارد روزانه به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات است و فارغ از اینکه به اندازه دو تحریریه، روزنامه‌نگار هم اکنون در بند داریم.

فضا خسته‌کننده است، خبرها همه بد. زنگ‌های تلفن هولناک و شوک‌دهنده. هر ساعت خبری می‌شنویم یا در خیابان رویداد تلخی را می‌بینیم، اما حق نوشتنش را به دلیل اینکه اخلاقی در امنیت ملی صورت نگیرد، نداریم. حادثه‌ها بسیار و توان نوشتن ما اندک. در همان اندک هم ناامن و متزلزل روزگار طی یک‌نیم. شاید در سال‌های قبل، مجموع این شرایط با توقیف‌های بسیار روزنامه‌ها و دربند شدن‌های گاه به گاه روزنامه‌نگاران، یأس و ناامیدی می‌زایید و خاکستر در فضا می‌گسترده، چنانچه بسیاری از قلم‌زنان حرفه‌ای این عرصه کار را رها و از روزنامه‌نگاری کوچ کردند.

اما، موسوی عزیز با اینکه این روزها بسیاری از همکاران و دوستان روزنامه‌نگارم هر دوشنبه برای ملاقات همسران روزنامه‌نگار خود به اوین می‌روند و با اینکه بسیاری از رفقایم مثل خود من بیکارند و به سختی روزگار و معیشت می‌گذرانند، با اینکه با روند فعلی در این دولت جایی برای روزنامه‌نگار منتقد و اصلاح‌طلب باقی نمی‌ماند و با اینکه هر روز در کوی و برزن در مقابل خواسته و مطالبات به حق مردم چاره‌ای جز سکوت و شرمندگی نداریم و باز با اینکه هر زنگ تلفن پیامی تلخ دارد و با هر به صدا درآمدن آیفون منزل، رنگ از رخسار همسران و خانواده‌مان می‌پرد، اما بدان ما امروز بیش‌تر از قبل بالنده‌ایم و امیدوار. امیدی که سبز است و پی‌آفرینش و رویش. مانند مادر همه فرزندان ایران‌زمین را در آغوش می‌گیرد و ایران را برای همه ایرانیان می‌خواهد. خط و فرقی در حق و حقوق ایرانی بودن و از این نام مبارک بهره بردن قائل نمی‌شود. سبزی که چنان که شما گفتید رسم زندگی است نه علم مبارزه. این همه سختی فقط در بارور شدن این رویش است و ما به این زنده‌ایم.

گفتم سکوت، آقای موسوی ما روزنامه‌نگاریم و بخشی از این جامعه. در سال‌های میانی دولت اصلاحات، وقتی اصلاح‌طلبی به سنگ سخت خورده بود همین تردیدها و سؤالات را از مردم می‌شنیدیم که اصلاحات به بار و میوه می‌رسد یا نه؟ ما هر چقدر با توان و انرژی در پی توجیه



بودیم، کم‌تر توفیق می‌یافتیم که نشد و اصلاح‌طلبی در آن سال‌ها به توفیق در نهادسازی نرسید و دولت نهم پیامد آن دوره شد. این روزها اما با پشتوانه آن روزهای تلخ و شیرین باور کنید هم انرژی عجیبی داریم هم انگیزه مضاعفی. ضمن اینکه مردم بسیار آگاه‌تر و نکته‌دان‌تر از قبل شده‌اند و خویش تحلیل‌گر و روایتگرند، طوری که دنیا را به تحسین خود واداشتند.

همان‌طور که بارها اهل نظر گفته‌اند و همه به نیکی به آن رسیدیم، جنبش سبز رهبر ندارد، که هر کس و هر نفر این روزها رهبر است. اما نماد، نشانه و شاخص دارد، که معتقدم آن شمایید. در روزگاری که هر بلندگو و تریبونی توپخانه‌ای شده علیه بخش وسیعی از ملت، در روزگاری که متانت و خویشتنداری نایاب و کمیاب شده، در روزگاری که سنگین‌ترین واژه‌ها چون اعدام و مجازات، دستگیری و برخورد انقلابی و خشم ملت چونان نقل و نبات از در و دیوار بر سر همه ریزش می‌کند، کلام آرام و متین شما در عین حال روشنگر و امیدبخش است، بالاتر حتی، گمشده ملت است. گمشده‌ای که در آن هم عزت و غرور ملی ایران در دنیا امروز است، هم تکریم و منزلت حقوق شهروندی و آزادی آحاد ملت. شما نماد گمگشته و پیدا شده این ملتید. ملتی که چهره‌اش به غلط در دنیا با خشونت و طالبان و القاعده یکی شده، ملتی که هر کس از هر گوشه و کنار دنیا با آن هم‌سفره می‌شود به بزرگی جغرافیای فرهنگی‌اش و شوق به زندگی زیبا و انسانی‌اش، پی می‌برد و حیران از آن تصویرها و برخی گفتارها که ایران و ایرانی را گونه‌ای دیگر در دنیا نشان می‌دهد.

آقای موسوی!

این را می‌نویسم که لحظه‌ای به خود تردید را ندهید راهی که می‌روید درست است یا نه؟ لحظه‌ای خود را مسؤول حوادث تلخ و رخدادهای ناگوار فرض نکنید، که این قضاوت ملت است که باید مقصر را بیابد. من به عنوان یک عضوی از این جامعه آسیب‌پذیر روزنامه‌نگاری این اطمینان را به شما می‌دهم، دوستان و اطرافیانی که من می‌بینم از راه خود پشیمان نیستند و اتفاقاً راسخ‌ترند در مسیر و حضورشان. کسی چون ژیلای بنی‌یعقوب که به حق نماد امروز روزنامه‌نگاری ایران لقب گرفته، نه از دوشنبه رفتن‌های خود به اوین خسته شده، نه از پرونده‌های متعددی که برایش درست کرده‌اند، نه از بار محرومیتی که به دوش می‌کشد و جایی برای نوشتن در بین روزنامه‌های امروز ایران ندارد. اما آیا ژیلای بنی‌یعقوب حذف‌شدنی است؟ محمد قوچانی با آن قلم مخملین و نگاه تیزش حذف‌شدنی است؟ مهسا ام‌آبادی را خوب است بنگریم، با اینکه منتظر حکم دادگاهش است و حکم زندان ۶ ساله همسرش را نیز در برهه‌های سرنوشت خویش دارد آیا امروز سرخورده است؟ آیا عافیت‌طلبی را پیشه کرده است؟ این طور که من می‌بینم آن قدر که غم خانواده‌های زندانیان دیگر را می‌خورد، خود و غم بی‌مسعودی‌اش را فراموش کرده. این از برکات سبز بودن است که ملت امروز در شما و بزرگوارانی چون کروبی و خاتمی می‌جوید.

صحت از استقامت و ایستادگی در اصول است که با پشتوانه تجربه گرانبهای تاریخی امروز در فریبا پژوه و هنگامه شهیدی و نفیسه زارع دیده می‌شود. صدای بهمن از زندان به بیرون می‌آید که زندان و زندانبان را با رسم زیبای سبز بودن به پرسش می‌گیرد، همین‌طور کیوان صمیمی و احمد زیدآبادی. همین‌طور مسعود و ساسان و عیسی. اصول ما روزنامه‌نگاران آزادی پرسش و بیان آن است.

این همه را نوشتیم که بگویم موسوی عزیز! این راه مسالمت‌آمیز را هر چه می‌خواهند نام نهند، برای سبزه‌ها نام‌گذاری و عنوان دادن‌ها و برچسب زدن‌ها پوسیده‌تر از چوب کشتی وایکینگ‌ها است. اصلاً مهم نیست. به قول شما ما سبز را زندگی می‌کنیم نه مبارزه! دلگرم باشید به این راه که دلگرمی یک ملتید امروز شما. این نه پایان که آغاز یک روایت است. روایت ملتی که سبز است و سبز می‌روید.

فعالاً امضایم محفوظ باشد! شاید وقتی دیگر با نام خودم برایتان نامه بنویسم. روزی که همسر و فرزندانم این همه دل‌نگران زندانی شدنم به خاطر اندیشه‌هایم نباشند.

*** منع ***

وبسایت «گویانوز»

**نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به میر حسین موسوی، ۵ خرداد ۱۳۹۰****تو، افق‌هایی را نشان ما می‌دادی که از چشم ما پنهان بود**

ما، از آبشار آسمان فهم، آموخته‌ایم که سربرهنگی را بر: برهنگی فهم، و بر: بی‌فهمی و جهلی که چهره کریه خود را بزک کرده، شرف و برتری بدهیم

من، همین‌جا، از موضع یک کوچک‌تر ناپیدا، از رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران، تقاضا می‌کنم به یمن خاطره‌های خوب و صادقانه‌ای که از تو و پدر شریف تو دارند، تو را، همسرت را، و جناب گروهی را، از حصار به در آورند

به نام خالق صبح

سید سلام،

چه خوب که می‌شود بدون هیچ دخل و تصرف در اوزان آسمانی آدمیان، تو را با همین مختصر خطاب کرد:

«سید، سلام!»

به ما بگو حال و احوال هم‌بندی‌ات چگونه است؟ امید که به همین زودی، بند از دست و پای تو و هم‌بندی‌ات بگسلد، و ما شما را مثل سابق، در کنار مردم دربند خود ببینیم. و باز به امید روزی که بند از دست و پای مردم ما نیز بگسلد، و راه برای رشد مردمی که سال‌ها از رشد، باز داشته شده‌اند، هموار گردد.

تو، سید عزیز، باید، آری باید، طعم بند را می‌چشیدی. و با رگ و پی‌ات، با درد و داغ مردم دربند، می‌آمیختی.

از این پس، هم تو، و هم همسرت، هر کجا اگر سخن از آزادی بگویند، و یا هر کجا از حقوق فردی و جمعی مردم سخن به میان آورید، حتماً به سمت و سویی اشاره می‌کنید که همان‌جا کانون آسیب‌ها و کاستی‌های مکرر ماست. جایی که مردم ما، در این سال‌های پس از انقلاب، مرتب بدن انگشت می‌نهادند و بر آن تأکید می‌ورزیده‌اند و نگاه ما و شما و جهانیان را بدان سو می‌خوانده‌اند و ما و شما، درک درستی از آن نداشته‌ایم، و یا بنا به مصالحی که تمامی نداشت، از تماشای فاجعه‌ها رو می‌گردانیده‌ایم.

تو اما، سید عزیز، مگر چه می‌گفتی و یا چه می‌خواستی که از چهار اطراف، بر تو و بر اطرافیان تو سنگ باریند؟! و حضور تو را در کانون قدرت برنتافتند؟!

تو می‌گفتی: با رمالی و کف‌بینی و هاله نور و اوهامی چون مدیریت بر جهان نمی‌شود کشور را اداره کرد. روزی که در «بند دو الف» زندان اوین، سرکرده رمالان دولت را به بند مجاور من منتقل کردند، من از غربت سیادت تو به گریه افتادم. تو، افق‌هایی را نشان ما می‌دادی که از چشم ما پنهان بود.

تو می‌گفتی: یک بار و برای همیشه باید از رویه جاری و متداول پرونده‌سازی، و ورود به حوزه‌های خصوصی مردم دست شُست. من خود شخصاً در زندان اوین، دریافتم که خندیدن به حریم خصوصی مردم، و ورود همواره و بی‌دلیل و غیرقانونی به این حریم، زنگ تفریحی است که جماعتی از ما بدان معتاد شده‌ایم و در آن هوا حتا تنفس می‌کنیم.

تو می‌گفتی: دست دزدان را باید از کیسه مردم بیرون کشید.

تو می‌گفتی: نمی‌شود دست یک دزد بی‌نشان را به ساطور قانون سپرد و دست دزدان صاحب‌نامی چون رئیس‌جمهور و معاون اول او را واگشود. در زندان بودم که نامه آقای توکلی به رئیس قوه قضائیه مبنی بر زدی‌های کلان معاون اول رئیس‌جمهور را در یکی از روزنامه‌های رسمی کشور خواندم. مگر خود من چیزی غیر از این به رئیس قوه قضائیه نوشته بودم که من اکنون در زندان باشم و آقای توکلی در مجلس؟ این دوگانه‌نگری به قانون، در امتداد همان یک بام و دو هوایی است که خود ما ردش را در آژانس انرژی هسته‌ای نشان مردم دنیا می‌دهیم و ناله سر می‌دهیم، که: ای مردم جهان، می‌بینید آمریکای جهانخواه به انرژی هسته‌ای ما و انرژی هسته‌ای اسرائیل چگونه با دو رویکرد مغایر می‌نگرد؟



تو می‌گفتی: ورود سپاهیان و نظامیان، طبق قانون، به عرصه‌های سیاسی و اقتصادی ممنوع است. درست همان عرصه‌ای که امروزه در تعلق محوری دوستان ما بوده و هست. عقل جمعی، درست تشخیص می‌داده است که اسلحه‌به‌دستان اگر به هر عرصه‌ای ورود کنند، بدیهی است که دیگران از آن عرصه‌ها گریز خواهند کرد. که در این ورود مسلحانه و گریز هراسناکانه، نه سلامتی برای رفتار سیاسی ما باقی خواهد ماند و نه سلامتی در حوزه‌های اقتصادی، و نه هیچ سلامتی در هیچ حوزه‌ای. در دو سال گذشته، درست پیش چشم مردمان دنیا، همین خود ما نشان همه دادیم که چگونه می‌شود پوست از تن قانون درید و همان پوست دریده‌شده را بر تن هر کودن دلخواه کرد.

تو می‌گفتی: وقتی با اشاره به تاریخ، و حکومت امام علی، رقیبان خود را بی هیچ تخفیفی در صف خوارج نهروان جا می‌دهیم و با همین تطبیق هر دمبیل، دنیا را بر سر رقیب خود آوار می‌کنیم، ابتدا باید علی بودن خود را ثابت کنیم؛ وگرنه هر کسی می‌تواند بدین ریسمان آویخته از تاریخ دست ببرد و با اشاره به خوارج نهروان، سر ضرب، جایگاه علی را برای خود بلوکه کند.

تو می‌گفتی: همه در برابر قانون یکسان‌اند. و روی کلمه «همه»، تأکید می‌کردی. که یعنی بدون استثنا! و یعنی: قانون، به رهبر و رئیس‌جمهور و همه رئیس‌ها از یک طرف، و یک روستایی از طرف دیگر، به یک چشم می‌نگرد. درست همان نگرش امام علی؛ و درست همان نگرشی که در قانون اساسی ما هست و ما از اساس بیرونش کشیده‌ایم و به قهقرایی دور و ناپیدا پرتابش کرده‌ایم تا کسی سراغش را نگیرد. ما با غرور بر منبرها از امام علی و آن یهودی گمشده در تاریخ یاد می‌کنیم که به قاضی‌القضات خود امام علی مراجعه می‌کنند و امام علی - شکست‌خورده - از آن محکمه خارج می‌شود. و در این زمان، آن‌چنان هیبتی از عدالت افراخته‌ایم که: حتا تجسم طرح شکایت یک روستایی بی‌نشان و آسیب‌دیده، از رهبران یا از رئیس‌جمهور، یا از هر رئیس صاحب‌نام، خنده‌دار یا: کفرآمیز تلقی می‌شود.

تو می‌گفتی: باید غبار غلیظ نشسته بر چهره قانون را زدود و قانون را از زیر پای مجریان قانون به در کشید و سر جای بایسته‌اش نشاند.

تو می‌گفتی: چهره مخوفی که ما و بزرگان و حکومتیان از دین پرداخته‌ایم، هیچ ربطی به ذات دین ندارد. که دین، هر چه دارد، جز زیبایی نیست و زشتی‌های نشسته به چهره آن، فضولاتی است که خود ما به آن افزوده‌ایم.

تو می‌گفتی: در پیشگاه قانون، اقلیت سنی و مسیحی و زردشتی و یهودی و حتا کافران کمونیست، همان حقوقی را دارند که اکثریت شیعه. این وعده‌ها را ما، در روزهای آغازین این نظام، به مردم خود دادیم و رأی آری آنان را ربودیم و بلافاصله بعد از کسب رأی، بنای ناسازگاری با مردم خود را پی نهادیم.

تو می‌گفتی: باید به روی ایرانیان آواره و قهرکرده و عبوس و عصبانی آغوش گشود و نازشان را کشید و به خاطر سال‌ها بداخلاقی، از آنان دلجویی کرد و به میهن بازشان آورد. تو می‌گفتی: نخبگان فراوانی که به هر دلیل به ما پشت کرده‌اند و راهی هر کجا غیر از وطن خود شده‌اند، حراج ظالمانه استعدادها و سرمایه‌های این سرزمین بحران‌زده‌اند.

تو می‌گفتی: ادبیات هتاکانه و بی‌شرمانه و وقیحانه و دهشتناک رسانه‌های ملی و حکومتی را باید روفت، و به جای آن: ادب انسانی را برکشید.

تو می‌گفتی: اگر ریسمان دزدانی چون معاون اول رئیس‌جمهور را بگیریم و بکشیم، بزرگان و صاحب‌منصبانی به صحنه آورده می‌شوند که هم‌اکنون بر مسندهای به‌ظاهر زوال‌ناپذیر خویش آرمیده‌اند و سر در اموال مردم فرو برده‌اند. و می‌گفتی: به محض افشای دزدی‌های آنان، بزرگان مخفی‌شده، مفتضحانه از اریکه‌های دروغین‌شان به زیر می‌غلطند.

تو می‌گفتی: عنوان و درشتی عنوان آدم‌ها، نباید برای آنان مصونیت ایجاد کند. و می‌گفتی: آدم‌ها هرچه از پله‌های یک مسند بالاتر می‌روند، پاسخگویی و شفافیت عملکردشان باید بیش‌تر باشد.

خلاصه سید عزیز،

تو از همین‌ها می‌گفتی که طرف مقابل، تو را برنتافت؛ چرا که طرف مقابل، اتفاقاً بنا بر همین ویژه‌خواری‌ها و ویژه‌سالاری‌ها داشته و دارد. از همان ابتدا هم معلوم بود که مواضع متهم‌گون تو، و حضور نامحرم تو در خلوت غارتگری آنان، تحمل‌شدنی نیست.

تو می‌گفتی: اگر یک شهروند بی‌نشان، تقاضای حسابرسی از خلوتگاه مالی شهرداری و ادارات و وزارتخانه‌ها و ریاست‌جمهوری و آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان را داشت، نباید آن شهروند بی‌نشان را، و زن و بچه و خویشاوندان او را «پودر» کرد.

تو می‌گفتی: طبق آیه‌های قرآن، کشتن یک نفر بی‌گناه، به مثابه کشتن همه مردم روی زمین است. و می‌گفتی: ما با قتل‌های زنجیره‌ای، و قتل‌های بی‌سر و صدای دیگر، هزاران بار، بشریت را به اسم اسلام از پا درآورده‌ایم. و می‌گفتی: یک چنین خوی و خصلتی اگر از هر کشور و تمدنی برآید، از ما که به شوق شهد دین خدا کام گشوده‌ایم، پذیرفتنی که نیست، بخشودنی نیز نیست.



سید عزیز، گذران شب‌ها و روزهای حصار را که در آن گرفتاری شماره کن و انگشت بر روزی بگذار که سرفراز، از میان بندهای گسسته، پای بیرون می‌گذاری.

سنگینی دیوسیرتی رسانه‌های وقیح حکومتی را بر شانه‌های خودشان وا بگذار، که آنان در ابراز فهمی که لابد از دین خدا برداشته‌اند، عکس سر برهنه همسر تو را بر صفحه اصلی پرده نقالی خود گذاردند. ما اما، از آبشار آسمان فهم، آموخته‌ایم که سربرهنگی را بر: برهنگی فهم، و بر: بی‌فهمی و جهلی که چهره کریه خود را بزک کرده، شرف و برتری بدهیم. ما، با خزیدن به سایه سلامت و درستی ایمان همسر تو، خود را در پناه پاکی‌ها و شایستگی‌ها می‌بینیم. درست همان سلامتی که بسیاری از مدعیان امروزی دین از او بی‌نصیب و بی‌بهره‌اند.

سید عزیز،

زمان، مرگ پدر شریف تو را به تعویق انداخت. او می‌توانست سه سال پیش از دنیا برود. او زنده ماند تا تو را در حصار کسانی [خامنه‌ای و یاران] ببیند که خود، آنان را در سال‌های تلخ و تاریک پهلوی، پناه داده بود.

سرت سلامت سید،

به خودت، به همسرت، و به مردمی که چشم به راه تواند، نیک بنگر! جماعتی، به زعم خود، آبروی تو را زیر پا نهادند و بر آن پای کوفتند. آنان، نابینا تر از آن‌اند که برکشیده شدن تو را و آبروی تو را ببینند و باور کنند.

سید عزیز،

چشم به راه توایم. همپای روزگار. که او نیز با بازی‌های پنهان و آشکار خود، چشم به راه توست. تا ده سال دیگر، بیست سال دیگر، بسیاری از کسانی که با فهم تو گلاویز شدند، همچون خود تو به دیار باقی خواهند شناخت. و دنیا را، با همه اطوارش، برای آیندگان باقی خواهند گذارد. آیندگانی که بنا ندارند سر به انبان فریب فرو برند و از آن سیر بخورند. آیندگانی که بر باورهای درست، خانه خواهند ساخت. و بسیاری از فضولات فکری و اعتقادی امروز ما را دور خواهند ریخت. و به ناب فهم و عقل و عشق، دست خواهند برد.

بدا به حال من، که از همین امروز، در رکاب فهم و عقل و عشق نباشم!

من، همین‌جا، از موضع یک کوچک‌تر ناپیدا، از رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران، تقاضا می‌کنم به یمن خاطره‌های خوب و صادقانه‌ای که از تو و پدر شریف تو دارند، تو را، همسرت را، و جناب کروبی را، از حصار به در آورند.

فرمان آزادی شما توسط ایشان، قطعاً بر مقبولیت ایشان خواهد افزود و فضا را برای گشایش هرچه بیشتر خواهد گشود. ما با هر تعدادی که داریم، سیزده میلیون، کم‌تر یا بیش‌تر، مصرانه این تقاضا را به آستان رهبرمان تقدیم می‌داریم و ابراز بزرگواری ایشان را انتظار داریم. چرا که اصرار بر تداوم حبس و حصار شمایان، هرگز به نفع نظامی که ضرورت بقایش را شعار می‌دهیم نیست. انتظار ما از رهبر عزیزمان، مدیریت بر بحرانی است که چون سیل به سمت ما هجوم می‌آورد. بحرانی که اگر صبوری‌اش سر آید، نه اسلحه خواهد شناخت و نه چیزی به اسم اسلام. و قطعاً همه ما را خواهد روفت و به دره‌ای بی‌انتهای در خواهد انداخت. بحرانی که زنگ هشدارش در کشورهای منطقه به صدا در آمده است و ما متعمدانه اما نابخردانه، با رویگردانی از عبرت‌پذیری، خود را از مسیر آن به در می‌بریم.

سید عزیز،

پنجشنبه هفته گذشته، با هزار مکافات، و البته با همراهی و همکاری و تصویربرداری لحظه به لحظه حراست بیمارستان مدرس، به دیدن مردی رفتم که سال‌ها، در آن رژیم و در این رژیم، زندانی بوده است. مردی که اکنون، نفس‌های پایانی عمر پر فراز و فرود خود را فرو می‌برد و برمی‌آورد. مردی که غریبانه، چشم بر دنیای پرفریب، و فریبکاری امثال من، بسته است تا همان چشم را چند روز دیگر، به محشری از آسمان خدا بگشاید. عزت‌الله سبحانی، اکنون، با نفس‌های پایانی عمر خود، میزان فهم ما را، میزان شعور ما را، و میزان درستی دین و انسانیت و آزادگی ما را به احتجاج آورده است.



این روزها، چه خوب که اخبار بیماری و درگذشت یک فوتبالیست [ناصر حجازی] در رسانه‌های ما تاب خورده و همه حساسیت‌ها و حیثیت رسانه‌ای و مملکتی ما را متأثر ساخته است. و چه بد، که عزت‌الله سجادی، بی سر و صدا، رخت از این دنیا بر می‌بندد، تا دنیا را، با همه وسعتش، برای ما باقی گذارد. او اگر به جای سیاست در آن دوران تاریک، می‌رفت و به کار دیگری روی می‌برد، با استعدادی که داشت، امروز رسانه‌ها، اخبار ضربان قلب ثانیه به ثانیه او را رصد می‌کردند. ما اما با اطلاق جاسوسی و وطن‌فروشی، او را و دیگرانی چون او را فرو کوفتیم تا خود بر فراز آیم. بر بالین او، به چهره رنجور و فرسوده و بیمار و چشمان بی‌فروغ او که نگریستم، این چند جمله را از او دریافتم:

«ای همه دنیاخواهان،
دنيا به کامتان!
من راه خویش برگزیده‌ام،
و در کشاکش این راه،
بندها را،
با مرگ خود، بریده و رفتم.
دنيا برای شما
سیر از آن بخورید!
سخت که سیر شدید،
حالا کمی بیاندیشید!
کار سختی است، نه؟
به این بیاندیشید که:
مرگ شما نیز در راه است!»

سید عزیز،

زمان با شتاب، به نفع تو و سلامت تو و سلامت راه تو سپری می‌شود. تو قطعاً، سرفراز فردایی هستی که: جهان هستی، برای تو تدارک دیده است. من از این در شگفتم که: تو، و همسرت، در بند باشی، و آنانی که شیر نفت بی‌زبان ملت ما را به جیب مبارکشان متصل کرده‌اند و قربه‌ی الی‌الله مشغول بالا کشیدن سرمایه‌های بی‌بازگشت این مردم‌اند، آزادانه بر سر مسندهای این کشور حسرت‌زده جولان بدهند و در خلوت خود به ریش ما بخندند. عجباً که ما تو را به جرم‌های احمقانه‌ای متهم کردیم و در دادگاه‌های تشکیل‌نشده محکومت کردیم و به اجرای حکم خودفرموده خودمان نیز اقدام کردیم. باورم بر این است که سید عزیز، بسیاری از بزرگان صاحب‌نام و انقلابی ما و نمایندگان ما و دستگاه قضائی ما، در نسبت با تو و همسرت و آقایان خاتمی و کروبی و حرکت معترضان مردم، و خون‌هایی که به ناحق در این دو سال ریخته شد، به آن‌چنان آزمونی از آزمون‌های الهی در افتادند که جز روسیاهی برای آنان نمانده است. در فردایی که همین نزدیکی‌هاست، ما و تاریخ و جهانیان، تماشاگر این روسیاهی دسته‌جمعی خواهیم بود. و البته تماشاگر روسپیدی شمايان. صبور باش دوست ما، صبور!

سید، سرت سلامت و آسیب از تو دور. ما و همه مردم، چشم به بیت رهبرمان می‌دوزیم تا به یک اشاره حضرت ایشان، راه آزادی بر شمايان گشوده شود. گرچه چشم ما، پیش‌تر به آسمان خداوند است. تا مگر ما را از بارش برکاتش متنعم سازد. که سرزمین فلک‌زده ما، امروز، بیش از هر زمان دیگر، به این برکات محتاج است. آیا رهبر گرامی ما صدای ما را می‌شنوند؟ این ماییم و فریاد تقاضامندی ما. ما مگر چند نفریم؟ حداقل سیزده میلیون نفر. و جمعیتی به کثرت تاریخ. و آرزوهایی که برای برآورده شدن پای می‌کوبند. آیا ما همین امروزها خبر خوبی از بیت ایشان خواهیم شنید؟ خدایا خامنه‌ای ما را محافظت کن. ما به مهربانی او بیش‌تر نیازمندیم.

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

۹۰/۳/۵

**توضیح**

عباس خسروی فارسانی

عزت‌الله سحابی، ۵ روز پس از نگارش این نامه محمد نوری‌زاد، در بامداد ۱۰ خرداد ۱۳۹۰ درگذشت، و روز بعد، دختر او، هاله سحابی، که برای شرکت در مراسم تدفین پدر، از زندان به مرخصی آمده بود، در بامداد ۱۱ خرداد، در تشییع جنازه پدرش، بر اثر خشونت مأموران نامعذور نظام جور و جهل و جنایت جمهوری اسلامی ایران، در حالی که تصویر «عزت پدر» را در دست داشت، مصدوم و کشته شد! و بدین‌سان، «هاله با عزت رفت»، اما رسانه‌های نظام، مرگ او را طبیعی و بر اثر سکت قلبی اعلام نمودند!

هُدا صابر، از فعالان ملی- مذهبی، در اعتراض به مرگ هاله سحابی، در زندان اوین دست به اعتصاب غذا زد و در تاریخ ۲۰ خرداد، پس از ۹ روز اعتصاب غذا، بر اثر عدم رسیدگی پزشکی و کوتاهی در رساندن او به بیمارستان جان باخت؛ حکومت مرگ او را نیز بر اثر سکت قلبی اعلام نمود! ولی در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۹۰، ۶۴ نفر از زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین، با انتشار شهادتنامه‌ای با ذکر نام، مرگ هدی صابر را ناشی از ضرب و شتم و بی‌مبالاتی مسئولان زندان و زندانبانان دانستند و این‌گونه شهادت دادند:

«ما شهادت می‌دهیم هدی صابر در هشتمین روز اعتصاب غذای خود، دچار درد در ناحیه سینه و اختلال در سیستم گوارشی شد که در ساعت چهار بامداد جمعه ۲۰ خردادماه برای نخستین بار به بهداری مستقر در زندان اوین جنب بند ۳۵۰ منتقل شد، اما دو ساعت بعد در حالی که از درد به خود می‌پیچید، به بند بازگردانده شد و از صدای فریاد او هم‌اتاقی‌هایش بیدار شده و دور او حلقه زدند؛ در این هنگام، صابر گفت: «در بهداری نه تنها هیچ رسیدگی به وضعیتم نشد، بلکه مورد ضرب و شتم و توهین قرار گرفته‌ام و توسط مأمورانی در لباس پرسنل بهداری از اتاق درمان بیرون انداخته شده‌ام.» ما شهادت می‌دهیم هدی صابر، که از درد به شدت می‌لرزید و به خود می‌پیچید، در اتاق یک بند ۳۵۰ صدای بلند اعلام کرد که: «از دست آنها شکایت خواهم کرد.» در این هنگام و در پی اعتراض هم‌بندان وی، افسر نگهبان دوباره مقدمات اعزام وی به بهداری را فراهم کرد، اما این بار، صابر با تکرار اعتراض خود نسبت به برخورد و عملکرد مأموران بهداری گفت: «من به آنها اطمینان ندارم!» که سپس، افسر نگهبان وعده داد تلاش کند او را به بیمارستان خارج از اوین منتقل کنند. ما شهادت می‌دهیم در این هنگام، هدی صابر، در حالی که توان ایستادن بر روی پاهای خود را نداشت، با برانکار به خارج از بند منتقل شد، در این آخرین ساعت حضور در بند، وضع گوارشی او به شدت بحرانی بود و بارها گفت دچار اسهال و حالت تهوع شدید شده است. ملت عزیز ایران! آنچه نقل شد، گزارش آخرین ساعات حضور شهید هدی صابر در بند عمومی ۳۵۰ زندان اوین بود. اما اینک که حکومت، اعتراض به جنایتی را با جنایتی دیگر پاسخ گفت، ما قاطعانه اعلام می‌داریم حاکمیت کنونی، مسؤول مستقیم مرگ شهید صابر است. این حادثه ناگوار، اولین نبوده و با ادامه وضع کنونی، آخرین هم نخواهد بود.»

بدین‌سان، خرداد ۱۳۹۰ با مرگ عزت‌مندانه عزت، هاله و هدا، به پایان رسید.

به امید خاموشی خفقان و خفت در ایران!



نامه سرگشاده بهروز ش. به میرحسین موسوی، ۱۸ مرداد ۱۳۹۱

میرحسین، تابستان ۱۳۶۷ را به یاد می‌آوری؟!

«دیروز، امروز، فردا»

(به قلم بهروز ش.)

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش اول: چه شد که چنین شد؟

پاسخ به این پرسش و یافتن چرایی این که امروز حکومت نظام جمهوری اسلامی به این نقطه رسیده که آگاهان و عقلا به هشدار آن را نقطه انحراف از آرمان‌های جمهوری اسلامی راستین می‌دانند و نظام را در مرز سقوط قلمداد می‌کنند، قطعاً نیاز به بازخوانی انتقادی تاریخ نظام جمهوری اسلامی دارد، و بهتر است که به صورت تمثیلی از زبان کسانی بیان شود که در استقرار و ابقای آن کوشیدند و خود امروز به‌عینه شاهد افول آرمان‌هایشان و نابودی تلاش‌هایشان هستند. به پاس ارج نهادن به تلاش‌های مردم‌دوستانه و آزادی‌خواهانه تمامی کسانی که پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ در احقاق حقوق مردم در برابر ظلم پایداری نمودند، پاسخ به این پرسش و روایت انتقادی از رفتارها و عملکرد نظام به صورت تمثیلی از زبان سید مصطفی تاجزاده در نامه‌ای خطاب به میرحسین موسوی بیان می‌شود:

میرحسین عزیز، سلام!

حال و احوالت چطور است ای دوست و هم‌رمز قدیمی. دولت در بند ما، روزگارت چون است، فصل حصر را چگونه سپری می‌کنی؟ چه می‌کنی با این همه هجمه‌های ناجوانمردانه؟ چه می‌کنی با حسرت بر آرزوهایی که سراب شدند؟ من هم اینجا هستم، در قرنطینه حبس و روز به روز هم به لطف نوازش‌ها و مرحمت‌های دوستان فرتوت‌تر و فرسوده‌تر می‌شوم و نه تنها من این چنینم، که همه مان اسیریم، حتا آنانی که به ظاهر آزاد ماندند هم از هجمه‌های ناجوانمردانه در امان نماندند. هر از چند گاهی محض خالی نبودن عریضه آقایان اجزاتی می‌فرمایند ملاقاتی با همسر داشته باشم و از درمان من اجتناب می‌کنند و بیماری‌هایم را نادیده می‌گیرند. باز هم خوش به حال تو که در حصر تنها نیستی و یار دیرینت در کنارت هست.

جناب موسوی عزیز!

بیا این بار سخن را دیگر گونه بشنو. بیا این بار خودمان را در کانون گفتارمان بگماریم و کمی هم از این سو و دریچه اوضاع را رصد کنیم تا ببینیم که چه شد که این چنین شد. این بار بر خلاف منش سی و چهار ساله نظام اسلامی که دشمنی فرضی تراشیده بود و همه ناکارآمدی و ناکامی خود را به او نسبت می‌داد، بیا تا در این اوضاع پیش آمده دنبال جای پای خود بگردیم و اثر انگشت خود را در سبب این کشف کنیم که چرا ماهیتاً «دولت» به «حکومت»، «نظام» به «نظامی‌گری»، و «ولایت» به «سلطنت» جای سپرده‌اند.

اینک شاید بتوان گفت غش‌های ما در تعاملاتمان با مردم و سوء استفاده‌های ما از اعتماد آنان باعث شد که چنین شود که ما بنیانگذاران نیز از شر این گولی که ساخته‌ایم در امان نباشیم. در حقیقت ما با اتکا به قدرت اعتماد و حمایت‌های مردمی برای خود قدرت سازی و قدرت اندوزی نمودیم. به جان کلام باید این گونه گفت که تعبیر حقیقی ما از «مردم‌سالاری» در واقع «مردم‌بزاری» بود و امروز همان گول قدرت که ساختیم و پروردیم گوی سبقت را از صاحبان خود ربوده و ابتدا به امر هم برای اطمینان از تداوم حضور خودش دست به نابودی سازندگان زده و همان چه را که صاحبانش روزی برای ساخت آن ارائه می‌دادند امروز الگوی رفتاری خود نموده و راه صاحبانش را همچون فرزندی خلف می‌پیماید.

میرحسین گرامی، ما روزگاری جز این نباید انتظارمان می‌رفت. ما اگر ذره‌ای نخوت را کنار می‌نهادیم



و از همان ابتدا با زیرکی سرانجام امور را هم اندکی در نظر می‌گرفتیم امروز شاید به این بند دچار نبودیم. ما امروز همان را که کاشتیم می‌درویم، تا کی دور دیگران شود و نوبت به آنان نیز رسد. اگر هم می‌خواهی توضیح واضح‌تر را تکرار مکررات کنم که به عقب برگردیم، بشنو تا ببینی که ما چه کردیم:

انقلاب مردمی و به انصاف شکوهمند ایران در بهمن ۱۳۵۷ به اهتمام حضور همه جانبه مردم پس از سال‌ها مبارزه و مجاهدت و هدیه و نثار خون‌های فراوان به بار نشست. این انقلاب که با حضور آحاد مردم فارغ از هر برجسی و تمایزی و تحت رهبری امام خمینی که آرمانشهرش را از پاریس در گفتگوها و مصاحبات و پیام‌ها به گوش مردم رسانده بود، را می‌توان یکی از مدنی‌ترین و خشونت‌گریزترین انقلابات تاریخ بشری دانست و نتیجه آن هم حداقل پایان دادن به دیرپاترین تاریخ پادشاهی جهان (بیش از ۲۵۰۰ سال) و برافراشتن حکومتی مردم-مدار بود. آن چه را که امام خمینی در آرمانشهرش به نام جمهوری اسلامی می‌نامید، ایرانی کاملاً آزاد را به مردم نوید می‌داد که در آن اقشار و آحاد ملت از هر نژاد، زبان، دین، گرایش سیاسی و اجتماعی و کلاً از هر لحاظ دیگر دارای برابری مطلق می‌بودند و قانونی که آن را هم مردم به آن رای می‌دادند و مقننین آن نیز با رای مردم برگزیده می‌شدند ملاک برای سنجش عملکرد افراد بود و بس. در این مدینه فاضله موعود بنا بر این بود که جایگاه اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی و غیره نه تنها امتیازی برای گریز از پاسخگویی به قانون و منتقدین نباشد، بلکه حساسیت برای افرادی که بر منصبی قرار گرفته‌اند بیش از سایرین باشد و هر کس که در جایگاهی قرار می‌گیرد خلع قدرت تمام عیار باشد تا مبادا سرشت و تمایلات انسانی اش او را به سمتی خلاف قانون و مصلحت مردم سوق دهد و بالاترین مقام کشور امتیازی بیش از یک شهروند معمولی نداشته باشد. قرار بر این بود که مردم خود بر سرنوشت خویش حاکم باشند و در واقع این مردم باشند که حکومت می‌کنند، نه دولت‌ها. قرار بر این گذاشته بود که مطبوعات و رسانه‌های همگانی در نهایت آزادی باشند و نقش نظارتی و پالاینده داشته باشند تا اگر کسی در سِمَتی خواسته یا ناخواسته اشتباهی مرتکب شد، زمینه‌ای برای آگاه‌سازی وی و سایرین وجود داشته باشد. بر همین مبنا قرار بود که بساط سانسور و اعمال فشار بر تمامی رسانه‌ها برچیده شود و در واقع همه قدرت و امکانات انتقاد به مسئولین را داشته باشند و مسئولین نیز جز پاسخگویی در برابر انتقادات امکانی نداشته باشند. قرار بر این بود که نظام فئودالیت و ارباب رعیتی برچیده شود و همه مردم از خوان خدادادی ثروت‌ها و ذخایر ملی یکسان بهره‌مند باشند و مسئولین وعده داده بودند که تا رفع کامل محرومیت‌ها و فقر در سراسر ایران خواب بر چشم نیاورند. قرار بر این بود که محرومیت‌ها همه در همه جوانب رفع شوند و همه بتوانند به همه ابزار و وسایل رفاه دسترسی یکسان و برابر داشته باشند و فقر دیگر مانعی از هیچ لحاظ برای هیچ کس نشود و حسرتی در دل کسی از مردم نماند و برابری اجتماعی مطلق در کشور برپا شود. بنا بر این بود که بساط استعمار هم همراه استبداد از کشور به در شود و بیسواد برچیده شود و مردم باسواد شوند تا پس از طی یک تاریخ پرفراز و نشیب سرانجام ملت ایران به بیداری برسد و با تکیه بر دانش خود راه را بر ورود بیگانگان ببندد و با به کارگیری ابزار خرد به هوشیاری برسد و دیگر هر کسی نتواند بر جان و مال مردم چیره شود و هر آن چه به نفع خود بود را بر مردم روا دارد. قرار بر این بود که زنان ایرانی از حقوقی کاملاً برابر مردان برخوردار شوند و در مقابل تنگناها و تعصبات جاهلانه تاریخی قانون را به عنوان قوی‌ترین پشتوانه احساس کنند. قرار بود که همه گروه‌های سیاسی و فکری به دور از هر گونه اعمال فشار و سلیقه آزادی حضور داشته باشند و بتوانند حرف خود را بزنند و در نهایت این مردم بودند که تعیین‌کننده بودند و همه وظیفه‌آکید داشتند تا به انتخاب مردم احترام کامل گذاشته و از آن تبعیت کنند. قرار بر این بود که حتا این هم مد نظر باشد که نسل از پی نسل انتظارات متفاوت می‌شود و به همین علت هم شعار بر این بود که سرنوشت هر نسل به دست همان نسل تعیین می‌شود.

نظامی که امام خمینی (ره) وعده داده بودند و آرمانشهر خویش را بر آن اساس ترسیم کرده بودند پس از چند هزار سال استبداد و محرومیت در ایران سرانجام داشت مدینه فاضله‌ای را به مردم ایران نوید می‌داد که نظیر آن در آن روزها حتا در متمدن‌ترین کشورهای مدعی حقوق بشر و دموکراسی به عیان عرضه نمی‌شد. مردم ایران بر اساس سنت تاریخی خویش همواره روحانیت را معتمد خود دانسته و در هر گرفتاری و مصیبتی این روحانیون بودند که ملجأ و حامی مردم بودند، و از سوی دیگر آرمان‌های امام خمینی همان درمانی را نوید می‌داد که تمامی مردم از قشرها و طبقات و تفکرات و مذاهب مختلف برای دردهای تاریخی خود می‌طلبیدند و از همین رو با اتحادی تمام عیار به پیروی از آن مرجع روحانی پیروی کرده و دست در دست هم بدون خشونت و با کمترین هزینه ممکن نظامی را سرنگون کردند که یکی از وزنه‌های قدرت در منطقه محسوب می‌شد.

- اما بعد از پیروزی انقلاب چه شد؟



در آغاز پیروزی انقلاب از یک سو مردم شادمان و سرافراز به این بودند که توانسته بودند سربلندی خویش را به دست بیاورند و مزه قدرت خویش را بچشند و از دیگر سو نیز تجربه‌های تاریخی هراسی در دل مردم می‌انگیخت که مبدا انقلاب نوپای آنان به سرنوشت شوم دولت ملی دکتر مصدق تبدیل شود و قدرت‌های غربی که منافع خود در ایران را از دست داده‌اند باز بخواهند این انقلاب را سرنگون کنند و دست نشاندگی‌های خود را بر سر کار آورند. مسأله دیگر این بود که سالیانی محرومیت و ستم و همچنین رفتارهای افراطی حکومت پهلوی که به نام متمدن ساختن ملت انجام می‌شد، دلخوری‌ها و ناراحتی‌های اجتماعی را در مردم پدید آورده بود. مجموع این مسائل و نوپایی حکومت و عدم انسجام کامل آن باعث شده بود که مردم نهایت حمایت خود را از دولت و نظام جدید نشان دهند و این منجر به حضور همه جانبه آنان در صحنه شده بود. چنین شد که اکثریت قریب به اتفاق مردم به جمهوری اسلامی که آن را از طریق سخنان امام خمینی در زمان اقامت در پاریس و سخنرانی ایشان در دوازدهم بهمن بر مزار شهدا در بهشت زهرا شناخته بودند رای مثبت بدهند. از سوی دیگر احساس تعهد انقلابی مردم و هوشیاریشان که برآمده از تجربیات تاریخی بود باعث شد که حرکت‌ها و حضور مردم در صحنه پس از پیروزی انقلاب به شور آمیخته گردد. یکی از دستاوردهایی که مردم ایران انقلاب خود را مفتخر بدان می‌دانستند مبارزه با اشرافیت و مظاهر غربی بود. از همین رو مبارزه با آن اوجب واجبات برای حفظ نظام تازه بود. متأسفانه ایشکال اصلی کار در این بود که حرکت مردم در روزهای بعد از انقلاب دچار نوعی لجام‌گسیختگی بود و دیگر پیروی از رهبران فکری نزد ایشان بی معنا شده بود و در واقع به این شکل شده بود که مردم حرکتی را می‌کردند و نظام آن را تأیید می‌کرد و شور مردم به رفتارهای مسؤولین سرایت کرد و اوضاعی را ایجاد کرد که امروز بعد از سه دهه وقتی مورد موشکافی قرار می‌گیرند از لحاظ سیاسی، اجتماعی، و انسانی جای نقد و ایراد دارند. دنباله همین رفتارهای از سر شور در ابتدا باعث شد که سفارت آمریکا اشغال شود و کارمندان آن گروگان گرفته شوند. در آن روزها این حرکت در نظر مردم برابر با تسخیر و شکست ایالات متحده قلمداد شد. همین حرکت مردم باعث تبعات داخلی و جهانی منفی برای نظام تازه گردید و حتا به سقوط دولت موقت دکتر بازرگان انجامید که کاملاً مردمی و خردمدار بود. از همان ابتدای امر، مبارزه با مظاهر و پدیده‌های غربی و جلوگیری از رواج آن یکی دیگر از وظایف انقلابی قلمداد شد. سرمایه داری و ثروت از مظاهر غرب شناخته شده و ناآگاهانه و به دور از هر منطقی مبارزه با آن آغاز شد. این حرکت مصادره‌های گسترده، تملیک تمامی کارخانه‌ها و منابع درآمدی کلان کشور به نام دولت، اعدام و راندن چهره‌های شاخص اقتصادی و سرمایه دار کشور را از پی داشت که نتیجه نهایی آن افول تکنوکراسی و تخصص‌مداری و در کل نابودی بسترهای سرمایه و اشتغال کشور در آن برهه بود. می‌توان این گونه گفت که در آن روزها «سرمایه» به «شرم-مایه» تعبیر می‌شد.

چندی از انقلاب نگذشته بود که آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های زنان به عنوان پدیده‌ای استعماری و یکی از مظاهر غرب مورد چالش قرار گرفت و مبارزه با آن آغاز شد. این شد که علی‌رغم وعده‌های انقلاب مبارزه با آزادی‌های اجتماعی آغاز شد و حجاب برای زنان اجباری شد و حریم فردی از مردم سلب شد و عده‌ای نیز در همین راستا در دادگاه انقلاب به عنوان مروج بی بند و باری در رژیم شاهنشاهی محکوم شده و به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. پیروان ادیانی غیر از اسلام به رغم حضورشان در صحنه انقلاب و وعده‌های داده شده از لحاظ اجتماعی برابری خود را از دست داده و رفتارهایی دور از شأن اسلامی و انسانی با آنان در پیش گرفته شد که می‌توان به اعدام‌های گسترده بهائیان و حتا کشتنشان بدون هیچ محاکمه‌ای و سوزاندن آنها در خیابان اشاره کرد. این روند رفتار بر اساس شور و عاری از منطقی و خرد به همین منوال ادامه یافت تا سال ۱۳۶۰، در این سال یک سالی می‌شد که کشور درگیر جنگ شده بود و بخش‌هایی از کشور هم به اشغال دشمن درآمده بود. جایی جدید به وجود آمده بود تا مردم بدان سو بشتابند و شور انقلابی خود را این بار از شهرها به در برده و در مرزها به نمایش بگذارند و مانع از اشغال کشور و سقوط انقلابشان شوند. اما چرخشی دیگر در این سال به وجود آمد و آن تغییر رویه مسؤولین و قدرت طلبی تمام عیار ایشان بود.

مسؤولین قرار گرفته در سمت‌های گوناگون جمهوری اسلامی اکنون دیگر طعم قدرت را چشیده بودند و لذت آن بر آنان گوارا آمده بود. این شد که میل به افزایش و حفظ دائمی آن رویه مسؤولین شد. برای حفظ قدرت در آن دوره خطری به نام گروه‌های چپ وجود داشت که بقای همیشگی مسؤولین را با خطر جدی مواجه می‌ساخت. آن چه که مسؤولین برای بقای مطلق به آن نیاز داشتند تک صدایی و تک‌گرایی سیاسی در تمامی سطوح کشور اعم از بدنه جامعه تا پهنه دولت بود. از چندی قبل هم گروه‌های دیگر سیاسی از جمله سازمان مجاهدین خلق ایران متوجه انحصار طلبی زمامداران شده و با توجه به این که خود خواهان سهم مطلق قدرت و ایستادن در رأس حکومت بودند، به تضادهای شدید رسیده بودند و دست به اسلحه برده بودند و ترور را خط مشی خود ساخته بودند. این کار آنان بهانه لازم را برای مسؤولین جهت آغاز تصفیه بدنه جامعه و دولت از نیروها و تفکرات چپ را فراهم ساخت. در همین راستا گروه‌های با سابقه دیرین مبارزاتی از جمله نهضت آزادی که در نهایت اعتدال و میانه روی عمل می‌کردند، و سایر گروه‌ها خواه خشونت‌خواه و مبارزه‌طلب و خواه قانونمدار و میانه‌رو همه به یک قلم قضاوت شدند و دستور



پاکسازی همه‌شان داده شد. در آن برهه روحانیت مورد حمایت کامل و اعتماد دائم گستره جامعه بودند و هر حرکتی که می‌کردند را مردم حمایت و تأیید می‌نمودند. به واسطه همین اعتماد و حمایت مردمی، پاکسازی و نابودی اندیشه‌ها و حرکت‌هایی مغایر با رأس قدرت آغاز شد. این حرکت برای آن که توجیه تبلیغاتی برای مردم داشته باشد با اعمال دروغ پردازانه‌ای از جمله اعتراف گیری‌های ساختگی و تواب سازی همراه شد که از طریق نمایش‌های تلویزیونی به مردم القاء می‌شد. از همین نقطه رسماً «روحانیت عالم» به «حاکم ظالم» تغییر صفت داد.

میرحسین، در زندان‌ها چه کردیم؟ برای خاموش کردن صدای مخالفین از هیچ جنایت و وحوشی رویگردانی نکردیم. به سادگی و بدون دلیل دسته دسته طرفداران گروه‌های دیگر را تنها به جرم عدم اعتقاد به ما به جوخه اعدام بردیم. خود را بر حق خواندیم و آنان را با پرچسب‌های چون منافق، کافر، ملحد و غیره از میان برداشتیم. در این راه حتا به روحانیتی که صدایی غیر از ما داشت هم رحم نکردیم و به ساحت مراجعی همچون آیت‌الله شریعتمداری هم اهانت کردیم. مرجع انسان‌دوست دینداری چون آیت‌الله منتظری که خود بنیانگذار ولایت فقیه بودند را تنها به جرم عدم تأیید و حمایت از رفتارهای خودمان به ذلت کشاندیم (البته تاریخ اثبات کرد که در حقیقت ذلیل ما هستیم و امثال معظم له سرافرازان همیشگی تاریخ‌اند). میرحسین، تابستان ۱۳۶۷ را به یاد می‌آوری؟! در طی دو ماه مرداد و شهریور باقیمانده گروه‌های چپ را به یکباره در یک قتل عامی که در تاریخ ایران نظیر نداشت در بیدادگاه‌هایی که برپا کرده بودیم اعدام کردیم و حتا به جنازه هایشان هم رحم نکردیم و اوج سبیت را به کار بردیم تا درون جامعه را با انعکاس آن از ترس خود آکنده کنیم. ما اما چه کردیم؟ همگی سکوت کردیم، سکوتی که معنایی جز رضایت نداشت. سکوت کردیم، چون از این اعمال نفع می‌بردیم. امروز هم اگر از ما پرسند به راحتی می‌گوییم در اختیار ما نبود و کاره‌ای نبودیم. یعنی هنوز هم دنبال تبرئه دروغین خود و فریب مردم هستیم که این گونه پاسخ می‌دهیم؟ با مرجعیتی مانند آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری که به این نحوه اعدام‌ها و برخورد با مخالفین اعتراض می‌کردند و می‌خواستند در زندان‌ها اخلاقی به حقیقت اسلامی برقرار شود چه کردیم جز تهمت به بیگانه بودن ایشان از انقلاب و اسلام و خلع ایشان از مقام قائم مقامی رهبری؟ درود خداوند و انبیاش بر ایشان و امثال ایشان که به طمع دنیا و قدرت از حقیقت روی نتافتند؟

در دهه شصت مسأله دیگری که با آن درگیر بودیم جنگ بود. در طی این جنگ حقیقتاً مظلوم بودیم و دنیا در برابر ما ایستاده بود. ما اما جنگ را نه بر مبنای اصول نظامی، که با منطق مردم‌فریبی خود پیش بردیم. جنگ را موهبتی الهی و مقدس نامیدیم. به راستی کدام پدیده بشری شوم‌تر و زشت‌تر از جنگ است که ما آن را به خدایی نسبت داده بودیم که خودش زیباست و زیبایی را دوست دارد؟ البته نباید منکر حمایت‌های الهی از ملت شد و نباید قدسیتی که در جنگ جاری بود را از یاد برد، اما آن چه مقدس بود ایثار و از جان گذشتگی جوانان و جامعه بود. آنها به اعتماد ما و به منظور حفظ نظام و میهن، با اعتقاد به جهاد در راه حفظ دین، و با غیرت برای جلوگیری از ورود دشمن به حریم خانه و ناموس از جان گذشتند و جنگیدند. آنها رفتند تا «عند ربهم یرزقون» باشند و ما ماندیم تا دل به دنیا بسته باشیم و از دنیا ارتزاق کنیم. شاید بزرگ‌ترین اشتباه ما ادامه جنگ بعد از آزادی خرمشهر بود. اما ما اشتباه نکردیم، چون ما می‌خواستیم که قدرت خود را بسط دهیم و مردم را همچنان حامی خود نگه داریم و با توسل به وجود جنگ و بهره بردن از ایثار جوانان بود که توانستیم جو روانی جامعه را به نفع خود کنیم و مردم را بر مخالفان خود بشورانیم. با اتکا به وجود جنگ بود که توانستیم جهل را جاری‌تر از همیشه کنیم. در حین جنگ بود که ما توانستیم گروه‌های چپ را پاکسازی کنیم و مردم را هم با این فریب که اینان قصد براندازی نظام و سرنگونی انقلاب و پایمال کردن خون شهیدان را دارند، همراه خود سازیم.

اما از دیگر اشتباهاتی که از بدو انقلاب و سپس به دنبالش در دهه شصت مرتکب شدیم نابود سازی عقل گرایی و زدودن تخصص از امورات کشور بود. در ابتدای انقلاب جو اسلامی کردن و به تعبیری دیگر خودی سازی و بیگانه زادی کشور را فرا گرفته بود و این امر به تعطیلی دانشگاه‌ها و سپس انقلاب فرهنگی هم منجر شد. نتیجه ابتدایی این کار اخراج بسیاری از اساتید دانشگاه و دانشجویان و بعد از آن شروع مهاجرت نخبگان و فرار مغزها از کشور بود. بعد از آن هم به منظور خودی گزینی، در باقی سطوح دولت شرط تعهد جانشین تخصص شد و اینچنین شد که مدیریت کشور از تخصص خالی شد که نتیجه آن رفتارهای غلط در عرصه سیاست، اقتصاد، مدیریت خرد و کلان کشور و ضررهای جبران ناپذیر در تمام عرصه‌ها شد.

از ابتدای انقلاب وقتی بحث ولایت فقیه مطرح و پذیرفته شد، در حقیقت نحوه اداره کشور از مدیریت به ولایت تغییر هویت داد. ما در خدمت نظام تازه سکوت کردیم و چشم بر تمام اشتباهات پیاپی بستیم و مردم هم به تبعیت از ولایت فقیه هر آن چه ما خواستیم را انجام دادند، اعم از حضور در جنگ و تداوم آن، سکوت و عدم اعتراض به برآورده نشدن وعده‌های انقلاب، تک‌صدایی و تک‌حزبی کردن نظام و غیره. خدایا توبه ما را بپذیر که بندگان ما را چه سان امین دانستند و ما چگونه به امانت خیانت کردیم. آن گاه که قدرت ما مستقر شد، خودی‌سازی و غیرسنتی



کردیم و هر صدایی که سخنی جز از خوشایند ما داشت را برنتابیدیم و گلویش بریدیم. گوش‌ها را با تبلیغات فریبکارانه و دروغ‌های مکرر آکندید تا صدایی جز از ما را نشنوند و هر که با ما نبود را نپذیرند. میرحسین عزیز، آن گاه که اریکه قدرت را به دست گرفتیم و یکه تاز میدان حکومت شدیم، دولت بودن را از یاد بردیم و خود را حاکم دانستیم و به همین دلیل هم جان و مال و ناموس مردم را پشیزی هم ارزش قائل نشدیم. اما هنوز یک ابزار کم داشتیم و آن ثروت بود. ما در ابتدای انقلاب دم از کوخ‌نشینان می‌زدیم و رضای خداوند را در رضای آنان می‌دیدیم، اما کاخ نشینی چنان ما را مجذوب کرده بود که کوخ‌نشینان را تنها وقتی به حضور مردم در صحنه نیاز داشتیم به یاد می‌آوردیم. برای کسب و حفظ قدرت اول خیانت و سپس جنایت کردیم و وقتی از استقرار قدرت خود خیالمان راحت شد، آنگاه شروع به ثروت اندوزی کردیم. ما در این هنگام چونان دسته دزدانی شده بودیم که از غنایم به دست آمده حق همدیگر را محترم می‌شمارند. برای خوشنودی همدیگر در مسؤولیتی که بودیم از هیچ گونه همکاری برای تحصیل ثروت نامشروع فروگذاری نمی‌کردیم و در تحصیل این ثروت بادآورده از رفتن هیچ مسیری ابایی به خرج ندادیم. میرحسین عزیز، امروز اگر به ثروت‌های بی حد و حصر بعضی حضرات ایراد می‌گیریم، چرا یک بار نباید عنوان کنیم که ابزار این ثروت‌های بادآورده و حرام را ما بودیم که برای جلب رضایت خاطر رفقایمان در اختیارشان گذاشتیم. از یک سو کارخانه‌ها و صنایع کلان اقتصادی و تولیدی را تصاحب (و به عبارت بهتر چپاول) کرده بودیم و از سوی دیگر هم خودمان را داشتیم مالک کلان ثروت و صنعت می‌کردیم. بعضی از دوستان برای کسب ثروت راه تولید را پیش گرفتند و با امتیازات ویژه صاحب مجوزهایی شدند که اصلاً صلاحیتش را نداشتند و منابع مالیشان را هم با وام از بانک‌ها (بیت‌المال) تأمین شد و بعضی دیگر از دوستان آن قدر هم به خود سخت نگرفتند و راه واردات بی‌رویه را در پیش گرفتند و ما بودیم که امتیازات لازم را بی هیچ توجیه قانونی بهشان می‌دادیم. به همین جهت هم بخش خصوصی برای ما نه به عنوان محرک چرخ‌های اقتصاد کشور، بلکه به عنوان رقیب نگرسته می‌شد. از همین دوران بود که خطر سقوط نظام برای ما مساوی شده بود با خطر از دست دادن قدرت و ثروت و به همین دلیل هم و غم ما صرف حفظ آن شد. به همین دلیل صدای منتقدین نامش شد «اتهام تبلیغ علیه نظام». برای تأمین امنیت لازم خودمان دستگاه امنیتی کشور را از سازمان به وزارتخانه ارتقا دادیم و «ساواک» را تبدیل به «اواک» کردیم. در این بین مردم را هم به عنوان قدرت اجتماعی با بهانه‌ها و دروغ‌های گوناگون همراه خود کرده بودیم و هر گاه لازم می‌شد از همکاری و همراهیشان سود مطلوب خود را می‌بردیم. رسانه‌ها و مطبوعات که وعده داده بودیم آزاد باشند و مسؤولین را به انتقاد بگیرند و خیرها را آزادانه و بر اساس حقیقت محض به مردم برسانند تا به عنوان ابزار نظارت عملکرد دولت باشند، را تحت اختیار خود درآوردیم و هر چیز را همانطور که می‌خواستیم از مجرای صدا و سیما و مطبوعات و سایر رسانه‌ها به مردم اعلام می‌کردیم تا نتیجه آن همان واکنشی را در مردم ایجاد کند که ما برایش برنامه ریخته بودیم.

سال ۱۳۶۷ جنگ را با نوشیدن جام زهر، پس از چند سال لجاجت بر سر دعوای عاری از منطق به ناچار به پایان بردیم (خدا را شکر که همان را هم ناچار شدیم تن در بدهیم، وگرنه معلوم نبود کی بخوایم صلح را بپذیریم و کشور و مردم را از شر این هیولای ویرانگر و خونخوار جنگ خلاص کنیم)، یک سال بعد از آن امام امت (ره) ما را تنها گذاشت و خود به دیدار معبودش شتافت. ما ماندیم و قدرتی که به دست آورده بودیم و ثروتی که روز به روز بیشترش می‌کردیم. در طی این یازده سال حضور امام در کنار ملت، ما همواره برای از بین بردن مخالفین و ادامه جنگ و ثروت اندوزی و قدرت خواهی منحصر به خودمان همواره برای ایشان خبرهای جعلی و بی حقیقت برده بودیم و اگر هم تصمیمی از ایشان صادر شده که جای نقد دارد مسؤولیت آن با ما است که حقیقت را همانطور که مطلوب ما بود به ایشان منعکس می‌کردیم. پس از انتخاب رهبر جدید، شیوه‌های حکومتی ما کمی تغییر کرد و به روز رسانی شد. از این دوره بحث نظارت استصوابی وارد قانون شد. ما تا قبل از این اگر نظارت استصوابی را به عنوان یک اصل قانونی نداشتیم، اما در طول دوره‌های انتخابات‌های کشور آن را اجرا کرده بودیم و هر کس را که برای شرایط و موقعیت خودمان مضر می‌دانستیم به او اجازه حضور در انتخابات را نمی‌دادیم. در واقع ما از سال ۱۳۶۰ به بعد یک حزب داشتیم و در درون این حزب طیف‌های گوناگون فکری اعتقادی حاضر بودند که ما این را به عنوان چند صدایی قلمداد می‌کردیم، در صورتی که جز یک صدا و تفکر و اعتقاد به عنوان کلیت نظام موجود نبود. این حزب انحصاری با سلاقی گوناگونی که در آن بود در انتخابات حاضر می‌شد و آرا را به خود اختصاص می‌داد و مطلقاً شخص یا گروهی غیر از طرفداران این حزب حاکم توان ورود به عرصه انتخابات را نداشتند.

در دهه هفتاد، آغاز نوعی دیگر از رویگردانی از مردم بود. در این دوره جنگ تمام شده بود، نظارت استصوابی از حالت یک قانون نانوشته درآمد بود و به یکی از اصول قانون اساسی درآمد بود و متعاقب آن اختیارات رهبری هم افزایش یافته بود، سپاه که تا دیروز نیرویی نظامی برای حفظ کشور از اشغال متجاوزان بود، اکنون نهادی برای حفظ کیان نظام شده بود و با ورود به عرصه‌های اقتصادی و سیاسی روز به روز فربه‌تر می‌شد و از آرمان‌های اولیه تأسیس خود فاصله می‌گرفت و با در اختیار داشتن قدرت دست به هر کار خلاف قانونی می‌زد. ما باز هم سکوت کردیم. در این دوره مردم که ماهیت ما را تا حدی شناخته بودند و سرخورده و نادم از جنگی که هشت سال لجاجت به طول انجامیده بود و جز ویرانی‌های



عظیم در همه عرصه‌های شهری، اجتماعی، اقتصادی دستاورد دیگری نداشت، مردمی که شعارهای انقلاب را محقق نیافته می‌دیدند و مردمی که شروع استبدادی نوین را درک می‌کردند شروع به ابراز ضمنی ناراضی‌ها کردند. در این دوره خطرناک‌تر از ناراضی‌های مردمی، وجود آنانی بود که توان بیداری مردم بر علیه رفتارهای دروغین ما را داشتند و با دید وسیع تری که داشتند برای ما مخل آسایش شده بودند. اینان نبودند به جز روشنفکرانی که سرمایه‌های فکری کشور محسوب می‌شدند، اما برای سرمایه‌های ما که همانا قدرت و ثروت بود خطرناک بودند و لذا چاره‌ای جز از میان برداشتنشان نبود. روندی که از سال‌ها قبل شروع شده بود و این بار به شکل سازمان یافته و زنجیره‌ای ادامه پیدا کرد. از سال‌ها قبل روشنفکران و آگاهی‌بخشان اجتماع را با برنامه‌های تبلیغاتی رسانه دولتی مانند برنامه هویت تخریب شخصیت کرده بودیم، اما کافی نبود و باید حذف می‌شدند. این شد که قتل‌های زنجیره‌ای آغاز شد. ما اما باز سکوت کردیم تا آن زمانی که دولت اصلاحات بر سر کار آمد و در این دوره آن را علنی کردیم و به خونخواهی جان‌باختگان قتل‌های زنجیره‌ای فریاد برآوردیم. اما میرحسین گرامی، در آن دوره هم اگر قدرت در دست ما نبود که این قتل‌ها به نام ما ثبت شود باز هم سکوت می‌کردیم.

در خرداد ۱۳۷۶ مردم با روشی مدنی و مشارکتی گسترده صدایی منتقد از دل نظام را که آزادی و رفاه را به آنان وعده می‌داد برگزیدند و در سال ۱۳۸۰ هم برای بار دوم آن را تجدید کردند و جریان اصلاحات با ادعای احقاق حقوق حقه ملت پا به عرصه نهاد. در این دوره در سال ۱۳۷۸ برای نخستین بار بعد از دو دهه با شکل گرفتن ماجرای کوی دانشگاه شاهد حضور اعتراضی مردم شدیم. اما در مقابل وحشیگری‌هایی که نسبت به مردم و ساحت دانشگاه شد فقط سکوت کردیم. ما در واقع داشتیم سکوت بر آن چه می‌کردیم که خود در دهه شصت سردمدارش بودیم و اکنون فهمیده بودیم که راه را اشتباه رفته‌ایم و طریق بهتری هم برای طی کردن هست و خواسته بودیم آن را به کار بگیریم، اما چون همواره نسبت به گذشته خود مفتخر بودیم و هرگز آن را نقد و تقبیح نکرده بودیم باز هم در مواجهه با اعتراضات بر حق مردمی شاهد قتل و کشتار و جنایت و وحشیگری بودیم. حادثه کوی دانشگاه به منزله زنگ خطر برای حکومت از بابت بیداری مردم بود که پایه‌های قدرت مطلقه را به لرزه درمی‌آورد. اکنون دیگر اقتدارگرایان مطلق از ما نسبی‌گرایان هم به ستوه آمده بودند و ما را هم برای حضور خود مضر می‌دانستند و باید که از عرصه حذف می‌شدیم. این شد که در انتخابات مجلس هفتم نظارت استصوابی گریبانگیر خود ما هم شد و علاوه بر جلوگیری از حضور ما در انتخابات، با ابطال تعداد زیادی از آراء توانستند چیدمان نمایندگان مجلس را به دلخواه تنظیم کنند و از این دوره «مجلس نمایندگان مردم» رسماً تبدیل شد به «مجلس نمایندگان نظام». اما در مقابل ما چه کردیم، فقط به طرح شکایتی از ریاست شورای نگهبان در قوه قضائیه اکتفا کردیم و در مقابل عدم رسیدگی به آن هم سکوت کردیم. در دوره اصلاحات بخشی از عملکردمان تابع مصلحت اندیشی شد. بابت بخشی از عملکرد مثبتی هم که داشتیم و حمایت عظیم مردمی از جریان اصلاحات، ما سران اصلاحات دچار نوعی غرور شدیم و هر یک سازی ناهماهنگ با دیگری زدیم و خود را در این جریان بر حق دانستیم و از یاران خواهان متابعت شدیم و نتیجه این که در سال ۱۳۸۴ با نفاق و چند دستگی به عرصه انتخابات ریاست جمهوری آمدیم. در این دوره انتخابات ریاست جمهوری، برخی از مردم به خاطر تساهل و تسامحی که ما به اجحاف بر حقشان روا داشته بودیم از ما رویگردان شده بودند و برخی هم فریب شعارهایی را خوردند که رقیب در صحنه مطرح می‌کرد و ما بیشتر آنها را به مردم وعده داده بودیم و بدان عمل نکرده بودیم، در این میان آن دسته از مردم که همچنان به ما پشتگرمی داشتند و از ما حمایت می‌کردند هم به خاطر چند دستگی‌های ما از وحدت و انسجام برخوردار نبودند و این شد که جناح رقیب به سادگی و با کمترین حد تقلب توانست پیروز انتخابات باشد. حال دیگر اقتدارگرایان قدرت اجرایی کشور را هم در دست گرفته بودند و برای ترکنازی در غارت بیت المال و سلب آزادی‌های اجتماعی و فرصت سوزی از کشور و آینده آن عرصه فراخ شده بود. ما در این دوره مورد تخریب واقع شدیم، اما سکوت کردیم. در فرصت مناسب در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری باز به عرصه آمدیم و خواستار اجرای قانون اساسی و بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی و معیشت مردم شدیم. مردم و به ویژه جوانان که شاهد بی‌لیاقتی دولت شده بودند و خواهان بهبود اوضاع کشور خویش بودند با حضوری حماسه وار در انتخابات ما را به خدمت خود فراخواندند، اما دیگر اقتدارگرایان طعم قدرت مطلق را چشیده بودند و از این آریکه پایین آمدن را نمی‌پذیرفتند و به همین دلیل با کودتایی سازمان یافته کاندیدای مردمی را شکست انتخاباتی دادند و کاندیدای خود را بر حکومت گماردند و ریاست جمهوری هم دیگر ماهیت خود را از دست داد. بلافاصله پس از کودتا شاهد رویکردها و شگردهای خودمان در دهه شصت بودیم؛ دستگیری‌های گسترده، شکنجه‌های وحشیانه، اعتراف‌گیری‌های ساختگی، دادگاه‌های فرمایشی، تواب‌سازی، نمایش‌های تبلیغاتی تلویزیونی، تبلیغات عوام‌فریبانه از تمامی رسانه‌های جمعی، و... اما این بار شاهد حضور حماسه‌وار مردم در صحنه و مخالفت قاطعشان با عملکردهای زیاده‌خواهانه و انحصارطلبانه حکام بودیم، و مستبدین مردم‌ستیز هم در نهایت شقاوت به روی معترضینی که جز حق قانونی خود هیچ نمی‌خواستند آتش گشودند و جوانانمان را به خون کشیدند با این خیال خام که با آتش خود می‌توانند این جنگل سبز ایران را خاموش کنند و غافل از این که آن خون‌هایی که ریخته شد باغ آزادی



خواهی ایران را آبیاری نمود و آن را سبزتر و خرم‌تر گرداند و جوانان ایرانی و به طور کل جامعه ایران وارسته‌تر از هر زمان و والانگتر از همیشه شد. مجموع اعتماد مردم به بعضی مسؤولین و حمایتشان از آنان و پایمردیشان در قبال زیاده خواهی حکومت بعد از کودتای انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸ جنبش سبز را پدید آورد که می‌توان آن را خودجوش‌ترین جنبش مردمی و مدنی دانست که تداوم نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت است. الان بیش از سه سال است که گماشتگان قدرت اختیار تمامی نهادهای هر سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه را تحت امر خود دارند و در این سه سال کشور تنها رو به زوال و قهقرا رفت و به لبه پرتگاه رسید.

یاران گرامی (در اینجا منظورم از یاران، نه تنها اهالی اصلاحات بلکه تمامی آنانی است که قلبشان برای اسلام و ایران و ایرانی می‌تپد) یاران گرامی، اینهایی که در سطور بالا اشاره شد تنها گوشه‌ای از پهنه گسترده اشتباهات ما در این دوران نظام جمهوری اسلامی ایران بود. هر آن چه که بر ما رفت، از ابداعات خودمان رفت و جز از دسترنج خود نخوردیم. اگر امروز عده‌ای اوباش به ساحت روحانیان بلندپایه و حتا بیت بنیانگذار راحل جمهوری اسلامی اهانت می‌کنند، تکرار همان روزهایی است که مثنی اوباش را با پول بردگان خود ساخته بودیم و هر کس که خلاف میلمان سخنی می‌گفت را مفتضحش می‌کردیم و اندکی ملاحظه جایگاه دینی و سیاسی وی را نمی‌نمودیم. ما زادیم غول قدرتی را که امروز مهارش ناممکن شده است و می‌درد هر آن چه ناخوشایندش باشد. ما بودیم که آموختیم به کار بردن دروغ را. ما بودیم که سرکوب احزاب مخالف را خواه با زور، خواه با انگ و تهمت، خواه با ممانعت‌های قانونی به صاحبان امروزی قدرت آموختیم. ما بودیم که سرکوب مردم را آموختیم. ما بودیم که قبح دین را شکستیم و حرمت آن را از بین بردیم. هر جا کم آوردیم از دین مایه گذاشتیم و به نام دین، خون خلق را حلال کردیم و حرام‌های شرعی را بر خود حلال کردیم و این شد که در عاشورای حسینی با خیل عزادارانی که در ماتم حسین(ع) تنها با عزاداری بر حسین(ع) و یارانش بر از دست رفتن ارزش‌های دینی خود و رو به نابودی رفتن کشور متمدنانه و دور از هر خشونت‌ی اعتراض می‌کردند و حشبانه یورش برده شد و یزیدوار و شمر مسلک عزاداران حسینی از زن و مرد از پل پایین انداخته شدند و با خودرو زیر گرفته شدند و عاشورا بار دیگر خونین شد و پیام مظلومیت شیعیان بر جهانیان منعکس شد. آتشی که امروز کشور را می‌سوزاند را ما برافروختیم و با سکوتمان در مقابل رفتارهای فاجعه‌گون و بی‌منطق بر آن دمیدیم. این سیل خروشان را که امروز کشور را در خود می‌بلعد ما از جویبار خود جاری ساختیم. حال بخشی از ما در برهه‌ای از زمان توفیق الهی یارمان بود و اندکی به خود آمدیم و فهمیدیم که در حقیقت ولی مردم هستند نه ما. مردم قدرت و سرمایه هستند، نه نیروهای سرسپرده و پول. فهمیدیم که زور و زر و تزویر را سرانجامی جز زوال نخواهد بود. خواستیم به رسم توبه جبران ما فات کنیم و حق مردم را ادا کنیم تا دین خود را در پیشگاه دینی که به نام آن دکان گشوده بودیم و به نام آن هر آن چه به کام خود بود برآورده بودیم و شیطان را با ابزار دین برتر و اکملمان خشنود کرده بودیم، کمی از روسیاهی خود بکاهیم تا شاید در آن دنیا رویی داشته باشیم که از پیامبر اسلام (ص) و خاندان اطهرش شفاعت بطلبیم. ولی هم این که دیر بود و هم این که ضعیف و بی تدبیر رفتار کردیم. شاید به این چند سال و تمامی اتفاقاتش هم نیاز داشتیم تا تجربیاتمان برای رفتن رو به آینده‌ای بهتر تکمیل گردد. خدا را شکر می‌کنیم که به ما توفیق ادب آموخت که: «بی ادب محروم ماند از لطف حق!»

بخش دوم: چه خواهد شد؟

امروز، جامعه ایران به دلیل سوء مدیریت مسؤولین از ابتدای نظام جمهوری اسلامی و به ویژه در طی دو دوره اخیر دولت به قهقرای مطلق رسیده و تا لبه پرتگاه و سقوطی همه جانبه فاصله چندانی ندارد. رشد چشمگیر شاخص‌های منفی اجتماعی از قبیل بیکاری، فرار مغزها و مهاجرت نخبگان، طلاق، اعتیاد، بی‌نشاطی و افسردگی و بیماری‌های روانی، جرم و بزه و فحشا که عمدتاً به دلیل مصائب اقتصادی است، در بطن جامعه از یک سو - رشد مسائل منفی در بدنه دولت از قبیل فساد شدید اداری و رانت خواری، فامیل بازی و عدم نظام شایسته سالاری، عدم برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌های کارشناسانه، بی‌مهری کردن به اساتید فن به هر نحو ممکن و سپردن امور به دست افرادی فاقد صلاحیت، نپذیرفتن انتقادات دلسوزان مردم و نظام و برخورد قهری با منتقدین، نادیده گرفتن مشکلات مردم و شیوع دروغ و تبلیغات از تمامی تریبون‌های رسانه‌ای که همگی در اختیار و یا تحت نظارت و تسلط حکومت است، ارائه آمارهای کاذب و انعکاس اخبار عاری از صحت و سقم، بی‌عدالتی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، اعمال نظر و سلیقه شخصی در تمامی حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی که نتیجه‌اش تنها افول در تمامی این حوزه‌ها بوده است، افزایش زورگویی‌های حاکمانه و سلطان‌مآبانه به بدنه مردم و سلب شدید و اکید آزادی‌های فردی و اجتماعی و تجاوز آشکار به حریم خصوصی مردم در انظار عموم و قائل نبودن هیچ گونه حقوقی برای مردم از سوی دیگر - بیماری اقتصادی و نرخ بالای تورم که منجر به مشکلات شدید معیشتی مردم شده، فاصله شدید طبقاتی که هر دم بیشتر در حال رشد است، افول و سقوط سیستم بانکی و نظام مالی کشور به دلیل اجرای تصمیمات غیرعلمی و خودسرانه، سقوط سطح علمی مراکز دانشگاهی و پژوهشی کشور و کلاً سقوط میزان دانش‌گرایی و خردورزی،



نابودی فزاینده و رو به گسترش در زمینه‌های کشاورزی و صنعت به دلیل واردات بی رویه که تنها عده‌ای خاص از آن سود می‌برند و همچنین تحریم‌های همه جانبه جهانی علیه ایران که باعث بیکاری بیشتر و ورشکستگی مجریان امور صنعتی و کشاورزی شده و رنج منتج از آن تنها به دوش عامه مردم است و بس از سویی دیگر - سقوط منزلت و اعتبار جایگاه منطقه‌ای و جهانی ایران به دلیل آن که مسند امور در دست مشتی افراد فاقد صلاحیت و بی‌خرد افتاده که با خودسری و بی‌کیاستی خود بحران را به جایی رسانده‌اند که تحریم‌های همه‌جانبه علیه ایران به اجرا درآمده و دوباره کشور در معرض جنگ قرار گرفته است (البته باید به این نکته هم توجه داشت که آقایان با دست یافتن به فن آوری‌هایی در عرصه نظامی کمی متوهم شده و فکر می‌کنند دیگر کسی از پس آنان بر نمی‌آید، غافل از آن که ما آن قدر از قافله دنیا در عرصه دانش و فناوری عقب افتاده‌ایم که این چند پیشرفت نظامی ما برای آنانی که شمشیر به جنگ با ایران بسته‌اند مشتی اسباب بازی را بیشتر می‌ماند تا سلاح نظامی) و راهبردهای دولت هم برای خروج از این بحران‌ها دست دراز کردن به سوی سایر کشورها از جمله چین و روسیه و غیره است که منجر به باج دادن از منافع عمومی و ملی و نوعاً تحت استثمار و استعمار قرار گرفتن بوده است از سوی دیگر - و در مورد دین اسلام که به عنوان رکن نظام قانونی کشور است از یک سو شاهد گسترش شدید خرافات در بین دولت و مسئولین هستیم که تا حد ارتباط با حضرت صاحب‌الزمان (عج) هم پیش رفته است - و از دیگر سو هم افزایش دین‌گریزی و بی‌اعتقادی به ویژه در نسل جوان، رویگردانی از اسلام و پدید آمدن دین‌های جدید و عرفان‌های نوظهور، تخریب باورهای دینی و تمسک جستن به اعتقادات مذهبی برای تبلیغات دروغین و سرپوش گذاشتن بر افتضاحات مکرر و ارتقای قدرت و ثروت، نتیجه اعمالی بوده که طی سی و چهار سال و به ویژه در هشت سال اخیر به نام دین صورت گرفته است.

امروز در عرصه اجتماع شاهد رویگردانی از دین و بی‌مهری به هویت ملی هستیم. در طول تاریخ دین و ملی‌گرایی ارکان اصلی هویت ایرانی بوده‌اند و ضامن بقای کشور به ویژه بعد از انقلاب و در دوران جنگ بوده‌اند. امروز نگران‌کننده‌تر و خطرناک‌تر از تحریم و جنگ بلائی عظیم‌تر و مهیب‌تر به نام تجزیه است، و دیگر این که در این جنگ دیگر مردم اعتماد بدو انقلاب را به مسئولین ندارند و حمایتی از حکومت نخواهند نمود و دشمنان به راحتی خواهند توانست بر سرنوشت ما حاکم شوند و بر منابع عظیم و سرمایه‌های کلان خدادادی ما دست درازی کنند. نسل امروز ایران را جوانانی تشکیل می‌دهند که نه در انقلاب و نه در جنگ حضور نداشته‌اند، اما هم به انقلاب عظیم مادران و پدرانشان مفتخرند و هم برای ایثار هم میهنانشان در جنگ حرمت قائل‌اند و جان‌باختگان جنگ را همچنان سرافراز به لقب رفیع شهید می‌دانند. این نسل اما آرمان‌هایی متفاوت با نسل‌های پیشین دارد و طبیعتاً راه‌های نیل به آرمان را هم سوای راه مادران و پدرانشان برگزیده‌اند. شوربختانه و دردمندانه باید گفت که مسئولین از ابتدا به این نسل حاضر در صحنه امروز بی‌تفاوت و بی‌مهر بوده‌اند و نه حاضر به پذیرش و اجرای خواسته‌های این نسل بودند و نه برای رفع دغدغه‌های این نسل چاره اندیشیدند. این نسل که حدود نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد و جمعیت کشور با زایش این نسل از سی و شش میلیون به هفتاد میلیون رسید، از کودکی با سرکوب و تحکم در مدرسه و دانشگاه و خیابان و عرصه اجتماع بزرگ شد و هیچ چیز جز آزادی و رفاه دغدغه این نسل نبود. این نسل هم به تأسی از نسل‌های پیشین خود حاضر به هر گونه فداکاری برای کشور و دین خود است، ولی این نسل به یمن تحصیل و رشد در عصر ارتباطات و گذر از اختناق‌های حکومت و دسترسی به جهان آزاد و متعالی توانسته است به بیداری برسد تا بتواند صحیح و غلط را به درستی از هم تشخیص دهد و نسل‌های بعد از این نسل نیز همین گونه و بهتر از این خواهند بود، لذا این نسل نه کشورش را در حکومتی خاص تشخیص می‌دهد، و نه این که دینش را به غلط و بر اساس منفعت دیگران درک می‌کند. چنانچه هر چه سریعتر این نسل و نسل‌های بعدی توسط دولتمردان و طبقه حاکم به رسمیت شناخته نشوند و خواسته‌ها و دغدغه‌هایشان مورد توجه قرار نگیرد و در مقابلش سر تسلیم فرود آورده نشود، روز به روز شکاف بین حاکمیت و جامعه وسیع‌تر خواهد شد و مشروعیت مردمی نظام بیش‌تر زیر سؤال خواهد رفت و در آینده نه چندان دور شاهد تضاد بیش‌تر مردم و مسئولین خواهیم بود که نتیجه‌ای جز آشوب‌های اجتماعی نخواهد داشت که مقصر آن هم فقط و فقط حاکمیت است.

بخش سوم: چه باید کرد؟

امروز، اهالی جبهه اصلاحات (مراد از اهالی اصلاحات بدنه دولت‌های هفتم و هشتم در بین سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ و طرفداران آن نیست، بلکه منظور تمامی کسانی از هر طیف فکری و سیاسی هستند که خواهان بهبود اوضاع کشور و برون‌رفت از وضع مصیبت‌بار فعلی هستند.) با تکیه بر تجربیات سی و چهار ساله نظام جمهوری اسلامی و مشاهده عینی پیامدهای اشتباهات و خطاهای خود و سایر سران نظام به این درک رسیده‌اند که در بحث حاکمیت ابتر و برتر نظر مردم است و لا غیر. اینک اهالی اصلاحات به این باور متقن دست یافته‌اند که مشروعیت نظام سیاسی جز با رضایت مردم فراهم نمی‌شود و برای رضایت مردم باید که همه گونه مطابق میل آنان رفتار کرد و از تحمیل هر نوع خواسته و سلیقه شخصی به



هر نام و عنوانی و به هر بهانه‌ای دوری کرد. امروز اهالی اصلاحات می‌دانند که ولی مردم فقط و فقط خود مردم هستند و دولت با رای مردم انتخاب می‌شود تا برای مردم خواسته‌های آنان را برآورده سازد و رضایت ایشان را جلب کند و این مردم هستند که بر دولت حکومت می‌کنند. در نگرش اهالی اصلاحات دیگر لابی بازی و باند سازی برای کسب کرسی‌های بیشتر از قدرت و سهم افزون‌تر از حکومت و ثروت معنا ندارد، زیرا در نظر اهالی اصلاحات حکومت عملاً بی معنا می‌باشد چون قرار نیست کسی جز خود مردم بر سرنوشت و احوال خویش حاکم باشند، و قدرت و ثروت واقعی هم رضایت و خشنودی مردم از عملکرد و رفتارهای دولت است و مردم با فهم و درایت خویش بهتر می‌دانند که چه کسی را برای خدمتگزاری انتخاب کنند. لذا اهالی اصلاحات این بار ادعایی نیز نخواهند داشت و مخلصانه در خدمت مردم خواهند بود.

اهالی اصلاحات تنها به خاطر خدمت به مردم و جلب رضایت آنان و برآورده شدن خواسته‌های آنان، حضور خویش در صحنه سیاست را حفظ خواهند نمود و با ایمان به وعده الهی که تحقق حقیقت است امید به آینده‌ای بهتر برای مردم ایران در همه عرصه‌ها که حقیقت بارز است را همواره در قلب خویش خواهند داشت. اهالی اصلاحات ضمن ادای احترام به مقام شامخ شهدای راه میهن و همه جان‌باختگان عرصه راه اسلام و وطن و مردم، ضمن اعتراف به ناکارآمدی و اشتباه بودن بسیاری از عملکردهای نظام از همه مردم ایران بابت جفاها و خطاهای نظام جمهوری اسلامی ایران از ابتدا تا کنون مخلصانه عذرخواهی نموده و حلالیت می‌طلبند. امروز با توجه به آن چه که در بخش دوم این مطلب به قلم آمد کشور در آستانه یک بزنگاه تاریخی است که اگر تدبیری دقیق برایش اندیشیده نشود ایران آینده اوضاعی اسفبار خواهد داشت که جبرانش آن گاه به سادگی نیست. امروز اهالی اصلاحات به منظور احقاق حقوق مردم به میدان می‌آیند و تمام تلاش خویش را خواهند نمود که جز تدبیر صحیح راه دیگری را اختیار نکنند و کشتی کشور را با آرامش از این دریای طوفانی به ساحل نجات برسانند. لذا با پیروی از آموزه‌های الهی که انسان را در زیان و خسران می‌داند مگر آن که عمل صالح انجام دهد و دیگران را به حق و به صبر اندرز دهد، اول از همه خود در برابر حق که همانا حق و خواسته‌های مردم است خضوع و خشوع می‌نمایند و ضمن انجام این عمل صالح که خشنودی خداوند و بندگانش در آن است، دیگر مسئولین و اهالی نظام را نیز به راه حق دعوت خواهند نمود. از آنجایی که برآورده شدن این آمل و آرمان‌ها به سادگی و سرعت نخواهد بود، لذا مردم گرامی ایران را به صبر و شکیبایی دعوت می‌نمایند تا در خسران نباشیم و بتوانیم بنده‌ای صالح و شهروندی سالم باشیم و برای سربلندی اسلام عزیز و ایران گرامی تمام هم و غم خود را صرف کنیم. شکی در این نیست که همه مردم ایران از هر جناح و گرایشی خواسته‌ای جز رفاه و سربلندی کشور خویش را نداشته و ندارند. امروز اهالی اصلاحات به دور از هر حب و بغضی تمامی تلاش خویش را خواهند نمود که با جذب حداکثری تمامی طیف‌های اجتماع با پیروی از رهنمودهای مشفقین دانشمند و نخبگان کشور روش‌هایی مبتنی بر علم و خرد را به کار گیرند تا رفاهی همگانی را برآورده ساخته و کشور را در عرصه‌های جهانی به جایگاه بایسته و شایسته خود برسانند که این امر موجب سربلندی اسلام عزیز نیز خواهد بود. اهالی اصلاحات این بار نظارت همگانی را خواستار شده و با گوش جان سپردن به نظرات و انتقادهای همگانی موجبات خشنودی همگانی مردم ایران و تحقق کامل خواسته‌های آنان را سرلوحه امور خویش خواهند نمود.

شرط گذر از این بحران و رسیدن به جزیره آرامش انجام اصلاحاتی همه‌جانبه در تمامی جنبه‌ها و ارکان کشور است که نخستین لازمه آن اجرای کامل و بلاشرط قانون اساسی فعلی، ایجاد فضایی آکنده از نشاط و شادمانی در بستر جامعه، آزادی تمامی احزاب و اندیشه‌های سیاسی، آزادی و استقلال مطلق مطبوعات و رسانه‌ها و آزادی بیان فردی و آزادی‌های اجتماعی کامل، آزادی تجمعات به منظور اعتراض و عتاب به مسئولین در صورت قصور، اعتنا به همه اقشار و طیف‌های جامعه و فراهم آوردن خواسته‌های آنان، کاهش سطح شکاف طبقاتی با ارتقای توان معیشتی قشر ضعیف جامعه و از بین بردن احتمالات آسیب‌زا برای این قشر و نیز سایر اقشار کشور، فراهم ساختن زمینه‌های رشد همه‌جانبه فرهنگی، افزایش قدرت اقتصادی به ویژه در بخش خصوصی، رفع فساد و تطهیر و پالایش نظام اداری و جلوگیری از برخورداری از امتیازات ویژه و رانت خواری، احترام به جامعه علمی کشور و نظرات و نیازهایشان و تلاش در برآورده ساختن آن و ارتقای سطح کیفی علمی کشور، و در گام بعد اصلاح اصول قانون اساسی و انطباق آن با خواسته‌های امروزی ایرانیان به ویژه جوانان و نوجوانان است که نسل جدید و نسل‌های در راه هستند. هم تحریم‌ها و هم جنگ نتیجه مستقیم عملکرد مسئولین است و این مردم هستند که قربانی این تصمیم‌های بی‌خردانه می‌شوند، لذا مسئولین با به کار گرفتن روشی دوستانه و به دور از هر گونه غوغاسالاری حقانیت کشور در دستیابی به انرژی هسته‌ای و مسالمت‌آمیز بودن اهداف ایران در این زمینه را به جامعه جهانی اثبات خواهند نمود و باعث رفع تحریم‌ها و جلوگیری از جنگ خواهند شد و با به کار گرفتن سیاست‌های دوستانه در عرصه بین‌المللی باعث جذب سرمایه‌گذاران جهانی و بالا بردن سطح اشتغال و قدرت اقتصادی و ارزش پول ملی خواهند شد. مالکیت و سرمایه‌های خصوصی در نظر اهالی اصلاحات در نهایت احترام خواهد بود و بخش خصوصی به عنوان بازوی پیشرو قدرت اقتصادی کشور نگرسته خواهد شد و دولت نهایت تلاش خود را جهت افزایش امکانات ملزوم توسعه آن به کار خواهد گرفت.



نظر به این که نظام سیاسی ایران بر اساس دین مبین اسلام برنامه‌ریزی شده است، اهالی اصلاحات در راه اعتلا و سربلندی نام اسلام و ایران با تکیه بر قدرت مردمی که قویتر از حتما قدرت نظامی است، هیچ واهمه‌ای به دل راه نخواهند داد و تلاش در این راه را جهاد در راه خدا دانسته و در برابر خائنین به دین مبین و مردم شریف ایران هرگز کوتاهی و مصلحت‌اندیشی نخواهند نمود. در این راه دست یاری و دوستی به سوی مردم بزرگوار دراز کرده و از آنان همراهی و همکاری تقاضا می‌کنیم و با استعانت به درگاه الاهی از خداوند توفیق هدایت‌مان به راه راست را طلب می‌کنیم، به این امید که در پیشگاه خداوند و مردم شریف میهن عزیزمان روسیفتد و سربلند باشیم.

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/?p=19417>



نامه سرگشاده محمود فرجامی به میرحسین موسوی، ۲۳ آذر ۱۳۹۱

برسد به دست میرحسین

آقای موسوی عزیز

سلام

پیغامی که فرستادید اتفاقی به دست من رسید. راستش اول فکر کردم شوخی است و یکی خواسته سربه‌سرم بگذارد. بعد یک بار دیگر آن را به دقت خواندم به حامل نگاه کردم و دیدم امکان ندارد یکی این‌طور با کس دیگری شوخی کند که روی یک تکه کاغذ بنویسد من میرحسین موسوی هستم و اوضاعم فلان و بیسار است و بعد با نگرانی از طرف گیرنده ناشناس نامه بخواند اوضاع و احوال جامعه را برایش بنویسد، به پای همین کبوتر ببندد و بفرستد. نوشته بودید که دسترسی‌تان به هر منبع خبری قطع است و فقط هر روز مجبورید روزنامه کیهان بخوانید، و هر چند که مطمئن هستید از دار و دسته آقای شریعتمداری نمی‌شود انتظار راستی و درستی داشت اما از خلال مطالب همان روزنامه هم به این نتیجه رسیده‌اید که اوضاع کشور سخت وخیم است و متأسفانه پیش‌بینی‌هایتان به حقیقت پیوسته. غم و اندوهی در نامه‌تان موج می‌زد که حتا آن کبوتر بیچاره را هم از بغ بغو انداخته بود. حتا یکی کمی هم پره‌های دمش سوخته بود و موقع فرود مثل موشک‌های سپاه دور خودش می‌چرخید.

بسیار متأسف شدم که شما با فکر کردن به سختی‌ها و بدبختی‌هایی که عملاً وجود ندارند خودتان را اذیت می‌کنید. وظیفه خودم می‌دانم با دادن خبرهای خوش از وضعیت خوبی که این بیرون هست شما را شاد و امیدوار کنم تا وقتی که - به زودی - از آن شرایط خارج می‌شوید سلامتی و امید و انرژی کافی برای کاری که بر عهده شما گذاشته شده است داشته باشید. بالاخره شما دست کم یک چهارسال ریاست جمهوری به ما بدهکارید!

پیش از هر چیز بدانید که آن اخبار و آن روزنامه‌ها جعلی است. دیگر حسین شریعتمداری مدیر کیهان نیست و مدتهاست که مدیریت آن روزنامه به مسعود بهنود سپرده شده. حسین شریعتمداری را بر اساس شایسته‌سالاری به سمت وردست ظرفشوی بخش آشپزخانه مؤسسه کیهان منصوب کردند (پس از آنکه از تمام شاکیان خصوصی‌اش در دادگاه با گریه و زاری حلالیت طلبید). البته همه می‌دانستند که او مناسب این شغل نیست اما قاضی دادگاه معتقد بود که باید به بزه‌کاران فرصت داد با انجام شغل‌های شریف و مفید، اندک اندک به آغوش جامعه انسانی بازگردند. بالاخره روی حرف خانم شیرین عبادی که نمی‌شود حرف زد، حتا اگر ایشان حکم به کم کردن تفریح جامعه بدهد و نمایش عمومی «الهام و فاطمه رجبی در قفس» را لغو کند. خیلی نمایش با نمکی بود ولی حالا که فکر می‌کنم می‌بینم حق با خانم عبادی بود و در شأن ما نبود که خودمان را با چنان نمایش‌هایی شاد و سرگرم کنیم. فاطمه و غلام هم اکنون به حکم ایشان در یک آسایشگاه روانی آبرومند نگه‌داری می‌شوند، پول تمام بلیط‌های فروخته شده از صاحب سیرک پس گرفته شده و برای نگهداری آنها در اختیار مدیر آسایشگاه است. البته این‌طور هم نیست که هر کس پولی داشت بتواند در آسایشگاه بستری شود و کسانی که پول ندارند محکوم به زجر کشیدن یا تحقیر شدن و خیابان‌خوابی شوند. خیر. آن دورانی که دولت در مقابل بی‌بضاعتها هیچ احساس مسئولیتی نمی‌کرد و فقط شعار می‌داد گذشته است. مثلاً در همان آسایشگاه یک اتاق کامل با تمام تجهیزات شامل تخت نو، تشک طبی، روپوش تمیز با آستین‌های بلند، زنجیر استیل، قفل مرغوب، و پوزه بند چرمی اعلا در اختیار آقای طائب است که به تشخیص هیات منصفه و حکم قاضی (پیش از شنیدن دفاعیات او و پس از زنده خوردن وکیلش در صحن دادگاه) تحت شرایط ویژه دارد. تمام هزینه‌های نگهداری او هم تا زمان مداوای کامل آدمخواری‌اش بر عهده وزارت دادگستری است. این را من از خودم نمی‌گویم. آقای بهمن کشاورز وزیر دادگستری در حاشیه دیدار با عمادالدین باقی، رئیس کل زندان‌های کشور اعلام کرد. در همان جلسه‌ای که آقای باقی نطق معروفش «من زندانی دارم» را ایراد کرد که به زودی به عنوان رقیبی بر نطق «من رؤیایی دارم» مارتین لوتر کینگ مطرح شد. البته بعید می‌دانم اگر خود مارتین لوتر کینگ هم می‌بود می‌توانست با این سرعت، زندان‌های مخوفی مثل اوین و رجایی‌شهر را به مراکز بازپروری با درهای باز بدل کند. مراکزی که به هیچ عنوان در آنها از زور و باتوم استفاده نمی‌شود مگر برای بیرون کردن مددجویانی که دوران بازپروری‌شان تمام شده و حاضر به ترک آنجا نیستند. تازه همین دو ماه پیش یکی‌شان از مأموری که بیش از حد مجاز با سر باتوم او را برای جدا کردن از تخت و بیرون کردن از اوین قفل‌ک کرده بود شکایت کرد و آقای باقی مجبور شد در مقابل رسانه‌ها به خاطر این خطای یکی از زیردستانش عذرخواهی کند.



نامه سرگشاده محمود فرجامی به میرحسین موسوی، ۲۱ دی ۱۳۹۱

اف ۴ دنده اتومات سیستم‌دار با شیشه دودی و آینه برقی!

آقای موسوی عزیز!

کم‌کم دارم به این نتیجه می‌رسم که این وضعیتی که دارید حقتان بوده است. آقا من این قدر زحمت می‌کشم برای شما نامه می‌نویسم و خبرهای خوب خوب بهتان می‌دهم آن وقت شما چه اصراری دارید که هی با ایما و اشاره به من بفهمانید که دارم دروغ می‌گویم؟ اصلاً مشکل شما با دروغ و دروغ‌گویی چیست؟ وقتی حقیقت این قدر تلخ و خردکننده است چرا دلخوش به دروغ‌های آب‌دوغ‌خیری نباشیم؟ شما فکر می‌کنید این همه آدم که نه فقط دروغ می‌شنوند بلکه دیگران را تشویق می‌کنند که به آنها دروغ بگویند، همگی کودن و ابله هستند و این دروغ‌ها را باور می‌کنند؟ نه آقای موسوی عزیز... بسیاری از آنها می‌دانند که دروغ می‌شنوند اما دروغ دلخوشکنک و امیدبخش و ساده‌دلانه را به واقعیت‌های بد و ناامیدکننده و بیرحم ترجیح می‌دهند. اختلاف طبقاتی در هند بیداد می‌کند و صدها میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند. گزارش شده که فقط در خیابان‌های دهلی و بمبئی و چند شهر دیگر هند، میلیون‌ها نفر در خیابان زندگی می‌کنند، یعنی در پیاده‌رو به دنیا می‌آیند، بزرگ می‌شوند، ازدواج می‌کنند، بچه‌دار می‌شوند و می‌میرند. همان گزارش‌ها می‌گویند که بیش‌تر همین آدم‌ها با اولین پولی که به دستشان می‌رسد بلیط سینما می‌خرند و به تماشای فیلم‌های هندی می‌نشینند. فیلم‌هایی که رؤیا می‌فروشند. رؤیاهایی که دروغند. دختر زیبایی نجیب فقیری که پسر خوش‌تیپ بزنبه‌دار پولداری عاشقش می‌شوند و با تمام دسیسه‌های آدم‌های بد، به وصال هم می‌رسند و خوشبخت می‌شوند. درخت و سبزه و سیتار و رقص و دل‌مراهی جوانی... یا برعکس دختر زیبایی نجیب پولداری که پسر خوش‌تیپ بزنبه‌دار فقیری عاشقش می‌شوند و با تمام دسیسه‌های آدم‌های بد، به وصال هم می‌رسند و خوشبخت می‌شوند. دل و جوانی و رقص و سبزه و درخت... هیچ کس هم وسط سالن پا نمی‌شود بگوید اینها دروغ است و وضعیت طبق آمارهای جهانی و بانک مرکزی هند فلان و بیسار است. چون آن آدم‌ها دوست دارند چیزی که خودشان هرگز در واقعیت تجربه نخواهند کرد را در رویای دروغین دیگران ببینند.

یا در همین ایران خودمان؛ شما فکر می‌کنید ملت باور می‌کنند که انیشتین هفته‌ای چند بار با دانشجوی ایرانی جوانی به نام محمود حسابی دیدار می‌کرده، از او تعریف می‌کرده، از فرهنگ ایرانی تمجید می‌کرده، با او درد دل می‌کرده و او را به خانه‌اش می‌برده؟! خب آدمی که اندکی عقل در کله‌اش باشد و کمی هم با دنیای علم و شخصی به نام انیشتین آشنا باشد محال است همچو چیزهایی را باور کند. اما دروغ‌های شاخدار ایرج حسابی (ایشان البته چندان حسابی نیست، فقط پسر محمود حسابی فقید است) همچنان پرخریدار است و حتا به کتاب‌های درسی هم راه یافته است. چرا؟ چون ملت دوست ندارند بپذیرند که نه فقط ایران بلکه کل جهان اسلام در چند قرن گذشته تقریباً هیچ سهمی در تولید علم نداشته است. ما نه می‌توانیم انیشتین تحویل دنیا بدهیم و نه می‌توانیم با فروتنی صرفاً به تحسین این دانشمند یهودی آمریکایی آلمانی‌الاصل بسنده کنیم، پس یک دانشمند معمولی ایرانی که احتمالاً در عمرش فقط یکی دو بار و به مدت چند دقیقه انیشتین را دیده را تبدیل می‌کنیم به نزدیک‌ترین دوست و همراه و همکار او که حتا انیشتین با تحسین به او می‌گفته «من دست شما را می‌بوسم» (باز خدا پدر آقا ایرج را بیامرزد که به دست رضایت داد و پا و کفش را تخفیف داد، بالآخره وقتی دست بگنجد چرا پا نگنجد؟). البته اگر ملیت‌ش را نمی‌شود عوض کرد دینش را که می‌شود: وب‌سایت رسمی آیت‌الله بروجردی رسماً نوشته که انیشتین به ایشان نامه نوشته بوده و تشرف خودش به دین مبین اسلام و مذهب حقه (با فتحه بخوانید) جعفری را اعلام کرده بوده است! حیف که در این دین و مذهب مبین و حقه، رقص و سیتار و دل‌مراهی جوانی حرام است! (در مورد درخت و سبزه زیاد مطمئن نیستم)

اصلاً تا به حال فکر کرده‌اید ملت چرا این قدر دنبال بنگ و هروئین و ال اس دی و کرک و شیشه می‌روند؟ چون آنها را به سرعت از واقعیت‌های تلخ به رویای شیرین می‌برد. دوستی داشتیم که رویایش خلبنانی بود ولی نه هوشش را داشت و نه پشتکارش را و نه امکاناتش را که خلبنان شود. اهل عضویت در بسیج و کتک زدن ملت و مجیز‌گویی و استفاده از سهمیه و اینها هم که نبود. طفلک از ارتفاع هم می‌ترسید. این بود که بعد از سالها نگاه کردن با حسرت به آسمان، راحت‌ترین راه فضانوردی را انتخاب کرد: یک چیزهایی دود می‌کرد و یک راست می‌رفت بالای ابرها. معمولاً هم یک شکاری جنگنده اف ۴ دنده اتومات سیستم‌دار زیر پایش بود با شیشه دودی و آینه بغل برقی (طفلک سقف پروازش همین قدر بود!). وقتی



دار و ندار خودش و پدر و مادرش را آتش زد و مصرفش همی رفت بالاتر، کم‌کم خودش تبدیل شد به شکاری جنگنده. آخرین و اولین پروازش هم از روی شیروانی خانه‌شان بود. خدا رفتگان شما را هم بیامرزد. به صلاح بعضی‌هاست که همیشه از ارتفاع بترسند. وضعیتی هم که کشور ما با بلندپروازی‌های هسته‌ای دچارش شد بی‌شبهت به وضعیت رفیق جنگنده من نیست. پولی که او از فروش اموال پدر و مادر بدبختش به حسن خرس (موادفروش معروف محله) می‌داد را بگیرد پولی که حضرات از ثروت ملی مملکت به روس‌ها دادند. هر دو رویا خریدند. رویای پرواز، رویای سرعت، رویای برتری. هر دو دروغ خریدند. هر دو شجاعت بیهوده و خطرناک به دست آوردند. آن یکی از ارتفاع نترسید و تا بالای پشت بام بالا رفت. این یکی هم تقریباً لبه پشت بام است و آماده پریدن (و ای بسا که در میانه راه لبه پشت بام تا کف خیابان). خواسته هر دو به حق بود و بلکه می‌توانستند به رؤیایشان هم برسند. اما راهش را اشتباه رفتند و دودش را به چشم خودشان و دیگران کردند. اما بعضی وقتها، وقت‌هایی که دیگر خیلی دیر شده، وقتی که هیچ کاری از ما بر نمی‌آید، شاید بهتر باشد در همان رؤیایی که ما را نابود کرده بمانیم. چه فایده داشت که دوست شکاری جنگنده بدبخت من، در میانه زمین و آسمان به خودش بیاید و آن چند ثانیه پرواز واقعی زهرمارش بشود؟ یکی از همسایه‌ها که اتفاقاً چند دقیقه‌ای قبل از پرواز آخرین دیده بودش می‌گفت لول لول بوده و می‌گفته حسابی مهمات زده. حتا گفته حس می‌کنم از اگزوزم آتش بیرون می‌زند و می‌توانم تا دو برابر سرعت صوت پرواز می‌کنم. امیدوارم دست کم اف ۴ دنده اتومات سیستم‌دار با شیشه دودی و آینه بغل برقی با پیاده روی یکی شده باشد.

وضع ما خوب است لطفاً شما هم باور کنید!

با مهر

محمود فرجامی

*** منع ***

وبسایت «ندای سبز آزادی»

**نامه سرگشاده محمود فرجامی به میر حسین موسوی، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲****خاتمی و زیبای خفته!**

آقای موسوی عزیز!

یک نصیحت دوستانه: اگر یک وقت دیدید در باز است و همه نگهبان‌هایتان خوابند و آژیرها از کار افتاده‌اند و برق قطع است و دوربین‌ها کار نمی‌کنند و خلاصه همه امکانات موجود و موانع مفقودند، اصلاً از خانه بیرون نیایید و در همان زندان-منزل بمانید که اوضاع بیرون بسیار ناجور است.

دیگر ببینید چقدر ناجور است که احمدی‌نژاد را در خیابان کتک می‌زنند و برای مشائی چوبه دار علم کرده‌اند و احمدی‌نژاد قرار است نوار افشا کند که در انتخابات ۸۸ تقلب شده بوده و سردار حجیم اسلام فیروزآبادی ترمز نبریدن را از وظایف رئیس‌جمهور می‌داند و هاشمی رفسنجانی در جواب اینکه دود از کنده بلند می‌شوند می‌گوید حتماً کنده‌ای هم نمانده که ازش دود بلند شود و به خاتمی در روزنامه کیهان مفسد فی‌الارض می‌گویند (این یکی آخری هیچ عجیب نبود، همین‌طوری گفتم که عدالت را حفظ کرده باشم). ای کاش اجداد فارسی‌زبان ما اصطلاحی ساخته بودند بالاتر از خر تو خر (ادبا به آن شیر تو شیر هم می‌گویند لکن به خر بیشتر می‌آید که تو خر باشد تا شیر که تو شیر!) تا می‌شد برای توصیف این حال و روز از آن استفاده کرد. به هر حال هر چه که هست نتیجه اقدامات ولی امر باصیرت مسلمین جهان است که نظرشان به نظر ایشان نزدیکتر بود و بر ادبای در رکاب ایشان مثل دکتر حداد عادل است که اصلاح مناسبی برای وصف این روزها بسازند و آورین آورین بشنوند. فعلاً فشارها روی آقای خاتمی زیاد است که ایشان بیاید برای نامزدی ریاست جمهوری. ایشان هم هی به تلمیح و تصریح می‌گویند که اگر بیاید از همان مرحله تأیید شورای نگهبانش مشکل دارد تا الی آخر. جماعت فشارآور هم می‌گویند شما بیاید ما پشت شما ایستاده‌ایم. یک جوری هم می‌گویند که انگار اگر منصوبان و منسوبان حضرت ولی امر فوق‌الذکر در شورای نگهبان، آقای خاتمی را رد صلاحیت کنند آنها خاک فلسطین، یعنی خیابان فلسطین را به توپره می‌کشند. آقای خاتمی هم که طفلکی مأخوذ به حیاست رویش نمی‌شود بگوید همانقدر که پشت آقای موسوی ایستادید برای هفت پشت هر دو تای ما (چهار پشت شما و سه پشت آقای خاتمی) بس است! تازه این حجم از پشت شما ایستادن در حالی بود که شما از همان نیمه شب برگزاری انتخابات شجاعانه ایستادید و تا به حال «تسلیم این صحنه‌آرایی خطرناک» نشدید و تأکید می‌شد که موسوی دستگیر بشه ایران قیامت می‌شه. جناب ماخوذ به حیا که بعید نبود برای حفظ نظام و چارچوب‌های قانون اساسی (که همان‌طور که ایشان یکهزار و دویست و سی بار تأکید کرده‌اند: ولایت فقیه هم یکی از اصول آن می‌باشد) فردای انتخابات پیروزی احمدی‌نژاد را تبریک بگویند.

تازه سد شورای نگهبان که رد شود مکافات ایام تبلیغات فرا می‌رسد و ابزارهایی که یکسره یا دست حکومت است و یا دولت، که اخیراً نظرشان به نظر همدیگر نزدیک نیست اما در کوبیدن اصلاح‌طلبان مثل عشاق همجنسند. بعد نوبت به برگزاری انتخابات و حمله به ستادها و کمبود تعرفه‌ها و اخراج ناظران سر صندوق‌ها و اینها می‌رسد. بعد محشر شمارش آرا زیر نظر نمایندگان شورای نگهبان و بسیج و سپاه و وزارت کشور است به مصداق اصطلاح شریفه سپردن دنبه دست گریگ.

همه اینها که با انداختن یه تومن به آتش، به خیر خوشی تمام شود نوبت تجمیع آرا در ستاد انتخابات وزارت می‌شود که قبلاً یک بار دست‌درکارانش در سال ۸۸ دوره آموزشی را با دستکاری دست کم ۸ میلیون رأی گذرانده‌اند و الآن که خبره هستند بعید است دستشان با کمتر از ده دوازده میلیون گرم شود.

همه اینها به کنار، خود شورای نگهبان در باطل کردن صندوق‌ها بی‌کار نخواهد نشست و حماسه ابطال صندوق‌های انتخابات مجلس ششم را تکرار خواهد کرد. بماند که اخیراً ولی امر مسلمین جهان حتماً فرصت هنرنمایی به شورای نگهبان را هم نمی‌دهند و مثل روز ۲۳ خرداد سال ۸۸، قبل از اینکه شورای نگهبان از قیلوله بیدار شوند به رئیس‌جمهور منتخب خود پیروزی را تبریک می‌گویند. بسیج و سپاه و گردان‌های ویژه و نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات و سایرین هم که البته در این میان بی‌کار نخواهند نشست و به قول شاعر به شمشیر و خنجر به گرز و کمند، خواهند برید و درید و شکست و بیست، مردم بیچاره را سر و سینه و پا و دست (صنعت لف و نشر مهیج).

حالا با این همه موانع که یادآور قلعه زیبای خفته در افسانه‌هاست جماعت از آقای خاتمی ماخوذ به حیا انتظار دارند از میان این همه دد و دیو و اژدها دست خالی بدود خودش را به صععب‌العبورترین نقطه قصر برساند و زیبای خفته جمهوری را با بوسه‌ای بیدار کند و نجاتش دهد. یکی



نیست بگوید بابا این بیچاره نوک انگشتش در ایتالیا به نوک انگشت خانمی غیرمسلمان خورد یک هفته تکذیبیه می‌داد، بوسه‌اش کجا بود؟! تازه گیریم مشکل شرعی‌اش را هم با عقد موقت حل کند، آخر آن زیبای خفته که از شدت تجاوزهای هشت ساله در کما به سر می‌برد مگر با این چیزها به هوش می‌آید؟ و تازه گیریم که به هوش بیاید مگر نای بلد شدن و فرار و کام دادن دارد. خود آقای خاتمی گفته است هر کس که بیاید اگر تمام شرایط مناسب باشد و سه چهار سال با موفقیت کار کند شرایط را می‌تواند برساند به شرایط سال ۸۴ چیزی در این مایه که پهلوانی خودش را با هزار مشقت به زیبای خفته برساند ببوسدش و... (سایر امورات لازم برای نجاتش را انجام بدهد!) تا نهایتاً او را به شرایط خفتگی اولیه برساند.

من که فکر می‌کنم این جماعت فشار آور پشت سر ایستا، آن قدر هی شَرِک نگاه می‌کنند که به زودی یک نقشی هم برای محمدعلی ابطحی در این خیالپردازی‌هایشان پیدا خواهند کرد!

با مهر

محمود

*** پی‌نوشت ***

کارتون شَرِک را ندیده‌اید؟ عجب! قصه یک غول مهربان سبزرنگ است که مأمور می‌شود برود زیبای خفته را نجات بدهد. وقتی با هزار خطر و زحمت این کار را انجام می‌دهد معلوم می‌شود زیبای خفته هم در واقع یک غول است. در نسخه غربی اسم این زیبای خفته شاهزاده فیونا است، که به گمانم در ترجمه بومی بشود مردم‌سالاری دینی!

*** منع ***

وبسایت «ندای سبز آزادی»



بخش هفتم: نامه‌ها به فقها و مراجع تقلید

**نامه سرگشاده محمد خاتمی، مهدی کروبی، میر حسین موسوی و ده‌ها فعال اصلاح‌طلب به مراجع تقلید، ۳ مرداد ۱۳۸۸****متن فارسی****از اشاعه بیدادگری در جمهوری اسلامی جلوگیری کنید**

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک مراجع عظام تقلید (أدام الله ظلهم)

سلام علیکم

همان‌گونه که استحضار دارید، همزمان با اعلام نتایج دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، موج وسیعی از دستگیری‌ها از میان فعالان ستادهای انتخاباتی نامزدهای غیردولتی و شهروندانی که در راهپیمایی‌های مسالمت‌آمیز شرکت جسته بودند، آغاز شد که در ادامه، با گسترش موج اعتراضات مردمی نسبت به تخلفات گوناگون و گسترده‌ای که در قبل، حین و بعد از انتخابات صورت گرفت، افزایش یافته و هنوز هم ادامه دارد. بازداشت‌های انفرادی و گروهی، از اقشار مختلف اجتماعی از جمله اساتید دانشگاه‌ها، فعالان سیاسی، روزنامه‌نگاران، که بدون صدور مجوزهای قانونی صورت گرفته و همراه با برخوردهای خشونت‌بار و استفاده از شیوه‌های بازجویی که یادآور دوران سیاه ستمشاهی است و بسیاری از امضاکنندگان این نامه در آن زمان خود بارها قربانی آن بوده‌اند، به هیچ روی زینده نظام و کشوری که داعیه برپایی قسط و عدل دارد، نبوده و نخواهد بود و چهره جمهوری اسلامی را در روح و جان هر ایرانی و نیز انظار جهانیان تیره و تار خواهد کرد.

اسف‌بارتر اینکه دستگاه‌های امنیتی مصرانه در پی اثبات فرضیه‌های خیال‌پردازانه و سراپا اشتباه خود برای معرفی فعالان به عنوان عوامل وابسته به بیگانه و محرکان انقلاب مخملی هستند و از همین رو به شیوه‌های غیرقانونی، غیراخلاقی و غیرشرعی اعتراف‌گیری توسل جسته‌اند. دستگاه‌های تبلیغاتی دولتی و به ویژه صدا و سیما نیز در این پروژه شرکت کرده و با پخش اعتراف‌های نمایشی، سعی در اثبات این‌گونه اتهامات واهی به حرکتی مردمی دارد که تنها و تنها برای پاسداشت جمهوریت نظام شکل گرفت. این روزها خانواده‌های نگران و بی‌اطلاع از وضعیت عزیزانشان که تنها جرمشان مشارکت فعال در ستادهای انتخاباتی نامزدهای غیردولتی بوده، در مراجعات مکرر به مراجع قانونی با درهای بسته روبه‌رو می‌شوند. دستگاه‌های ابداع توطئه، اینک کار را به جایی رسانده‌اند که عضویت در ستادهای تبلیغاتی را جرمی نابخشودنی می‌نمایانند و این در حالی است که بارها در بیانات بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی و مسئولان بلندپایه نظام، این‌گونه فعالیت‌ها مورد تأیید و تشویق قرار گرفته است. به‌راستی اعمال شکنجه‌های مکرر در مورد کسانی که زیر لوای اسلام زندگی می‌کنند، با توسل به کدام اصل قانونی، شرعی و انسانی توجیه‌پذیر است؟ و چگونه می‌توان با سکوت در قبال این همه خشونت و سبیت، داد از رحمانی بودن نظامی سر داد که شریعت محمدی را راهنمای خویش قرار داده است؟ این روزها دریافت اخبار نگران‌کننده درباره سلامت جسمی و روانی بسیاری از بازداشت‌شدگان، بر دامنه نگرانی‌ها افزوده است. اصل زیربنایی برائت و پرهیز از پیش‌داوری (لیس من العدل القضاء علی الثقة بالظن) به آسانی نادیده گرفته می‌شود و پایمال شدن حقوق مصرح در قانون اساسی و قوانین عادی به رویه جاریه تبدیل شده و البته نتیجه‌ای جز توسعه بی‌اعتمادی و فاصله گرفتن مردم از حاکمیت در پی نخواهد داشت. این سرگردانی‌ها و نگرانی‌ها بر زندگی گروه بزرگی از شهروندان ایرانی سایه افکنده و به واسطه اتخاذ شیوه‌های غیرقانونی و خودسری عوامل امنیتی از یک سو و عرق ملی و وفاداری به انقلاب اسلامی و عدم تمایل نسبت به استمداد از مراجع بین‌المللی از سوی دیگر، شرایط بسیار دشواری را برای خانواده‌های زندانیان پدید آورده است.

تنها راه برون‌رفت از این وضعیت، اقدام قاطع و شفاف نسبت به توقف فرایند امنیتی ساختن فضای پس از انتخابات، کوتاه کردن دست عوامل غیرمسئول، آزادی تمامی بازداشت‌شدگان و بازگرداندن روند رسیدگی به اتهامات به مجاری قانونی است. از شما مراجع عظام تقلید به عنوان مرجع و ملجأ ملت شریف ایران می‌خواهیم که پیامدهای زیانبار اتخاذ شیوه‌های قانون‌گریزانه را به دستگاه‌های ذی‌ربط خاطر نشان ساخته و آنان را نسبت به اشاعه بیدادگری در نظام جمهوری اسلامی برحذر دارید. این همه، در پرتو کلام امام عدالت که «فلیست تصلح الرعیة إلا بصلاح الولاة» و



لا تصلح الولاية إلا باستقامة الرعية» عرض شد و خداوند سبحان را شاهد و گواه می‌گیریم که جز اصلاح امور این کشور و ملت به چیز دیگری نمی‌اندیشیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سید محمد خاتمی، مهدی کروی، میرحسین موسوی، مرتضی الویری، سید کاظم اکرمی، رحیم ابوالحسنی، مهناز آذرینیا، احمدی‌پور، جمشید انصاری، سید هاشم آقاجری، محسن آرمین، قربان بهزادیان‌نژاد، سعید بیگدلی، محمد باقریان، محسن بهشتی‌سرشت، بهنام بهلومی، علی باقری، حسن بی‌غم، علیرضا بهشتی شیرازی، محمدرضا تاجیک، محمد تقی‌خانی، محسن ترکشوند، محمدعلی توفیقی، مهدی تحقیقی، عابد جعفری، سید محمدرضا حسینی بهشتی، سید علیرضا حسینی بهشتی، نجفقلی حبیبی، علی محمد حاضری، سید محمود حسینی، فرهاد درویش سه‌تالانی، عبدالرضا رکن‌الدین افتخاری، محسن رهامی، محمد رحیمیان، مسعود روغنی زنجانی، علی زمانی، سعید سمنانیان، علی ساعی، محمد سلامتی، غلامرضا شاه‌حسینی، محمد شهرستانکی، محمود صادقی، حسین صادقی، عبدالله طوطیان، غلامرضا ظریفیان، محمدرضا ظفرقندی، علی عرب‌مازار یزدی، علی‌اکبر عنایتی، حسن عظیمی، سید نورمحمد عقیلی، عباس عبدی، محمدرضا علی‌حسینی، فرامرز فلاحی، محمد فرهادی، حسین فروتن، ابوالفضل قدیانی، محمدکاظم کوهی، ابوالفضل کزازی، فرشاد مؤمنی، عباس منوچهری، محمد مقدم، علی محدث، حسین مرتضوی، حمید میرزاده، کورس نیک‌نیا، عبدالله ناصری، محمدعلی نجفی، سید هاشم هدایتی، عباس یزدان‌فر

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد خاتمی

<http://www.khatami.ir/fa/news/915>



ترجمه انگلیسی (English Translation)

ترجمه‌شده توسط سارا آزاد

The open letter from Khatami, Mousavi and Karoubi to the Maraje (Grand Ayatollahs)

The only way out of this situation is the release of all detainees. We are only thinking about the improvement in the affairs of the country and the people.

Translated by Sara Azad

In the name of God, the Compassionate and the Merciful

To the honourable grand Maraje (may God keep them for us):

Greetings. As you are aware, at the same time as the announcement of the results of the tenth presidential election, an extensive wave of arrests of many campaign activists from the non-governmental candidates as well as citizens who took part in the peaceful demonstrations started, which in its continuation, because of the expansion of the people's objections to the various and extensive violations that happened before, during and after the election, has increased and is still ongoing. The individual or group arrests of the people in different social classes such as University professors, political activists and journalists, without the legal warrant and by violent confrontations and use of interrogation methods that are reminiscence of the dark days of Shah's ruling, which most of the individuals signing this letter were for several times victims of them during those days, under no circumstances is and will be appropriate for a government and a country that claims to have established justice and fairness, and will taint Islamic Republic's face in hearts and spirits of every Iranian and in world spotlight.

Even more disastrous is the fact that the security systems are insisting on proving their fictional and completely wrong theories for introducing the activists as foreign agents or intriguers of velvet revolution, and for this reason have committed to unlawful, unethical and illegitimate attempts to get confessions. The governmental propaganda tools and especially IRIB (the state-run televisions and radios) are taking part in this project and by presenting staged confessions try to prove such imaginary accusations against the movement of the people which has formed only to protect the "republic" in the government. These days the worried families, left unaware of the fate of their loved ones whom their only crime is having had an active role in the campaigns of the non-governmental candidates, are facing closed doors in their repeated inquiries to the officials. The conspirator organizations have elevated the situation to a degree that are portraying membership in the campaigns as an unforgivable crime; and this is despite the fact the departed founder of the Revolution (Imam Khomeini) and the high-ranked officials of the government have encouraged and approved such activities. Really based on what legal, religious or logical principle can one explain the practice of repeated torture against those who live under the protection of Islam? And with silence in front of all this violence and cruelty, how can one brag about the kindness of the government that has set the religion of Mohammad as its guidance? These days receiving disturbing news about the physical and mental health of several of the detainees has added to the uncertainties. The principle of being innocent [until proven guilty] and avoiding prejudgment are easily overlooked ("Judging the trusted by relying on the assumption is against justice") and violating the rights stated in the constitution and ordinary laws has become routine and of course will have no outcome other than elevating public mistrust and distancing them from the government. These uncertainties and anxieties have shadowed over the lives of a large number of Iranian citizens; and because of the practice of illegal means and the narcissism of the security forces on one hand and the patriotism and loyalty to the Islamic Republic as well as reluctance toward petitioning to the international authorities on the other hand, have created a very difficult situation for the families of the prisoners.

The only way out of this situation is clear and strong action for stopping the militarization of the environment after the election, cutting off the hands of irresponsible agents, releasing all detainees and returning the process of investigation of the accusations to its legal course. We plea to you, the Maraje, as being the reference and support of the great nation of Iran, to remind the government about the damaging outcomes of their unlawful acts and warn them about the expansion of oppression in the Islamic Republic. All this was mentioned in accordance with the words of the Imam of justice that "people will not improve unless the government does, and the government won't improve unless by the



persistence of people” and we call almighty God as our witness that we are not thinking about anything other than the improvement in the affairs of the country and the people.

With wishing you peace and the kindness of God and his blessings

Seyyed Mohammad Khatami, Mehdi Karoubi, Mir Hossein Mousavi, Morteza Alviri, Seyyed Kazem Akrami, Rahim Abolhasani, Mahnaz Azarnia, Ahmadipour, Jamshid Ansari, Seyyed Hashem Aghajari, Mohsen Armin, Ghorban Behzadian-Nejad, Saeed Bigdeli, Mohammad Bagherian, Mohsen Beheshti-Seresht, Behnam Bohloumi, Ali Bagheri, Hasan Bigham, Alireza Beheshti-Shirazi, Mohammad-Reza Tajik, Mohammad Taghikhani, Mohsen Tarkashvand, Mohammad-Ali Tofighi, Mehdi Tahaghoghi, Abed Jafari, Seyyed Mohammad-Reza Hosseini-Beheshti, Seyyed Ali-Reza Hosseini-Beheshti, Najafgholi Habibi, Ali-Mohammad Hazeri, Seyyed Mahmoud Hosseini, Farhad Darvish-Setalani, Abdolreza Rokneldin-Eftekhari, Mohsen Rahami, Mohammad Rahimian, Masoud Roughani-Zanjani, Ali Zamani, Saeed Semnanian, Ali Saeed, Mohammad Salamati, Gholamreza Shah-Hosseini, Mohammad Shahrestanaki, Mahmoud Sadeghi, Hosein Sadeghi, Abdollah Tootian, Gholamreza Zarifian, Mohammad-Reza Zafarghandi, Ali Arabmazar-Yazdi, Ali-Akbar Enayati, Hassan Azimi, Seyyed Nour-Mohammad Aghili, Abas Abdi, Mohammad-Reza Ali-Hosseini, Faramarz Falahi, Mohammad Farhadi, Hossein Forotan, Abolfazl Ghadiani, Mohammad-Kazem Kouhi, Abolfazl Kazazi, Farshad Moumeni, Abas Manouchehri, Mohammad Moghadam, Ali Mohades, Hossein Mortazavi, Hamid Mirzadeh, Korous Nik-Niayee, Abdollah Naseri, Mohammad-Ali Najafi, Seyyed Hashem Hedayati, Abas Yazdanfar.

*** منع ***

وبسایت «قلم‌نیوز»

**پاسخ یوسف صانعی، ۴ مرداد ۱۳۸۸**

بسمه تعالی

حضور محترم حجج الاسلام والمسلمین آقایان خاتمی، کروبی و دوست مکرم جناب آقای مهندس میرحسین موسوی و سایر امضاءکنندگان محترم نامه مورخ ۸۸/۵/۳

بعد التحية و السلام؛

تظلم‌های کتبی شما بزرگان که گویای تعهدتان به اسلام و اهداف مقدس جمهوری اسلامی که توسط امام امت (سلام الله علیه) ترسیم گردیده دریافت شد.

همان‌طور که همگان می‌دانند، میزان، رأی ملت است و مردم طبق منشور قانون اساسی، باید بر سرنوشتشان حاکم گردند. بر این اساس، باید به سمتی حرکت کنیم که منطقی، آزادی بیان، صدق و راستی و دفاع از حقوق انسان‌ها جایگزین ظلم، ستم، دروغ و شکنجه روحی و جسمی - که ماحصل دولت‌های غیرمردمی، مستبد و خودخواه است - گردد. اما متأسفانه همان‌طور که در نامه شما اشاره شده، مدتی است که شاهد افتراء، دروغ و تضييع حقوق مردم، بازداشت و زندانی نمودن، ظلم و آزار و شکنجه‌های روحی و حتا کشتن مردمی که برای دفاع از حق خود تظاهرات مسالمت‌آمیزی را داشته‌اند، هستیم.

اینجانب به حکم لزوم جلوگیری از ظلم ظالمین به همه کسانی که سبباً یا مباشراً در ضرب و جرح و قتل و زندانی کردن انسان‌ها از اقشار مختلف مردم دخالت می‌کنند و به اذیت و ایذاء آنها در زندان‌ها و سلول‌ها - که خود ظلم مضاعفی به آنان می‌باشد - می‌پردازند، می‌گویم که این‌گونه ظلم‌ها به کسانی که هیچ پناهگاهی جز خداوند ندارند، از گناهان کبیره به شمار می‌رود و آن‌قدر بزرگ و خلاف انسانیت و معصیتی فوق‌العاده است که سه امام معصوم به سه فرزند خودشان (علیهم السلام) که آنها هم امام بوده‌اند و برای درس به دیگران، وصیت کرده‌اند که باید از آن فاصله گرفت و به آن نزدیک نشد: «ایاک و الظلم من لایجد علیک ناصرأ إلا الله»؛ لذا امیدوارم تا دیر نشده زمینه آزادی تمام زندانیان و اجازه برگزاری مراسم به خانواده شهدای حوادث اخیر داده شود و آمرین و عاملین و محرکین و همه آنها که به نحوی در بروز حوادث اخیر دخیل بوده‌اند، توبه نموده و رضایت مضروربین و آسیب‌دیدگان را جلب نمایند و در یک جمله، به نصایح خیرخواهانه آیت‌الله هاشمی دامت افاضاته توجه کرده و به آن عمل نمایند تا پرونده دولت بیش از مسأله انتخابات و عدم مشروعیت شرعی و مقبولیت، که به وسیله قانون اساسی با رأی قطعی و بدون تردید توده مردم حاصل می‌شود، سنگین‌تر نگردد و حقوق اولیه مردم تضييع نشود و به جای توجه به اعتراض توده‌های مردم در داخل و خارج، سینه و قلب جوانان را نشانه نروند، که همه ظلم‌ها و اذیت‌ها و اعتراف‌گیری‌ها و دروغ‌پردازی‌ها نه تنها منجر به تقویت حکومت نمی‌شود، بلکه موجب ضعف و بغض مردم نسبت به حُکام خواهد شد و در نهایت، ناله مظلومان، قطعاً ذلت و گرفتاری ستمکاران را در زمانی نه چندان دور به دنبال خواهد داشت.

در خاتمه، همان‌طور که قبلاً گفته‌ام، بار دیگر به شما و همه ملت شریف و عزیز ایران اسلامی در داخل و خارج و همه کسانی که تلاش می‌کنند صدای مظلومین معترض به انتخابات را به گوش جهانیان برسانند عرض می‌کنم که مبدا فشارها و اذیت‌ها و حق‌کشی‌ها موجب یأس و ناامیدی شما گردد و خواسته ستمکاران تحقق یابد، بلکه باید راه إحقاق حق را بدون خشونت و با رعایت حفظ امنیت و رفتار مسالمت‌آمیز ادامه داد. خداوند را شاکرم که شما آقایان با حفظ وحدت، که رمز پیروزی شماست و اتحاد توده‌های مردمی را نیز به دنبال خواهد داشت، توانسته‌اید همگام و همفکر با یکدیگر، به جلب و جذب مردم مخصوصاً نسل جوان بپردازید و شهد شیرین دفاع از حقوق انسان‌ها و حاکمیت مردمی را به یادگار بگذارید.

یوسف صانعی

۸۸/۵/۴



۳ شعبان المعظم ۱۴۳۰

منبع

وبسایت «پرس آنلاین»

<http://personline.wordpress.com/2009/07/27>



نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به مشایخ و مراجع، ۳ خرداد ۱۳۸۹

«دق الباب (صلاح خلق و فلاح علما)»

چرا خونین‌دل و خسته‌جگر نباشید که مغلوب و مرعوب، در گذرگاه تنگ عافیت و بر مسند خطیر مسؤولیت نشسته‌اید و نظاره می‌کنید که استبداد دینی، چوب حراج بر اخلاق و ایمان خلائق زده است و شریعت را به خدمت سیاست گرفته است و کمر عدالت را شکسته است

شکم اقتصاد، فربه از حرام است و چهره دین، عبوس و جویدار فرهنگ، گل آلود و هوای سیاست، مرگ‌زا و آسمان آزادی، تیره و چشم هنر، گریان و دل دانش، بریان و جان و آبرو ارزان است و ریاکاری و رشوه‌خواری و دروغ‌زنی و مداحی و دهان‌دوزی و قلم‌سوزی و آبروریزی و عالم‌ستیزی و جاهل‌پروری و خرافه‌گستری و قانون‌شکنی و وحشت‌افکنی و تهمت‌پراکنی و تملق و تزویر و تقلب و تبعیض، سکه دارالضرب ولایت و قوت غالب حکومت است

این مردم نیک‌سیرت، همچنان در چنگال دیو استبداد اسیرند، نه لبخند بر لب دارند، نه شادی در دل، نه نان در سفره، نه دانش در دفتر، نه نشاط عیشی، نه درمان دلی. به جز قلبی غمناک و چشمی نمناک، برایشان چه مانده است؟

حال که نه رای موافقت دارید، نه یارای مخالفت، مصلحت در مهاجرت است

«سرهنگان شاه» که بر سر شما نشسته‌اند، سکوت مظلومانه‌تان را به مسالمت و حمایت تفسیر می‌کنند. بانگ بلند مهاجرت، قفل این سکوت شبه‌ناک را خواهد شکست و توهم تسلیم‌فروشی را خواهد زدود

نظام شقاوت‌بنیاد استبداد، خود بدترین مفسد و معصیت است و شجره خبیثه‌ای است که بر آن اصناف حشرات رذائل جمع می‌آیند و فقط بهار فرخنده مردم‌سالاری است که بر خزان خشک خشونت و رذیلت، مهر خاتمت خواهد زد

این حکومت چه شباهتی به سیره و سنت و شیوه و شریعت سردار عدالت، علی(ع) دارد تا لاف از شیعی و علوی بودن زند؟ علی کجا و اکرام جاهلان و إجماع عالمان کجا؟

امروز جانی، تاوان انتقادی است. نقادان، غدر می‌بینند و مداحان، قدر

مگر مشروعیت حکومت، وابسته به عنوان شیعی و سنی است؟ مشروعیت، یک قائمه بیشتر ندارد و آن عدالت است و بقیه هر چه هست، فرع آن است

جمهوری اسلامی ایران، اینک نه جمهوری است، نه اسلامی. دینی و شیعی انگاشت‌ش عین قلب حقیقت و جفا بر طریقت است

نظام ولایت مطلقه و اسلام عبوسش، قاطبه دینداران را شرمنده از مسلمانان کرده است



«واعظ ما بوی حق نشنید، بشنو کاین سخن
در حضورش نیز می‌گویم نه غیبت می‌کنم
چون صبا افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست
وز رفیقان ره، استمداد همت می‌کنم» [حافظ]

به مشایخ و مراجع کرام، درود می‌گویم و از آنان اذن ورود می‌طلبم.

سالروز قیامت صغرای خلق و نهضت کبرای سبز نزدیک‌تر می‌شود و انتظار مردم از روحانیان راستین بیش‌تر. زندانیان این جنبش و شهیدان این شورش، پیامی برای شهسواران عرصه دین و دانش دارند:

می‌دانیم که شما اقطاب و ارکان دین، خود از مظلومان مظالم جمهوری اسلامی هستید و از اینکه معاصی و مفساد این حکومت جائز، نام نیک شما و دامان پاک شریعت را آلوده کرده، ظاهری دژم و باطنی نژند دارید و سینه پُر آتش خود را به آب صبوری ساکن می‌کنید و «زبان بریده به کنجی نشسته» زیر لب، لاحول می‌گویید و ربّ یسر می‌خوانید و از نگاه‌ها و پرسش‌های سرزنش‌آلود مریدان و محارم می‌گریزید که: چرا وعده غسل دادید و اکنون سرکه می‌فروشید؛ و چون به خلوت می‌روید، با خدا شکوه می‌کنید که: خدایا مرجعیت و قطبیت دادی؛ صد شکر، اما چرا در این عصر و در این احوال، که نه مجال انتقاد هست نه نشاط اجتهاد؟ حتا در نوشتن رساله عملیه هم آزادی نیست و فتوا و فرمان حکومت مقدم است. نه حرمت و اعتباری برای فقه مانده، نه قداست و استقلالی برای حوزه. حجت‌ها آیت و آیت‌ها آلت قدرت گشته‌اند.

و چرا خونین‌دل و خسته‌جگر نباشید که مغلوب و مرعوب، در گذرگاه تنگ عافیت و بر مسند خطیر مسؤولیت نشسته‌اید و نظاره می‌کنید که استبداد دینی، چوب حراج بر اخلاق و ایمان خلاق زده است و شریعت را به خدمت سیاست گرفته است و کمر عدالت را شکسته است. شکم اقتصاد، فربه از حرام است و چهره دین، عبوس و جویبار فرهنگ، گل‌آلود و هوای سیاست، مرگ‌زا و آسمان آزادی، تیره و چشم هنر، گریان و دل دانش، بریان و جان و آبرو ارزان است و ریاکاری و رشوه‌خواری و دروغ‌زنی و مداحی و دهان‌دوزی و قلم‌سوزی و آبروریزی و عالم‌ستیزی و جاهل‌پروری و خرافه‌گستری و قانون‌شکنی و وحشت‌افکنی و تهمت‌پراکنی و تملق و تزویر و تقلب و تبعیض، سکه دارالضرب ولایت و قوت غالب حکومت است.

دیگر نه در قضا انصاف و عدالتی مانده است، نه در مجلس، تدبیر و شجاعتی، نه در دولت، توان و لیاقتی. و به تعبیر فصیح پیشوای پارسایان:

«بأرض عالمها ملجم و جاهلها مکرم: جاهلان قدر می‌بینند و بر صدر می‌نشینند و عالمان، لجام به دهن دارند» (نهج‌البلاغه)

«جاهلان سرور شدستند و ز بیم

عاقلان سرها کشیده در گلیم» [مولوی، مثنوی معنوی]

می‌دانیم که شما هم بر این مردم نیک‌سیرت رحمت می‌آورید که همچنان در چنگال دیو استبداد اسیرند، نه لبخند بر لب دارند، نه شادی در دل، نه نان در سفره، نه دانش در دفتر، نه نشاط عیشی، نه درمان دلی. به جز قلبی غمناک و چشمی نمناک، برایشان چه مانده است؟ محتسبان، لبخندشان را ربوده‌اند و واعظان شحنه‌شناس، ایمانشان را. مفسدان، نانشان را بریده‌اند و جاهلان، دفتر معرفتشان را دریده‌اند. نه رنگ دادگری می‌بینند، نه چهره عدالت. گران از تکالیف و تهی از حقوق. رهبرانشان شب و روز ارجوزه [رجز] عدالت می‌خوانند و به دنیا درس مهر و مدیریت می‌دهند، اما خود، زندان‌ها را از شقاوت و قساوت انباشته‌اند و جامعه را به عفونت دروغ و ریا آغشته‌اند. قاتلان بی‌باک حقیقت‌اند و سارقان چالاک حریت. هر بانگ نصیحتی را صدای دشمن و هر ندای مخالفتی را ندای اهریمن می‌شمارند. گویی خود طاووسان عالم غیبند و دیگران جاسوسان عالم غرب. منکر معروفند و معروف به منکر. شما روحانیان راستین با رفتار ستم‌ستیزانه خود می‌توانید چهره متبسم اسلام باشید و پیام روح‌نواز دیانت را به خلقی خسته از خشونت برسانید تا بدانند که همواره در کنار مردمید و به نام اسلام، نه چاهی برای کسی می‌کنید، نه جاهی برای خود طلب می‌کنید.

رطب‌خوردگان ولایت و ثناگویان قدرت، نه منزلتی نزد خالق دارند نه محبوبیتی نزد خلق، اما شما حاملان امانت دین و وارثان سنت سیدالمرسلین، بر سر پیمان خود با خلق و خالق بمانید که از شما همین انتظار می‌رود و بس. مطمئن باشید که نه اسلامیت این سرزمین نه استقلالش، هیچ‌کدام در گروی بقاء مشتی طراران حاکم نیست و پشتیبانی از این «طالبان نامطلوب»، نه خشنودی ملت را در پی دارد نه آبروی روحانیت را.



انسداد و استبداد کم بود، سپاهیان گستاخ و درازدست، مرجع تراشی و مرجع کوبی هم می‌کنند. «هیچ‌ندانی» را که رسماً خبط دماغ دارد [آیت‌الله نوری همدانی]، مسند مرجعیت داده‌اند تا در ثنای رهبر، مدیحه بخواند و سینه بزند و او را «کوثر» بنامد [«خامنه‌ای کوثر است / دشمن او ابتر است»] و از آن طرف، در فجر تصدی ولایت که مقام رهبری، دماغ مرجعیت می‌بخت، فقیهه نزیهی [آیت‌الله منتظری] را که بر او دلیری و خرده‌گیری کرد و او را از «افتاء بغیر علم» برحذر داشت، به عذاب اَلیمی دچار کردند که همه سرها در گلیم کشیدید و بر حرمت ضایع شده فقاقت و مرجعیت، خون خوردید و خاموش نشستید. نگذارید بیش از این نام و ناموستان، فدای هوس‌های سپاهیان شود و ناخواسته در زمره حامیان استبداد دینی به قلم روید.

دلبران عرصه جهاد اکبر، تیغ زبان آختند و بر دولت غاصب تاختند. ارادتی به خلق نمودند و سعادت‌ی بردند. اکنون نوبت شما خاموشان ناخرسند است. توقع محرومان و مظلومان از شما بسی بیش از آن است که افسرده‌دل و پریشان‌حال بنشینید و در عیان، از ملامت جباران تن زنید و در نهان، شکوه به درگاه قاصم‌الجبارین برید، یا مخفیانه «بر در ارباب بی‌مروت دنیا» پیامی بفرستید و جوابی نشنوید. کار از آغوز و لاحول نمی‌رود و خواهش و سفارش از اثر افتاده است و سکوت در مقابل جباران صدای آنها را بلندتر کرده است. و حال که نه رای موافقت دارید، نه یارای مخالفت، مصلحت در مهاجرت است. جهاد اصغر کنید. «خاطر به دست تفرقه دادن، نه زیرکی است». اگر دهان‌ها را بسته‌اند، پای‌ها را که نشکسته‌اند. «الفرار مما لا یتطاق من سنن المرسلین»؛ «باید برون کشید ازین ورطه رخت خویش».

«گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا بر دوست

رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی» [حافظ]

بلی کاری پرهزینه و راهی پرمخاطره است، اما شما یُسِر پس از عَسَر را ببینید و به فَرَج بعد از حَرَج ببینید و فلاح و صلاح خلق را که نگاهش به رفتار شماست، پاس دارید و عتاب فرشتگان با ستم‌پذیران مستضعف را دوباره در قرآن بخوانید که: «چون فرشتگان، جان ظالمانی را می‌ستانند که بر خود ستم کرده‌اند، از آنان می‌پرسند در چه حال بودید؟ می‌گویند مستضعف و درمانده بودیم و در دیار خود رخصت انجام وظیفه نداشتیم. فرشتگان در پاسخ می‌گویند: زمین خدا که فراخ بود و مهاجرت که ممکن بود (إِنَّ الدِّينَ تَوْفَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ).... نساء، ۹۷).

و مباد که حضرت رب‌الأرباب در روز جزا با فقیهان مستضعف خطاب قهر کند و راه عذر را بر آنان ببندد و به سوء عاقبت محکوم شوند.

«راهی به سوی عاقبت خیر می‌رود

راهی به سوء عاقبت، اکنون مخیری» [سعدی]

مهاجرت چون یک رهنمود دینی و قرآنی و یک شیوه اعتراض مدنی و انسانی و به منزله جستن راهی برای رستن از زندان و رسوا کردن زندانبانان، در سیره عالمان دین، ثبت افتاده است و مهاجرت عالمان از ایران به عراق و از عراق به ایران در دوران مشروطه و معاصر، سنت نیکو و آزدیخواهانه‌ای بوده است. «سرهنگان شاه» که بر سر شما نشستند، سکوت مظلومانه‌تان را به مسالمت و حمایت تفسیر می‌کنند. بانگ بلند مهاجرت، قفل این سکوت شبهه‌ناک را خواهد شکست و توهم تسلیم‌ننگین را خواهد زدود.

حوزه فقهی شیعی نجف پس از رکود و توقف کوتاه، اینک به سابقه هزارساله خود رجوع می‌کند و در اندیشه بالندگی دوباره است. نجف اکنون می‌تواند قم را آزاد کند و نفس فروردگان و ترس‌خوردگان قم و مشهد را به فراخنای حوزه فقاقت خود راه دهد تا رسالت دینی و تاریخی‌شان را با شجاعت بگزارند و به بانگ چنگ بگویند آن حکایت‌ها که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش؛ و بی‌واهمه از جنود حرامیان و آدمی‌خواران و تبه‌کاران و ظلمه و قتله و عمه استبداد دینی و «سربازان بدنم امام زمان»، داستان یوسفان افتاده در چنگال گرگان را باز گویند. هم از قُبَح استبداد بگویند هم از حُسن آزادی؛ و دین‌ورزی را در هوایی آزاد و پررقیب تجربه کنند و اجتهادات نوین خود را با تشنگان معنویت در میان بگذارند. و البته «عراق و نجف» نام هرجاست که آزادگان در آن امن و آزاد و گشاده‌دست و گشاده‌زبان باشند که «این وطن، مصر و عراق و شام نیست».

«لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض...»: «این‌گونه خداوند پاک را از ناپاک جدا می‌کند و ناپاکی‌ها را بر هم می‌نهد و یکجا به آتش جهنم می‌سپارد.» (انفال، ۳۷)

آنگاه رطب‌خوردگان ولایت می‌مانند و وُغَاظ‌السلّاطین و خُدّام‌الشیاطین و «مشایخ بی‌نشان از عشق» و سفالگانی که هر صبح و شام بر در سرای سلطنت، سجده می‌برند و پشت بر قبله نماز می‌کنند و با غاصبان می‌نشینند و دست در خون معصوبان می‌برند و عهد خالق را می‌شکنند که «بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم آرام ننشینند.» (نهج‌البلاغه، خطبه شمشق‌قیه: و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کَظَمَ ظالم و لا سغب مظلوم).



مردم هم، غربال بصیرت به‌دست، می‌مانند تا خادمان را از خائنان باز شناسند و نگین سلیمان را از دست اهریمنان بیرون کنند و دیوان را از مسند خدیوان [امیران، پادشاهان] فرو کشند.

آن‌روز ستم‌گران انگشت ندامت به دندان می‌گزند که چرا با رسول همراهی نکردند و چرا فلان‌کس را به دوستی بر گرفتند («و یوم یعضّ الظالم علی یدیهِ یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً...» فرقان، ۲۷ و ۲۸).

می‌دانیم که مشاطگان [آرایشگران] قدرت و فرآشان [خدمتکاران] ولایت و پندارپروران بنگاه بانگ و رنگ [صدا و سیمیا] و عمله استبداد دینی، گوش‌ها را پُر و دل‌ها را خالی کرده‌اند که اگر خیمه خواجگی خودکامگان فرود آید، معاصی و مفساد از یک سو و اعادی و اجانب از سوی دیگر، خاک ایران را فتح خواهند کرد و تنها دولت شیعی جهان را بر خواهند افکند. اما این فریبی فرسوده و دروغی کهنه بیش نیست. نظام شقاوت‌بنیاد استبداد، خود بدترین مفسدت و معصیت است و شجره خبیثه‌ای است که بر آن اصناف حشرات رذائل جمع می‌آیند و فقط بهار فرخنده مردم‌سالاری است که بر خزان خشک خشونت و رذیلت، مُهر خاتمت خواهد زد.

بلی، مزاج دهر تبه شده است و راهزنان و حرامیان در کمینند، اما علمای اسلام، دل قوی دارند و آسوده‌خاطر باشند که عرق ملی و غیرت دینی و همت مُصلحانه و تعهد وطن‌دوستانه زنان و مردان و دانایان و روشنفکران این دیار، هرگز این عزیز نگین را به دست اهریمنان نخواهند سپرد و ایران را برای ایرانیان نگاه خواهد داشت.

حدیث حکومت شیعی و خطر زوال آن هم بهانه‌ای و افسانه‌ای بیش نیست. این حکومت چه شباهتی به سیره و سنت و شیوه و شریعت سردار عدالت، علی (ع) دارد تا لاف از شیعی و علوی بودن زند؟ علی کجا و اکرام جاهلان و إجماع عالمان کجا؟ علی خود از پیامبر اکرم می‌آورد که بارها فرمود «جامعه‌ای که در آن ضعیفان نتوانند حق خود را بی لکنت زبان از قدرتمندان بگیرند، جامعه‌ای ناپاک است» (نهج‌البلاغه، نامه به مالک اشتر) و حقا که نظام ولایت مطلقه جز این جامعه ناپاک، دست‌پختی نداشته است که در آن قوه قضائیه، پاک هیچ‌کاره است و قصابان همه‌کاره. امروز جانی، تاوان انتقادی است. نقادان، غدر می‌بینند و مداحان، قدر. و

«سرتاسر دشت خاوران سنگی نیست

کز خون دل و دیده بر او رنگی نیست» [ابوسعید ابوالخیر]

و باری مگر مشروعیت حکومت، وابسته به عنوان شیعی و سنی است؟ مشروعیت، یک قائمه بیشتر ندارد و آن عدالت است و بقیه هر چه هست، فرع آن است. جمهوری اسلامی ایران به گفته آن فقیه فقید (آیت‌الله منتظری رضوان الله علیه) اینک نه جمهوری است، نه اسلامی. دینی و شیعی انگاشتنش عین قلب حقیقت و جفا بر طریقت است.

و اگر چه نظام ولایت مطلقه و اسلام عبوسش، قاطبه دینداران را شرمنده از مسلمانی کرده است، چهره متبسم و انسان‌نواز و حق‌مدار و خرافه‌گریز و خردپذیر روشنفکری دیندار و عالمان پارسا چندان دلریاست که کسی از آن نگریزد و کفر را بر ایمان نگزیند. «به‌رغم مدعیانی که منع عشق کنند» اینجا هم سخن آن فقیه فقید، حجت موجه ماست که در غیبت استبداد دینی، ایران از آن همه ایرانیان و شهروندان متساوی‌الحقوق خواهد بود و هر کس و هر قوم به اندازه قدر خود بر صدر می‌نشیند و اقبال می‌بیند.

از «هجمه کفر» هم باک ندارید. دینداران، برهان‌های قاطع دارند. فطرت و تاریخ با آنهاست. دلیل و علت در خدمت آنان است. چهار قرن است که در مغرب‌زمین، گزنده‌ترین و کوبنده‌ترین حمله‌ها را به دین کرده و می‌کنند، اما چراغ کلیسا هنوز روشن است و رونق این کارخانه کم نشده است و دینداری معرفت‌اندیش در بالندگی است و کتاب‌های محققانه در تاریخ و فلسفه و تفسیر دین، بسی بهتر و بیش‌تر از کشور ما به بازار می‌آیند. بلی، روحانیان دیگر سروری نمی‌کنند و سقف حکومت را بر ستون شریعت نمی‌زنند. دین در جای خود نشسته است. نه در رأس امور است نه در ذیل امور. و مردم به قدری که علم و هنر و فلسفه و نقد جدید رخصت می‌دهد، پای اعتقاد را در گلیم دیانت دراز می‌کنند. کافران، کفر می‌ورزند و مؤمنان، ایمان. «مؤمنان ز اقرار، مست و منکران ز انکار، مست» و نهایتاً ماندنی‌ها می‌مانند و رفتنی‌ها چون کفی بر آب می‌روند.

«دشمنان با انبیا بر می‌تند

پس ملائک ربّ می‌زنند

کاین چراغی را که هست او نوردار

از دم و پف‌های دزدان دور دار» [مولوی، مثنوی معنوی]



بهار مردم‌سالاری و خزان خودکامگی، حوالت تاریخی ماست و فردا که قیامت صغرای خلق، قائم شود و فرّ دولت فرادینی فرا رسد و آفتاب مردم‌سالاری طلوع کند و افسر فرومایگان فرو افتد و جشن زوال استبداد دینی برپا شود و داغ‌دیدگان انسداد و استبداد، زنجیر بر پای زنجیربافان نهند و تباری نهانی خرقه‌پوشان و ولایت‌فروشان و مثلث تیغ و طلا و تسبیح را آشکار کنند، روز شرمساری خودکامگان و دریوزگان آنها خواهد بود.

سخنی هم با عابدان و صالحان:

غاصبان حاکم، خود آب و خاک میهن را از عفونت استبداد (که اکبر گناهان کبیره است) انباشته‌اند و سلسله جور، بر دست و پای خلائق نهاده‌اند، آنگاه خطیبان خناس، و سوسه و غلغله در افکنده‌اند که زلزله در پیش است و «پیراهن چاک ماهرویان» دامن زمین را چاک خواهد کرد. خرقه‌پوشان هم دام تزویر نهاده‌اند و سر حُقه باز کرده‌اند و خواب و خرافه می‌پراکنند و دعا و تعویذ تعلیم می‌کنند و بر رونق بازار شیادی می‌افزایند. زلزله‌ای را که در ارکان ولایت افتاده، می‌بینند و می‌پوشند و در عوض برای زلزله طبیعت و گناهان موهوم مردم می‌جوشند و می‌خورشند.

تاریخ اما نشان نمی‌دهد که پیامبر علیه‌السلام مردم را از زلزله ترسانده باشد یا دعای ویژه زمین‌لرزه به آنان آموزانده باشد! در عوض به گواهی روایات و مآثورات، آنچه پیامبر از آن می‌هراسید و پیروان خود را از آن می‌هراساند «چیرگی حاکمان بی‌رحم» بود و کم‌تر می‌شد که از مجلسی برخیزد و این دعا را نخواند: «اللهم أقسم لنا من خشيتك ما یُخول بیننا و بین معصیتك... و لا تسلط علینا من لا یرحمنا: خدایا از خشیتت، چندان نصیب ما کن که گناه نکنیم... و کسانی را که به مارحم نمی‌کنند بر ما چیره مکن» (جامع‌الأحادیث، جلال‌الدین سیوطی). یعنی از نگاه باطن‌بین آن آموزگار بزرگ تقوا و توحید، سلطه ظالمین، صد بار از لرزیدن زمین، هراس‌آورتر بود. و به حقیقت، اگر به دعا از خدا چیزی را باید خواست، همانا برافتادن حاکمان بی‌رحم است، حاکمانی که از قتل و غضب و نهب [غارت] و تجاوز و تطاول و چپاول و تقلب و تزویر و افترا و شکنجه و اعدام، مغولان و طالبان را شرمنده کرده‌اند.

نیکوست که همه نمازگزاران و خداخوانان از هر کرانه تیر دعا روان کنند و به پیروی افتخارآمیز از رسول اکرم، این کلمات را بر لوح جان و صفحه زبان، نقش کنند و در عیان و نهان، در شب و روز، در خانه و خیابان، در صلوات و مناجات و در سجده و قنوت، به هر لهجه و هر زبان، از صمیم جان بخوانند و از خدای رحیم رحمان بخواهند تا سایه سلطه سفلگان بی‌رحم را از سر امت مرحومه کم کند و چشم نمناک و دل غمناکشان را روشن و خرم کند.

شاعران و هنرمندان و خوش‌نویسان نیز وام هنرمندی را بگذارند و این کلمات پربركات را بر الواح و صحائف، بر دیوان و ایوان و بر رسانه‌ها و رایانه‌ها رقم زنند و به شهد عبارت و سحر بلاغت بیامیزند و دل مظلومان را مسرور و چشم ظالمان را کور کنند.

«چو غنچه گرچه فروبستگی است کار جهان

تو همچو باد بهاری، گره‌گشا می‌باش

چو پیر سالک عشقت به می حواله کند

بنوش و منتظر رحمت خدا می‌باش» [حافظ]

**نامه سرگشاده محمدجواد حتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۲۰ تیر ۱۳۹۰**

شما را به خدا بیایید برای این اوضاع انفجار آمیز فکری بکنیم و تا قهر الاهی بیش از این، دامان ما را نگرفته و به دره سقوط نینتاده‌ایم، از این کژراهه که رفته‌ایم، باز آییم

ما همه از صدر تا ذیل، مسؤول و معاقب این اوضاع و احوالیم

جامعه ما در حال فروپاشی اخلاقی است

مگر آذیرهای خطر سقوط را نمی‌شنوید؟!

من، خودم و شما و مسؤولان کشور را همچون ساحل‌نشینانی می‌بینم که امواج طوفانی دریا، آنان را به شدت تهدید می‌کند

با دلی سوزان و چشمی گریان و خاطری پریشان، این نامه را شتابان، برای آن برادر دیرینه گرامی می‌نویسم، بدین امید که به سود نظام اسلامی و مردم ستم‌دیده و گرفتار ما باشد.

در ماه‌های اخیر، حضرت‌عالی مانند بسیاری از خطبا و گویندگان و نویسندگان، از جریان انحرافی‌ای سخن می‌گویند که آقای احمدی‌نژاد را احاطه کرده‌اند و او به این جریان، وابسته و دل‌بسته است... من بی‌مقدمه و خیلی صریح و بی‌پرده از شما سؤال می‌کنم: مگر شما و امثال شما نبودید که آقای احمدی‌نژاد را تا بدان حد بالا بردید و او را بر کرسی ریاست جمهوری ایران نشانید، تا امروز از گریبان خود شما سر برآورد؟ شما و امثال شما بودید که در کشوری با وجود صدها تن از آقای احمدی‌نژاد عالم‌تر و سیاستمدارتر و عاقل‌تر و وزین‌تر و سخنورتر و دیندارتر و بااخلاق‌تر، او و دولت به اصطلاح عدالت‌محور و مهرورز او را بر سر کار آوردید، آن هم با آن فضا سازی‌های مسموم و هتک حرمت‌ها و تهمت‌ها و افتراءات نسبت به افراد و شخصیت‌های سابقه‌دار مخصوصاً رقیبان سیاسی ایشان که یک بی‌عدالتی آشکار بود. در عدالت‌محوری و مهرورزی ایشان هم با رفتاری که در دولت اول و دومش با نزدیک‌ترین همکاران یعنی وزرای کابینه‌اش داشت و دارد، به هیچ وجه جای شک و شبهه‌ای باقی نمانده است.

گذشته از سلسله انتصابات و عزل‌هائی که عمدتاً عجولانه و بر مبنای درگیری‌های شخصی و بدون رعایت مصالح عمومی انجام گرفته و می‌گیرد، فعلاً به مخالفت صریح ایشان با نظر رهبر انقلاب در مورد وزیر اطلاعات و اخیراً برکناری وزیر نفت و نصب سرپرست جدید برای این وزارتخانه کلیدی اشاره می‌کنم، با توجه به نقش کلیدی و حساس وزارت اطلاعات در امنیت و وزارت نفت در شریان حیاتی کشور که چون خون در رگ‌های اقتصاد است.

آیا تفسیر یکی از دوستان صاحب‌نظر ما قابل تأمل نیست که می‌گفت: یک خط مرموز، پشت سر تصمیمات سیاسی، اقتصادی این دولت است که احتمالاً بدون اینکه خود آقای احمدی‌نژاد متوجه بشود - چون اصلاً اهل علم اقتصاد و سیاست نیست - کشور را به ورطه ناامنی، ورشکستگی و سقوط اقتصادی سوق می‌دهند. اینها را بگذارید کنار معاملات نفتی تهازری و نابودی صنعت و کشاورزی با واردات بی‌رویه انواع میوه‌ها و صدها قلم کالای چینی و غیره حتا دست‌ساخت‌های کشورهای خارج که صنایع دستی ما را هم در کنار صنعت و کشاورزی تهدید به نابودی می‌کند. این دوست صاحب‌نظر خبره سیاست و اقتصاد، بر این باور است که: انحلال سازمان برنامه و بودجه کشور که در حکم حافظه مدیریتی کشور بود، حذف و برکناری بسیاری از مدیران کارآمد یا تغییر محل خدمت آنان، «قمار» قلمداد کردن بورس که یکی از شریان‌های اقتصادی کشور است، حمله به سیستم بانکی به عنوان یک‌رقمی کردن سود بانکی، انحلال شوراها از جمله شورای عالی پول و اعتبار (که بعداً به صورت ناکارآمدی برقرار شدند)، خالی کردن بانک‌ها به عنوان پروژه‌های زودبازده، چهار برابر شدن پول در گردش و ایجاد تورم، مجموعه سیاست‌هایی بوده است که واحدهای تولیدی را رو به کاهش برده و باغات و مزارع را کساد کرده و بیکاری را افزایش داده است.



در مدت شش سالی که دولت آقای احمدی‌نژاد بر سر کار است، درآمدهای نفتی ما افزایش یافت، به گونه‌ای که طبق گفته کارشناسان، درآمد حاصل از یکصد سال استخراج نفت با درآمد شش سالی که آقای احمدی‌نژاد بر کرسی ریاست جمهوری ایران هستند، برابری می‌کند، اما حاصل آن برای ملت، جز ویرانی کشور، بیکاری جوانان، اشاعه فساد و اعتیاد و تورم و فقر و فلاکت نبوده است. البته هریک از این موارد احتیاج به کارشناسی دارد و باید هیأت‌های کارشناسی مجلس شورای اسلامی و کارشناسان دیگر با جدیت این موضوعات را در دستور تحقیق خود قرار دهند و کشور و نظام و انقلاب را از سقوط و تباهی برهانند.

فساد اداری هیچ‌گاه به وسعت امروز نبوده و در هیچ زمانی ملت ایران این چنین مال‌باخته نبوده است. در اینجا تنها به مسأله هدفمند کردن یارانه‌ها اشاره می‌کنم که به عقیده پاره‌ای صاحب‌نظران در واقع، تیر خلاص به اقتصاد کشور است. از زمان دولت آقای هاشمی و آقای خاتمی، سیاست تعدیل و حذف ده درصدی یارانه‌ها در بودجه هر سال، مطرح بود که با آن مخالفت شد. اما آقای احمدی‌نژاد در شرایط حصر اقتصادی که واحدهای تولیدی ما تاب و توان خود را از دست داده و بهره‌دهی بسیار پایین آمده است، این کار را به نام هدفمند کردن یارانه‌ها با شتاب زیاد و بدون در نظر گرفتن پیامدهای آن انجام داد که طبعاً فاجعه‌برانگیز خواهد بود. چرا که طبقه زحمتکش مزدبگیر با حداقل دستمزد سیصد و هفتاد هزار تومان در ماه نمی‌تواند در برابر افزایش لجام‌گسیخته تورم تاب بیاورد و به زندگی همراه با کرامت انسانی خود ادامه دهد. ارباب اطلاع می‌گویند: در آلمان، دولت، اقتصاد یارانه‌ای ندارد اما به دلیل بهره‌دهی بالای واحدهای تولیدی، حداقل حقوق مزدبگیران چیزی حدود دو میلیون تومان در ماه است، در حالی که کالاهای سبد مصرفی مزدبگیران آن کشور ارزان‌تر از کالاهای مصرفی مزدبگیران ایرانی است. تازه می‌گویند هنوز تورم‌های مهارنشده بیش‌تری در راه است. آیا این تخریب انقلاب و نظام و کشور نیست؟

احمدی‌نژاد در این مدت، در بسیاری از موارد، کارهایی انجام داده که با هیچ عقل و منطق سیاسی و اقتصادی و ملی و بین‌المللی سازگار نیست؛ البته به انگیزه عدالت اجتماعی، عده‌ای از فرودستان را به نوایی - هرچند زودگذر - رسانده است، اما به شیوه صدقه‌ای و غیرعلمی.

حضرت آقای مصباح!

چه کسی این بی‌عدالتی و آشفتنگی و در هم ریختگی را در حق این ملت مظلوم روا داشت جز امثال شما که با تبلیغ و تأیید بی‌دریغتان چنین فاجعه‌هایی را آفریدید؟

برادرم! من از آن رو شما را به عنوان مخاطب این نامه برگزیده‌ام، - در حالی که حضرت‌عالی در این جهت‌گیری سیاسی تنها نبوده‌اید - که می‌دانم شما به حسن نیت این برادر قدیمی‌تان اطمینان دارید و به یقین می‌دانید که انگیزه این نگارش، احساس وظیفه و تکلیف خطیری است که عقل و شرع و وجدان، بر دوش همه ما نهاده و من از ناچاری است که با شما برادر بزرگوام بی‌پرده و عریان سخن می‌گویم. آنچه در سطور گذشته گذشت، گوشه‌ای از رخدادهای بس دردناک و اسفناگیزی است که به همه ما الزام می‌کند در پی چاره‌جویی برآئیم و به اشتباهات خود اعتراف کنیم و این نمی‌شود مگر آنکه با تحلیل صادقانه، سی ساله نظام اسلامی را آسیب‌شناسی کنیم و در پی علاج دردهای بی‌شمار آن برآئیم.

شرائط حاکم بر جمهوری اسلامی از آغاز تا کنون

به پندار من، درد اصلی ما از اول انقلاب تا حال حاضر، «تنازع» و «تخاصم» بوده است. و ما بر خلاف آیه مبارکه «و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم»، در این سه دهه، پیوسته «تنازع» کرده‌ایم و «فشل» شده‌ایم و هیبت و باد و بروت ما از بین رفته است. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «و لا یستطیع أن یتق الله من یخاصم»، کسی که از در خصومت وارد می‌شود (اگر هم بخواهد) نمی‌تواند تقوای الهی داشته باشد. اکنون در جامعه ما تنازع و تخاصم و جنجال و دعوا و هتک حرمت و تهمت و کینه‌توزی‌های رو به تزاید، همچون میکروب‌های کشنده زاد و ولد می‌کنند و تکثیر می‌شوند و در تمام ارگان‌ها و جمعیت‌ها و احزاب و مساجد و معابد و مدارس و ادارات و منازل و همه‌جا و همه‌جا پخش می‌شوند و سلامتی و آرام و قرار و اعتماد را از جامعه ما سلب کرده‌اند. من بر این باورم که اینها همه، مظاهر عقاب الهی است که به مصداق «أو یلبسکم شیعاً»، خدا به خاطر کفران نعمت اسلام و استقلال و آزادی و عزتی که انقلاب اسلامی ۵۷ به ما ارزانی داشت، به این حال و روزمان افکنده است. مباد که ما مصداق این آیه کریمه باشیم: «ألم تر إلی الذین بدلوا نعمة الله کفرأ و أحلوا قومهم دارالبوار» ما بودیم که از روزهای نخست انقلاب بر طبل تنازع و تخاصم کوبیدیم و با شتاب سرسام‌آوری، هر آن کس را که به گونه‌ای دیگر می‌اندیشید و کارهای شتاب‌آلوده ما را نمی‌پسندید، طرد کردیم و با بدترین توهین‌ها و تهمت‌ها او را از صحنه دور کردیم؛ گیرم که آنان هم به سهم خود در سوء رفتار ما، بی‌نقش نبوده‌اند، و درصدی از مسؤلیت



نابسامانی‌ها و انحرافات بر دوش آنان است؛ اما ما در مقام قدرت، از سیرت اولیاء دین، از سیرت نبی اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) پیروی نکردیم و نه تنها سلوک آن پیشوایان بزرگ را در مورد دشمنان، سرمشق خود قرار ندادیم، بلکه با دوستان منتقد و معترض و دگراندیش، معامله دشمن کردیم و چه بسیار افراد خدوم و خوشنام و خوش فکر و مدیر و مدبر را در این سه دهه، به‌خصوص در سالیان اخیر، ملکوک و از کار برکنار کردیم و یا خود کناره گرفتند و بدین‌سان کشور را از نیروهای تجربه دیده و کارشناس و کارآمد محروم ساختیم و هر روز و هر ماه و هر سال، دامنه خصومت و دشمنی را گسترش دادیم تا رسیدیم به فجایعی که در سطور زیر درباره آن سخن می‌گوییم....

وقایع این سال‌ها از سال ۸۴ تا کنون به خصوص انتخابات سال ۸۸

با توجه به نقشی که حضرت تعالی در این جریانات داشته‌اید، اکنون تا چه حد خود را مسؤول می‌دانید؟ اجازه بدهید سؤالم را صریح‌تر و عینی‌تر مطرح کنم و از موضع‌گیری‌های مثبت و منفی شما و امثال شما در دولت‌های آقایان هاشمی و خاتمی و احمدی‌نژاد بپرسم: سؤال این است: آیا شما همچنان به موضع‌گیری‌های گذشته خود در دولت‌های سه‌گانه نامبرده، صحنه می‌گذارید؟ (دولت‌های قبل‌تر را نمی‌گویم چون شما در آن سال‌ها، وارد عرصه سیاسی نشده بودید....). آیا جانب‌داری‌های بی‌دریغتان را از آقای احمدی‌نژاد در سال‌های ۸۴ و ۸۸ درست و صحیح می‌دانید؟ آیا سقوط اخلاقی و اقتصادی سال‌های مزبور را که به برخی اشاره شد و برخی هم خواهد آمد، قبول دارید؟ آیا با مقایسه با سال‌های ریاست جمهوری آقای هاشمی و آقای خاتمی که البته اشکالات و ایرادات درست و نادرستی بر آنها وارد شده است و می‌شود...، جو سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و بین‌المللی سال‌های اخیر را بهتر از آن سال‌ها ارزیابی می‌کنید؟

آیا قبول دارید دولت آقای احمدی‌نژاد، ضربات سهمگینی زده است:

- به آبروی بین‌المللی، از نظر سیاست خارجی با موضع‌گیری‌های غیرمتعارف و شاذ و غیرضروری و برخوردهای غیرمعمول و غیرمقبول، از قبیل ادعای مدیریت جهان و نامه‌پراکنی به رؤسای جمهور و مطرح کردن «هولوکاست» و امثال آنها... که بر انزوای ایران سخت افزود.

- به اقتصاد ما از نظر سیاست‌های اقتصادی، مالی و پولی

- به اخلاق عمومی، از لحاظ رفتارهای ضد اخلاقی و شتاب‌آلوده و شعارهای متناقض و اعتمادبرانداز.

- به روحانیت و رهبری ما به لحاظ ادعای پیروی مستقیم از امام زمان (عج)

- و بالأخره به دین ما به لحاظ ترویج خرافات و...؟

به یاد دارید که محور مناظره نافرجام ما در سال ۷۸ «خشونت» بود که در آن ایام، شاهد راه‌پیمایی‌ها، کفن‌پوشی‌ها، حمله به اجتماعات و مراسم و مراکز اجتماع از سوی دستجات ناشناس و کمی پیش از آن، شاهد قتل‌های مرموز زنجیره‌ای بودیم. آیا فکر نمی‌کنید ترویج تز خشونت در تئوری و عمل، در ایجاد و توسعه و گسترش تنازع‌ها و تخاصم‌های فراگیر که در حال حاضر دامن خود حضرات را هم فرا گرفته، نقش اصلی را داشته است؟ شما از شخصیت‌های شاخصی بودید که در انتخاب آقای احمدی‌نژاد نقش مؤثری داشتید، آیا انحطاط اخلاقی و واپس‌گرایی سیاسی و دینی موجود را تا چه اندازه معلول آن موضع‌گیری‌های تند می‌دانید؟ اکنون کار به جایی رسیده که آقای (م)، تئوریسین و محور ذکر و فکر رئیس دولت باشد و از مکتب ایرانی و امام زمان (عج) سخن بگوید که از یک‌سو پاره‌ای از تجددخواهان اسلام‌گریز و روحانیت‌ستیز را جلب کند و از سوی دیگر، در توده عوام مذهبی هوادار پیدا کند و میلیاردها پول به دست او و امثال او هزینه شود و شما به حق، در برابر اسراف و تبذیر بیت‌المال و دست‌اندازی به اموال عمومی به اعتراض فریاد برآورید و نسبت به ظهور بدعت‌ها و فرقه‌های جدید هشدار بدهید.

برادر بزرگوارم!

به یاد دارید شما با دولت آقای خاتمی و پیش‌تر هم با دولت آقای هاشمی، سرسنگین بودید به خصوص آقای خاتمی و «اصلاح‌طلبان» یا دوم‌خردادی‌ها را منحرف می‌دانستید و تبعیت از رهبر انقلاب را تبلیغ می‌کردید؟ به من بگوئید: کدام رئیس دولت را در طول سال‌های انقلاب سراغ دارید که تا بدین حد جسورانه و علنی در برابر رهبر انقلاب، گستاخی و از فرمان و نظر ایشان سرپیچی کرده باشد؟ به من بگوئید: آقایان هاشمی و خاتمی علی‌رغم اختلاف نظرهایی که با رهبری داشتند، حرمت ایشان و مقامشان را بیش‌تر ننگ می‌داشتند یا آقای احمدی‌نژاد؟ به من بگوئید: آیا میزان تمرد و سرپیچی آقای احمدی‌نژاد از قانون و مصوبات مجلس را با رفتار دولت‌های گذشته قابل مقایسه می‌دانید؟ من به صداقت شما ایمان دارم، به من پاسخ دهید و مرا از عذاب وجدان، که به من «هی» می‌زند که «فریاد کن!»، برهانید.



من عوامل زیادی را در روی کار آمدن دولت آقای احمدی‌نژاد مؤثر می‌دانم، که یکی از مجموعه آن عوامل اثرگذار، حضرت‌تعالی بوده‌اید، اما در یک تحلیل جامع‌تر و همه‌جانبه‌تر، می‌توانم به چند مورد اشاره کنم که فهرست‌وار عبارتند از:

- جو ناسالم و منفی‌ای که - راست و دروغ - بر ضد آقای هاشمی، با استفاده ناجوانمردانه از اختلافات نظر بین حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشمی، به وجود آوردند؛

- جنبه‌های منفی دولت اصلاحات و پاره‌ای از حرکات ناپسند دوم خرداد‌ها به‌خصوص در مورد رهبری؛

- بهره‌گیری منفی از نجابت و سماحت قابل تقدیر آقای خاتمی؛

- موارد منفی دیگری که از دولت‌های سازندگی و اصلاحات می‌توان برشمرد... و قس علی هذا...

به پندار من، مجموعه این ذهنیت‌ها و واقعیت‌های منفی، همراه با «تیپ» آقای احمدی‌نژاد، مردمی بودن و صداقت او در همدردی با محرومین و مستضعفین جامعه، باعث شد که وی برنده انتخابات ۸۴ و ۸۸ شود.

من در یادداشتی که در انتخابات ۸۴ به عنوان «تنها گزینه» در برتری غیرقابل مقایسه آقای هاشمی نسبت به آقای احمدی‌نژاد نوشتم و در روزنامه شرق همان تاریخ به چاپ رسید، آقای هاشمی را راننده ماهری معرفی کردم که علی‌رغم تخلفات سهوی و عمدی از مقررات رانندگی، قادر است ماشین سیاست را از پیچ و خم‌های خطرناک داخلی و خارجی سالم به در ببرد؛ اما آقای احمدی‌نژاد، علی‌رغم صداقت و مردم‌دوستی، راننده کم‌تجربه‌ای است که به کوه و کمر می‌زند و ماشین و مسافران را داغون می‌کند!..

اکنون نیز بر خلاف نظر مخالفین آقای احمدی‌نژاد، بر این باورم که ایشان آدم خوب، اما رئیس‌جمهور خیلی بدی است. او سختکوش و پرتلاش و مردمی و مردم‌دوست است، اما نه سیاست می‌داند و نه اقتصاد و با عرف و ادبیات عقلا آشنا نیست و با ادبیات عوامانه و به اصطلاح کمپنی در داخل و خارج سخن می‌گوید. ایشان در این مدت نشان داده است که بسیار تند و عجول و لجباز و رقیب‌باز است و شما و امثال شما بودید که او را بر سر کار آوردید، هم به او ستم کردید و هم به مردم و انقلاب و نظام... دلیل صدق سخن من، وقایع این شش ساله است که تازگی‌ها، امثال جنابعالی هم با تعابیر متفاوت، این واقعیت‌ها را تصدیق می‌فرمائید. اکنون به چند مورد دیگر اشاره می‌کنم:

حضرت آقای مصباح!

اشکال مهم و صعب‌العلاج دیگر، که شاید اُم‌المشکلات باشد، این است که طبق یک خصلت دیرینه و نهادینه‌شده، ما در بسیاری از مسائل خودسانسوری می‌کنیم و خلوت و جلوت ما، یکصد و هشتاد درجه با هم تفاوت دارد و از این رو، بسیاری از حقایق و واقعیت‌های جامعه از دید بزرگان و مسؤولان مملکتی مخفی می‌ماند یا به صورت معکوس جلوه داده می‌شود. از مراجع تقلید گرفته تا علما و روحانیون مستقل تا روشنفکران دینی تا اساتید دانشگاه تا مسؤولان سیاسی تا سیاست‌پیشگان آزاد و غیرهم، یا از باب مصلحت‌اندیشی یا از باب تقيه و ترس یا از باب ملاحظات رفاقت و رودربایستی و بسیاری هم به خاطر دغدغه زندگی و امرار معاش، حرف دلمان را نمی‌زنیم و با آنکه در محافل خصوصی و خانوادگی و جاهای «امن»، لاینقطع از اوضاع شکایت داریم و این و آن را مقصر می‌دانیم، ولی چون به «عرصه» می‌آئیم، لب فرو می‌بندیم، گویی «در شهر هیچ خبری نیست!» این خصلت نکوهیده که در مواردی هم معلول جو سیاسی و کم‌تحملی مسؤولان حکومتی است، به‌خصوص در محافل دانشگاهی و علمی موجب وقفه و ایستائی و جلوگیری از خلاقیت و نوآوری می‌شود و بسیاری از فرهیختگان و صاحب‌نظران را از اظهارنظر صریح باز می‌دارد و آنها را به اضطراب و اجبار یا ملاحظه و تقيه، وا می‌دارد که همسوی با ما روحانیون - به‌خصوص روحانیون دست‌اندرکار حکومتی - سخن بگویند و از ابراز نظر کارشناسی و علمی بالأخص در مقولات سیاسی و جامعه‌شناسی پرهیز کنند.

یکی از مواردی که سخت به دین و ایمان مردم ضربه فراوانی وارد کرده و آنان را از روحانیت، گریزان و به انقلاب، بدبین کرده، وارد شدن برخی مقامات روحانی و مؤسسات مذهبی و نیز نهادهای دولتی و نظامی در بند و بست‌های تجاری و تحصیل سود و فایده بر اساس روابط ناسالم و با خروج صریح از ضوابط دینی و اخلاقی یا به عبارتی رانت‌خواری است؛ این رشته سر دراز دارد و به همین اشاره بسنده می‌کنم....

فاجعه نگران‌کننده‌تر و عمیق‌تر که از همه آنچه تا به حال گفتم فاجعه‌بارتر است، سرنوشت مبهم و تاریک نسل جوان نوپا یا به تعبیر رائج، نسل سوم انقلاب است. گروه فراوانی از این نسل پرسشگر و شکاک و عاصی، که سازنده آینده کشورند، اکنون حتا سرگشته هویت خویشند و نمی‌دانند مسلمانند یا بی‌دین و حتا در علائق ملی و وطنی دچار بی‌تفاوتی یا یأس و نومیدی و یا برعکس دارای گرایش‌های افراطی ناسیونالیستی و



ضد دینی شده‌اند. این نسل که با مشکلات فراوان معیشتی از لحاظ شغل و ازدواج و مسکن روبه‌روست، از شرایط سیاسی و اجتماعی و درگیری شخصی و گروهی بازیگران عرصه سیاست بسیار آزرده و بی‌تفاوت یا سرکش و عاصی است. باید با کمال تأسف و حسرت بگویم که ما به جای آنکه در اندیشه برنامه‌ریزی صحیح و علمی برای تعلیم و تربیت و آماده‌سازی این نسل برای اداره آینده کشور باشیم، در این سال‌ها، به‌خصوص از سال ۸۸ به این سو، صحنه سیاست را به آوردگاه جدی تخاصم و تنازع و جنگ و جدل مدام و متزاید تبدیل کرده‌ایم، که اگر این جریان نامیمون ادامه یابد، نتیجه‌ای جز تباهی نسل آینده و نابودی کشور در عرصه اقتصاد و سیاست و فرهنگ و اخلاق و دین نخواهد داشت. نسل جوان ما، آنچه در پهنه کشور، در صدا و سیما، در روزنامه، در نماز جمعه‌ها، در دانشگاه‌ها، در ادارات، در کوچه و بازار و همه‌جا می‌بیند و می‌شنود جنجال‌های تند عصبی، معارضات و منازعات فراگیر، فحاشی‌ها، هتاک‌ها، آبروریزی‌ها، تهمت‌ها و بدگویی‌های یک‌سویه و چندسویه است و پاره‌ای از ما روحانیون به‌خصوص آنان که در شئون حکومتی مسؤولیت دارند، به جای آنکه درصدد خاموش‌کردن این آتش خانمان‌سوز بنیادبرافکن باشیم، خود، با موضع‌گیری‌های ناشیانه و تند سیاسی بر آن بنزین می‌ریزیم. وقتی ما، مدعیان هدایت دینی و اخلاقی، چنین می‌کنیم و عده‌ای هم از سر سادگی یا اغراض شخصی یا تعصبات گروهی به دنبال ما راه می‌افتند، دیگر چه توقع از عده‌ای از جوانان هیجانی و احساساتی است که واکنش منفی نشان ندهند و به این سو و آن سو نگروند و در مبانی و اصول و فروع دین شک نکنند و به ترک نماز و روزه و تظاهر به فسق و لاپالایی‌گیری و بی‌بند و باری اخلاقی و مسؤولیت‌شناسی اجتماعی و دلسردی نسبت به درس و بحث و تحقیق و سرانجام به بی‌هویتی و ارتداد رو نیاورند یا در درگیری‌های خیابانی به جان هم نیفتند و خون یکدیگر را نریزند...؟!

برادرم!

ما در پیشگاه خدا و قضاوت تاریخ قرار داریم و مسؤول این جوانانیم، مگر نه این است که تبلیغات دینی، سخت سیاست‌زده شده است؟ و چنان‌که بارها گفته‌ام، ما به جای اینکه «سیاست» را «دینی» کنیم برعکس، «دین» را «سیاسی» کرده‌ایم و از این رو، تبلیغات ما از خلوص و صداقت تهی شده و به شرک و ریا آلوده است: کشاکش نفرت‌آور عده‌ای از ما در منابر و نماز جمعه‌ها و حمله به این و آن، به هیچ‌وجه با معیارهای اخلاقی و دینی سازگار نیست. از سوی دیگر، رادیو - تلویزیون که بنا بود «دانشگاه» باشد، به تبلیغ و تخریب یک‌سویه می‌پردازد و طبیعی است که چنین شرائطی موجبات عصبان و سرکشی نسل جوان را فراهم می‌آورد.

شگفتا! ما از نسل جوان پرسشگر و عاصی و پرخاشگر، انتظار داریم که به آئین تقوی و عدالت باز آید یا در جریانات سیاسی و دعوای بی‌پایان ما، در گوشه‌ای «کز» کند و ناظر بی‌تفاوت اوضاع و احوال باشد و در سیاست دخالت نکند و گرنه با تفسیق و تکفیر سیاسی و دینی ما روبه‌رو خواهد شد و اگر خیلی کژتابی کند باید روانه زندان شود و «ایلی آخر...» نسل نوپای انقلاب از ما می‌پرسد: آیا در حالی که بسیاری از آنان پس از پایان دوران تحصیل، سرگردان و حیران و بی‌زن و زندگی و خانمانند و در حالی که قشرهایی از مردم، زیر خط فقر زندگی می‌کنند، هزینه کردن میلیاردها تومان در کارهای صرفاً صوری و نمایشی و تبلیغاتی و مخارج گزاف و اسرافکارانه به نام «تعظیم شعائر دینی» و به عنوان بزرگداشت یادمان‌های انقلاب (ایام الله)، با تعلیمات و سیره عملی پیشوایان دینی سازگار است؟ و آیا با وظیفه و تکلیف اساسی حکومت که تأمین هر چه بیش‌تر زندگی مردم و رفع فقر و بیچارگی و تنگدستی از آحاد ملت و رعایت اولویت‌ها و ضرورت‌های زندگی عامه است، منافات ندارد؟

ما پاسخ این پرسش‌ها را نداریم و آگاهانه یا ناآگاهانه فراقنی می‌کنیم و به زلف پریشان‌دختران و بازوی عریان پسران گیر می‌دهیم و یا دیش‌های ماهواره‌ها را از پشت‌بام‌ها بر می‌داریم! و قوزی بر بالای قوز می‌افزاییم و نه تنها مشکلات را حل نمی‌کنیم، بلکه پیوسته برای خودمان و مردمان مشکل آفرینی مضاعف می‌کنیم!...؛ ما به اصطلاح «سُرنا را از سرگشادش می‌زنیم» و به جای پرداختن به علت‌ها، به معلول‌ها می‌پردازیم. وقتی نسل جوان ما، بی‌اعتنایی عمومی به قوانین و مقررات را از شخص رئیس‌جمهور گرفته تا پائین‌ترین افراد جامعه می‌بیند و نیز شاهد فاصله‌های میلیاردی طبقاتی از آنان که که میلیاردها به بانک‌ها بدهکارند، تا آنان که پول نان شب را ندارند، و نیز از مخارج گزاف و هزینه‌های نجومی پرداخت شده به داخل و خارج به خاطر روابط و ملاحظات و نزاکت‌ها و معاملات سیاسی اطلاع پیدا می‌کنند، آثار همه فعالیت‌های - حتا سودمند و منطقی - ما خنثی می‌شود، به‌خصوص، که ما در کنار جنبه‌های مثبت و سازنده، از ترویج ریا و تظاهر در نماز و روضه‌خوانی و دعا و تواشیح که در تصویرهای تلویزیونی یا رادیویی منعکس می‌شود، دور نبوده‌ایم. واقعیت آن است که از آغاز انقلاب تا کنون، به‌خصوص در سال‌های اخیر، پاره‌ای از مساجد و هیأت‌های عزاداری و عده‌ای از امامان جمعه و جماعات و وعاظ و مداحان، با موضع‌گیری‌های ضد و نقیض سیاسی، به اختلاف و دوگانگی و دشمنی میان مردم دامن می‌زنند؛ و ما با تنزل دادن سطح مناقشات سیاسی، با بدترین شکل، دین و سیاست را به هم آمیخته‌ایم و



صحنه‌گردانی مناقشات و مبارزات و دعواهای سیاسی را به پاره‌ای گویندگان و مدیحه‌سرایان کم‌سواد و شعارچی سپرده‌ایم... و با این شرک خفی و جلی که در مراسم و تبلیغات دینی ما نفوذ کرده است، چگونه توقع داریم جوانان را جذب کنیم و آنان را از بیراهه به راه آوریم؟ واقعیت تلخ، آن است که بعضی از ما روحانیون به جای اینکه به تکلیف قرآنی «و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما...» گردن نهیم، عده‌ای از ما، خود، معرکه‌گردان عرصه این منازعات مبتذل و خانمان‌برانداز شده‌ایم و من نمی‌دانم جواب خدا را چه می‌دهیم که بر خلاف نص قرآن و سیره نبوی (ص) و علوی (ع) رفتار کرده و می‌کنیم؟ راستی به چه دلیل و برهان عقلی و شرعی، بعضی از ما بازیگران این صحنه‌های نکوهیده و غیراخلاقی و غیردینی شده‌ایم و دین و اخلاق و روحانیت را بدنام کرده‌ایم؟!

برادر گرانقدرم!

اجازه فرمائید به بُعد دیگری بپردازم و از فاجعه‌ای سخن گویم که به پندار من پیوندی نامرئی با مخاصمات و انحرافات سطح بالای سیاسی ما دارد، و آن طغیان و عصیان سفلگان و فرومایگان جامعه است که به شکل تعرض به نوامیس مردم، آن هم با فجیع‌ترین و بی‌سابقه‌ترین شکل، بروز می‌کند و برای نظام و ملک و ملت شرمندگی و روسپاهی به بار می‌آورد، حوادثی از قبیل آنچه در خمینی‌شهر و کاشمر و گرگان گذشت که باید سوگمندانه گفت: وا اسفاه! وا خجلتاه!...

حضرت آقای مصباح!

شما را به خدا بیابید برای این اوضاع انفجارآمیز فکری بکنیم و تا قهر الاهی بیش از این، دامن ما را نگرفته و به دره سقوط نیفتاده‌ایم، از این کژراهه که رفته‌ایم، بازآئیم و از «قوم یونس (ع)» سرمشق بگیریم که «لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعنا هم الی حین».

برادر دانشمند گرانمایه‌ام!

آنچه برشمردم تنها اشاره‌ای به آسیب‌ها و بیماری‌های خطرناک و کشنده جامعه است و ما همه از صدر تا ذیل، مسؤول و معاقب این اوضاع و احوالیم. بیابید همگی از هر شخص و گروه و حزب و اصول‌گرا و اصلاح‌طلب و روحانی و دانشگاهی و... صادقانه به گناهان و اشتباهاتمان اعتراف کنیم و به درگاه الاهی توبه بریم....

برادرم! چگونه می‌شود آینده خطرناکی را از نظر دور داشت که خدای ناکرده، به حکم «و إذا أراد الله بقوم سوءاً فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال»، وقتی از خواب غفلت به در آئیم که بسیار دیر شده باشد و آنگاه همگی دست حسرت بر هم زنیم که «واحسرتا علی ما فرطت فی جنب الله».

برادرم! ما دل خوش کرده‌ایم به برگزاری مسابقات حفظ قرآن و شعرخوانی و مباحث فلسفی و عرفانی و شرکت در جلسات وعظ و خطابه و روضه‌خوانی و نماز جمعه‌ها در تکایا و مساجد و راه‌اندازی کاروان‌های حج و عمره طلاب و دانشجویان و تمهیدات دیگری برای تعظیم شعائر دینی و جذب جوانان به دین، که پاره‌ای از آنها قابل تقدیر و به جای خود ضروری و لازم است، اما سؤال اینجاست که: فعالیت‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی از این قبیل می‌تواند جلوی سیل مهیب و بنیان‌کن افکار ضد دینی و ضد اخلاقی و ضد نظام اسلامی را بگیرد؟ اگر چنین است پس چرا فوج فوج جوانان ما حالت گریز از مرکز پیدا کرده‌اند و حتا بسیاری از نمازخوان‌ها و روزه‌گیران و به زیارت و حج رفته‌هایشان یا به شدت بی‌تفاوت و غیرسیاسی شده‌اند و یا حالت اعتراض و عصیان در برابر روحانیون و حکومت پیدا کرده‌اند و حتا فرزندان برخی از روحانیون و مسؤولان ما از این قاعده مستثنی نبوده و نیستند و این، تازه همه فاجعه نیست؛ ابتلا به مواد مخدر، فساد جنسی، تجاوز به عتف، و سرانجام ارتداد و سرکشی در برابر خدا و پیغمبر و امام، بیماری‌های حاد و عمیق و عمومی جامعه ماست.

سیر منحنی سقوط اخلاقی جامعه، مثل روز روشن است و نیاز به اقامه دلیل ندارد، از تن‌فروشی زنان خیابانی گرفته تا وضع پوشش و رفتار پسران و دختران تا پارتی‌های شبانه تا برسد به جنایت‌های جنسی‌ای که بدان‌ها اشاره کردم تا شیوع سرسام‌آور مواد مخدر که گفته شده ۳۰۰ اعدامی در انتظار اجرای حکم داریم، شواهد روشن و محکمی است بر آنکه جامعه ما در حال فروپاشی اخلاقی است و گمان ندارم همخوانی قرآن و تواشیح و اعتکاف ایام‌البیض ماه رجب و اجتماعات و شور و هیجان ایام ماه مبارک رمضان و محرم و صفر با همه جلال و شکوه و معنویت، درمان این دردها باشد.



برادر مسؤولیت‌شناس و آگاهم!

من شدیداً در برابر وضع موجود، احساس مسؤولیت می‌کنم و مطمئنم که تبلیغات مداوم و یکسویه ما با تکیه بر مسلمات دینی که یا اساس آن مورد شک و تردید است و یا تفسیرهای ما مورد قبول دین‌باوران جدید نیست و ما با تکیه بر شعارهایی که از فرط تکرار، دیگر شور و هیجانی ایجاد نمی‌کند و ترتیب دادن راه‌پیمایی‌های فرمایشی و نیز راه‌پیمایی‌هایی به مناسبت‌های ۲۲ بهمن یا روز قدس و برگزاری سمینارهای پرخرج و پرحرف و کم‌خاصیت، قادر نیستیم جوانان عاصی و سرکش را کنترل کنیم تا چه رسد که آنها را به راه راست (!) هدایت کنیم...

آری! مطمئن باشید برادر گرامی‌ام! ما روحانیون، به‌خصوص آنها که مسؤولیتی سیاسی و حکومتی دارند، ناچاریم که به حکم عقل و شرع، در سیاست کلی جاری‌مان تجدید نظر کنیم، چه از لحاظ اداره کشور بر سیره عقلا و به صورت برنامه‌ریزی شده علمی و چه به لحاظ سلوک منطقی و اسلامی با الهام از سیره نبوی (ص) و علوی (ع) با روح اخوت و برادری و عفو و اغماض و بر اساس مشاوره و مصالحه و مراوده و سماحت و گذشت و ایثار و مدارا و گفتگوی مساوی‌الطرفین، و نه از موضع جباریت و برتری‌جویی نسبت به دیگراندیشان و منتقدان فکری و سیاسی و مراعات تقوای فردی و اجتماعی و به‌خصوص تقوای سیاسی و مالی...

بی‌گمان اگر چنین نکنیم «در» پیوسته بر همین «پاشنه» می‌چرخد و روز به روز از مقصد الهی انقلاب اسلامی، که ایجاد جامعه‌ای بر اساس عدل و قسط اسلامی است، دورتر و دورتر می‌شویم و این روند، همان‌گونه که بر مبنای آموزش وحی الهی هشدار دادم، بی‌تردید، به سقوط ما منتهی خواهد شد... مگر آذیرهای خطر سقوط را نمی‌شنوید؟! مگر علامات هوی‌دای «فشل» را در همه‌جا مشاهده نمی‌کنید؟!

مخاطرات موجود و خطرات ناگزیر آینده، برای من و امثال من و هر ایرانی و هر مسلمان و هر عاشق انقلاب و نظام اسلامی، آرام و قرار باقی نمی‌گذارد و از این رو، التهاب و اضطراب و نگرانی، بسیاری از عاشقان انقلاب را فرا گرفته و من سخت در فشار وجدانم که تکلیف من در شرائط حاضر چیست؟ آیا باید علم مخالفت بر افزام و به اصطلاح به «نافرمانی مدنی» رو آورم و از صدر تا ذیل نظام را زیر سؤال ببرم؟ من چنین امری را جایز و به صلاح مملکت و ملت و دین نمی‌دانم و برای اثبات آن، دلایل خودم را دارم که جای بیانش اینجا نیست. من در شرائط حاضر، راه اصلاح را از بالا و از حاکمیت نظام می‌بینم و برای اثبات این مدعا هم دلایل خودم را دارم و بر اساس این نگرش، تا حدی که میسر شده، البته نه به طور کامل و مستوفای، نظراتم را با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب، کتباً و شفاهاً در میان گذاشته‌ام و کامل‌تر آن را در میان خواهم گذاشت و از خدای قادر منان کمک می‌طلبم که مرا در این مسؤولیت دشوار یاری کند. اما یک نکته مهم و اساسی را در پایان این عریضه با شما برادر گرامیم مطرح می‌کنم که در خور بحث‌های تفصیلی و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و تاریخی است و آن، این است که، چنان‌که در خلال سطور گذشته یادآور شدم، همه ما، و در پیشاپیش همه، روحانیت کشور اعم از مراجع و حوزه‌های علمیه و امامان جمعه و جماعات و وعاظ و خطبا و روشنفکران و دانشگاهیان، و... مسؤول شرائط موجودیم و همه ما در این گناه عظیم اجتماعی سهیم‌یم، از این رو، تقصیر را به گردن یک نفر گذاشتن، هر چند در تحلیل نهایی تقصیر زیادی هم داشته باشد، دور از انصاف و عدالت است؛ بنا بر این، عجلتاً خودم و شما برادر بزرگوار و عزیز را مقصر می‌دانم و پیشنهاد می‌کنم که اگر شما هم به این امر اذعان دارید - یا در تحلیل دقیق، مجدد اذعان فرمودید - بیایید من و شما برای جبران مافات دست به کار شویم، بدین‌سان که:

- اولاً بر این امر توافق کنیم که اصلاح وضع موجود و سامان دادن به نابسامانی‌های فراگیر، کار یک نفر و دو نفر و چند نفر نیست و پیامبر اکرم (ص) که عقل کل معصوم بوده، به حکم «و شاورهم فی الأمر»، مأموریت داشت با دیگران که بسی از او فروتر بوده‌اند به مشورت بنشینند [۱] و ما با این عقل‌های جزئی و ناقص و خطاپذیر، جای خود داریم!

- ثانیاً از همه اشخاص و گروه‌ها و احزابی که با گرایش‌های متفاوت که از آغاز نهضت انقلاب اسلامی با ما یار و همراه بوده‌اند و در پیروزی و تداوم انقلاب نقش داشته‌اند و به هر دلیل، نفی و طرد شده و یا به دلایلی کناره گرفته‌اند، از جمله رؤسا و مسؤولان حکومتی گذشته که به اسلام و انقلاب وفادار مانده‌اند دعوت کنیم و به حکم وحیانی «فاصح الصبح الجمیل» و نیز «واعف عنهم و اصفح» و با پیروی از سنت نبوی (ص) و علوی (ع)، کینه‌های رسوب‌کرده در دل‌ها را به یک سو نهمیم و دل‌ها را به مهر یکدیگر پیوند زنیم و فضایی چون فضای نورانی و پرامید و پرتلاش بهمن ۵۷ بازسازی کنیم و بار دیگر، امید و نشاط و همدلی و همکاری را بین آحاد ملت بوجود آوریم.

- ثالثاً در چنین فضایی با تحلیل منصفانه و عالمانه از گذشته انقلاب، به خصوص چند سال اخیر، با استفاده از نظرات کارشناسی ارباب فن با گرایش‌های متفاوت و متعارض، اعم از سیاسی و اقتصادی و جامعه‌شناسی و تاریخی و به‌خصوص با جلب پشتیبانی و راهنمایی و کمک مادی و معنوی رهبر انقلاب، به بحثی عالمانه و بی‌طرفانه بنشینیم و اگر داوطلبانی دیگر از دو سو و هر سو با شرائط دینی و اخلاقی، یعنی مراعات ادب و اخلاق و به دور از تعصب یکسویه حاضر به مذاکره باشند، از آنان نیز استقبال کنیم و در یک بحث آزاد، کل گذشته را به رشته نقد و تجزیه و



تحلیل بکشیم و سهم کم یا زیاد هر یک از اشخاص و شخصیت‌ها و گروه‌ها و احزاب و دسته‌جات را در به وجود آوردن شرائط موجود بررسی کنیم و در همه موارد، حریم اشخاص و گروه‌ها را پاسداری کنیم و بدانیم که هیچ‌یک از ما معصوم نبوده‌ایم و همه، کم یا زیاد در اشتباه و خطا شریکیم و اعلام کنیم که طرح و تذکر اشتباه و خطا در مورد هر شخص یا مقامی جایز و حتا به حکم و جوب امر به معروف و نهی از منکر و «النصيحة لائمة المسلمين» واجب است و موجب تعالی و تکامل معنوی و مادی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مانع از بروز مفاسد اخلاقی و سیاسی و اقتصادی است. و برعکس، سکوت در برابر خطا و اشتباه، «اغراء به جهل» و موجب تراکم انحرافات و ادامه آن تا مرحله «تعمد» و «اصرار» می‌شود و تراکم انحرافات عمدی و سهوی است که حقیقت و واقعیت را از دید بسیاری از ما خواسته و ناخواسته پنهان می‌دارد تا بدانجا که جهنمی را که خود به دست خود ساخته‌ایم، بهشت برین می‌پنداریم؛ و بدان متبہج و شادمان می‌شویم؛ و بدین‌سان است که پردہ‌ای ضخیم از تراکم انحرافات عمدی و سهوی، جلو چشم ما را می‌گیرد و از دیدن واقعیت‌ها به عمد یا سهو ناتوان می‌شویم و این آیه دربارہ ما صدق می‌کند: «قل هل ننبئکم بالأخسرین أعمالاً الذین ضل سعيهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا».

هیچ ملتی با اختلاف و نزاع به پیروزی نمی‌رسد و تنها راه نجات کشور، اتحاد و همبستگی واقعی و نه صوری است و من نمی‌دانم باید گریست یا خندید که ما در اوج اختلافات شدید که حتا خون یکدیگر را ریخته‌ایم، شعار وحدت ملی و اسلامی می‌دهیم! با این توهم غلط که با شعار، می‌توان واقعیت را دگرگون کرد!

آری! تنها راه، آشتی ملی و بازگشت به فضای نورانی و پرامید و نشاط بهمن ۵۷ است که در آن روزهای خُجسته همه آحاد ملت از روحانی و روشنفکر و دانشگاهی و کارگر و کشاورز و کارگر و کشوری و لشکری و مارکسیست و ملی و مذهبی و بانوان باحجاب و بی‌حجاب، زیر یک پرچم و تحت فرمان رهبری واحد امام خمینی(ره) گرد هم آمدند و با «ید واحده» رژیم گذشته را ساقط کردند و نظام جدید را برپا داشتند. دریغ! که ما با اکسیر وحدت، دگراندیشان و حتا منحرفان عقیدتی و عملی را با خود همراه کردیم و اینک با زهر تنازع و تهاجم، پیوسته خودمان را از درون، تهی می‌کنیم و تنهاتر و تنهاتر می‌شویم! کجایند یاران قدیم و قویم که «هر کس از گوشه‌ای فرا رفتند؟» و شگفتا! که این ریزش خطرناک و هشداردهنده را نمی‌بینم و یا آن را کوچک می‌شماریم و از «رویش» بی‌هویت‌ها و تازه به دوران رسیده‌ها، شادمان می‌شویم یا خودمان را به شادمانی می‌زینیم!

در پایان، یک نکته را ناگفته نگذارم و آن، این است که نمی‌خواهم پیشرفت‌های قابل تقدیر و تحسین علمی و فنی را که محصول زحمات شبانه‌روزی دانشمندان و فن‌آوران سختکوش ماست، نادیده بگیرم و از این آینده‌سازان افتخارآفرین چشم‌پوشم و از آنان یاد نکنم، اما از آنجا که ما متخصص نیستیم، من و امثال من نمی‌دانیم پیشرفت علمی و فنی و نوآوری‌های ما در مقیاس جهانی در چه پایه‌ای است و آیا در این مقولات هم مانند مقولات دیگر، دستگاه‌های تبلیغاتی ما، متن واقعیت را می‌گویند یا با مبالغه و بزرگ‌نمایی همراه است؟! گذشته از اینها، نباید این بعد مثبت، باعث غرور بیجای ما شود و سختکوشی این فرهیختگان را که در خور هر گونه تحسین است، مصادره کنیم و به حساب خودمان بگذاریم و فرافکنانه و با تغافل و خودشیفتگی از این همه نابسامانی و بی‌فرهنگی‌ای که در کوچه و خیابان و مدرسه و مسجد و... از میدان‌های ورزشی گرفته تا فرهنگ راندگی تا برخوردهای معمولی در ادارات و فروشگاه‌ها و جاهای دیگر که به وضوح، حاکی از برآشتگی، بی‌حوصلگی و بی‌اعتمادی عمومی است، چشم‌پوشیم.

در پایان این رنجامه و با امید فراوان به رحمت الاهی که توبه و بازگشت جمعی ما را بپذیرد، پیشنهاد اصلاحی خود را در دو محور خلاصه می‌کنم:

محور اول: دعوت عام برای آسیب‌شناسی و تشخیص بیماری خطرناک و کشنده‌ای که همچون سرطان، سراپای نظام را از خُرد و کلان گرفته و در سراسر سلسله اعصاب و شریانات کشور ریشه دوانیده و آثار آن در همه‌جا از صدر تا ذیل مبرهن و هویدا است.

محور دوم: بررسی راه‌های برون‌رفت از وضع موجود و درمان بیماری‌ها و بازسازی انقلاب و بازگشت به فضای نورانی و پر از مهر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷.

اجازه بدهید آثر خطر نهایی را به صدا درآورم و بگویم: من، خودم و شما و مسؤولان کشور را همچون ساحل‌نشینانی می‌بینم که امواج طوفانی دریا، آنان را به شدت تهدید می‌کند و هر چند گاه یک‌بار پیشروی دریای متلاطم و موج و خروشان، خشم خود را نشان می‌دهد تا آنان را در کام خود فرو برد، اما ساحل‌نشینان به دور از هرگونه درایت و تدبیر و دلخوش و مغرور به پاره‌ای زرق و برق‌های فریبنده خیال‌انگیز و سرگرم



منازعات و درگیری‌ها و مشاجرات بی‌پایان، چشم و گوش خویش را فرو بسته‌اند که نبینند و نشنوند!... و غافل یا متغافل از هشدارهای سهمگین و آذیرهای خطر، به خود مشغولند و ناگزیر، به حکم ناموس الهی در کام امواج سهمگین دریای حوادث غرق خواهد شد....

و نعوذ بالله من شرور أنفسنا
ربنا أکشف عنا العذاب إنا مؤمنون

*** منبع ***

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/-b69fe9ac8d.html>

**پرسش‌های محمد نوری‌زاد از مراجع و علما (۲۵ استفتاء)، ۳ مرداد ۱۳۹۰****پاسخ‌های اسدالله بیات زنجانی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۳ مرداد ۱۳۹۰****«پرسش‌های بی‌رحمانه و پاسخ‌های عالمانه (آیت‌الله بیات زنجانی)»**

یک جامعه پویا، به جای آن که پرسش‌های سرگردان خود را مخفی کند، به انتشار و پاسخگویی آنها مبادرت می‌ورزد. پرسش در حوزه مراجع شیعی بسیار است. در حوزه‌ای که خواه ناخواه، محل مراجعات مردمان بسیاری است. من بیست و پنج پرسش صریح خود را، که برگرفته از پرسش‌های سرگردان جامعه است، برای مراجعی چون: وحید خراسانی، صافی گلپایگانی، سیستانی، ملکوتی، شاهرودی، سید صادق روحانی، موسوی اردبیلی، نوری همدانی، گرامی، مکارم شیرازی، شبیری زنجانی، سبحانی، جوادی آملی، علی محمد دستغیب، یوسف صانعی، بیات زنجانی، فرستاده‌ام؛ و حتا برای جمعی از دانشمندانمان. از میان مراجع، فعلاً جناب آیت‌الله بیات زنجانی بزرگوارانه درخواست مرا اجابت فرمودند، که صمیمانه از محضر ایشان سپاس مندم. امیدوارم سایر مراجع عزیز ما نیز به هر مقداری که مقدورشان است، ما را در این روشنگری همراهی فرمایند. فرو گذاردن این پرسش‌ها نه تنها هیچ کمکی به ما نمی‌کند، بل دایره مقبولیت و عقلانیت ما را در پاسخگویی به پرسش‌های مردم، محدود و محدودتر می‌کند. نیز از علمای گرانقدرمان که این پرسش‌ها و پاسخ‌های آن را ضروری جامعه ما می‌دانند، تقاضا مندم در این فراخوان مشارکت فرمایند و پاسخ‌های خود را برای انتشار در اختیار ما بگذارند. از مردم شریف خود نیز می‌خواهم اگر به پاسخگویی این پرسش‌ها علاقه‌مندند، بی آنکه شأن قلم را به ساحتی غیر از ابراز علم و ادب دراندازند، در این فراخوان علمی دست به قلم ببرند و این عرصه غبارگرفته را به یمن اشارات صائب خویش به شادابی و نشاط اندازند.

با احترام و ادب

محمد نوری‌زاد

پاسخ‌های حضرت آیت‌الله العظمی بیات زنجانی (دامت برکاته)

به نام خدای دیروزها و امروزها و فرداها

سلام به محضر شریف حضرت آیت‌الله بیات زنجانی

پرسش‌های من، گرچه گاه از حوزه متداول مراجعات دینی مردم دور می‌افتد، باورم اما بر این است که در عالم، هیچ پرسشی یافت می‌نشود که دأب دین بر او بار نگردد. پس، صراحت نهفته در این پرسش‌ها را بر من ببخشاید و صبورانه به پاسخگویی آنها همت فرمایید. پرسش‌های من، برآمده، و گزیده مختصری از هزار هزار سخن پنهان‌مانده در سینه مردمی است که این روزها، چشمی از امید به آستان شمایان دارند و متأسفانه، بخش وسیعی از امید خود را به کارکردهای این دینی که جمهوری اسلامی ایران بر انتشار آن اصرار می‌ورزد، از دست داده‌اند. اگر به پاسخگویی یک یا چند پرسش متمایل نبودید، به هرچه که مقدور شریفتان است پاسخ گوئید. مهم، مشارکت حضرت شماسست در این داد و ستد علمی و اجتماعی:

یک:



دنیا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتا به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

با سلام و تحیت؛ پیش از پاسخ به سؤالات ارسالی شما، لازم می‌دانم از صراحت و شجاعت سائل محترم سپاسگزاری کنم؛ و اما پاسخ سؤالات:

ج ۱- بنده به دلیل فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون، همیشه معتقد به پیامی جدی و مؤثر برای انقلاب اسلامی در منطقه و البته در سراسر جهان بوده‌ام و از همین رو، ضرورت ارتباط و تعامل با دنیا را به به واسطه سفرهای مختلف به وضوح لمس کرده و اطلاع از وضعیت سیستم‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی کشورها را یک ضرورت تلقی می‌کرده و می‌کنم؛ به همین جهت به سفرها و دیدارهای گوناگون و به تبع آن به دست آوردن آگاهی‌های مفید در جهت رسیدن به هدف فوق که همانا اطلاع و مطالعه سیستم‌های حاکم بر دنیاست تأکید دارم و از طرفی برای عالمان دینی و آگاهان اجتماعی که بنای اظهار نظر دارند بالخصوص مراجع عظام و علمای اعلام که آراء و نظریاتشان در سطح وسیعی مطرح می‌گردد لازم و واجب می‌دانم و معتقدم به همین جهت قرآن کریم سیر در آفاق و انفس را چه به صورت عینی و چه به صورت ذهنی، امری لازم و فرض دانسته و بر آن امر کرده است.

دو:

چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان شما، و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله انکارناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون به جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان مبارک شما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با شما همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و شمایان در متن مستقیم آن باشید؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلند، و شمایان از هر شکایت، مصون و در امانید؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و شما، به دیوار بلندی از این برخورداری‌ها تکیه زده‌اید؟ چرا باید شما، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشید، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

ج ۲- در اسلام ملاک تمایز، علم، جهاد و تقوا است و البته این تمایزها حقوق اجتماعی، سیاسی و مدنی را در بر نمی‌گیرد، بلکه مربوط به رابطه با خدا و تصدی و صلاحیت تولی امور است. برای مثال در موارد دَوْران میان عالم و غیرعالم، ترجیح در پذیرش مسئولیت با عالم است و در صورت دَوْران مسئولیت میان متقی، مقاوم و استوار با فرد دیگر نیز ترجیح با متقی، مقاوم و استوار است، اما این امتیاز در صورتی که خدای ناکرده آن فرد مرتکب تخلفی گردد با فرد عادی و معمولی نه اینکه برابر است و فرقی با همدیگر ندارند، بلکه به نوعی با شدت عمل بیش‌تری با وی برخورد می‌شود؛ در نظر اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نبی خدا است، با افراد دیگر از حیث عمل به قانون و پایبندی به آن برابرند و چه بسا از رسول خدا انتظار و توقع بیش‌تری نیز وجود دارد. یا اینکه در اسلام میان یک مرجع دینی با یک عالم شیمی و فیزیک‌دان از حیث قانون و تقید به آن و از حیث بهره‌مندی از امکانات عمومی، هیچ فرقی وجود ندارد؛ اگر در اسلام هتک حرمت مؤمن در حد محاربه با خدا است، در این موضوع میان عالم دینی و مرجعیت شیعی و یک پزشک متعهد و یا یک مهندس و کارشناس محترم فرقی وجود ندارد و در واقع اگر هتک حریم‌ها گناه بزرگی است، میان انسان‌های محترم در هر جایگاهی که باشند، تفاوتی وجود ندارد.

لازم به شرح است که مکتب شیعه پیرو امامی است که وقتی در کنار یک فرد غیرمسلم در محکمه قرار می‌گیرد و قاضی میان او و آن فرد غیرمسلم فرق می‌گذارد، با صراحت با قاضی طوری برخورد می‌کند کأنه او را فاقد شرایط قضا و عدالت می‌داند و تأکید می‌کند که در محکمه قضای اسلامی، قاضی باید به صورت متساوی با هر دو طرف رفتار کند.

ما مسلمانان پیرو رسولی هستیم که امام علی علیه السلام در وصف آن حضرت این‌طور آورده است که فرمود: حقوق همسایگان و دیگران را طوری رعایت می‌فرمود که ما فکر کردیم که همسایه از همسایه ارث می‌برد؛ این بخش مهمی از حقوق شهروندی است و اگر در چنین نظامی یک فرد عادی و معمولی بر علیه ارکان نظام شکایت کند، نه تنها مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد، بلکه مسؤولین موظفند شرائطی را فراهم کنند که حقی از



کسی پامال نگردد و زمینه را به شکلی به وجود آورند که افراد جامعه بدون دغدغه بتوانند سؤال کنند؛ حال اگر در جایی خلاف این سنت ملاحظه شد، اسلامی نبوده و با حکومت علوی کوچک‌ترین سنخیتی ندارد.

سه:

معروف است که علامه حلی - که خدایش او را رحمت کند - دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پر کنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرسشی در همان خصوص پاسخ گوید. شما برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟» آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه در یک سلول و فضای کوچک، آن هم نه در زندان، که در کنجی از بیت شریفان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم هم‌اره که افرادی در هیبت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر شما تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، شما را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا، به ذات مبارک تسکین دهید.

ج ۳- اینجانب معنا و حقیقت زندان، زندانی شدن و افتادن در سلول انفرادی را تنها در قالب تصور ذهنی‌ام درک نمی‌کنم بلکه به صورت علم حضوری و به دلیل سوابق مبارزاتی خود یافته‌ام و به همین دلیل بارها با صراحت اعلام کرده‌ام زندان و زندانی شدن همان طوری که فقهای بزرگی همچون مرحوم قاضی بن براج در کتاب المذهب و شیخ طوسی که شیخ الطایفه است در مبسوط و سید عبدالاعلی سبزواری در مذهب الأحکامش از آن به عذاب تعبیر کرده‌اند، به صورت کلی از مصادیق شکنجه محسوب می‌شود و حتا در زبان عربی از آن با واژه «عذاب» که به معنای شکنجه است تعبیر می‌کنند. لازم به توضیح می‌دانم که زندان و حبس، در نظام سیاسی اسلام برای مخالفین و منتقدین دیده نشده است و هیچ سند تاریخی و روایی قابل اعتنائی مبنی بر زندانی شدن مخالفین در حکومت محمدی و علوی وجود ندارد و آن حضرات به هیچ وجه منتقدین و مخالفین خود را محبوس نمی‌کرده‌اند و جالب است که همه مخالفین آنان، در جامعه در نهایت آزادی می‌زیسته‌اند.

آن مطلبی که از علامه بزرگ حلی نقل فرمودید صحیح و اساس فقه شیعه بر همین مبنا و روش استوار است و شیوه غلط و باطل مورد اشاره در ادامه سؤال نیز، از نظر همه فقها محکوم است و این نوع زندان‌ها حتا یک نوع شکنجه غیر قابل جبران بوده و هر کسی با توجه و آگاهانه اقدام به این کار زشت کند و یا دستور صادر کند، از عدالت ساقط و صلاحیت تصدی مسؤولیت‌های شرعی را از دست می‌دهد.

چهار:

آیا جهان‌بینی شما، اگر که عمر شریفان را در بیت و شهر خود سپری کنید، با جهان‌بینی شما، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایید و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیاوی مردمان جهان آشنا شوید، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگر نه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا تا کنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اید و با توده مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اید؟

ج ۴- اگرچه پاسخ این سؤال با پاسخ سؤال اول داده شد لیکن با تأکید بیشتر روی آن، پاسخ این نکته را مورد توجه خاص قرار داده و روی آن اصرار می‌ورزم که بدون تردید ارتباط با جهان و آگاهی از نوع برخورد ملت‌ها و حکومت‌ها با همدیگر و آشنائی با سیستم‌های حقوقی بین‌المللی در نحوه نگرش و برخورد انسان و در نحوه ارائه برخوردها و حتا در ادبیات ابراز و اظهار، اثر می‌گذارد.

پنج:

اگر طالب سفر و مطالعه عینی آثار جهان نیستید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی الارض» آیا در کیفیت فتاوی شما تأثیر دارد یا ندارد؟

ج ۵- پاسخ این سؤال نیز از جواب‌های قبلی روشن شد و بی‌شک امروز که دنیا به صورت یک دهکده جهانی در آمده و دنیای اینترنت، شرق و غرب عالم را به فضای واحد سمعی و بصری مبدل کرده و اطلاع‌رسانی را برای همگان تسهیل نموده است، در واقع، همان نقش سیر آفاق و انفس را تا حدودی ایفاء خواهد کرد.



امروز برای عالمان دینی و سالکان شریعت، هم سیر حقیقی آفاقی و انفسی لازم است و هم سیر و سیاحت در دنیای مجاز و به اعتقاد بنده، فتاوا و آراء فقهی فقیهان را به صورت انتزاعی و صرفاً در عالم تصور و مجرد از جهان واقع نمی‌توان مورد ارزیابی قرار داد چرا که اجتهاد مجتهدان، صرفاً ذهن‌ورزی و سر و کار داشتن با مفاهیم و الفاظ و تصورات نیست بلکه یک نوع عملیات توأم تطبیق مفاهیم با مصادیق و خارجیات بوده و نوعی عملیات ذهنی به صورت کاربردی و تجربی است؛ بنا بر این، بدون توجه به واقعیات خارجی نمی‌توان کارآمدی لازم را داشت.

شش:

اگر مردم ایران با هزینه شخصی خود، بخواهند شما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، از آن استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

ج ۶- اگر فرصتی برای سفر ولو با هزینه شخصی هم به دست آورم، مغتنم می‌شمارم.

هفت:

خود شما، آیا یک مرجع جهان‌دیده و جهان‌گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوی و صیانت نفس هر دو.

ج ۷- قطعاً ترجیح می‌دهم، به همان استدلالاتی که در پاسخ‌های قبل گذشت.

هشت:

شما در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره فراوان می‌برید. که: مسؤولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید بهمان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای شما در محدوده توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود شما مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟ مثل این که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد. و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان و حتا به فکر مشرکان و کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

ج ۸- این سؤال به دو بخش جداگانه و مستقل تقسیم می‌گردد؛

بخش یک همان چیزی است که حضرتعالی تحت عنوان اولاً ذکر کردید و بخش دو که آن را تحت عنوان ثانیاً بیان فرمودید، اگر چه خود آن بخش نیز ابعاد مختلف و گوناگون دارد.

اما پاسخ سؤال یک به صورت فشرده این است که مرجعیت دینی یک عنوان سیاسی مانند حکومت و فرمانروائی سیاسی که متکی به نیروهای نظامی و انتظامی باشد نیست تا هر چیزی را در قالب باید و نباید مطرح کرده و با قدرت قاهره، آن را به مرحله تحقق برساند، بلکه یک امر معنوی، ایمانی و باوری است و پشتوانه آن اعتماد و باور عمومی مردم است؛ در واقع مرجعیت دینی، اگر دارای نوعی حالت کاریزماتیک باشد، می‌تواند از اعتماد عامه بهره برده و با بسیج عمومی، آنان را وادار به انعطاف و پذیرش کرده و از حالت اخلاقی صرف، به مرحله اجرا درآورد و اما اگر مرجع، این حالت و یا قدرت بسیج عمومی را نداشته باشد و یا در اثر ضعف عملکرد صاحبان قدرت و یا در اثر ضعف عملکرد حکومت دینی، این جایگاه تخریب و تضعیف شده باشد، به این دلیل که به صورت طبیعی سخن مرجع از سخن اصل دین قوی‌تر نیست، سخن مرجع هم به مرحله اجراء در نمی‌آید.

و اما پاسخ بخش دوم: عالمان دین و مراجع تقلید، در لسان روایات ما کسانی هستند که از یک طرف، امینان خداوند بر حلال و حرام‌اند و از طرف دیگر، وظیفه رسولان خدا را در عصر عدم حضور آنان بر عهده دارند؛ آنان به دلیل تقوا و ایمان به خدا و قیامتی که دارند، اگر عالم‌اند عامل هم هستند، به همین دلیل فرموده‌اند عالم بلاعمل مانند درخت بی‌ثمر است که فقط به درد میز می‌و سوزاندن می‌خورد. سؤال اینجاست که چگونه



امکان دارد فردی عالم دینی باشد اما از مشکلات مردمان زمانش بی‌اطلاع باشد و در فکر جوان‌ها و زنان و مردان جامعه‌اش نباشد؛ اگر مشاهده شد که ویژگی‌های فوق را ندارند، به آنان نمی‌توان علمای دین گفت، چرا که درد دین داشتن، مردمی بودن، زهد و ساده‌زیستی و شهادت و شجاعت در ابراز نظر، شاخص‌های غیر قابل تفکیک در مرجعیت دینی است و در غیر این صورت، عالم دینی نیستند و خود را بیخود عالم دینی معرفی کرده‌اند.

برای نمونه عالمان دینی افرادی مانند شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی، علامه حلی، شیخ مرتضی انصاری، میرزای شیرازی، سید جمال اسدآبادی و امام خمینی هستند که هم قدرت تحمل مخالف را دارند و هم هدفشان هدایت، ارشاد و تعامل با عموم جامعه است و هم خود را وقف خدمت به مردم کرده‌اند.

نه:

شما بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و این که آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض فرموده‌اید. که البته در جای خود امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان. اما چرا روزی که جلوی چشم شما، خانقاه درویش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسؤولان کشورمان اعتراض نکردید؟ مشابهت خواسته‌های درویش کشورمان به جمهوری اسلامی ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برچسب که: خانقاه درویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

ج ۹- نگاه مرجعیت به افراد و اقشار مختلف جامعه و حقوق آنان، باید همان نگاهی باشد که امام علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر با صراحت تمام بیان فرموده است و آن، این است که امام در آن خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: مردم دو دسته‌اند؛ یا برادران دینی تواند و یا در انسانیت با تو مشترکند.

تمام کسانی که در یک کشور زندگی می‌کنند، از حقوق مضاعف، متساوی و متقابل برخوردارند و تأمین امنیت، رفاه و آسایش آنان با حکومت است. با این وصف و از نگاه امام علی(ع)، کارهای ذکرشده در سؤال که تحت عنوان‌های مختلف انجام داده‌اند، نه شرعی است و نه قانونی.

ده:

در نگاه مرجعیت شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش باشکوه است، و مجالس مذهبی‌اش پررونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر دروغ‌گویی و دزدی و بی‌نظافتی و ریاکاری و چاپلوسی و اسرافکاری و حرام‌خواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست‌کردار و پاک‌دست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه مرجعیت شما، خداوند اگر بنا بر انتخاب بگذارد، کدام یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟ در این مثال، جامعه اول، خود ما هستیم که سخت گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم. جامعه دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهای مثل ژاپن و حتی کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند؛ که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در برپایی شعائرشان بهره‌مندند.

ج ۱۰- مقایسه دو کشور، یا دو ملت و یا دو انسان و اظهار نظر پیرامون برتری یکی از آن دو، به سادگی مقدور نیست و در این قبیل موارد، به صورت مطلق نمی‌توان گفت یک طرف نسبت به مقابلش به صورت کلی و همه‌جانبه برتری دارد؛ طبعاً هر کدام از دو طرف که در یک اصل خاص از ضریب موفقیت بیش‌تری برخوردار است، در آن جهت از سهم و حظ بیش‌تری برخوردار خواهد بود، بنا بر این، باید موردی و روی تک‌تک موارد عملیات مقایسه را انجام داد؛ برای مثال، فرض کنید کشوری که سیاست‌های مسؤولینش بر اساس دروغ است، در آن اسراف و تبذیر و همین‌طور سلب آزادی شهروندان دیده می‌شود، از این جهت در حال افول و سقوط است، کما اینکه کشوری که مبنایش مسخ هویت انسانی است و یا بر مادیت و ماده‌گرایی استوار بوده و در آن به مسائل معنوی و نیازهای روحی انسان‌ها توجه نمی‌شود، از این جهت، در حال افول و سقوط است؛ در مجموعه اتحاد جماهیر شوروی سابق تجربه شد که با وجود تسلط نزدیک به یک قرن به بخش قابل توجهی از دنیا، چون توجه



به مسأله اساسی انسان که همان نیاز به معنویت است وجود نداشت، فرو پاشید و آثار فروپاشی هنوز که هنوز است ادامه دارد؛ یا جریانی که اخیراً در فوکوشیما اتفاق افتاد و کارشناسان معتقدند تا صد سال دیگر تبعاتش باقی خواهد ماند و هزاران آدم بی‌گناه، تبعات زیست‌محیطی آن را تحمل خواهند نمود و چه نسل‌هایی پس از آن مانند داستان هیروشیما، گرفتار این موضوع خواهند شد و ضمیمه کنید بر آن عوامل گوناگونی را که همین کشورهای به اصطلاح مترقی و پیشرفته به وجود آورده‌اند و شرائط حیات را برای کل بشریت و حتا آبریان خطرناک کرده‌اند. با این ملاحظه نمی‌توان به صورت مطلق داوری کرد که این دو کشور کدام برتر و کدام عقب‌مانده‌تر است و مقایسه را باید جزئی‌تر و ملموس‌تر کرد.

با این وجود، این یک اصل اساسی است که انتظار از کشوری که دم از خدا، آخرت و رهبری دینی می‌زند این است که در کنار این مسائل، به مسائل حیاتی‌تر و اساسی مانند آزادی، کرامت انسانی، احترام به فکر و اندیشه و متفکر، تأمین رفاه و امنیت عمومی و اعتلای علمی و امثال ذلک اهمیت بیش‌تری داده و با تکیه بر امور فردی و جزئی، از این امور محوری و سرنوشت‌ساز غفلت نکند و بدون تردید، اگر عکس عمل شود، همان طور که مشاهده می‌شود، ضایعاتی خواهیم داشت که به این آسانی قابل جبران نخواهد بود.

یازده:

چرا شما، آن قدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسید، مثلاً به دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های مسئولین حساس نیستید؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیش‌تر آسیب می‌بیند یا از دغلکاری‌های بزرگان حاکم؟

ج ۱۱- اگر چه از پاسخ سؤال ۱۰، پاسخ این سؤال هم تا حدودی به دست می‌آید ولی لازم می‌دانم با صراحت روی این نکته تأکید کنم که قطعاً حساسیت روی مسائل عمومی و زیربنایی اقتصادی از اهمیت کم‌تری نسبت به حجاب و مسائل مانند آن برخوردار نیست، بالخصوص مسائلی که چهره نازیبا و ناپسند از اسلام و حاکمیت دینی ارائه دهد، در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد؛ اما معنای این سخن این نیست که وقتی که دیده می‌شود گناه و خلاف بزرگ‌تری صورت می‌گیرد، اجازه داده شود خلاف‌های زیاد دیگری اگرچه کوچک و دارای اهمیت کم‌تر در مقام مقایسه نسبت به خلاف‌های بزرگ‌تر، رواج پیدا کند.

داستان حجاب عیناً مانند داستان اصل دین و دینداری است؛ مگر با زور و اکراه و جبر می‌توان افراد را دیندار ساخت؟ اساس دین و تدین بر فهم و درک و معرفت و اعتماد و باور مبتنی است و مادامی که مسئولان، اعتماد مردم را نهادینه نکرده‌اند و مردم درباره سخنان و رفتار و کردار مسئولان نوعی دچار تردید و ابهامند، مردم زیر بار فرامین آنان نخواهند رفت. اگر اعتماد آنان بر صداقت مسئولان جلب شود، خود آنان در اجرائی کردن مسأله یاری خواهند رساند.

قرآن کریم وقتی که از زنان و مردان می‌خواهد حفاظ و پوشش خود را رعایت کنند روی مؤمن بودن آنان تکیه فرموده است؛ طبعاً با ایمان و باور و اعتماد، خود آنان در اجراء شدن این دستور همکاری و همراهی خواهند کرد.

دوازده:

چرا شما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اید و آزادانه، احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری شده و تاریخی اعلام نمی‌کنید؟ آیا معتقدید هرچه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیر است؟

ج ۱۲- در ارتباط با این سؤال توجه به مطالب زیر ضروری است:

۱- اسلام امروز نازل نشده و نیامده است و از عمر آن بیش از ۱۴۰۰ سال می‌گذرد و اظهار نظر درباره احکام اسلام و قرآن کریم متوقف به ملاحظه شرائط و اوضاع آن روز است و البته این لحاظ و مد نظر قرار دادن، برای این است که انسان با توجه کامل به آن اوضاع و شرائط بهتر می‌تواند پیام آیه و جهت جعل حکم و صدور فرمان را درک کند.

۲- برده‌داری یک پدیده شوم اجتماعی بوده و با کمال تأسف، تبعات زشت و غیرانسانی آن هنوز که هنوز است از تمام جهات ریشه‌کن نگردیده است و اسلام و پیامبر عظیم‌الشان آن، وقتی که مبعوث گشت این پدیده نه تنها به صورت یک امر معمولی و عادی در میان جوامع عربی، بلکه در شرق و غرب آن روز عالم یک مسأله جدی و تعیین‌کننده بود؛ آن‌گونه که تاریخ ادعا دارد امر برده‌داری، بیش‌ترین مبادلات تجاری و اقتصادی را تشکیل می‌داده و محوریت مبادلات اقتصادی با این موضوع بوده است؛ حال بررسی اینکه این پدیده شوم در چه زمانی و توسط چه کسی و یا



کسانی و یا قدرتی به وقوع پیوسته است از حوصله سؤال و جواب خارج است، اگر چه به نظر می‌رسد منشأ اصلی آن اعمال زور زورمداران و فقر جوامع بشری بوده که با ترکیب زشت و نامیمون این دو، این پدیده سیاه در میان جوامع بشری تحقق یافته است.

۳- با توجه به نکات فوق، لازم به تأکید است اسلام اگر چه با این پدیده روبه‌رو بوده است، ولی با اصل آن هیچ‌وقت موافق نبوده و شاهد آن، این است که در میان این همه روایات اهل بیت علیهم السلام و کتاب‌های فقهی و آراء فقهاء یک حدیث و یا یک فتوا نمی‌توان یافت که مؤید و یا تشویق‌کننده به برده‌داری باشد؛ یا اینکه در این همه ابواب فقهی بابی و یا کتابی تحت عنوان رقیت و کتاب الرق یافت نمی‌شود ولی کتاب العتق وجود دارد.

اسلام در برابر این پدیده، با اعلام این که خرید و فروش آدمیان مانند نباشی قبر و قبرکنی امری ناپسند و ناخوشایند و نامطلوب است، در مقابل، آزاد کردن انسان‌ها را واقع‌بینانه دیده است و فکر کرده که با آن شرائط خاص در آن دوره، باید به مرور با این امر ناپسند مبارزه کند و اگر به یک‌باره اعلام کند که برده‌داری لغو است، به خودی خود، این دین تازه و نو را در برابر بخش وسیعی از جامعه آن روز قرار می‌دهد و از طرف دیگر، می‌خواهد ریشه قضیه را الی الأبد حل کند و به همین جهت، به راه‌های فرهنگی و عقیدتی روی می‌آورد و افراد را به آزاد کردن برده‌ها تشویق می‌کند و به مرور و در طی تاریخ، این مسأله رایج را به امری نکوهیده و ناپسند بدل می‌کند.

۴- چهارمین مطلبی که لازم است مورد توجه قرار گیرد، این است که احکام اسلامی روی موضوعاتی تعلق پیدا می‌کند که نسبت آن حکم با آن موضوع، نسبت معلول با علت خویش است؛ مادامی که آن موضوع، باقی است، حکم هم باقی است؛ وقتی که موضوع، تغییر پیدا کرد و یا از بین رفت، حکم هم از بین خواهد رفت. این موضوع، صریحاً قابل اعلام است که چون موضوع برده و برده‌داری در دنیای امروز به همت اسلام از بین رفته است، احکام مربوط به مسائل برده نیز از بین رفته است.

سیزده:

دستگاه قضائی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه در می‌اندازد. چرا شما، به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنید؟

ج ۱۳- در ارتباط با مسأله سنگسار و رَجْم، قبلاً مفصلاً پاسخ داده‌ام و مبانی آن را ذکر کرده‌ام و با دلیل کافی و مستدل اثبات کرده‌ام که قابل اثبات با شهود نیست، بلکه تنها با اعتراف از روی عمد و اختیار و میل و ایمان، آن هم در نزد امام معصوم قابل اثبات است؛ اگرچه این حکم را از حیث سند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده است نمی‌توان مورد خدشه قرار داد، ولی فقط به دست فرد معصوم قابل اجراست.

چهارده:

آیا شما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت شما رفت و آمد دارند، می‌ترسید؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمهایی را به شما تحکم می‌کنند؟ در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، آیا نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت شما هجوم بیاورند و در بیت شما را به روی مردمی که مقلد شما هستند ببندند؟

ج ۱۴- معتقدم این سؤال اصلاً نیازی به پاسخ ندارد، چرا که عمل به تکلیف شرعی، این قیود را نمی‌پذیرد.

پانزده:

آیا از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است خبر دارید؟ و آیا خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخنور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد؟ آیا وضعیت کنونی جامعه ما همان است که یک روز آرزویش را داشتید؟

ج ۱۵- یقیناً شرائط فعلی، آرزوی هیچ انسان آزاده‌ای نبوده است.

شانزده:



مسئولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را بر خواهند گزید؟

ج ۱۶- مردم تمام کشورها در انتخاب حکومت خود مختارند، ولی باید دید که آیا مردم مورد اشاره در سؤال، شرائط حاکم بر کشور ما را می‌پسندند یا خیر، که پاسخ این سؤال نیز از شرائط حاکم بر کشور ما و البته اطلاع مردم سراسر عالم از این شرائط، کاملاً مشخص است.

هفده:

صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشار اسد، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

ج ۱۷- بنده معتقدم چیزی به نام رسانه ملی در ایران وجود ندارد و این رسانه‌ای که اکنون در کشور می‌بینیم، رسانه‌ای در خدمت اقتدارگرایان است. رسانه‌ای که با بودجه ملی می‌چرخد و از اماکن و امکانات و ابزار عمومی و ملی استفاده می‌کند، باید در برابر خواسته‌های مردم پاسخگو باشد و وظیفه قانونی و خواست مردم در انعکاس اخبار را به صورت کامل انجام داده و از سانسور خبری بپرهیزد و اگر چنین نکند که نمی‌کند، نام ملی را باید از روی آن برداشت.

هجده:

در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آنها ترغیب فرموده [«فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»] (زمر، ۱۷-۱۸)، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر- شنیدن اقوال مختلف- حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند، اما به دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بیشمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً... [«سردار رادان»] [ظاهراً جناب آیت‌الله بیات در پاسخ به این پرسش، از آوردن اسم افراد مکدر شده‌اند. ما ضمن احترام به نظر ایشان، اعلام می‌داریم: آنجا که کوس رسوایی جماعتی در خود دستگاه قضائی به صدا درآمده و بنا به معاملات پشت پرده، اجرای عدالت به حاشیه رانده می‌شود، ما را چاره‌ای جز صراحت در بیان حقوق تباه‌شده مردم نیست)، در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل [عملیات نجات در کوهستان و برج‌های بلند توسط هلی‌کوپتر]، به بام‌های مردم، ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، با کدام آموزه دینی ما سازگاری دارد؟

ج ۱۸- ماهواره مانند رادیو و تلویزیون و ویدئو است و حلال و حرام بودن خود آنها معنا ندارد و اگر حلال و حرامی صورت گیرد، در ارتباط با نحوه استفاده از آنها است و انسان‌ها هستند که از آنها استفاده علمی، هنری، تاریخی و اخلاقی می‌کنند که نه تنها در این صورت حرام نیست، بلکه مطلوب هم هست؛ اما اینکه دیده می‌شود در این اواخر، افرادی با عناوینی وارد خانه‌های مردم می‌شوند و به بهانه‌هایی حریم خصوصی خانواده‌ها را مورد تعدی و تجاوز قرار می‌دهند، نه اخلاقی است و نه شرعی و در این مسیر، اگر خساراتی بر مردم وارد شود، هجمه‌کنندگان ضامن‌اند.

نوزده:

چرا سال‌هاست که مراجع ما شهادت ابراز فتاوی‌ تازه ندارند؟ چرا سال‌ها از دو فتوای حلیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، خود جنابعالی آیا به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردید؟



ج ۱۹- پاسخ این سؤال از پاسخ سؤال ۱۲ نیز استنباط می‌شود که در نظر حضرت امام، در حرمت شطرنج برد و باخت موضوعیت داشت و چون امروز از شطرنج به عنوان ابزار برد و باخت استفاده نمی‌کنند بلکه یک نوع بازی فکری به حساب می‌آید، بنا بر این، موضوع، عوض شده و حکم هم تغییر پیدا کرده؛ نظر ما در توضیح المسائل نیز به همین شکل است.

بیست:

آیا در باور مرجعیت شما، همچنان باید دست دزد را قطع کرد؟ طبق اسناد موجود و اقرار خود... [آقای محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس‌جمهور] (ظاهراً جناب آیت‌الله بیات در پاسخ به این پرسش از آوردن اسم افراد مکدر شده‌اند. ما ضمن احترام به نظر ایشان، اعلام می‌داریم: آنجا که کوس رسوایی جماعتی در خود دستگاه قضائی به صدا درآمده و بنا به معاملات پشت پرده، اجرای عدالت به حاشیه رانده می‌شود، ما را چاره‌ای جز صراحت در بیان حقوق تباه‌شده مردم نیست)، وی مبالغه‌نگفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الهی باشید؟

بیست و یک:

حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای... [رحیمی]، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟

ج ۲۰ و ۲۱- اجازه بفرمائید درباره سؤالات ۲۰ و ۲۱، چون اسمی از افرادی برده شده است، به صورت ریز وارد نشوم و به صورت کلی، چند مطلب را متذکر شوم:

یک: قطع دست سارق از احکام مصرح در قرآن کریم است و در میان مذاهب اسلامی در آن اختلافی نیست، منتهی بریدن دست فرد که از باب نکال و تحقیر است، در مواردی است که به حریم خصوصی افراد دست‌درازی شده باشد؛ به همین دلیل، دستبرد به اموال عمومی، تحت عنوان سرقت قرار نمی‌گیرد، بلکه تحت عناوینی مانند اختلاس و حیف و میل اموال عمومی واقع می‌شود. دو: اختلاس اگر چه قطع دست ندارد، اما مختلس را از عدالت، امانت و صلاحیت تصدی هر امری ساقط کرده و او را نسبت به تمام اموال اختلاس‌شده ضامن می‌کند که همه آنها را باید برگرداند.

سه: مسؤولان باید حواسشان جمع باشد اگر از کسی حمایت می‌کنند و یا کسی را برای کاری انتخاب می‌کنند، ملاک‌های مصرح در قرآن و روایات را بر مصلحت‌سنجی، صلاح‌اندیشی و گرایش‌های باندی و جریانی مقدم داشته و رفتارشان را با رفتار معصومین بسنجند.

بیست و دو:

زندانی کردن آقایان موسوی و کروبی در خانه‌هایشان آیا از نگاه مرجعیت شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله، به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه فتوایی صادر فرموده‌اید و به کدام دستگاه نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

ج ۲۲- در نظر اینجانب نه تنها محصور و محبوس بودن آقایان بزرگوار و صالح و صادق حجت‌الاسلام و المسلمین کروبی و همسر گرانمایه‌اش و مهندس میرحسین موسوی و همسر فاضله‌اش محکوم، نامشروع و غلط است، بلکه زندانی شدن تمام کسانی که به خاطر مسائل فکری، انتقاد و اعتراض به عملکرد مسؤولان به زندان‌ها افتاده‌اند نیز نامشروع است.

اما اینکه سؤال فرموده‌اید این حبس و حصر، خوب و پسندیده است یا نه؟ بنده معتقدم این سؤالی است که طرح آن حتا به صورت جدال و مجادله احسن هم صحیح نیست و مانند این است که سؤال بشود آیا ظلم، خوب است و آیا عدالت، بد است؟ این اعمال از مصادیق بین و آشکار ظلم و از قبیح‌ترین قبائح است، چرا که این آقایان از ذخایر مردمی و از سرمایه‌های ملی و انسان‌هائی عزیز و محترم هستند.

بیست و سه:



هم‌اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معترضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان دراندازیم و آنان را از حقوق قانونی‌شان دور سازیم موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ و اگر نه، به چه دلیل؟

ج ۲۳- اگر چه پاسخ این سؤال در پاسخ سؤال ۲۲ نیز آورده شد، ولی نکته‌ای را در اینجا باید یادآوری کنم و آن اینکه به نظر می‌آید میان تمامی حاکمان اقتدارگرا و غیر متکی به اعتماد عمومی مردم، یک وجه مشترک به صورت سیال وجود دارد و آن اینکه به هر نحو که امکان داشته باشد، معترض را از صحنه خارج می‌سازند. شما در برخورد فرعون با موسی و هارون مشاهده می‌کنید که طبق فرامینی، آن دو نفر را آشوبگر، اخلال‌گر و حتا فتنه‌گر می‌خواند؛ یا در برخورد مشرکان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و معاویه با امام علی(ع) و امویان با امام حسین(ع) و در همین اواخر، شاه با امام خمینی این موارد مشاهده می‌شود.

بدون تردید، اگر حکومت، مشروع باشد و گرفتار بحران اجتماعی، سیاسی و نتیجتاً بحران مشروعیت نباشد و از استظهار مردم و حمایت آنان برخوردار گردد، نیاز به این برچسب‌های ناچسب ندارد؛ بنا بر این، نه منتقدین فتنه‌گرند و نه برخورد با آنان مشروع، حقوقی و قانونی است.

بیست و چهار:

در دو سال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره شما در این آزمون چه بوده است؟

بیست و پنج:

در همین باب، حمله اوباشان مذهبی که جلوی چشم شما به خانه آیت‌الله صانعی اتفاق افتاد، متأسفانه جامعه دینی ما عکس‌العمل آشکاری که هم‌شأن «عمامه از سر گرفتن» باشد، از شما و از سایر مراجع ندید و نشنید. آیا حمله به بیت آیت‌الله صانعی، واگویی‌ای به سایر مراجع نبود؟ که اگر با ما در افتید، با شما این می‌کنیم؟

ج ۲۴ و ۲۵- پاسخ این دو سؤال از مجموعه پاسخ‌های گذشته، اطلاعیه‌ها و اعلام موضوعی که منعکس شده است روشن است و به نظر می‌رسد نیازی به توضیح جدید ندارد.

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/?p=5889>

<http://www.rahesabz.net/story/40377>

**پاسخ‌های احمد قابل به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰****«پرسش‌های بی‌رحمانه و پاسخ‌های عالمانه (استاد احمد قابل)»****احمد قابل: کربوبی و موسوی به جرم مخالفت با استبداد، حبس شده‌اند**

من پرسش‌هایی را که برای مراجع فرستادم با تغییراتی مختصر برای برخی از دانشمندان و اندیشمندان دینی نیز ارسال کردم. جناب احمد قابل دعوت مرا اجابت فرمود. سپاس من و آرزوی توفیق الاهی برای ایشان.

به نام خدای دیروزها و امروزها و فرداها

سلام به محضر شریف حضرت استاد قابل عزیز

پرسش‌های من، گرچه گاه از حوزه متداول مراجعات دینی مردم دور می‌افتد، باورم اما بر این است که در عالم، هیچ پرسشی یافت می‌نشود که دأب دین بر او بار نگردد. پس، صراحت نهفته در این پرسش‌ها را بر من ببخشاید و صبورانه به پاسخگویی آنها همت فرمایید. پرسش‌های من، برآمده، و گزیده مختصری از هزار هزار سخن پنهان‌مانده در سینه مردمی است که این روزها، چشمی از امید به آستان شمایان دارند و متأسفانه، بخش وسیعی از امید خود را به کارکردهای این دینی که جمهوری اسلامی ایران بر انتشار آن اصرار می‌ورزد، از دست داده‌اند. اگر به پاسخگویی یک یا چند پرسش متمایل نبودید، به هر چه که مقدور شریفتان است پاسخ گوید. مهم، مشارکت حضرت شماسست در این داد و ستد علمی و اجتماعی:

یک:

دنیا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتا به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

[پاسخ ۱]

به نام خداوند رحمان و رحیم؛ من گرچه در این پرسش‌ها، مخاطب اصلی نیستم ولی به عنوان دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، سعی می‌کنم که پاسخ لازم از دید خود را برای شما ارسال کنم.

دنیا محل زندگی انسان در کنار سایر موجودات هستی و تأمین نیازهای طبیعی او است. نیازهای مادی و معنوی. مکانی برای همزیستی مسالمت‌آمیز با هموعان. مکانی برای همفکری و همراهی. جایگاهی برای دیدن و پذیرفتن دیگران در کنار خویش و از «خودخواهی افراطی» فاصله گرفتن. آزمایشگاهی برای انسانیت انسان و تمرین خلق و خوی انسانی. آزمونی برای بشر تا جایگاه حقیقی خود را در هستی، پیدا کند و از تکبر شیطانی فاصله گیرد و همه موجودات را محترم و مبارک شمارد.

من به کشورهای ازبکستان، امارات عربی متحده، تاجیکستان، ترکمنستان و عربستان سعودی سفرهای کوتاه و بلندی داشته‌ام. تمامی استان‌های کشور را دیده‌ام و به بسیاری از شهرهای میهنم سفر کرده و از نزدیک آنها را دیده‌ام. بیش از ۵ نوبت به سفر ۳۰ تا ۴۰ روزه تابستانی در درون کشورم پرداخته‌ام و هم‌اکنون که پاسخ پرسش‌های شما را می‌دهم، در سفر تابستانی هستم که تا کنون، بیش از ۱۲ روز آن سپری شده است.

دو:



از نقطه نظر جنابعالی، چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان یک مرجع تقلید، و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله انکارناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون به‌جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان علما و مراجع ما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با آنان همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و مراجع ما و علمای ما در متن مستقیم آن باشند؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلند، و مثلاً مراجع ما از هر شکایت، مصون و در امان باشند؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و عمده علمای ما و به‌ویژه مراجع ما، به دیوار بلندی از این برخورداری‌ها تکیه زده‌اند؟ چرا باید یک مرجع، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشند، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

[پاسخ ۲]

ارزش دانشمندان به خاطر دانش آنان است. به گمان من تفاوتی از نظر ارجمندی، بین یک فیزیک‌دان و یا شیمی‌دان و یا ریاضی‌دان با دانشمندی که علم شریعت را می‌داند، نیست. در دین خداوندی و شریعت محمدی (ص)، ارزشمندی آدمیان به «دانش و اخلاق» آنان وابسته است (إن اکرمکم عند الله اتقاکم) / هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون). علم، چون در برابر جهل و تاریکی قرار گیرد، نور است و به همین دلیل گفته‌اند: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء».

هیچ علمی هم از این نظر که تاریکی مجهول یا مجهولاتی را زایل می‌کند، تفاوت ماهوی بر دیگر علوم ندارد و همه آنها نوراند. سخن به یاد ماندنی قرآن کریم که: «إنما یخشی الله من عباده العلماء: همانا دانشمندان از بندگان خدایند که نسبت به مسؤولیت‌های خود نگرانی دارند»، اتفاقاً در مورد مطلق علوم مثبت نازل شده است، چرا که این نکته را پس از شمارش علوم تجربی، بیان می‌کند و مرحوم استاد، آیت‌الله منتظری (که علامه‌ای کم‌نظیر در معارف شریعت محمدی بود) بارها بر این مفهوم و این نسبت و تناسب تأکید می‌کرد.

سه:

معروف است که علامه حلی - که خدایش او را رحمت کند - دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پر کنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرسشی در همان خصوص پاسخ گوید. از نگاه شما، برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟» آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه مراجع ما و علمای ما در یک سلول و فضای کوچک، آن هم نه در زندان، که در کنجی از بیت شریفشان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم همواره که افرادی در هیئت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر آنان تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، آنان را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا، به ذات مبارک تسکین دهید.

[پاسخ ۳]

حقیقت برخی پدیده‌ها را نمی‌توان با توصیف، دریافت. اصطلاحاً این‌گونه موارد را «پدرک و لایوصف» می‌دانند که باید آنها را تجربه کرد تا حقیقتش را به چنگ آورد. مثل «عشق، نفرت، مادر بودن، پدر بودن، عفو، گرسنگی و تشنگی و...».

زندان و سلول انفرادی، از این‌گونه موارد است. البته درک حقیقت آن و آثار و عواقب آن جز با زندانی شدن واقعی و تحمل انفرادی‌های طولانی و جدی، ممکن نیست!!

گرچه می‌توان با مدل پیشنهادی شما اندکی از حالات آن را تجربه کرد. آن‌چنان که با گرفتن روزه، می‌توان کمی از حقیقت گرسنگی و تشنگی را درک کرد.

شکنجه‌ای که شما و بسیاری از آدمیان، آن را تجربه کرده‌اید البته سهم عمده‌اش در همان انفرادی بودن و تنگنای سلول نهفته است و بخش و سهم دیگر آن در نوازش‌های جسمی و روحی پیوسته با سلول انفرادی است. چیزی که کم‌تر از شما را در ۲۵ روز انفرادی بازداشتگاه اطلاعات مشهد (سال ۱۳۷۶) و ۱۲۵ روز انفرادی بازداشتگاه بند ۲۴۰ دادگاه ویژه در اوین (سال ۱۳۸۰ و ۸۱) تجربه کرده‌ام.



البته امیدوارم که هیچ‌کس طعم انفرادی را از این پس نچشد و روابط حاکمیت و ملت در آینده ایران به گونه‌ای شکل گیرد که هیچ‌کس گرفتار این شکنجه‌ها نشود.

چهار:

از نگاه شما، آیا جهان‌بینی مراجع ما، اگر که عمر شریفشان را در بیت و شهر خود سپری کنند، با جهان‌بینی همانان، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایند و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیای مردمان جهان آشنا شوند، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگر نه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا مراجع ما تا کنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اند و با توده مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اند؟

[پاسخ ۴]

تلقی مراجع سنتی ما از مرجعیت، نشستن در خانه خویش و پذیرایی از دیگران است. شاید میزبانی را بر میهمان بودن ترجیح می‌دهند. شاید تصور می‌کنند که «شان مرجعیت نیست که بر دیگران وارد شود!!». گشت و گذار را نیز نوعی تفریح دانسته که آن را ظاهراً برای خود، مکروه می‌دانند. چرا که تصور بر این است که: «در مسیر سیر و سلوک معنوی، باید از مکروهات نیز پرهیز کرد!!». به گمان من اما «سیر و سفرهای تحقیقی و آشنایی با فرهنگ مردم جهان» امری است که خدای سبحان با صراحت به آن فرا خوانده است (سیروا فی الأرض، فانظروا...) و بسا که برای افرادی در موقعیت مراجع علمی مردم، لازم و واجب (و لاقبل، مستحب مؤکد) باشد. مطمئناً اگر مراجع یادشده، این ضرورت را با ضرورت «تغییر نگاه» همراه کنند، تفاوت‌های آشکار و بسیاری بین مراجع جهان‌دیده با آنانی که از این موهبت محروم مانده‌اند، پدید می‌آید که در برون‌دادهای علمی و فقهی آنان نیز تأثیر می‌گذارد.

پنج:

به نظر شما، اگر که طالب سفر و مطالعه عینی آثار جهان نباشید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی الأرض» آیا در کیفیت فتاوی یک مرجع تأثیر دارد یا ندارد؟

[پاسخ ۵]

در پاسخ پرسش قبلی به این نکته اشاره کردم. گمان می‌کنم که صرفاً با خواندن تاریخ و جغرافیا و یا سفرنامه‌ها و یا برخی فیلم‌های مستند، نمی‌توان همچون سفرهای واقعی و حضور تجربی، به حقایق امور رسید، ولی اگر کسی نخواهد سفر کند و خود از نزدیک تجربه کند، بهره بردن از این گونه «اطلاعات باواسطه» می‌تواند بخشی از حقیقت را در اختیار افراد بگذارد. در هر صورت، دانستن برخی دانستنی‌های عمومی هم بر ناشناخته بودن مطلق آن موارد، ترجیح دارد. نمونه‌های عینی این تفاوت را در دیدگاه‌های آیت‌الله شهید بهشتی و آیت‌الله سید محمدحسین فضل‌الله و آیت‌الله شیخ محمد مهدی شمس‌الدین و در مقایسه با اقران و معاصرانشان می‌توان مشاهده کرد.

شش:

اگر مردم ایران با هزینه شخصی خود، بخواهند مراجع ما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، آیا شما از ذات و برآیند این سفر استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

[پاسخ ۶]

من ترجیح می‌دهم که در کنار این سیر تحقیقی و مردم‌شناسانه، مدتی بیش از یک ماه نیز در یکی از کشورهای غیراسلامی نسبتاً پیشرفته، سکونت کنند و با دقت، روابط انسانی آن محیط را زیر نظر بگیرند تا قدرت مقایسه آن محیط‌ها با رفتار مسلمانان در جوامع اسلامی را بیابند.



هفت:

خود شما، آیا یک مرجع جهان‌دیده و جهان‌گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوی و صیانت نفس هر دو.

[پاسخ ۷]

اگر جهان‌دیدگی را با «تصور جزمگرایانه» همراه نکرده باشد، مطمئناً ترجیح می‌دهم.

هشت:

مراجع ما عمدتاً در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره فراوان می‌برند؛ که: مسؤولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید بهمان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای مراجع در محدوده توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود آنان مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟ مثل این که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد. و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن‌سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان و حتا به فکر مشرکان و کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

[پاسخ ۸]

اساساً بایدها و نبایدها بر دو گونه‌اند؛ اخلاقی و قانونی.

اظهار نظر در مورد «باید و نبایدهای قانون شریعت محمدی (ص)» حق مجتهدان است، ولی مجتهدان در برابر واقعیات زندگی نمی‌توانند بی‌تفاوت باشند و از امکانات و موانع دنیای واقع، بی‌خبر مانده و در بی‌خبری، اقدام به صدور فتوا کنند!! به گمان من، دیدگاه‌های کارشناسان علوم انسانی (اقتصاد، آمار، مدیریت، سیاست، حقوق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فرهنگ، ادبیات، هنر و...) در تعیین و تشخیص بسیاری از موضوعات احکام شریعت، نقش کلیدی و بسیار مهمی دارند که بدون توجه به آنها، اساساً «اجتهاد کامل و همه‌جانبه» محقق نمی‌شود!!

باید و نبایدهای اخلاقی اما، بهتر است که بدون بهره‌گیری از «واژگان الزام‌آور و اجباری» ارائه شوند و همیشه برای «اختیاری و انتخابی بودن آن» حساب ویژه‌ای باز شود تا مرز آن با قوانین و احکام شریعت، مشخص باشد و تداخلی صورت نگیرد. من در سال ۱۳۸۳ طی نامه‌ای به محضر مرحوم استاد، علامه کم‌نظیر معارف اسلامی، آیت‌الله منتظری (قدس الله نفسه) نمونه‌هایی از همین مسائل مورد نظر شما را نگاشتم و هشدار دادم. ایشان در پاسخ نوشته بودند: «مطلب همان‌گونه است که نوشته‌اید...». اجمالاً انتظار اولیه از عالمان علوم شریعت، بازخوانی شریعت با رویکرد آغازین روزها و ماه‌ها و سال‌های حضور شریعت محمدی (ص) است تا سیره نبوی درست فهمیده شود که؛ «ما أرسلناک إلا رحمة للعالمین» و سپس مبتنی بر آن سیره خردمندانه و آزاداندیشانه، راه تحمل اندیشه‌های مخالف را با پیروی از سیره فرزند پیامبر (ص) یعنی امام صادق (ع) بیاموزند و بیاموزانند تا مصداق کامل کلام خداوندی (فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه) را در جوامع اسلامی، تحقق بخشند.

نه:

علما و مراجع ما، بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و اینکه آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض کرده‌اند؛ که البته در جای خود امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان. اما چرا روزی که جلوی چشم همانان، خانقاه درواش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسؤولان کشورمان اعتراض نکردند؟ مشابهت خواسته‌های درواش کشورمان به جمهوری اسلامی



ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برچسب که: خانقاه درویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

[پاسخ ۹]

علاوه بر خانقاه درویش در قم و بروجرد، مساجد اهل سنت در مشهد (مسجد فیض) و زابل نیز تخریب شد و کسی به یاد نیاورد که این کار در شریعت محمدی (ص) مصداق «فساد فی الأرض» است. دلیل این سخن دو آیه قرآن است که:

۱- «لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض، لفسدت الأرض».

۲- «لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض، لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً».

توجه می‌کنیم که حتا «تخریب صومعه (عبادتگاه مسیحیان) صله و بیعه (عبادتگاه یهودیان) را قرآن کریم ممنوع ساخته و با توجه به «وحدت موضوع و عنوان» معلوم می‌شود که «تخریب عبادتگاه‌های دیگر مؤمنان (صرف نظر از شرایع آنان) حرمت دارد و مصداق «فساد فی الأرض» است تا چه رسد به تخریب عبادگاه مسلمانان (مساجد اهل سنت یا حسینیه درویش)

ده:

در نگاه شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش باشکوه است، و مجالس مذهبی‌اش پررونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر دروغ‌گویی و دزدی و بی‌نظافتی و ریاکاری و چاپلوسی و اسرافکاری و حرام‌خواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست‌کردار و پاک‌دست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه شما، خداوند اگر بنا بر انتخاب بگذارد، کدام یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟ در این مثال، جامعه اول، خود ما هستیم که سخت گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم. جامعه دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهای مثل ژاپن و حتا کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند؛ که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در بریایی شعائرشان بهره‌مندند.

[پاسخ ۱۰]

در بیانات پیامبر خدا (ص) و امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) تأکید شده است که: «ملاک ارزشیابی افراد و جوامع، به حفظ ظاهر (زیادی نماز و روزه و حج و مناسک و شعائر ظاهری) نیست، بلکه به صدق گفتار و امانتداری و وفای به عهد و مراعات اخلاق انسانی است» (لا تنظروا إلى كثرة صلاتهم ولا صومهم ولا كثرة الحج والمعروف، و لكن أنظروا إلى صدق الحديث، و اداء الامانة و...).

این سخن سید جمال‌الدین اسدآبادی هم به یاد ماندنی است که: «به غرب رفتم، «مسلمانی» دیدم ولی مسلمان ندیدم، به شرق آمدم، مسلمان دیدم ولی «مسلمانی» ندیدم».

در نقلی معتبر، امام صادق (ع) سخنی از امیر مؤمنان (ع) به نقل از پیامبر خدا (ص) را روایت کرده است که: «روزگاری بر مسلمانان می‌آید که از اسلام، جز نامی نمی‌ماند و از قرآن جز خطی، مردم خود را مسلمان می‌نامند ولی دورترین مردم از اسلام‌اند، مساجد آنان از نظر ساختمان، آباد و از نظر هدایتگری، خراب است. فقیهان آن زمان، شروترین فقیهانی‌اند که آسمان بر آنان سایه افکنده است. فتنه‌ها از آنان شروع می‌شود و به خود آنان برمی‌گردد» (الکافی - الشیخ الكلینی - ج ۸ - ص ۳۰۷ - ۳۰۸ / علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال امير المؤمنين (عليه السلام): قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): سيأتي على الناس زمان لا يبقی من القرآن إلا رسمه و من الاسلام إلا اسمه، يسمعون به و هم أبعد الناس منه، مساجدهم عامرة و هي خراب من الهدى، فقهاء ذلك الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و إليهم تعود).

عباراتی چون: «دورترین مردم از اسلام» نشان می‌دهد که غیرمسلمانان، به اسلام و نسخه وحیانی شریعت محمدی (ص) نزدیک‌تراند.



عبارت «شروترترین فقهاء» درباره عالمان شریعت محمدی (ص) به کار رفته است!! اینکه از اسلام، فقط نامی برده می‌شود ولی هیچ آدابی از آن در رفتار پیروان شریعت دیده نمی‌شود، یا خط قرآن و زیبایی‌های ظاهری و تزیینات نوشتاری مراعات می‌شود ولی از مفاهیم قرآنی بی‌بهره می‌مانند، وصف‌الحال مسلمانان و جوامع اسلامی است!! که تنها علت آن هم فاصله گرفتن از فرهنگ جامع بشری است. فرهنگی که مبتنی بر فطرت انسانی است.

پایزده:

چرا علما و مراجع ما، آن قدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسند، مثلاً به دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های مسئولین حساس نیستند؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیشتر آسیب می‌بیند یا از دغلكاری‌های بزرگان حاکم؟

[پاسخ ۱۱]

امر به معروف و نهی از منکر در حوزه حضور ملت و افراد فاقد قدرت در جامعه، امری کم‌هزینه است که از عهده هر کسی بر می‌آید، اما اعمال همین حکم در حوزه حضور حاکمان و قدرتمندان، معمولاً هزینه‌های بسیار هنگفتی دارد که افراد زیادی حاضر به پرداخت آن هزینه‌ها نیستند. البته دستور خدای سبحان غیر از این است و برترین تلاش و کوشش مورد رضای خداوند را «بیان حق و دفاع از آن نزد حاکم ستم‌پیشه» دانسته است (أفضل الجهاد، کلمه حق عند سلطان جائر).

دوازده:

چرا مراجع و علمای برجسته ما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اند و آزادانه، احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری‌شده و تاریخی اعلام نمی‌کنند؟ آیا شما معتقدید هر چه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیر است؟

[پاسخ ۱۲]

بیان این احکام اگر از منظر تاریخ احکام شریعت باشد، عیبی ندارد، ولی اگر با نیت بازتولید آن مناسبات باشد، طبیعتاً امری نامعقول و نامشروع است که با اهداف اصلی و قطعی شریعت محمدی (ص) در تعارض و تباین کلی است. من معتقدم که تمامی «احکام امضائی» به یک نکته مورد نظر شریعت محمدی (ص) باز می‌گردند و آن نکته عبارت است از: «حجیت مستمره سیره عقلاء» که نتیجه آن «متغیر بودن احکام امضائی» (به حسب طبع آن احکام و از نظر منطقی) است!! البته ضرورت تغییر آنها در گرو «تحقق تعارض راهکارهای اجماعی عقلائی بشر با مصادیق احکام امضایی است».

سیزده:

دستگاه قضائی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه در می‌اندازد. به نظر شما چرا مراجع ما و دستگاه‌های دینی ما - مثل حوزه‌های علمیه - به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنند؟

[پاسخ ۱۳]

مسئله حکم رجم یا سایر احکام جزایی مورد اعتراض مجامع حقوق بشری، باید مبتنی بر مبانی شریعت، مورد بازخوانی و بازنگری قرار گیرد. به گمان من، انتظار این امر که فقیهان، با هر هجوم و انتقادی از دیدگاه‌های خود دست بکشند، امری علمی نیست. بهتر است به آنان سفارش کنیم که مبانی خود را انسجام بخشند و اهداف اخلاقی و اعتقادی را در استنباط احکام شریعت، از یاد نبرند و به «عقل عقلاء» اطمینان کنند و همچون امام هادی و امام صادق (علیهما السلام) آن را «حجت باطنی خدا» بشمارند و از «تحقیر عقل» (که معیار تشخیص سره و ناسره سایر ادله است) دست بکشند و پس از تصحیح روش‌ها، به استنباط احکام خدا اقدام کنند و از بیان نتایج تحقیقات خود طفره نروند!!



اما در خصوص رجم، من تا کنون هشت قسمت از مقاله مفصل «حکم رجم» را نگاشته و منتشر کرده‌ام (و البته با احضاریه اخیر، شاید توفیق اتمام آن را نیابم (که هفت تا ده بخش دیگر را ممکن است لازم داشته باشد) ولی امیدوارم این بررسی فقهی، راهی را پیش پای اهل دانش حوزه‌های علمیه، و محققان احکام شریعت بگشاید تا این موضوع و سایر احکام این‌چنینی را با روش‌های شناخته‌شده فقهی و اصولی، بازخوانی کنند. مطمئناً با تکیه بر مبانی علمی و استدلال‌های منطقی، می‌توان پاسخ لازم درون‌فقهی در مورد این امور را فراهم کرد.

چهارده:

آیا مراجع ما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت آنان رفت و آمد دارند، می‌ترسند؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمزهایی را به ایشان تحکم می‌کنند؟ خود جنابعالی آیا در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت و محل کار شما هجوم بیاورند؟ آیا با این همه سنگینی هزینه برای نقد کردن، موافقید؟

[پاسخ ۱۴]

اطلاعاتی که من از برخی مراجع دارم، تأیید می‌کند که بسیار نگران مهاجمان هتاک بوده و هستند که هیچ قانون عرفی یا شرعی، مانع کارشان نمی‌شود. فشارهای آشکاری که علیه برخی مراجع در این دو سه دهه، اعمال شده، همچون مستندی برای نگرانی جدی آنان است. نمونه‌های نزدیک‌تر آن در مورد مرحوم آیت‌الله منتظری، آیت‌الله صانعی، آیت‌الله طاهری اصفهانی، آیت‌الله دستغیب شیرازی و عالمانی چون آیت‌الله امجد، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و برخی دیگر از روحانیان این دیار، پی در پی تکرار شده است تا هیچ‌کس گمان نبرد که از این فشارها در امان است و یا گروه‌های فشار از مأموریت خویش منصرف شده‌اند!! طبیعی است که هیچ عالم آزاده‌ای تسلیم فشارهای غیرقانونی و نامشروع ستم‌پیشگان نمی‌شود و ذلت را نمی‌پذیرد و حداقل واکنشی که انجام می‌دهد، اظهار برائت از این رفتارهای نامشروع و ضداخلاقی است!!

پانزده:

شما قطعاً از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است خبر دارید؛ و خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخنور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد. آیا وضعیت کنونی جامعه ما همان است که یک روز آرزویش را داشتید؟ به نظر شما چرا این همه سانسور شدید بر رسانه‌ها و حتا بر منابر ما حاکم شده است.

[پاسخ ۱۵]

با کمال تأسف، اکثر منابر را افراد کم‌اطلاع و با «دانش اندک از معارف اسلامی» اداره می‌کنند. بسیاری از عالمان و آگاهان، خود را برتر از آن می‌بینند که بر منبر وعظ و خطابه بنشینند و شاید آن را «دون شأن خود» ارزیابی می‌کنند!! در بیان مفصل و توییحی حسین بن علی (ع) نسبت به عالمان شریعت، بر این نکته تأکید شده است که: «علت تسلط ظالمان بر جوامع اسلامی، ترس و طمع عالمان آن جوامع است» (رغبة فیما کانوا ینالون منهم و رهبة مما یحذرون / سلطهم علی ذلک، فرارکم من الموت و اعجابکم بالحیوة التي هی مفارقتکم)

همه ستم‌پیشگان عالم، اولین سنگری را که فتح می‌کنند، سنگر رسانه‌های صوتی و تصویری و نوشتاری است و با اصلی‌ترین چیزی که مخالفت می‌کنند، «آزادی بیان» است. روزنامه‌ها را می‌بندند و رادیو و تلویزیون و تریبون‌ها را در انحصار خود قرار می‌دهند و در دنیای امروز، حق بهره‌گیری از رسانه‌های جهانی (اینترنت و ماهواره‌ها) را از مردم خود سلب می‌کنند و راه اطلاع‌رسانی و کسب اطلاعات را بر مردم می‌بندند!! رسانه‌ها «چشم و گوش» مردم‌اند و برای تسلط استبداد، باید گوش و چشم مردم را بست تا از خطاها و جرائم حاکمیت آگاه نشوند و حقوق خود را نشناسند و مطالبه نکنند!!

اگر منابر را هم رسانه‌ای صوتی و تصویری بدانیم، طبیعتاً در حکومتی که استبداد دینی بر آن حاکم است، غیر از این انتظاری نمی‌توان داشت.

شانزده:



مسئولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را برخواهند گزید؟ چرا؟

[پاسخ ۱۶]

حتی اگر ادعای حاکمیت ایران را درست بدانیم، نمی‌توان با قاطعیت گفت که کدام مرحله از انقلاب ایران سبب خیزش‌های دموکراسی‌خواهانه ملت‌های عرب شده است.

ممکن است آشنایی آنان با اتفاقات روزهای آغازین انقلاب ۵۷، نسل‌های مسن‌تر اعراب را قانع ساخته باشد که می‌توان اقدام به تغییر حاکمیت‌ها کرد. ممکن است جنبش سبز دو ساله اخیر مردم ایران، شوق جنبش دموکراسی‌خواهی را در منطقه، رقم زده باشد.

گمان نمی‌کنم کسی دنبال مدل حکومتی باشد که در ایران حاکمیت یافته و اکثریت مردم را به اعتراض و مقاومت در برابر سیاست‌های شکست‌خورده‌اش واداشته است.

گمان نمی‌کنم کسی باشد که اخبار زندان‌ها و بازداشتی‌ها و جنایات کهریزک و خوابگاه‌های دانشجویی و کشتن افراد مسالمت‌جو در تظاهرات مسالمت‌جویانه‌اش را هر روزه در میان شنیده‌هایش بیابد و تصاویر جنایات هولناکش را ببیند و پدیده‌های کمیابی چون «دزدیدن شهید، دزدیدن جنازه، کشتن دختر در تشییع جنازه‌ی پدر، کشتن خبرنگار در زندان، کشتن پزشک جوان و دانشجوی جوان در بازداشتگاه و تحت شکنجه و ممانعت از برگزاری مجالس ختم و... را در چنین حاکمیتی تجربه کند و اشتیاقی به بازتولید آن در دیاری دیگر داشته باشد.

حاکمان ایران، گویا تصور می‌کنند که اخبار ایران با همان سانسور شدیدی که در ایران و از سوی رسانه‌های حکومتی اعمال می‌شود، به گوش و چشم مردم منطقه می‌رسد و لذا می‌توانند امیدوار باشند که آنان فقط از خوبی‌های حاکمیت ایران مطلع‌اند و به همین خاطر، ایران تحت حاکمیت حاکمان کنونی را «بهشت موعود» فرض می‌کنند و مشتاقانه در پی الگوبرداری و رسیدن به «حکومت ولایت فقیه» اند!!

نمی‌بینید که صراحتاً مدعی می‌شوند که کشورهای جهان از آنان درخواست می‌کنند که الگوی مدیریتی حاکمیت ایران را در اختیار آنان گذارند تا سایر کشورها هم، همچون ایران به پیشرفت همه‌جانبه مادی و معنوی برسند!!

هفده:

صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشار اسد قاتل، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

[پاسخ ۱۷]

چه کسی مدعی است که حاکمیت کنونی ایران «نظامی اسلامی» است؟! طبیعتاً هر کس چنین ادعایی داشته باشد، باید به این پرسش شما (و بسیاری پرسش‌های دیگر) پاسخ دهد. خوشبختانه من چنین ادعایی ندارم!!

هجده:

در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آنها ترغیب فرموده [«فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر، ۱۷-۱۸)]، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر- شنیدن اقوال مختلف- حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند اما به دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بیشمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً «سردار رادان» در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل [عملیات نجات در کوهستان و برج‌های بلند توسط هلی‌کوپتر]، به بام‌های مردم، ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، آیا با آموزه‌های دینی ما سازگاری دارد؟



[پاسخ ۱۸]

من نیز به خاطر داشتن تجهیزات دریافت از ماهواره، توسط دستگاه قضائی به پرداخت جریمه محکوم شده‌ام. این مطلب پاسخ شما را می‌دهد. علاوه بر این، اگر تجهیزات یادشده را جمع‌آوری نکنند، چطوری می‌توان بازاری برای فروش کالاهای جدید قاچاقچیان رسمی همین تجهیزات، فراهم کرد؟!؟

نورده:

چرا سال‌هاست که مراجع ما شهادت ابراز فتاوی تازه ندارند؟ چرا سال‌ها از دو فتوای حلیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، آیا مراجع ما به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردند؟

[پاسخ ۱۹]

مرحوم آیت‌الله مطهری در مقاله «مشکلات اساسی سازمان روحانیت» نوشته است: «در سال‌های اول زعامت مرحوم آیت‌الله آقای بروجردی (اعلی الله مقامه) یک روز ضمن درس فقه، حدیثی به میان آمد که از حضرت صادق (ع) سؤالی می‌کنند و ایشان جوابی می‌دهند... چون این حدیث متضمن تقیه از خود شیعه بود، نه از مخالفین شیعه، فرصتی به دست آن مرحوم داد که درد دل خودشان را بگویند. گفتند: تقیه از خودمانی مهم‌تر و بالاتر است. من خودم در اول مرجعیت عامه، گمان می‌کردم از من استنباط است و از مردم عمل. هر چه من فتوا بدهم، مردم عمل می‌کنند. ولی در جریان بعضی فتاواها (که برخلاف ذوق و سلیقه عوام بود) دیدم مطلب این‌طور نیست» (مجموعه مقالات، ۱۱۰ و ۱۱۱)

ایشان در جای دیگر می‌نویسد: «هیچ فقیهی در این کبرای کلی شک ندارد که به خاطر مصلحت بزرگ‌تر باید از مصلحت کوچک‌تر دست برداشت و به خاطر مفسده بزرگ‌تری که اسلام دچارش می‌شود، باید مفسده‌های کوچک‌تر را متحمل شد. در این، احدی شک ندارد؛ اگر می‌بینید عمل نمی‌شود، به اسلام مربوط نیست. یا به این است که فقیه زمان، مصالح را تشخیص نمی‌دهد یا فقیه زمان خوب تشخیص می‌دهد ولی از مردم می‌ترسد، جرأت نمی‌کند. باز هم تقصیر اسلام نیست. فقیه، شهادتی را که باید داشته باشد، ندارد» (اسلام و مقتضیات زمان، ۲/۸۶)

بیست:

آیا در باور ایمانی شما، همچنان باید دست دزد را قطع کرد؟ اگر موافق این دستورالعمل قرآنی هستید، به ادامه پرسش من پاسخ بفرمایید: طبق اسناد موجود و اقرار خود آقای محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس‌جمهور، وی مبالغ هنگفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الاهی باشید؟

[پاسخ ۲۰]

طبق نظریه رایج و فتاوی فقهاء، اگر کسی از بیت‌المال دزدی کند، دستش قطع نمی‌شود، چرا که خود دزد هم در بیت‌المال سهیم و شریک است!! من گمان می‌کنم که «قطع دست دزد» حکمی امضائی بوده و از «احکام متغیر» است. تفصیل آن در این مختصر نمی‌گنجد.

البته می‌توان بیت‌المال یا اموال خصوصی مردم را «از دسترس دزد» دور نگه داشت و این هم نوع مجازی «قطع دست دزد» شمرده می‌شود. یعنی با برکناری دزد بیت‌المال از مناصب قدرت، امکان چنگ‌اندازی مجدد وی به بیت‌المال را از او گرفت و دستش را از اموال عمومی قطع کرد!! یا با راهکارهای منطقی، امکان دزدی اموال شخصی افراد را از سارقان گرفت.

بیست و یک:

حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای رحیمی، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟



[پاسخ ۲۱]

در پاسخ پرسش قبلی، اصل مطلب را بیان کردم. مصداق مورد پرسش شما، باید در دادگاهی قانونی و مشروع، رسیدگی شود و حکم آن اجرا گردد.

بیست و دو:

زندانی کردن آقایان موسوی و کروبی در خانه‌هایشان، آیا از نگاه شخصی و ایمانی شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله، به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه کرده‌اید و به کدام دستگاه نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

[پاسخ ۲۲]

این نوع برخورد، نه اولین آن بوده و (تا همین شیوه حکومتی برپا باشد) نه آخرین آن خواهد بود!! ظاهراً خدای رحمان تصمیم به رسوایی حاکمانی گرفته است که با ادعاهای گزاف «اسلامی بودن و مردم‌سالار بودن» از هیچ جرم و گناهی دریغ نمی‌ورزند!! آقایان موسوی و کروبی که تا روز ۲۱ خرداد ۸۸ افرادی صالح برای ریاست جمهوری شناخته شده بودند، مگر کاری جز «مخالفت با استبداد و مخالفت با سلب حقوق مردم» کردند؟! مگر جز از راه‌های مسالمت‌آمیز و قانونی، به انتقاد و صدور بیانیه پرداختند؟! این رفتارها وظیفه ملی و شرعی آنان بوده و هست و کسی را به خاطر وظیفه‌شناسی نمی‌توان محکوم کرد، مگر آنکه «عدم انجام وظیفه» مطلوب حاکمیت باشد!! (که البته از حاکمانی که وظیفه‌شناس‌اند، بعید هم نیست).

آقایان کروبی و موسوی و همراهان و همفکرانشان، تنها «از دامان پاک خود به زندان رفته‌اند!!» و در حاکمیتی که ناپاکان را بر پاکان ترجیح می‌دهد، پاک‌دامنی، گناه کمی نیست!!

اما من به عنوان یک شهروند، برای پیشبرد اهداف آنان (دفاع از حق حاکمیت ملی) تلاش اندکی کرده‌ام که امیدوارم خدای رحمان حسابم را از ستم‌پیشه‌گان جدا کند و کم مرا با کرم خویش، جبران کند.

بیست و سه:

هم‌اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معترضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان دراندازیم و آنان را از حقوق قانونی‌شان دورسازیم موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ و اگر نه، به چه دلیل؟

[پاسخ ۲۳]

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) در سه روایتی که از امام سجاده (ع) امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در کتاب‌های «مسند زید بن علی بن الحسین» و «قرب الاسناد» نقل شده است: «هیچ‌یک از سه گروهی را که در حاکمیت او به جنگ مسلحانه اقدام کردند و دعوت وی به مذاکره را نپذیرفتند، متهم به شرک یا نفاق نکرد، بلکه می‌گفت: آنها برادران مؤمن ما هستند که به ما ستم کرده‌اند» (ان امیر المؤمنین لم یکن ینسب احداً من اهل حربه لالی الشکر و لالی النفاق، و لکنه یقول: هم وخواننا بغوا علینا).

این را ببینیم تا چرایی «خنده‌دار بودن قیاس حاکمیت فعلی ایران با حکومت علوی» را دریابیم.

امیر مؤمنان نه حقوق مخالفان مسلح خود را قطع کرد و نه مزاحم اشتغال آنان به تحصیل و کار شد و نه پیش از انجام جنایت، بازداشتشان کرد!! و البته نه دروغ گفت و نه تکبر ورزید و نه تبعیت محض را طلب کرد و نه... هیچ شباهتی به «ولایت فقیه» داشت تا ادعا شود که می‌تواند زن کسی را طلاق دهد!! و نه به افراد بی‌سواد و کم‌سواد میدان می‌داد که مدعی دفاع از دین شوند و اعتبار دین خدا را یکسره بر باد دهند!! مطمئناً مدل کنونی حاکمیت ایران، با حاکمیت مخالفان علی (ع) تشابه بیشتری دارد تا حکومت علوی که هیچ شباهتی با آن ندارد.

بیست و چهار:



در دوسال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره شما در این آزمون چه بوده است؟

[پاسخ ۲۴]

این آزمون الهی از اوان انقلاب بوده و اکنون نیز ادامه دارد. سهم و نمره مرا باید افراد بی‌طرف و منصف جامعه اعلام کنند، نه خود من. امیدوارم که مردود نشده باشم.

بیست و پنج:

اوباشان مذهبی قم، جلوی چشم همه ما به منزل آیت‌الله صانعی حمله کردند و به حریم خصوصی وی هجوم بردند. مراجع ما در مقام عمل چه کردند؟ تأیید یا تقبیح؟ متأسفانه جامعه دینی ما هیچ عکس‌العملی از آنان ندید و نشنید. آیا حمله به بیت آیت‌الله صانعی، واگویی‌ای به سایر مراجع نبود؟ که اگر با ما درافتید، با شما این می‌کنیم؟ چرا هیچ عالم و مرجعی مخاطره نمی‌کند و عمامه از سر نمی‌گیرد و پای برهنه برای احقاق حق خروج نمی‌کند؟

[پاسخ ۲۵]

و البته همزمان به بیت مرحوم علامه، آیت‌الله منتظری نیز حمله کردند و با حکم دادگاه ویژه روحانیت، آن را بستند.

در میخانه بستند و در تزویر و ریا بگشودند.

[«در میخانه بستند، خدایا مپسند

که در خانه تزویر و ریا بگشایند» (حافظ)]

پاسخ شما را باید مخاطبان اصلی شما بدهند. من مرجع نیستم و عمامه هم بر سر ندارم تا آن را برگیرم. کفش هم از پایم درآورده‌اند و زنجیر بر آن زده‌اند تا نتوانم از ظلم حاکمیت بگریزم.

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»



پاسخ‌های «س. الف» به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰

«۲۵ سؤال بی‌رحمانه نوری‌زاد و ۲۵ پاسخ بی‌پرده من»

در حوزه‌های علمیه کشوری که بر اساس افسانه‌ای به نام ولایت فقیه اداره می‌شود، بحث ولایت فقیه، تعطیل است

[پرسش ۱]

دنیا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتا به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

[پاسخ ۱]

دنیا محلی برای گذر نیست، زندگی امری بی‌ارزش نیست، چرا که برای رسیدن به همه داشته‌های آن‌جهانی باید دنیا را آباد دید، آباد کرد و به آبادی آن اندیشید، عرفا و گوشه‌گیران عزلت‌نشین نیز در کشاکش روزگار، چاره‌ای جز این ندیدند، چون راه بر ایشان در حملات بی‌امان بسته بود. سفرها می‌تواند زیاد باشد، ولی به دلیل کشیدن چشم‌بند بر دیدگان می‌توان دنیا را آن‌طوری دید که می‌خواهیم؛ می‌شود در دنیا زیست و همان جور دید که می‌خواهیم؛ ولی باید دنیا را دید به همان شکل که هست. بسیاری می‌خواهند دنیا را جیفه (مردار) ببینند و دیگران را بر این نگاه، عادت دهند، در حالی که کتاب‌های آسمانی به ویژه قرآن، دنیا را مزرعه و زینت معرفی می‌کنند. مهم نیست چه مقدار به دیار دیگر سفر کرده باشی، مهم آن است که آیا دنیا را همان گونه که هست می‌بینیم یا نه؟ پس بهتر است بپرسید آیا دنیا را به دیدگان دنیابین دیده‌اید یا نه؟

[پرسش ۲]

چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان شما، و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله انکارناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون به جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان مبارک شما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با شما همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و شماییان در متن مستقیم آن باشید؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلند، و شماییان از هر شکایت، مصون و در امانند؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و شما، به دیوار بلندی از این برخوردارها تکیه زده‌اید؟ چرا باید شما، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشید، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

[پاسخ ۲]

این اندیشه که تفارقی بین علوم قایل می‌شویم و برخی علوم را بر برخی دیگر برتری می‌دهیم، سرآغاز بدبختی است، مهم، نوع علم یا فن نیست، مهم آن است که هر یک در جای خود باشند و هر کدام وظیفه خود را در جای خود انجام دهند. به معنای دیگر، شرافتی در علوم نیست، شرافت از آن انسان به‌کارگیرنده آن علوم در راه ارزش‌های بشری و خدادادی است. این نیست که ما فیزیک را در قرآن بجویم و خدا را در زیست‌شناسی؛ نه قرآن برای حمل علوم تجربی است و نه علوم تجربی حاکی و بیان‌گر خداشناسی؛ آنجا که گفته می‌شود «تبیاناً لكل شیء»، نه بدان معنا است که بیان‌گر همه چیز حتا علوم تجربی و بشری است، بلکه به اذعان اکثر و بلکه همه مفسرین، بیان‌گر همه چیز در حوزه وظیفه و دایره مسؤولیت خود است، که همان هدایت بشر به سعادت است، می‌توانید از «تبیان» شیخ طوسی تا «المیزان»، در طول هزار سال، تفسیر این سخن را بجوید.



پس تقدس آفرینی چیزی جز اسطوره‌سازی نیست. شما را به کتاب میرچا الیاده («مقدس و نامقدس») ارجاع می‌دهم که چگونه مقدسات در طول هم و به عاریت به جای مقدس اصلی یعنی خدا نشسته و در عین عاریت، خود را اصلی نمایان می‌کنند. این ما هستیم که تقدس می‌دهیم نه دین؛ آفرینش تقدس به دست ما است و انگاره‌های ما است که دایره مقدسی به فرد، مکان، زمان و اشیاء می‌دهد.

پس هیچ چیز جز خدا مقدس نیست و الباقی عاریتی و دست چنم، اگر تقدسی هست یا برای همه چیز هست یا برای هیچ چیز نیست. انسان در راه رشد و تکامل، زمان سعادت‌مندی، مکان صعود به فرارو و پیشرفت چه معنوی و چه مادی، و در نهایت اشیاء. ابزار سعادت همگی واسطه ما برای بالا رفتن از پلکان خوشبختی است و رضامندی از آن.

پس دایره تقدس بعد از خدا من انسانی به سوی سعادت است. بنا بر این، مقدس بعد از خدا انسان سعادت‌پیشه و فهیمی است که در راه رسیدن و رساندن دیگران به سعادت است، چه طلبه باشد و چه فیزیکدان و چه سلمانی و رفتگر، باید درست‌کار بوده و درست‌اندیش باشد، آنگاه است که گاه تقدس و از رشمندی، فراهم و رهرو این راه، مقدس و ارزشی است، هر که می‌خواهد باشد و هر چه می‌خواهد باشد.

[پرسش ۳]

معروف است که علامه حلی - که خدایش او را رحمت کند - دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پر کنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرستی در همان خصوص پاسخ گوید. شما برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی، شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟»، آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه در یک سلول و فضای کوچک، آن هم نه در زندان، که در کُنْجی از بیت شریفان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم هم‌اره که افرادی در هیئت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر شما تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، شما را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا؟! به ذات مبارک تسکین دهید.

[پاسخ ۳]

این فرض شما جز خودخواهی انسان برای به دست گرفتن قدرت و همچو نمود صاحب جان‌ها بودن نیست. انسان برای سلطه بر دیگران حاضر است جان‌ها بکاهد و جان‌ها بگیرد. اسلام و یا هر مکتب دیگری که این امر را روا بدارد، باطل است. این اسلام یا دین نیست که آن گمنام را مالک جان‌ها می‌کند، این نفس شرور انسان است که برای نمود شدن و ضحاک‌ی بودن تقلا می‌کند، حال یک روز به چهره دین، یک روز به صورت دیو، یک زمان با هیبت هیتلر، و یا لباسی به ظاهر مقدس. پشت تمامی اینها نفس پلیدی است که به دنبال زیاده‌خواهی، هر روز بت عیارش به رنگی تجلی می‌کند. «أعدا عدوک نفسک التی بین جنییک» را مگر نشنیده‌ای از آن سروش آسمانی که بزرگ‌ترین دشمن و پلیدترین چیز را نفس شرور انسان می‌دانست؟ این سرباز نیست، این فوج شیطانی است که در لباس میش، به دریدن روح دیگران مشغول است و بس. فحش و ناسزا این موجود را آرام می‌کند و از خود راضی، می‌گویند رضا شاه و صدام و برخی آقازادگان نیز این‌گونه بوده و هستند، چرا که به دلیل کاستی شخصیت، برای سلطه بر دیگران به جای ارزش خودساخته، با تخفیف و ذلت دیگران، آبشخور رفعت خود می‌یابند و با تیغ بر سر گلزار، قد گلستان می‌کاهند تا علف هرزشان نمایان گردد. پس دوست عزیز، بگذار این علف هرز بیانگارد که کسی است و تحمل کن تا روزگار او نیز بگذرد.

[پرسش ۴]

آیا جهان‌بینی شما، اگر که عمر شریفان را در بیت و شهر خود سپری کنید، با جهان‌بینی شما، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایید و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیاوی مردمان جهان آشنا شوید، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگر نه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا تا کنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اید و با توده مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اید؟

[پاسخ ۴]



قطعاً نگاه جزم‌گرا همه را جز خود در باطل می‌بیند و دیده تنگ‌نظری نمی‌گذارد بهشت را برای همه ببیند، در حالی که خدای رحمان، وعده بهشت را به همه داده، نه فرقه یا مذهب خاص؛ مگر می‌شود خدا جهان بیافریند و دوزخ را فراوان‌تر از بهشت فراهم نماید؟! مگر می‌شود خدا سکان‌دار هستی باشد و در طراحی خود، سعادت را برای اندکی تدارک ببیند؟! این نیست مگر همان انحصارطلبی انسان در دنیا و آخرت؛ همانا قرآن می‌فرماید شرط بهشت، ایمان و عمل صالح است و اسلام، چیزی جز تسلیم به خدا نیست، پس «إن الدین عند الله الاسلام» را باز مفسرین به تمامه تسلیم به حق معنا کرده‌اند و بهشت و سعادت هم از آن ایشان است. با حضور در میان همه جهانیان با نگاه تنگ، باز هم ثمری به بار نخواهد نشاناند، چون که فرد جزم‌زده همان می‌بیند که می‌خواهد نه آنکه هست و آنچه هست.

[پرسش ۵]

اگر طالب سفر و مطالعه عینی آثار جهان نیستید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی الأرض» آیا در کیفیت فتاوی‌اش شما تأثیر دارد یا ندارد؟

[پاسخ ۵]

باز هم دیده بی‌پیش‌داشت است که می‌تواند قاضی و حقیقت‌بین باشد نه نگاه تنگ در بن‌بست. «سیروا فی الأرض» به معنای سیر انفس و آفاق است، نه فقط سیر نفسانی صرف یا آفاقی به تنهایی، پس باید دیده‌ها شست و به آن صورت دید که هست نه آن شکل که من می‌خواهم.

[پرسش ۶]

اگر مردم ایران با هزینه شخصی خود، بخواهند شما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، از آن استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

[پاسخ ۶]

لازم نیست برای دیدن حقیقت، هزینه کرد، بلکه باید به خود نهیب زد و فرصت داد تا یک‌شبه ره صدساله رفت. مگر نفس شریف علامه طباطبایی که سیر آفاق فراوان داشت، آن نفس شریف را حامل بود، در حالی که نفوس شروری در کنار ایشان بودند که سال‌ها به گشت و گذار بودند، الآن داعی فرعونیت دارند و ادعای شاگردی ایشان. مگر نبودند خوبانی که تا دروازه شهر هم نرفته بودند ولی دریایی از مهربانی، ساحلی بی‌کران از محبت برایشان به ارمغان آورده بود، در حالی که بودند کسانی که بارها به حج و عمره و عتبات و تفرج‌گاه‌ها رفته و جز حیوانیت و سبّیت، چیزی بر خود نیفزودند. پس هزینه نکنید، بلکه به جای دور دنیا مرا از دور نفسم دور کنید که هم پولتان هدر نرود و هم وقت من.

[پرسش ۷]

خود شما، آیا یک مرجع جهان‌دیده و جهان‌گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوی و صیانت نفس هر دو.

[پاسخ ۷]

مرجع هم به مانند همه انسان‌ها دچار همه مشکلات اخلاقی بلکه بزرگ‌تر و سخت‌تر است. ولی اگر تو مرا و من تو را به خیر بخوانیم و مراقب هم باشیم به توصیه آن کلام خدا (المؤمنون بعضهم اولیاء بعض)، یعنی یک ولایت طرفینی نه یک‌طرفه، آن وقت است که من از تو و تو از من خواهیم آموخت که چگونه باشیم و انگشت در گوش نکنیم در زمان شنیدن حق تا نشنویم ندای حق.

[پرسش ۸]



شما در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره فراوان می‌برید؛ که: مسئولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید بهمان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای شما در محدوده توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود شما مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟ مثل این که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد. و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن‌سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان و حتا به فکر مشرکان و کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود، برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

[پاسخ ۸]

این واژه‌ها باید به این شکل تبدیل شود: من این کار را عهده‌دار می‌شوم و من باید این کار را بکنم یا من این کار را نکنم تا خود را از مردم، با مردم و برای مردم بدانم و اگر غیر از این باشد، من به جای اجرای نقش انسان، به خدایی حقیر تبدیل شده و زمینه دوری از هم‌نوعانم را فراهم کرده‌ام. حضرت امیر به مالک در فرمانش می‌فرماید: «با مردم مدارا کن و ملاطفت بورز، چرا که یا برادر دینی تو هستند و یا به مانند تو یک انسان».

اشکال از آنجا آغاز می‌شود که انسان خود را ویژه فرقه یا گروه خاصی می‌بیند و می‌داند، همان درد جزمیت به اینجا هم نفوذ کرده و دودمان وی را می‌سوزاند.

[پرسش ۹]

شما بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و این که آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض فرموده‌اید. که البته در جای خود، امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان. اما چرا روزی که جلوی چشم شما، خانقاه دراویش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسئولان کشورمان اعتراض نکردید؟ مشابهت خواسته‌های دراویش کشورمان به جمهوری اسلامی ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برجسب که: خانقاه دراویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

[پاسخ ۹]

در طرفداری از حقوق بشر، کافی است به رساله حقوق امام سجاد و بیانات بزرگان دین، اندکی بنگرید، خواهید یافت که حتا برای ابن ابی العوجاء دهری مذهب نیز حقی قایل بوده و برای او نیز وقتی برای پاسخ فراهم می‌نمودند، چه رسد به شریفانی به مانند مرحوم شریعت و دراویش گنابادی و غیره.

بارها شاهد تکریم این گروه از سوی مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی بوده‌ایم و تا زمانی که ایشان در قید حیات بودند، به این گروه محترم تعرضی نمی‌شد.

مگر نبود آن رسول گرامی که به حق بر راهوار خلق عظیم بر نشست و در روز فتح مکه گفت: «أنتم الطلقاء»: ای اهل مکه! امروز که روز پیروزی ما بر شما است، ما شما را آزاد می‌گذاریم و رها، نه انتقامی و نه خون‌خواهی‌ای...؛ اگر به راستی ما پیرو آن عزیز بوده باشیم، که نیستیم و باید باشیم، اجازه و فرصت را به همگان باید می‌دادیم، که ندادیم؛ در اینجا یاد استاد مرحوم آیت‌الله منتظری را گرامی داشته و از بیان ایشان در اواخر عمرشان بهره می‌گیرم که حق شهروندی را برای فرقه بهائیت، قطعی دانستند و تعرض به ایشان را غیرانسانی و غیراسلامی، چه رسد به دیگران و دیگر مکاتب و فرقه‌ها.

[پرسش ۱۰]

در نگاه مرجعیت شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش باشکوه است، و مجالس مذهبی‌اش پررونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر



دروغ‌گویی و دزدی و بی‌نظافتی و رباکاری و چاپلوسی و اسراف‌کاری و حرام‌خواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست‌کردار و پاک‌دست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه مرجعیت شما، خداوند اگر بنا بر انتخاب بگذارد، کدام یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟ در این مثال، جامعه اول، خود ما هستیم که سخت، گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم؛ جامعه دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهای مثل ژاپن و حتی کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند، که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در برپایی شعائرشان بهره‌مندند.

[پاسخ ۱۰]

چه کسی گفته که پوشش، اجباری بوده و چه کسی امر بر آن را الزامی دانسته که ما بخواهیم حق عظیم مردم را در گرو چند تار موی زنان این نیم جمعیت انسانی بدانیم و نابودشان کنیم به نام دین و مذهب؟! مگر قرن‌ها هر طایفه با پوشش خود در کنار مردان در روستاها و شهرها به کار و فعالیت مشغول نبودند که امروز با دیدن موی زنان این‌چنین بی‌تاب شدن را به مردان القاء می‌کنند و دزدی‌ها و جنایت‌های بزرگ را این‌چنین به بوته فراموشی می‌سپارند؟!

اگر خدا ۲ بار در خصوص پوشش، نه حجاب، در قرآن توصیه فرموده، برای عدالت، ده‌ها بار فریاد برکشیده و بشر را به قسط فرا خوانده، چشم بگشاییم و ببینیم غیبت را اشد از زنا و دروغ را کلید همه بدی‌ها دانسته، شرط پیامبری را عقلانیت و عدالت و تقوا و مسؤولیت‌پذیری معرفی و در قبال آن، از ایشان عهد ستانده.

چرا همه یا اکثر فقیهان، لباس و لو کم‌پوشیده روستاییان و اهل بادیه را پوشش دانسته و بدان متعرض نمی‌شدند؟ امروز نیاز بشر به عدالت و قسط و شفقت، بیش از توجه به ظاهر مردمان است، لباس و رنگش، جمال و آبرنگش، عرفی است و قابل اغماض و کم‌اهمیت‌تر از حق‌گروی و حق‌شنوی و حق‌گویی. آنچه خدا از آن نخواهد گذشت، حق انسان‌ها است که به راحتی پایمال سُم ستوران لشگر باطل می‌شود. اگر امروز پیشرفتی در جهان می‌بینید، برای آن است که اسلام هست و مسلمان نیست و اگر در اینجا ظلمی می‌بینید، چون مسلمان هست و اسلام نیست. «به عمل کار بر آید به به سخن دانی نیست».

[پرسش ۱۱]

چرا شما، آن‌قدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسید، مثلاً به دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های مسئولین حساس نیستید؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیش‌تر آسیب می‌بیند یا از دغل‌کاری‌های بزرگان حاکم؟

[پاسخ ۱۱]

متأسفانه فرقه اخباری و اخباری‌زدگی آن‌چنان فقیهان به ظاهر اصولی ما را احاطه کرده که فرصت بازنگری را بر دیدگان ظاهرین ایشان در فرو بسته.

فاجعه، عمیق‌تر از آن است که می‌گویید؛ شما کافی است به رساله‌ها باز نگاهی بیاندازید، خواهید یافت که بخش اعظم آن، مختص طهارت و نجاست شده و برای رهایی از عذاب خیالی، مردم را در بسیاری از احکام، به احتیاط خوانده و گریبان خود را از دوزخ، به ظاهر رها کرده‌اند و مردم را به عذاب و گذارده‌اند.

آیا جز این است که فردی را به سقوط در ژرفای مسائل ساده می‌خوانند و از سطحی‌ترین حق، او را باز می‌دارند؟! مگر نه اینکه اصل انسانی و ارزش خدادادی، یعنی جان، بر هر چیزی مقدم و در پس آن، ناموس یا عرض و سپس مال به عنوان سه ارزش فقهی بیان شده، تا بدانجا که اگر ببینی کفشت از مسجد می‌ریزند می‌توانی کلامت را با حضرت حق، قطع کنی و نماز بشکنی و کفش را دریابی، حال شما به من بگویید جان و ناموس را چه کنیم؟!

اخباری‌گری شاخ و دم ندارد، یک نگرشی است عمومی به انسان که وی را ماشینی برای اعمال عبادی ببیند، نه طرف صحبتی لایق در مقابل پروردگار....



این نگاه در جزء ما را از دیده‌بانی کل و کلی باز داشته و هر جا هم که نتوانیم از ادله چیزی بیابیم، به جای رجوع به عقل، آن را تعطیل و واگذار به حضور حجت خدا می‌کنیم! پس چه شد تدبیر و تعقلی که خدا بدان فرمان داده و چرا شجاعت استفاده از این منبع، نه ابزار را نداریم؟! پاسخ جز این نیست که فقه، جایگاه پاسخ همه ارزش‌ها نیست و نباید باشد؛ و مرجع تقلید فقه‌دان، همه‌کاره نیست و نباید باشد؛ و فقه، همه اسلام نیست و دین برای همه ارزش‌ها نیامده، بلکه فطرت و عقل و دین با هم انسان را به سعادت می‌رساند و وی را کامیاب می‌گرداند، نه هر کدام به تنهایی و بدون هم.

[پرسش ۱۲]

چرا شما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اید و آزادانه، احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری‌شده و تاریخی اعلام نمی‌کنید؟ آیا معتقدید هرچه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیر است؟

[پاسخ ۱۲]

برده‌داری به حکم عقل و نقل و تدبیر استدراجی به خودی خود برچیده شده و هیچ فقیهی حق بازگرداندن آن به صحنه اجتماع بشری را ندارد، پس به دنبال فتوا از فقیه در این میان نباشید که این کار شما به مثابه آن است که مرده می‌خواهید زنده کنید. اولین حق بشر، آزادی است نه اسارت، اگر هم زمانی این گونه بوده، «آن سبب شکست و آن باده بریخت»، و هر آنچه در قرآن آمده، به فراخور حال، امری است قابل تخفیف و در خور اغماض، بر اساس ظرف تعقل و ظرافت کلی‌بین و جامع‌نگر یک دین‌شناس متبحر. مگر نه آنکه ما پذیرفتیم قرآن، ناسخ و منسوخ دارد، پس این امکان را از ما نستانید که این نیز داستانی است دنباله‌دار که هر از گاهی امکان بروز دوباره نیز دارد، اگر فقط به دنبال حکم از فقیه برای بطلان برده‌داری هستید، سخت در اشتباهید، چون همان‌گونه که گفته شد، همه‌کاره فقیه نیست بلکه جزیی از کار به دست فقیه است و همه چیز را همگان دانند.

[پرسش ۱۳]

دستگاه قضائی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه در می‌اندازد. چرا شما، به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنید؟

[پاسخ ۱۳]

سنگسار در اسلام، مشروع نیست و این عمل، اختراعی قوم یهود بوده که اخباری‌نگران، آن را بر احکام ما مستولی کرده‌اند و عرق‌چین به سران، آستانه آن را سخت گرفته تا به خیال خود، دین را حفظ کنند، در حالی که ضرباتی که ما با کردارمان و افکارمان به دین می‌زنیم بیش از آن است که بشود تخمین زد. داستان‌ها سر هم کرده و تاریخ‌ها به هم بافتیم تا این نجسب را به دامن اسلام بچسبانیم و آبروی نه اسلام بلکه دین را در عرصه بشری ببریم و بردیم.

اگر هم چیزی به نام سنگسار بوده، در اسرائیلیات فقط صرف یک نمایش اجتماعی بدون قتل بوده و صرف تأدیپ فرد برای عدم تکرار امر زشت، نه اینکه با سنگ‌های بی‌ارزش، جان انسان باارزشی این چنین پایمال دستانی شود که خود در خلوت آن کار دیگر می‌کنند.

[پرسش ۱۴]

آیا شما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت شما رفت و آمد دارند، می‌ترسید؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمزهایی را به شما تحکم می‌کنند؟ در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، آیا نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت شما هجوم بیاورند و در بیت شما را به روی مردمی که مقلد شما هستند ببندند؟

[پاسخ ۱۴]



بیش‌تر از مأموران امنیتی، دو حلقه مراقبتی در بیت هست که شما بدان بی‌توجه‌اید:

الف) اطرافیان لوده و چاپلوس و هوچی

ب) مقدسین و مقلدین عرق‌چین به سر، که راضی کردن ایشان به مراتب سخت‌تر و مهم‌تر از مأموران امنیتی و حکومتی است.

فتوا می‌دهیم اهل کتاب، نجس نیستند، شایع می‌کنند خود ما اهل کتاب بوده‌ایم و اینک می‌خواهیم خود را تطهیر کنیم!

فتوا می‌دهیم سیگار، مبطل روزه نیست، می‌گویند آقا میل سیگار کرده‌اند!

می‌خواهیم زبان خارجی در حوزه تدریس شود، مقلدین پیام می‌دهند ما دیگر به حوزه‌ای که زبان کفر در آن می‌آموزند پول نمی‌دهیم (زمان آقای بروجردی).

می‌گوییم آلات قمار، بدون برد و باخت، جایز است، می‌گویند آقا میل به قمار هم داشته! چشممان روشن!

اگر بر طبق ادله، یک ماهی را حلال اعلام کنیم، شایع می‌کنند حلال را حرام و حرام را حلال می‌کنند...!

پس ترس از اینها بالاتر از ترس از مأمورین است، چرا که همان مردم، زودتر از مأمورین و اوباش، بیت را تخته خواهند کرد و درد اوباش هم بر آن به تازگی افزوده شده.

[پرسش ۱۵]

آیا از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است، خبر دارید؟ و آیا خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخنور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد؟ آیا وضعیت کنونی جامعه ما همان است که یک روز آرزویش را داشتید؟

[پاسخ ۱۵]

منابر ما که به دست پنهانان و صدیقی و خاتمی و امثالهم اداره می‌شود، دیگر منبر نیست، جایگاه شیطان است و بلندگوی ظلم.

اگر ایشان، ظلم را حمایت و هدایت نکنند، کافی است، بیان عدالت‌خواهی و آزادی پیشکش. زمانی مرجعیت شیعه را کسی عهده‌دار نمی‌شد از ترس کمی سواد نسبت به هم‌طرازان، به مانند داستان شیخ انصاری و سعیدالعلمای مازندرانی، اما امروز منبری‌ها شوق مرجعیت را به حقیقت، تبدیل و بر این اسب، نشسته و می‌تازند، چه انتظار از اهل منبر دون‌پایه دارید دوست عزیز!؟

وقتی ۱۳ رجب گفتند آقا ریاست برای تو کافی است، از کفش مرجعیت پا بیرون بکش، فرمان حصر ظالمانه ۵ ساله صادر کردند و وقتی گفتند رساله، گفته شد به رساله امام مراجعه کنید، فاتحه مرجعیت را خواندند [ماجرای آقای منتظری و خامنه‌ای]. حال شما به دنبال اهل منبرحق‌جو و حق‌گو هستید! زهی خیال باطل...!

[پرسش ۱۶]

مسئولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم، برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را برخواهند گزید؟

[پاسخ ۱۶]

«إن الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بأنفسهم»، بگذارید مردم هر سامان خود برگزینند آنچه می‌خواهند و درد خود را آن‌گونه که می‌خواهند درمان کنند؛ این همه مسئولیت‌آفرینی نکنید که زیر همین هم کمر خم کرده‌ایم.

هیچ ملتی نمی‌تواند برای ملتی دیگر، الگوی حکومتی باشد، این را یک بار شوروی به بوت‌آزمایش کشید و آن‌چنان باخت.

شیوه حکومت، مطابق آن چیزی است که هر ملتی برگزیند و تغییر خواهد و تغییر دهد، طبق صریح قرآن، هر گونه حمایت برای نوع حکومت، در حقیقت یارکشی است برای ازدیاد قدرت نه به حب علی بلکه از بغض معاویه.

ما باید در دفاع از حق و رفع ظلم، همه جا چه در داخل و چه در خارج، راست‌قامت باشیم؛ آیا مگر الگوی حکومتی ما صحیح و درست بوده که به دیگر ملل، توصیه و در موردشان تحلیل کنیم؟



اگر ملتی شیوه ملت دیگری را طابق النعل بالنعل و یکسان برگزیند، به فرهنگ و سابقه و تمدن خود بی‌اعتنایی نکرده؟! پس تنها می‌توان ملت‌ها به ویژه ملت خود را به مبارزه بی‌امان علیه ظلم، توصیه و بر همین اساس نیز باید گام برداشت نه بیش‌تر؛ چون بیش‌تر، به معنای اقماسازی و یارکشی است نه چیز دیگر.

[پرسش ۱۷]

صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشاراسد، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

[پاسخ ۱۷]

صدا و سیمای ما نه! صدا و سیمای فرقه خاصی از حکومت و این مطابق با همان نفس شروری است که نمرودی‌بیان و ضحاک‌گونه نمایان شده است؛ به آن ارزشی نمی‌نهم، چرا که بلندگوی حق نیست و این مردم هستند که باید سره از ناسره را تشخیص و از ورود این دجال به روح و جسمشان جلوگیری کنند.

راه‌های دیگر را باید یافت و کسب اطلاعات کرد و بهترین را برگزید که این، فرمان قرآن است. [«فَبَشِّرْ عِبَادَ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (ژمر، ۱۷-۱۸)]

[پرسش ۱۸]

در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آنها ترغیب فرموده، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر- شنیدن اقوال مختلف- حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند، اما به دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بی‌شمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً... [«سردار رادان»] (ظاهراً جناب آیت‌الله بیات در پاسخ به این پرسش از آوردن اسم افراد مکدر شده‌اند. ما ضمن احترام به نظر ایشان، اعلام می‌داریم: آنجا که کوس رسوایی جماعتی در خود دستگاه قضائی به صدا درآمده و بنا به معاملات پشت پرده، اجرای عدالت به حاشیه رانده می‌شود، ما را چاره‌ای جز صراحت در بیان حقوق تباه‌شده مردم نیست)، در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل [عملیات نجات در کوهستان و برج‌های بلند توسط هلی‌کوپتر]، به بام‌های مردم، ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، با کدام آموزه دینی ما سازگاری دارد؟

[پاسخ ۱۸]

راه رسیدن به حق، مسدودشدنی نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند راه فهم را بر انسان ببندد، مگر خود انسان آن را بخواهد. پس این نیاز به فتوا ندارد، اگر روزی سایت مرجعی فیلتر شود، که بارها شده، حتماً سؤال خواهید کرد آیا امکان استفاده از فیلترشکن و خرید VPN جایز است؟ به نظر شما آیا یک مرجع، حق دخالت در موضوعات را دارد؟ یا مرجع فقط بیان حکم می‌کند و روا یا ناروا بودن حکم نسبت به موضوع، در گرو تشخیص فرد است نه مرجع؟

دوست عزیز، بسیاری از مسائل، یعنی بخش موضوعات، حق خود فرد مقلد است نه مرجع و اگر مرجعی در این (تشخیص موضوع) دخالت کند، بدان معنا است که پا را از حوزه وظایف خود بیرون نهاده و دخالت در امر شخصی نموده، اینکه هر راهی برای دریافت اطلاعات، حقی است واجب، درست؛ اما از چه راهی؟ خود فرد است که باید بیابد و زشت و زیبای آن را خود، باید تعیین و بر مدار آن گام نهد، که اگر این‌گونه نباشد، دیگر فرصتی برای عرض اندام اراده بشری، به عنوان ملاک برای پاداش و جزای اخروی، باقی نمی‌ماند.

شما در حقیقت در سؤالات خود پیش‌فرض را یک ربات گرفته و مرجع را عقل این ربات که باید و نباید گو اوست حتا در موضوعات.

[پرسش ۱۹]



چرا سال‌هاست که مراجع ما شهادت ابراز فتاوی‌ تازه ندارند؟ چرا سال‌ها از دو فتوای حلیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، خود جنابعالی آیا به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردید؟

[پاسخ ۱۹]

اگر نمی‌دانید، بدانید هنوز هم فتوای حرمت شطرنج و موسیقی، به شکر خدا و خواست ویژه حضرت حجت (عج)، برپاست [چشم، دانستیم!!]، و اما چرا شهادت نداریم، به دلایل زیر:

(الف) اطرافیان

(ب) عرق‌چین به سرها

(ج) مأموران حکومتی

(د) کم‌سوادی و بی‌بهرگی از تحقیق علمی

که همگی تولید پازلی می‌کنند به نام ترس و نداشتن شجاعت لازم برای فتوا.

شما چرا نمی‌پرسید در کشوری که بر اساس افسانه‌ای به نام ولایت فقیه اداره می‌شود، در حوزه‌های علمیه آن، بحث ولایت فقیه، تعطیل است، هیچ مرجعی بدان نمی‌پردازد و از بحث پیرامون آن می‌گریزد؟ به جز مرحوم آیت‌الله منتظری و دو نفر دیگر، هیچ‌کس از بزرگان صاحب‌سبک مراجع ما نخواسته‌اند به این بحث بسیار مهم که یک‌باره از ۱۵۰ سال پیش، آغاز و اختراع شد بپردازند! آیا جز این است که می‌ترسند نظراتشان با نظر حاکمیت یکسان نباشد؟ و در پی آن، بیت یا مدرس ایشان دچار حمله اوباش شود؟

بگذریم از اینکه در مصداق ولی فقیه هم حرف‌ها بسیار است که پرداختن به آن چیزی جز زندان و تبعید و حصر به بار نمی‌نشانند.

[پرسش ۲۰]

آیا در باور مرجعیت شما، همچنان باید دست دزد را قطع کرد؟ طبق اسناد موجود و اقرار خود... [آقای محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس‌جمهور] (ظاهراً جناب آیت‌الله بیات در پاسخ به این پرسش از آوردن اسم افراد مکدر شده‌اند. ما ضمن احترام به نظر ایشان، اعلام می‌داریم: آنجا که کوس رسوایی جماعتی در خود دستگاه قضائی به صدا درآمده و بنا به معاملات پشت پرده، اجرای عدالت به حاشیه رانده می‌شود، ما را چاره‌ای جز صراحت در بیان حقوق تباه‌شده مردم نیست)، وی مبالغه‌هنگفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الاهی باشید؟

[پاسخ ۲۰]

دست دزد کوچک و محلی بی‌اعتقاد به ولایت فقیه و بی‌مجاز از ایشان را می‌زند تا ترس از پایین به بالا پدید آید و گرنه تاراج اموال از بالا حقی است که خدا به ولی فقیه داده، مگر نگفته‌اند حق جان و ناموس را هم او دارد و اوست جانشین حجت در روی زمین، پس واگذاری بخشی از اموال به عنوان اجازه ولی فقیه، مثل کوچ و فروش مخفیانه گوسفند به کردستان عراق و واردات بدون نظارت دولتی از بنادر خودساخته و فروش نفت خارج از اراده شرکت نفت و خروج دفینه از کشور و استخراج معادن، خارج از روال قانونی و تنها بر اساس اذن ولی فقیه بر اساس اختیار وی بر انفال، که شما بهتر می‌دانید چه می‌گویم، حتماً قانونی است، چون خود ولی فقیه در خارج از دامنه قانون است و به قول همین مجوزگیران زحمت‌کش، روح قانون حکومت ولی فقیه، شخص ولی است، پس چرا شما به این مسائل رنگ دزدی می‌دهید؟! این هم به نوعی بهره‌گیری از اموال بر اساس انفال و حوزه اختیارات فقیه است که حاکم بر جان است، این‌جا یک سؤال من می‌کنم دوست عزیز: فقیهی که می‌تواند دستور کشتن شهروند بی‌سلاح را صادر کند، حق ندارد اجازه استفاده از این اموال را در هر شکلی بدهد؟

[پرسش ۲۱]

حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای... [رحیمی]، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟



[پاسخ ۲۱]

این کار در نظام ولایت فقیه دزدی نیست، اجازه‌ای است که هر کس در این بزم، مقرب‌تر است، جام طلا بیش‌ترش می‌دهند، حالا پیدا کنید پرتقال فروش را!...

[پرسش ۲۲]

زندانی کردن آقایان موسوی و کروبی در خانه‌هایشان، آیا از نگاه مرجعیت شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله، به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه فتوایی صادر فرموده‌اید و به کدام دستگاه، نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

[پاسخ ۲۲]

حصر و زندان بر اساس نظام مترقی ولایت فقیه، صحیح است، چرا که (النبي أولى من أنفسكم) و ولی هم جانشین اوست، پس جان، مال و ناموس مردم برای او و در اختیار و مصلحت اوست، اگر اعتراضی به این‌گونه احکام بی‌دادگاه دارید، می‌توانید به اصل، اعتراض کنید نه فرع که صد البته هم می‌تواند اعتراض شما نشنیده بماند.

دوست محترم مگر نه آنکه فرد ولی فقیه را شما «رهبر عزیز» خطاب می‌کنید و مگر نه آنکه وی را فقیه می‌دانید و مگر نه آنکه وی بالفعل و بالقوه قاضی بلکه قاضی‌القضات و بلکه تعیین‌کننده قاضیان است، آیا نمی‌تواند این رئیس قاضیان خود در خفا حکمی بدهد و مأموران نیز آن را اجرا کنند؟!

این سؤال شما یعنی نفهمیدن اصل ولایت فقیه که از شما بعید به نظر می‌رسید!

[پرسش ۲۳]

هم‌اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معترضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان دراندازیم و آنان را از حقوق قانونی‌شان دور سازیم، موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ و اگر نه، به چه دلیل؟

[پاسخ ۲۳]

فتنه و فتنه‌گر بنا به تشخیص ولی فقیه است و ایشان بیش از ۲۳۰ بار این لفظ را در همه جا در طول این ۲ سال به کار برده‌اند، پس چیست آن فتنه و کیست فتنه‌گر؟ اگر هم ایشان را از زندان‌ها بیرون کنند چه کسانی فتنه کرده و مملکت را به قول ایشان به آشوب کشیدند؟ چه کسانی مرگ بر و دورد بر در خیابان‌ها گفتند؟ چه کسانی اعتراض به رأی داشتند و چه کسانی از سوی ولی فقیه در روز ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ تهدید شدند؟ چه کسانی در مقابل نظام الهی ولایت فقیه، قد علم کرده و اشک ایشان را سرازیر کردند، هم در سال ۱۳۷۸ و هم در ۱۳۸۸؟ چه کسانی برخلاف نظر ایشان، که به نظر آقای احمدی‌نژاد نزدیک‌تر بود، برای موسوی در خیابان‌ها تا صبح تلاش می‌کردند و رمز فتنه زمزمه می‌کردند؟ همان کسان اینک جزای خود را در برابری و مقابله با ولی فقیه می‌بینند، چرا که ایشان گفتند: مسؤولیت هر کس که به خیابان آید با خود و کسانی است که ایشان را دعوت به این کار می‌کنند.

به نظر می‌رسد شما عمق نظام بر اساس ولایت فقیه را درنیافته‌اید، پس بهتر است بازخوانی کتاب‌های زیر را هرچه سریع‌تر انجام دهید:

(الف) «تتزيه الامة و تنبيه الائمة» [تنبيه الامة و تنزيه الملة] - ميرزای نایینی؛ (هر چند که ایشان در اواخر عمر، از نظر خود در مورد ولایت فقیه بازگشته و انصراف حاصل نمودند، این جاست که دیگر نمی‌شود گفت ملاک، حال فعلی و اخیر افراد است).

(ب) «ولایت فقیه» (۱۴ سخنرانی امام خمینی در نجف اشرف، ۱۳۴۹)

(ج) «ولایت فقیه» در چهار جلد عربی، مرحوم آیت‌الله منتظری؛ (هر چند که ایشان در اواخر عمر، از نظر خود در مورد ولایت فقیه بازگشته و انصراف حاصل نمودند و به نظارت فقیه اکتفا کردند، این جاست که دیگر نمی‌شود گفت ملاک، حال فعلی و اخیر افراد است).



اگر بخواهید باز هم می‌توانید به خطبه نماز جمعه سال ۱۳۶۶ رئیس‌جمهور وقت و ولی فقیه فعلی، مراجعه و پاسخ ولی فقیه زمان را مطالعه کنید. در هر حال، این آشی است که خاله‌جانمان پخته و به پای ما نوشته شده...!

[پرسش ۲۴]

در دو سال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره شما در این آزمون چه بوده است؟

[پاسخ ۲۴]

هیچ امر دنیایی مربوط به خدا نیست و هر فعل در این دنیا بر عهده خود بشر است، که به تفصیل در مقالات «امر حکومتی، امر خدا نیست»، بیان شده، اما یادمان باشد که در کربلا نیز امتحان خدا نبود، بلکه یک امر بشری بود (کتاب «شهید جاوید»، مرحوم آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی)، در زمان صلح امام حسن هم باز امتحان خدا نبود، مصلحت بشری ایشان بود در برابر معاویه، در زمان حکمیت، مصلحت زمانی و زیرکی حضرت امیر بود در تن دادن به آن و در دست آخر، پناهدگی رسول اکرم به طائف و یثرب نیز تنها راه یکتا برای ادامه حیات وی به نظر می‌رسید؛ پس امتحان الهی را سرپوشی برای خودارضایی و سکون مردم از تعقل فراهم نسازید، که این خود بلایی بوده که تعطیل حق و انجماد حرکت مردمی را موجب خواهد شد و به نوعی توکل بی‌اعتنا به روش‌های تضمینی بشری را حاصل می‌کند. چرا که رسول فرمود پای اشترت را ببند، سپس توکل کن.

[پرسش ۲۵]

در همین باب، حمله اوباشان مذهبی که جلوی چشم شما به خانه آیت‌الله صانعی اتفاق افتاد، متأسفانه جامعه دینی ما عکس‌العمل آشکاری که هم‌شأن «عمامه از سر گرفتن» باشد، از شما و از سایر مراجع ندید و نشنید. آیا حمله به بیت آیت‌الله صانعی، واگویی‌ای به سایر مراجع نبود؟ که اگر با ما در افتید، با شما این می‌کنیم؟

[پاسخ ۲۵]

باز بحث نظام ولی فقیه را متذکر و مرتبه وی را اعلی و برتر از هر نفسی اعلام می‌کنم، یا شما پذیرفته‌اید این نظام را بر همین اساس و یا نه، که اگر نه، در مقابل نظامید و سؤال، بی‌معنا است و اگر آری، پس سؤال، بی‌فایده است. مگر همین آیت‌الله صانعی نبود که به رئیس‌جمهور نزدیک به نظر دیروز و منحرف امروز طعنه می‌زد؟ مگر ایشان نبود که در هیچ دیدار از سفرهای رهبری به زیارت جانشین رسول الله نمی‌آمدند؟ مگر هم ایشان نبودند که به جای همراهی با ولی فقیه، با مرحوم آیت‌الله منتظری هم‌سوئی می‌کردند؟ مگر ایشان...

از سوی دیگر، جناح سنتی حوزه هم دل خوشی از آیت‌الله صانعی نداشته و در عین حال که با حکومت هم نبودند و در عین حال، حذف و تخریب چهره ایشان را یک وظیفه شرعی می‌دانستند، غافل از اینکه یک روزی این شتر به درب خانه تک‌تک آنها هم خواهد نشست و به قولی آسیاب به نوبت. چرا که گرگ، تک‌تک گوسفندان را خواهد ربود و خواهد درید، اگر که بدانیم.

والسلام

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



پاسخ‌های محمدعلی عطاریه به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰

«پاسخ‌های محمدعلی عطاریه به پرسش‌های محمد نوری‌زاد»

پرسش‌های بیست‌وپنج‌گانه مرا جناب محمدعلی عطاریه نیز پاسخ داده‌اند. طعم پاسخ‌های ایشان گرچه گاه به طعنه می‌گراید، اما همین‌که از نقطه‌نظری که مطلوب حاکمیت است، به پاسخگویی پرداخته‌اند و ما را از شائبه انحصار به‌در آورده‌اند، خود مزید امتنان است.

به نام خدای دیروزها و امروزها و فرداها

پرسش‌های من، گرچه گاه از حوزه متداول مراجعات دینی مردم دور می‌افتد، باورم اما بر این است که در عالم، هیچ پرسشی یافت می‌نشود که دأب دین بر او بار نگردد. پس، صراحت نهفته در این پرسش‌ها را بر من ببخشاید و صبورانه به پاسخگویی آنها همت فرمایید. پرسش‌های من، برآمده، و گزیده مختصری از هزار هزار سخن پنهان مانده در سینه مردمی است که این روزها، چشمی از امید به آستان شمایان دارند و متأسفانه، بخش وسیعی از امید خود را به کارکردهای این دینی که جمهوری اسلامی ایران بر انتشار آن اصرار می‌ورزد، از دست داده‌اند. اگر به پاسخگویی یک یا چند پرسش متمایل نبودید، به هر چه که مقدور شریفتان است پاسخ گویند. مهم، مشارکت حضرت شماسست در این داد و ستد علمی و اجتماعی:

یک:

دنیا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتا به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

جواب:

دنیا از نگاه دین مبین اسلام:

خداوند متعال: تأمین زندگی دنیا به‌جای زندگی آخرت، خرید و فروش ضررآمیزی است، لذا علاوه بر اینکه خریداران دنیا (فروشنندگان آخرت) در آخرت عذاب می‌شوند، در عذاب دیدن آنها تخفیفی هم وجود ندارد و خداوند لطف خود را از آنها دریغ می‌کند؛ «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْصَرُونَ»، بقره، ۸۶.

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ»؛ (زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت، جز چیز کوچکی نیست)؛ سوره رعد، آیه ۲۶.

«تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ (شما در پی کالای پست هستید)؛ سوره نساء، آیه ۹۶.

«تُرِيدُونَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ (زینت زندگی پست را می‌خواهی)؛ سوره کهف، آیه ۲۸.

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ»؛ (زندگی پست دنیا جز بازی و بیهوده‌کاری نیست)؛ سوره انعام، آیه ۳۲.

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»؛ (زندگی دنیا به‌جز دام فریب، چیز دیگری نیست)؛ سوره حدید، آیه ۲۰.

خدا زندگی دنیا را به این اوصاف، توصیف کرده و آن را «متاع» خوانده و متاع به معنای هر چیزی است که خود آن هدف نباشد، بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف باشد، و آن را «عَرَضُ» خواند، و عَرَضُ چیزی است که خودی نشان می‌دهد و به‌زودی از بین می‌رود؛ و آن را «زینت» خواند، و زینت، به معنای زیبایی و جمالی است که ضمیمه چیز دیگری شود، تا به خاطر زیبایی‌اش، آن چیز دیگر محبوب و جالب شود، و در نتیجه، آن کسی که به طرف آن چیز جذب شده، چیزی را خواسته که در آن نیست، و آنچه را که در آن هست، نخواست؛ و نیز آن را «لهو» خوانده، و لهو، عبارت است از کارهای بیهوده‌ای که آدمی را از کار واجبش باز بردارد، و نیز آن را «لعب» خوانده، و لعب، عبارت است از عملی که به



خاطر یک هدف خیالی و خالی از حقیقت انجام گیرد؛ و آن را «متاع غرور» خوانده، و متاع غرور، به معنای هر فریبنده‌ای است که آدمی را گول بزند.

آیه دیگری، جامع همه خصوصیات بالا است، و آن آیه، این است: «و ما هذه الحياة الدنيا إلا لهوٌ و لعبٌ، و إن الدار الآخرة لهي الحيوان لو كانوا يعلمون»؛ این آیه شریفه می‌خواهد حقیقت معنای زندگی، یعنی کمال آن را از زندگی دنیا نفی نموده، و آن حقیقت و کمال را برای زندگی آخرت اثبات کند، چون زندگی آخرت، حیاتی است که بعد از آن مرگی نیست؛ همچنان که فرمود: «أمنين لا يدوقون فيها الموت إلا الموتة الأولى»؛ و نیز فرموده: «لهم ما يشاؤون فيها و لدئنا مزيد»؛ پس اهل آخرت، دیگر دچار مرگ نمی‌شوند، و هیچ نقصی و کدورتی عیششان را مکدر نمی‌کند، لیکن صفت اول، یعنی ایمنی، از آثار حقیقی، و خاص زندگی آخرت، و از ضروریات آن است.

پس زندگی اخروی، زندگی حقیقی و بر طبق حقیقت است، چون ممکن نیست مرگ بر آن عارض شود، برخلاف حیات دنیا؛ اما خدای سبحان با این حال، در آیات بسیار زیاد دیگری فهمانده که حیات حقیقی را او به آخرت داده و انسان را او به چنین حیاتی زنده می‌کند و زمام همه امور به دست او است، پس حیات آخرت هم ملک خدا است نه اینکه خودش مالک باشد، و مسخر خدا است نه یله و رها؛ و خلاصه، زندگی آخرت، خاصیت مخصوص به خود را، از خدا دارد، نه از خودش. (ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۵۰۴).

حضرت امیرالمؤمنین فرموده: دنیا آخرین دیدگاه و هدف کوردل است، جز دنیا چیزی نمی‌بیند، ولی روشن‌دل بینا دیده‌اش را باز می‌کند و می‌داند که در پس این سرای، دیگرسرای است؛ بینا از دنیا دوری می‌کند، اما کوردل به سویش می‌شتابد؛ بینا هم از دنیا توشه برگیرد، کوردل هم توشه بردارد، اما او برای آخرت، این برای دنیا؛ همانا دنیا مانند زهر است که او را نادان می‌خورد، خوشبختان امروز از دنیا فرار می‌کنند، چه می‌کند با مال و فرزند کسی که از دنیا بیرون می‌رود و بر آنها حسابش را می‌کشند، برهنه وارد دنیا شدید و برهنه از آن بیرون می‌شوید، همانا دنیا پلی است، از آن بگذرید، آن را پشت سر اندازید. (ارشادالقلوب، ترجمه رضائی، ج ۱، ص ۴۷).

امیرالمؤمنین: دنیا مانند سم می‌باشد، آن را می‌خورند ولی نمی‌شناسند؛ هنگامی که کسی از دنیا می‌رود، فرشتگان می‌گویند قبل از خود چه فرستاده، ولی مردم می‌گویند از خود چه به جای گذاشته است. (ایمان و کفر، ترجمه الإیمان و الکفر بحارالأنوار، ج ۲، ص ۵۲۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: که مردم در دنیا مانند مهمان، و آنچه در اختیار دارند مانند امانت است، مسافر، رفتنی و امانت هم پس‌گرفتنی است. (ارشادالقلوب، ترجمه سلگی، ج ۱، ص ۷۹).

طلحة بن زید از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: مثل دنیا مانند آب دریا می‌باشد، تشنه هرچه از آن بخورد بر تشنگی او افزوده می‌گردد و تا آنگاه که او را می‌کشد. (ایمان و کفر، ترجمه الإیمان و الکفر بحارالأنوار، ج ۲، ص ۵۲۸).

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: دنیا مانند آدمی است که سر آن تکبر و دیدگانش حرص و گشش طمع و زبانش ریا و دستش شهوت و پاهایش عُجب و قلبش غفلت و وجودش فناء و محصول او نابودی می‌باشد، هر کس دنیا را دوست بدارد، تکبر را به او ارث می‌دهد، هر کس دنیا را بیستندد و از آن خوشش بیاید، حرص پیدا می‌کند، هر کس دنبال مال دنیا برود، طمع در او پدید می‌آید، هر کس دنیا را ستایش کند، ریا او را از پا در می‌آورد. (ایمان و کفر، ترجمه الإیمان و الکفر بحارالأنوار، ج ۲، ص ۵۴۲).

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: دنیا مانند مار است، بدنش نرم، ولی گزیدنش سخت می‌باشد، از هر چه در دنیا خوشتر آمد، از آن دوری کن، چون اندکی با او خواهی بود. (ایمان و کفر، ترجمه الإیمان و الکفر بحارالأنوار، ج ۲، ص ۵۴۳).

احادیث در این مورد فراوان است و ما بسنده می‌کنیم به همین اندازه. پس نتیجتاً متوجه می‌شویم دنیا دنی از حلاوت است.

از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟

امام صادق علیه‌السلام: «إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ»؛ (عاشق از آن کس که دوستش می‌دارد، فرمان می‌برد). (أمالی الصدوق، ص ۴۹۰).
بنده عاشق خداوند و عاشقانش هستم، لذا هر چه نظر مولایم باشد، نظر بنده نیز همان است.

تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟

پاسخ این سؤال، در بخش فوق مطرح شد. ضمناً این سؤال، گویای منظور شما نیست.

چند سفر به سایر کشورها و یا حتی شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟



از سؤالاتی که در این بخش مطرح نموده‌اید، حدس زده می‌شود منظور شما از سفر، شناخت دنیا باشد، ولی عارضه محضر مبارک که شناخت دنیا تنها با سفر پدید نمی‌آید، به بیان علمی، سفر، علت تامه شناخت نیست.

شاید فرد باهوشی خرده بگیرد و بگوید: جواب این آیه را چه می‌دهید: «قل سیروا فی الأرض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین»؟ (انعام، ۱۱). بنده عرض می‌کنم: آیاتی که لفظ «سیر» را در خود جای داده‌اند، به ۲۷ مورد می‌رسد نه یک مورد، و هر کدام به معنای خاصی اشاره دارد، به عنوان نمونه، چند آیه را عرض می‌کنم:

سوره انعام، آیه ۱۱: شأن نزول این آیه برای افرادی است که نبی اکرم را استهزاء نمودند، لذا خداوند فرمود سیر کنید و ببینید ماقبل شما که همین حال را داشتند، چه شدند؟ سؤال: آیا سیر در زمان [زمین]، به جز مطالعه امکان‌پذیر است؟

سوره نمل، آیه ۶۹: در این آیه، خدای تعالی دستور می‌دهد تا پیامبر، مشرکین را در برابر انکار بعث، تهدید و انذار کند و دستورشان دهد که در زمین، سیر کنند و عاقبت مجرمینی که انبیاء را تکذیب کردند و انذار آنان از روز قیامت را به هیچ گرفتند، ببینند و تفکر کنند. دوباره همان سؤال: آیا سیر در زمان [زمین]، به جز مطالعه امکان‌پذیر است؟

و مابقی آیات شریفه؛

آقای نوری‌زاد، آیا تنها سفر به کشورها، استان‌ها، شهرستان‌ها و... است که اطلاعات انسان را تشکیل می‌دهد؟!

دو:

چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان شما، و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله انکارناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون به جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان مبارک شما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با شما همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و شماییان در متن مستقیم آن باشید؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلند، و شماییان از هر شکایت، مصون و در امانند؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و شما، به دیوار بلندی از این برخوردارها تکیه زده‌اید؟ چرا باید شما، و حتی یک طلبه نوپا، مقدس باشید، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

جواب:

چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان شما و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟

دوست عزیز، شما با چه معیاری می‌فرمائید به وسعت بی‌کرانگی وجود دارد؟!

اولاً: اگر از مجموعه‌ای به چند نفر احترام قابل توجهی گذاشته می‌شود، دالّ بر این نیست که برای تمام افراد این مجموعه نیز همین‌طور است؛ مثال ساده: اگر یکی از صاحبان حساب بانک ملت، برنده خودرو شود، دلالت دارد بر اینکه تمام صاحبان حساب این بانک، برنده خودرو شده‌اند؟! این قیاس شما صحیح نیست.

اگر در اجتماع، به آقایانی همچون بهجت (أعلی الله مقامه الشریف) احترام خاصی گذاشته می‌شود، دلیل بر این نیست که مردم به تمام روحانیون همان‌قدر عشق بورزند؛ داستان آقای علی خلیلی طلبه ناهی از منکر پس چیست؟!

ثانیاً: به گمانم این حد احترام که در این مجموعه دیده می‌شود، در مجموعه‌ای که شما نام بردید نیز وجود دارد؛ مثال: پروفیسور محمود حسابی (أعلی الله مقامه الشریف)

ثالثاً: احترام نزد مردم عزیز است یا نزد خداوند متعال؟!

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند متعال نعمتی بزرگ‌تر از این به بنده‌ای نداده است که در قلبش با خدا، دیگری نباشد. (المستدرک، ج ۱، ص ۱۰۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر حقیقتی نشانه‌ای دارد، هیچ بنده‌ای به حقیقت اخلاص نمی‌رسد مگر زمانی که دوست نداشته باشد که او را به خاطر اعمال الهی‌اش بستايند. (بحار، ج ۶۹، ص ۲۹۴).



امام صادق علیه السلام: عمل خالص، آن است که نخواهی جز خدا، کسی تو را بر آن بستاید. (الکافی، ج ۲، ص ۱۶).

آقای نوری زاد، دوستانه عرض می‌کنم: خدا را فراموش نکن، حتا چشم بر هم زدن، حِرز مشهور حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را إن شاء الله خوانده‌اید: بسم الله الرحمن الرحيم یا حی یا قیوم، برحمتک استغیث فأغثنی، و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین أبداً، و أصلح لی شأنی کله. (مصباح الأنوار، به نقل بحارالأنوار از آن؛ مهج الدعوات، ص ۵ و ۶؛ مصباح کفعمی، ص ۳۰۰ و ۳۰۲؛ زوائد بزاز، به نقل مجمع الزوائد از آن؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۱۷؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۸؛ مسند فاطمه الزهراء، ص ۲۴، شماره ۳ و ۴؛ تحفه الأشرف، ج ۷، ص ۳۸۲؛ کتاب الأدب: عباس العنبری، ج ۳، ص ۱۰۹؛ عمل الیوم و اللیلة، ص ۲۲۷؛ جمع الجوامع، ج ۱، ص ۹۷۵؛ فردوس، ج ۵، ص ۴۳۳؛ الکامل: ابن عدی، ج ۴، ص ۱۶۳۶؛ إتحاف السائل، ص ۶۷، ح ۲۰؛ إتحاف السائل، ص ۶۸، ح ۲۳.

از حیث اقتصادی و امنیتی:

اینکه علمای ما بعضاً سرمایه عظیمی دارند، شکی نیست؛ اما سؤال این است که این سرمایه را چطور و از کجا به دست آورده‌اند؟ جواب، مختصر و روشن است: وجوهات مسلمین. ضمناً: این وجوهات سرمایه شخصی محسوب نمی‌شود، لذا زمانی که عالمی از دنیا می‌رود، سرمایه‌ای که از جانب مردم حاصل آمده باشد، بین ورثه تقسیم نمی‌شود.

شاید برخی از بزرگان نیز از سرمایه پدری برخوردار باشند که ما آن را رد نمی‌کنیم.

در ثانی: حقوق یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند بیش‌تر است یا یک روحانی؟

غالب روحانیون فاقد شغل دولتی هستند و از شهریه طلبه‌ای یا هدیه منبر و خطابه ارتزاق می‌کنند، این افراد که جمعیتشان هم کم نیست، حقوقشان به شرط تأهل بالغ بر ۳۵۰/۰۰۰ هم نمی‌شود، این هم زیاد است؟ اگر کافی بود، طلاب و روحانیون خود را به خاطر نماز و روزه استیجاری اموات، به تکلف نمی‌انداختند؛ ولی این افرادی که نام بردید، هر کدام در جمع خودشان حقوق رضایتمندی دارند، مگر عده کمی از این بزرگواران، یعنی دقیقاً برعکس اجتماع روحانیون، قیاس شما صحیح نبود.

اگر می‌خواهید در مورد اجتماع خاصی نظری صادر کنید، به اغلب بنگرید نه آنخص.

آیا این فاصله انکارناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟

با مقدمه گذشته، پاسخ برای صاحبان خرد روشن است.

یا نه، مردم چون به جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان مبارک شما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با شما همراه کرده‌اند؟

این نوع طرح مسأله، جز استهزاء نیست؛ البته نه استهزاء شخص خاص که شما در ابتدای نامه فرمودید، بلکه استهزاء رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن؛ معقول باشید.

چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و شمایان در متن مستقیم آن باشید؟

فراگیر نیست، از تشویش اذهان بپرهیزید.

چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلطند، و شمایان از هر شکایت، مصون و در امانید؟

از گفتارتان خنده‌ام گرفت، شرمنده، حکایت آقای علی خلیلی و پس از چند روز طلبه‌ای دیگر را یادتان رفت؟ طلبه‌ای را کور کردند و مسؤولین اقدامی نمی‌کنند، به حدی که رهبر معظم فرمودند: اگر در حقه طلبه ناهی از منکر جفا شود، مستقیماً وارد خواهم شد. آن قدر بی‌موالاتی [بی‌مبالاتی] صورت گرفت که آقا این کلام را بیان نمودند. شما که دم از زندان می‌زنید نه کور شدن!



چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و شما به دیوار بلندی از این برخوردارهایها تکیه زده‌اید؟ چرا باید شما، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشید، و او برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟ سوالات، تکراری و از روی احساس است؛ جواب‌ها در بند قبل بیان گردید.

سه:

معروف است که علامه حلی - که خدایش او را رحمت کند - دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پر کنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرستی در همان خصوص پاسخ گوید. شما برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟» آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه در یک سلول و فضای کوچک، آن هم نه در زندان، که در کنجی از بیت شریفان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم همواره که افرادی در هیبت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر شما تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، شما را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا، به ذات مبارک تسکین دهید.

جواب:

اولاً: فلسفه وجودی زندان را حتماً می‌دانید، تربیت و تنبیه خاطی؛ اگر قرار باشد تنبیه‌گاه خاطی، جای نرم و راحتی باشد، نه تنها خاطی پشیمان نشده، بلکه تأثیرات منفی آن به جامعه انتقال یافته و تعداد آنها بیش‌تر خواهد شد. آقای نوری‌زاد، زندان باید زندان باشد نه هتل. ثانیاً: اگر پزشکی بیمار سرطانی‌ای را مداوا کند، یعنی خودش هم سرطان گرفته یا باید بگیرد؟! معقول نیست. اگر نعوذ بالله خداوند بخواهد بندگان خاطی‌اش را به جهنم بفرستد، خودش هم باید برود؟! ثالثاً: اسلام به دید شکنجه به زندان‌ها نمی‌نگرد، اگر هم دستور به اعدام کسی می‌دهد، علتی دارد؛ علتش محفوظ ماندن جامعه است، ارزش ندارد یک نفر خاطی و عاصی بمیرد تا جامعه‌ای پاک همچون مردم ایران در امان باشند؟

چهار:

آیا جهان‌بینی شما، اگر که عمر شریفان را در بیت و شهر خود سپری کنید، با جهان‌بینی شما، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایید و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیاوی مردمان جهان آشنا شوید، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگر نه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا تا کنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اید و با توده مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اید؟

جواب:

دوست بزرگوار، تعریف جهان‌بینی و انواع آن را مطالعه کنید؛ به نوع برداشت و طرز تفکری که یک انسان درباره جهان و هستی دارد، جهان‌بینی گویند که بر سه قسم است: جهان‌بینی علمی و تجربی؛ جهان‌بینی مکتبی و دینی و جهان‌بینی فلسفی. بعید می‌دانم کسی معتقد باشد که برای رسیدن به جهان‌بینی بالا الزاماً باید سفر کرد و یا از نزدیک مشاهده و مکالمه نمود. آقای نوری‌زاد، اگر از طریق تلفن به شما خبر برسد که برای منزل خرید کنید، آیا خرید انجام نمی‌دهید؟ شما با یک تماس که نهایتاً خرجش هزار تومان شاید شده باشد، قریب به پنجاه هزار تومان خرید انجام می‌دهید، این یعنی اعتماد به سیستم ماهواره‌ای، حال، چطور ادعا می‌کنید از طریق کتاب، سی‌دی، ماهواره و... نمی‌شود جهان‌بینی داشت و الزاماً باید طرف مقابل را مشاهده کرد؟ با این کلامتان، ظاهراً شما اسلام را نیز قبول نداشته و مسلمان نیستید، زیرا جهان‌بینی مکتبی با مشاهده نبی به دست نمی‌آید، بلکه از کتب و... است که شما علی‌الظاهر قبول ندارید.

پنج:

اگر طالب سفر و مطالعه عینی آثار جهان نیستید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی الأرض» آیا در کیفیت فتاوی شما تأثیر دارد یا ندارد؟



جواب:

پاسخ به طور مفصل در بخش اول و چهارم داده شد.

شش:

اگر مردم ایران با هزینه شخصی خود، بخواهند شما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، از آن استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

جواب:

در صورتی که این سفر برای دین یا مملکت اسلامی لازم باشد، خواهیم رفت.

هفت:

خود شما، آیا یک مرجع جهان‌دیده و جهان‌گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوی و صیانت نفس هر دو.

جواب:

اولاً: این «جهان‌دیده» که در متن فوق به کار رفته، با جهان‌بینی مذکور مغایر است، جهان‌بینی مذکور در بخش چهارم، علمی بوده و این جهان‌دیده، عوامانه است.

ثانیاً: ملاک انتخاب مرجع تقلید در اسلام معلوم است؛ خصوصیات و شرایط مرجع تقلید عبارت است از: مرد، بالغ، عاقل، شیعه دوازده‌امامی، حلال‌زاده و زنده و عادل باشد و بنا بر احتیاط واجب، حریص به دنیا نباشد و از دیگران أعلم باشد؛ آیا شما شرطی با عنوان جهان‌گرد می‌بینید؟

هشت:

شما در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره فراوان می‌برید. که: مسؤولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید بهمان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای شما در محدوده توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود شما مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟ مثل این که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد. و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن‌سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان و حتا به فکر مشرکان و کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

جواب:

بخش اول (اولاً...): مرجعیت اجازه ندارد تا خودسرانه به مخلوقات خداوند باید و نباید بگوید؛ آنچه شما شنیده‌اید (ای کاش عامل نیز بودید)، فرمایشات اولیای الهی علیهم‌السلام است که امروزه مرجعیت و دیگر روحانیون وظیفه بیان آنها را به عهده گرفته‌اند.

بخش دوم (ثانیاً...): طبق دستور الهی، آنچه را که خداوند به عنوان بایسته و یا نبایسته اخلاقی - اجتماعی بیان داشته است، مربوط به تمام خلایق بوده و ملزم به امتثال امر می‌باشند؛ به همین دلیل، اگر فردی ادعای عاشقی خداوند را داشته باشد، ولی در عمل، مخالفت با او را برگزیند، در افکارش باید شک نمود، آنچه شما گفته‌اید، مستثنیات هر اجتماع است، هیچ عامی نیست که تخصیص نخورد (ما من عام إلا و قد خص).

بخش سوم (یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان...): مجدداً عرض می‌کنم، قبل از اینکه شما دلتان به حال مردم بسوزد، اسلام دلسوخته بوده، لذا در یک جای قرآن فرموده: «إن الله مع الصابرين» و در جای دیگر فرموده: «و أعدوا لهم ما استطعتم من قوة»؛ اسلام، آزادی بیان را یکی از اصول انسانیت می‌داند، اما به شرطی که چهارچوب انسانیت را نیز حفظ کنند، یعنی افکارشان را بدون احساسات بیان کنند.



ضمناً یکی از مهم‌ترین سیره علمای راستین، مردمی بودن است؛ جمهوری یعنی مردمی، در زمان رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز حکومتی بنا شد، نه حکومت ابوبکر برحق بود و نه اگر علی خلیفه می‌شد، ابرحق بود، حکومت، زمانی حق است که دو بال جمهوریت و اسلامیت را داشته باشد، حکومت ابوبکر، اسلام را نداشت و حکومت علی، مردم.

نه:

شما بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و این که آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض فرموده‌اید. که البته در جای خود امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان. اما چرا روزی که جلوی چشم شما، خانقاه درویش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسئولان کشورمان اعتراض نکردید؟ مشابهت خواسته‌های درویش کشورمان به جمهوری اسلامی ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برچسب که: خانقاه درویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

جواب:

همان‌طور که شخص جناب‌عالی نیز اشاره داشته‌اید، مسائل منافی اخلاقی در این مکان برگزار می‌گردید، و علت تخریب این مکان نیز همین مسائل است؛ دلیل عرض بنده: چرا خانقاه‌های موجود در مناطق مختلف کشور را تخریب نمی‌کنند؟ به عنوان نمونه: کلاردشت، شهریار، شهر بزرگ تهران، بابلسر، کرمانشاه و... دقیقاً دلیل خاصی وجود دارد؛ ممکن است فردی بفرماید: شاید آنچه شما منافی عفت می‌پندارید، برای ایشان حق باشد؛ جواب این فرد فرضی: درویش ادعای مسلمانی دارند و منافی عفت برای هر دو مشترک است.

ده:

درنگاه مرجعیت شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش باشکوه است، و مجالس مذهبی‌اش پررونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر دروغ‌گویی و دزدی و بی‌نظافتی و ریاکاری و چاپلوسی و اسرافکاری و حرام‌خواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست‌کردار و پاک‌دست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه مرجعیت شما، خداوند اگر بنا بر انتخاب بگذارد، کدام یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟ در این مثال، جامعه اول، خود ما هستیم که سخت گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم. جامعه دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهای مثل ژاپن و حتی کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند؛ که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در برپایی شعائرشان بهره‌مندند.

جواب:

اولاً: پاسخ این مسأله را با یک مثال عرض می‌کنم: اگر در شهری یک نفر سیگار به دست بگیرد و دود و دم راه بیندازد، چند نفر مطلع خواهند شد؟ ده‌ها نفر بلکه بیش‌تر؛ اما در همین شهر، صدها نفر نماز شب بخوانند، چند نفر مطلع می‌شوند؟ شاید اهل منزل هم مطلع نباشند. ثانیاً: نوعاً افراد به جمع اطرافش می‌نگرند و قضاوت می‌کنند، شاید شما هم جزء همین دسته باشید، راه حل این مشکل شما تغییر مکانتان است.

یازده:

چرا شما، آن‌قدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسید، مثلاً به دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های مسئولین حساس نیستید؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیش‌تر آسیب می‌بیند یا از دغلكاری‌های بزرگان حاکم؟

جواب:



اولاً: سنجیدن دو اصل اخلاقی در مقابل یکدیگر کار صحیحی نیست؛ حجاب یک اصل اسلامی، و عدم کذب و... اصول دیگر اسلامی‌اند، در جامعه از تمام اینها باید جلوگیری شود.

ثانیاً: از ظاهر بیان شما پیداست که از نهج‌البلاغه فاصله گرفته‌اید؛ امیرالمؤمنین خطاب به مالک اشتر می‌فرمایند: خوبی و صلاح جامعه از عوام به خواص سرایت می‌کند، بدی و فساد از خواص به عوام. اگر البته عوام غالب، مناسب باشد، حکومت را عوض می‌کند، انقلاب را که از یاد نبرده‌اید؟!

ثالثاً: از یاد نبرید همین بزرگان حاکم نیز روزی کوچکانی بودند در دامان همین بانوان.

دوازده:

چرا شما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اید و آزادانه، احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری شده و تاریخی اعلام نمی‌کنید؟ آیا معتقدید هرچه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیر است؟

جواب:

اسلام برای آزادی دادن به بشریت ظهور کرده، کما اینکه موسی و عیسی و دیگر انبیاء علیهم‌السلام. برای همین در احکام مختلف می‌بینید که به هر بهانه‌ای اسلام دستور به آزادی برده یا کنیزی صادر می‌کند. اگر شما هم برداشت صحیح قرآنی را متوجه نمی‌شوید، از بزرگان اهل فن در مورد مصداق فعلی آیات سؤال کنید. استعمار در اسلام جایز نیست و برده‌داری نوعی استعمار است و... شاید کتاب «آزادی معنوی» استاد مطهری شما را اغناء [اقناع] کند.

سیزده:

دستگاه قضائی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه در می‌اندازد. چرا شما، به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنید؟

جواب:

اولاً: صرف ناخوشایند بودن یک حکم از سوی ما، برای انجام ندادن احکام الهی کافی نیست. دوماً: سنگسار بیش‌تر از اینکه مجازاتی برای شخص مجرم باشد، در واقع رحمتی برای اوست، چرا که با این عذاب دنیوی، ولو اینکه بسیار شدید است، قسمت اعظمی از عذاب اخروی او برداشته می‌شود و عذاب دنیا در مقایسه با عذاب آخرت بسیار ناچیز است. سوماً: اینکه به نظر عقل، قابل فهم نیست، دلیل بر مضحک بودن آن حکم نمی‌باشد؛ عقل خیلی از چیزها را درک نمی‌کند، آیا مضحک است؟ معراج پیامبر زمانی قابل درک نبود، اما مدتی بعد از طریق قواعد فیزیک اثبات شد، عقل، کامل نیست و الا به هر چیزی نمی‌خندید. چهارماً: اعتراض به حکم صریح اسلام، کار یک مسلمان نیست. پنجماً: ادله اثبات حکم سنگسار را مشاهده کنید، خالی از لطف نیست.

چهارده:

آیا شما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت شما رفت و آمد دارند، می‌ترسید؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمهایی را به شما تحکم می‌کنند؟ در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، آیا نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت شما هجوم بیاورند و در بیت شما را به روی مردمی که مقلد شما هستند ببندند؟

جواب:

علی‌رغم اینکه این موقعیت بنده، اقتضای چنین مسائلی را ندارد، لازم به ذکر است در اسلام تنها ترس از خداوند متعال مجاز است، و متقین ترس از غیر خداوند بلندمرتبه را در خود راه نمی‌دهند، لذا لزومی ندارد فرد متقی از بیان حقائق واهمه‌ای داشته باشد.



امام علی علیه‌السلام: حق را بگو، گرچه به زیانت باشد. (بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۰۱).
 امام صادق علیه‌السلام: از کسی که به تو ظلم کرد، در گذر، و هر کس با تو قطع ارتباط کرد، تو با او رفت و آمد کن، و هر کس تو را ناامید کرد، تو به او چیزی بده و حق را بگو، ولو به زیانت باشد. (بحارالأنوار، ج ۱، ص ۵۰۱).
 رسول خدا صلی الله علیه و آله: حق را بگو، هر چند تلخ و ناگوار باشد. (بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۰۸).
 یکی از اصحاب گفت خدمت امام صادق(ع) رسیدم، ایشان فرزند خود موسی بن جعفر(ع) را وصیت و سفارش می‌کرد: پسر، حق را بگو، چه بر نفع و چه بر ضرر خودت باشد. از سخن چینی بپرهیز، زیرا سخن چینی بذر کینه را در دل مردم می‌پاشد. (بحارالأنوار، ج ۱۷، ص ۱۸۱).
 امام کاظم علیه‌السلام: حق را بگو، هر چند نابودی‌ات در آن باشد. (تحف العقول، ص ۳۸۵).
 با این مقدمات، عرض می‌کنم، نگفتن حق، ضرورتی ندارد، اگرچه نابودی بنده در خطر باشد.

پانزده:

آیا از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است خبر دارید؟ و آیا خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخنور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد؟ آیا وضعیت کنونی جامعه ما همان است که یک روز آرزویش را داشتید؟

جواب:

اولاً: بنده و اطرافیانم به عنوان سخنرانان جامعه و منبرنشینان اجتماع باید در مورد وضعیتی که بر منابر ما حاکم است خبر دهیم، نه یک خبرنگار با سؤال انکاری و پاسخ ساختگی.
 ثانیاً: بیان آزادانه از دید شما یعنی چه؟ یعنی بیان آنچه شما حقیقت می‌پندارید؟ این استدلال شما باطل است، ملاک حقائق، افکار شما نیست.
 ثالثاً: این فضائی که شما بیان می‌کنید، ساخته افکارتان است؛ ما آنچه حقائق است را به مردم بیان می‌کنیم و اعتراض به مشکلات، یکی از مهمات سخنان امثال بنده است، تا به امروز هم مشکلی پیش نیامده.
 نتیجه: منبر، کما فی السابق، جایگاه بیان حقائق است و این امر انجام می‌پذیرد، مگر اینکه حرف‌های گرگ‌آمیز را آمیخته به گله گوسفندان کرده باشند.

شانزده:

مسئولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را بر خواهند گزید؟

جواب:

آنچه کشورهای مذکور برگزیده‌اند، اسلام نیست؛ این تأثیرپذیری هم که شما اشاره فرمودید، بنا بر وجود شباهت‌هایی در حرکات و اقرار مردمان حاضر در حوادث است.

هفده:

صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشار اسد، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

جواب:



نظام حق، فهمیدن را از مردم سلب نکرده، اگر قرار بر سل حق مردم بود، نظام، قدرت بستن تمام شبکه‌های اطلاع‌رسانی را نداشت؟! اما اینکه خود نیز آتش به دامن خود بزند، نوعی دیوانگی است؛ این کاملاً عقلانی است که یک نظام از جایگاه خود دفاع کند.

هجده:

در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آنها ترغیب فرموده [«فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»] (زمر، ۱۷-۱۸)، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر- شنیدن اقوال مختلف- حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند، اما به دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بیشمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً «سردار رادان» در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل [عملیات نجات در کوهستان و برج‌های بلند توسط هلی‌کوپتر]، به بام‌های مردم، ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، با کدام آموزه دینی ما سازگاری دارد؟

جواب:

سؤال شما از حکم شرعی بوده، لذا بنده پاسخ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، حاکم شرع جمهوری اسلامی ایران را در پاسخ به شما، نقل می‌کنم: دستگاه آنتن ماهواره‌ای از این جهت که صرفاً وسیله‌ای برای دریافت برنامه‌های تلویزیونی است، که هم برنامه‌های حلال دارد و هم برنامه‌های حرام، حکم آلات مشترک را دارد؛ لذا خرید و فروش و نگهداری آن برای استفاده در امور حرام، حرام است و برای استفاده‌های حلال، جایز است. ولی چون این وسیله برای کسی که آن را در اختیار دارد، زمینه دریافت برنامه‌های حرام را کاملاً فراهم می‌کند و گاهی نگهداری آن مفاسد دیگری را نیز دارد، خرید و نگهداری آن جایز نیست مگر برای کسی که به خودش مطمئن است که استفاده حرام از آن نمی‌کند و بر تهیه و نگهداری آن در خانه‌اش مفسده‌ای هم مترتب نمی‌شود. لکن اگر قانونی در این مورد وجود داشته باشد، باید مراعات گردد. ثانیاً: محور اسلام و احکام آن، پلیس و... نمی‌باشد.

نوزده:

چرا سال‌هاست که مراجع ما شهادت ابراز فتاوی‌ای تازه ندارند؟ چرا سال‌ها از دو فتوای حلیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، خود جنابعالی آیا به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردید؟

جواب:

اولاً: بزرگوار، اینجا میدان علم است، نه عرصه خودنمایی؛ قرار است فتوای دینی صادر شود نه اینکه رکوردی در کتاب «گینس» ثبت گردد. صدور فتوا بستگی به جهد مجتهد و دستاوردهای او دارد.

ثانیاً: اگر شما در مسأله‌ای دچار مشکل شدید، آن را از مرجع تقلید خود جویا شوید، نه اینکه قلدرانه بپرسید: چرا فتوا نمی‌دهند! ثالثاً: ملاک و معیار فتوا، شخص خاصی نیست؛ جهت اطلاع عرض می‌کنم منابع استنباط حکم شرع: کتاب، سنت، اجماع و عقل می‌باشد.

بیست:

آیا در باور مرجعیت شما، همچنان باید دست دزد را قطع کرد؟ طبق اسناد موجود و اقرار خود آقای محمدرضا رحیمی، معاون اول رئیس‌جمهور، وی مبالغه‌گفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الاهی باشید؟

جواب:

لازم است ابتدا تعریف سرقت را بدانید: ربودن مال دیگری به طور پنهانی.



برای قطع دست هم شانزده شرط ذکر شده: (در بخش «تخصصی، یادداشت» سایت بنده مفصلاً بحث شده). یکی از شرائط قطع دست، این است که مال مسروق از اموال دولتی و وقت و مانند آن، که مالک شخصی ندارد، نباشد، که عیناً فرمایش حضرتعالی را پاسخ می‌دهد. چرا علوم اسلامی را مطالعه نمی‌کنید، ولی در اظهار نظر، دست بلند می‌کنید؟!

بیست و یک:

حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای رحیمی، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟

جواب:

سالبه به انتفاع موضوع است؛ یعنی موضوع بحث شما در سؤال قبل، منهدم شد. وقتی موضوع نبود، بحثی نخواهد بود.

بیست و دو:

زندانی کردن آقایان موسوی و کروبی در خانه‌هایشان آیا از نگاه مرجعیت شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله، به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه فتوایی صادر فرموده‌اید و به کدام دستگاه نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

جواب:

شما اشاره به یک حکم شرعی ننموده‌اید، بلکه سؤالی با مورد خاص پرسیده‌اید، که پاسخگوئی آن مربوط به مسئولین ذی‌ربط می‌باشد. جهت راهنمایی شما: مسئولین ذی‌ربط، دستگاه قضا می‌باشند.

بیست و سه:

هم‌اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معترضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان دراندازیم و آنان را از حقوق قانونی‌شان دور سازیم موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ و اگر نه، به چه دلیل؟

جواب:

«فتنه» لفظی است عربی، عرب‌ها وقتی طلائی را در آتش قرار می‌دهند، می‌گویند: «فتنت الذهب بالنار»، یعنی جداسازی طلا به وسیله آتش، نوعی اختبار و امتحان نیز هست. افرادی که در بحث آشوب‌های مذکور همراه سران آشوبگر بودند، به عنوان شراکت در فتنه محسوب شده و حکمشان مانند حکم فتنه‌گران اصلی می‌باشد؛ طبق اشاره‌ای که به معاونت جور در سؤال ۲۱ داشته‌اید، یقیناً معنای مشارکت را می‌دانید، لذا بیش از این اطاله کلام نمی‌کنم.

بیست و چهار:

در دو سال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره شما در این آزمون چه بوده است؟

جواب:

بنده در این ایام، تابع ولی فقیه بوده و اطاعت امر ایشان را سرلوحه فعالیت‌هایم قرار داده‌ام.



بیست و پنج:

در همین باب، حمله اوباشان مذهبی که جلوی چشم شما به خانه آیت‌الله صانعی اتفاق افتاد، متأسفانه جامعه دینی ما عکس‌العمل آشکاری که هم‌شان «عمامه از سر گرفتن» باشد، از شما و از سایر مراجع ندید و نشنید. آیا حمله به بیت آیت‌الله صانعی، واگویه‌ای به سایر مراجع نبود؟ که اگر با ما در افتید، با شما این می‌کنیم؟

جواب: در جواب این پرسش شما، یک کلمه می‌گوییم: مسجد ضرار (جهت توضیح بیش‌تر، به: «تخصصی، یادداشت، مسجد ضرار» [در ویسایت آقای محمدعلی عطاریه] مراجعه کنید).

منبع

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»؛ سایت رسمی محمدعلی عطاریه

<http://nurizad.info/?p=6016>
<http://attarieh.com>



پاسخ‌های محسن کدیور به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۰

زندانی کردن مخالفان و منتقدان شیوه معاویة بن ابی سفیان بوده است

سرکوب منتقدان مسالمت‌جو و زندانی کردن مخالفان قانونی، خلاف شرع، در تضاد با سیره قطعیه اولیاء دین، و تأسی به سنت سیئه امویان است. یزید بن معاویه هم سیدالشهداء(ع) را فتنه‌گر معرفی کرد

هیچ‌کس را نرسد که ادعای انتصاب از جانب خداوند یا پیامبر یا ائمه کند. نصب فقیهان به ولایت بر مردم از جانب خدا یا رسول یا امام، افسانه‌ای بیش نیست

هر گونه حق و تو به عنوان نظارت تقنینی برای فقیهان، نتیجه‌ای جز استبداد ندارد

کشور با فتوا و حکم حکومتی، قابل اداره کردن نیست. اداره کشور با قانون مصوب نمایندگان واقعی مردم میسر است

بحث جدائی دین از سیاست نیست، جدائی نهاد دین از دولت است

با اجبار و زور نمی‌توان در زمین، بهشت ایجاد کرد، آنچه نتیجه می‌شود جهنم است

امام علی(ع) برای حفظ قدرت، هیچ ارزش اخلاقی و دینی را قربانی نکرد. آنها که برای حفظ قدرت دوروزه‌شان، از دروغ و دغل و تجاوز به حقوق مردم و جنایت و شکنجه و زندانی منتقدان و مخالفان مسالمت‌جو رویگردان نیستند، اموی هستند نه علوی

به نوبه خود، از این همه تزویر و پلشتی که به نام خدا و رسول و ائمه و اسلام و قرآن و تشیع انجام شده است، شرمنده‌ام و از قاطبه مردم به‌ویژه جوانان ایران عذر می‌خواهم

پرسش‌های من نه از آن روی که می‌تواند باب گفتگو میان نسل‌های جاری و نسل‌های دیرین ما را پدید آورد برای من حائز اهمیت است، بل از این روی که: با این پرسش‌ها می‌توان به سلامت به خاک افتاده در این مُلک پی برد. این پرسش‌های مرا مراجع و علما (به جز دو نفر) پاسخ نگفتند. با اطمینان می‌گویم: ترسیدند و پاسخ نگفتند. و کشف این ترسندگی کم دستاوردی برای من نبوده و نیست. یکی از علمایی که مخاطب من در این پرسش‌ها قرار گرفت، جناب محسن کدیور بود. وی را از این روی که گفتمان دینی را از خاک و از سطح به در برد و برای همین گفتمان، مخاطبان جهانی را بدین سوی دعوت نمود، احترام قائلم. بسیار. اکنون او بزرگوارانه به پرسش‌های من پاسخ فرموده است.

یک:

دنيا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتا به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

[پاسخ ۱]



از منظر تعالیم اسلامی، دنیا زیست‌جهانی برای کمال و آزمایش است، راهی است به سوی خداوند که پیمودنش زندگی است و چگونه پیمودنش معیار آدمیت است. از منظر دیگر، عالم به غیب و شهادت تقسیم می‌شود. جهان بالاتر از حواس متعارف و جهان محسوس و دیدنی. فهم ما از این جهان محسوس هم اندک است چه برسد به عالم غیب.

اما شناخت اندک من از دنیا به دو طریق بوده است: یکی سفر جغرافیائی و دیگری مطالعه. اما سفر جغرافیائی به مناطق ایران، خوشبختانه به اکثر قریب به اتفاق استان‌ها و مراکز آنها و اکثر شهرهای بزرگ و بسیاری از شهرهای کوچک ایران سفر کرده‌ام. دوازده کشوری که تا کنون به آنها سفر کرده‌ام عبارت‌اند از: عربستان، سوریه، ترکیه، اردن، دوبی، پاکستان، ژاپن، بلژیک، انگلستان، ایرلند، آلمان، ایتالیا و آمریکا.

از سال ۱۳۸۵ مسافرت‌های خارجی من با محدودیت مواجه شد و در تابستان ۱۳۸۶ گذرنامه‌ام برخلاف قانون، در فرودگاه امام خمینی بدون اطلاع قبلی، توقیف و از سفرم جلوگیری شد. بعد از جلسات متعدد بازجوئی در دادگاه ویژه روحانیت، از آنچه که از زندان جمهوری اسلامی تا آن زمان بر زبان رانده یا بر قلم آورده بودم، مورد بازجوئی قرار گرفتم و در نهایت، با صدور قرار، گذرنامه استرداد شد. از اواسط سال ۱۳۸۷ در آمریکا شبه‌تبعید هستم و بی‌صبرانه روزی را انتظار می‌کشم که بتوانم آزاده در وطنم نفس بکشم. مجموعاً حدود یک‌دهم عمرم را خارج از ایران بوده‌ام.

دو:

از نقطه‌نظر جنابعالی، چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان یک مرجع تقلید، و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله انکارناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون به جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان علما و مراجع ما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با آنان همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و مراجع ما و علمای ما در متن مستقیم آن باشند؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلند، و مثلاً مراجع ما از هر شکایت، مصون و در امان باشند؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و عمده علمای ما و به‌ویژه مراجع ما، به دیوار بلندی از این برخورداری‌ها تکیه زده‌اند؟ چرا باید یک مرجع، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشند، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

[پاسخ ۲]

از منظر تعالیم اسلامی، فضیلت به تقوا، علم و جهاد است. هر علم مفیدی عامل فضیلت است، اعم از علوم دینی و تجربی و ریاضی و کاربردی و غیر آن. عالم در هر یک از رشته‌های مورد نیاز جوامع انسانی مورد احترام است. واضح است منحصرأ با علوم دینی نیازهای متنوع بشری مرتفع نمی‌شود و بدون علوم تجربی و کاربردی بخش اعظم نیازهای دنیوی آدمی معطل می‌ماند. متخصصان و اساتید مجرب کلیه دانش‌های مفید، مهم‌ترین ذخائر ملی هستند و قدرناشناسی نسبت به هر یک از ایشان غیر قابل توجیه است. هر کسی دانش و رشته تخصصی خود را سرآمد می‌داند و احیاناً دیگر متخصصان را به دیده تحقیر می‌نگرد. از منظر اسلامی، دانش واقعی، تواضع و فروتنی می‌آورد. تکبر و دیگران را به دیده تحقیر نگریستن نشانه جهل است نه علم. هر نوع امتیاز سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی برای عالمان دینی در قبال دانشمندان دیگر علوم، خلاف اخلاق و دین است. هر نوع تبعیضی در میان دانشمندان غیر قابل دفاع است.

اینکه دانشمندان علوم دینی از جانب اکثر مردم بیش‌تر مورد احترام و اعتماد واقع شوند، امر دیگری است. این احترام و اعتماد ریشه‌های فرهنگی و تاریخی دارد. در دوران جمهوری اسلامی، به‌ویژه ربع قرن اخیر، حاکمیت در ظلم و تجاوز به حقوق عالمان ملاکش انتقاد و اعتراض ایشان به حکومت بوده است و بین استاد دانشگاه و عالم حوزوی از این حیث اختلافی قائل نشده است. بلکه از مراجع تقلید منتقد و فقیهان معترض بیش‌تر از دیگر دانشمندان هراسیده و به ایشان بیش‌تر فشار وارد کرده و محدودیت‌های بیش‌تری قائل شده است. نمونه بارزش مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری است؛ و قبل از ایشان حداقل چهار مرجع تقلید معترض دیگر.

سه:

معروف است که علامه حلی - که خدایش او را رحمت کند - دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پرکنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرسشی در همان خصوص پاسخ گوید. از نگاه شما، برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان



انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟» آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه مراجع ما و علمای ما در یک سلول و فضای کوچک، آن هم نه در زندان، که در کنجی از بیت شریفشان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم همواره که افرادی در هیئت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر آنان تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، آنان را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا، به ذات مبارک تسکین دهید.

[پاسخ ۳]

نخستین روزهای اقامت من در زندان اوین، مصادف بود با آخرین ساعات اقامت یکی از مراجع محترم تقلید فعلی در زندان. از میان مراجع تقلید، مرحوم استاد آیت‌الله العظمی منتظری طعم زندان و انفرادی و شکنجه را در زندان‌های قبل از انقلاب، مکرراً و حصر خانگی را در دوران ولایت فقیه دوم چشیده بود، لذا نسبت به رعایت حقوق زندانیان بسیار حساس بود.

زندانی کردن مخالف سیاسی و منتقد قانونی هرگز در زمان پیامبر(ص) و امام علی(ع) سابقه نداشته است و فاقد هرگونه مستند فقهی و شرعی است. زندان انفرادی و شکنجه سفید و به طور کلی شکنجه قطعاً خلاف شرع است و از مخترعات مستبدان است و به‌کارگیری آن توسط حکام جمهوری اسلامی هرگز به معنای مشروعیت این امور ضد انسانی نیست. عوض کردن عنوان شکنجه و نام تعزیر و تحقیق بر این اقدام سبانه نهادن هرگز ماهیت آن را عوض نمی‌کند. شخصیت زندانی سیاسی یا حتی زندانی عادی را شکستن، خلاف مسلمات اسلامی و منافی کرامت و رحمت و عدالت و اخلاق است.

در فقه از سه نوع زندان به عنوان حد، به عنوان تعزیر، و به عنوان اکتشاف، بحث شده است. مورد اول و سوم محدود به موارد خاص جنائی است و مطلقاً قابل تعمیم به امور سیاسی نیست. «قانون مجازات اسلامی»، که در زمره پس‌مانده‌ترین قانونگذاری‌های معاصر است، دست قضا را در زندانی کردن متهمان به شدت باز گذاشته است. مواد کشدار این قانون، مهم‌ترین مستمسک حکام جمهوری اسلامی در سرکوب مخالفان و منتقدان قانونی بوده است. این قانون، که هرگز در صحن علنی مجلس مورد بررسی قرار نگرفته است، دست‌پخت کمیسیون قضائی مجلس به ریاست شیخ محمد یزدی (بعدهاً رئیس قوه قضائیه به مدت ده سال و الآن فقیه شورای نگهبان و دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و عضو خبرگان) است که بیش از دو دهه است بر خلاف قانون تمدید می‌شود.

اگر روزی عدالت در ایران اجرا شود، می‌باید نویسندگان این قانون و تصویب‌کنندگان آن مورد محاکمه منصفانه قرار گیرند و به‌طور آزمایشی مفاد همین قانونی که تدوین کرده‌اند، درباره خودشان اجرا شود. قانون مجازات اسلامی، ضد اسلامی و موجب وهن اسلام است و سرکوب و شکنجه و زندان را برای منتقد و مخالف مسالمت‌جو توجیه و تجویز کرده است. آنچه در زندان‌های جمهوری اسلامی اعمال می‌شود، حتا همین قانون موهن هم نیست، اراده مطلقه بازجویانی است که به هیچ قانون و حکم شرعی ملتزم نیستند. وظیفه همه مطلعان، به‌ویژه مراجع محترم تقلید و اساتید محترم حقوق جزاست که با زندان انفرادی و شکنجه و کلاً عدم رعایت آزادی‌های قانونی شهروندان، به‌ویژه حقوق زندانیان، قاطعانه برخورد کنند.

چهار:

از نگاه شما، آیا جهان‌بینی مراجع ما، اگر که عمر شریفشان را در بیت و شهر خود سپری کنند، با جهان‌بینی همانان، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایند و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیاوی مردمان جهان آشنا شوند، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگر نه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا مراجع ما تا کنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اند و با توده مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اند؟

[پاسخ ۴]

جهان‌بینی دانشمندان جهان‌دیده و فرزند زمانه با جهان‌بینی دانشمندان بی‌خبر از جهان و زمان بسیار متفاوت است. اگر عالمی بیندارد که دیگر مذاهب و ادیان هیچ چیزی برای یادگرفتن ندارند و هنر نزد ما ایرانیان و شیعیان و مسلمانان است و بس، این اول انحطاط است. ادیان و مذاهب،



مشترکات فراوانی دارند و به شدت نیازمند استفاده از تجارب یکدیگرند. حضور در عرصه‌های بین‌المللی، تماس با مردم دیگر سرزمین‌ها و فرهنگ‌ها، مرآده با دانشمندان و رهبران دینی دیگر ادیان و مذاهب، بسیار آموزنده است و کم‌ترین فایده آن مدارا و فروتنی بیش‌تر است. نیک به خاطر دارم شرکت در کارگاه سه‌هفته‌ای «انستیتو گوته آلمان»، که مباحثه و تبادل نظر دانشمندان یهودی، مسیحی کاتولیک، پروتستان و ارتدکس شرقی، بودایی، مسلمان سنی و شیعی بود، چه افق‌های جدیدی بر من گشود. مواجه شدن با پرسش‌های تیز ارباب دیگر ادیان و مذاهب در جلسات مشترک با اساتید یهودی و مسیحی ما را از برج عاج ذهنیت‌هایمان به افقی معقول و واقعی راهنمایی می‌کند.

پنج:

به نظر شما، اگر که طالب سفر و مطالعه عینی آثار جهان‌ناشید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی الأرض» آیا در کیفیت فتاوی یک مرجع، تأثیر دارد یا ندارد؟

[پاسخ ۵]

مطالعه کتب و مقالات و گزارش‌های خبری و تحلیلی، دیدن فیلم و شنیدن اخبار بی‌تأثیر نیست. البته لمس واقعیات از طریق سفر و تجربه مشترک با مردم متفاوت با ما تأثیر به مراتب عمیق‌تری دارد. اهمیت مسأله هجرت در اسلام قابل انکار نیست. فتاوی فقیهان لبنانی که در فضای بازتری زندگی کرده‌اند با فتاوی فقیهان نجف و قم قابل مقایسه است. فتاوی فقیهی که در مجامع بین‌المللی رفت و آمد کرده باشد، از قبیل امام موسی صدر، با فقیهی که افتخارش این است که چند دهه روزنامه‌نخوانده و به رادیو تلویزیون گوش نداده یقیناً متفاوت است.

شش:

اگر مردم ایران با هزینه شخصی خود، بخواهند مراجع ما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، آیا شما از ذات و برآیند این سفر استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

[پاسخ ۶]

چنین سفری بسیار مبارک و منشأ آثار مهمی خواهد بود و به بسیاری مشکلات دینی پایان خواهد داد، إن شاء الله.

هفت:

خود شما، آیا یک مرجع جهان‌دیده و جهان‌گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوی و صیانت نفس هر دو.

[پاسخ ۷]

در شرائط علمی مساوی و تقوای لازم، بی‌شک جهان‌دیدگی از مرجحات است. بالاتر از آن، میزانی از اطلاع از جهان و زمان، شرط لازم استنباط صحیح از کتاب و سنت بوده، ضروری است و نقصان آن به برخورداری از شرائط لازم اجتهاد مطلق خلل می‌زند.

هشت:

مراجع ما عمدتاً در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره فراوان می‌برند. که: مسؤولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید بهمان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای مراجع در محدوده توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود آنان مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟ مثل این‌که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد. و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن‌سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان و حتا به فکر مشرکان و



کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

[پاسخ ۸]

اولاً، منظور از متوقف ماندن در توصیه‌های اخلاقی چیست؟ آیا انتظار بیش‌تری از توصیه اخلاقی از عالمان دین رواست؟ مثلاً انتظار دارید راهکار عملی ارائه کنند یا برای عملی شدن امور مورد نظر، قدرت سیاسی و اقتصادی را به عهده گیرند؟ آیا چنین انتظاری همان ولایت فقیه با همه پیامدهای خاصش نیست؟

ثانیاً، خطاب‌های عالمان دین خود ایشان را نیز در بر می‌گیرد؛ و اولین کسانی که مشول باید و نبایدهای صادر شده می‌شوند مفتیان هستند. اگر مفتی به فتوای خود عمل نکند، تأثیر سخنانش کاهش خواهد یافت و به لحاظ اخلاقی مورد شماتت خواهد بود. عالمان دین به میزان پای‌بندی اخلاقی به موازین دینی و فتاوا و آرای خود از نفوذ و اقتدار اجتماعی برخوردار خواهند بود.

ثالثاً، عالم کامل، عالمی است که دردها و مشکلات مردم را از نزدیک لمس کرده و به حساسیت‌های مردم زمانه خود وارد شده باشد. برای عالم دینی، تقیه و مصلحت‌اندیشی در قبال واجبات ضروری اجتماعی یا عدم شجاعت در وظایفی، که به فرموده امام علی(ع) در نهج‌البلاغه، خدا بر عهده عالمان دین نهاده است، سم مهلک است. چنین تقیه و مصلحت‌اندیشی بی‌شک حرام و خلاف شرع و به لحاظ اخلاقی، مردود است. آشنائی با نیازهای نسل جوان، که امیدهای آینده جامعه هستند، و به کار بردن زبان مناسب ایشان برای تبلیغ و ارشاد، از ضروریات است. عالم بصیر دینی فهم روشنی از طبقه‌بندی واجبات دینی دارد و هرگز اهم را فدای مهم نمی‌کند.

رابعاً، عالمان بصیر دینی پس از ارتباط نزدیک و لمس مشکلات و اطلاع از نیازهای هم‌کیشان خود، به نیازها و مطالبات جوامع انسانی و پیروان دیگر مذاهب و ادیان می‌پردازد. این عمل به توصیه ارزشمند امام علی(ع) در نهج‌البلاغه است که «مردم یا همدین تو هستند یا هم‌نوع تو، پس با همگان مهربان باش». عالم بصیر شیعی در ایران بی‌شک از احوال و مشکلات مسلمانان اهل سنت می‌پرسد و برای ارتقای امکانات ایشان در انجام فرائض مذهبی‌شان می‌کوشد. از مسائل و مشکلات اهل کتاب، یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان جويا می‌شود و برای این‌که آنان نیز به شیوه خود دینداری کنند می‌کوشد. عالم بصیر دینی سعی می‌کند با دیگر مردم، با عقاید و آراء متفاوتی که دارند، ارتباط برقرار کند، آرائشان را درک کند، در رفع حوائجشان بکوشد و اگر خود تمایل داشتند، آنها را با تعالیم اسلامی آشنا سازد.

نه:

علما و مراجع ما، بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و این‌که آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض کرده‌اند، که البته در جای خود امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان؛ اما چرا روزی که جلوی چشم همانان، خانقاه درویش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسئولان کشورمان اعتراض نکردند؟ مشابهت خواسته‌های درویش کشورمان به جمهوری اسلامی ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برچسب که: خانقاه درویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

[پاسخ ۹]

قاعده طلایی اخلاق اقتضا می‌کند که همان‌گونه که دوست داریم دیگران با ما رفتار کنند، ما نیز با دیگران همان‌گونه رفتار کنیم. اگر شیعیان مدینه حق دارند شعائر دینشان را آزادانه به‌جا آورند، بی‌شک درویش نعمت‌اللهی گنابادی که از شیعیان اهل بیت هستند، حق دارند در حسینیه‌های خود شعائر دینی را مطابق باور خودشان به‌جا آورند. تخریب حسینیه درویش نعمت‌اللهی گنابادی در قم و کرج و بروجرد و خانقاه‌های دیگر درویش، اخلاقاً و شرعاً و قانوناً نادرست و غیرقابل دفاع بوده است.

اینجانب در زمان تخریب حسینیه درویش در قم، علناً در سخنرانی حسینیه ارشاد به این اقدام ضد اسلامی حکام جمهوری اسلامی اعتراض کردم. علاوه بر آن، به منزل قطب درویش گنابادی، جناب نورعلیشاه تابنده، رفته، از ایشان دلجوئی کردم.

برای من مایه شرمساری است که در کشور محبان اهل بیت، مسلمانان اهل سنت در شهرهای بزرگ از قبیل تهران و مشهد و شیراز و اصفهان، از داشتن مسجد مختص خودشان محروم باشند. مسیحیان و یهودیان، در تهران کلیسا و کنیسه دارند، اما مسلمانان اهل سنت مسجد ندارند. اعتراض



مولوی عبدالحمید، امام جمعه اهل سنت زاهدان، به حاکمیت در مورد محرومیت مسلمان اهل سنت از داشتن مسجد و برگزاری نمازهای جمعه و عیدین را کاملاً برحق می‌دانم، و اقدامات حکام جمهوری اسلامی را در این زمینه غیراخلاقی، خلاف شرع و غیرقانونی ارزیابی می‌کنم.

ده:

در نگاه شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش باشکوه است، و مجالس مذهبی‌اش پررونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر دروغ‌گویی و دزدی و بی‌نظافتی و ریاکاری و چاپلوسی و اسرافکاری و حرام‌خواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست‌کردار و پاک‌دست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه شما، خداوند اگر بنا بر انتخاب بگذارد، کدام‌یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟ در این مثال، جامعه اول، خود ما هستیم که سخت گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم. جامعه دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهایی مثل ژاپن و حتی کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند؛ که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در برپایی شعائرشان بهره‌مندند.

[پاسخ ۱۰]

بر اساس تعالیم اسلامی و مسلمات قرآنی، جامعه سالم، جامعه‌ای است که در آن اخلاق و روح قرآن و اهداف متعالی اسلام عملاً رعایت می‌شود، و إلا رعایت ظواهر شریعت، آن هم گاهی با چاشنی اجبار و مجازات، تزویر شرعی است. خدا و رسول و ائمه از ریاکاری و دین به دنیا فروشی و استفاده ابزاری از اسلام و تشیع و غفلت از باطن دیانت و روح قرآن و مقاصد اسلام بیزارند. ایمان در محیط آزاد بهتر رشد می‌کند. فطرت خداجوی آدمی در آزادی شکوفا می‌شود. در جوامع غربی و حتی همانند ترکیه مسلمان که مردم را در مضیقه رعایت اجباری ظواهر دینی نگذاشته‌اند، مردم متدین‌ترند. من از نزدیک هر دو گونه جامعه باز و بسته دینی را در ایران، ترکیه، آمریکا، برخی کشورهای اروپایی و ژاپن، تجربه کرده‌ام و یقیناً تجربه جمهوری اسلامی ایران یعنی اجبار بر ظواهر شریعت، آن هم با پرداختی متحجرانه و غفلت از اخلاق و اهداف دیانت را شکست‌خورده و مرجوح و غیرقابل دفاع می‌دانم.

یازده:

چرا علما و مراجع ما، آن‌قدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسند، مثلاً به دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های مسئولین حساس نیستند؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیش‌تر آسیب می‌بیند یا از دغلکاری‌های بزرگان حاکم؟

[پاسخ ۱۱]

یقیناً دروغ‌گویی و افترا و ریختن آبروی مردم، بسیار بسیار بیش از اموری همانند رعایت پوشش بانوان قبح شرعی دارد. یکی از آفاتی که امام علی(ع) علما را از آن تنبه داده است، ضایع کردن اصول و پرداختن به فروع و مسائل ثانوی است. جامعه پیامبرپسند، جامعه‌ای است که فرد ضعیف و ناتوان، بدون لکنت زبان، حقش را از صاحبان قدرت می‌گیرد. در چنین جامعه‌ای رعایت عدالت و حق‌الناس از رعایت ظواهر دینی مهم‌تر است. بی‌شک دروغ و تزویر و دغل حاکمان، به‌ویژه اگر به نام دین و خدا و پیامبر و قرآن و اهل بیت صورت بگیرد، ضرری به مراتب بیش از کم‌حجابی و حتی بی‌حجابی دارد. فقیه و مرجعی که مسلمات قرآن و موازین اسلامی در حوزه اخلاق برایش از پوشش بانوان کم‌اهمیت‌تر است به کوررنگی دینی مبتلا شده است و با استناد به خطبه عالیة‌المضامین سیدالشهدا رویه چنین عالمانی پذیرفته نیست و نباید تعالیم دینمان را از آنان فرا بگیریم.

دوازده:

چرا مراجع و علمای برجسته ما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اند و آزادانه، احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری‌شده و تاریخی اعلام نمی‌کنند؟ آیا شما معتقدید هرچه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیر است؟



[پاسخ ۱۲]

در مقاله «برده‌داری در اسلام معاصر» (۱۳۸۲)، مندرج در کتاب حق‌الناس، تهران، کویر ۱۳۸۷، صفحات ۳۷۸-۳۴۱) به تفصیل در این زمینه بحث کرده‌ام. عباراتی از این مقاله به شرح زیر قابل ذکر است:

«رِقیت و بردگی را به حکم اولی در این دوران، امری نامشروع و حرام است. انسان مطلقاً قابل مملوکی نیست تا قابل خرید و فروش و تصرف باشد. اعتقاد به هیچ عقیده و مذهبی، مجوز مملوکی صاحب آن عقیده و مذهب نیست، همچنان که اقدام به هیچ عملی، باعث نمی‌شود که عامل به عنوان مجازات، برده و رِق شود. انسان، آزاد آفریده شده و احدی حق ندارد او را برده و مملوک کند. عدم رِقیت و نامشروع بودن بردگی از جمله حقوق ذاتی انسان از آن حیث که انسان است می‌باشد و به هیچ وجه من الوجوه قابل سلب نیست، حتا خود انسان حق ندارد آن را ساقط کند. استرقاق، جرم است و همه کسانی که به نحوی از انحاء به بردگی اقدام می‌کنند، مجرمند.» (صفحه ۳۷۲).

«با زوال سیره عقلا که مبنای اصلی حکم امضایی رِقیت و مملوکی در اسلام بوده است، طبیعی است که این حکم نیز به عنوان یک حکم موقت و موسمی شرعی شناخته شود، حکمی موقت که آمد و دوران اعتبار آن به سر آمده است و در این دوران، فاقد اعتبار و مشروعیت است، یعنی برده‌داری، رِقیت و مملوکی انسان در این ظرف، غیرمشروع و حرام است. این حرمت و عدم مشروعیت، وهنی برای مشروعیت و حلیت رِقیت در گذشته نیست، چرا که یک موضوع، همانند رِقیت و مملوکی انسان، در دو ظرف زمانی متفاوت ممکن است دو حکم متفاوت داشته باشد. رِقیت در شرایطی که مورد تأیید عُرف عقلائی زمانه خود به امضای شارع رسیده، حلال بود و رِقیت در این شرایط که در سیره عقلا قبیح و مذموم و ظالمانه محسوب می‌شود، حرام و نامشروع است. هیچ دلیلی بر امضای ثابت و دائمی حکم رِقیت در دست نیست. همه احکام امضایی، مشروط به تداوم عدالت و عقلائی بودن است. راستی اگر جهت‌گیری شرع انور در مسأله رِقیت، به تقلیل و حذف تدریجی بوده است، امروز که شرایط جهانی مهیای ریشه‌کنی بنیادی رِقیت و برده‌داری است، چرا در لغو رِقیت و برده‌داری تردید کنیم و غایت نهایی رسول رحمت(ص) را محقق نسازیم؟» (صفحه ۳۷۵)

در مورد قسمت اخیر پرسش:

«چه بسا توهم شود ذکر مسأله‌ای در قرآن کریم، دلالت بر این دارد که مورد از احکام ثابت و دائمی دینی است. اولاً، قرآن، ناسخ و منسوخ دارد و ذکر منسوخ در کتاب قبیح نیست و مجاز شمرده شده است. ثانیاً، ذکر مسائل تاریخی، چه در مورد اقوام و انبیاء پیشین و چه در مورد پیامبر اسلام(ص)، در قرآن کریم رایج است و اختصاص مضمونی به گذشته صلاحیت آیه قرآن بودن را ساقط نمی‌کند. باب عبرت از گذشته مفتوح است. ثالثاً، هیچ‌یک از اسباب بردگی در قرآن نیامده است. رابعاً، عادلانه نبودن و عقلائی نبودن بردگی و رِقیت در این دوران، قرینه قطعیه بر عدم مشروعیت رِقیت در همین ظرف است نه در ظروف گذشته. احکام بردگی در ظرف اعتبار این حکم موقت، مشروع بوده‌اند و خارج از این زمان، نه. خروج از اصل مهم «أصالة الحریه» تنها با دلیل معتبر ممکن است و احکام موقت خارج از ظرف اعتبارشان توان خروج از این اصل را ندارند.» (صفحه ۳۷۶)

در مقاله «حقوق بشر و روشنفکری دینی» (۱۳۸۳)، همان کتاب، صفحات ۱۴۸-۱۵۰) در این زمینه متکر شده‌ام:

«به بیان دقیق، شیخ طوسی، فقیه و اصولی بزرگ قرن پنجم، در «عدة الأصول»، مکلفان در مواجهه با احکام شرعی می‌باید معتقد باشند که اوامر و نواهی شرعی «مادام المصلحه» است و ادای تکلیف را با چنین شرطی اراده کنند. یعنی همه احکام شرعی (قسم دوم) در واقع مشروط، مقید و موقت هستند، مشروط و مقید به شرط و قید بقای مصلحت و موقت به زمان وجود آن مصلحت.

احکام شرعی موجود در قرآن کریم و سنت پیامبر(ص) و ائمه(ع) از دو قسم فوق خارج نیستند. به بیان دقیق‌تر، اکثر اوامر و نواهی و احکام وضعی در کتاب و سنت از قسم دوم هستند یعنی اگرچه لسان دلیل، مطلق و غیرمقید است، اما در عالم ثبوت و واقع، مشروط و مقید به بقای مصلحت و موقت به زمان وجود آن مصلحت هستند. قرآنی بودن یک حکم شرعی به معنای این نیست که از احکام دائمی ملازم با مصلحت مستمر است، بلکه بسیاری از احکام شرعی، که با وجوه و اعتبارات مختلف مصلحتشان تغییر می‌کند نیز مستند قرآنی دارند. در واقع، بحث ناسخ و منسوخ، که از مهم‌ترین مباحث علوم قرآنی، کلام و اصول فقه است، به همین معنا است. نَسْخ یعنی رفع حکم ثابت شرعی به واسطه به سر آمدن زمان و آمدن آن.

شرط اصل نسخ این است که منسوخ از احکام شرعی قسم دوم باشد، یعنی احکامی که ملازم مصلحت یا مفسده دائمی نیستند و تغییر مصلحت یا مفسده آنها در شرایط مختلف زمانی - مکانی و وجوه و اعتبارات گوناگون، ممکن باشد. بنا بر این، نسخ در قسم اول از احکام شرعی راه ندارد، اما



قسم دوم هم نسخ در آن ممکن است و علاوه بر آن، نسخ در این قسم واقع شده است. واضح است که مراد از نسخ در قرآن، نسخ حکم بدون نسخ تلاوت است؛ یعنی در عین پذیرش اینکه آیه منسوخ از جانب خداوند بر پیامبر نازل شده است و «إلی الأبد جزء قرآن خواهد بود و در تلاوت و اعجاز و بلاغت و دیگر مباحث قرآنی می‌توان به آن استناد کرد، اما حکم آن توسط آیه دیگر قرآنی نسخ شده است، یعنی اینکه آیه منسوخ، دال بر حکم موقت و مشروط بوده اگرچه به لسان غیرموقت و مطلق ادا شده بوده است و با نزول آیه دوم درمی‌یابیم که آمد یا زمان حکم به سر رسیده و مصلحت آن منتفی است و تکلیف در عمل به آیه دوم (یعنی آیه ناسخ) است. به فرموده امام علی(ع) کسی که ناسخ و منسوخ را از هم تمیز نمی‌دهد، هلاک می‌شود و باعث هلاکت دیگران می‌گردد. به هر حال، علم ناسخ و منسوخ از ضروریات علم تفسیر است. از جمله مهم‌ترین موارد نسخ در قرآن کریم، نسخ آیه نجوا (آیه ۱۲ سوره مجادله) با آیه سیزدهم همان سوره، نسخ عدد جنگجویان (آیه ۶۵ سوره انفال) به آیه بعدی همین سوره، حکم عده زن بیوه (آیه ۲۴۰ سوره بقره) به آیه ۲۳۴ همین سوره، حکم جزای فحشا در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء، حکم ارث بردن به ایمان در آیه ۷۲ سوره انفال به آیه ۶ سوره احزاب و تغییر قبله از بیت‌المقدس به مسجدالحرام در آیات ۱۴۲ تا ۱۵۰ سوره بقره قابل ذکر است. مراجعه به کتب علوم قرآنی و مطالعه آیات ناسخ و منسوخ، تردیدی باقی نمی‌گذارد که حکم شرعی مستند به قرآن کریم یا سنت متواتر هم امکان نسخ دارد، هم در موارد مشخص، این نسخ واقع شده است. حکم شرعی که با خبر واحد، ثابت شده است نیز مشمول امکان و وقوع نسخ می‌باشد.» (صفحات ۱۴۲-۱۴۱)

سیزده:

دستگاه قضائی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه در می‌اندازد. به نظر شما چرا مراجع ما و دستگاه‌های دینی ما - مثل حوزه‌های علمیه - به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنند؟

[پاسخ ۱۳]

حکم سنگسار زنانی محصنه فاقد مستند قرآنی است. این حکم در فقه فریقین، مستند به برخی روایات است، که به نظر بسیاری از فقهای معاصر، این ادله معتبر است. برخی از ایشان، حکم را معتبر دانسته اما اجرای آن را منوط به شرایطی می‌دانند که تحقق آنها آسان نیست. معدودی هم با تمسک به عناوین ثانویه اجرای آن را در این زمان، وهن اسلام می‌دانند. نظر این بنده در این زمینه به این شرح است: اگر چه مرتکبان زنانی محصنه شرعاً و اخلاقاً می‌باید مجازات شوند اما نوع مجازات یعنی سنگسار، حکمی متناسب با شرایط زمانی - مکانی گذشته و به بیان دیگر، حکم موقتی محسوب می‌شود، که دوران اعتبار آن به سر رسیده و از احکام شرعی منسوخ محسوب می‌شود. علاوه بر آن، اجرای چنین حکمی و عدم تبدیلیش به مجازات‌های جایگزین متعارف را از جمله اسباب وهن اسلام می‌دانم. در پانزده سال گذشته مکرراً به استنباط و اجرای این حکم اعتراض کرده‌ام که در مواضع مختلف کتاب‌های «دغدغه‌های حکومت دینی» (۱۳۷۹) و «حق‌الناس» (۱۳۸۷) مضبوط است.

چهارده:

آیا مراجع ما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت آنان رفت و آمد دارند، می‌ترسند؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمزی را به ایشان تحکم می‌کنند؟ خود جنابعالی آیا در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت و محل کار شما هجوم بیاورند؟ آیا با این همه سنگینی هزینه برای نقد کردن، موافقید؟

[پاسخ ۱۴]

از وضعیت سه سال اخیر، به علت دور بودن، چندان مطلع نیستم. از اخبار جسته و گریخته و قرائن، مشخص است که کم‌ترین نقد عالمان دین و فقیهان و مراجع تقلید با فشار و تهدید حاکمیت مقابله می‌شود. هزینه نقد در ایران معاصر، بسیار سنگین است و در سبک‌سنگین کردن انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین از یک سو و ساقط شدن از زندگی عادی حوزوی و احیاناً طعم حصر خانگی و دستگیری شاگردان و محاصره اقتصادی و حمله اوباش لباس شخصی به دفتر و منزل، غالباً سکوت پیش گرفته می‌شود، که مورد انتقاد سیدالشهداء(ع) در خطبه مشهورش خطاب به عالمان دین بوده است.



پانزده:

شما قطعاً از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است، خبر دارید. و خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخنور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد. آیا وضعیت کنونی جامعه ما همان است که یک روز آرزوی شما را داشتید؟ به نظر شما چرا این همه سانسور شدید بر رسانه‌ها و حتی بر منابر ما حاکم شده است.

[پاسخ ۱۵]

زمانی در مقایسه حوزه‌ها و عالمان مناطق شیعی و سنی چنین استدلال می‌شد که در مناطق سنی ارتزاق حوزه‌ها و عالمان دین متکی به حکومت است و رؤسای دینی منصوب اولی‌الأمر (یعنی رئیس‌جمهور و شاه کشور) هستند و بالتبع استقلالی ندارند تا لب به انتقاد بکشایند. در ایران پس از انقلاب، به‌ویژه در ربع قرن اخیر، حاکمیت به سمت دولتی کردن حوزه‌ها، مدارس علوم دینی، مساجد و مراکز مذهبی پیش رفته است. اخیراً حوزه‌های علمیه، برخی مراکز دینی (نظیر مرکز متعلق به آقای مصباح یزدی)، مراکز تبلیغات دینی (از قبیل سازمان تبلیغات اسلامی و دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم)، جامعه مدرسین و جامعه روحانیت و جامعه و عظام و جامعه مداحان و مرکز سیاست‌گذاری ائمه جمعه و مرکز ائمه جماعات و مساجد، حکومتی شده، دارای ردیف بودجه رسمی هستند. البته اکثریت مراجع تقلید، اعم از سنتی و نزدیک به اصلاح‌طلبان، با روند دولتی شدن حوزه‌ها و مساجد و مدارس به شدت مخالفند. اما با توجه به امکانات گسترده مالی حکومت و اهرم‌های نظام و وظیفه و بیمه و مشاغل متعدد حکومتی برای دانش‌آموختگان حوزه‌ها، روند دولتی شدن نهادهای دینی و عالمان و مبلغان دینی بسیار سریع پیش می‌رود. واعظی که به واسطه انتقاد ولو بسیار رقیق یا حتی دعا نکردن برای رهبری به دادگاه ویژه احضار می‌شود، بی‌شک برای ادامه تبلیغش چاره‌ای جز سکوت نخواهد داشت. وضعیت منابر، به لحاظ سانسور و خفقان در دوران جمهوری اسلامی، به مراتب از قبل از انقلاب بدتر شده است.

شانزده:

مسئولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را بخواهند گزید؟ چرا؟

[پاسخ ۱۶]

از تأثیر و تأثر حرکت‌های آزادی‌بخش منطقه بر یکدیگر نمی‌توان به سادگی گذشت. مردم کشورهای مختلف از هم می‌آموزند. هم کشورهای عرب منطقه از انقلاب اسلامی ایران و متأخر بر آن از جنبش سبز آموخته‌اند و هم ایرانیان از حرکت‌های مردمی تونس و مصر و لیبی و نیز سوریه و یمن و بحرین فراوان آموخته‌اند و می‌آموزند. همه دیکتاتورهای منطقه با اراده مردم به زیر کشیده خواهند شد. بی‌شک آزاد شدن مردم سوریه از حاکمیت حزب بعث، تأثیر فراوانی در ایران و منطقه خواهد داشت.

شیوه حکومتی ایران دو مؤلفه دارد: امتیاز و حق ویژه فقها در زمامداری، و حق وتوی ایشان و در یک کلام، ولایت مطلقه فقیه و لوازم آن؛ دوم لزوم اجرای احکام شرعی به عنوان قانون و وجه دینی بودن نظام. مؤلفه اول، یعنی نظام خلافت و ولایت، در میان اهل سنت قرن بیست و یکم حداقل در کشورهای مورد بحث، طرفدار معتناهی ندارد. اما درباره مؤلفه دوم، یعنی اجرای شریعت، مسأله متفاوت است. در انتخابات آزاد کشورهای رهاشده از استبداد، طرفداران اجرای شریعت، بخش قابل ملاحظه‌ای خواهند بود. بی‌شک اگر همین گروه از شهروندان مسلمان کشورهای عربی آزادشده تجربه ایران را مطالعه کنند، هرگز به تکرار آن راضی نخواهند بود. اما اطلاع این گروه از مردم کشورهای منطقه از نتیجه مایوس‌کننده تجربه شریعت در ایران کافی نیست و به نظر می‌رسد خود مایل باشند این مهم را تجربه کنند. مباحث شریعت و سیاست از یک سو و شریعت و قانون از سوی دیگر، همچنان نیازمند بحث و تحقیق بیش‌تر است.

هفده:



صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشاراسد قاتل، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

[پاسخ ۱۷]

متأسفانه سانسور در جهان معاصر، هم توسط دولت‌های استبدادی شرقی و هم توسط کارتل‌ها و تراست‌های متنفذ در حکومت‌های غربی مشاهده می‌شود. اخباری بیش از حد برجسته می‌شوند و اخباری بیش از حد کوچک شده یا حذف می‌شوند. مثال مشهور آن مسأله فلسطین و جنایات دولت غاصب اسرائیل است. مثال دیگر آن، اخبار قیام مردم بحرین علیه حکومت وابسته و فاسد این امیرنشین ارتجاعی است و مثال سوم آن، جنبش رهائی‌بخش مردم سوریه است. حکومت ایران در مثال نخست، موضعی مشتاقانه و در قبال مثال سوم، تا کنون موضعی منفی و حذفی داشته است. به نظر حکام جمهوری اسلامی، جنبش سبز مردم ایران و جنبش آزادی‌خواهانه مردم سوریه، فتنه آمریکائی اسرائیلی است. بی‌شک یک حکومت سالم نباید در قبال جنایات شهروندان کشور سوریه موضعی همدلانه و حامیانه داشته باشد و مردم خود را از آگاه شدن از وقایع سوریه، که یقیناً در آینده ایران و لبنان بسیار مؤثر خواهد بود، باز دارد.

هجده:

در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آنها ترغیب فرموده [«فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر، ۱۷-۱۸)]، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر - شنیدن اقوال مختلف - حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند، اما به دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بی‌شمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً «سردار رادان» در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل [عملیات نجات در کوهستان و برج‌های بلند توسط هلی‌کوپتر]، به بام‌های مردم ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، آیا با آموزه‌های دینی ما سازگاری دارد؟

[پاسخ ۱۸]

متأسفانه نخستین مواجهه اهل دین با ابزار مدرن از قبیل تلگراف، برق، بلندگو، تلفن، رادیو، تلویزیون، اینترنت، ویدئو و اخیراً ماهواره، حاکی از نشناختن موضوع و تنگ‌نظری و جهالت بوده است. داشتن، خرید، فروش و استفاده از دیش ماهواره، فی حد نفسه مباح است و به دلیل اینکه افرادی ممکن است از این وسیله صحنه‌های حرام را مشاهده کنند، نمی‌توان مطلق استفاده از آن را ممنوع یا حرام اعلام کرد. استفاده از ماهواره فوائد متعددی دارد که به دلیل غلبه آن فوائد، خرید و فروش و نگاهداری و استفاده از آن حلال است. جمع‌آوری اموال مردم از جمله دیش ماهواره‌ای شرعاً تصرف عُدوانی در مال غیر و حرام است. ورود مأموران انتظامی بدون اجازه مردم به هر طریق به خانه‌های مسکونی ایشان، خلاف شرع است. البته بر اساس ولایت مطلقه فقیه، ارتکاب این‌گونه محرمات، به عنوان مصلحت نظام، تجویز می‌شود.

نوزده:

چرا سال‌هاست که مراجع ما شهادت ابراز فتاوی تازه ندارند؟ چرا سال‌ها از دو فتوای حلیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، آیا مراجع ما به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردند؟

[پاسخ ۱۹]



فتوای تازه متوقف بر مبادی تازه انسان‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و جهان‌شناسانه و تحول در مبادی فهم متن یا هرمنوتیک و نیز اصول فقه است. این مبانی و مبادی چندین دهه - اگر نگویم چندین سده - است تحولی نیافته است. اما در آزمایشگاه جمهوری اسلامی برخی فقیهان روشن‌ضمیر در سیر تحول فکریشان به فتاوی مهمی دست یافتند. فتوای حقوق شهروندی بهائیان؛ فتوا به اینکه در دعوی ملت و حاکمیت، این حکومت است که می‌باید امانتداری و صلاحیت خود را برای ادامه خدمتگزاری به مردم اثبات کند نه مردم؛ فتوا به اینکه انسان از آن حیث که انسان است ذی‌حق است نه از حیث مسلمان بودن و شیعه بودن؛ فتوا به اینکه حکومت، قراردادی است میان شهروندان و حاکم، و حاکم، وکیل مردم است نه ولی بر مردم؛ فتوا به اینکه اینک فقیه از آن حیث که فقیه است، هیچ ولایتی بر امور اجرایی ندارد و تدبیر امور اجرایی به دست کارشناس منتخب ملت است نه فقیه؛ نمونه‌ای از فتاوی متأخر مرحوم استاد آیت‌الله العظمی منتظری است که بر فتاوی مورد اشاره برتری دارد.

بیست:

آیا در باور ایمانی شما، همچنان باید دست دزد را قطع کرد؟ اگر موافق این دستورالعمل قرآنی هستید، به ادامه پرسش من پاسخ بفرمایید: طبق اسناد موجود، و اقرار خود آقای محمدرضا رحیمی، معاون اول رئیس‌جمهور، وی مبالغه‌نگفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الاهی باشید؟

[پاسخ ۲۰]

قطع دست سارق در فقه سنتی بیست و پنج شرط دارد و هر سرقتی را شامل نمی‌شود. آن‌چنان‌که در کتاب «حق‌الناس» اشاره کرده‌ام، نحوه مجازات، امری تبعیدی و توقیفی نیست و اگر نحوه مجازات دیگری در بازدارندگی از جرم مؤثرتر بود، قابل جایگزینی است. مجازات‌هایی از قبیل قطع دست، به صلیب کشیدن، شلاق زدن و سنگسار کردن در دوران ما از مصادیق مجازات‌های خشن محسوب می‌شود. حدود شرعی همانند برده‌داری و برخی احکام زنان از احکام موقت شرعی و نه احکام دائمی محسوب می‌شوند و با توجه با انتغای مصلحت، از قبیل احکام منسوخ شرعی به حساب می‌آیند. بدیهی است بحث درباره نحوه مجازات است نه اصل مجازات. به بیان دیگر، مناقشه من در بحث حدود و تعزیرات است و در نتیجه حقوق کیفری معاصر را به احکام شرعی متناسب با شرایط زمانی - مکانی گذشته محصور نمی‌کنم. متهمان به فساد مالی و حیف و میل بیت‌المال می‌باید در دادگاه صالحه با رعایت موازین آئین دادرسی محاکمه شوند.

بیست و یک:

حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای رحیمی، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟

[پاسخ ۲۱]

رسیدگی به اتهامات قضائی به عهده دادگاه صالحه است.

بیست و دو:

زندانی کردن آقایان موسوی و کروبی در خانه‌هایشان آیا از نگاه شخصی و ایمانی شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله، به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه کرده‌اید و به کدام دستگاه نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

[پاسخ ۲۲]

زندانی کردن آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و سرکار خانم زهرا رهنورد، بدون برگزاری دادگاه، خلاف شرع و اخلاق و قانون است. زمامداران جمهوری اسلامی سرکوب منتقدان سرشناس خود را با حصر خانگی مراجع تقلید ناراضی آغاز کردند. دومین رهبر جمهوری اسلامی حصر بیش از پنج‌ساله مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری را در کارنامه خود دارد. سلب آزادی‌های آخرین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی و دومین



رئیس مجلس شورای اسلامی، آن هم به دلیل انتقاد مسالمت‌جویانه ایشان، از نشانه‌های نبود آزادی بیان در جمهوری اسلامی است. در حکومت امام علی (ع) هیچ‌کس به دلیل انتقاد از حکومت به زندان نرفت؛ البته زندان کردنی مخالفان و منتقدان شیوه معاویه بن ابی سفیان بوده است. من در بیانیه‌ها و سخنرانی‌های عمومی خود همواره به این عمل خلاف شرع اعتراض کرده‌ام.

بیست و سه:

هم‌اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معترضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان دراندازیم و آنان را از حقوق قانونی‌شان دور سازیم موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ واگر نه، به چه دلیل؟

[پاسخ ۲۳]

سرکوب منتقدان مسالمت‌جو و زندانی کردن مخالفان قانونی، خلاف شرع، در تضاد با سیره قطعیه اولیاء دین، و تأسی به سنت سیئه امویان است. یزید بن معاویه هم سیدالشهداء (ع) را فتنه‌گر معرفی کرد. من در بیانیه‌ها و سخنرانی‌ها و یادداشت‌های متعدد (موجود در وبسایتم) این رویه را به شدت محکوم کرده‌ام. از آن میان، نامه به رئیس و نمایندگان مجلس خبرگان رهبری درباره استیضاح رهبری (تیر ۱۳۸۹) قابل ذکر است.

بیست و چهار:

در دو سال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره شما در این آزمون چه بوده است؟

[پاسخ ۲۴]

ما همواره در جریان آزمون الهی بوده و هستیم. جنبش سبز مردم ایران، کوششی ماندگار در مسیر حاکمیت ملی بوده است. من نیز همانند بسیاری از هموطنان، قدم‌های ناچیزی برداشته‌ام که در مقابل ایثار شهیدان و آسیب‌دیدگان و زندانیان و خانواده‌های ایشان، قابل محاسبه نیست.

بیست و پنج:

آیا با من موافق نیستید که معدل سواد و آگاهی روحانیان در این چند سال اخیر، از معدل سواد و آگاهی سایر مردمان کشورمان به زیر افتاده و در مجموع، روحانیان ما برای مخاطبین خود سخن تازه و متفاوتی ندارند. و آیا این به زیر افتادن سواد روحانیان، به این دلیل نیست که حوزه‌های ما در محدوده فقه و اصول متوقف مانده‌اند؟ همان دریچه‌ای که لااقل در این روزگار، کارکردش را به ساحت مردمان بی‌سواد نقل مکان داده و از ایجاد ارتباط با نیازهای ظاهری و باطنی مردمان عاجز مانده است؟

[پاسخ ۲۵]

در سال‌های اخیر، با گسترش وسائل ارتباط جمعی، افزایش دانش عمومی و اشتغال بسیاری روحانیون به مشاغل اجرائی - که در گذشته به ندرت برای ایشان فراهم بود - تولیدات علمی ایشان، کاهش و انتظار از ایشان، به‌ویژه با توجه به ادعاهای گزاف ساختن عالم و آدم و تدبیر و برنامه در کلیه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی، به‌شدت افزایش یافته است. بسیاری از کسانی که در یکی دو دهه اخیر به عنوان روحانی شناخته شده‌اند، حتا فقه و اصول متعارف حوزه‌ها را نیز درست نیاموخته‌اند، چه برسد به دیگر علوم اسلامی. اکثر روحانیون باسواد نیز دانش‌شان منحصر در فروع فقهی است. طبیعی است اکثر اهل منبر و محراب، به لحاظ معرفتی، پاسخگوی پرسش‌های نسل جوان جامعه نباشند. ورود به عرصه‌های مدیریتی، اجرائی، اقتصادی و سیاسی و ناتوانی به دلیل عدم تخصص در این عرصه‌ها هم مزید بر علت شده است. زمانی مرحوم آیت‌الله خمینی می‌گفت حوزه‌ها می‌باید نبض حال و آینده جامعه به دستشان باشد. در دهه سوم جمهوری اسلامی، نبض هر چیزی به دست ایشان باشد، یقیناً نبض تفکر به دستشان نیست.



آنها که به نام روحانی خوانده می‌شوند، یک طبقه نیستند، حتی یک قشر هم نیستند، طیفی بسیار متنوع هستند از اقلیتی در قدرت و رفاه تا اکثریتی همانند بقیه مردم در فشار. به لحاظ معرفتی، علوم متعارف حوزوی با علوم انسانی تفاوت جدی دارد و هیچ‌یک ما را از دیگری بی‌نیاز نمی‌کند. علوم اسلامی هم منحصر به فقه و اصول نیست. متخصصان در الاهیات، اخلاق، فلسفه، عرفان، تفسیر و حدیث، در کنار متخصصان فقه و اصول، هر دو مورد نیاز است. تبلیغ غیر از تحقیق است. به کارشناس هر دو زمینه احتیاج است. از مبلغ هم نمی‌توان انتظار محقق را داشت. فقه نیز دانش گسترده‌ای است. بدون تخصصی کردن قسمت‌های مختلف آن، کار به جایی نمی‌رسد. ماهیت عبادات، لزوماً با معاملات، و مباحث احکام خانواده با احکام تجارت یا قضا و شهادت یکسان نیست. تخصص در هر یک از این زمینه‌ها بدون برخورداری حداقلی از اطلاع از رشته‌های موازی در خارج حوزه‌ها میسر نیست. شناخت موضوع در جهان معاصر در گرو کسب دانش‌های مرتبط است.

بیست سال قبل در مقاله «مبانی اصلاح ساختار آموزشی حوزه‌های علمیه» (۱۳۷۰، دفتر عقل، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۷، صفحات ۴۱۰-۳۹۵) و نیز مصاحبه مفصل «جایگاه حوزه و علوم اسلامی در عصر حاضر» (همان کتاب، صفحات ۴۶۰-۴۲۹) به این مسائل اشاره کرده‌ام. آنچه اشاره شد، درباره متوسط و میانگین‌ها بود. اما در بحث درباره نخبگان و شاخص‌های هر رشته علوم اسلامی (تفسیر، کلام، فقه، اصول، فلسفه، عرفان، حدیث) کارهای قابل توجهی از سوی عالمان حوزوی انجام شده، به طوری که در هر رشته، حکم منبع اصلی آن رشته را دارد. فلسفه تطبیقی، کلام بین‌الادیانی، فلسفه اخلاق، فلسفه دین، فلسفه حقوق، فلسفه فقه، تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ قرآن، تاریخ حدیث، روش تحقیق و هرمنوتیک، حوزه‌هایی هستند که عالمان دین می‌باید در آنها اهتمام بسیار بیش‌تری به خرج دهند. ناگفته نماند در اکثر رشته‌های علمی، از جمله علوم انسانی، دانشمندان کشور ما اعم از حوزوی و دانشگاهی، رأی و سخن تازه‌ای در عرصه بین‌المللی ارائه نکرده‌اند و رکود و خمودگی علمی بر فضای دانشگاهی و حوزوی کشور مسلط است.

بیست و شش:

من شخصاً معتقدم جمهوری اسلامی ایران با رویه‌ها و دستگاه‌هایی که به اسم دین رواج داد، به قدر همه تاریخ سرزمین‌مان به گرایش دینی ایرانیان لطمه وارد آورد. ما عدالت و علم و فهم و انصاف و درستی و عطوفت و کار و تلاش و تولید را ضایع کردیم و خدا و خوبان خدا را گرفتار و وامدار رفتار نادرستی کردیم که خود ما به اسم آنان پراکندیم. پهنا و عمق این فجایع به قدری وسعت دارد که به جرأت می‌توان گفت: هیچ‌گاه مردمان سرزمین ما این حد از خدا و مفاهیم دینی زخم نخورده بودند و اکنون نیز از همین مفاهیم گریزان و زخمی‌اند. گرچه در موافقی از تاریخ، بوده است مقاطعی که به اسم دین، پوست از تن دین دریده‌اند، اما به خاطر آگاهی فراگیری که مردمان این زمان بدان دست یافته‌اند، خراش آسیب‌های دینی ما کاری‌تر و ماندگارتر است. اگر با من در این سخن موافقت، آیا برای بازگرداندن مردم به آغوش دینی که حتماً با مردمان رفاقت دارد و نه دشمنی، راهکاری شدنی و قابل اجرا سراغ دارید؟

[پاسخ ۲۶]

وقایع سه دهه اخیر ایران، منحصر به فرد نیست. دوران ساسانیان، قرون وسطی در اروپا و خلافت عثمانیان سه نمونه حکومت به نام دین است. آری این نخستین بار است که فقیهان شیعه حکومت را تجربه کرده‌اند. می‌توان از تجارب دیگر سرزمین‌ها و دیگر ادیان درس گرفت. برای حفظ دین و آشتی دوباره بخشی از مردم به‌ویژه نسل جوان با اسلام، چاره‌ای جز بازخوانی تعالیم اسلامی و ارزیابی پرونده جمهوری اسلامی برای یافتن خطاهایی که اتفاق افتاده نداریم. حداقل در دو ناحیه خطا شده است:

اول، عرصه سیاسی، ملک مشاع شهروندان است، هر نوع تصرفی در این عرصه، منوط به اذن صاحبان آن است. هیچ‌کس را نرسد که ادعای انتصاب از جانب خداوند یا پیامبر یا ائمه کند. نصب فقیهان به ولایت بر مردم از جانب خدا یا رسول یا امام، افسانه‌ای بیش نیست. هر نوع حق ویژه و امتیازی برای ایشان و هر صنف و قشر دیگر، تبعیض است و به استبداد می‌انجامد. حکومت سالم، حکومت نمایندگان مردم، با نظارت نهادهای خود مردم است. دوم، شریعت و فقه با قانون تفاوت دارد. قانون، امری عرفی است و مبنای آن، منافع عمومی با رعایت اخلاق است. واضح است نمایندگان مردم مؤلفه‌های فرهنگی جامعه از جمله دین را رعایت می‌کنند. هرگونه حق و تو به عنوان نظارت تقنینی برای فقیهان، نتیجه‌ای جز استبداد ندارد. اگر کسی به قانون مصوب مجلس اعتراض دارد، به دیوان عالی شکایت می‌کند و قضات واقعاً مستقل به شکایت رسیدگی می‌کنند. مراجع محترم تقلید نیز می‌توانند همانند دیگر شهروندان از این حق قانونی اعتراض استفاده کنند. کشور با فتوا و حکم حکومتی، قابل اداره کردن نیست. اداره کشور با قانون مصوب نمایندگان واقعی مردم میسر است.



به چنین شیوه‌ای، سکولاریسم یا جدایی نهادهای دینی از دولت می‌گویند؛ یعنی مسجد و مدرسه و حوزه به کار اصلی خود پردازند، که همان تعلیم و ترویج فرائض دینی است. متدینان یا عالمان دین اگر قصد فعالیت سیاسی دارند، حزب تشکیل می‌دهند و در رقابت آزاد با دیگران شرکت می‌کنند، اما از هیچ امتیاز یا حق ویژه‌ای برخوردار نخواهند بود و اگر از پشتیبانی عمومی هم برخوردار شدند، مقید به رعایت حقوق اقلیت هستند و در مدت مقرر هم، قدرت را به دست منتخبان بعدی مردم می‌سپارند. با این شیوه، سیاست‌ورزی متدینان به شیوه مدنی خواهد بود نه به شیوه انحصارطلبانه. توجه شود بحث جدائی دین از سیاست نیست، جدائی نهاد دین از دولت است. تعالیم سیاسی اسلام، همانند امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین و حرمت ولایت جائز، به قوت خود باقی است. اما کلیه منافذ استبداد دینی را باید مسدود کرد. تا آزادی نباشد، تا امکان انتخاب آزادانه سبک زندانی مؤمنانه و البته سبک غیرمؤمنانه نباشد، برتری ایمان بر کفر لمس نخواهد شد. با اجبار و زور نمی‌توان در زمین، بهشت ایجاد کرد، آنچه نتیجه می‌شود جهنم است.

بیست و هفت:

چهره مخوفی که ما به اسم حکومت اسلامی از دین افراختیم و مردم خود و مردم جهان را از گرایش بدان گریزان ساختیم، آسیب‌های فراوانی دارد که ای بسا در پاسخ به پرسش پیشین بدان پردازید. اما تصور کنید در مقابل جمعی از مردمان و به‌ویژه جوانان گریزپای آسیب‌دیده از همین دین مخوف قرار گرفته‌اید. از زیبایی‌های این دین بگویید. چیزی که قهرکردگان و لطمه‌دیدگان را بدین سوی متمایل کند. از زیبایی‌های دین، بما هو دین، بگویید.

[پاسخ ۲۷]

خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. بی‌سبب نیست که از میان همه اسمای حُسن، رحمان و رحیم را برای خود برگزیده و خود را ارحم‌الرحمین معرفی کرده است. پیامبرش را هم رحمة للعالمین دانسته، قرآنش را هم کتاب رحمت خوانده، آیا دینش نباید آئین رحمت باشد؟ پیامبر، شریعت خود را سهله سمحه نامید. آیا فقیهی که اهل مدارا و تسهیل کار عباد نباشد، تناسبی با پیامبر(ص) دارد؟ امام علی(ع) برای حفظ قدرت، هیچ ارزش اخلاقی و دینی را قربانی نکرد. آنها که برای حفظ قدرت دوروزه‌شان، از دروغ و دغل و تجاوز به حقوق مردم و جنایت و شکنجه و زندان منتقدان و مخالفان مسالمت‌جو رویگردان نیستند، اموی هستند نه علوی. امام صادق(ع) دین را محبت معنی کرد، آنها که به نام قال الصادق و قال الباقر، تخم نفرت و شقاوت پراکنده‌اند، مزورانی بیش نیستند. «صد بار اگر توبه شکستی باز آی» کجا و گشت ارشاد کجا؟! ستارالعیوب کجا و سرکشی در حریم خصوصی شهروندان کجا؟! به نوبه خود، از این همه تزویر و پلشتی که به نام خدا و رسول و ائمه و اسلام و قرآن و تشیع انجام شده است، شرمنده‌ام و از قاطبه مردم به‌ویژه جوانان ایران عذر می‌خواهم.

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»؛ وبسایت «جشن راه سبز» (جرس)

<http://nurizad.info/?p=11036>

<http://www.rahesabz.net/story/44793>



پاسخ‌های محمدعلی ایازی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۲ اسفند ۱۳۹۰

پاسخ جناب ایازی به پرسش‌های خود را، زمانی دریافت کردم که غوغایی از درون، مرا به سمت واکاوی چند و چون‌های به جای مانده از زندان‌های بی‌دلیل هم‌وطنانمان ترغیب می‌نمود. گرچه پاسخ این دانشمند نیک‌نگر، به لحاظ انتشار، شامل مرور زمان شده است، اما صمیمانه اعتراف می‌کنم که ذات پرسش‌ها و تر و تازگی پاسخ‌های ایشان نه فرسودگی می‌پذیرد و نه کهنگی. با پوزش از جناب ایشان به انتشار پرسش‌های خود و پاسخ‌های ایشان اقدام می‌شود. (محمد نوری‌زاد)

پرسش‌های من، گرچه گاه از حوزه متداول مراجعات دینی مردم دور می‌افتد، باورم اما بر این است که در عالم، هیچ پرسشی یافت می‌نشود که دأب دین بر او بار نگردد. پس، صراحت نهفته در این پرسش‌ها را بر من ببخشاید و صورانه به پاسخگویی آنها همت فرمایید. پرسش‌های من، برآمده، وگزیده مختصری از هزار هزار سخن پنهان‌مانده در سینه مردمی است که این روزها، چشمی از امید به آستان شمایان دارند و متأسفانه، بخش وسیعی از امید خود را به کارکردهای این دینی که جمهوری اسلامی ایران بر انتشار آن اصرار می‌ورزد، از دست داده‌اند. اگر به پاسخگویی یک یا چند پرسش متمایل نبودید، به هرچه که مقدور شریفتان است، پاسخ گوئید. مهم، مشارکت حضرت شماسست در این داد و ستد علمی و اجتماعی؛

یک:

دنیا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتا به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته اید؟

[پاسخ ۱]

کم‌تر استان و شهری از ایران است که بارها سفر نکرده باشم. فکر می‌کنم در این قسمت اضافه بر سفر به همه استان‌ها، شهرها و روستاهای فرامرزی، به برخی کشورهای خارجی آفریقایی، اروپایی، آسیا، خاورمیانه کشورهای عربی بخش عظیمی را سفر رفته‌ام و به برخی از کشورها مانند لبنان، سوریه بارها سفر کرده و مدت زیادی مانده‌ام.

دو:

از نقطه نظر جنابعالی، چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان یک مرجع تقلید، و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله انکارناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون بجای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان علما و مراجع ما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با آنان همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، درحاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و مراجع ما و علمای ما در متن مستقیم آن باشند؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلند، و مثلاً مراجع ما از هر شکایت، مصون و درامان باشند؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و عمده علمای ما و به‌ویژه مراجع ما، به دیوار بلندی از این برخورداریه‌ها تکیه زده‌اند؟ چرا باید یک مرجع، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشند، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

[پاسخ ۲]

به دلیل موقعیت دینی مرجعیت است. ظاهراً این مسأله گذشته تاریخی ممتدی دارد. از نامه امام سجاد به زهری، از علمای عصر خود، استفاده می‌شود که این موقعیت اختصاص به عالم اسلام ندارد و در همه ادیان چنین موقعیتی مربوط به پیوند شخص با دین است. خودم مدتی که در



لبنان بودم، تعجب می‌کردم که چگونه در میان مسیحیان لبنان به من احترام می‌کردند، یا در حتما برخی کشورهای اروپایی با این لباس. این مسأله بحثی مفصل می‌طلبد.

سه:

معروف است که علامه حلی - که خدایش او را رحمت کند - دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پرکنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرسشی در همان خصوص پاسخ گوید. از نگاه شما، برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟» آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه مراجع ما و علمای ما در یک سلول و فضای کوچک، آن هم نه در زندان، که در کنجی از بیت شریفشان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم همواره که افرادی در هیئت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر آنان تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، آنان را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا، به ذات مبارک تسکین دهید.

[پاسخ ۳]

مراجع را باید به دو بخش تقسیم کرد. مراجعی که اندیشه‌های اجتماعی دارند و بیش‌تر مراجعی که ندارند و دغدغه‌های آنان چیز دیگری است. بدون شک در مراجعی که این دغدغه‌ها وجود داشته باشد، حتماً اگر این تجربه را لمس نکرده باشند، احساس مسؤولیت می‌کنند تا چه رسد به این که خودشان لمس کنند، مانند آیت‌الله منتظری که در سطح مرجعیت، هم قبل از انقلاب زندان و شکنجه و تبعید را لمس کرده بود (و جالب این بود که زندگی با مخالف و یا غیرمسلمان را در زندان تجربه کرده بود) و هم پس از انقلاب که مدت ۵ سال در حبس خانگی بود. به همین دلیل، اینجانب خودم شاهد بودم که گاهی می‌گفت: این شب‌ها برای زندانیان خواب نمی‌برد (حتی آن زندانیانی که در این مدت ۲۰ سال با او رفتار خوبی نداشتند و بر اساس امور ساختگی و واهی با او قطع رابطه کرده بودند؛ یا نسبت به گروهی که فرزندش را کشته بودند، به مصداق «و لا یجرمنکم شنان قوم علی ألا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی»، حاضر نبود که بدرفتاری و خلاف عدالت شود و در این زمینه تا آنجا پیش رفت که او را متهم به حمایت از منافقین و لیبرال‌ها کردند، اما از این اتهام‌ها نهراسید و حجم انبوهی از نوشته‌های نظری و بیانیه‌های تاریخی بر جای گذاشت.

چهار:

از نگاه شما، آیا جهان‌بینی مراجع ما، اگر که عمر شریفشان را در بیت و شهر خود سپری کنند، با جهان‌بینی همانان، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایند و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیای مردم جهان آشنا شوند، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگر نه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا مراجع ما تا کنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اند و با توده مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اند؟

[پاسخ ۴]

البته اینجانب مقاله‌ای دارم درباره نقش شخصیت مفسر در تفسیر که به عوامل روانی، شخصیتی و تربیتی و تاریخی و جغرافیایی مفسر اشاره کرده و نشان داده‌ام که چگونه این فاکتورها در فهم مفسر در تفسیر تأثیر داشته و شهید مطهری هم در بحث از نقش جغرافیایی فقیه می‌گوید فقیه عرب، فتوای او بوی عربی می‌دهد و فقیه دهاتی فتوای او دهاتی است و....

پنج:

به نظر شما، اگر که طالب سفر و مطالعه عینی آثار جهان نباشید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی الارض» آیا در کیفیت فتاوی یک مرجع تأثیر دارد یا ندارد؟



[پاسخ ۵]

بدون شک تأثیر دارد، اما به نظر من یکی از چیزهایی که می‌تواند تأثیر ذهنی برای تلطیف روح داشته باشد، خواندن رمان‌های بسیار خوب است، دیدن فیلم‌های بسیار خوب به‌ویژه در حوزه هنر و ادیان جهان است که نگاه او را به مردم جهان و اندیشه آنان دگرگون می‌کند و روح بردباری دینی و تحمل عقاید دیگران را در او به وجود می‌آورد. از سوی دیگر، موجب آن می‌شود که با فرهنگ‌ها و ملل دیگر آشنا شود و درکی درست از اتفاقات جهان داشته باشد. مثلاً مرحوم مطهری در «علل گرایش به مادی‌گری» بحثی در علل گرایش غرب به مادی‌گرایی (علل اجتماعی) می‌کند و شیوه برخورد کلیسا را با خواسته‌های طبیعی مردم عامل بسیار مهم در گریز غرب از دین در دوره‌های پس از تفتیش عقاید و رنسانس می‌داند.

شش:

اگر مردم ایران با هزینه شخصی خود، بخواهند مراجع ما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، آیا شما از ذات و برآیند این سفر استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

[پاسخ ۶]

البته، اما نیازی نیست که این‌گونه رفتار شود. می‌توان به صورت مستقیم آنها را دعوت به دنیا کرد، همان کاری که پاپ هر از گاهی به دنیا سفر می‌کند. و یا مردم علاقه‌مند به او از سراسر دنیا به ملاقات او می‌آیند و بعضاً مسائل خود را مطرح می‌کنند.

هفت:

خود شما، آیا یک مرجع جهان‌دیده و جهان‌گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوا و صیانت نفس هر دو.

[پاسخ ۷]

البته، اینجانب شخصی مانند علامه سید محمدحسین فضل‌الله را دیده بودم و افکار باز و روشن و اندیشه‌های فقهی خلاق او نتیجه حیات اجتماعی او در لبنان و مسافرت‌های فراوان او به دنیا بود. این مسأله درباره شخصیت شهید بهشتی و موسی صدر هم صادق بود.

هشت:

مراجع ما عمدتاً در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره فراوان می‌برند. که: مسؤولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید بهمان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای مراجع در محدوده توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود آنان مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟ مثل این که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد. و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان و حتا به فکر مشرکان و کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

[پاسخ ۸]

یکی از مسائل امروز دگرگونی ادبیات برخورد با مردم است که سوگمندانه مراجع ما آن را نشناخته و نمی‌دانند که مخاطب شناسی یکی از فاکتورهای مهم تبلیغ دین و تأثیرگذاری است. این که قرآن می‌گوید: «أدع إلى سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أحسن» به پیامبر خطاب می‌کند که در دعوت به راه پروردگارت از حکمت استفاده کن. حکمت، دلیل متقن متناسب با مخاطب است. موعظه حسنه هم زبان تأثیرگذار است که گاه باید از هنر هفتم استفاده برد و کم‌تر فن مستقیم به کار گرفت. و جدال احسن هم (در جایی که ضرورت اقتضا می‌کند و



طرف مقابل مجادله می‌کند، باید نحوه آن احسن باشد. درباره نکات این آیه در کتاب «آزادی در قرآن» به تفصیل سخن گفته‌ام (بیش از ۱۵ سال پیش).

نه:

علما و مراجع ما، بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و این که آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض کرده‌اند. که البته در جای خود امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان. اما چرا روزی که جلوی چشم همانان، خانقاه درویش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسؤولان کشورمان اعتراض نکردند؟ مشابهت خواسته‌های درویش کشورمان به جمهوری اسلامی ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برچسب که: خانقاه درویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

[پاسخ ۹]

برای این که قاعده زرین علم اخلاق، در وصیت امام علی به فرزندش را فراموش کرده‌اند که گفت: «آنچه برای خودت دوست داری برای دیگران دوست داشته باش و آنچه برای خودت اکراه داری، برای دیگران اکراه داشته باش.» به نظر اینجانب این مسأله ریشه در جهان‌بینی جوامع دینی و علما و مراجع ما دارد و داستانی تاریخی و فرهنگی است. اینجانب در شب نوزدهم ماه رمضان در حسینیه ارشاد به سه عامل اعتقادی، اخلاقی و تربیتی نسبت به این سؤال توضیح دادم و گفتم تا این سه، تغییر پیدا نکند، همچنان، رواداری و شمول‌نگری که در آیات ۶۲ بقره، ۶۹ مائده و ۸ ممتحنه مطرح شده است ایجاد نمی‌شود.

ده:

در نگاه شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش با شکوه است، و مجالس مذهبی اش پررونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر دروغ‌گویی و دزدی و بی‌نظافتی و ریاکاری و چاپلوسی و اسرافکاری و حرام‌خواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست‌کردار و پاک‌دست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه شما، خداوند اگر بنا بر انتخاب بگذارد، کدام یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟ در این مثال، جامعه اول، خود ما هستیم که سخت گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم. جامعه دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهایی مثل ژاپن و حتی کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند. که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در برپایی شعائرشان بهره‌مندند.

[پاسخ ۱۰]

در توضیح پرسش‌های پیشین اندکی به آن اشاره کردم.

یازده:

چرا علما و مراجع ما، آن‌قدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسند، مثلاً به دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های مسؤولین حساس نیستند؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیش‌تر آسیب می‌بیند یا از دغلكاری‌های بزرگان حاکم؟

[پاسخ ۱۱]

از مشکلات قدرت هم که بگذریم و تأثیر عطف به قدرت را در بزرگ و کوچک کردن احکام و حساسیت نسبت به صورت شریعت توجه کنیم، از مسائل اخلاقی یاد کنیم که در نسبت میان اخلاق و شریعت، چگونه اخلاق در نگاه مراجع جایگاه کوچکی دارد. اخلاقی که پیامبر می‌گوید «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» و پایه دین اخلاق است. حتی مسائل اعتقادی در قرآن وصف اخلاقی دارد، آن هم اخلاق اجتماعی. شریعت و نسک



برای رسیدن به اخلاق است. چگونه حساسیت نسبت به آن کم است و یا از این اخلاق، به مسائل فردی آن توجه می‌شود و حقوق اجتماعی و ضرورت پابندی به آن کم‌تر مورد تأکید قرار می‌گیرد. این مسأله درباره حق حیات که امام علی در نهج‌البلاغه به آن اشاره می‌کند یا عرض و آبروی مردم، یا نقش عدالت در گسترش معنویت (این مباحث جای توضیح بیش‌تری دارد) یا نقش آزادی در رشد علمی و معنوی مردم و تأثیر در صیانت و توان خود نگهداری کم‌تر به آن توجه می‌شود.

دوازده:

چرا مراجع و علمای برجسته ما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اند و آزادانه احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری شده و تاریخی اعلام نمی‌کنند؟ آیا شما معتقدید هرچه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیر است؟

[پاسخ ۱۲]

در این باره اینجانب کتابی دارم به عنوان «ملاکات احکام و روش استکشاف آن» که به تفصیل توضیح داده‌ام و مقاله‌ای در مجله «علوم حدیث» دارم به عنوان «تاریخ‌مندی و فهم نصوص» که به تفصیل در این باره سخن گفته‌ام. در کتاب «قرآن و فرهنگ زمانه» هم این مباحث را توضیح داده‌ام که برخی را برای شما ارسال می‌کنم.

سیزده:

دستگاه قضائی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه در می‌اندازد. به نظر شما چرا مراجع ما و دستگاه‌های دینی ما - مثل حوزه‌های علمیه - به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنند؟

[پاسخ ۱۳]

برای این که در این زمینه نص‌گرا هستند، نوعی اخباری‌گری؛ و به قرآن توجه نکرده‌اند که نه تنها سنگسار را نیاورده بلکه حکمی دیگر آورده است، که تفصیل آن بماند.

چهارده:

آیا مراجع ما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت آنان رفت و آمد دارند، می‌ترسند؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمزهایی را برای تحکم می‌کنند؟ خود جناب‌عالی آیا در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت و محل کار شما هجوم بیاورند؟ آیا با این همه سنگینی هزینه برای نقد کردن، موافقید؟

[پاسخ ۱۴]

البته در این زمینه مشکلات فراوانی است؛ یکی از آنها درست کردن پرونده برای آقازاده‌ها و اطرافیان که می‌تواند تأثیرگذار باشد، یا مشکلات دیگر. اما به نظر اینجانب، اگر همه مراجع متحد می‌بودند کار به این جا نمی‌رسید. از سوی دیگر نمی‌توان فراموش کرد روحیه مسؤلیت‌پذیری اجتماعی نوعی تربیت و ممارست می‌خواهد. مانند کسی که می‌خواهد وزن سنگینی را بردارد، اگر در طی زمان تمرین نکرده باشد، اگر هم بخواهد و معتقد باشد، نمی‌تواند.

این‌گونه نیست که فضائل اخلاقی به نفس اعتقاد برای شخص کافی باشد تا شخص بروز دهد. این خودش تجربه می‌خواهد. شناخت موقعیت و شیوه برخورد می‌خواهد و این یک روزه به وجود نمی‌آید و مانند بروز فضائل اخلاقی برای متقی شدن شخص پروسه‌ای لازم دارد که از هر شخص ساخته نیست. صفت آگاهی، هوشیاری، شجاعت و موقعیت‌شناسی از اوصاف لازم برای این کار است که کم‌تر در مراجع موجود دیده می‌شود.

پانزده:



شما قطعاً از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است خبر دارید. و خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخنور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد. آیا وضعیت کنونی جامعه ما همان است که یک روز آرزویش را داشتید؟ به نظر شما چرا این همه سانسور شدید بر رسانه‌ها و حتا بر منابر ما حاکم شده است.

[پاسخ ۱۵]

هر چند نقش قدرت و استبداد دینی و تجربه‌های کسی که خود این شیوه‌ها را می‌شناخته و بر خلاف دولت شاه همه راه و رسم‌های آخوندی را می‌شناسد که چگونه تطمیع و تهدید کند و به زندان افکند [روشن است]، اما نمی‌توان از جامعه کنونی و استبداد تاریخی و روحیه ایرانی و فرهنگ خودسانسوری غافل شد.

شانزده:

مسئولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را بخواهند گزید؟ چرا؟

[پاسخ ۱۶]

خودشان نمی‌خواهند، چنان که ما خودمان نمی‌خواستیم و ناخودآگاه مبتلا شدیم. روزهای نخست، آجر به آجر کج گذاشتیم و نفهمیدیم که این دیوار دارد کج می‌شود و حال که نگاه می‌کنیم این دیوار کج به ثریا هم که برود کج است و آنهایی که این تجربه را داشتند گوش شنوایی برای شنیدن حرف‌های آنان نبود.

هفده:

صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشار اسد قاتل، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

[پاسخ ۱۷]

یکی از حقوق انسان‌ها و یکی از مظاهر عدالت در خبررسانی و خبرگیری است. نه تنها رسانه‌ای که از جیب مردم تغذیه می‌شود، اخبار را کج و موج می‌کند، مردم را از دسترسی به اطلاعات آزاد هم محروم می‌کند و حداقل نتیجه‌ای که این روش دارد بی‌اعتمادی یا واکنش‌های تند در جهت گرایش به فرهنگ‌های لائیک یا ضد دین است.

هجده:

در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آنها ترغیب فرموده، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر - شنیدن اقوال مختلف - حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند اما به دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بی‌شمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً «سردار رادان» در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل، به بام‌های مردم ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، آیا با آموزه‌های دینی ما سازگاری دارد؟

[پاسخ ۱۸]



در این کار یک اتفاق افتاده است به اسم صیانت اخلاقی (که با بستن و ممنوع کردن حل نمی‌شود و نیاز به مصونیت‌سازی‌های درونی است). ماهواره ممنوع شده و تأیید مراجع را گرفته‌اند، هرچند به لحاظ حقوقی، قانونی وجود ندارد و قانون اولیه و قتش تمام شده است. افزون بر این که ممنوع کردن، دلیل شرعی و قانونی ندارد. چنین روش‌هایی از باب «الانسان حریص» علی ما مُنع، شوق و تشنگی می‌آورد. این جانب مردم ترکیه را که دو شبکه به تمام‌سکس دارند، اخلاقی‌تر از مردم ایران دیدم. علاقه به حجاب در کشورهای مانند ترکیه روز به روز در حال افزایش است، ولی در ایران حتا در خانواده‌های مذهبی و سنتی روز به روز در حال کاهش است. اعتماد به اخبار ایران حتا در میان خانواده‌های اهل حکومت کاهش پیدا کرده و مسئولین صدا و سیما در جلسات خصوصی این شرایط را درباره این رسانه به اسم ملی قبول ندارند. امروز «فارسی وان» و «من و تو» موقعیت بهتری از صدا و سیما دارند و اینجانب شخصاً از برخی مسئولین صدا و سیما این مسأله را شنیده‌ام.

بنا بر این، عدم ممنوعیت ماهواره از چند جهت است: (۱) دلیلی بر منع نداریم. (۲) اگر داشتیم این شیوه موجب حرص شدید می‌شود و باید به راه‌های غیرمستقیم جلوگیری (مانند مسائل تربیتی و بیدارسازی اخلاقی نسبت به شبکه‌های غیراخلاقی) روی آورد. (۳) این روش‌ها کارساز نیست. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که این روش‌ها کارساز نیست.

نورده:

چرا سال‌هاست که مراجع ما شهادت ابراز فتاوی‌ تازه ندارند؟ چرا سال‌ها از دو فتوای حلیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، آیا مراجع ما به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردند؟

[پاسخ ۱۹]

برای این که صدور فتوای جدید هزینه می‌طلبد و مراجعی که این شهادت را به خرج می‌دهند، هزینه‌های سنگین می‌پردازند. فضای فرهنگ‌های دینی به قول آقای هاشمی نسبت به قبل از انقلاب بسیار تنگ‌تر شده است، لذا این مسئولیت به نسل بعدی مراجع افتاده است و هم‌اکنون شاهد نظریه‌پردازی‌های خوبی هستیم.

بیست:

آیا در باور ایمانی شما، همچنان باید دست دزد را قطع کرد؟ اگر موافق این دستورالعمل قرآنی هستید، به ادامه پرسش من پاسخ بفرمایید: طبق اسناد موجود، و اقرار خود آقای محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس‌جمهور، وی مبالغ هنگفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الاهی باشید؟

[پاسخ ۲۰]

قطع دست دزد بر فرض که امروز تنها راه پیشگیری از جرم باشد [مشروع است]، چون قرآن نگفته است که برای جلوگیری از دزدی تنها راه، قطع دست اوست... اما همین قطع دست، متوقف بر شرایطی است و امروز تا حل مشکلات اقتصادی اجراپذیر نیست.

بیست و یک:

حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای رحیمی، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟

[پاسخ ۲۱]

این بحث دو جنبه دارد، یکی بحث کیفری دارد و یک بحث سیاسی. و به نظر می‌رسد برای پیشگیری از فساد مالی ارکان حکومت، نیازمند به نهادهای مستقل، احزاب قوی و رسانه‌های آزاد هستیم؛ و با قطع دست یک نفر، مشکل فساد ارکان حکومت حل نمی‌شود.



بیست و دو:

زندانی کردن آقایان موسوی و کربوبی در خانه‌هایشان آیا از نگاه شخصی و ایمانی شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله، به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه کرده‌اید و به کدام دستگاه نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

[پاسخ ۲۲]

خیر، موضع خود را بارها در مصاحبه‌ها و بیانیه‌های مجمع مدرسین و محققین ابراز داشته‌ایم.

بیست و سه:

هم‌اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معترضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان دراندازیم و آنان را از حقوق قانونی‌شان دور سازیم موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ و اگر نه، به چه دلیل؟

[پاسخ ۲۳]

خیر، روشن است.

بیست و چهار:

در دو سال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره شما در این آزمون چه بوده است؟

[پاسخ ۲۴]

آزمون به این معنی که یک تجربه است که باید از این تجربه پند گرفت و نقاط آسیب‌پذیر آن را شناخت.

بیست و پنج:

اوباشان مذهبی قم، جلوی چشم همه ما به منزل آیت‌الله صانعی حمله کردند و به حریم خصوصی وی هجوم بردند. مراجع ما در مقام عمل چه کردند؟ تأیید یا تقبیح؟ متأسفانه جامعه دینی ما هیچ عکس‌العملی از آنان ندید و نشنید. آیا حمله به بیت آیت‌الله صانعی، واگویی‌ای به سایر مراجع نبود؟ که اگر با ما درافتید، با شما این می‌کنیم؟ چرا هیچ عالم و مرجعی مخاطره نمی‌کند و عمامه از سر نمی‌گیرد و پای برهنه برای احقاق حق خروج نمی‌کند؟

[پاسخ ۲۵]

؟ (ایشان به این پرسش پاسخ نداده‌اند.)

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

**نامه سرگشاده مصطفی تاجزاده به مراجع آگاه و مستقل شیعه، ۷ شهریور ۱۳۹۰****در روز موعود پیروزی مردم سوریه، شادی و هیجان شهرهای ایران طینی کم‌تر از سوریه نخواهد داشت**

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مراجع آزاده، آگاه و مستقل تشیع

سلام علیکم؛

حوادث خونین در سوریه و سکوت تأییدآمیز برخی روحانیون عالی‌مقام در سرکوب مردم آن کشور، مرا به نوشتن این نامه سرگشاده تشویق کرده است تا از آن بزرگواران بپرسم آیا فتوای تاریخی آیت‌الله العظمی سیستانی درباره حق تظاهرات اعتراضی در عین خشونت پرهیزی، منحصرأ مربوط به ملت عراق می‌شود و یا این، یک حق عام است و اختصاص به یک ملت خاص ندارد؟ به طور مشخص، آیا مسلمانان سوریه نیز در جریان تظاهرات اعتراضی از همان حقی برخوردارند که مسلمانان بحرین و مصر و تونس و لیبی و عراق برخوردار هستند؟ آیا فتوای مذکور، معیار واحدی برای داوری درباره ماهیت اسلامی مطالبات این یا آن ملت مسلمان علیه ظلم و فساد و تبعیض و دیکتاتوری به دست نمی‌دهد؟ بر این اساس، آیا عمل کسانی که در امتداد نمازهای مستحب ماه رمضان، تظاهرات اعتراضی علیه دیکتاتوری سر داده و آماج گلوله‌های تک‌تیراندازان بعثی سوریه قرار می‌گیرند، مشمول همان حق و حکم شرعی نمی‌شود که آن بزرگوار درباره مسلمانان عراق و بحرین فرمودند؟ این سؤال هنگامی اهمیت مبرمی می‌یابد که به خاطر بیاوریم دیکتاتور سوریه در همان حال که مرتباً و کراراً علیه «فتنه» سخن می‌گوید و علمای درباری و بوق‌های تبلیغاتی او صبح تا شام برچسب «فتنه» بر پیشانی معترضین و مجاهدین سوری می‌زنند، در کار تدارک یک فتنه عظیم است و عملاً نقش جاده‌صاف‌کنی و مشروعیت‌بخشی به مداخله نظامی بیگانگان را در یکی دیگر از کشورهای اسلامی بر عهده گرفته است.

حضرات آیات عظام!

این درد را به کجا ببریم که آزادخواهان و مجاهدین سوریه در همان حال که با فریاد «الله اکبر - حریه» آماج تک‌تیراندازان امنیتی دیکتاتوری بعثی قرار می‌گیرند، نام «اردوغان» را بر پلاکاردها و فراز سر خود حمل می‌کنند و در عین حال، پرچم ایران را زیر پا گذاشته و آتش می‌زنند؟ جنبش اصلاح‌طلبانه ملت ایران که «حل مشکل پاسپورت ایرانی» و ارتقای نام و جایگاه ایران و ایرانی در منظر آزادی‌خواهان جهان را در برنامه انتخاباتی و کاری خود گنجانده بود، اکنون در منظر احرار عرب و کرد سوریه با مشکل به مراتب عظیم‌تر و شاید بی‌سابقه‌ای به نام «مشکل پرچم» مواجه شده است که در صورت رفتار و گفتار غلط ما، به معضل جهان اسلامی تبدیل خواهد شد و دامنه آن به گروه و جناح خاص در این یا آن کشور اسلامی منحصر نخواهد شد. اکنون بار دیگر باید اعلام کرد چنانچه فتنه کودتای انتخاباتی نظامی - امنیتی‌های مداخله‌گر در سیاست و انتخابات ایران رخ نمی‌داد و تظاهرات اعتراضی و ضد کودتایی ایرانیان از سوی حاکمیت تحمل می‌شد، امروز منظره دیگری را در خاورمیانه شاهد بودیم و به جای سبقت گرفتن بلامنازع و بی‌رقیب ترکیه، جهان اسلام به مصداق اصل قرآنی «فاستبقوا الخیرات» به صحنه مسابقه شیرین دموکرات - مسلمان‌های ترک، ایرانی و عرب در جهت یاری‌رسانی به مظلومان سوری و بحرینی و یا لیبیایی و یمنی تبدیل می‌شد.

در این میان، اسلام ناب محمدی و تشیع ناب علوی به جایگاه شایسته خود در شکل‌دهی به خاورمیانه جدید، مستقل، آزاد، امن و مرفه دست می‌یافت. حال آن‌که اکنون شرائط برعکس شده و بیم آن می‌رود کسانی که می‌کوشند ایران و ایرانی و نیز شیعیان را تا سطح «متحد طبیعی حزب بعث سوریه» تنزل دهند، نمی‌فهمند که باد کینه در قلوب آزادی‌خواهان منطقه می‌کارند و فردا طوفان فتنه درو خواهند کرد. پیامد ناسنجیده اقتدارگرهای ایرانی در حمایت از نظامی - امنیتی‌های داخلی و بعثی - سوری، زمینه‌ساز مداخله بیگانگان و بسترساز بهره‌جویی صهیونیست‌ها خواهد گردید و نفرت‌های ضد ایرانی و ضد شیعی که هم‌اکنون در پیامد حمایت فاجعه‌بار حزب پادگانی از ماشین سرکوب و جنایت حزب بعث سوریه، در نهانخانه ذهن و خاطره زخمی ملت سوریه انباشت می‌شود، در فردای سرنگونی محتوم دیکتاتوری، تبدیل به ماده خام و انفجاری گروه‌ها و سازمان‌های افراطی خواهد شد و توسط صهیونیست‌های توسعه‌طلب و جنگ‌طلبان بیگانه و فرمانطقه‌ای علیه ایران و جهان تشیع، کانالیزه شده و در نهایت، تنور فتنه‌های طائفی و مذهبی را شعله‌ورتر از هر زمان دیگری خواهد کرد.



حضرات آیات عظام!

استاد شهید مرتضی مطهری در تفسیر دعای «واجعل ثارنا علی من ظلمنا» به ما آموخت که ترس از جهت‌گیری انحرافی انتقام‌ها علیه بی‌گناهان و غیرظالمین در بطن این دعا نهفته است و هنگامی که ظلم، تولید کینه می‌کند، همگان (و نه لزوماً و انحصاراً ظالمین) در معرض انتقام‌جویی قرار می‌گیرند، باید از احتمال این‌که انفجار انبار باروت کینه‌های ذخیره‌شده در روح مظلومین در اولین فرصت مناسب، «تغییر شکل» داده و «سبب جنایت‌ها بر بی‌گناهان» گردد، به خدا پناه برد. اگر این اصل را بر وضعیت مشخص منطقه در شرایط کنونی منطبق کنیم، به روشنی در خواهیم یافت برخلاف آنچه اقتدارگرایان ایرانی در جهت فتنه‌نمایی مطالبات برحق ملت ایران وانمود می‌کنند، فتنه واقعی، دیکتاتوری خشونت‌بار حزب بعث سوریه و تداوم سرکوبگری و حکومت نظامی و فضای امنیتی در ایران است.

شما می‌دانید بزرگ‌ترین فتنه در عصر ارتباطات و بیداری مردم جهان، «استبداد» است که حتا وقتی به نام مبارزه با صهیونیسم بین‌الملل نیز به مردم تحمیل می‌شود، نتیجه‌ای جز کشاندن پای نظامیان آمریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ به کشورهای جهان اسلام ندارد. مگر فراموش کرده‌ایم که در یک دهه گذشته این طالبان طرفدار نابودی صلیبی‌ها (قدرت‌های غربی) بود که به علت عملکرد اشتباه و غیرانسانی خود، ناخودآگاه به تجاوز و اشغال افغانستان توسط ارتش‌های بیگانه مشروعیت بخشید؟ مگر حزب بعث عراق به رهبری صدام حسین نبود که بار دیگر زمینه‌ساز دخالت نظامی غربی‌ها و اشغال کشور خود و فجایع بعدی ناشی از این وضع در عراق شد؟ او همان کسی بود که به اسرائیل موشک پرتاب کرد! مگر قذافی در لیبی چنین نقشی ایفا نکرد؟ اکنون نیز مشاهده می‌شود که مقدمات چنین دخالتی در سوریه در حال فراهم شدن است. توجه دارید تمام رژیم‌هایی که بسترساز حضور و دخالت نظامیان بیگانه در کشورشان شدند، دیکتاتورهای بودند که به نام مبارزه با توسعه‌طلبی غرب و آمریکا و نیز رژیم اشغالگر اسرائیل، حقوق اساسی و آزادی‌های مدنی و سیاسی مردم خویش را نقض کردند و هنگام مواجهه با اعتراضات آنان، به سرکوب خونین‌بارشان پرداختند. آزادی‌خواهان منطقه و احرار گرد و عرب باید بدانند که هیچ تقابلی بین دو ملت ایران و سوریه وجود ندارد و برای ابلاغ این پیام، چه سخنی بهتر از فتوای تاریخی مرجعیت آگاه و مجاهد شیعه که در عین تأکید بر پرهیز از خشونت، تظاهرات را حق مسلم و مشروع همه مسلمین جهان می‌داند؟

مردم سوریه باید بدانند که ملت ایران، حرکت اعتراضی آنان را همچون قیام خود در سال ۱۳۵۷ و نیز در دوم خرداد ۱۳۷۶ و بیست و دوم و بیست و پنجم خرداد ۱۳۸۸ می‌داند که همگی به رغم ظهور و تجلی در اشکال گوناگون انقلابی و اصلاحی و خیابانی و انتخاباتی، در جهت نفی استبداد و دفاع از حقوق انسانی و شهروندی و موازین دموکراتیک (مطبوعات، احزاب، تجمعات، اتحادیه‌ها، انتخابات آزاد، منصفانه و شفاف) بوده است. مردم ستم‌دیده سوریه، به‌ویژه خانواده شهدا و مادرانی که کودکان، همسران، پدران، پیران و جوانان آنها توسط نیروهای امنیتی - نظامی رژیم فاسد بعثی کشته شده‌اند، باید بدانند که ملت ایران به مبارزات آنها علیه انسداده، اختناق، تبعیض و بی‌عدالتی و فساد به همان چشمی نگاه می‌کند که به مبارزات مردم مصر، لیبی، بحرین، یمن، تونس، اردن و به طور کلی جهان عرب می‌نگرد و صمیمانه از جنبش‌های آزادی‌خواهانه آنان خوشنود است. سوری‌ها باید بدانند که پیروزی محتوم آنان بر دیکتاتوری، هیجانی وسیع و باشکوه، شبیه آنچه در جریان پیروزی ملت مصر بر رژیم مبارک در خیابان‌های ایران به وقوع پیوست، خواهد آفرید و به فضل خدا جهانیان خواهند دید که در آن روز موعود، شادی و هیجان خیابان‌های تهران، تبریز، مهاباد، شیراز، رشت، سنندج، آبادان، زاهدان، اصفهان، مشهد و حتا قم، طینی کم‌تر از درعا و حما و حُمص و لاذقیه و دمشق نخواهد داشت.

همدلی ویژه مردم با آزادی‌خواهان سوریه همچنین به معنای هم‌سخنی با شعار زیبای «الله - سوریه - حریه» است که سوری‌ها با هشیاری آن را علیه شعار بعثی «الله - سوریه - بشار و بس» سر دادند و به عنوان سند هویت اسلامی و ملی و آزادی‌خواهی خود در افکار عمومی جهانی ثبت کردند. این شعار به رغم سادگی و فشردگی خود، چنان گویا و کامل است که در هر دو بُعد سلبی و ایجابی خود و فقط با جابه‌جایی نام ایران و سوریه، می‌تواند به یک میزان شعار مشترک دو ملت باشد. سوری‌ها باید بدانند که در بُعد سلبی همین تجربه مشترک، ما شاهدیم که اقتدارگرایان ایرانی تلاش می‌کنند با تجزیه و تفکیک اصل ولایت فقیه از پیکره قانون اساسی، آن را از همنشینی و سازگاری با حقوق مصرح ایرانیان در فصول سوم و پنجم قانون اساسی رها سازند و عملاً به شکل «خدا - ولی فقیه - ایران» درآورند و به این ترتیب، روایتی ولایی از اصل شاهنشاهی «خدا - شاه - میهن» به دست دهند. جالب اینجاست که جناح حاکم در ایران که آن قدر حساسیت به شعار «نه غزه - نه لبنان» تعدادی از جوانان ایرانی نشان داد، در برابر شعار الحادی «لا اله الا بشار» سکوت مطلق پیشه کرد و ثابت کرد که فقط در زمانی دغدغه اسلام و کشور را دارد که به کار سرکوب منتقدان و مخالفانش آید.



مراجع آگاه و مستقل شیعه!
آیا رواست که دو ملت شریف و آزادی‌خواه سوریه و ایران، به رغم همه مشترکات مذهبی و فرهنگی و با وجود تمام رؤیاهای و آرزوهایی که جوانان آنان برای فردای بهتر در سر می‌پرورانند، دستخوش اختلاف‌افکنی‌ها شوند و آیا باید دست روی دست گذاشت تا جنگ طلبان آمریکایی از این آب گل‌آلود شده توسط دیکتاتورهای ظاهراً ضد صهیونیست، ماهی فتنه و نزاع داخلی و جنگ منطقه‌ای صید کنند؟

با احترام

سید مصطفی تاجزاده

۲۹ رمضان ۱۴۳۲ مطابق با ۷ شهریور ۱۳۹۰

*** منع ***

وبسایت «گویانپوز»

<http://news.gooya.com/politics/archives/2011/09/127680.php>



نامه سرگشاده محمدجواد حجتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۸ شهریور ۱۳۹۰

آقای مصباح چرا سکوت کردید؟

با سلام به کافه اهل ایمان و درود به یکایک مردم ایران

با استعانت از درگاه پروردگار متعال و به حکم اداء وظیفه و تکلیف و در پاسخ به پرسش‌ها و برای رفع شبهات گوناگونی که پس از انتشار نامه سرگشاده این نگارنده به حضور حضرت استاد بزرگوار مصباح یزدی دامت برکاته، در رسانه‌های داخلی و خارجی مطرح شد، لازم آمد نکاتی را به عرض برسانم:

نخست از همه دوستان و آشنایان و ناآشنایانی که نسبت به حقیر اظهار لطف و محبت کرده و در تأیید و تکمیل، یا تصحیح و ردّ و نقد نامه مزبور، مواردی را یادآور شده‌اند، تشکر و سپاسگزاری می‌کنم.

و ثانیاً از برادر ارجمند حضرت استاد مصباح یزدی جداً گله‌مندم که در قبال نامه من سکوت اختیار فرموده، در ردّ یا قبول جزئی یا کلی آن اظهار نظری نکرده‌اند، اما نمی‌توانم از آنچه در روزنامه «پرتو سخن» (مورخه ۹۰/۵/۵) که به صاحب‌امتیازی مؤسسه تحت سرپرستی ایشان منتشر می‌شود، چشم‌پوشی کنم که نویسنده‌ای بی‌نام با لحنی تند و زنده ضمن ایراد اتهامات ناروا نسبت به دوست و برادر قدیمی ایشان، با القاء شبهات بسیار، مطالبی مطرح کرده که تقریباً همگی خارج از موضوع نامه من است؛ با این گله مضاعف که اگر بنا بر پاسخ نامه من - ولو غیرمستقیم از سوی مریدان و شاگردان سیاسی نه علمی، حوزوی استاد - بوده است، چرا از انعکاس اصل نامه خودداری کرده و تنها به پاسخ آن، آن هم در قالب طرح پرسش‌های غیرمرتبط با محتوای نامه پرداخته‌اند؟

شایسته - و بلکه واجب - است که استاد از باب نهی از منکر و ارشاد جاهل، از «قول بغیر علم» و ایراد تهمت و ذکر مطالب کذب و خلاف واقع نه تنها در مورد این برادر مخلص بلکه درباره هر کس و هر گروهی، نهی کنند که طبق تعالیم پیشوایان دینی «حرمت مؤمن از کعبه بیش‌تر است». چرا که آنچه بر زبان و قلم و قدم این برادران، جاری می‌شود به حساب استاد می‌آید و تصور می‌شود ایشان در قبال این خلاف شرع‌های تبیین سکوت فرموده‌اند «و من رضی بعمل قوم فهو منهم». البته حضرت استاد در «موضع سکوت» تنها نیستند و ما شاهد هتک حرمت‌های فراوانی از شخصیت‌ها و گروه‌های روحانی و غیرروحانی در مرآ و منظر بزرگان قوم هستیم که با سکوت تقیّه‌وار یا رضایت‌آمیز آنان همراه است. این سکوت‌ها چراغ‌های سبزی است که هتاکان و دروغزنان و مفتریان را در روش ضداخلاقی و دینی و ملی‌شان، روز به روز جری‌تر و جری‌تر می‌کند.

اما پیش از آنکه به نوشته «پرتو سخن» و نظائر آن - که خواهد آمد - بپردازم، به پاره‌ای نوشته‌های همراه با برداشت‌هایی که منظور نظر حقیر نبوده است، اشاره می‌کنم:

* در یادداشتی به تاریخ ۲۰ تیر ماه ۹۰ تحت عنوان «خلوت و جلوت مصباح، ۱۸۰ درجه فرق دارد»، نویسنده پس از بیان تناقض‌هایی در نظرات استاد مصباح، می‌نویسد: «... [۱] حجتی ریشه چنین تناقض‌هایی را خودسانسوری مصباح یزدی می‌داند»

- توضیحاً عرض می‌کنم که غرض من از دوگانگی «ما» در خلوت و جلوت، تشریح روحیه عمومی جامعه بوده و حتا تلویحاً هم، آقای مصباح را در نظر نداشته‌ام، چرا که با شناخت بیش از نیم قرنه‌ای که دارم، ایشان را صریح‌اللهجه و صادق می‌دانم که خلوت و جلوتشان به‌خصوص در بیان و تشریح مواضع فکری و سیاسی یکسان است.



* در نوشته دیگری تحت عنوان «وفای صحبت یاران و همنشینان بین» به قلم نویسنده‌ای که می‌گوید با من و بیش‌تر با برادرم مرحوم شادروان علی حجتی کرمانی آشنائی و دیدار داشته است، ضمن بیان خاطرات گذشته آمده است: «... حرف‌هایی شبیه آنچه محمدجواد حجتی کرمانی در نامه‌اش آورده است، خود گویای قطع امید از اصلاح نظامی است که سی و دو سال پیش برپایی‌اش را معجزه‌ای می‌دانست که مردم ایران به آن تحقق بخشیدند...».

- توضیحاً عرض می‌کنم و توجه نویسنده گرامی خارج‌نشین را به این مطلب واضح جلب می‌کنم که من در نامه‌ام به استاد مصباح پیشنهاد داده‌ام که برای برون‌رفت از شرایط موجود، از همه کسانی که از آغاز انقلاب تا کنون، با انقلاب همراه بوده‌اند و به خصوص آنان که در پیروزی و تداوم انقلاب سهم و مسؤلیت و سمتی داشته‌اند، دعوت کنیم تا در گردهمائی‌های عام و فراگیر، پس از آسیب‌شناسی انقلاب در ابعاد گوناگون جامعه‌شناسی، تاریخی و دینی، راه اصلاح و نوسازی انقلاب را جستجو کنیم و به درمان دردهای مزمن آن بپردازیم. این پیشنهاد به وضوح حکایت از آن دارد که این بنده از اصلاح نظام جمهوری اسلامی قطع امید نکرده‌ام. مؤید سخن آنکه از قوم یونس(ع) یاد کرده‌ام: «لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحيوة الدنيا و متّعناهم إلی حين».

* در نوشته دیگری که با نظر لطف و مساعد نسبت به حقیر نوشته شده و با موضعگیری قابل تقدیری، متن کامل نامه را با فصل‌بندی موضوعی، منعکس کرده، آمده است «... (حجتی) تلویحاً می‌گوید برای بالا نگرفتن حریق که نظام را گرفته، چاره‌ای جز جراحی غده سرطانی احمدی‌نژاد از پیکر نظام نیست، غده‌ای که مصباح یزدی در ابتلای نظام به این غده نقش تعیین‌کننده داشت.»

- ضمن تشکر از لطف این نویسنده گرامی، یادآور می‌شوم که من پدیده احمدی‌نژاد را معلول دعوای گسترش‌یافته بزرگان قوم می‌دانم و همان‌طور که در نامه آورده‌ام آقای مصباح و سایر کسانی که او را به قدرت رسانیدند، هم به او ستم کردند و هم به ملت و هم به نظام. بنا بر این، مشکل اصلی، یا به قول نویسنده یادداشت «غده سرطانی»، عبارت است از تنازع و تخاصم که «شیطان همزاد» انقلاب بوده و به صورت میکروبی ضعیف، زاده شده و پیدا و ناپیدا رشد کرده و در طول متجاوز از سی سال بدین پایه رسیده که اکنون دست به گریبان آیم؛ اما این غده بدخیم چنان نیست که علاج نداشته باشد - هر چند علاج آن چندان سخت است که در نگاه پاره‌ای غیرقابل علاج می‌نماید - و گام اول علاج، همان‌گونه که در نامه آورده‌ام، دعوت عام به آشتی ملی با پیشگامی و ارشادات و مساعدت‌های رهبر انقلاب و عفو و گذشت از گذشته‌ها و ایجاد فضای مهر و محبت در میان اقشار جامعه و جلوگیری جدی و قاطع از سخنرانی‌ها و مقاله‌نویسی‌های خصمانه و تفرقه‌افکن و گسترش نامیون جناح‌بندی‌ها[۲] و نهی شدید از ایراد تهمت‌ها و افتراءات و دروغ‌ها و در یک کلمه بازگشت به فضای نورانی بهمن ۵۷ است. به پندار من، این کار، با همه مشکلاتش شدنی است و همان‌گونه که گذشت، شرط نخست آن، هماهنگی همه گروه‌ها و احزاب و شخصیت‌های دینی و سیاسی با رهبری انقلاب در آشتی فراگیر ملی است. من این آیه کریمه را پیش چشم دارم و بدان امید بسته‌ام: «و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصرالله ألا ان نصرالله قریب»

بنا بر این، «تقلیل» مشکل انقلاب به یک فرد بنام محمود احمدی‌نژاد، پرداختن به معلولی است که علت آن را باید در واکاوی عالمانه و کارشناسانه و آسیب‌شناسی بی‌طرفانه ۳۲ ساله انقلاب جست و گزین، آقای احمدی‌نژاد هم در جای شایسته خود که البته در سمتی غیر از مسؤلیت خطیر ریاست جمهوری است، در سطحی دیگر، می‌تواند به خدمت خلق محروم و مستضعف بپردازد... و چنین باد....

اکنون به نوشته مفصل روزنامه وابسته به مؤسسه استاد مصباح می‌پردازم، با این توضیح که من مانند بسیاری از دوستان، نوشته‌هایی از این قبیل را در خور جواب نمی‌دانم، زیرا آکنده از توهین و دروغ و افتراست، اما بیش‌تر برای آنکه استاد مصباح را به جو فکری و ادبیات پیرامون خودشان آشنا کنم - گر چه خود بیش از من آشنایندا! - و ایشان را از چنین شاگردان و مریدانی بر حذر دارم، مبادرت به پاسخ می‌کنم.



* نویسنده محترم، تحت عنوان ۱۴ سؤال کلیدی - که به طوری که خواهید دید نه تنها کلیدی نیستند بلکه کلاً انحرافی و خارج از موضوعند - ابتدا موضعگیری حقیر را در دولت‌های آقایان هاشمی و خاتمی با ذکر معایب مبالغه‌آمیز و تهمت‌های بسیار نسبت به آنان، مورد انتقاد قرار داده و نتیجه گرفته است که: «مفاسد و معایب دولت‌های سازندگی و اصلاحات چه کم‌ و چه کیفیاً غیرقابل مقایسه با دولت احمدی‌نژاد است.»

- بنده عرض می‌کنم اولاً رد و نفی مطلق و کامل عملکرد دولت‌های آقای هاشمی و آقای خاتمی بسیار غیرمنصفانه است، اما بی‌انصافی در این نوشته تنها مربوط به آقای هاشمی و آقای خاتمی و دولت‌ها و هواداران ایشان که هنوز هم بسیار فراوانند، نیست؛ بلکه یک سیاه‌نمائی تمام‌عیار از گذشته است که لااقل ۱۶ سال از دوران رهبری رهبر کنونی انقلاب را در بر می‌گیرد. بی‌جهت نیست که من می‌گویم پاره‌ای از دولتمردان کنونی، و کسانی که سنگ آنها را به سینه می‌زنند نه تنها با آقای هاشمی و آقای خاتمی و دولت‌های ایشان بلکه با رهبر انقلاب و نیز کل روحانیت مشکل دارند و از همین رو به آقای مصباح هشدار داده و می‌دهم که نوشته‌ها و سخنان و اقدامات هواداران ایشان را کنترل کنند تا شیاطین پشت پرده، دامان خودشان را نگیرند... که متأسفانه گرفته‌اند...

باری - اگر دولت‌های نامبرده چنان بوده‌اند که این آقا مدعی است، پس چرا رهبر انقلاب در پایان دولت آقای هاشمی فرمودند: «هیچ‌کس برای من آقای هاشمی نمی‌شود»، و چرا ایشان ۲ خرداد را «حماسه» خواندند و تا آخر دولت خاتمی با وصف همه ناروایی‌هایی که از پاره‌ای از ۲ خردادی‌ها نسبت به رهبری سر زد، از خاتمی و دولت او پشتیبانی کردند و هم اکنون نیز «روابط شخصی» رهبری و آقای هاشمی و آقای خاتمی از دو سو، حسنه است. اکنون این سؤال مطرح است: آیا روشی که شما در پیش گرفته‌اید و بر آتشی که آقای احمدی‌نژاد به‌خصوص در انتخابات ۸۸ به ویژه در مناظره بسیار تلخ و غیراخلاقی، کبریت آن را زد، پیوسته بنزین می‌ریزید، «عبور از رهبری» را در خود نهان ندارد؟ من صریحاً عرض می‌کنم شما در این مسیر گام برمی‌دارید! چه بدانید و چه ندانید... من بر این اساس، به آقای مصباح هشدار می‌دهم که از طیف‌های تازه‌کاری که توهین و تحقیر و افترا به «سابقون اولون» - یاران قدیم انقلاب و امام و رهبری - را پیشه خود کرده‌اند، فاصله بگیرند و بیش از این در پروژه مرموز «عبور از رهبری» که با حذف عمده یاران قدیم کلید خورده و به شدت ادامه دارد، ناخواسته همکاری نکنند... هشدار! که در شرایط کنونی عبور از رهبری، عبور از انقلاب است... و مباد که ما ندانسته، تیشه به ریشه خود بزیم...

اما آنچه مربوط به موضعگیری خودم در مورد این دو دولت است: آنان که با موضع سیاسی من آشنایند، می‌دانند ولی برای امثال نویسنده مقاله که احیاناً در آن ایام جوان‌تر از این بوده است که از نوشته‌ها و سخنرانی‌های من آگاهی داشته باشند، عرض می‌کنم که این کم‌ترین، نه تنها در دولت‌های نامبرده حتا در دولت‌های اولیه انقلاب، رویه توأمان انتقادی و اصلاحی داشته‌ام، چه در دوران ده‌ساله رهبری امام راحل - رضوان الله علیه - و چه در دوران رهبری رهبر کنونی انقلاب - دام ظلّه - و در این مدت طولانی، هیچ‌گاه از انتقاد همراه با پیشنهادهای اصلاحی خودداری نکرده‌ام و به یاد دارم که در زمان ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که من سمت مشاور فرهنگی را داشتم، ایشان در پاسخ دانشجویان که چرا مشاور شما چنین و چنان گفته است، فرمودند: «مگر مشاور من حق ندارد نظری بر خلاف نظر من داشته باشد؟»

آری! برادر ناشناخته من! من همیشه منتقد بوده‌ام ولی به لطف الهی، سعی کرده‌ام به هتاک و توهین و جسارت و دروغ و افترا و مبالغه و سیاه‌نمائی آلوده نشوم و در همین نامه هم که با کمال احترام به برادر دانشمندم استاد مصباح نوشته‌ام، احترام آقای احمدی‌نژاد را محفوظ داشته‌ام و به جهات مثبت ایشان که بدان معتقدم اشاره کرده‌ام و برخلاف پندار شما، تناقضی با آنچه در انتقاد از دولت نهم و دهم آورده‌ام، ندارد.

و همین جا پاسخ پرسش دوم شما که تکراری است و پرسش سوم شما که از روحیه بسیجی آقای احمدی‌نژاد گفته‌اید، معلوم می‌شود: من روحیه بسیجی ایشان را قبول دارم ولی «زننده کردن گفتمان امام و انقلاب» توسط ایشان را قبول ندارم. ایشان بسیجی خوبی است ولی رئیس‌جمهور خوبی نیست.

* نویسنده در ادامه آورده است: «رئیس‌جمهور با رأی توده‌های مردم مشخص و انتخاب می‌شود نه نظر جناب آقای مصباح؛ شما چرا نسبت به مردم اعتراض نمی‌کنید؟»



- بنده عرض می‌کنم: اولاً سخن من در نامه‌ام در مورد تمهیدات قبلی برای جلب آرای مردم به سمت آقای احمدی‌نژاد بوده است که نقش آقای مصباح در برقراری دولت نهم و دهم مورد اتفاق موافقان و مخالفان است و ثانیاً آیا آنچه شما در مورد رأی مردم آورده‌اید، تنها در مورد آقای احمدی‌نژاد، درست است یا در مورد دولت‌های پیشین از جمله دولت‌های آقای هاشمی و آقای خاتمی نیز صادق است؟ اگر این آخری است، پس آن همه معایب و مفساد یکسویه و مبالغه‌آمیز که از این دو دولت برشمرده‌اید چه محمل صحیحی می‌تواند داشته باشد جز محکوم کردن و باطل شمردن آراء مردم؟ - که البته در جمهوری اسلامی، پیوسته از این و آن سو تکرار شده است!! - و ما به راستی مصداق «کلما دخلت أمة لعنت اختها» بوده‌ایم، به خصوص در این ۶ ساله که بر تمامی گذشته لعنت فرستاده‌ایم!

آری برادر من! شما اگر برای رأی مردم ارزشی قائلید چرا در مورد دولت آقای هاشمی و آقای خاتمی، این ارزش را فراموش می‌فرمائید؟ و اگر هاشمی و خاتمی برگزیده مردم بوده‌اند شما چرا برگزیدگان مردم را هتک حرمت می‌کنید و به همه گذشته و از جمله رأی و انتخاب مردم «فاتحه» می‌خوانید؟!

پاسخ شما به این پرسش‌های من، پاسخ من به پرسش شماست... بهتر است کمی بیندیشید و با انصاف قلم بزنید!

* نویسنده می‌پرسد چرا مردم از دولت‌های سازندگی و اصلاحات روی گردانند و به آنها پاسخ منفی دادند؟

- نویسنده گرامی! اگر در نامه من دقت می‌کردید این شبهه را مطرح نمی‌کردید! من خلاصه عوامل روی کار آمدن آقای احمدی‌نژاد (به قول شما رویگردانی مردم از دولت‌های سازندگی و اصلاحات) را جو منفی و ناسالم و تخریبی تندی می‌دانم که با تکیه بر برخی نقطه ضعف‌های آقای هاشمی و آقای خاتمی و دولت‌هایشان، - راست و دروغ - بر ضد ایشان به وجود آوردند و آقای احمدی‌نژاد به خصوص در مناظره تلویزیونی برای از میان به در کردن رقبا و به خصوص رقیب سرشناس و پرسابقه‌اش به شکلی بسیار غیرمنصفانه و غیراخلاقی بدان دست زد... و من تعجبم به خصوص از کسانی مانند حضرت آقای جنتی است که بر این موضع ضداخلاقی و خلاف شرع بین چشم پوشیدند و در تأیید صلاحیت او تجدید نظر نکردند.

آری - همه به خاطر داریم که چگونه جناب مصباح و امثال ایشان، بر ضد دولت‌های گذشته به خصوص دولت آقای خاتمی جوسازی و به قول خودشان «شلوغ‌کاری» می‌کردند...

* نویسنده، مبنای دفاع استاد مصباح از احمدی‌نژاد را تکیه او بر ارزش‌های اسلامی می‌داند!

- چه واژه زیبا و تحریف‌شده‌ای! واقعیت این است که آقای احمدی‌نژاد و هواداران ایشان در شناخت و ارزیابی ارزش‌های اسلامی و اولویت‌های آن، دچار خبط و خطا شده‌اند.

آیا تخریب و بی‌احترامی به حیثیت و آبروی چهره‌های انقلاب آن هم در غیاب آنان بدون آنکه به آنان اجازه دفاع از خودشان را بدهند تا راست و دروغ ایرادات و تهمت‌ها آشکار شود، ارزش اسلامی است؟ آیا «قول به غیر علم» و سرپیچی از فرمان وحی الاهی «و لا تَقْفُ ما لیس لک به علم» و افتراءات و تهمت‌های اثبات‌نشده‌ای که روز و شب در سخنرانی‌ها و مداحی‌ها و نماز جمعه‌ها و مقالات روزنامه‌ها و گفتارها و مصاحبه‌های رادیو تلویزیونی، فضای کشور را آکنده از نفرت و دشمنی و فحش و بدگوئی و جسارت کرده است، «ارزش‌های اسلامی» است؟! بر اینها بیفزائید دعوای خونین خیابانی و رفتار با معترضان به خصوص زندانیان و نابسامانی‌های اقتصادی و جو آکنده از سوءظن به هموطنان و به خصوص پیشکسوتان انقلاب و قس علی‌هذا... این سؤال را شما نمی‌توانید جواب بدهید. من از استاد مصباح می‌پرسم و از ایشان پاسخ می‌خواهم...

* نویسنده بر من خرده گرفته که در رابطه با آقای احمدی‌نژاد نظرم با نظر رهبر انقلاب که پیوسته در مقام تأیید ایشان و دولت‌شان بوده‌اند، منافات دارد.



- پاسخ این پرسش را دادم و اکنون می‌افزایم که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از آغاز انقلاب تا کنون به مواضع سیاسی من که پیوسته با انتقاد سازنده همراه بوده، واقفند و من از هر فرصتی که پیش آمده، برای بیان نظراتم به محضر ایشان چه کتبی و چه شفاهی، بهره برده‌ام و بهره خواهم برد.

* نویسنده سرانجام، از مواضع انتقادی استاد مصباح به دولت احمدی‌نژاد به خصوص در مسأله «جریان انحرافی» سخن گفته است.

- حرف من این است که ایشان و امثال ایشان از اول مرتکب اشتباه شده‌اند چرا که به اقرار بسیاری از اصول‌گرایان، «جریان انحرافی‌ها»، از اول و حتی پیش از روی کار آمدن احمدی‌نژاد یار غار او بوده‌اند... و همان روزها - شش سال پیش - کسانی به آقای مصباح و حامیان دیگر احمدی‌نژاد صریحاً تذکر می‌دادند که این گروه، روحانیت را قبول ندارند - چیزی که در این روزها مثل روز روشن شده است - اما، حضرات به خاطر مخالفت با هاشمی و خاتمی گوششان بدهکار نبود!

آقای مصباح و امثال ایشان، از «بایت» و «بهائیت» جدید سخن می‌گویند، اما ارباب اطلاع از همان آغاز، از «یار غار» احمدی‌نژاد حکایت می‌کردند که می‌گفته: «خدمت «آقا» رسیده». و منظورش از «آقا» امام زمان(عج) بوده نه رهبر انقلاب!

* نویسنده می‌گوید: آقای مصباح، احمدی‌نژاد را نسبت به رقبای انتخاباتی‌اش «اصلح» می‌دانسته است نه معصوم از خطا و قهرمان!

- خیلی سپاسگزاریم که ایشان را «معجزه هزاره سوم» نخواندید و او را در کنار کورش، لقب «کبیر» ندادید؛ اما از طنز و شوخی گذشته، مگر ما «مُخَطَّئه» نیستیم و فقها و مجتهدین را جایز الخطا نمی‌دانیم؟

خب! از دو صورت خارج نیست: یا از اول، اشتباه رخ داده، و اکنون متوجه اشتباه اولیه شده‌اید و یا اکنون، دولت، مبتلا به جریان انحرافی شده است و شما لب به شکوه گشوده‌اید. به هر حال، خطائی رخ داده است. چرا به خطای خود اقرار نکنیم؟

* نویسنده آنگاه با تکیه بر ادبیات تخریبی رایج، آقایان هاشمی و خاتمی را در کنار آقایان مهندس موسوی و کروبی، «سران فتنه» لقب داده و اصلاح‌طلبان را مورد عتاب قرار داده که چرا از سران فتنه حمایت کرده‌اند؟

- در اینجا تنها به اشاره‌ای بسنده می‌کنم که من «فتنه» را دوسویه یا چندسویه می‌دانم و به همین دلیل، در فتنه سال ۱۳۸۸ با تخریب‌ها و اتهامات و بلوای دوسویه مخالف بوده‌ام و به نظر خودم دستور حضرت علی(ع) را به کار بسته‌ام که فرمود:

«کن فی الفتنه کابن اللبون لا ظهر فی کرب و لا ضرع فی حلب». یعنی در فتنه مثل شتر شش ماهه باش که نه پشت سواری دارد و نه پستان دوشیدنی! حقیر بر این باورم که هر دو سوی فتنه ۸۸، حق و باطل را به هم آمیخته بودند: در مواردی این گروه و در مواردی آن گروه بر حق نسبی یا باطل نسبی بوده‌اند... این یک تجزیه و تحلیل سیاسی است که من در آن تنها نیستم [۳]، با این حال، به بسیاری از اصحاب دعوا احترام می‌گذارم اما در میان آنان مصلح و مفسد می‌بینم و مصلحان‌شان را به صلح و اصلاح و اصلاح با یکدیگر فرا می‌خوانم.

این بود پاسخ پرسش‌های «پرتو سخن»...

* نویسنده دیگری تحت عنوان «عقده‌گشائی خواص مردود علیه منتقدان دلسوز»، مناظره حقیر با آقای مصباح (در سال ۷۸) و «غلبه قدرتمندانه» ایشان را بر حقیر به یاد ماندنی خوانده که «گوئی تلخی آن مناظره در کام وی باقی مانده است». وی آنگاه «خودسانسوری» مطرح شده در نامه مرا متوجه آقای مصباح دانسته و در یک پاتک! جانانه آورده است: «خودسانسوری ویژگی بارز نویسنده این نامه (یعنی حقیر) و دوستان وی است که آرامش جامعه و نظام را بازیچه‌ای برای چنگاندازی به قدرت می‌دانند...».



- من نفهمیدم چه رابطه‌ای بین خودسانسوری و چنگ‌اندازی به قدرت آن هم از سوی من بینوای یک لا قباست که گردنم از مو هم باریک‌تر است! ما کجا و «چنگ‌اندازی» به قدرت کجا؟!

اما در مورد مناظره سال ۷۸، فرمایش آقای مصباح را تکرار می‌کنم که در پاسخ پرسشی در این باره، گفتند: «این یک گفتگوی دوستانه بود نه برد و باخت.»

* نویسنده دیگری تحت عنوان «نکاتی پیرامون نامه سرگشاده حجتی کرمانی به علامه مصباح»، پس از آنکه نامه مرا «تکرار سناریوهای مریدان یک خاندان خاص» می‌شمارد، می‌نویسد: «ای کاش آقای حجتی کرمانی اگر حال نوشتن نامه سرگشاده علیه فتنه‌گران را... نداشتند لااقل سکوت مشکوک خود را می‌شکستند و از رندان(۴) روزگار اعلام براءت می‌نمودند». نویسنده این سخن مرا خطاب به آقای مصباح که شما با تعبیر متفاوت سخن گذشته مرا تصدیق می‌فرمائید، «سخنانی کذب و دروغ نسبت به حضرت علامه مصباح یزدی» دانسته است. وی با تغافل از اینکه رهبر انقلاب، پیوسته ضمن ارشادات لازم و یادآوری کاستی‌ها، از دولت‌های پیشین حمایت کرده‌اند، می‌نویسد دولت‌های هاشمی و خاتمی «سال‌ها دین و فرهنگ و زندگی مردم را به تباهی کشانده و زیرساخت‌های کشور را به کلی (!) نابود کرده‌اند» [۴] وی آنگاه تنها «دولتمردان خدوم نهم و دهم» را مورد تأیید «مقام معظم رهبری» شمرده که علاوه بر حل مشکلات روز کشور باید بار کوتاهی‌های بی‌شمار دولت‌های قبلی را به تنهایی (!) [۵] بر دوش بکشد.

- آیا نویسنده می‌فهمد که تلویحاً دارد قصور یا تقصیر را متوجه امام خمینی و رهبر انقلاب کنونی می‌کند که نظرات و تأییدات ایشان در مورد آقای هاشمی و آقای خاتمی در تاریخ انقلاب ثبت شده است؟ من بر این باورم که دو گروه متخاصم جدید که یکی شعار هواداری استاد مصباح را می‌دهد و دیگری هم هوادار امام زمان(ع) و مکتب ایرانی است و خود را در دوران «ظهور صغیر» می‌داند، دانسته یا نادانسته، دو لبه یک «قیچی» اند که روحانیت و رهبری را نشانه گرفته‌اند و بهترین شاهد آن، سخنان اخیر آقای... است که می‌گوید: امام گفت مردم نیامدند «آقا» گفت مردم نیامدند... اما احمدی‌نژاد بود که مردم را آورد!! یعنی: الفاتحه! تازه، این اول ماجراست... باش تا صبح دولتش بدمد... ولتعلمن نبأه بعد حین. [۶]

* در نوشته دیگری تحت عنوان «حجتی کرمانی از اعتراض به علامه مصباح تا حمایت از بنی‌صدر - وقتی صاحب آتشکده تا مسجد [۷] فریاد و اسلاما می‌دهد»، حمایت آیت‌الله مصباح را از کارهای در مسیر پیشرفت آقای احمدی‌نژاد «درست برعکس کاری (می‌داند) که امثال حجتی کرمانی در جریانات سال ۱۳۶۰ و غائله بنی‌صدر مرتکب شدند و ساده‌لوحانه منتظر بودند بنی‌صدر «حُر» انقلاب باشد و توبه کند». آنگاه می‌نویسد: «حجتی کرمانی که از روحانیون وابسته به جریان چپ (!) در دهه‌های نخست پس از انقلاب و از شاگردان آقای منتظری محسوب می‌شود در یک خانواده با ریشه‌های زرتشتی به دنیا آمده است... وی از اعضای مجمع روحانیون مبارز و طرفدار سرسخت (!) تز ملی مذهبی مبنی بر عدم صلاحیت روحانیون برای کارهای اجرائی بوده و با طیف‌هایی مثل سازمان مجاهدین خلق در جریان خیانت‌های بنی‌صدر و حمایت‌های سفت و سخت (!) از جریان نفاق و اعلام براءت دیرهنگام در ایجاد فضای غبارآلود آن دوران مؤثر بوده و بنا به شهادت صورتجلسه مذاکرات مجلس در ۳۰ خرداد ۶۰ با اکراه بسیار و بهانه‌های فراوان رأی به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر داده است... او افراد خدوم کشور را به پرده‌پوشی و خیانت و سازشکاری متهم کرده و دو سال پیش که غبار فتنه، کشور را فرا گرفته بود... سکوت اختیار کرده و... امثال حجتی کرمانی باید پاسخگو باشند چرا صدای «این عمار» رهبر مظلوم انقلاب به گوششان نرسید؟ تأسف‌انگیز است که زرتشتی‌زاده‌ها و اشخاصی که هنوز خیانت‌های (!) آنها در پیشگاه ملت بی‌پاسخ مانده است به تخطئه کسانی چون علامه مصباح بپردازند.»

- من پیش از پاسخ به این سخنان، بار دیگر از برادر بزرگوارم آقای مصباح جداً می‌خواهم که ضمن توجه به نکات آینده، از باب نهی از منکر، هواداران خود را از تهمت و افترا و هتک حرمت و تحریف تاریخ، نهی کنند...



و اما پاسخ: ما ایرانی‌ها همه زرتشتی‌زاده‌ایم و تنها در سلسله نسب، تفاوت داریم و این مایه مباهات ماست، زیرا امامان شیعه از امام سجاد(ع) تا امام زمان(عج) از سوی مادر به شهربانو، دختر یزدگرد سوم پادشاه ساسانی نَسَب می‌برند، پس ما ایرانیان زرتشتی‌زاده، با امامان معصوم شیعه، قوم و خویشیم. از آن گذشته، زردشتیان، از اصیل‌ترین و راستگوترین و خدمتگزارترین و کم‌ادعاترین و بی‌آزارترین و حنا مسلمان‌ترین (!) اقوام ایرانی‌اند. نشنیده‌ای که شهید مدرس گفته بود، اگر یک مسلمان در مجلس باشد، ارباب کیخسرو زرتشتی است [۸].

- اما توضیحاتی در رفع شبهات دیگر نویسنده در مورد حقیر:

- من شاگرد مرحوم آیت‌الله منتظری بوده‌ام اما... [۹]

- من وابسته به هیچ جریان «چی» نبوده‌ام [۱۰].

من نه عضو مجمع روحانیون مبارز و نه عضو جامعه روحانیت مبارز اما برای هر دو احترام قائل هستم و به نظرم اعضاء هر دو تشکل به من لطف دارند. اما این سخن، درست است که من در مورد صلاحیت روحانیون برای تصدی کارهای اجرایی ایراد داشته‌ام - و اکنون نیز ایراد دارم - و این تنها من نبوده و نیستم، بلکه در تصریحات امام خمینی در آغاز انقلاب آمده است که روحانیون نمی‌خواهند حکومت کنند و عملاً هم آن قائد عظیم‌الشأن اندکی پس از پیروزی انقلاب به قم رفت تا بار دیگر بر کرسی مرجعیت و افتاء بنشیند، اما رقابت‌های سیاسی که عمدتاً میان دو گرایش روحانی و روشنفکری بزرگان انقلاب بود، موجب شد که با حذف روشنفکران دینی مستقل، حکومت یکسره به دست روحانیت بیفتد.

و اما گواه حقانیت نظر من، اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی امروز است که عملاً روحانیت را در برابر مردم - یا بگو بخش عظیمی از مردم - قرار داده است، در حالی که اگر چنین نمی‌شد امروزه نیز مانند دیرباز، ما ملجأ و پناهگاه مردم از ظلم و ستم حاکمان بودیم؛ نه آنکه خودمان!!!

اما شگفتا که نویسنده مرا با سازمان مجاهدین خلق و جریان نفاق(؟) همسو نشان داده و نمی‌داند که حقیر از دوران زندان تا انقلاب و پس از آن در زمره نخستین کسانی بودم که به افشاگری نسبت به التقاط سازمان پرداخته‌ام: به جز زندان که به خاطر افشای التقاط ایدئولوژیک، مرا متهم به همکاری با رژیم کرده بودند، پس از آزادی نیز کسانی به یاد دارند که در مسجد قبا به دعوت شهید مفتاح به منبر رفتم و در اوج حمایت بسیاری از اقشار مختلف روحانی و غیرروحانی از سازمان، در رد تز التقاط آنان سخن گفتم. و شگفت‌آورتر بی‌اطلاعی نویسنده از رأی ممتنع حقیر است به عدم کفایت بنی‌صدر که با وصف استناد به صورتجلسه مجلس، توجه نکرده است که رأی من ممتنع بوده نه موافق.

اما پاسخ این تهمت را که من افراد خدوم کشور را به پرده‌پوشی و خیانت و سازشکاری متهم کرده‌ام، بر عهده آقای مصباح می‌گذارم.

* و سرانجام به یادداشت دیگری از یک شاگرد سیاسی استاد مصباح می‌رسیم که با اشاره به کینه‌های «بدری (!) و خیبری (!) و تهاجم سنگین وابسته به غرب و اجرای پروژه تخریب آقای مصباح می‌نویسد: «فرد دیگری که در سال ۱۳۷۸ در مناظره با استاد مصباح شکست سختی خورد و با سرزنش دوستانش ۱۲ سال به محاق رفت، امروز با نوشتن نامه سرگشاده به علامه مصباح، ضمن تأکید بر همان راه رفته و نامزدی هاشمی رفسنجانی به عنوان بهترین نامزد ۱۳۸۴ از ایشان می‌خواهد که مسئولیت [روی کار آوردن] دولت نهم و دهم را بپذیرند.»

- پاسخ این شاگرد سیاسی را نیز بر عهده استاد می‌گذارم، اما به یک اشاره بسنده می‌کنم که اگر ما هر گونه اظهارنظر و انتقاد را «تخریب» بدانیم، در حقیقت جایی برای تبادل نظر و گفتگو و مباحثه و مناظره سیاسی و علمی باقی نمی‌ماند. متأسفانه، برخی یا بسیاری از ما عمامه به سرها، راه و رسم بحث آزاد حوزوی را در عرصه سیاست زیر پا گذاشتیم و این شد که برچسب‌زنی‌ها از همان اوائل انقلاب، برای طرد رقبای سیاسی حتا در سطح مراجع تقلید، رواج یافت و بسیاری از بزرگان و نیز کوچک‌ترهائی از جمله این حقیر، تجربه بسیاری از این ناروایی‌ها را نسبت به خود داریم و آن را به جان خریده‌ایم، ولی به یاری خدا از تذکر و انتقاد «و نصیحت به ائمه مسلمین» باز نخواهیم ایستاد و بر برادران راه گم کرده است که ببندیشند و به راه دوستی و آشتی و مهربانی باز آیند و از ادامه خصومت و دشمنی که برای هیچ‌کس سودی ندارد و برای همه از جمله خود آنان زیان‌بخش است، باز ایستند....



و اتقوا الله و يُعلمكم الله

و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته

تهران - عید فطر ۱۴۳۲ - شهریور ۱۳۹۰

محمدجواد حجتی کرمانی

*** [پاورقی‌ها] ***

۱. نویسنده، مرا با لقب «آیت‌الله» یاد کرده که من خود را در خور آن نمی‌دانم.
۲. به عنوان نمونه، می‌توان از آخرین انشعاب و تفرق که می‌تواند مصداق «أو یلبسکم شیعاً» باشد از مقابله دو جناح به اصطلاح اصولگرای «جبهه پایداری» و «۷+۸» یاد کرد.
۳. این روزها آقای علی مطهری فرزند شهید مطهری، در همین راستا مصاحبه مفصلی داشته است که بسیار خواندنی است.
۴. ای دل همه ما بسوزد به حال این دولت! جگرم کباب شد! آقای احمدی‌نژاد ویرانه‌ای را تحویل گرفت که پیش چشم امام و رهبر کنونی انقلاب، همه چیزش نابود شده بود و امام و رهبری هم پیوسته بر این نابودی صحنه می‌گذاشتند و آن را تأیید می‌کردند!!
۵. نویسنده که ذوق ادبی‌اش گل کرده می‌نویسد: ... کرمان و یزد کویری است و ماهیگیری در کویر، کار عاقلانه‌ای نمی‌باشد. وی با تغافل از اینکه آقای مصباح هم یزدی است می‌نویسد: «... عمار را عمار یون می‌شناسند و محبتش از دل‌ها بیرن رفتنی نیست». گویا نویسنده معتقد است «عمار یزدی» می‌تواند در کویر ماهیگیری کند!!
۶. و در چنین شرائطی استاد بزرگوار، مصباح در «جبهه» ای خاص می‌نشیند و عکس می‌گیرد و خود را در برابر گروه‌های وابسته به «جامعتین» به سرپرستی آقای مهدوی کنی که در تقوا و اخلاصش شکی نیست، قرار می‌دهد، خدایا! این چه شکافی است که ما را پیوسته از هم دورتر و دورتر می‌کند و دشمن را به شادی و پایکوبی وا می‌دارد...
- البته من هیچ‌یک از این تشکل‌های موسمی را کارساز نمی‌دانم و همان توصیه خودم را دارم که باید همه گروه‌ها و احزاب و شخصیت‌های ملتزم به قانون اساسی و همه دستداران ایران اعم از هواداران و منتقدان نظام و حکومت گرد هم آیند و این نمی‌شود جز با اعلام عام آشتی ملی از سوی رهبر گرانقدر اسلامی، اطال الله بقاءه.
۷. «آتشکده تا مسجد» نام کتابی است که اینجانب در شرح احوال پدرم مرحوم حاج میرزا عبدالحسین حجتی کرمانی (متوفی ۱۳۳۷ش) نوشته‌ام.
۸. قوم و خویش‌های زرتشتی ما در کرمان از معروف‌ترین خانواده‌ها به صداقت و امانت و حتا دینداری و مسلمانی (!) هستند: به زیارت امام رضا(ع) می‌روند و در عزاداری‌های عاشورا شرکت می‌کنند و همان‌گونه که استاد باستانی پاریزی در آثار خود آورده است از عموی زرتشتی ما «خداداد پیلتن» پرسیده بودند، توی زرتشتی چگونه گوسفند نذر ابوالفضل(ع) می‌کنی؟ او پاسخ داده بود شما مسلمان‌ها که به ابوالفضل عقیده ندارید، می‌خواهید ما زرتشتی‌ها هم به ابوالفضل عقیده نداشته باشیم!!
۹. حقیر علاوه بر افتخار شاگردی درس منظومه استاد فقید مرحوم آیت‌الله منتظری، پیش از آن... به شاگردی درس خارج «اصول» امام خمینی(ره) در مدت ۶ سال مفتخر بوده‌ام و نیز به افتخار تلمذ در محضر درس تفسیر و فلسفه علامه طباطبائی قائل آمده‌ام. جز اینها به اتفاق آقایان محمدتقی مصباح یزدی، شهید محمدجواد باهنر، آیت‌الله شیخ محمدعلی موحدی کرمانی و آیت‌الله شیخ زین‌العابدین قربانی امام جمعه کنونی رشت، در کلاس‌های شبانه شهید بهشتی در مدرسه دین و دانش قم شرکت می‌کردم. اساتید دیگر من، مرحوم آیت‌الله سلطانی (پدر بزرگ حاج سید حسن آقا خمینی) و مرحوم آیت‌الله مجاهدی و... بوده‌اند.
۱۰. من به جز عضویت در حزب ملل اسلامی که ده سال زندان را به دنبال داشت، در هیچ حزبی عضو نبوده‌ام مگر حزب جمهوری اسلامی شعبه کرمان که خودم، حضرت آقای جعفری امام جمعه کنونی کرمان، شهید ایران‌منش، مرحوم شیخ عباس حسینی و احتمالاً آقای شیخ محمدعلی حسینی، شعبه کرمان را تأسیس کردیم و پس از چندی که ملاحظه شد کسانی، حزب را پلکان مقاصد خود کرده‌اند، منحلش کردیم.

*** منبع ***



<http://www.fararu.com/vdcc4sq4.2bq4481aa2.html>



نامه سرگشاده محمدباقر باقری‌نژادیان فرد به مراجع تقلید، ۲۶ آبان ۱۳۹۰

«قتل دخترم مرا از هواداری میرحسین و کروبی پشیمان نکرده است»

اینجانب و دخترم، مسلمان به دنیا آمده و مسلمان زندگی کرده‌ایم. آیا این چنین از ناموس مسلمان حمایت می‌کنند؟ در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین(ع) بیرون آوردن خلخال از پای یک زن غیرمسلمان را تحمل نمی‌فرمودند

احتراماً به منظور تظلم خواهی از شما مرجع بزرگوار دینی و اجتماعی، به اختصار، شرح جنایت هولناکی که در اواخر ماه مبارک شعبان رخ داده است، به محضرتان می‌رسانم، تا آن‌گونه که شایسته جایگاه رفیع و مسؤولانه مراجع شیعه، که پناهگاه تاریخی مظلومان در برابر ستمگران بوده و هستند، به دادخواهی خانواده‌های مظلوم قربانیانی از این دست، همت گمارید، تا فردای قیامت که نزدیک است، نزد الله جل جلاله و انبیاء و اولیای بزرگ، بیش از پیش روسفید باشید.

در تاریخ ۹۰/۵/۶ ساعت ۷ بعدازظهر، دختر ۲۸ ساله‌ام، دانشجوی دانشگاه علم و صنعت، از منزل، واقع در خیابان دولت، خارج شده و کم‌تر از ۲۴ ساعت بعد جنازه‌اش در حوالی کوه‌های بی‌بی شهربانوی شهری، که روی تخته‌سنگی رها شده بود، توسط کلانتری آن محل کشف و به خانواده اطلاع داده شد. بزرگ‌ترین ابهام پرونده، فاصله ده‌ها کیلومتری بین منزل و محل کشف جنازه ایشان است. بر اساس گزارش پزشکی قانونی کهریزک، علت مرگ مشخص نشده است.

ضروری است چند نکته در این راستا را به محضر بزرگوارتان ارایه نمایم:

۱- فاطمه دختری مؤمن، پاک، دایم‌الذکر و کم‌حرف بود. معمولاً بر اساس ضرورت و یا برای پیاده‌روی از خانه بیرون می‌رفت و بعد از یکی دو ساعت باز می‌گشت. قبل از روز حادثه نیز مدت‌ها بود که از منزل بیرون نرفته بود.

۲- فاطمه مظلومه از طرف مادر از سادات موسوی، از نسل الگوی دو عالم و پیرو حضرت صدیقه طاهره(س) بود. او ماه شعبان به دنیا آمده و ۲۸ سال بعد در همان ماه مبارک به خدا پیوست و روز اول ماه مبارک رمضان به خاک سپرده شد.

۳- فاطمه نام مادرم بود، که چهل سال پیش قربانی نظام ستمشاهی شده بود و آن را بر روی دخترم نهادم و از خدا طلب خیر کثیر نمودم.

۴- پدر فاطمه، اینجانب، در دوران دانشجویی و در دفاع از نهضت امام در اسفند سال ۵۰ گرفتار دژخیمان ساواک می‌شود. در دادگاه اول به ۶ ماه زندان و در تجدید نظر به علت پایداری بر مواضعش به سه سال زندان ظالمانه محکوم می‌شود. پس از آن، در شهریور سال ۵۱، مادر و دو برادرش در زمان بازگشت از ملاقات وی در پشت میله‌های زندان قصر در یک حادثه رانندگی در نزدیک کازرون زنده زنده سوختند و به شهادت رسیدند؛ ولی رژیم شاه سعی می‌کرد آن را عادی جلوه دهد. بعد از سپری کردن سه سال زندان و تحمل شکنجه‌های جسمی و روحی، در سال ۵۳ آزاد و بلافاصله مخفیانه و علنی در راه سرنگونی نظام ستمشاهی تا پیروزی انقلاب در سنگرهای متفاوت، از جمله در مسؤولیت خطیر معلمی، مبارزه را ادامه داد. همزمان با شهادت سید مصطفی خمینی، در مدارس کازرون به معرفی امام و ماهیت رژیم می‌پردازد و جوانان را آگاه می‌سازد، که منجر به اعلام حکومت نظامی در کازرون و تبعید وی به شهرهای دیگر می‌شود.

۵- بعد از انقلاب جهت پیشبرد اهداف و تحکیم پایه‌های انقلاب اسلامی حول محورهای مکتب، مردم، وطن و نظام همه توان و تلاش و تجربه خویش را به کار می‌گیرد، و در نهادهای آموزش و پرورش، نمایندگی مجلس شورای اسلامی و شورای عالی کار و در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها به وظایف الهی - انسانی خود در خدمت به مردم در جهت رضای خدا «مثنی و فُرادى» قیام مستمر می‌نماید.

۶- اینجانب و دخترم، مسلمان به دنیا آمده و مسلمان زندگی کرده‌ایم. آیا این چنین از ناموس مسلمان حمایت می‌کنند؟ در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین(ع) بیرون آوردن خلخال از پای یک زن غیرمسلمان را تحمل نمی‌فرمودند.

۷- حافظ و مسؤول امنیت شهروندان کیست؟



اینجانب انقلابی بوده و هستم و تنها گناه من وفاداری به امام و خط امام بوده و بر همین مبنا حامی مواضع و شخصیت انقلابی و خط امامی بزرگوارانی چون میرحسین موسوی، کروبی، خاتمی، محتشمی و سید حسن خمینی که یاران و همفکران امام خمینی بوده و اکنون نیز هستند، بوده‌ام.

استدعای ما از شما مرجع بزرگوار که همیشه مأمّن و ملجأ مردم بوده‌اید، این است، هر طور مصلحت می‌دانید برای دفاع از حق دینی انسانی شهروندی از حاکمیت به صورت کلی و به‌ویژه دستگاه اطلاعاتی سؤال فرمایید حفاظت از امنیت، ناموس و جان مردم در جمهوری اسلامی باید این‌گونه باشد؟!

چنان‌که مستحضرید، از آموزه قرآن کریم است که اگر خون انسان مظلومی ریخته شود مثل این است که خون همه انسان‌ها ریخته شده، و از آنجا که خدای واحد قهار پشتیبان خون مظلوم است، قطعاً مسؤولیت مراجع بزرگ شیعه در برابر جنایات فجیع این‌چنینی، از باب امر به معروف و نهی از منکر، بسیار سنگین است.

امید است با اجرای هر چه بیش‌تر عدالت، زمینه ظهور منتقم بزرگ مظلومان هموارتر گردد.

إن شاء الله تعالی

و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون

ولی دم فاطمه مظلومه

محمدباقر باقری نژادبان فرد

*** منع ***

وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده «کمپین فرزندان روح‌الله» به علما، شخصیت‌های تأثیرگذار و مردم، آذر ۱۳۹۰

نامه سرگشاده کمپین فرزندان روح‌الله خطاب به علما و شخصیت‌های تأثیرگذار و عموم مردم به خصوص طرفداران جنبش سبز

بسم الله الرحمن الرحيم

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»

کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند.

عاشورا رفت و عاشورائیان ماندند تا پیام عزت و سربلندی سر دهند و بیان حقایق گویند. و در این راه صبور باشند و اسقامت ورزند. حسین‌گونه در برابر ظلم ظالمان بایستند و همچون امام سجاد(ع) و زینب کبری(س) با سخنان خود در مجالس کبر و غرور و تکبر و خود شیفتگی حاکمان مستبد و جنایتکار نگذارند تا ریاکاری و دروغ پراکنی صاحب منصبان همچون غده‌ای چرکین در دل دین رخنه کند و عامل هرگونه خطاکاری و عوام‌فریبی عده‌ای فرصت‌طلب و صاحب شکوه و مقام شود. در منظر حکومت یزید، حسین(ع) کشته و خانواده و اهل البیت اسیر و طرفدارانش سرکوب شده بودند و فتنه‌ای را از بین برده بود که افراد شاخص و مورد اطمینان و خواص نیز توانایی درک آن را نداشته و ندارند. یزید خیال می‌کرد که با کشتن فرزندان و یاران رسول خدا(ص) و به اسارت گرفتن خانواده‌های آنها و سرکوب شدید حامیان فرزند پیغمبر(ص)، پایه‌های حکومتش مستحکم تر از گذشته شده، ولی از این غافل بود که در دارالخلافه‌اش چنان رسوا خواهد شد که توانایی درک آن را نخواهد داشت. یزید خیال نمی‌کرد که با آن همه گستاخی و بی‌شرمی و عوام‌فریبی و برگزاری تجمعات حکومتی و غیره و همچنین با آن همه سخنور و سخنرانی که انتصاب کرده بود تا در نمازهای جمعه و سایر مجالس بر ضد امام علی(ع) و اولادش سخن برانند این‌گونه خوار و خفیف شود. یزید و عواملش خیال نمی‌کردند که پس از آن همه جنایت و سفاکی در سرزمین کربلا کسی جرأت آن را داشته باشد تا در مورد اقداماتشان در آن روزها به‌خصوص در روز عاشورا و وقایع و جنایت‌های پس از سخن به زبان بیاورد و در میان مردم آن‌گونه سخن بگوید که هیچ برایشان باقی نگذارد. حتا در تصورشان هم نمی‌گنجید که ممکن است عناصر حکومتیشان نیز پس از آن واقعه مطلبی بنویسند و یا سخنی بر خلاف میل آنها بگویند. اما خدا آن‌گونه مقدر فرموده بود که همه این اتفاقات در مجالس تحت سلطه یزید و یزیدان بیفتند. امام سجاد(ع) و زینب کبری(س) آن‌گونه در خلافت خانه دستگاه حاکم سخن گفتند که حتا فریب خوردگان و نوکران حاکم بر ضد دستگاه حکومتی شورانده شده و بر ضدشان سخن گفتند. اما دستگاه حکومتی باز هم در خیال خود تصور می‌کرد که این مسائل در منطقه شام و کوفه است و با اقدامات خود و عواملش، از این بعد دیگر به راحتی می‌تواند به فعالیت‌های خود با قدرت ادامه دهد.

اما این تازه اول ماجرا بود. بر حضرت سجاد(ع) و زینب کبری(س) بسیار فشار آوردند. حتا از سخنرانی‌های آنها جلوگیری کردند. اما مگر تنها راه مقابله با دستگاه جور و استبداد حاکم، سخنرانی و قیام بود؟ این‌گونه بود که ایشان پایه‌گذار حرکتی شدند که این واقعه در قلب و جان مردم قرار گرفت و هیچ‌کس نتوانست حتا با عوام‌فریبی و دغل‌بازی آن را باطل سازد و یا به نفع خود و وارونه‌وار از آن استفاده کند. حرکتی که پس از آن حضرات نیز توسط سایر اولاد رسول الله(ص) ادامه پیدا کرد. حرکت عظیمی که امام باقر و امام صادق(ع) به‌خصوص در خانه خدا و در مجالس علمی و فقهی و دینی بنیان گذاشتند و نگذاشتند که حکومت آن وقایع جانسوز و جانگداز را که پایه اصلی مبارزه با ظلم و بیداری و رفتارهای خلاف و ضد مردمی و ضد دینی بود را از بین ببرد. حرکتی که حتا در زمان امام کاظم(ع) و با آن وضعیتی که بر ایشان گذراندند و سال‌ها ایشان را در حصر و زندان کردند نیز فراموش نشد. دستگاه‌های حکومتی بسیار تلاش کردند. از کشتار و حشایش شیعیان، تا حصر و زندانی کردن ائمه اطهار(ع)، از هیچ حرکتی نتوانست استفاده ببرد. و اینک. پس از سال‌ها، این وظیفه بزرگ بر گردن ماست. حرکت و قیام ابا عبدالله در روز عاشورا، حرکت در یک روز نبود. حرکت در یک تاریخ خاص نبود. یک حرکت و قیامی بود که به همه نشان داد که نگذارید انحراف در دین و عوام‌فریبی و خدعه و نیرنگ‌بازی حاکمان آن‌چنان رخنه کند که نتوان جلوی آن را گرفت. حرکتی که نشان داد ممکن است حکومت برای مقابله با آن و منحرف کردنش هرگونه واقعه‌ای را رقم بزند و هر جنایتی را انجام دهد. اما در این راه باید حتا از جان خویش نیز گذشت. و در برابر این رفتارهای دغل کارانه و خلاف ایستاد. حرکتی که به علمای ما نشان داد که اگر سکوت کنید و بترسید و در برابر رفتار دستگاه حکومتی که دین را وسیله‌ای برای رفتارهای خود قرار داده است نایستید و حق را نگویند، حاکم همان بلایی را بر سر دین و مردم خواهد آورد که یزید و یزیدیان و



حاکمان و خلفا و صاحب منصبان بعدی بر سر دین و مردم آوردند. اگر معاویه جرات نداشت که اشکارا در مقابل دین بایستد و بر خلاف دین رفتار کند، پسرش یزید این احساس را نداشت و حتا در ملأ عام شراب می‌خورد و میمون‌بازی می‌کرد و در اصل دین را به بازی گرفته بود. و حتا کارش به جایی رسید که پس از عاشورا فرمان حمله به خانه خدا را صادر کرد. این وقایع نشان می‌دهد که در برابرین رفتارها، باید ایستاد. اگر توانایی رفتار حسینی‌وار و حسینی‌گونه را نداریم، همانند امام سجاد و یا امام باقر و امام صادق (ع) و سایر ائمه اطهار (ع) عمل کنید. اگر راه سخنرانی را از ما گرفته‌اند و اجازه هیچ کاری را نمی‌دهند از راه‌های دیگر وارد شویم. نگذاریم تا دستگاه‌ها حاکم هرگونه جنایتی را بکنند و ما همچنان در سکوت باقی بمانیم. کاری که ائمه اطهار (ص) پس از وقایع عاشورا با آن خفقانی که به‌خصوص در سال‌های ابتدائی پس از آن واقعه عظیم وجود داشت، این بود که نگذاشتند این شور و شوق حسینی از دل‌ها بیرون رود و به قول معروف، آتش آن سرد شود. نگذاشتند که حرکت بایستد و ساکن باشد. حرکت کردند، مجالس عزا به پا کردند، محافل دینی و علمی را فعال کردند؛ و کاری کردند که هر کسی که درباره عاشورا و حرکت و قیام امام حسین (ع) سخنان حق را شنیده و به واقع می‌داند که حکومت چه جنایتی را انجام داده و می‌داند که اینک حکومت می‌خواهد با عوام‌فریبی به هر وسیله ممکن از صحبت درباره آن جلوگیری کند و آن را وارونه جلوه دهد، همانند یک رسانه عمل کند و پیام حق و حقیقت را به همه جا و حتا به نسل‌های آینده منتقل کند. حکومت‌های جنایتکار پس از واقعه عاشورا حتا تلاش کردند که نگذارند بحث درباره این حادثه عظیم جهانی شود. اما می‌دانیم که ائمه اطهار نگذاشتند و با برگزاری مجالس و صحبت در باب فلسفه عاشورا و قیام امام حسین (ع) و حتا وقایع پس از آن به‌خصوص در باره اسرا و سخنان امام سجاد و زینب کبری (ع)، چه در مکه و چه در مکان‌هایی که رفت و آمد مردم از سرتاسر کشور و حتا جهان اسلام و حتا سایر ملل که حتا برای خرید و فروش به سرزمین‌های اسلامی می‌آمدند می‌رساندند. و نمی‌گذاشتند آن حادثه عظیم به فراموشی سپرده شود. و آن عشق به امام حسین (ع) که در دل‌ها جای گرفته بود سرد و سپس خاموش شود. حکومت امروز کشور ما نیز همان کار حاکمان پس از واقعه عاشورا را انجام می‌دهد.

و اینک وظیفه همه ماست که نگذاریم حوادث و جنایت‌های رژیم به فراموشی سپرده شود. نگذاریم شهدا و اسرا جنبش و خانواده‌های آنها فراموش شوند. نگذاریم دینی که وسیله‌ای در دست عوامل حکومت برای از میان بردن فلسفه‌های قیام علیه باطل قرار گرفته اینگونه به ناحق مورد هتک حرمت قرار بگیرد؛ و حتا بیش از این، حرکت عظیم مردم که در جهت احقاق حق و حقیقت و مبارزه با دروغ و ریا و فریب‌کاری و در نهایت، مبارزه با دین‌فروشی و مردم‌فروشی و کشورفروشی بود به فراموشی سپرده شود. اینک وظیفه ماست که کاری کنیم که ایندگان بر ما خرده نگیرند که چرا سکوت کردید و درباره آن اقدامی شایسته انجام ندادید. وظیفه که حتا در مقابل خدا نیز موظف به پاسخگویی به مورد آن هستیم. چرا که می‌دانیم که خدا فقط در مورد کارهای انجام داده شده سؤال نمی‌پرسد. و سؤال می‌کند که آیا کاری که می‌توانستید انجام دهید و توانایی آن را داشتید، انجام داده‌اید یا نه؟

اینک برای نمونه چند مورد را عرض می‌نماییم:

۱- تبعید علما و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی و اقدامات مردم؛

مثال: حضرت آیت‌الله العظمی منتظری را به طیس و سقز تبعید می‌کنند. دو منطقه کاملاً متفاوت. یکی در کویر و دیگری در محلی که اکثر جمعیت آن را اهل سنت تشکیل می‌دهند. مردم چه می‌کنند؟ مردمی که ایشان را می‌شناسند با همه سختی‌ها و مشقات به آن مناطق سفر می‌کنند. در مورد شخصیت و جایگاه علمی و فقهی و دینی و حتا انقلابی ایشان با مردم سخن می‌گویند. ایشان را تنها نمی‌گذارند. زمینه را برای فعالیت ایشان آماده می‌کنند. و حکومت را در تنگنا قرار می‌دهند. حتا وقتی حکومت تصمیم می‌گیرد ایشان را به مشهد ببرد، مردم طیس و شهرهای اطراف به دنبال ایشان حرکت می‌کنند و به مشهد می‌روند. و همین اقدام باعث ترس حکومت می‌شود. تصمیم می‌گیرد ایشان را به سقز تبعید کند. اما باز حرکت مردم ادامه پیدا می‌کند. و ایشان در سقز، پایه‌گذار وحدت شیعه و سنی می‌شوند. و این حرکت آنقدر تأثیرگذار می‌شود که هم اکنون نیز تأثیرات آن را می‌شود دید. در مورد سایر علما و شخصیت‌هایی که تبعید شدند نیز این‌گونه بود. آیا اکنون و زمانی که حکم تبعید برای برخی زندانیان سیاسی و حتا برخی شخصیت‌های مذهبی و سیاسی صادر شده است، وظیفه ما نیست که کاری بکنیم و از تجربه‌های گذشته استفاده کنیم.

۲- رسیدگی به زندانیان سیاسی و به‌خصوص خانواده‌هایشان؛

در زمان شاه و حتا زمان‌های گذشته نیز مردم لااقل خانواده‌های آنها را تنها نمی‌گذاشتند. به مطالعات تاریخ پردازیم. زمان حضرت رسول اکرم (ص) و پس از امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه (ع) بسیار شنیده‌ایم که خود این حضرات عظیم‌الشان و حتا یاران‌شان به خانواده مظلوم و



آسیب‌دیده کمک می‌کردند؛ حتا سفارش می‌کردند که کمک کنید. آیا در زمان حضرت علی(ع) و حتا پس از واقعه عاشورا در زمان امام سجاد(ع) و حتا سایر ائمه بسیاری از دوستان و یاران شان دستگیر و تبعید نشدند؟ و آیا این حضرات و دوستان و یاران دیگرشان و حتا مردمی که توان آن را داشتند که به خانواده یاران در بند و تبعیدی و حتا خانواده شهدا کمک نمی‌کردند؟ اگر هم توان کمک نداشتند به ملاقات آنها می‌رفتند و آنها را دلداری می‌دادند. در زمان شاه و حتا در همین امروز هم شاهد این‌گونه رفتارها هستیم. ولی با این تفاوت که امروز وظیفه بر دوش ماست. وظیفه‌ای که گاهی در مورد آن کمک کاری می‌کنیم.

۳- سخنرانی و برگزاری مجالس؛

پس از وقایع عاشورا همان‌گونه که بیان شد بسیار تلاش شد که خبرهای جنایات رژیم پخش نشود. بسیاری از کسانی که توانایی سخنرانی داشتند دستگیر شدند و یا با وعده و وعید به دستگاه حکومتی پیوستند. اما ائمه و علما و برخی شخصیت‌های سیاسی که حتا در دستگاه خلافت بودند نگذاشتند جنایات‌های رژیم مخفی بماند و حرکت عظیم امام حسین(ع) به فراموشی سپرده شود. مردم هم با حضور فعال خود در سخنرانی آنها نمی‌گذاشتند تا دستگاه حکومتی هرکاری که می‌خواهد بکند. حرکتی که امروز کم‌تر شاهد آن هستیم. و سؤال اینجاست که وظیفه علما و خطبا و شخصیت تأثیرگذار که می‌توانند مراسمی (حتی مراسم مذهبی) برگزار کنند (و در آن به ذکر وقایع تاریخی که نمونه‌هایی از آن را نیز در این زمان می‌بینیم اشاره کنند) چیست؟ اگر حکومت نمی‌گذارد چرا به حرم‌های مطهر پناه نمی‌برند و انجا ساکن نمی‌شوند و انجا به ایراد سخن نمی‌پردازند و حتا از باب شکایت و گلایه آنجا را به عنوان محلی برای اعتراض بر نمی‌گزینند و ان را به اطلاع مردم نمی‌رسانند؟

۴- روشنفکران و صاحب‌نظران و اصحاب قلم، فیلم‌سازان، برنامه‌سازان، هنرمندان، ورزشکاران و...؛

در جریان انتخابات ۸۸ دیدیم که بسیاری از همین گروه‌ها به حمایت از کاندیداها پرداختند و پس از نیز تا حدودی این‌گونه بود. حتا کار به جایی رسید که بسیاری از آنها تهدید و زندانی شدند و یا از کار بیکار شدند. اما آیا نمی‌توانستند به کارهای خود ادامه بدهند؟ یادمان هستند که استفاده از دوربین‌های موبایل و پخش کلیپ‌ها بسیار تأثیرگذار بود. چیزی که هم جهانی شد و هم حکومت را در یک شک و وحشتناک قرار داد. آیا امروز نمی‌توان کلیپ‌های یک دقیقه‌ای و حتا بیش‌تر و گاهی فیلم و یا نمانگ ساخت؟ یا وقایع پس از انتخابات و جنایات‌های رژیم فقط مربوط به همان روزها بود؟ یا امروز نمی‌توان آن وقایع را از زاویه دیگری بازگو کرد؟ و یا در مورد آن صحبت کرد؟ آیا عکس‌ها و فیلم‌ها همگی به نمایش در آمدند؟ آیا امروز نمی‌توان مطالعه برخی کتاب‌ها یا دیدن برخی از فیلم‌هایی را به مردم پیشنهاد داد؟ وظیفه این قشر جامعه که وقایع را دیده و یا لمس کرده‌اند چیست؟ و مورد دیگر آنکه آیا صحبت در مورد این قشر جامعه به‌خصوص کسانی که زندانی هستند، تبعید شده‌اند، از کار بیکار شده‌اند و راحت بگوئیم اسم آنها با جنبش سبز گره خورده است، تنها برای لحظات و روزهای خاصی باید باشد؟ آیا آنها حمایت‌های بیش‌تری نمی‌خواهند؟ و یا وظیفه همکاران و دوستان این عزیزان نیست که راه و هدف آنها دنبال کرده و یا کار نیمه‌کاره آنها را تمام کنند؟

۵- دانشجویان و دانش‌آموزان؛

وظیفه آنها چیست؟ تحت فشار هستند، احتمال اخراج آنها، دستگیری‌شان و خیلی چیزهای دیگر وجود دارد؟ اما آیا با سکوت مشکل حل می‌شود؟ یادمان هست، در روزهایی که گاهی هیچ کاری نمی‌شد کرد، حداقل نام سران جنبش سبز و یا شهدا را بر تخته کلاس می‌نوشتند و یا تیک به نشانه جنبش سبز می‌زدند. امروز هم نشانه‌های آن را می‌شود مشاهده کرد و به واقع بسیاری از این کارها، امروز نیز انجام می‌شود. اما یادمان باشد که دانشجویان اهل تفکر است؛ پویاست؛ نمی‌تواند آرام بنشیند و نظاره کند و توقع و انتظار جامعه از دانشجویان نیز بسیار بالاست. یادمان نرفته است که بسیاری از شهدای و اسیران جنبش سبز، دانشجویان و دانش‌آموز بودند و هستند. چقدر یاد آنها گرامی داشته می‌شود؟ از مجید دری، توکلی، و آن دانشجویی که در حضور رهبری بسیار محکم صحبت کرد چه خبر؟ از بقیه نیز به همین شکل. از عبدالله مؤمنی و بسیاری دیگر چه خبر؟ آیا دانشجویان خبر دارند که برخی از آنها به شهر دیگری تبعید شده‌اند؟ آیا از وضعیت خانواده‌های آنها خبر دارند؟ بگذارید بار دیگر بگوئیم. انتظار و توقع جامعه از دانشجویان بسیار بالاست. دانش‌آموزان را نیز از یاد نمی‌بریم. بسیاری از خبرهای جنبش از طریق همین دانش‌آموزان در جامعه پخش می‌شد. حتا در زمان انتخاب تبلیغات توسط همین عزیزان به سرعت در سطح شهر پخش می‌شد. پس از انتخابات نیز از این عزیزان بسیار شنیدیم. و می‌دانیم که آنها آینده‌سازان این کشورند.



۶- و اینک سایر اقشار جامعه وظیفه ما چیست؟

کسی مثل استاد محمد نوری‌زاد توان را دارد تا با قلم تحسین‌برانگیز خود نامه بنویسد. کسی مثل استاد امجد می‌تواند سخنرانی کند. کسی مثل حضرت آیت‌الله دستغیب (اعلی الله مقامه) در جایگاه خود و با همه سختی از دل مردم سخن می‌گوید و نامه می‌نویسد. خانواده‌ها همسران شهدا به‌خصوص سرداران شهید حاج ابراهیم همت و شهید مهدی باکری و همچنین همسر رئیس‌جمهور شهید محمدعلی رجایی توان نوشتن نامه و یا سخنرانی را دارند. نمونه‌های بسیاری از این گونه شخصیت‌های تأثیرگذار داریم. بسیاری از زندانیان ما با همه مشقات و شکنجه‌ها و سختی‌های زندان باز هم نامه می‌نویسند و با مردم و مسؤولین سخن می‌گویند. این این‌گونه نامه و مصاحبه‌ها را در مورد خانواده‌های شهدای جنگ تحمیلی و شهدای جنبش سبز و حتا اسرای جنبش را دیده‌ایم و از آن باخبریم. دوستانی توانایی آن را داشته‌اند شبکه تلویزیونی و یا مجازی درست کنند و توسط آن به بیان حقایق پردازند و مردم را در جریان وقایع کشور قرار دهند. حتا بسیاری از دوستان در فضای مجازی به‌خصوص توسط وبلاگ‌ها و سایت‌های خود خبر رسانی می‌کنند و یا به وضعیت موجود انتقاد و اعتراض می‌کنند. و اگر این همه فعالیت نبود چه بر سر این ملت می‌آمد. اما ما نیز به عنوان سایر مردمی که جز این گروه‌ها نیستیم، باید بیش‌تر تلاش کنیم. یکی از بزرگ‌ترین وظایف ما حمایت از این عزیزان است. حمایتی که گاهی حمایت و سرکشی به خانواده‌های این عزیزان می‌تواند باشد. و در این راه وظیفه کسانی که توانایی دارند (چه از لحاظ دینی و علمی و چه از لحاظ مادی) بسیار بیش‌تر است. حتا این وظیفه بر دوش هموطنان ترکمنی و کرد و بلوچ و لر و آذری و عرب و طوایف و اقوام ما نیز هست تا دوستان و هم‌شهری و هم‌ولایتی‌های خود را تنها نگذارند و یاری‌گر آنها و خانواده‌هایشان باشند. چرا که در بسیاری از موارد رسیدگی به خانواده‌ها رنج و تحمل و سختی زندان را بر زندانیان کم و تحمل دوری و نگرانی از وضعیت زندانیان را بر خانواده‌ها آسان‌تر می‌کند.

ما مردمی هستیم که در طول تاریخ نشان داده‌ایم که در مقابل ظلم و ستم ساکت نمی‌نشینیم و در لحظات سختی و گرفتاری یاریگر و همراه و هم‌نفس هم هستیم. ما ملتی هستیم که رنج دوران دیده‌ایم و تاریخ، گواه صادقی است که نشان بدهد هیچ‌گاه در برابر ظلم سر خم نکرده‌ایم و تا پای جان ایستاده‌ایم. و در برابر بیگانگان و هرگونه تجاوزگری آنها به خاک مقدس ایران عزیز ایستاده و برای حفظ کشورمان قهرمانانه و دلاورانه مقاومت کرده‌ایم و اجازه هیچ‌گونه اقدامی را به آنها نداده‌ایم. ما مردمی هستیم که در برابر سختی‌ها تحمل کرده و نگذاشته‌ایم عده‌ای فرصت‌طلب که گاه برای چند صباحی قدرت را در اختیار می‌گیرند و از هیچ‌گونه جنایت و سفاکی نیز پرهیز نمی‌کنند بر سرنوشت کشور عزیزمان مسلط شده و به رفتار و حرکات پلیدانه خود ادامه دهند. ما مردمی هستیم که جان‌ها فدای راه دین و میهن کرده‌ایم و به ان افتخار می‌کنیم و به خود می‌بالیم. ما مردمی هستیم که اجازه نخواهیم داد راه سرخی که بزرگان دین و آیین‌مان، برایمان به جای گذاشته‌اند به دست عده‌ای دین‌فروش و کشورفروش به تاراج برده شود و به حراج گذاشته شود. ما مردم سرزمین مردان و زنان غیرتمندیم. ما مردم ایرانیم.

والسلام

کمپین فرزندان روح‌الله

*** منع ***



نامه سرگشاده (?) به عبدالله جوادی آملی، ۱۴ دی ۱۳۹۰

نامه‌ای از سر درد به حضرت آیت‌الله جوادی آملی

سلام علیکم

با سلامی و درودی که از سینه‌ای مجروح و پر درد بر می‌آید، می‌خواهم درد دلی‌کنم و بر حال زار خود بگریم و با یادآوری روزها و سال‌های خوش گذشته نه چندان دور، صفایی بکنم. دردا و واویلا که این قلم بی‌نوا را یارا و توانایی تحریر آنچه از دلم می‌جوشد نیست و پیشاپیش می‌دانم در بازتاب جوشش‌های درونی‌ام ناتوان خواهد ماند. اما چه کنم که وسعم همین است. بینوایم و ندارم بیش. پس با دلگرمی به درویشی که از شما به یاد داشتم و شما را پاسدار آبروی فقر و قناعت می‌دانستم و می‌شناختم، با همین وسع ناچیز قدم به معرکه می‌گذارم و چون شما ستاره آسمان علم و فقاقت را مخاطب قرار می‌دهم.

خدای بزرگ را به شهادت می‌گیرم که این نوشته از دلم برخاسته و لاجرم باز خدای را به استعانت می‌طلبم که کلمه به کلمه‌اش را بر دل حضرتعالی بنشانند. إن شاء الله.

غرض از مزاحمت یادآوری دوران خوشی است که در گذشته‌های نه چندان دور، هر سال مدتی پذیرای وجود منور شما در مسجد حاج علی کوچک آمل بودیم و بی‌صبرانه مقدم شما را به انتظار می‌نشستیم تا به قدوم مبارک شما برخیزیم و دست‌ها را نقاب چهره کنیم تا نور صفا و مهر و روحانیتی که با ورود شما فضای مسجد را می‌آکند، چشمان کم‌سوی ما را نیازارد. آنگاه همه از بالای شانه‌های جلویی‌هایمان سرک می‌کشیدیم تا لبخند دلنشین شما را ببینیم و بفرمائید، بفرمائید متواضعانه شما را به گوش جان ببلعیم و بعد با اکراه بنشینیم، چرا که ترجیح می‌دادیم ایستاده سخنان پرمغز و وعظ‌نغز شما را بشنویم و در مقابل چون شمایی جسارت نشستن را روا نداریم. اما مگر فروتنی شما چنین اجازه‌ای به ما می‌داد؟

یادش به خیر، یادش به خیر، یادش به خیر. یادش به خیر. یاد خانه بیلاقی ساده شما در روستای گرنای لاریجان هم به خیر. الله اکبر از آن همه صفا، الله اکبر از آن همه نورانیت و لطف که از در و دیوار آن خانه کم‌روتنی اما پر از صفای شما بیرون می‌ریخت.

یاد نانوائی گرنا هم به خیر. چه لطفی داشت نان داغش بر سفره صبحانه. سفره‌ای که نان و پنیرش همه با بانگ نوشانوش مخلصانه مردم و اهالی متبرک بود.

یاد چشمه‌های شارزون و هنه‌سار و... هم به خیر.

از منزل بیلاقی شما در دماوند شنیده‌ام اما ندیده‌امش و رغبت دیدنش را هم ندارم، چرا که چون شمایی را نه تنها از گرنا که از لاریجان گرفت. ما مردان بزرگی را در خطه لاریجان از دست داده‌ایم که ارواح برخی را فرزندان ناباب و ناهلشان به سیاهی و تباهی نشانده‌اند اما دلمان بر از دست دادن شما بیش‌تر می‌سوزد چرا که شما چشم و چراغ شهری و استانی، و در برهه‌هایی چشم و چراغ مملکتی بودید. یاد آن روزگاران به خیر.

ما را چه شد که شما را از دست دادیم و شما را چه پیش آمد که ما را بر چنین امر نامبارکی رخصت فرمودید؟

آیا کوتاهی از جانب ما بود؟ آیا در تکریم و احترام شما کوتاهی کردیم و قصور ورزیدیم؟ آیا مقدم‌تان را به مژگان نروفتیم؟ چه می‌بایست می‌کردیم تا شما آنچه که به ما ترجیح دادید را بر ما مرجح نمی‌داشتید؟

خدایا بر من نبخش اگر ساحت ادب چنین عالم فرهیخته‌ای نگاه ندارم اما این دوگانگی را چگونه دریابم و هضم کنم؟ آن صفا، آن وفا، آن روح بلند، آن که در عین گردآلودی فقر، دامن به آب چشمه خورشید، تر نمی‌کرد، چه شد؟ کجا رفت؟ چرا رفت؟ چه دید که رفت؟ چه نشانش دادند که بردندش؟ به امید چه رفت؟ به امید که رفت؟

«گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود

بار بریست و به گردش نرسیدیم و برفت»

این همه مماشات و سکوت و انفعال چگونه و چرا جایگزین آن روح بلند روحانی شد؟



آیا به آغوش ما باز خواهد گشت؟ آیا تکلفی که به تحمیل بر او روا داشته‌اند را فرو خواهد گذارد و به دامان همان منزلگاه عشق قدم خواهد گذاشت؟

خدایا چند سال از عمر گرانقدر این عالم محبوب و محبوب ما باقی مانده؟ آیا قدر نقد این چند صباح را خواهد دانست و به جبران مافات خواهد کوشید؟

مرا ببخشید حضرت آیت‌الله که اختیار قلم از کفم رفت و ناخودآگاه روی به درگاه خدای آوردم.

حضرت آیت‌الله جوادی، سعدی‌وار بغداد و خلیفگان را واگذارید و به شهر و بوم و مردم خود باز آید و اطمینان داشته باشید که آملیان همچون شیرازیان، مقدم مفتی ملت اصحاب نظر خویش را گرامی خواهند داشت و شما را به عطایای خلفا نیازی نخواهد بود.

در پایان، این نامه را می‌بوسم و بر بال باد صبا برایتان راهی می‌کنم، به امید آنکه برسد به دست شما و گفته‌هایم را به همراه ناگفته‌هایم یکجا به سمع و دلتان برساند.

در دلم زمزمه می‌کنم که:

«برو ای طایر میمون همایون آثار

پیش عنقا سخن زاغ و زغن باز رسان

آنکه بودی وطنش دیده حافظ یارب

به مرادش ز غریبی به وطن باز رسان!»

والسلام علی من اتبع الهدی

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده خانواده‌های جمعی از زندانیان سیاسی به مراجع تقلید، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱

اعمال قبیح از جانب مدعیان آیا نباید لاقلاً مورد تقبیح و مذمت مردان دین قرار گیرد؟!

بسم الله الرحمن الرحيم
 السلام عليك يا بنت رسول الله (ص)
 محضر مبارک مراجع عالیقدر تشیع
 با عرض سلام و ادب و احترام

روز ولادت بانوی بزرگواری است که اسوه همه بشر و بشریت است. انسانی تمام که ادعای ابر بودن پیامبر خاتم(ص) را در یک تاریخ به وسعت زندگی همه ستمگران و مدعیان تهی مغز مفلوک به سخره گرفته است.

روز ولادت بانوی ارجمندی است که میلادش مبشر مهر بود و گشایش و رحمت. زنی که پرستار بود و همسر بود و مادر بود و معلم بود و مدرس بود و مشاور بود و خطیب بود و افشاگر ستم بود و این همه نقش را بی هیچ کم و کاست در دوران کوتاه عمر باعزتش ایفا نمود تا به پیروان آئین محمدی پیامزد که انسان، موجود ناشناخته‌ای است که تنها در مقابل خدای احد و واحد سجده می‌کند و در مقابل غیر او حتا اگر بر کرسی قدرت تکیه زده باشد، تنها بنده‌ای است برابر که رأی و نظرش و انسانیتش مکرم است و احدی حق ندارد حقوق انسانی‌اش را نادیده بگیرد و از حقش محروم کند و تحت ظلم و ستمش قرار دهد با هر ادعایی!

روز ولادت زهرا(س) است و ما اندوه‌زده‌تر از آنیم که بتوانیم این روز بزرگ را به سرور و شادمانی بگذرانیم چرا که عزیزانمان را به بند ستم کشیده‌اند و هر روز فشار و عُسر و حَرَج را بر آنان و اعضای خانواده‌هایشان که تن به خواسته‌های غیرمشروع و غیرقانونی آنان نمی‌دهند و سرخم نمی‌کنند و کرنش نمی‌کنند و تأیید رفتار غیرشرعی و غیرانسانی آنان را نمی‌کنند، بیشتر و بیشتر می‌کنند. تا آن جا که تهدیداتشان را، که البته دوست دارند مکتوم بماند، عملی می‌کنند و انواع محرومیت‌ها را در مورد آنان اعمال می‌کنند از محرومیت‌های شغلی و حقوق اجتماعی تا محرومیت‌ها از همه نیازهای انسانی و عاطفی.

حضرات آیات عظام!

در روز ولادت بانوی دو عالم صدیقه طاهره(س) مایلیم بدانیم آیا رنجی که این دردانه رسول الله(ص) از ستم می‌برد تنها به دلیل این بود که خود در معرض این ستم قرار داشت یا از انحرافی که در دین مبین ایجاد شده بود، دل نگران بود؟! و آیا خشمش از دست اندازی‌ها برفدک به دلیل عسرت اقتصادی خود و خاندانش بود یا این که بنیان پایه‌های کج در حکومت اسلامی او را برمی‌آشفته؟! و آیا حضور و نقش‌آفرینی سیاسی این بانوی مطهر و مکرم تنها برخاسته از میل به قدرت شویش بود یا احساس مسؤولیت اجتماعی او را به میدان روشنگری و آگاهی‌بخشی می‌کشاند تا جامعه اسلامی را از انحراف و فساد سیاسی و اجتماعی به اصلاح بکشاند؟! مایلیم بدانیم همه آن چه دخت یگانه پیامبرمان در برابر کژی‌های حاصله در حکومت اسلامی پس از وفات پدر بزرگوارشان کردند، تنها باید چون نوشته‌ای زرین در لوح ضمیر ما پیروانش بماند یا باید با تاسی به آن بزرگوار و همه فرزندان حق طلبش پای در مسیر روشنگری گذاشته نقد مشفقانه و مصلحانه را برگزینیم و تا رسیدن به صلاح و اصلاح آرام ننشینیم؟!

ما خانواده‌های زندانیان سیاسی که در همه روزهای تلخ و سیاه بندی شدن عزیزانمان در زندان جور بر اساس همین آموزه‌های اسلامی فریاد حق‌خواهی و عدالت‌طلبی برکشیدیم و بیرق آزادی‌خواهی و اقامه قسط برافراشتیم و در این راه رنج‌های بسیار بردیم و ستم‌های مضاعف را تجربه کردیم و دادخواهی‌مان را به مراجع رسمی و غیر رسمی و به محضر شما بزرگواران عرضه کردیم، انگیزه اصلی‌مان از اصرار بر این مثنی فاطمی، نهی از منکر بود و اینک سؤالمان از شما بزرگواران این است که آیا منکر بزرگ زمانه که همانا عدول از عدالت و اِعمال ستم به بندگان خداست، تنها باید توسط کسانی که مستقیماً در معرض ستم قرار گرفته‌اند نهی شود و دیگران هیچ‌گونه مسؤولیتی در این باب ندارند؟!



مراجع بزرگوار!

ما در آستانه میلاد اسوه عالمیان حضرت زهرا(س) می‌خواهیم بدانیم مسؤولین قضائی جمهوری اسلامی چه اصراری دارند که بانوی محترمه نرگس محمدی را که در زندان ستم به بیماری صعب و غریب و سختی گرفتار آمده و در غیبت اجباری همسر، مسؤولیت سرپرستی دو طفل خردسالش را به عهده دارد، در ایام رحلت بانوی عالمین به زندان فراخوانده شود و چه اصراری دارند همسر جوان زندانی سیاسی مظلوم، مسعود باستانی، در ایام ولادت زهرا(س) به زندان فراخوانده شود و چه اصراری دارند که جشن‌های مذهبی را برای خانواده‌های زندانیان سیاسی بلکه همه مسلمانان عدلت‌طلب و آزادی‌خواهان و هم نوع‌دوستان، عزا کنند؟! و این عمل قبیح از جانب مدعیان حکومتی آیا نباید لاقلاً مورد تقبیح و مذمت مردان دین قرار گیرد؟ و نباید مرتکبین این قسم منکرات مورد سوال و مؤاخذه قرار گیرند؟ آیا چهره سیاهی که از اسلام نزد نسل جوان امروز ایران توسط خشونت‌طلبان اقتدارگرا ساخته شده مورد تأیید بزرگواران حوزه‌های علمیه ماست و آیا قرائت رحمانی از اسلام را فرزندان ما باید در جایی فراتر از مرزهای کشور اسلامی مان جستجو کنند؟!

مراجع بزرگوار تقلید!

ما خانواده‌های زندانیان سیاسی در روز میلاد خجسته دختر محمد نبی‌مان(ص) و همسر علی ولی‌مان(ص) و مادر بزرگوار حسینین و زینبین(ع) که الگوی تعامل با مخالفین و منتقدین خود و در عین حال، الگوی ستم‌ستیزی و مظلوم‌پروری هستند، بار دیگر مسؤولیت خطیر بزرگان دین را به یاد می‌آوریم و خودمان و ایشان را توصیه به تقوا و حمایت از حق و انکار باطل می‌کنیم و با رجاء واثق به حاکمیت عدل و زوال ستم و ستمگران عالم، نقش اجتماعی خود را به عنوان یک مسلمان متعهد و یک شهروند مسؤول بازخوانی می‌کنیم و اعلام می‌داریم تا زمانی که یک زندانی سیاسی بی‌گناه در زندان‌های کشورمان باقی است نقش روشنگری و آگاهی‌بخشی ما خانواده‌ها نیز باقی است و در این راه که راه همه مصلحان عالم بوده است، خار مغیلان را به جان می‌خریم تا آیندگان بدانند عافیت‌طلبی و راحت‌طلبی ما را به گوشه‌های تاریک روزمرگی‌های زندگی نکشاند و در میدان مانده‌ایم تا فردای روشن را مقابل چشم فرزندانمان که خشونت‌طلبان حامی اسلام طالبانی، نامأنوس با اسلام رحمانی‌شان می‌خواهند و می‌پسندند، تصویر کنیم و آنان را به گشایش و رحمت و برکت الهی امیدوار سازیم. و انتظار همراهی بزرگان دین و مجتهدین و فقهای متقی و مراجع مردمی و غیروابسته به حکومت و منابع حکومتی، انتظاری زیاده و غریب نیست.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

خانواده‌های زندانیان سیاسی

۱۳۹۱/۲/۲۳ برابر با روز ولادت حضرت فاطمه(س)

*** منع ***

وبسایت «کلمه»

**«رهبر چشم به راه شماست، داخل شوید!»؛ محمد نوری‌زاد، ۲۷ مهر ۱۳۹۱****آقایان حضرات، ما در دو قدمی یک فاجعه ملی چشم به راه همت «آشکار» شما بزرگان دینی و سایر شخصیت‌های کشوری هستیم**

معروف است: وقتی نادرشاه بر پسرش رضاقلی میرزا خشم گرفت و به وی گفت: «می‌دهم فردا صبح چشمانت را از کاسه بیرون بکشند»، تا خود صبح نخوابید. قدم می‌زد و دست‌هایش را به هم می‌مالید و آه می‌کشید. اما چاره‌ای نبود. حرفی زده بود و «باید» پی انجام آن را می‌گرفت. چرا که اگر از کور کردن پسرش منصرف می‌شد، سخنش سستی می‌گرفت. همان فردا هیمنه‌اش فرو می‌ریخت و سرداران مرموزش زمزمه درمی‌پیچاندند: فرمان نادر باد هواست. نادر وقتی اراده کاری داشت، انجامش می‌داد. اکنون که گفته بود: می‌دهم فردا صبح چشمانت را از کاسه بیرون بکشند، باید آن چشمان پرعاطفه را بیرون می‌کشید.

حالا ماجرا چه بود؟ رضاقلی جوان و نایب‌السلطنه، پیش روی سرداران به پدر گستاخی کرده بود و پدر تاب فرو خوردن آن گستاخی نداشت. صبح فردا فرمان نادر به اجرا درآمد. خواجگان آمدند و در حضور سرداران، چشمان رضاقلی را از کاسه درآوردند. وقتی کار انجام گرفت و رضاقلی را کشان‌کشان بیرون بردند، نادر همان‌جا نعره‌ای کشید و تف به صورت سرداران خود انداخت و بر سرشان غرید: بی‌شرف‌ها، من دیشب تا خود صبح نخوابیدم تا مگر یکی از شماها بیاید و وساطت کند که من چشم این پسر را بیرون نکشم. چرا نیامدید؟ چرا نیامدید؟ شماها که می‌دانستید نادر است و یک رضاقلی. بی‌حیاها گرفتید و خوابیدید و فکر فردای ایران را نکردید؟

البته سرداران به خاطر خصومتی که با نادر و رضاقلی داشتند پیشقدم نشدند. سوز نادر نیز فایده نداشت. بعد از این حادثه عمر زیادی نکرد. نوشته اند: تا همان شبی که توسط یکی از سرداران خود در چادرش سلاخی شد، ضجه می‌زد و از خواب می‌جهید و نام رضاقلی را صدا می‌زد. کاش مراجع تقلید و بزرگان دیگر ما می‌دانستند: «فاجعه» یعنی بر باد رفتن. و می‌دانستند ما به چند قدمی یک فاجعه ملی نزدیک شده‌ایم. که اگر امروز - آری همین امروز - به چاره‌جویی‌اش همت نکنیم، فردا به خاطر ظلم‌هایی که بر سر مردم بارانده‌ایم، همین مردم، ما و بانیان و همراهان فاجعه را از سوراخ‌های اختفا بیرون می‌کشند و به صورت‌مان تف می‌کنند.

نیز همین مراجع و بزرگان می‌دانند: رهبر ما فردی مغرور است. فردی که انقلابی بودن و مرد بودن و استقلال رأی و شجاعت و شهامت و مسلمانی و نفوذ و جذابیت را در: پای پس نکشیدن از سخن خود می‌داند. که اگر سخنی و شعاری سر داده «باید» بر سر انجام آن سخن سماجت و پافشاری کند. و کاری به عواقب هولناک آن نداشته باشد.

بارها و بارها و بارها از زبان وی سخنان آتشی در باب انرژی هسته‌ای و این جور چیزها شنیده‌ایم. و این که ما تا به آخر بر سر این حق مسلم ایستاده‌ایم. همه می‌دانیم: برای ایشان عقب‌نشینی از موضع هسته‌ای، ای بسا دشوارتر از جابجا کردن دماوند و زنده کردن مردگان باشد. چرا؟ چون فرهنگ شعارپراکنی، اولین خاصیتش این است که مردم را شعارخوار می‌کند. و اولین عارضه شعارخواری نیز در این است که مردم طلبکارانه بر حقانیت همان شعارها شعار می‌دهند.

اکنون در این مخمصه ملی، شعارگو اگر بخواهد پای پس بکشد، شعارخواران به طعنه می‌گویند: چه شد پس؟ عبور از این «چه شد پس» برای شعارگو به دشواری همان جابه‌جا کردن دماوند و زنده کردن مردگان است. به همین خاطر، با غرور بر شعارهای بدون پشتوانه پیشین اصرار می‌ورزد و بر هیزم آتش آنها نیز می‌افزاید.

اکنون من، محمد نوری‌زاد، به نمایندگی از آن مردمی که پس و پشت این سماجت پوک را می‌بینند، با صدای بلند آمیخته به التماس به مراجع و سایر شخصیت‌های مطرح سیاسی کشور می‌گویم: سخنان و میانجی‌گری‌های خصوصی و درگوشی شما با رهبر، اصلاً در اندازه‌ای نیست که آن غرور ملت‌هت‌را فرو بنشانند و ما را از این فاجعه بزرگ و حتمی برهاند. برای چه؟ برای این که آن شعارهای حق مسلمی رهبر مگر در پشت درهای بسته بر زبان آورده شده؟ نخیر، بابت هر شعار هسته‌ای جماعتی از مردم منگ هزاران الله اکبر سر داده‌اند و ندانسته پای سند تباهی کشور را امضا کرده‌اند. این که: همگی می‌میریم و ذلت نمی‌پذیریم و از شعارهایمان عقب‌نشینی نمی‌کنیم. شما از یک کودک سیزده ساله و یک پیرزن هفتادساله روستایی پرسید: حق مسلم یعنی چه که مشت‌هایتان را برایش گره کرده‌اید؟

من معتقدم: رهبر ما شب تا به صبح قدم می‌زند و دست بر دست می‌ساید تا مگر یک یا چند تن از مراجع ما آشکارا - و نه در پس درهای بسته - دست به ریش خود ببرند و عمامه از سر بگیرند و از رهبر بخواهند: به انرژی‌های معطل کشور بسنده کنند و دست از انرژی هسته‌ای بکشند. من



اطمینان دارم به محض رخ دادن این میانجی‌گری، رهبر عقب خواهد نشست. با این احتجاج که من روی هر که را بر زمین بیندازم، روی بزرگان و نخبگان دینی را بر زمین نمی‌اندازم. بیاورید جام زهر را!

من صمیمانه به رهبرمان حق می‌دهم. ایشان چشم‌انتظار فریاد بزرگان است اما کسی از آنان نطق نمی‌کشد. علتش هم ترسی است که سال‌های سال با ظرافت به بیوت حضرات تزریق شده و اکنون همان ترس ظریف است که نمی‌گذارد عمامه‌ای از سر برداشته شود.

پیشنهاد می‌کنم آقایان یک یا علی‌ای بگویند و آشکارا بر این سخن متحد شوند. که: آقا جان، همه ما برای آن حق مسلم، هم شعار داده‌ایم و هم هزینه کرده‌ایم. هزینه‌اش را اگر ریخته‌ایم دور، فدای سرتان. شعاری هم اگر سر داده‌ایم پس می‌گیریم. با همان قوت و انرژی. مثلاً فریاد برمی‌آوریم: «انرژی هسته‌ای خسته‌ایم خسته‌ایم». شما خودت را وامدار آن شعارها بدان. جام زهر را هم شریکی سر می‌کشیم. مردانه همه ما می‌آییم وسط. می‌گوییم همه ما در برآمدن این ضایعات پشت در پشت سهیم بوده‌ایم. همه ما که وسط باشیم، هم جام زهر، و هم تبعات بعدی‌اش سرشکن می‌شود میان ما که هزاران نفریم و شما که یک نفرید.

آقایان حضرات، ما در دو قدمی یک فاجعه ملی چشم به راه همت «آشکار» شما بزرگان دینی و سایر شخصیت‌های کشوری هستیم. با این اطمینان که رهبر ما شب تا به صبح قدم می‌زند و دست بر دست می‌ساید و منتظر صدای یا الله شماست. مرسید. داخل شوید.

محمد نوری‌زاد

بیست و هفتم مهرماه سال نود و یک

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

**انتقاد «سفیران سبز امید» از سکوت مراجع تقلید در برابر قتل ستار بهشتی در بازداشتگاه، ۲۹ آبان ۱۳۹۱**

بسم الله الرحمن الرحيم

مراجع عظام و علمای بزرگوار اسلام

سلام علیکم

در طول تاریخ پر فراز و نشیب کشور ما تأثیر و نقش علما بر جامعه و سیاست، متنوع و دائمی بوده است. اما در این میان سکوت نکردن مقابل ظلم بین و اعتراض در برابر تعرض به جان و عرض بی‌گناهان نقش ایشان را ممتاز و متمایز ساخته است. از یک طرف جایگاه دین نقش اجتماعی علمای دینی را افزایش داده است و در مقابل نیز نقش علمای دین در ایستادن مقابل ظلم، تأثیر فراوانی در ایمان مردم داشته است. چنان‌که ظلم‌ستیزی روحانیون در دوره ستم شاهی و ایستادنشان در کنار مردم نه فقط آنها را نزد مردم محبوب که نفوذ دین را نیز در دل‌های آنها بیش‌تر کرد.

صدمه‌ای که در سال‌های اخیر به علت توجیه ظلم و خشونت با مستمسک‌های دینی بر تدين و ایمان مردم و بر پیوند مردم با علما وارد شده است چندان آشکار و چشمگیر است که نیازی به شرح و بیان ندارد.

حتماً اطلاع دارید که هفته گذشته یک جوان سی و پنج ساله از اهالی رباط کریم به اتهام اینکه در وبلاگش مطالبی در نقد شرایط سیاسی کشور می‌نوشته است، پس از آن که چندین بار تهدید به قتل می‌شود، توسط پلیس امنیت بازداشت گردیده و در دوره بازداشت و پیش از آنکه پرونده‌اش به دادگاه احاله شود، به خاطر شدت خشونت مأموران به قتل رسیده است.

شهادت ۴۱ نفر از زندانیان بند ۳۵۰ اوین از شدت ضرب و شتم و جرح وارده بر این زندانی و مرگ وی در زندان حتا توسط شخص دادستان کل کشور، آقای اژه‌ای و آقای احمد توکلی نماینده مجلس شورای اسلامی تأیید شده است.

مراجع عظام و علمای بزرگوار اسلام

متأسفانه دستگاه قضائی کشور در موارد مشابه عملکرد مسؤلانه‌ای از خود نشان نداده است. چنان‌که در مورد قتل زهرا کاظمی در زندان که به گواه جمع منتخب نمایندگان مجلس شورای اسلامی وقت، بر اثر وارد شدن ضربه جسمی سخت به سرش در هنگام بازجویی جان‌ش را از دست داده بود هنوز کسی مجازات نشده است. یا در مورد جوانان به شهادت رسیده در بازداشتگاه کهریزک، جوانانی که تنها گناهشان طرح سؤال نسبت به نتیجه انتخابات بود و به شهادت دستگاه‌های رسمی کشور به دلیل برخورد‌های خشن غیرقانونی در دوره بازداشت به قتل رسیدند، حتا علی‌رغم ابراز تأسف مقام رهبری و دستور ایشان برای پیگیری، هنوز قاتل یا قاتلین مجازات نشده‌اند.

اکنون بار دیگر مرگ یک جوان وبلاگ‌نویس به شیوه‌ای مشابه نشان می‌دهد که این بی‌رسمی‌ها نه تنها استننا نیستند، بلکه به رویه متداول دستگاه‌های امنیتی و انتظامی و قضائی بدل شده است. مضبوط بودن نام و مشخصات مسؤلان هر نوبت کاری در بازداشتگاه‌ها، افسران نگهبان، بازجویانی که اقدام به ضرب و جرح می‌کنند و همچنین وجود دوربین‌های امنیتی دلیلی برای عدم امکان شناسایی مسؤلان این قبیل جنایت‌ها باقی نمی‌گذارد.

متأسفانه به نظر می‌رسد در برخی از این بزنگاه‌های تلخ و دشوار آن‌طور که آموزه‌های دین مبین اسلام و الگوهای آزادگی و شجاعت تاریخ اسلام ما را آموخته‌اند، مراجع و علمای اعلام در برابر این وقایع اعتراضی نکرده‌اند و دلجویی از بازماندگان قربانیان را هم لازم ندیده‌اند. اکنون ایمان و امان خلق است که در این طوفان ستمی که به نام دین می‌وزد بر باد می‌رود. سرمایه اجتماعی مرجعیت و روحانیت مبتنی بر ایمان همین مردم ستم‌دیده به دین پیامبر خاتم و اعتماد ایشان به عالمان و روحانیانی است که در دوران غیبت باید سلوک و حرکت و سکون‌شان مردم را به یاد سیره و شیوه رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و امامان هدی علیهم‌السلام بیندازد.

پرسش ما از علمای اعلام این است که آیا رضایت پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) که اکنون ناظر بر احوال امتش است، در سکوت علمای اسلام در مقابل این ستم‌ها ست که به نام خدا می‌رود یا رضایت ایشان در گرو اعتراض به این ستم‌ها است؟ آیا سیدالشهدا که ما و شما افتخار اشک ریختن در مجالس عزای او را داریم به سکوت شما در برابر شهادت این مظلومان خرسند است؟ آیا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در برابر



چنین ناراستی‌هایی همان می‌کرد که اکنون شما می‌کنید؟ سکوت شما در برابر این ستم‌ها که اکنون به نام دین می‌رود و ایمان و امان و جان مردم را بر باد می‌دهد در کنار همه سوء مدیریت‌ها و فسادهایی که نان و تاب و توان مردم را بریده است به کدامین جامعه پیامبرپسند راه می‌برد؟ پرسش دیگر ما این است که به نظر شما حکم شرعی شکنجه و قتل متهمان در دوران بازداشت موقت بدون هیچ محاکمه‌ای و محروم کردن بازماندگان از وداع با جنازه، دفن پنهانی او و منع بازماندگان از عزاداری چیست؟ این رویدادها ما را به یاد همه ستم‌هایی می‌اندازد که بر اهل بیت رسول‌الله رفت چون ایشان در برابر ستمی که به نام دین خدا می‌رفت سکوت نکردند. وظیفه مؤمنانی که اطمینان حاصل می‌کنند که خون انسانی بی‌گناه ریخته می‌شود و متأسفانه دستگاه قضائی کشور در رسیدگی به این موارد تعلل می‌کند چیست؟

ما به دلیل مسئولیتی که خدا بر عهده علما گذاشته است اطمینان داریم که در گفتن حق حتماً اگر سختی در پی داشته باشد درنگ نخواهید کرد و نه تنها ما را در یافتن تکلیف شرعی در مواجهه با ظلم آشکار راهنمایی خواهید کرد که در پیگیری آن نیز ما را تنها نخواهید گذاشت.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سفیران سبز امید

بیست و نه آبان هزار و سیصد و نود و یک

پنجم محرم هزار و چهارصد و سی و چهار

*** منع ***

وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به مراجع تقلید: بیایید برقصیم و شاد باشیم! ۲۸ دی ۱۳۹۱

رقص و موسیقی و مرجعیت

این فیلم را ببیند و به ما بگوید: طبق فتوای خودتان، تقاص فرو فشردن مردم ایران در افسردگی و اندوه چیست؟ و چه کسانی باید پاسخگوی قساوتی شوند که روح شادمانی را در درون مردم ایران به خاک انداختند و به جایش اندوه‌خواری را تحکم فرمودند؟

پیش از انقلاب سال پنجاه و هفت، مردم ایران در کنار سفره‌ای از «اختیار» نشسته بودند و هرکس به هرچه که متمایل بود، دست می‌برد. یکی به مسجد می‌رفت و یکی به مجلس رقص. یکی به سینما می‌رفت و یکی به مجلس عزا. یکی باحجاب بود و یکی بی‌حجاب. یکی قرمز می‌پوشید و دیگری سیاه. یکی ریش می‌گذاشت و دیگری می‌تراشید. یکی با سرانگشتانش دانه‌های تسبیح را جابه‌جا می‌کرد و ذکر می‌گفت و یکی هم شادمانی می‌پراکند و بشکن می‌زد. یکی پای می‌کوفت و می‌رقصید و یکی به خلوت خود فرومی‌شد و مناجات می‌کرد. نه مسلمان محل از این که همسایه اش کمونیست و خدانشناس و کافر است رنج می‌برد و نه خانم‌های باحجاب از بی‌حجابان در زحمت بودند. خدا، هم در مهدیه در دسترس بود و هم در حسینیه ارشاد و هم در کلیسا و کنیسه و آتشگاه. هم پیراهن‌های بدون یقه آخوندی رایج بود و هم پیراهن‌های یقه‌دار کراوات‌بسته. و خدا در این میان، هم به خانه اشقیای سر می‌زد و هم به خانه اتقیا. خلاصه موسی به دین خود بود و عیسی به دین خود. و بقول قرآن: لکم دینکم ولی دین!

در شهرها و روستاها، عروسی‌ای اگر در می‌گرفت، کوچک و بزرگ به پایکوبی روی می‌بردند و بی آنکه از پله‌های چیزی به اسم مفسده بالا بروند، می‌رقصیدند. تک به تک. چند به چند. و نشان می‌دادند که شادمانند. انقلاب اسلامی که آمد، نخستین چیزی را که ذبح فرمود، لبخند بود. و بعد: موسیقی و رقص را. با برآمدن انقلاب اسلامی، سازها و سرناها و دهل‌ها بسرعت از خانه‌ها و کوچه‌ها و شهرها و روستاها به دخمه‌ها و پستوها کوچیدند و انگ آلات کفر بر تک تکشان نشست. و رقص‌های ساده و صمیمی و پاک، از ساحت شهرها و بویژه روستاها پرکشیدند و رفتند. آلات موسیقی به ابزار شیطان و نکبت جهنمیان تحکم شد، و رقص، جرثومه‌ای شد که تماشایش نیز کفاره داشت.

نتیجه این شد که هم موسیقی و هم رقص به زیرزمین‌ها و مکان‌های دور از چشم خزیدند و حریمی نیز در چند و چون خود نشناختند. در این آشوب، هم موسیقی خسارت دید، هم رقص، و هم لبخند. پرنده شادمانی از آشیانه دل و آسمان جمال مبارک مردم ایران پرزد و رفت. و هیولای افسردگی به جای آن نشست. و خیلی زود مردم ما، به یکی از ناشادترین و غمزه‌ترین مردمان جهان تغییر چهره دادند. که البته در این میان، نقش طبل‌ها و سنج‌ها و علم‌ها و کتل‌ها و نوحه‌های سوزناک و مرثیه‌خوانی جماعتی که پول می‌گرفتند و اندوه می‌سرودند، و نقش صداوسیمایی که جانب همین اندوه‌سازان را گرفت و همزمان به «ملی» بودنش خندید، و البته نقش مرجعیت فرصت یافته شیعه که محرم و صفر را برکشیدند و نوروز و اعیاد ملی را فروکوفتند، انکارناپذیر است. این نیز بگویم که من کور باشم اگر بر افراط و مفسده هرکاری، چه موسیقی و رقص باشد و چه ریاکاری در میان مدعیان مذهبی تأیید و رزم. مگر نخوانده و نشنیده‌ایم که مفسده، اتفاقاً اگر در میان علمای دینی جلوه کند، عالمگیر خواهد شد. که: اذا فسد العالم، لفسد العالم!

من از همه مراجع تقلیدمان که با فتاوا و تحکیم‌های اسلامی خود حتماً در این اندوه سازی بزرگ و ملی نقشی حتمی و محوری داشته و دارند، تقاضا می‌کنم به این فیلم و موسیقی دلنشینش توجه کنند. و به مردم ایران و جهان بگویند در این موسیقی و رقص و شادمانی، کجای کهکشان خدا و کجای مرتبه انسانیت به مفسده ورود کرده و آسیب آورده؟ به ما بگویند در این موسیقی و رقص و شادمانی، خدا آیا حضور ندارد؟ و خدا نیز همزمان با شادمانی مردم، بوجد درنیامده است؟ مگر نه این که خدا مردمان معتدل را دوست می‌دارد؟ که به وقت اندوه، اندوهناکند و بوقت شادمانی: شاد؟

این فیلم و موسیقی شورانگیزش، از اغلب کشورهای جهان سراغ می‌دهد الا مردمان غم‌زده ایران. این فیلم را ببیند و به ما بگوید: طبق فتوای خودتان، تقاص فرو فشردن مردم ایران در افسردگی و اندوه چیست؟ و چه کسانی باید پاسخگوی قساوتی شوند که روح شادمانی را در درون مردم ایران به خاک انداختند و به جایش اندوه‌خواری را تحکم فرمودند؟ کاش مراجع ما به خیلی از کارها، کاری نمی‌داشتند. پیامبری که خود



می‌ایستاد و مسابقه اسب دوانی و شتردوانی جوانان را تماشا می‌کرد و در تهییج آنان حضوری فعال می‌یافت، مگر چیزی غیر از شادابی و سرزندگی مردم و بویژه جوانان عصر خود اراده داشت؟ کدام مرجع را سراغ داریم که از اعماق بیت خود خروج کرده باشد و در تماشای مسابقه‌ای به هیجان آمده باشد و کف زده باشد و جوانانی را تشویق و ترغیب کرده باشد؟ ای خدا، چه می‌گوییم؟ این فیلم را تماشا کنید. حتماً!
<http://www.youtube.com/watch?v=lc4OsmTA85s>

محمد نوری‌زاد

بیست و هشتم دی‌ماه سال نود و یک

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/?p=21043>

**درباره حجاب و رقص و موسیقی و مرجعیت؛ محمد نوری‌زاد، ۴ بهمن ۱۳۹۱****من از مراجعی متنفرم که نشستند و در ابتدای همین هفته اعدام فی‌الغور دو جوان زورگیر را تماشا کردند و همزمان بر دزدی گردنکشانی چون احمدی‌نژاد و محمدرضا رحیمی و آقا مجتبی خامنه‌ای و صدها سردار و پاسدار و روحانی دزد و مال مردم‌خور دم فرو بستند**

من آن سوتر از مراجعی که فهیم و فرزند زمان خویش‌اند و در کنار مردم از درد و داغ آنان سراغ می‌گیرند، از مراجعی متنفرم که بزدلانه نشستند و اجازه دادند شعبون بی‌مخ‌های حکومت، جلوی چشمشان، خانه مراجعی چون آیت‌الله منتظری و آیت‌الله صانعی را بر سرشان خراب کنند. مراجعی که از ترس و لرز همان شعبون بی‌مخ‌ها دم نزدند و کسی نیز صدای اعتراضشان را - حتا در خفا - نشنید. و از مراجعی متنفرم که ظالمانه و مفلوکانه به تخریب خانه درویش قم فرمان و فتوا فرمودند. معتقدم این مراجع منفور اساساً صلاحیت این را ندارند که درباره بد و خوب زندگی مردم اظهارنظر کنند و فتاوی چند به چند برآورند.

یا از مراجعی متنفرم که نشستند و در ابتدای همین هفته اعدام فی‌الغور دو جوان زورگیر را تماشا کردند و همزمان بر دزدی گردنکشانی چون احمدی‌نژاد و محمدرضا رحیمی و آقا مجتبی خامنه‌ای و صدها سردار و پاسدار و روحانی دزد و مال مردم‌خور دم فرو بستند؛ و نیز بر طنز دستگاه قضا در محاکمه دزدان سه هزار میلیاردی. این مراجع، با این همه ترس و بزدلی مفرطی که دارند، در اندازه‌ای نیستند که برای حجاب و موسیقی و رقص و حلال و حرام مردمی که در چنبره حاکمیت گرفتارند و راه نفس‌شان بند آمده، عرض اندام علمی و فقهی و اسلامی بکنند. این مراجع زیون را همان بس که زینت‌المجالس حاکمیتی باشند که از آنان سکوت و تأیید و همراهی و فتاوی بی‌ضرر می‌خواهد.

من آن سوتر از مراجعی که مردانه آسیب حاکمیت را بر خود و خویشان خود هموار کردند و سخن از آزادی و حقوق تباه‌شده مردم راندند و به همین خاطر نیز به مخاطرات فراوانی درافتاده‌اند، از مراجعی متنفرم که لرزان و ترسان نشستند و اجازه دادند حاکمیت تمامیت‌خواه، جلوی چشمشان، جوانان مردم را بزنند و بکشند و اموال مردم را ببرند و بسوزند و تخریب کنند و به احدالناسی نیز پاسخگو نباشند. همان مراجعی که جوانان کشته مردم را به چشم خود دیدند و دم نزدند اما برای چند تار موی بانوانی که به حجاب اعتقادی ندارند گریبان دریدند. معتقدم این مراجع، مطلقاً مجاز به تحکیمات فقهی و اسلامی درباره منافع و مضار مردم نیستند.

من آن سوتر از مراجعی که در این سال‌ها خون دل‌ها خورده‌اند و فریاد برآورده اند: این اسلامی که چماقش کرده‌اید و بر سر مردم می‌زنید جز به زیان دین خدا نمی‌انجامد، از مراجعی متنفرم که منگ و مرتعش، نشستند و جلوی چشمشان هزاران زن و مرد و پیر و جوان را از یک سوی، و آقایان کروی و موسوی و خانم رهنورد را از دیگر سوی به تنگای زندان درانداختند و هیچ صدایی حتا از اندرونی بیت لرزشان برنیامد که: اگر اینان گناهکارند، در دادگاه‌های علنی محاکمه‌شان کنید و به اسم انسان برای آنان حقوق انسانی قائل شوید! بلکه معتقدم این مراجع، اجازه ندارند چهره خود را برای بایدها و نبایدهای مردم تُرش کنند و فریبکارانه یافته‌های صد من یک غاز خود را به خدا و خواست خدا نسبت دهند.

من آن سوتر از مراجع خوشفکر و مرفقی ای که باور دارند: در این کشور بلازده، به‌جز جماعتی خاص از بانوان مسلمان، هستند سائیرینی که به هر دلیل، نامسلمان و بی‌دین و بی‌حجاب‌اند و همین بانوان متغایر بر حقوق مسلم انسانی و شهروندی خود متمایل و مصرند و حق دارند که همان‌گونه که معتقد و متمایلند زندگی کنند، از مراجعی متنفرم که باورها و یافته‌های عهد عتیق خود را به اسم مسلم خدا بر دیگران تحکم می‌کنند. و همزمان از مراجعی متنفرم که برخلاف مسلمات خدا و قرآن و امامان شیعه و عقل و انسانیت، هرآنچه را که بر خود می‌پسندند، برای مردم نمی‌پسندند!

فرض کنیم در انقلاب سال پنجاه و هفت، مسیحیان یا بهاییان یا زرتشتیان یا یهودیان یا چریک‌ها و توده‌ای‌ها پیروز می‌شدند و به حکومت می‌رسیدند. در آن صورت، فکر می‌کنید ما مسلمانان و شیعیان اولین تقاضایی را که بر میز مطالبه می‌نهادیم چه بود؟ حتماً این که: صرف نظر از اختلافاتی که با هم داریم، تقاضای ما شیعیان این است که حقوق انسانی و شهروندی ما را رعایت کنید. به ما اجازه بدهید از آزادی‌های فردی و جمعی برخوردار باشیم. با اعتقادات ما شیعیان کاری نداشته باشید. مساجد و تکایا و حوزه‌های علمیه ما را مثل شوروی کمونیست، تخریب یا به موزه تبدیل نکنید.



و همین‌طور از پیروشدگان می‌خواستیم: در محاکم قضائی، شانه به شانه خودتان، حقوق مدنی ما را رعایت کنید. به اسم این که شما در انقلاب پیروز شده‌اید و اکنون همه اختیارات و ثروت‌های کشور در دست شماست، ما را به چشم شهروند درجه دو و سه نگاه نکنید. ما شیعیان دوست داریم به یاد شهیدان کربلا سینه‌زنی و زنجیرزنی و نوحه‌سرایی کنیم و محفل‌های روضه و عزا به پا داریم. دوست داریم در شب نیمه شعبان تمام خیابان‌ها را به خرج خود چراغانی کنیم. دوست داریم کتاب‌های درسی فرزندانمان از آموزه‌های دینی خودمان رنگ و بو داشته باشد. و از این جور حرف‌ها و خواسته‌ها که تمامی درست و به جاست. درست همین‌جوری که امروزه در غرب کافر جاری است. که دولت‌ها با اعتقادات و گرایش‌های فردی و جمعی مردم کاری ندارند. هر کسی در هر کجا که مایل است زندگی می‌کند و مسجد و حسینیه می‌سازد و حسین حسین می‌کند و اگر بخواهد می‌تواند حتی در خیابان‌های اصلی نیویورک علم و کتل بلند کند و دسته‌های سینه‌زنی راه بیندازد.

اما از بد روزگار، ما شیعیان بی‌تجربه و سراسیمه و تمام‌خواه در این سرزمین بلازده به پیروزی رسیدیم. و مثل مغولان، به جان مال و جان مردم بی‌پناه افتادیم. و به حقوقشان خندیدیم. و آنان را به قبول باورهای خود تحکم فرمودیم. دایره حلال‌ها را تنگ، و دایره حرام‌ها را وسیع کردیم. و به اسم خدا، حتی به اندرونی مردم سر فرو بردیم. جوری که نشاط ملی را پیش پای حزن و عزای ملی فرو کشتیم. و آن‌قدر بر حرام است و حرام است و حرام است اصرار ورزیدیم که شدیم: یکی از عبوس‌ترین و بی‌نشاط‌ترین مردم روی زمین.

امام خمینی فتوای جسورانه و البته عاقلانه‌ای دارد با این مضمون که: بیرون ماندن موهای سر زنان عشایر به این دلیل که «جزیی از فرهنگ» آنان است، ایرادی ندارد. تداوم فتاوی‌یی چون این می‌توانست چشمان بسته ما را به دیگر عادات و فرهنگ‌های رایج مردمان ایران و جهان بگشاید و ما را از این فلاکت عظمای حرام است و حرام است و حرام است خلاصی دهد. اما هیچ مرجع تقلیدی پیدا نشد تا به این مهم تأکید ورزد که: آن سوتر از زنان عشایر، زنان دیگر سرزمین‌ها و اساساً بخش فراوانی از زنان و مردان سرزمین خود ما نیز فرهنگی مخصوص به خود داشته‌اند. و ما مجاز به تغییر فرهنگ آنان نبوده‌ایم. در غرب، بی‌حجابی برای خود یک فرهنگ است. رقصیدن و دست دادن و حقوق مساوی زن و مرد، بی‌آنکه نسبتی با فساد و تباهی داشته باشند، جزئی از فرهنگ جاری مردمان است. خراشیدن فرهنگ جاری مردمان، آن هم به اسم خدا و اسلام و قرآن و پیغمبر و امامان شیعه، زمانی پسندیده و غرورآفرین است که ما به جای عادات سست و بی‌منطق، افق‌های مبارکی را درطبق تقدیم - و نه تحکم - بگذاریم و مردمان را به قبول آنها ترغیب کنیم. به نحوی که نه جسم مردم، که دل آنان با آن افق‌های مبارک همراه شود. نه این که مردمان را از رفتار پیشین‌شان باز بداریم و جسم و جنازه آنان را در فرهنگ خاص خود فرو بپانیم.

هر مردمی اگر از شادمانی‌های ملی و منطقی بی‌بهره باشند، حتماً در افسردگی و فرسودگی مضمحل خواهند شد. ما شیعیان حاکم شده، در گستراندن عزای ملی بسی افراط کرده‌ایم. این افراط را از آن روی می‌گویم که با رواج هر پدیده تازه در عزاداری، یک پدیده ملی و بومی و شاد را ذبح کرده‌ایم. ما با انقلاب اسلامی، تعادل روانی جامعه را به هم زدیم. و مردم خود را در افسردگی فرو فشرديم، که البته سهم محوری مراجع ما در این افسردگی بزرگ سهمی غیرقابل انکار است.

این نیز بگویم و از این بحث فرساینده بگذرم که: ما مجاز نبوده و نیستیم خواسته‌های شیعی خود را نه بر سایر مردمان، که بر مردمان خودمان تحکم کنیم. مثلاً مردمان ارمنی ما فرهنگ خاص خود را داشته‌اند. یا مردمان یهودی و زرتشتی و حتا مسلمانان سنی و شیعه در هر کجای ایران. تحکم یک نگرش ملی به اسم فرهنگ فرمایشی و حکومتی، ورود به حوزه خصوصی مردمان است. و این، به پیر و به پیغمبر قسم ورود به حوزه خصوصی و حقوقی مردم است و گناهی نابخشودنی. مثل این که دستگاه‌های قانونی و امنیتی آمریکا و سایر کشورهای غربی، زنان مسلمان و معتقدی را که در آمریکا زندگی می‌کنند به بی‌حجابی - که فرهنگ رایج آنجاست - مجبور کنند. یا آنان را به خوردن مشروبات الکلی دستور دهند. و به آنان اجازه برگزاری مراسم مذهبی ندهند. و یا آنان را از محکومات دینی‌شان باز بدارند. و یا به آنان به چشم شهروندان درجه چند بنگرند و از استخدام آنان در ادارات و دستگاه‌های دولتی جلوگیری کنند. یا جوانان مسلمان را به دانشگاه‌ها راه ندهند. یعنی درست همین کارهایی را با اقلیت‌های مذهبی خود بکنند که ما سی و سه سال است با اقلیت‌های مذهبی خود که نه، با بخش وسیعی از مردم خود می‌کنیم. راستی مردمان غرب چه خوشبخت‌اند که به عقل و به قانون بها می‌دهند. عقل و قانونی که مرجع تقلیدشان است.

محمد نوری‌زاد

چهارم بهمن ماه نود و یک



*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری زاد

<http://nurizad.info/?p=21058>

**محمود احمدی‌نژاد خطاب به برخی مراجع تقلید: انقلاب، مرتع نیست که فقط در آن بگردید، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲****نمی‌توانی تا خرخره بخوری و ادعای دفاع از ولی فقیه و اجتهاد داشته باشی!**

محمود احمدی‌نژاد خطاب به گروهی از مراجع تقلید و روحانیون گفته که «نمی‌توانی تا خرخره بخوری و ادعای دفاع از ولی فقیه و اجتهاد داشته باشی!»

به گزارش شماره روز سه‌شنبه (۳۱ اردیبهشت) روزنامه «شهروند» آقای احمدی‌نژاد این مطلب را پنجشنبه گذشته طی سخنانی در جمع گروهی از دانشجویان بیان کرده است.

رئیس دولت دهم که نامی از این مراجع تقلید و روحانیون نبرده است، خطاب به آنها گفته است: «انقلاب مرتع نیست که فقط در آن بگردی.» این اظهارات محمود احمدی‌نژاد یکی از صریح‌ترین و تندترین موضع‌گیری‌های وی علیه روحانیون حاکم بر ایران است.

احمدی‌نژاد در بخش دیگری از سخنان خود بی‌آنکه از علی خامنه‌ای نامی ببرد، اظهار کرده که سیاست‌های رهبر جمهوری اسلامی در مخفی کردن برخی مفاسد در جمهوری اسلامی به یک «آفت» تبدیل شده است.

وی گفته است: «آفت در حکومت‌ها؛ آرام‌آرام توجیه می‌شود؛ یک زمانی می‌گفتند برخی مفاسد را خبر ندهید چون آبروی نظام می‌رود اما من می‌گویم آبروی نظام اسلامی در اجرای عدالت است و نه در پوشاندن ظلم.»

علی خامنه‌ای به عنوان بالاترین مقام جمهوری اسلامی سال‌هاست مخالف اعلام پرونده‌های فساد روحانیون و نظامیان حاکم بر ایران است به طوری که سال گذشته نیز از رسانه‌ها خواست موضوع فساد سه هزار میلیارد تومانی دولت احمدی‌نژاد را «کش» ندهند.

محمود احمدی‌نژاد در بخش دیگری از سخنان خود با حمایت صریح از اسفندیار رحیم‌مشایی گفته است: «ما تقریباً در تمام تصمیمات اصلی با مشایی با هم تصمیم می‌گرفتیم.»

وی افزوده که «با اعتقاد و یقین می‌گویم مشایی قوت‌های این دولت را چندین برابر بیش‌تر دارد و نقاط ضعف آن را ندارد. رابطه بین من و مشایی عمیقاً سرشار از عشق و محبت و البته اعتقادی است.»

*** منبع ***

وبسایت «دیگربان»؛ وبسایت روزنامه «شهروند»

<http://digarban.com/node/12583>

<http://shnn.ir/default/default.aspx?y=92&m=02&d=31&pid=1>



سخن فرجامین



سخن فرجامین

در فرجام کتاب، به نظرم رسید که من نیز به سهم خود، به عنوان کسی که تمام نامه‌ها، نوشتارها و گفتارهای این کتاب را به دقت خوانده، و حوادث و اخبار سالیان گذشته را با نگاهی تحلیلی - انتقادی رصد نموده است، «شرط بلاغ» را با در نظر داشتن تفصیل، اطناب و بسندگی مطالب این کتاب، به اختصار و ایجاز، به جای آورم که:

«گفتم که: الف؛ گفت: دگر؟ گفتم: هیچ
در خانه اگر کس است، یک حرف بس است» (شیخ بهائی)

هرچند به جای یک حرف الف، حداقل با توجه به همین کتاب، بارها و بارها از الف تا یاء گفته شده و دلسوزانه و خیرخواهانه، با وجود دردها و رنج‌ها، هزاران صفحه سخن متقن و متین، همراه با راه حل و پیشنهاد، گفته شده و ظاهراً در خانه پاسخگویی نبوده است یا اگر بوده، خود را به خواب زده است و آیا می‌توان کسی که خود را به خواب زده است، بیدار کرد؟! اما باز هم «در نومی‌دی، بسی امید است!» و هرچند یکی از مخاطبان این نامه‌ها، آقای خمینی، از جهان، رخت بر بسته است و قضاوت را بر عهده وجدان مردمان و تاریخ نهاده است، اما مخاطب دیگر این نوشتارها و گفتارها، آقای خامنه‌ای، هنوز در میان ماست و با وجود اینکه بنا بر اخبار معتبر و شواهد گوناگون از منابع مختلف، بسیاری از این مطالب را دیده و خوانده است، اما به هر دلیلی و بی هیچ توضیحی، هیچ‌گاه گوش شنوایی برای این خیرخواهی‌ها نداشته است و پاسخی برای سؤال‌های پردرد مردم رنج‌دیده ارائه نداده است؛ اما بار دیگر، من نیز با دست ناتوان و قلم قاصر، بر این درب بسته می‌کوبم و آقای خامنه‌ای را، این بار نه با یک نامه، بلکه با یک کتاب‌نامه، که روایتی است تلخ از زمهریری سرد و سوزان در سرزمینی نیم‌سوخته، با نوشته زیر، ناصحانه و مشفقانه، مخاطب قرار می‌دهم، بدان امید که «پایان شب سیاه، سپید» باشد:

نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰

«شرط بلاغ»

آقای خامنه‌ای! پیش از تبدیل این «نحوهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید!

امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک فرجامی شما باشد!

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
محل قابل و آنگه نصیحت قائل
چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!» (سعدی)

جناب آقای خامنه‌ای!



این نامه، در فرجام کتابی است که در آن، بخشی از نامه‌ها و نوشتارهایی را که در «نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» نگاشته شده است، گرد آورده‌ام و آن را «نحوهای نجیبانه» نامیده‌ام؛ هرچند شما این نوشتارها و بسی بیش از اینها را، که انتشار علنی نیافته‌اند و کسانی سر بسته و در خفا، با شما و سلف شما آقای خمینی، درد دل و سوز جان گفته‌اند، خوانده‌اید؛ سخنان اهل نظران نجیب، دلسوز و دردمند این نحوهای متین، متفن و منطقی، که عاشقانه «داو اول بر نقدِ جان» (۱) زده‌اند، و هر یک به زبانی، روایتگر زمهریر سرد ایران‌زمین بوده‌اند، و برای رهایی از بن‌بست‌ها، راه‌های برون‌رفت و پیشنهاد‌های پایداری‌بخش ارائه داده‌اند، مرا از گفتن هر کلامی و نوشتن هر بیانی بی‌نیاز می‌کند، اما من نیز وظیفه خود دانستم «شرط بلاغ» را به جای آورم و ناصحانه از شما تقاضا کنم که پیش از تبدیل این «نحوهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید. امیدوارم ملول نشوید و «محل قابل» برای «نصیحت قائلان» باشید و پند گیرید؛ نمی‌خواهم ناامید شوم و بدانجا رسم که: «چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!»

آقای خامنه‌ای!

اگر تا کنون غبار غفلت، تغافل، غرور یا ناآگاهی، یا استلزامات ناشی از ساختار قانونی، یا عذرها و قصورها و تقصیرهای حکومتی، یا موقعیت‌های نقشی، یا اعمال نظرها و سلیقه‌های سایر تصمیم‌سازان پیدا و پنهان، یا هر توضیحی که خود می‌دانید و شایسته است صادقانه و شجاعانه در پیشگاه ایرانیان بر زبان آورید، مانع از رسیدن شما به طریق صواب و سزاوار این مُلک و ملت شده است، در فرجام عمر، به خود آید و اگر آیت و نشانه الله هستید، این نشانه را در عمل نشان دهید و خدا را در نظر آورید و فراتر، بیش‌تر و پیش‌تر از آن، اخلاق، انصاف، مدارا، مروّت و انسانیت، پیشه سازید و بدانید که تصمیم شما می‌تواند تصمیمی سرنوشت‌ساز یا سرنوشت‌سوز باشد و شما را در پیشگاه وجدان خودتان، تاریخ و مردم ایران و جهان و نیز خداوند، سربلند یا سرافکننده سازد و نسل‌هایی را بسوزاند یا زنده کند؛ و بدانید که مردم انقلاب‌گزیده ایران، اینک پس از گذار از کوران دوران خفقان و تجربه‌های تلخ و سازنده آن، دیگر اهل انتقام و اقدام انقلابی نیستند و اگر صداقت و حقیقت را ببینند و بشنوند، سهم خود را نیز در خوب و بد گذشته درمی‌یابند؛ پس امیدوار باشید که بر خطاکارانی که ندامت، پیشه سازند و صادقانه و شجاعانه بر خطاهای خود اقرار نمایند و از ستم‌دیدگان، طلب بخشش و دلجویی کنند، ببخشایند، هرچند شاید فراموش نکنند.

امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد.

آزاد آزاده (ع.خ.)

۱۳۹۰/۲/۲۲

*** توضیح ***

۱- اشاره به این بیت شعر از حافظ:

«اهل نظر، دو عالم، در یک نظر ببازند

عشق است و داو اول، بر نقدِ جان توان زد» (داو: نوبت قمار).

در پایان کتاب، از همه کسانی که به هر طریقی، این امکان را دارند که بار دیگر آقای خامنه‌ای و سایر تصمیم‌سازان جمهوری اسلامی را متوجه مسؤولیت خطیر و تاریخی خود سازند، تقاضا دارم این کتاب را نیز به دست آنان برسانند، بدان امید که در پیرانه‌سر، بار دیگر از سر تأمل و عبرت، به این رنج‌نوشته‌های نجیبانه نظر نمایند و بَصَر یابند؛ و شاید روزنه امیدی باشد در آینده پر از بیم و امید ایران‌زمین و نیز سرنوشت شخص ایشان و سایر تصمیم‌سازان نهران و آشکار جمهوری اسلامی.



امیدوارم مطالعه این اثر، راهی باشد به سوی رهایی ایرانیان آزاده آزادی‌خواه و عدالت‌طلب از زمهریر سرد و زرد تزویر و درد و رنج و جهل، و رسیدن به خنکای آرامش‌بخش بهار رنگارنگ و پر نقش و نگار رویش و شکوفایی در آزادی و آگاهی. ایدون باد!

به امید یافتن راهی به رهایی از راه آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیبِ مُلک و مردم ایران‌زمین!

عباس خسروی فارسانی

۶ خرداد ماه ۱۳۹۲

azadazadeh.ir@gmail.com



5th Edition
May 2013
7 Vol.

Noble Whispers

**Criticizing of The Islamic Republic of Iran's Regime
And Its Leaders**

*Edited by:
Abbas Khosravi Farsani*

